

فهرست مند رجاست کتا ب بر تو میثاق : سر حضرت عنایت الله سراب

صفحه

صفحه

و بقیه فصل چهارم

۱-۷

صفحه

تذکر

۱۳۲-۱۳۴

۳- تفسیر اصحاح یازدهم کتا ب اشعیا

۱۳۷-۱۳۷

۴- تفسیر با ب دوازدهم مکاتبات یوحنا

۱۳۷-۱۳۸

۵- شرط تحقق مواعد الهیه در با رینی اسرائیل

۱۳۸-۱۳۹

۶- تذکر انبیا سلف در قرآن مجید

۱۳۹-۱۴۱

۷- ذکر حضرت رسول اکرم در انجیل

۱۴۱-۱۴۳

۸- حضرت زردشت

فصل پنجم

فصل اول

۱- اثبات صانع

۹-۱۱

۲- لزوم تربیت

۱۹-۲۷

۳- روح . مراتب و بقای آن

۲۷-۴۶

۴- مقصود از آفرینش

۴۶-۴۷

۵- کیفیت آرم ابو البشر

۴۷-۵۱

فصل دوم

۱- توافق دین و علم

۵۲-۵۵

۲- علت تغییر ادیان

۵۲-۵۹

۳- بعدت اساس ادیان

۵۹-۷۷

۴- لزوم ترک تعصبات

۷۷-۸۱

۵- مقامات و مراتب انبیا

۸۱-۸۵

۶- تفاوت مراتب و عقول

۸۵-۸۸

۷- عقل احتجاب ملل

۸۸-۱۰۰

۸- اهمیت مقام دین

۱۰۰-۱۰۷

۹- اهمیت مقام علم

۱۰۷-۱۱۲

۱۰- بهای الهی

فصل سوم

۱- ظهور حضرت اعلی

۱۱۲-۱۱۳

۲- ظهور حضرت بهاء الله

۱۱۳-۱۲۱

فصل چهارم

۱- تفسیر فصل دانیال

۱۲۱-۱۲۵

۲- تفسیر با ب یازدهم مکاتبات یوحنا

۱۲۵-۱۲۲

فصل ششم

۱- امر مشورت و مدخل شور و جانی

۲- بیت عدل عمومی

فصل هفتم

۱۳۲-۱۳۴

۱۳۷-۱۳۷

۱۳۷-۱۳۸

۱۳۸-۱۳۹

۱۳۹-۱۴۱

۱۴۱-۱۴۳

۱۵۲-۱۵۹

۱۴۳-۱۵۲

۱۵۹-۱۶۳

۱۶۳-۱۶۴

۱۶۴-۱۶۷

۱۶۷-۱۷۰

۱۷۰-۱۷۵

۱۶۷-۱۷۰

۱۷۵-۱۷۶

۱۷۶

۱۷۸-۱۷۸

۱۷۸-۱۷۸

۱۸۴-۱۸۴

۱۸۱-۱۸۱

۱۸۷

صفحه

۱۸۷-۲۰۷

نمایش و تعلیمات مبارکه

فصل هشتم

۱۸۷-۲۰۷

مواظبت / مواظبت از راک

۲۰۸-۲۱۷

عدم اعتقاد ببارآه فلا سفه

۲۱۸-۲۲۲

مسئله نشو و ارتقادی

بخدا نسرمد نیت مادی

و مدنیت الهی

۲۲۲-۲۲۵

فصل نهم

۲۲۵

۱- وطن حقیقی

۲۲۵-۲۲۶

۲- کجی و آتیه ارباب

۲۲۶-۲۴۱

۳- موضوع جنگ

۲۴۱-۲۵۰

۴- کفر انس صلح لاهای

۲۵۰-۲۵۶

۵- حل مسئله اقتصادی

۲۵۷-۲۷۰

۶- انتخاب یک لسان عمومی

۲۷۰-۲۷۲

۷- لوح هفت شعاع

فصل دهم

۲۷۴-۲۷۸

۱- مقام حضرت عبد البها

۲۷۸-۲۸۸

۲- عهد و میثاق الهی

۲۸۸-۲۹۰

مقام حضرت ولی امر الله

فصل یازدهم

۲۹۰-۲۹۳

۱- جبر و تقوی و قضاء و قدر

۲۹۳-۲۹۸

۲- مسئله وحدت وجود

۲۹۸

۳- عقیده و سوفسطائیه

۲۹۸-۳۰۳

۴- موضوع تناسخ

۵- تاثیر عصیان در امراض

۳۰۳-۳۰۸

و طرق تداوی روحی

صفحه

فصل دوازدهم

۱- اهلیت تبلیغ و موضع حکمت ۳۰۸-۳۱۸

فصل سیزدهم

۱- مقام زن در عالم بهائی ۳۱۸-۳۲۸

( حضرت قمرالعمین و شمس الضحی )

۲- تساوی حقوق زن و مرد ۳۲۸-۳۳۱

فصل چهاردهم

۱- معانی کلمات «انبیاء» - معقولات

در قیصر محسوسات ۳۳۱-۳۳۲

۲- نور ظاهری و نور معنوی ۳۳۲-۳۳۳

۳- سرور و خشن ۳۳۳-۳۳۵

۴- در معنی شق اقر ۳۳۵-۳۳۵

۵- در معنی نوحه ادم ۳۳۵

۶- در معنی عبارت زیارت حضرت

سید الشهدا ۳۳۶

۷- در معنی ناقة الله ۳۳۶

۸- در معنی و یحمل عرش ربك

یومئذ ثانیه ۳۳۶

۹- در معنی دو کتاب مشور ۳۳۶

۱۰- در ذکر اصحاب را من در قرآن ۳۳۷

۱۱- در معنی لیلہ القدس ۳۳۸

۱۲- در معنی چهار گوهر

چهارسو، چهار جایگاه ۳۳۸-۳۳۹

۱۳- در معنی توقف اقباب ۳۳۹

۱۴- در معنی عنقریب صرافان وجود ۳۳۹

۱۵- در معنی اذ الشمس کورت ۳۴۰-۳۴۱

۱۶- در معنی سینه بند حضرت هارون ۳۴۱

۱۷- در معنی مائده اسمانی ۳۴۱

موضوع	صفحه	موضوع	صفحه
۱۸ - موضوع اسکندر زوال القرنين	۳۴۱ / ۳۴۲	۴ - اهميت تعليمات مبارکه	۳۶۸ - ۳۶۷
***		۵ - مزايای امر مبارک	۳۶۹
فصل پانزدهم		۶ - وظائف عمومي	۳۷۲ - ۳۷۰
۱ - موضوع عيد پنجم جماري الاول	۳۴۲	فصل هفدهم	
۲ - اگر روز شهادت اعلى در عيد رضوان		۱ - راجع بتجدید حیات	
شود	۳۴۲	پارسیان	۳۷۶ - ۳۷۳
۳ - تحیت الله البهی	۳۴۴ - ۳۴۲	۲ - اطاعت حکومت	۳۷۶
۴ - ضیافت نوزده روزه		۳ - لوح سلمان	۳۷۹ - ۳۷۶
و مشورت	۳۴۴ - ۳۴۵	۴ - راجع بطلع عمومي	۳۷۹
۵ - مسئله ارث و وصیت نامه	۳۴۵	۵ - موضوع غذای انسان	
۶ - ازدواج . زنا . طلاق	۳۴۶ - ۳۴۵	و گوشتخواره	۳۸۰ - ۳۷۹
۷ - شرب دخان و افیون	۳۵۰ - ۳۴۶	۶ - دنیای ناسوت از نظر	
۸ - علم کف و تشاهوم و حزرو		حضرت عبدالبهاء	۳۸۲ - ۳۸۰
دعا	۳۵۱ - ۳۵۰	۷ - روابط معنوی و مادی	۳۸۲
۱ - موضوع استنباطات نجومی		۸ - کیفیت حضرت یونس	۳۸۲
و نااثر ساعات عطسه و غیر	۳۵۲ - ۳۵۱	۹ - کیفیت حضرت ابراهیم	
۱۰ - رعد و برق	۳۵۴ - ۳۵۳	خلیل	۳۸۳
۱۱ - چشم پاك و ناپاك	۳۵۴	۱۰ - در تفسیر آیه نوره	
۱۲ - تاثیر مناجات و اوراد		چون خلق فرمود دید که	
و ازکار	۳۵۴	نیکوست .	۳۸۳
۱۳ - فوت طفل حین بلوغ و قبل		۱۱ - راجع بوجود حضرت	
از بلوغ	۳۵۵ - ۳۵۴	محمد بن حسن	۳۸۴ - ۳۸۳
فصل شانزدهم		۱۲ - راجع به گذشتن ایام	
۱ - راجع به ایران و آینده آن	۳۶۰ - ۳۵۵	محن و الام	۳۸۴
۲ - اطاعت حکومت و عدم مداخله		۱۳ - اخبار واژگون عمائم	۳۸۵ - ۳۸۴
در امور سیاسی	۳۶۳ - ۳۶۰	۱۴ - اهميت خدمت در موافقه	
۳ - اصول تعليمات حضرت بهاء الله	۳۹۷ - ۳۶۳	شدت	۳۸۵ -

صفحه		صفحه	
۳۵ - یوم پنجاه یا پانصد		۳۸۵ - ۳۸۶	۱ - راجع به امتداد حیات و طول عمر
۴۰۲ - ۴۰۳	هزار	۳۸۶	۱۲ - امتحان مظاهر الهیه
۴۰۳	غیبت در پرده دلسوزی	۳۸۶ - ۳۸۸	۱۳ - حجابات اهل بیان
۴۰۳ - ۴۰۴	مجازات اعقاب	۳۸۹	۱۴ - سلطنت سلیمان
<u>فصل هیجدهم</u>		۳۸۹	۱۵ - سلطنت اسکندر
۱ - ترجمه حال جناب نبیل			۲۰ - در معنی شجاعت و مردانگی
۴۰۴ - ۴۰۶	اکبر اقا محمد قاضی	۳۸۹	۲۱ - در وجوه متضاد دنیا
۲ - ترجمه حال جناب اسم الله		۳۹۰	۲۲ - در وظائف بهائیان
۴۰۶ - ۴۰۸	الاصدق	۳۹۰ - ۳۹۲	در خدمت به دولت
۳ - ترجمه حال جناب			۲۳ - اهمیت محافل روحانیه
۴۰۸ - ۴۰۹	ملا علی اکبر اجدادی	۳۹۲	در انبیه
۴۰۹ - ۴۱۱	۴ - ترجمه حال نبیل زرنندی	۳۹۳	۲۴ - اهمیت مشورت
<u>فصل نوزدهم</u>			۲۵ - لوح اقا محمد باقر و مزاج یا میرزا عنایت اله
۴۱۱ - ۴۱۲	۱ - مناجات ها	۳۹۳ - ۳۹۴	علی ابادی
		۳۹۴	۲۶ - در معنی مرشد حقیقی
		۳۹۴	۲۷ - لوح قد اشرف الاقاف
		۳۹۵	۲۸ - اثرات امر در انبیه و وظائف احبب
		۳۹۵ - ۳۹۶	۲۹ - فضایل خاک
		۳۹۶ - ۳۹۸	۳۰ - رویت و لقاء الله
		۳۹۸ - ۳۹۹	۳۱ - انتقال عرش حضرت اعلی به کرمل
		۳۹۹ - ۴۰۰	۳۲ - طرز تبلیغ در نسوان
		۴۰۰ - ۴۰۱	۳۳ - حرکات کائنات
		۴۰۱	۳۴ - ملکم خان ناظم الدوله



## مقدمه

برای توضیح و تشریح آثار حضرت عبدالبهاروح ماسواه نداه لازم است فکری بلند تر و صدری منشرح تر و قلبی توانا تر از آنچه در حیطه اقتدار بشری است بکار آید تا بتواند بطوری که شایسته و سزاوار است به تنظیم و ترتیب آیات بینات و کلمات تامات او بپردازد .

آنچه که اصولاً با انکار بشری منجید و میشود در حقیقت از ارباب جزانی است که فکری بشری بدان دست رسمی دارد نه آن اندازه که شایسته و سزاوار تعریف و توصیف و تائید این آثار الهیه است .

نویسنده با اینکه در مهده امر مبارک بهائی بوجود آمده و در ظل رحمت و طوفان حضرت عبدالبهارشد و پرورش یافته و در تمام ساعات و در قایق عمر خویش با اشار مبارک مانوس و مالوف بوده و بالاخره باین نتیجه رسیده که آثار صادره از قلم حضرت عبدالبهار تقریباً پایان و انتهای نیست باین معنی که تاکنون برای جامعه امروزی و بهائی این توفیق حاصل نشده که تمام اجماع و تنظیم نماید زیرا مقتضیات عصر و زمان در ایام مبارک حضرتش بدین گونه بوده است که گذشته از الواح و آثاری که جنبه عمومی داشته و بنام عهد و کتیری یا معدودی از احببانا نازل و بسا نسخ متعددی بین عموم منتشر و در دست رس جمیع کتیری گذارد و همیشه الواح و آثار بیشماری بطور خصوصی و بنام اشخاص منفرد نازل و هر یک بپنجاه و حال و وضعیت خویش مورد لطف و عنایت آن ساحت قدسی واقع می گردیده اند این الواح خصوصی گذشته از اشارات یا تصریحاتی که نسبت بحالات و کیفیات اختصاصی و روحی همان شخص مخاطب داشته در عین حال متضمن تعلیمات و دستوراتی چه در مسائل اخلاقی و چه در مهام امور اجتماعی و زندگی عملی بوده است .

این الواح خصوصی تا حدی در روحیه اشخاص و عائله ها حائز تاثیر و نفوذ بوده و بقدری نفوس را مجذوب و منجذب بنحاحات قدس خود می نمود که هر کس و هر فردی عبدالبهار نزد یک ترین دوست و محرم راز و نیاز خود دانسته و منهم این شعر متحقق بوده :

چنان لطف او شامل هر تن است      که هر بنده گوید خدای من است

بعبارة اخری هر کس وجود مبارک زارب و پروردگار نزد یک و تکیه گاه و موثق و تنهاراه امید شخص خویش میدانسته است .

خطابات و عناوین بی شمار ۱۰ ای بار عزیزای یارها و نای یار دیرین ۱۰ ای ثابت بر بیمان ۱۰ موجد هزاران یاران جهان برکف و دل باخته در بارگاه قدس حضرتش گردیده و صد ها هزار را پرورد در سر خوان نعمت لطف و احسانش

جلب و جذب کرده است .

روال و مبیاق بیانات حضرتش در حل مشکلات . دینی . سیاسی . اجتماعی . بی نظیر و بقدری آمیخته به لطف و محبت و مهربانی و تاحدی مالا مال از عشق و انجذاب الهی بوده که سؤال کننده را نه تنها به حل مشکلات منظوره اش موفق و مطمئن می ساخته بلکه به عشق و دل بستگی با اصول و مبادی الهیه نیز سوق میداد ما مست حضرتش در ایجاد روح خدا پرستی . تقوی . عفت . محبت . و پاکدامنی و در خلق سجیه وحدت و یگانگی و ترك تعصبات جاهلیه خلاق و صانع مقتدر و توانائی بود ما مست .

اصول و تعالیم پدر آسمانی خویش را بطوری تبیین و در دست رس عقل و فهم بشری گذارد که از این پس هیچکس را شك و ریب و تردیدی در چگونگی آن اصول و مبادی الهی نمایند ما مست . آنچه میفرمود . آنچه مینوشت . و آنچه را به ان معتقد بود . در وجود مقدس خود تجسم میداد و وجود مبارکش کتاب مبین و اسوه حسنه و بخودی خود معرف يك بهائی کامل بود .

انفراد و اشخاص و بالاخره طبقاتی که هر يك در محیط مخصوص و متفاوتی پرورش یافته و از يك مكتب خاصی سر چشمه عرفان خود را گرفته بودند هر يك بفرآخور فهم و استعداد خویش مطلوب خویش را در بیانات و آثار حضرتش یافته و در زمره جان بازان امرش درآمدند تفاوتی بی پایان موجود بین نقیه جامعه قشری و عارف مطلق و آزاد در پیشگاه عرفان جامع و کامل او باید افتد و منزلتی نداشت چون هردو با قلبی پاک و بی آرایش متوجه بیانات حضرتش میشدند کمال مطلوب خویش را در وجود مقدسش می یافتند .

در آستان او شرقی و غربی وجود نداشت . زهاد و مجاهد شرق و علمای مادی هردو فهم خویش را از چشمه معرفت جاریه آثار او بهره مند و با توجه با روایت امال خود را بدست می آوردند .

جنبه عمومی بیانات حضرتش چون ابر نیسانی بر تمام کشت زار قلوب و اراضی عقول و انهام باران دانش و معرفت را می ریخت و اشعه خورشید علم الا هیش بر صحنه انکار بشری بدون تفاوت طبقات . ملت ها . و نژاد ها . نرورزنده و تابناک بود .

نه تنها دانشمندان بی غرض شرق که با روح عرفان و حکمت الهی آشنائی بیشتری داشته پیوسته به ذکر اوصاف و محامد ذات اقدسش متذکر بود بلکه دانشمندان غرب نیز که در رمهد و محیط دنیا مادی پرورش یافته اند و وجود مقدسش را شخصیتی فوق العاد و مختصری الهی و آسمانی می دانسته اند .

دکتر شین دانشمند نامی انگلیسی مینویسد :

تاحدی که دانش من اجازه میدهد هیچ انسان کاملی مانند عبد البها وجود نیامده .

پروفسور ارمنیوس وامبری معلم المته شرقیه در دارالفنون بود اوست ( مجارستان ) که در هنگام مسافرت حضرت عبد البها به مجارستان به شرف زیارت حضرتش نائل شده ضمن عریضه مساحت اقدسش مینویسد :

مقدمه

بر هر کس فرض و متحتم است که در زمره پیروان آنحضرت درآمده و اصول و بیاد ی دیانت عمومی که اساس دعوت و تیره مساعی آنحضرت را تشکیل میدهد بدیند برده . من پدر بزرگوار حضرت را در عالم روح دیده و انقطاع و شهادت نجل عظیمش را بخوبی تشخیص داده و از غایت تعجیب و تقدیر آن ذات مقدس در دریای بهت و حیرت غوطه ور شده ام . اصول و بیاد ی دعوت حضرتت مورد غایت احترام و تکریم من است و اگر خداوند تعالی مرا عمر دهد بدین امیدم که در تمام مراحل زندگانی بخدمت شما قیام کنم . ( ۱ )

در کتابی که بنام عید البهادر رتندن تدوین و نشر شده است در صفحات ۱۳ و ۱۴ مینویسد :

حضور عید البهادر رتندن تاثیرات عمیقی را در قلوب و خاطرات هر کس از هر طبقه خواه مرد و خواه زن یا قبی گذارده و وسعت دامنه لطف و عطوفت و قوه نافذ تشخیص او که به اسرار و معنویات قلوب احاطه داشته در هر مرحله و هر موردی حلال مشکلات هر دمانده و بیچاره بود . و در پیشگاه ربیعش همه چیز آشکار و مشهود بود هر کس که به محضرش تقرب می یافت عید البهارا با سرار و رونی خویش واقف و آگاه مشاهده میکرد و از احاطه و آگاهی عید البهارا مشکلات قلبی اش در چهار بهت و حیرت می گشت . مشکلات مذ هبی و دینی را خواه بزبان می آورد و خواه در کانون سینه خود میداشت جواب صریح می شنید . مسافرت حضرتش به لندن یا ران و دوستان بسیاری بیاد کاربانی گذارد . محبت سرشار او شعله محبت دیگران را برافروخت ابواب مشکونات قلب خویش را بید نیای غریب منتج ساخت . مستم ح . نلیس در کتاب موسوم به عباس افندی مینویسد تمام مردم عید البهارا می شناسند و او را دوست دارند این دوستی اختصاص بیک طبقه نداشته بلکه غنی و فقیر برنا و بیروحتی طفلی که در آتش مادرش جایید ارد بعید البهادر و سنی و علاقه نشان میدهد اگر از حال مرضی آگاه شود خواه این مرض مسلم یا مسیحی یا از هر مذ هب و طریقه دیگری باشد برای او تفاوتی ندارد عید البهارا یا خود بعیادت او میرود و بر بالین او می نشیند و با نایبند معتمدی را میفرستد عید البهارا برای خود امتیاز و رجحانی قائل نبود مود رنگر آسایش برتری و راحتی خویش نیست . حضرتش بیش از سه یا چهار ساعت خواب نداشته و یاتی اوقات خویش را برای نجات و استخلاص کسانی که در عذاب و مشقت روحانی یا جسمانی باشند بسر می برد .

حکمران حیفا نسبت به حضرت عید البهارا اینطور اظهار می کند :

اکثر مایک تصویری از وجود عید البهارا در خاطر خویش دارم . عبور و مرور آن وجود منجم در کوی و سبزه های مارنقار و اخلاق کریم و بزرگوار او . مهربانی و عطوفت او نسبت باطفال . نسبت بگل ها و ریاحین . دست بسندال و پخشند او در باره بینوایان و مصیبت زدگان پیوسته مرکز خاطر ما است . حضرتش بقدری شریف و مهربان و واحدی بسادگی و ملائمت سلوک می فرمود که اغلب ماها هنگام تشریف بحضورش فراموش میکردیم که آن وجود مقدس در عین حال یک معلم عالیقدری است که آثار قلبی و بیانات و خطبایات او بوجوب تملی و وجود روح

## مقدمه

در صد ها و هزاران اهالی شرق و غرب دنیا گردیده است (۱)

يك نفر امریکائی که در تونین بزیارت عبد البهائانائل شده مینویسد :

زیارت چنین وجود نوق العاده و تسلیم خاضعانه در مقابل جذا بیت محضرش پیوسته مایه تسلط و مسرت خاطر من بوده است هیکل مقدس شاهوار و توانا و در عین حال بطور نامحدودی مهربان او چنین بنظر بیاید که پادشاهی از راه لطف از تخت سلطنت خویش نزول فرموده و عزم آن دارد که با رعیت و اتباع فرمان بردارش خلطه و آمیزش اختیار کند گاه بگاه از کانون قلب می خندد و اشکارا می نماید که تزه خشک و مصائب بی فایده رهبانیت در آستان شخصیت بزرگوارش راه ندارد - عنصر الهی که در وجود او مخرامت نشسان میدهد که نیازمند عنصر مادی نبود بلکه عنصر مادی و بشری او مستعد از عنصر الهی او بود و از موهبت سرشارا ادامه حیات میکند و چنین بنظر میرسد که شوق و انجذاب این که این وجود ملکوتی در خدمت به جامعه بکار برد ما و را مظهر کمال مطلق ساخت است (۲) K

نویسنده دیگری که در يك مجمع عمومی بزیارت عبد البهائانائل شده می نویسد : (۳)

چون جماعت برخواست شخص بزرگوار و عالی قدری را که به لباس شکر رنگی ملیس و گیسوان و محاسن سفیدش در آنتاب متکلم بود در بین جمعیت مشاهده کردم - حضرتش در ای قامت زیبا و متناسب اندام و لباسی که تا کنون بچشم خویش ندیده بودم موصوف و ملیس بود - مشاعده این هیکل بی نظیر لرزه بغتی و ناگهانی در من ایجاد کرد و بدون اینکه قبلا انحضرت را رؤیت نموده باشم فوراً تشخیص دادم که آن خود او است - قلب من بفرمان ائمه و زانوهایم احساس ضعف نمود و يك حس شدید پذیرش و اشتیاقی سر تا پای مرا فراگرفت من خود را بیک وجود نوق العاده حساس و بلکه سر تا پای من بیک عضو حساسه مبدل شده و در عین حال احساس می کردم که وجودم برای پذیرش يك چنین تاثیر شدیدی بطور کامل و گائی آماده و مجهز نیستم مانند آن بود که سه اضراف و جوانب مرا عبد البهائاحاطه نموده بود - از غایت شوق نزدیک بود فریاد برآیم و این تنهاراهی بود که من میتوانستم از اختیاراتی که برای من باقیمانده بود استفاده کنم - در آن هنگام که شخصیت و استقلال من در حال محویت بود و در همان هنگام که روح خضوع و فروتنی بر من حکمرانی میکرد چنین مینمود که موجود و شخصیت دیگری غیر از من قائم مقام و جانشین شخصیت من شده است جلال و شکوهی از اعلی ندره عالمسم انسانی بر من تزول و حلول مینموده در خود يك حس تقدیر و تکریم بی سابقه احساس مینمودم - در وجود عبد البهائاحاطه بها - الله را با هیجده عظمت مخصوصه اش می دیدم و چون بخود آمدم مشاهده کردم که در محضر موجود پاک مقدس که دارای موجودیت و روح مقدس است تقرب یا اهتمام - احاطه این احساسات کلاهدون اراده و اختیار

(۱) - نقل از مجموعه شرح صعود حضرت عبد البهائا

(۲) - نقل از کتاب مذهب اجتماعی جدید تألیف متر هورس هلی صفحه ۲۱۲ - ۲۱۴

من تحقق یافت . من در حضور مولای عظیمی تشرف یافته و در مقابل اراده‌ی قویتر و عالی‌تر بصورت بنده نورانی  
 برداری درآمده که اراده او را بموقع اجرا گذارم . این تغییر ناگهانی که در حالت من ظهور یافت حائز تحول  
 و اثر غریبی در وجود من گردیده و دانستم که استعداد وجود انسانی برای رسیدن بمقامات عالی روحانی  
 ناچه پایه است و آن دقیقه واحدی که مالا مال و سرشار از روح گردیده بود مانند اشعه نوری که ماده‌ی ظلمت  
 او را ماضیه را سیر کرده اینک مانند آینه‌ی تمام احوال و اوضاع را منعکس و برای قضاوت در پیشگاه یک فکر  
 بچ قوی و نیرومند ی که توانائیش بیش از من است عرضه میدارد . (۱) X

توصیف آثار عظمت و بزرگواری حضرت عبدالبها محدود به طبقات دانشمندان الهی و مادی غریب نبوده  
 بلکه علمای روحی و روانشناسی نیز حضرتش را وجودی خارق العاده و عالی قدری دانسته‌اند چنانچه در  
 مجله (روانشناسی بین‌المللی) مورخه نوبه ۱۹۱۳ منطبقه نندن در صفحه ۱۹۹ با برداشتن رسم کسف  
 دست‌های مبارک حضرت عبدالبها . دکتر سن . و چاپلند مصنف کتاب کف‌شناسی (علی) در ذیل عکس  
 دستهای مبارک که باضای حضرت عبدالبها نیز مشحون است مقاله مفصلی مینویسد که جمله مختصری از آن  
 نقل میشود :

دست‌های حضرت عبدالبها از ملائمت طبع و روحانیت حکایت مینماید . کوچکی و ظرافت و در عین حال رشد  
 مزیت لطافت و قابلیت انحناء و تناسب شکیل انگشتان حضرتش با نصاحت نامی از مقاصد بلند روح الهی  
 محبت شوق به مطالعه غایت تنزیه . منتهای حساسیت و هم چنین علاقمندی و دل‌بستگی تام به نوع پرستنی  
 حکایت مینمایند . صاحب این دست هانه تنها مسئولیت حیات را بخوبی تشخیص میدهد بلکه به علاقه مفراطی  
 برای تسکین آلام و مصائب بشری کوشش می‌کند . میل شدید او به تعلیم و تربیت نفوس و سوق آنها به مرحله  
 تعالی و ترقی و احاطه برنامه‌های زندگانی کاملاً اشکار و صمیم را بدین مقام دعوت میکند که عناصر و عوامل مفید  
 جهانی مرتبه را تشکیل داده و قابل خدمت باستان الهی گردند .

..... صاحب این انگشتان دارای اراده قویه ایست که بر حوادث آتیه غلبه داشته و قدرتش حاکیست و  
 توانائی دارد که بر مقتدرات خویش حکمرانی کند .

نستهای او حاکی از یک تصمم و اراده قاطع و در عین حال ملائمت بی نظیر است که وظایف بیشمار خویش را  
 به اوقات انجام داده و به تکمیل نفس خویش پرداخته است .  
 سرها وارد کلیبی آپوس در مقدمه کتاب ابواب آزادی مینویسد :

جیست اثری که حیات انسانی را تغییر و حوادینه اشخاص را تغلیب میکند ؟

تندر حقیقت کسی در اثر تجربه و آزمایش نمیدانست که چه قوا و استعداداتی در کمون یک حبه مکنون و مستور

است چه قدر مشکل و مستبعد بنظر میآید که باور کند از سینه خاک سیاه و آنتاب و آلتاب و ریزش اهریمناسی و مراقبت باغبان چه اثرات معجز آسانی بروز و ظهور کرده و آن حبه ناچیز را چگونه غنچه شاداب معطر و زیبایی تبدیل و تغلیب میکند ؟

وکی است که پس برد که خواندن يك كتاب ملاقات يك دوست و یاد دید اريك شخص غریب چگونه ممکن است يك نقشه زندگانی را يك مرتبه تعویض و تبدیل کرده و بصورت و ماهیت دیگری در آورد ؟ .....  
 بنظر من کسانی که در سال ۱۹۱۲ حضرت عبد البهاراد سفر هشت ماهه او را این مملکت زیارت نمود مانند ابن قیاس هافیرکانی و نارسا باشد . در حالی که زیارت آنحضرت برای بسیاری از نفوس . حداقل تاثیرش این بود که با مظهری از عظمت و بزرگواری جمال و حکمت و انقطاع مواجه شده انهارا بسطحه بلندتری از فکر و نظر وسیعتری نسبت بحیات رهبری کرد .

برای صد ها اشخاص دیگر از زیارت سبب دخول بمعالم غیر قابل وصفی شده انهارا بحیات جدید از لسی و ابدی دلالت نمود .

ما بخوبی تشخیص میدیم که تا چه حد مشکل و دشوار خواهد بود که برای خوانندگی که يك ربع قرن دیگر باین کتاب مراجعه کند توصیف کنیم که زیارت عبد البهارای کسانی که چشم بینا و گوش شنوا و قلوب آگاه داشتند چگونه ابواب دنیای بی نظیری را از رحمت الهی باز و منفتح ساخت حقیقه تعریف و توصیف این وضعیت توصیف ناپذیر در حکم يك امر تقریبا محالی بنظر میرسد . از کسانی که در مبد تاریخ مسیحیت پرورش یافته . ممکن است پرسش شود که اگر در مجمع حواریون . هنگامی که مسیح مشغول و حظ فوق جبل بود حضرت داشتند . چه تاثیراتی را احساس مینمودند ؟ و اگر احیاناً یکی از آنان مانند یوحنا سرخوش را بسینه خداوند تکیه میداد چگونه احساس میکرد ؟ قبل از اینکه من شخصا این مقایسه را مانند نام لازم است تذکر کنم که زیارت حضرت عبد البهارا وجود من بقدری شدید تاثیر و محرک احساسات و صف ناپذیر بود و مرابطوری در يك دنیای ماوراء الطبیعه وارد ساخت که من جز اینکه این دو واقعه را مثیل و مانند یک دیگر دیدم چاره و گزیری نداشتم .

این بود مختصری از مفصل و میتوان گفت قطره از دریای آراء و نظریاتی که نفوس همه غرب از آثار حضرت عبد البهارا مرکز خاطر داشته و در مقالات و مکاتیب و بالاخص شخص اخیر در کتابی که منحصرا شرح ایام تشریف او در امریکا میباشد نسبت بحضرت عبد البهارا برشته تحریر در آورده اند .

و در حقیقت اگر بنا شود که مجموعه از این آراء و نظریات تدوین و تالیف گردد در مجلدات بیشماری را تشکیل خواهد داد اینک از نظر اشاره بچند جمله از آنها اکتفا و تالیف مجموعه مختصری از آثار مبارکه می پردازیم :

الواح و آثار حضرت عبد البهارا در مواضع متنوع و مختلفی به ۵ نوع از حضرت مبارکتر صادر شده .

۱- بصورت الواح که آن اکثریت را تشکیل میدهد .

۱- خطابات

۲- مفارضا (جواب و سؤال)

۳- رسالات

۴- کتب

۱- الواح مبارک عبارت از مکاتیبی بود که حضرت عبدالبها نام اشخاص مخصوص باعده از احباب مرتضی میفرموده اند و با مضای مبارک است .

۲- خطابات عبارت از مجموعه نطق های مبارک است که در مجامع عمومی القا فرموده اند و اکثر خطاباتسی است که در مجامع دینی و غیردینی اروپا و کلیساها ادانفرموده و کاتبین حضوری نوشته و پس از جمع آوری - تدوین و بصورت کتابی درآمده است که به تصدیق هیکل مبارک رسیده است .

۳- مفارضا عبارت از تالیفی است که سؤال کننده حضورا سئوالاتی نموده و جوابی شنیده و عینا نقل و سپس تدوین و به تصدیق مبارک رسیده و آن منحصر کتابی است معروف بمفارضا عبدالبها تالیف مادام کلیفورده باری اینک با استدعای تائید از بارگاه قدس الهی برزقل قسمتی از آثار مبارک حضرت عبدالبهاروح ماسواه نداه که در دست رس بود ما است مبادرت میشود تا راهنمایی برای کسانی که بخواهند بشاطی این بحر اعظم راه یابند باشد . و از لحاظ اینکه نسبت بهر موضوع تحصیل اطلاعات لازمه تمهیل گردد در طی نصصول جداگانه تنظیم و ترتیب گردید .

عنایت اله - سهراب

## تذکر لازم

\*\*\*\*\*

بطوری که در مقدمه این مجموعه عرض شد ما ست جمع آوری تمام آثار و بیانات حضرت عبد البهارج ماسوا منداه یک امری بی نهایت مشکل و تا حدی غیر ممکن است معیناً تکرار تذکره داد می شود که آنچه در این اوراق نقل شده است ما خود از یک قسمت مناهمی بود ما ست که این بند در اختیار داشته و بنا بر این قطعاً نباید تصور رود که بیانات مبارک را جمع موضوعات مندرجه منحصر به همین قسمت ها است که بنده نقل و جمع آوری نموده است • بلکه محصلین آثار الهیه راست که برای تکمیل اطلاعات خود به همین مقدار قناعت نمایند •

موضوع دیگر آنکه بعضی از الواح و آثار مبارک محصور در یک موضوع نبوده بلکه موضوعات متنوعی در یک لوح یا یک خطابه بیان شده است ولی در تذکره این مجموعه تا حدی که ممکن بود به تفکیک مبادرت و در باره موارد عین لوح یا خطابه من البد والی الختم که در عین حال شامل چندین موضوع بود ما ست بمناسبت یکسری از مواضع مورد نظر نقل گردیده است •

عنایت الهی - سهراب



نصل اول - در اثبات صانع

حضرت عبد البهادر لوحی که بافتخارا قای عباس قابل ایاد می است میفرماید: ( ۱ )

هو الله

ای ثابت بر بیگان نامه شمار صید . مضمون بسیار عجیب زیرا این شبهات تازه اشتهار نیافته . قرون و اعصار  
 شرقیه است که در اروپا این زمره بلند است . و همچنین در قرون اولی در آسیا انتشار داشت . ولی در هر  
 عهد قوه نافذ کلمه الله بنیان این شبهات پرانداخت و نور بین مانند آفتاب اشراق نمود . چه که ادلسو  
 براهین این بی خردان او هن از نیت عنکبوت و در نهایت سستی و ضعف مشهور . هر چند غالبان ایران  
 متابعت مادیون نرنکیان خواهند و پیروی طبیعیون اروپا تقلید آرزو دارند ولی از قواعد و اصول آنان بی خبرند  
 و از ادله حجج و موضوع و محمول ایشان بی اطلاع اروپائیان در مذهب طبیعی بحسب فکر و آرای خویش محققند  
 ولی طبیعیون ایران مقلد . لهذا با نرنکیان در این مسئله مباحثه و بیان آسان زیرا بقاعده و دلیل صحبت  
 میدارند و انسان بقاعده و جواب میدهد . ولی با این مقلدان ایران بسیار مکالمه مشکل است . زیرا آنچه میکنند  
 صرف مدعاست نه دلیل و نه برهان . مثلا مسئله عناصر پنجین است که ایرانیان میگویند علمای طبیعیون این  
 مسئله را چنین ترتیب میدهند و بر این اساس جمیع مسائل طبیعی را تا بس بنمایند . زیرا این اصل مذهب  
 آنان است و مسائل دیگر تمامها نروع . و ان اینست که در عالم وجود عناصر بسیطه هر یک جزء واحد است و قابل  
 تجزی و تفصیل نیست و جمیع کائنات ترکیب این عناصر مفرد به معنی مرکب از اجزاء متنوعه اند یعنی عناصر  
 بسیطه را تشبیه به حروف نمایند و حروف تجزی نشود مثلا الف مفرد است این را از هم تجزی نتوان نمود اما  
 کائنات سائر بمنزله کلمه اند که مرکب از حروف متعددند و اند کلمه را تفصیل و تجزی نتوان نمود . باری گویند که  
 چون در جمیع موجودات ملاحظه نمائی واضح و مشهور است که این عناصر بسیطه بصورت نامتناهیة منحل و  
 ترکیب شده است هر ترکیبی کائناتی از کائنات موجوده . و چون این ترکیب تحلیل گردد عدم نسبی واضائی  
 تحقق یابد . زیرا عدم محض را مستحیل و محال دانند . مثلا گویند اجزائی ترکیب شده است و از آن ترکیب  
 انسان تحقق یافته . چون این ترکیب تحلیل گردد در این کائن بشری از میان برود . ولی آن اجزاء اصلینسه

### اثبات مانع

و عناصر فردیه باقی و برقرار است . پس تحقق کائنات از ترکیب است و تشتت موجودات از تحلیل این ترکیب و تحلیل متتابع و مترادف و مستمر در این صورت چه احتیاج بهی قدیر . این خلاصه برهان آنان و دلیلشان بر عثمان واضح و عیان . در وقت بحث این مسئله را تاسیس نمایند . چون این مسئله منی بر قواعد و اصول است لهذا جواب آسان و بکمال اختصار بیان بطلان این قضیه میتوان نمود . چنانکه با فلاسفه اروپا و امریک بتکرار این مسئله در میان آمد و بچند کلمه جواب قناعت نمودند . و تسلیم کردند . در جواب گفته شد که این ترکیب که اساس وجود و سبب حیات کائنات است از اقسام ثلاثه ترکیب کدام یک است زیرا ترکیب یا تصادفی است و بالزوم ذاتی و یا ارادی یعنی تحت اراده الهیه . اگر گوئیم ترکیب کائنات تصادفی است معلول بیعلت لازم آید . و این متنوع و محال و محال است . معلول بیعلت تحقق یابد بطلان این قضیه بدیهی است . و اگر این ترکیب لزوم ذاتیست در این صورت تحلیل متنوع و مستحیل ابدیت و سرمدیت از لزوم ذاتیه آن . این هم کنیت . پس چه ماند ترکیب ارادی یعنی با اراده حق قدیم هذا هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال العین . و در این مورد در سؤال و جواب مسبارنی بحثی دقیق در این قضیه گردیده .

در کتاب سؤال و جواب مسبارنی ( ملازمات عبدالبها ) میفرماید :

طبیعت کینیتی است و یا حقیقتی است که بظواهر حیات و ممات و بعبارة اخری ترکیب و تحلیل کائنات را راجع باوست . و این طبیعت در تحت انتظامات صحیح و توانین متینه و ترتیبات کامله و هندسه بالغه است که ابد از او تجاوز نمیکند بدرجه که اگر بنظر دقیق و بصر حدید ملاحظه کنی ذرات غیر مرتبه از کائنات تا احوط کرات جسمیه عالم وجود مثل کره شمس و یا سایر نجوم عظیمه و اجسام نورانیه چهار جهت ترتیب و چهار جهت ترکیب خواه از جهت هیات و خواه از جهت حرکت در نهایت درجه انتظام است و ببینی که جمیع در تحت یک قانون کنی است که ابد از او تجاوز نمیکند . و چون بخود طبیعت نظر میکنی ببینی که استشعار اراده ندارد . مثلاً آتش طبیعتش سوختن است بدون اراده و شعور میوزاند . و آب در طبیعتش جریانست و بدون اراده و شعور جاری میشود . و آنتاب در طبیعتش ضیا است و بدون اراده و شعور میتابد . و بخار در طبیعتش صعود است و بدون اراده و شعور صعود مینماید . پس معلوم شد که جمیع کائنات حرکات طبیعیشان حرکات مجبوره است و هیچ یک متحرک با اراده نیست مگر حیوان و یا لایح انسان . و انسان مقاومت و مخالفت طبیعت تواند زیرا کشف طبایع اشیا را کرده . و بواسطه کشف طبایع اشیا بر نفس طبیعت حکم میکند . و این همه صنایع را که اختراع کرده بسبب کشف طبایع اشیا است . مثلاً تلغراف اختراع کرده که بشرق و غرب کار میکند . پس معلوم شد که انسان بر طبیعت حاکم است . حال چنین انتظامی و چنین ترتیبی و چنین قواعدی که در وجود مشاهده میکنی میشود گفت که این از تاثیرات طبیعت است . با وجود این که شعور ندارد و ادراک هم ندارد پس معلوم شد که این طبیعتی که ادراک و شعور ندارد و در قضیه حق قدیر است که او مدبر عالم طبیعت است

( اثبات صانع - لزوم خریست )

بهرنوعی که میخواهد از طبیعت ظاهر میکند . از جمله اموری که در عالم وجود حادث میشود و از مقتضیات طبیعت است گویند وجود انسانیست . در این صورت انسان نوعست و طبیعت اصل . میشود که اراده و - شعور و کمالاتی در فرج باشد و در اصل نه ؟ پس معلوم شد که طبیعت من حیث ذاتی در قبضه قدرت حسی است و ان حی قدیر است که طبیعت را در تحت نظامات و قوانین حقیقی گرفته و حاکم بر اوست .  
و نیز میفرماید ( دلائل و براهین الوهیت ) :

و از جمله دلائل و براهین الوهیت آنکه انسان خود را خلق ننموده بلکه خالق و مورد بگری است . و یقین است و شبهه نیست که خالق انسان مثل انسان نیست . زیرا که کائنات ضعیف کائن د بگر را خلق نتواند و خالق فاعل باید جامع جمیع کمالات باشد تا ایجاد صنع نماید ایامکن است که صنع در نهایت کمال باشد و صانع غیر کامل ؟ آیا میشود که نقش در نهایت اتقان باشد و نقاش در صنعت خویش ناقص ؟ چه که صنعت اوست و خلق اوست بلکه نقش مثل نقاش نباشد . اگر نقش مثل نقاش بود خود را نقش مینمود . و نقش هر چند در نهایت کمال باشد اما بالنسبه بنقاش در نهایت نقص است . لہذا امکان معدن نقایص است و خدا معدن کمال . نفس نقائص امکان دلالت بر کمالات حق میکند . مثلا چون انسان را نگری ملاحظه نمائی که عاجز است . همین عاجز خلق دلیل بر قدرت حقی قدیری است . زیرا تا قدرت نباشد عاجز تصور نگردد . پس عاجز خلق دلیل بر قدرت حقی است . و تا قدرت نباشد عاجز تحقق نیاید . و از این عاجز معلوم شد که قدرتی در عالم هست . مثلا در عالم امکان فقر است لابد غنائی هست که فقر در عالم تحقق یافته . و در عالم امکان چهل است لابد علمی هست که جهل تحقق جسته . چه که اگر چنانچه علم نبود جهل تحقق نمیگرفت . چرا که جهل عدم علم است اگر وجود نبود عدم تحقق نمی یافت جمیع امکان مسلم است که در تحت حکم و نظامت که باید اتمرد نتواند حتی انسان نیز مجبور بر موت و خواب و سایر حالات است یعنی در بعضی مراتب محکوم است . لابد این محکومیت حاکی دارد مادام که صفت ممکنات احتیاج است و این احتیاج از لوازم ذاتی اوست . پس یک غنی هست که فنی بالذات است مثلا از نفس مریض معلوم است که صحیحی هست اگر صحیحی نبود مریض اثبات نمیشد . پس معلوم شد که حسی قدیری هست که او جامع جمیع کمالات است چه که اگر جامع جمیع کمالات نبود او نیز مثل خلق بود و هم چنین در عالم وجود ادنی صنعی از مصنوعات دلالت بر صانع میکند مثلا این نان دلالت میکند بر اینکه صانعی دارد . سبحان الله تغییر هیات کائنات جزئیة دلالت بر صانعی میکند . و این کون عظیم غیر متناهی خود بخود وجود یافته . و از تفاعل عناصر و مواد تحقق جسته ؟ این نگر چقدر بیهی البطلان است . و اینها ادله اندر نیست برای نفوس ضعیفه . اما اگر ( دیده ) بصیرت باز شود صد هزار دلیل باهره مشاهده میکند . مثلش اینست که چون انسان احساس ریح داشته باشد مستغنی از دلیل وجود ریح است . اما از برای نفوسی کسه از نفس ریح محرومند باید دلائل خارجه اقامه نمود .

(درائيات صانع)

در وجود صانع ميگرمايد : ( ١ )

( ثم اعلم ) ان الحقيقة الرحمانية التي هي غيب الغيوب ومجهول النعمت والمنقطع الوجوداني . قد تقدس عن كل ذكرو بيان وارشارة ونعت وثناء ومن حيث هي هي مجزت العقول عن ادراكها وتاهت النفوس لى نيسه عرفانها ( لا تدركها الا بصاروه هو يدرك الا بصار . وهو اللطيف الخبير ) ولكن اذا انظرت الى حقائق الاشياء وسطوع انوار اسمائه وصفاته في حيز الوجود بشهود لا ينكره الا كل جهول ونود . حيث ترى ان الكون منشور ناطق ياسرارها المكونة المصونة في اللوح المحفوظ . وما من ذرة من الذرات او كائنة من الكائنات الا ناطقة بذكره وحاكية عن اسمائه وصفاته منبئة عن عزة كبريائه مدلة على وحدانيته ورحمانيته ولا ينكر هذا كل من له سمع او بصير او عقل سليم . واذا انظرت الى الكائنات باسرها حتى الذرات ترى ان اشعة شمس الحقيقة ساطعة عليها ظاهرة نبيها تحكي عن انوارها واسرارها وسطوع شعاعها فانظري الى الاشجار والى الاثمار والى الازهار حتى الاحجار . اما ترى انوار الشمس ساطعة عليها وظاهرة نبيها ومنبئة عنها ولكن اذا اعطفت النظر . وحولت البصر الى مرآة صائبة نورانية ومجالي لطيفة ريانية ترى ان الشمس ظاهرة نبيها بشعاعها وحرارتها وفرصها وصورها . ولكن الاشياء انما لها نصيب من نوارها وتدل عليها . واما الحقيقة الكلية النورية والعراق الصائبة التي تحكي بتماهيها عن شئون مجليها وتطبق آثارها على آثار الشمس الظاهرة نبيها . فهي الحقيقة الكلية لانسانيتها والكيونة الرحمانية . والذاتية الصدائنية ( قل ادعوا لله وادعوا للرحمن ايما تدعوا لله الاسماء الحسنى ) هذا معنى نول المسيح الاب في الابن . نيا هل ترى اذا قالت المرأة الصائبة ان الشمس ظاهرة نبي بجميع شئونها وصفاتها وآثارها هل ينكذب في قولها او ينكر في بيانها . لا والذي خلقها وانشاها وابدعها وجعلنا حقيقة منطبقه لشئونها مجليها سبحان من ابدعها وسبحان من انشاها وسبحان من اظهرها ثم هذا القول المسيح الذي ثلوه به واعترضوا به عليه حيث قال ان الابن في الاب في الابن نعلم ذلك واطلع باسرار ربك . واما هؤلاء المنكرون في حجاب من الحق فلا يرون ولا يسمعون ولا يفقهون ( ذرهم في خوضهم يلعبون ودعهم في كل واد يهيمون ) اولئك كالانعام حيث لا يفترقون بين اللؤلؤ والخزف الا انهم لفي معزل من اسرار ربك الرحمن الرحيم .

وتيزن نسبت بوجود الوهيت وتقد يبرذات او ميگرمايد : ( ٢ )

هو الله

اي حقيقت جو شخص محترم . نامني كه بتاريخ ٤ اپريل ١٩٢١ هود رسيد وبكمال محبت قرائت كرديد . اما وجود الوهيت بدلائل عقلية ثابت است . ولي حقيقت الوهيت تمتع الادراك است . زير چون بنظر دقيق نظر

(در اثبات مانع)

نرمائی هیچ مرتبه دانیه ادراک مرتبه عالیه ننماید . مثلا عالم جماد که مرتبه دانیه است . متمتع است که عالم نبات ادراک تواند . بکلی این ادراک متمتع و محال است و همچنین عالم نبات هرچه ترقی نماید از عالم حیوان خیزند ارد بلکه ادراک مستحیل است . چه که رتبه حیوان نوق رتبه نبات است . این شجر تصور سمع و بصر نتواند . و عالم حیوان هرچه ترقی نماید تصور حقیقت عقل که کاشف حقیقت اشیا است و مدرك - حقایق غیر مرتبه تصور نتواند زیرا مرتبه انسان بالنسبه بحیوان مرتبه عالیه است . و حال آنکه این کائنات ناماد در حیز حد و تشد ولی تفاوت مراتب مانع از ادراک است . هیچ مرتبه ادنی ادراک مرتبه اعلی نتواند بلکه مستحیل است . ولی مرتبه اعلی ادراک مرتبه ادنی کند . مثلا حیوان ادراک مرتبه نبات و جماد کند . انسان ادراک مرتبه حیوان و نبات و جماد نماید ولی جماد مستحیل است که ادراک عوالم انسانی کند . این حقایق در حیز حد و تشد است با وجود این هیچ مرتبه ادنی مرتبه اعلی را ادراک نتواند و مستحیل است . پس چگونه میشود که حقیقت حادثه یعنی انسان ادراک حقیقت الوهیت کند که حقیقت قدیمه است تفاوت مراتب بین انسان و حقیقت الوهیت صد هزار مرتبه اعظم از تفاوت بین نبات و حیوان است و آنچه انسان تصور کند صور موهومه انسان است . و محاط است محیط نیست یعنی انسان بر آن صور موهومه محیط است . و حال آنکه حقیقت الوهیت محاط نگردد بلکه به جمیع کائنات محیط است و کائنات محاط و حقیقت الوهیتی که انسان تصور مینماید آن وجود ذهنی دارد نه وجود حقیقی اما انسان هر وجود ذهنی دارد و هم وجود حقیقی . پس انسان اعظم از آن حقیقت موهومه است که بتصور آید طیر تراپی نهایتش این است . مقداری از این همد نامتناهی را پر واز تواند . ولی وصول پاچ آفتاب مستحیل است و لکن باید ادعایه یا الهامیه بوجود الوهیت اقامه نمود یعنی بقدر ادراک انسانی .

این واضح است که جمیع کائنات مرتبط بیکدیگر است ارتباط نام . مثل اعضای هیكل انسانی . چگونه اعضا اجزاء هیكل انسانی بیکدیگر مرتبط است همین قسم <sup>اجزاء</sup> اعضا این کون نامتناهی جمیع بیکدیگر مرتبط است مثلا پا و قدم مرتبط بسمع و بصر است با دید چشم ببیند تا با قدم بردارد . باید سمع بشنود تا بصر وقت نماید . هر جزئی که از اجزاء انسانی ناقص باشد در سایر اجزاء نور و تصور حاصل گردد . دماغ مرتبط بقلب و معد است و شتر مرتبط به جمیع اعضا است و همچنین سایر اعضا و هر یک از این اعضا وظیفه دارد آنقوه عاقله خواستندیم کوئیم خواستند مدیروند بر جمیع اعضا انسان است تا هر یک از اعضا بنهایت انتظام وظیفه خود - جاری نماید . اما اگر دانتقوه عقلیه خللی باشد جمیع اعضا از اجرای وظایف اصلی خود بازماند . و در هیكل انسانی و تصرفات اعضا خلل عارض شود . و نتیجه نبخشد .

و همچنین در این کون نامتناهی ملاحظه نمائید . لابد قوه کلیه موجود است که محیط است و مدیروند بر جمیع اجزاء این کون نامتناهی است و اگر این مدیروند بر نبود عالم کون مختل بود . و بتفسیر مجنون میبود . مادام ملاحظه

بنمائید که این کون نامتناهی در نهایت انتظامست و هر یک از اجزای در نهایت اتقان و وظایف خود را جری  
 به دارد که اهدا خللی نیست واضح و مشهود میگردد که یک فوه کلیه موجود که مدبر بود بر این کون نامتناهی  
 است هر عاقلی این را ادراک مینماید و دیگرانکه هر چند جمیع کائنات نشوونما مینماید ولی در تحت موثرات  
 خارج اند • مثلا آنتاب حرارت می بخشد • باران میپوراند • نسیم حیات می بخشد • تا انسان نشوونما  
 باید پس معلوم شد که هیکل انسانی در تحت موثرات خارجی است بدون آن موثرات نشوونما ننماید • آن  
 موثرات خارج نیز در تحت موثرات دیگری است مثلا نشوونمای وجود انسانی منوط بوجود آبست • و آب منوط  
 بوجود باران • و باران منوط بوجود ابر • و ابر منوط بوجود آنتاب • تا بر وجهی بخشد • و از تبخیر حاصل  
 نمود • اینها هر یک هم موثرند و هم متاثر پس لابد منتهی بموثری میشود که زکاتن دیگر متاثر نیست و تملس  
 منقطع میگردد • ولی حقیقت آن کائنات مجهول و لکن آثارش واضح و مشهود • و از این گذشته • جمیع کائنات  
 موجوده محدود • و نفس محدودیت این کائنات دلیل بر حقیقت قدیمه است منزله و مقدس از شئون و احوال  
 حادثاتست • چه که هر حقیقتی که معرض شئون و حادثات باشد آن قدیم نیست حادث است • پس پسندان  
 این الوهیتی که سائر طوائف و ملل تصور مینمایند در تحت تصور است نه فوق تصور • و حال آنکه حقیقت الوهیت  
 این تصور است • اما مظاهر مقدسه الهیه • مظهر جلوه کمالات و آثار آن حقیقت قدیمه مقدسه اند • و این فیض  
 آبدی و جلوه لاهوتی حیات ابدیه عالم انسانیست مثلا شمس حقیقت در انقی است عالی که هیچکس وصول  
 ننماید • جمیع عقول و انکار قاصر است و او مقدس و منزله از ادراک کل • و لکن مظاهر مقدسه الهیه بمنزله مرایای صابیه  
 بر آینه اند • که استقاصه از شمس حقیقت میکنند و انافسه بر سائر خلق مینمایند • و شمس بکمال و جلالش در این  
 آینه نورانی ظاهر و باهر • اینست اگر آنتاب موجود در آئینه بگوید من شمس صادق است • و اگر بگوید نیستم  
 صادق است • اگر شمس با تمام جلال و جمال و کمالاتش در این آینه صابیه ظاهر باشد تنزل از عالم بالا و سمو مقام  
 خود ننموده و در این آینه حلول ننموده • بلکه کمینزل همیشه در علوتنزه و تقدیس خود بوده و خواهد بسود  
 و هیچ کائنات ارضیه باید مستفیض از آنتاب باشد • زیرا وجودش منوط و مشروط بحرارت و ضیاء آنتاب • و اگر  
 آنتاب محروم ماند محو و نابود گردد • این معیت الهیه است که در کتب مقدسه مذکور است انسان باید با خدا  
 باشد • پس معلوم شد که حقیقت الوهیت ظهورش بکمالات است • و آنتاب و کمالاتش در آئینه شئی مرئی است  
 وجود مصرح از فیوضات الهیه • امیدوارم که نظر بینابایی و کوشش شما • و بردها از پیش چشم برخیزد عکسی که  
 در آستانه بودید در ضمن مکتوبست • و عليك التحية والتثناء (می ۱۹۲۱) (عبدالبهاء عباس) معالج

۲  
 نسخ  
 در حواشی

هو الله

مع مقام الوهیت مینماید: (۱)

در بر سنده حقیقت نامه شمار سید • معانی دلنشین داشت الحمد لله چون توجه بملکوت نمودی بسیاری

## ( در اثبات صانع )

از مسائل معضله حل شد . و چون بمقام حواری رسیدی . و امیدم چنان است که هر سی جمیع مسائل حل بشود از حضرت پولس از بعضی مسائل فلسفه پرسیدند . جواب فرمود که من تا از مسیح خبر نداشتم . هسر چیز میدانستم . و لکن چون از مسیح خبر گرفتم از هر چیز بیخبر شدم . زیرا چنان حلول در من کرده که دیگر جایی بجهت چیزی نگذاشت . این قلب فارغ پراز حضرت مسیح . یعنی نبیوضات الهیه و منوحات رحمانیه حال من نیز امید چنان دارم . که توجنین کردی . حضرت الوهیت را اهل مجاز چنان تصور و تشریح کرده اند که نباید بکلی فراموش کرد . تصور آنان وهم محض است . ولی نفوس مقدمه راد حقیقت الوهیت انکاری است که بنامه مطابق عقل است . سرمکون و رمز مضمون است و همچنین سائر مسائل . آنچه شنیده می انرا کسار بگذار و بکوش تا حقیقت از قلب نبعمان نماید . و عليك البها الا هي ( عبد البها عیاس ) .

در تنزیه مقام الوهیت میفرماید : ( ۱ )

## هوالله

امشب الحمد لله در کلیسای موحدینم کلیسائیکه منسوب بتوحید است لهذا خواستم ذکر از توحید کنم که اعظم اساس ادیان الهی است در جمیع ادیان الهی بیان توحید هست و اساس این مسئله چیمست این معلوم است که حقیقت الوحیت در تصور انسان نباید . انسان ادراک حقیقت الوهیت ننماید زیرا انسان حادث است و حقیقت الوهیت قدیم . انسان محدود است حقیقت الوهیت غیر محدود . محدود نمیتواند حقیقت نامحدود را ادراک کند حادث نمیتواند احاطه بقدم نماید . چون در عالم کائنات سیر نمائیم می بینیم عالم جمادی هست عالم نباتی هست عالم حیوانی هست و عالم انسانی عالم جماد هر قدر ترقی کند نمیتواند عالم نبات را درک کند عالم نبات هر قدر ترقی کند نمیتواند از عالم حیوان خیر گیرد . مثلا این گل لطیف هر قدر ترقی کند نمیتواند خبر از سمع بصیر گیرد که سمع چه چیز است و بصر چه . روح انسانی چیست و عقل انسانی چه . چونکه مانوق حوصله اوست نمیتواند ادراک کند با وجود اینکه ما و این نبات هر دو حادثیم و ممکن و لکن تفاوت مراتب مانع از ادراک است زیرا آن عالم نبات و عالم ملعالم انسان لهذا نمیتواند حقیقت انسان را درک کند . بعد از آنکه تفاوت مراتب مانع ادراک است و هر مادون ادراک رتبه مانوق نتواند . پس ما نمیتوانیم خدا را ادراک کنیم ما حادثیم او قدیم ما عاجزیم او قادر ما فقیریم او غنی ما محتاجیم او مستغنی ما محدودیم او نامحدود ما نانی چگونه میتوانیم حقیقت الوهیت را ادراک کنیم ما بیانی نمائیم یا نعمت و ستایش کنیم زیرا آنچه ستایش نمائیم بقدر عقل و ادراک ما است آنچه در تصور آید مخلوق انسان است و محاط . و انسان محیط بر آن و حال آنکه حقیقت الوهیت محیط است و انسان محاط پس آنچه بتصور آید حق تعالی منزله از آن و تصور ذهنی انسان است حقیقتی ندارد . لکن خود انسان وجود حقیقی دارد آن الوهیتی که در ذهن ما در آید و عقل ما بیان

احاطه کند آن الوهیت نیست زیرا وجود ذهنی دارد و وجود خارجی ندارد و ما که وجود ذهنی وینی داریم خود اعظم از آن زیرا ما محیطیم آن محاط پس واضح و آشکار است که توای عقلیه بشر ادراک حقیقت الوهیت ننماید. و لکن فیض الوهیت محیط است انوار الوهیت ساطع و صفات الوهیت ظاهرو باهر و حقائق مقدسه انبیای رحمانیه بمنزله اینه در نهایت لطافت و صفات مقابل شمس حقیقت اند لہذا شمس حقیقت بانوار و حرارتش در آن اینه ظاہرو باهر و کمالاتش در آن جلوه نماید اگر ما بگوئیم آفتاب در این آینه جلوه نمود بواسطه آن کرده. مقصد ما آن نیست که آفتاب از اعلی درجه تقدیس تنزل کرده و آمده در این آینه منزل نموده زیرا این مستحیل است انتاب را تنزلی نیست همیشه در مرکز تنزیه بود ماست و لکن انوار و حرارتش در این آینه صائسی جلوه نموده و جمیع کمالاتش ظهور کرده این مرایا حقایق اینیاست پس معلوم شد که حقیقت الوهیت مقدس از نزول و صعود است مثل اینکه انتاب منزله از صعود و نزول است و لکن فیض آید ی انتاب در این آینه صائسی ظاہرو عیان است و اینه میگوید که آفتاب در من است اگر ترا انکار میکنی در من نظر کن یقین است که صد قسمت زیر آفتاب را در آینه می بینیم با وجود این مقصد این نیست که تنزل کرده و در این آینه منزل نموده زیرا بسرا ی انتاب صعود و نزولی نیست لکن جمیع فیوضاتش در این آینه ظاہراست این است که حضرت مسیح میفرماید که پدر در بر صراست یعنی ان آفتاب در این آینه ظاہرو آشکار است نه اینکه من انتاب تنزل کرده در این آینه جای نرفته این است معنی توحید این است حقیقت این مسئله به بینید مثل آفتاب روشن است و مطابق عقل و لکن این است که میگوئیم باید دین مطابق عقل و علم باشد به بینید چه قدر واضح و مطابق علم و عقل است و در آن ابد اثبته و شکی نه مادام که شمس حقیقت در این مرات صائی اشراق کرده و از این آینه بجمیع آفاق اشراق نموده نوار آفتاب یکی است و حرارت آفتاب یکی و بجمیع کائنات جلوه گر هیچ کائناتی نیست که از فیوضات شمس محروم ماند البته جمیع خلق از فیض الهی نصیب دارند. جمیع نام مظهر مہربانی الهی هستند جمیع کائنات آیات قدرت او هستند. هیچیک صنع شیطان نیست همه را خدا خلق کرده جمیع صنع الهی هستند پس ما باید آیات قدرت الهی را تکریم نمائیم ما باید آیات قدرت الهی را تعظیم کنیم ما باید آیات قدرت الهی را مہربانی کنیم و ان جمیع عالم انسانی است زیرا جمیع آیات قدرت او هستند کی آنها را خلق کرده خدا خلقتش نموده نهایتش این است که بعضی عالم بعضی جاهلند. نادانان را باید تعلیم کرد تا دانا شوند. مریضند باید معالجه کرد تا شفا یابند. طفلند باید ترتیب نمود تا ببلوغ رسند. خوابند باید آنها را بیدار کرد ولی باید همه را دوست داشت این طفل را نباید مینغوز داشت که نادان است ببلوغ نرسیده باید او را تربیت کرد تا ببلوغ رسد مثل و درایت پیدا کند علم و معرفت حاصل نماید. تا مقبول درگاه خدا شود. خداوند بسیار مہربان است حضرت مسیح میفرماید که آفتاب خدا بر جمیع میثابد حتی برگنه کار این چه قدر بیان شیرینی است ملاحظه کنید هر چند این گرفتار ظلمانی است لکن آفتاب نورانی چگونه همرا تریت مینماید. جمیع را روشن میکند همراکم میکند



## ( در اثبات مانس )

آبایم توانیم آثار شمس را انکار کنیم همین طوری بینیم خدا مهربان است جمیع راتریت میکند \* بجمیع نبض  
میبخشد مادام که همچنین خدای مهربانی داریم چرامانا مهربان باشیم او خالق ماست او وحی ماست او  
مربی ماست او بهیمه مهربان است پس چرامانا مهربان باشیم چرا بگوئیم این موسوی است او عیسوی است  
این محمدی است او بودائیت اینها دخلی همانند خداوند همه ما را خلق کرده و تکلیف ماست که بکسل  
مهربان باشیم اما مسائل عقائد راجع بخداست او در روز قیامت مکانات و مجازات دهد خداوند ما را محاسب  
انها قرار داده ما باید شکر نعمه الهی کنیم ممنون عنایات او باشیم کما را بصورت و مثال خود خلق نرموده  
بجمیع ما سمع و بصرعنایت نموده این چه موهبتی است این چه عنایتی است این چه ناز درخشانیست چرا  
این عنایت تراهدرد همی چرا بخود مشغول شویم چرا بیکدیگر در پردازیم چرا انگار نبیضات الهی کنیم ما باید به  
شکرانه این موهبت پردازیم و چون حقیقت حاصل شود جمیع یک قوم گردیم جمیع در یک وطن زندگی نمائیم  
جمیع یک ملت شویم تا این عالم انسانی عالم ملکوتی گردد اینجهان ظلمانی نورانی شود تا این نزاع و -  
جدال برانند و نهایت محبت و الفت حاصل شود این است مقصود از بحث انبیای الهی این است مقصود  
از انزال کتب آسمانی اینست مقصود از تجلی شمس حقیقت تا وحدت عالم انسانی ظاهر گردد \* وحدت وطن  
حاصل شود وحدت ملت استقرار یابد وحدت سیاست حاصل گردد و انواری ملکوتی در عالم انسانی ظاهر  
گشاید شود کمالات عالم ملکوت در عالم انسان جلوه نماید وحدت عالم ملائکه در عالم بشر هویدا گردد یعنی  
نفس بشر ملائکه شود ملائکه عبارت از چه چیز است مقصود نفس مقدسه است نفس روشن و نفوس کامل است  
نفس الهی است که آن نفس مقدسه مظهر محبتند مظهر عقل و دانشند اسیر این تقالید پوشیده نیستند  
این تقالید پوشیده و ادیان سبب عداوت است سبب خرابی است سبب تاریکی است سبب خونریزی است  
سبب ظلمت است سبب استبداد است این تقالید را بپندارند و با <sup>سبب</sup> حقیقت تشبیه نمایند اساسی حضرت  
مسبح گذاشت اساسی که جمیع پیغمبران گذشتند ان اساس بهاء الله است و ان اساس وحدت عالم انسانی  
است ان اساس محبت عمومی است آن اساس صلح عمومی بین دول است ان اساس صلح عمومی بین ملل است  
آن اساس صلح عمومی بین اجناس است آن اساس صلح عمومی بین اوطان است آن اساس صلح عمومی بین  
ادیان است آن اساس صلح عمومی بین مراتب حیات است در وقتیکه شرق را ظلمت عداوت و بغضا احاطه  
کرده بود و ابرهای کثیف افق حقیقت را پوشانده بود در میان اهالی شرق تعصب دینی تعصب مذهبیسی  
تعصب سیاسی تعصب جنسی و تعصب وطنی بود و ملل شرق بایکدیگر در نهایت قتال و جدال ا دیان یک  
دیگر تجنیس مینمودند \* و از یکدیگر احترام میسر نداشتند و نهایت دشمنی باهم داشتند ظلمت قسمی احاطه  
کرده بود که اید از نور اثری نبود \* در چنین وقتی حضرت بهاء الله از افق حقیقت اشراق نمود و تعالیم و بیاناتی  
نرمود که جمیع ملل را بایکدیگر ارتباط داد الفت بین ادیان انداخت تعصب مذهبی نگذاشت تعصب  
سیاسی نگذاشت تعصب وطنی نگذاشت تعصب جنسی نگذاشت جمیع ملل را در ظل خیمه وحدت انسانی

داخل نمود و نفوسیکه ازادیان و مذاهب نداهه بهاء الله را شنیدند و از تعالیم او خبر گرفتند الان در ایران در نهایت محبت و الفتند و معاشریایکدیگر در نهایت مهربانی باهم معامله کنند مثل اینکه يك خساند انند این است که حضرت بهاء الله خطاب به عالم انسانی میفرماید که ای اهل عالم همه یاریکدی یارید و برگ یکشاخ سار یعنی عالم انسانی از جمیع ملل و ادیان و اقوام بمنزله یکشجره است و هر یک از ادیان و ملل بمنزله شاخه و برگ و شکوفه و ثمره و آن شجر شجر مبارکه است شجر حیات است لهذا نهایت بین افراد بشر باید انزلی بماند و بغض و عداوتی باشد باید جمیع در نهایت مهربانی و الفت بایکدی بگزیند گانی نمایند و ایام را بخوشی بگذرانند تا نیوضات الهی عالم انسانی را احاطه کند و ملکوت الهی در عالم انسانی مجسم گردد اینست نهایت آرزو هستای جمیع ماها:

ستاینکه

و نیز در اثبات صانع میفرماید : ( ۱ )

#### هوالله

امروز شخصی از وجود الوهیت سؤال کرد که چه برهان بر وجود الوهیت دارند چه کفاس برد و قسمند و قسمی معترف بالوهیتند و قسمی منکر لهذا امروزه لیلی از دلایل عقلیه میخواهم اثبات وجود الوهیت نمایم زیرا دلائل نقلیه را امید انید و نزد کل مسلم است در جمیع کائنات موجوده چون نظریه می بینم هر کائنی از کائنات از ترکیب عناصر مفرده پیدا شده مثلا عناصر و اجزاء فردیه می ترکیب شده و از آن انسان پیدا گشته عناصر بسیطه می ترکیب شده و از آن این گل پیدا گردیده و اجزاء فردیه می ترکیب گشته و این سنگ پیدا شده خلاصه جمیع کائنات وجود شان از ترکیب است و چون این ترکیب تحلیل شود ان موت و انعدام است اما عناصر بسیطه باقی و برقرار ولی ترکیب متلاشی میشود پس معلوم و مسلم شد ترکیب عناصر بسیطه سبب حیاتست و تحلیل ان انعدام و موت ولی ان عناصر اصلیه باقی و برقرار چرا که بسیطه است و شئی بسیط معدوم نمیشود اما ترکیب تحلیل میشود یعنی وجود کائنات از ترکیب است و انعدام از تحلیل و این مسئله نمی است نه اعتقادی ترقیست بیسن مسائل اعتقادیه و تنبیه و اعتقادیه مسموعات تقلیدی است اما مسائل عقلیه موید بپراهین قاطعه لهذا اثبات است که وجود کائنات عبارت از ترکیب است و ناعبارت از تحلیل مادیون گویند مادام وجود کائنات از ترکیب است و انعدام از تحلیل دیگر چه احتیاجی بخالق حی قدیر چه که کائنات نامتناهی بصورت نامتناهی ترکیب شود و از هر ترکیب کائنی موجود گردد اما الهیون جواب دهند که ترکیب بر سه قسم است یا ترکیب تصادفی است یا ترکیب الزامی است یا ترکیب ارادی چهارم ندارد زیرا ترکیب حصر در این سه قسم است اگر بگوئیم لین ترکیب تصادفی است واضح البطلان است چه که معلول بی علت نمیشود لایه معلول علت دارو این تصادفی واضح

( اثبات صانع - لزوم تربیت )

البطلان است . و هر کس انرا ادراک مینماید ترکیب ثانی الزامی است یعنی این ترکیب مقتضای ذاتی هر کائناتی و لزوم ذاتی این عناصر است مثل اینکه حرارت لزوم ذاتی آتش است و رطوبت لزوم ذاتی آب پس اگر این ترکیب لزوم ذاتی باشد دیگر انفکاک ندارد . چنانچه ممکن نیست حرارت از آتش و رطوبت از آب - انفکاک یابد مادام این ترکیب لزوم ذاتیست . این انفکاک ممکن نیست پس این هم نیست چه اگر ایستادن ترکیب کائنات لزوم ذاتی بود دیگر تحلیل نداشت لهذا الزامی هم نیست باقی چه ماند ترکیب ارادی - یعنی این ترکیب کائنات و وجود اشیا با اراده می قدیر است این یکی از دلایل است و چون این مسئله بسیار مهم است باید در آن فکر کنید و در میان خود مذاکره نمائید . زیرا هر چه بیشتر فکر کنید بیشتر مطلع بر تفصیلات میشوید . حمد کنید خدا را که قوه‌اش بشما عنایت فرموده که بتوانید اینگونه مسائل را درک کنید . - *سبحان الله*

۲- در اثبات لزوم تربیت و مری میفرماید : ( ۱ )

چون ما نظر بوجود میکنیم ملاحظه مینمائیم که وجود جمادی و وجود نباتی و وجود حیوانی و وجود انسانی کسلا - و ظرا محتاج بمری هستند اگر زمین مری نداشته باشد جنگل میشود گیاه بیبوده میروید اما اگر دهقانی پیدا شود و زرع نماید غرضها بجهت قوت ذوی الارواح مهیا گردد . پس معلوم شد که زمین محتاج بتربیت دهقانیست اشجار را ملاحظه کنید . اگر بی مری بمانند بی ثمر میشوند . و اگر بی ثمرمانندی نافته اند . اما اگر در تحت تربیت افتد آن درخت بی ثمری شود و درختهای تلخ میوه بواسطه تربیت و ترکیب و پیوند میوه شیرین پخشد . و اینها ادله عقلیه است البوم اهل عالم را دلائل عقلیه لازم است . و همچنین در حیوانات ملاحظه نما که اگر حیوان تربیت شود اهلی گردد و چون انسان نیز بی تربیت ماند حیوان گردد بلکه اگر او را بحکم طبیعت گذاری از حیوان پست تر شود . و اگر تربیت کنی ملائکه گردد . زیرا اکثر حیوانات اینها نوع خود را نخورند اما انسان در سودان در او ( ۱ ) مطا افریقا اینها نوع خویش را بدر و بخورد . پس ملاحظه کنید که تربیت است که شرق و غرب را در ظل حکم انعام میاورد . تربیت است که این همه صنایع عجیبه را ظاهر میکند . تربیت است که این علوم و فنون عظیمه را ترویج مینماید . تربیت است که این اکتشافات و مشروعات جدیده ( را ) می نماید . و اگر مری نبود بهیچ وجه اینگونه اسباب راحت و مدنیت و انسانیت فراهم نمیشد اگر انسان را در بیابانها بگذاری که اینها نوع خویش ( را ) نبیند شبیه نیست که حیوان محض گردد . پس معلوم شد که مری لازم است لکن تربیت بر سه قسم است . تربیت جسمانی تربیت انسانی و تربیت روحانی . اما تربیت جسمانی بجهت نشو و نما و تسهیل این جسم است و آن تسهیل معیشت و تحصیل اسباب راحت و رفاهیت است که حیوان انسان در آن - مشرکند . و اما تربیت انسانی عبارت از مدنیت است و ترقی . یعنی سیاست و انتظام و سعادت و تجارت و صنعت

(لزوم تربیت است)

علوم و فنون و اکتشافات عظیمه و مشروعات جسمیه که مدار امتیاز انسان از حیوان است . و ما تربیت الهیه  
 تربیت ملکوتیست و ان اکتسابات کمالات الهیه است . و تربیت حقیقی است . زیرا در <sup>این</sup> مقام انسان مرکز  
 سنوحات رحمانیه گردد و مظهر (لنعلین انسانعلی صورتنا و مثالنا) شود . و ان نتیجه عالم انسانی است  
 حال مایک مری میخواستیم که هم مری جسمانی و هم مری انسانی و هم مری روحانی گردد که حکم او در جمیع  
 مراتب نافذ باشد . و اگر کسی بگوید که من در کمال عقل و ادراک و محتاج بان مری نیستم او منکریدیهیات  
 است . مثل طفلی که بگوید من محتاج تربیت نیستم بعقل و فکر خود حرکت مینمایم و کمالات وجود را تحصیل  
 میکنم و مثل آنست که کوری گوید که من محتاج بچشم نیستم چونکه بسیار کوران هستند که گذران میکنند . پس  
 واضح و مشهور است که انسان محتاج به تربیت این مری بی شک <sup>سببه</sup> باید در جمیع مراتب کامل و ممتاز از  
 جمیع بشر باشد . چه که اگر مثل سایر بشر باشد مری نمیشود . علی الخصوص که باید هم مری جسمانی باشد  
 و هم مری انسانی و هم مری روحانی . یعنی نظم و تشبیه امور جسمانی دهد و هیات اجتماعیه تشکیل گسند  
 تا معاضد و تعاون در معیشت حاصل گردد و امور جسمانی در جمیع شئون منظم و مرتب شود . و همچنین تاسیس  
 تربیت انسانی کند . یعنی باید عقول و انکار را چنان تربیت نماید که قابل ترقیات کلیه گردد و توسعه علوم و معارف  
 شود و حقایق اشیا و اسرار کائنات و خاصیات موجودات کشف گردد . و روز بروز تعلیمات و اکتشافات و مشروعات  
 از یاد یابد و از محسوسات استدلال و انتقال بمعقولات شود . و همچنین تربیت روحانی نماید تا عقول و  
 ادراک بی بعالم ماوراء الطبیعه برد و استفاضه از نجات مقدسه روح القدس نماید . و ملاءم علی ارتباط یابد  
 و حقایق انسانیه مظاهر سنوحات رحمانیه گردد تا اینکه جمیع اسماء و صفات الهی در مرات حقیقت انسان جلوه  
 کند و آیه مبارکه ( لنعلین انسانعلی صورتنا و مثالنا ) تحقق یابد . و این معلوم است که قوه بشریه از عهد  
 چنین امعظیم بر نیاید و نتایج فکریه تکفل چنین مواهب نتوان نمود . شخص واحد چگونه تاسیس این بنیان  
 رفیع بی ناصر و معین تواند . پس باید قوه معنویه ربانیه نائید کند تا بتواند از عهد این کار بر آید . یک ذات  
 مقدس عالم انسانی را ازنده کند و هیات کره ارض را تغییر دهد . و عقول را ترقی بخشد و نفوس را ازنده نماید و تاسیس  
 هیات جدید کند و اساس بدیع وضع نماید . نظم عالم دهد و ملل و امم را در ظل رایبیت واحد آرد . خلق را  
 از عالم نقایص و رذائل نجات دهد و کمالات نظریه و استمابیه تشویق و تحریض نماید . البته این قوه باید  
 قوه الهیه باشد تا از عهد این کار بر آید باید بانصاف ملاحظه کرد اینجا مقام انصاف است . امری که جمیع  
 دول و ملل عالم با جمیع قوی و جنود ترویج نتوانند و اجرا نکنند یک نفس مقدس بی ناصر و معین اجرا نماید . آیا  
 این بنفوت بشریه ممکن است ؟ لا والله . مثلاً حضرت مسیح فردا وحیداً علم صلح و صلاح را بلند فرمود و حال  
 آنکه جمیع دول قاهره با جمیع جنود در این کار عاجزند . ملاحظه کن که چند روز دول و ملل مختلفه بودند مثل  
 رم و فرانسه و آلمان و روس و انگلیس و سایرین . کل در زیر یک خیمه درآمدند . مقصد اینست که ظهور حضرت مسیح

( لزوم تربیت )

سبب الفتن نیامین این اقوام مختلفه گردید حتی بعضی از آن اقوام مختلفه که مومن بحضرت مسیح شدند چنان الفتنی حاصل نمودند که جان و مالشان را فدای یکدیگر کردند . تا در زمان قسطنطین که اوسیب اعلائی امر حضرت مسیح شد . و بعد بسبب غرضهای مختلفه بعد از مدتی باز اختلاف در میان آنان افتاد . مقصود اینست که حضرت مسیح این امر را جمع کردند . اما بعد از مدتی مدیده دول سبب شدند که باز اختلاف حاصل شد . اصل مقصود اینست که حضرت مسیح باموری موقف شد که جمیع ملوک ارض عاجز بودند بجهت اینکه ملل مختلفه را متحد کرد . عادات قدیمه را تغییر داد . ملاحظه کنید میان رومان و یونان و سریان و مصریان و نیکیان و اسرائیلیان و سایر ملل اروپا چند اختلاف بود حضرت مسیح این اختلافات را زائل کرد . و مسیح سبب حب میان جمیع این قبایل شد . هر چند بعد از مدتی مدیده دول این اتحاد را بهم زدند لکن مسیح کار خود را کرد . مقصد آنکه مری کلی باید که مری جسمانی و مری انسانی و مری روحانی باشد . و مانوق عالم طبیعت دارند قوتی دیگر کرد تا حائز مقام معلم الهی شود . و اگر چنین قوتی قدسیه بکار نبرد تربیت نتواند . زیرا خود ناقص است چگونه تربیت کمال تواند . مثلا اگر خود نادان باشد چگونه دیگران را نماید . و اگر خود ظالم باشد چگونه دیگران را عادل کند و اگر خود ناسوتی باشد چگونه دیگران را الهی نماید . حال باید بانصاف ببینیم این مظاهر الهی که آمدند حائز جمیع این صفات بودند یا نه ( اگر این صفات را نداشتند و حائز این کمالات نبودند مری حقیقی نبودند پس باید بدلائل عقلیه بجهت عقلانیت حضرت موسی و نبوت حضرت مسیح و سایر مظاهر الهی را اثبات نمائیم . و این دلائل و براهین که ذکر میکنیم دلائل معنویه است نه منقولیه بدلائل عقلیه ثابت شد که مری در عالم در نهایت لزوم است . و آن تربیت باید بقوه قدسیه حاصل گردد . و شبهه نیست که آن قوه قدسیه وحی است و باین قوه که مانوق قوه بشریه است تربیت خلق لازمست .

و نیز در تاثیر تربیت مینماید : ( ۱ )

حواله

ای احبای الهی و آما رحمانی جمهور عقله برانند که تفاوت عقول و آرا از تفاوت تربیت و تعلیم اداب است - یعنی عقول در اصل متساوی است . ولی تربیت آنان <sup>د تعلیم</sup> سبب گردد که عقول متفاوت شود و ادراکات متباین و این تفاوت در نظرت نیست . بلکه در تربیت و تعلیم است . و امتیاز ذاتی از برای نفس نیست . لهذا انواع بشر همواره استعداد وصول بلعلی المقامات دارند و پرهان بر این اقامه نمایند که اهالی مملکتی نظیر آفریقا جمیع مانند وحوش ضاریه و حیوانات برهه بی عقل و دانشند و کل متوحش . یک نفس دانا و متدین در میان آنان موجود نمیمکسر آن ملاحظه مینماید که ممالک متدینه جمیع اهالی در نهایت اداب و حسن اطوار و تعاون و تعاضد

## ( لزوم تربیت )

وحدت ادراک و عقل سلیم هستند الا معدودی قلیل پس معلوم و محقق شد که علو و نوع قول و ادراکات از تربیت و تعلیم و عدم آنست شاخ کج تربیت راست شود و میوه پری جنگلی شهرستانی شود و شخص نادان بتعلیم دانا گردد و عالم توحش بنیض مری دانا جهان تمدن گردد . علیل بطباعت شنایابد و فقیر بتعلیم فن تجارت غنی شود و تابع بسبب کسب کمالات متبوع عظیم گردد . و شخص ذلیل بتربیت مری از حقیقتی خمول باوج رفیع رسد . این است برهمن <sup>براهمن</sup> انان انبیا نیز صدیق این رای را میگردانند که تربیت نهایت تاثیر در بشر دارد . ولی میگردانند عقول و ادراکات در اصل نظرت نیز متفاوت است و این امر بدیهی است قاضی انکاره چنانکه ملاحظه مینمائیم اطفالی هم سن و هم وطن وهم جنس بلکه از یک خاندان در تحت تربیت یک شخص پرورش یابند با وجود این عقول و ادراکاتشان متفاوت . یکی ترقی سریع نماید و یکی پرتو تعلیم بطی گیرد و یکی در نهایت درجه ماند خرف هر چه تربیت شود لولولا لانگردد و سنگ سیاه کوه جهان تساب نشود و حنظل و زقوم بتعلیم و تربیت شجره مبارک نگردد . یعنی تربیت کوه را انسانی را تبدیل نکند و لکن تاثیر کلی نماید و بقوه نافذ آنچه در حقیقت انسان از کمالات و استعداد مندج و مندج بعرضه ظهور آرد . تربیت دهقان حبه را خرمن کند و همت باغبان دانه را درخت کهن نماید لطف ادیب اطفال دبستان را بساوج رفیع رساند . و عنایت مری کودک حقیر را بر سر پرائیز نشانند . پس واضح و میرهن گردید که عقول در اصل نظرت متفاوت است و تربیت را نیز حکمی عظیم و تاثیر شری شد بد اگر مری نباشد جمیع نفوس و حوش مانند و اگر معلم نباشد اطفال کل مانند حضرات گردند این است که در کتاب الهی در این دوردیج تعلیم و تربیت امر اجباری است نه اختیاری . یعنی هر پدر و مادر را برض عین است که دختر و پسر را بنهایت همت تعلیم و تربیت نمایند و از پستان عرفان شیرد هند و در آغوش علوم و معارف پرورش یخشند و اگر در این خصوص تصور کنند در نزد رب غیور ماخوذ و مذموم و مدحورند . و این گناهی است غیر مغفور . زیرا آن طفل بیچاره را آواره صحرای جهالت کنند بد بخت و گرفتار و معذب نمایند ( مادام الحیات ) طفل مظلوم امیر و غرور و نادان و بی شعور ماند . و البته اگر در سن کودکی از این جهان رحلت نماید بهتر و خوش تر است در این مقام موت بهتر از حیات و هلاکت بهتر از نجاست عدم خوشتر از وجود . و قبر بهتر از قصر و تنگای گور مظهر بهتر از بیت معمر . زیرا در نزد خلق خوار و ذلیل و مهینزد حق سفیم و علیل و در محافل خجل و شرمسار و در میدان امتحان مغلوب و مذموم صفار و کبار این چه بد بختی است و این چه ذلت اهدی است . پس باید احبای الهی و آما رحمانی بجان و دل اطفال را تربیت نمایند و در دبستان فضل و کمال تعلیم نمایند . در این خصوص اهدا فتور نکنند و قصور نخواهند . البته طفل را اگر بکشند بهتر از این است که جاهل بگذارند . زیرا طفل معصوم گرفتار نقائص گوناگون گردد . و در نزد خلق مواخذ و مستول و در نزد خلق مذموم و مردود . این چه گناهست و این چه شتاب . اول تکلیف یاران الهی و آما رحمانی آن است که (های وجه کان) در تربیت و تعلیم اطفال از ذکور و ناث کوشند . و دختران مانند پسرانند اید الرقیسی



( لزوم تربیت )

الهی نهایت اهمیت و غیر ترامبذول دارند . دیگر آنکه جمیع یاران الهی را تکبیر ابداع الهی در کمال انتخاب از قبیل عبد البهاء برسان تعلیمات مکتب اطفال مفصل است و حال فرصت میسر نیست . لهذا مختصر جزئی تعلیم مرقوم میگردد . اول تربیت آداب و تربیت باخلاق و تعدیل صفات و تشویق بر اکتساب کمالات و تحریص بر تمسک بدین الله و تهوت بر شریعت الله و اطاعت و انقیاد نام بحکومت عادل و صداقت و امانت بر سر سلطنت حاضر و خیر خواهی عموم اهل عالم و مهربانی با کل ام و تعلم ننون مفیده و الحسن اجنبیه و حسن سلوک و مداومت ادعیه خیریه در حق ملوک و مملوک و اجتناب از قرائت کتب طوائف مادیه ام طبیعیه و از حکایات و روایات عشقیه و تالیفات غرامیه . خلاصه جمیع دروس محصور در اکتساب کمالات انسانیه ایسن تعالیم تربیت مکتبه است که مختصر مرقوم میگردد . و علیکم التیة و الشناء . ع . ع

و نیز میفرماید : ( ۱ )

هو الله

ای کیزان خد اوند بیمانند نظر عنایت با شما است و کمال مرحمت شامل شما . در آستان مقدس جمال قدم روحی لایحه الفداء کیزان پر تمیزید و در عتبه مقدسه حضرت احدیت امام خاضعه خاشعه شورانگیز ابر رحمت بلند گشته و یاران عنایت در فیضانست . صبح موهبت طالع و لامع آثار نبیض و برکت ساطع . از فیض قدیم و نورانی توحید بکمال تضرع و زاری مستدعی هستیم که آن کیزان آستان را موقی بر خدمت یزدان فرماید نادرجمیع شئون و اطوار و احوال و عادات و رفتار و گفتار و کردار روز بروز ترقی نمایند و اطفال خوشتر با آداب الهی در کمال همت تربیت نمایند . ایوم احبای الهی را فرض و واجب است که اطفال را بغرائت و کتابست و تعلیم و دانش و ادراک تربیت نمایند تا آنکه روز بروز در جمیع مراتب ترقی کنند . اول مری اطفال مادرانند ز بر اطفال در بد و نشو و نما چون شاخ نر و تازه باشد به هر قسم به خواهی تربیت توانی اگر راست تربیت کنی راست گردد و در کمال موزونی نشو و نما کند و این واضح است که مادر اول مری است و مومسن اخلاق و آداب نرزد پس ای مادران مهربان اینرا بد انید که در نرزد یزدان لعظم پرستش و عبادت تربیت کود کانست بدله اب کمال انسانیست . و شوائی لعظم از این تصور نتوان نمود . و التحیة و الشناء علیکن یا امام الرحمن . ع . ع

و نیز میفرماید : ( ۲ )

هو الله

ای مشاهیر الطایف الهی . در این دورید بیح اساس متین تمهید تعلیم ننون و معارف است و بنصر صریح باید جمیع اطفال بقدر لزوم تحصیل ننون نمایند . لهذا باید در هر شهری و قریه شی مدارس و مکاتب تاسیس

( ۱ ) - مکاتیب عبد البهاء جلد اول صفحه ۴۶۹ - ۴۷۰

( ۲ ) - مکاتیب عبد البهاء جلد سوم صفحه ۲۱۷ - ۲۱۸



( لزوم تربیت )

گردد . و جمیع اطفال بقدر لزوم در شهر و لزوم در قریه در تحصیل بکوشند . لهذا هر نفسی که اتفاق در این مورد نماید شبهه نیست که مقبول درگاه احدیت شود و مورد تحسین و تمجید ملا اعلی گردد . چون در این امر عظیم جهد بلیغ مبذول داشتید لهذا امید چنین که مکانات ازرب الایات الیینات حصول یابد . و مشهور لحنات عین رحمانیت گردید . و علیکم البهاه الابهی .

الهی الهی ان هذه العصبه الكبرى . والثقله العظمی . قامت علی خدمتک و ترویج الفنون بعزم موفور بلا تصور و فتور رب اقبل منهم هذا الاتفاق . و ایدهم بجنودک لی یحی الميثاق . و اجعل لهم الایات الکبری بین الوری . انک انت المقدر علی ماشاء . و انک انت القوی القدر حیثاً ۲ جمادی ۲ سنه ۱۲۸۳ ع . ع X  
و نیز در طرز تعلیم اطفال میفرماید : ( ۱ )

هو الله

ای زائر مشکین نفس . در معنی خلق السماوات و الارض لی ستة ایام لسانایان گردید . و اما اطفال از نسج سالگی باید در تحت تربیت داخل شوند . یعنی روزها در محلی که مربیان هستند محافظه شوند و آنرا ب آموزند . و بتحصیل بعضی حروف و کلمات و قرائت مختصر بعنوان بازی تعلیم شوند چنانکه در بعضی بمسلاک حروف و کلمات را از شیرینی ساخته بطفل میدهند . مثلاً شکل الف از شیرینی ساخته اند اسمش الف است و بار از شیرینی ساخته اند اسمش باست و همچنین سایر حروف بطفل خوردن میدهند . اطفال زود حروف را یاد میگیرند . اما تسمیه باسم مبارک یعنی بهاء الله و باسم حضرت اعلی یعنی باب یا نقطه اولی جائز نیست . اما اسم عبد البهاه گذاشتن جائز است تاریخ شهداء یزد که جناب بیضا تالیف نمودند اگر چه چاپ شود بسیار خوبست . اما در وقت خواب اطفال امهات باید غزلیات جمال مبارک را بخوانند تا از سن طفولیت این اطفال پایات هدی تربیت شوند و علیکم البهاه الابهی حیفا ۱ نوامبر ۱۹۱۹ ع . ع X  
و نیز میفرماید : ( ۲ )

هو الله

ای صاحبان همت یانند و مقاصد از جهند . نامه شما نصیح بود و بلیغ و مضمون بدیع بود و لطیف . زیرا دلالت بر همت و نور و روشنایی معنی مشکور در تربیت اطفال و ذکر بود و این از اهم امور . باید اسباب تربیت از برای نورسیدگان رحمانی و نونهالان بوستان الهی از هر جهت فراهم آورد . اینست سبب روشنائی عالم انسانی . الحمد لله اعماء در عشق ایاد بنیان مبنی نهادند و اساس محکم گذاشتند . اول مشرق الاذکار در مدینه عشق تاسیس شد و حال اسباب تربیت اطفال نیز با کمال است چه که در سنین حرب و قتال نیز اهمال نشد بلکه نواقص اکمال

( ۱ ) مکاتیب عبد البهاه جلد سوم صفحه ۲۶۳

( ۲ ) - مکاتیب عبد البهاه جلد سوم صفحه ۳۰۱ - ۳۰۲

( لزوم تربیت )

گردد . حال باید د اثره را توسیع داد و در تند پیرتاسیس مدارس عالیہ کوشید تا مدینه عشق مرکز علوم و فنون بهائیان گردد و بعون و عنایت جمال مبارک اسباب میسر گردد . مدرسه بنات را نیز خیلی اهمیت بد هبسد زیرا ترقی عالم نساء سبب ظهور عظمت و بزرگواری این گوید بیاحت . اینست که ملاحظه مینمائید در جمیع اقالیم عالم نساء رو بترقی است این از اثر ظهور اعظم و از قوه تعالیم الهی . اما باید در مدارس ابتدا بتعلیم دین گردد بعد از تعلیم دیانت و انعقاد قلوب اطفال بر محبت حضرت احدیت بتعلیم مآثر علوم پرداخت و امید وارم که در مرور وقتہ و تخته بازار و تاشکند نیز احبای الهی همت نمایند و د اثره تعلیم را توسیع دهند تا در آن سامان اطفال روز بروز تربیت شده بنهایت آمال رسند و علیکم البهاہ الابهی حیفا ۷ تموز ۱۹۱۹ .

ع ۲

و نیز میفرماید : ( ۱ )

حواله

هر انسانی باید اول در فکر تربیت خویش باشد در فکر این باشد که خود ش کامل گردد زیرا اول تربیت نفس خویش لازم است ملاحظه کنید که جمیع کائنات محتاج تربیت است ملاحظه میکنی هر نباتی که در نهایت ضعف است چون تربیت شود نهایت قوت یابد گلہای بسیار کوچک را تربیت میکنی بسیار بزرگ میشوند درخت بی ثمر را تربیت میکنی با ثمر میشود زمین پر خار و خن را تربیت میکنی گلستان میشود . حیوان را تربیت میکنی ترقی میکند حیوانات وحش را تربیت میکنی رام و اهلی میگردد . پس واضح شد که تربیت در جمیع اشیا اثر دارد ولی در عالم انسانی اعظم است انسان بی تربیت حیوان است بلکه از حیوان بدتر است مثلا اگر اطفالی در سہ بیابان بمانند اید اثر تربیت نمیشوند یقین است جاہل میمانند یقین است از عالم مد نیت بیخبر میشوند . نساء منقلتی نہ تجارتی نہ فلاحتی مانند اهالی د واسط اتریا که در نهایت وحشیتند ، عالم اروپا را چه چیز از عالم اتریا ممتاز کرده یقین است تربیت زیرا اهالی اروپا تربیت میشوند اهالی اتریا تربیت نمیشوند . و این واضح و مشہود است کہ انسانی محتاج تربیت است تربیت برد و قسم است تربیت روحانی و تربیت جسمانی تربیت طبیعی و تربیت الهی . اینیای الهی مری روحانی هستند معلم الهی هستند نفوس را بتربیت الهی تربیت میکنند قلب و اخلاق انسان را تربیت میکنند و همچنین ترقیات جسمانی در ضمن ترقیات روحانی حاصل میگردد چون روح انسان قلب انسان اخلاق انسان تربیت شود یقین است تربیت جسمانی هم حاصل گردد . پس امید وارم کہ شما بگوئید اول نفس خود را تربیت کنید اخلاق خود را تربیت نمائید گفتار خود را منظم کنید تا از نقائص مبرا گردید . و بغضائل عالم انسانی مزین شوید آنوقت بتربیت ناس برد از بد زبر عالم انسانی تارک است مزاحمتہ میکنید کہ همیشه حرب و قتال است همیشه نزاع و جدال است از خود ابطالید بلکه شما موبد شوید

( لزوم تربیت ( مقامات • مراتب • کیفیات • وبقای روح )

موفق گردید که خدمت بی‌عالم انسانی نمائید سبب روشنائی این عالم شوید و نیز قوه تعلیم و تربیت برید و قسم است یکی بواسطه اقوال انسان نفوس تربیت میکند دیگری بواسطه اعمال انسان ممکن است با اقوال مردم را تربیت کند لکن اعظم از آن تربیت با اعمال است زیرا اعمال تاثیرش بیشتر است مثلا انسان ذکروفا کند و مردم را بزیان دعوت بمحبت و وفا نماید تا خود او بمحبت و وفا قیام کند البته این عمل بیشتر تاثیر دارد یا آنکه ناس را بیکم دعوت نماید تا خود او کم نماید البته این تاثیرش بیشتر است و اگر ناس را بپهرانی دعوت کند تا خود او مهربان باشد البته این تاثیر بیشتر دارد انسان دیگران را بهرچه که میخواند اگر خود عامل باشد البته تاثیر دارد اما اگر ناس را بخدمت اخلاق دعوت کند و خود سوئے اخلاق داشته باشد ابد تاثیر ندارد اگر ناس را بعدل دعوت کند و خود عادل نباشد چه فایده دارد اگر ناس را بوحدهت عالم انسانی دعوت کند و خود عامل نباشد چه ثمر خواهد داشت پس انسان باید سایرین را با اعمال خود تربیت کند زیرا انسان تا جوهر نقد پس نگیرد و ایمان تام نداشته باشد و مقام ندانند انباشد و احساسات الهی نباشد و روحش منجذب بروج القدس نگیرد و نورانیت نکرند داشته باشد و قلب مقدس نداشته باشد و اعمال خیرمند داشته باشد شبیه نیست که ابد اکلامش تاثیر ندارد ابد انکارش شعرند ارد آنچه بگوید و بنگارد همه بیهوده است پس باید از خود امسئلت کرد که ما را موفق با اعمال خیره کند ما را موفق با انکار عالیه نماید ما را موفق با غسل روحانی کند آنوقت میتوانیم خدمت بی‌عالم انسانی نمائیم آنوقت میتوانیم سبب نورانیت عالم انسانی گردیم آنوقت میتوانیم خدمت بوحدهت عالم انسانی کنیم آنوقت میتوانیم بنشر صلح عمومی پردازیم امیدوارم شما موفق باین اعمال خیره باشید .

( ۳ - روح • مراتب روح • وبقای روح )

حضرت عبدالباقی میفرماید : ( ۱ )

بدانکه کلیه ارواح پنج قسم است • اول ( روح نباتی ) و آن قوه ایست که از ترکیب عناصر و امتزاج مواد بتقدیر خداوند متعال و تدبیر و تاثیر و ارتباط با سایر کائنات حاصل شود مثل الکتریک که از ترکیب بعضی اجزا حاصل پیدا میشود و چون این اجزا و عناصر از هم تفریق شود آن قوه نامیه نیز محو گردد مثل اجزای الکتریک که محض تفریق اجزای قوه الکتریک نیز منقود و متلاشی شود این روح نباتیست • بعد از آن ( روح حیوانی است ) آن نیز چنین است از امتزاج عناصر است که ترکیب میشود ولی این ترکیب مکل تراست و بتقدیر رب قدیس امتزاج تام پیدا کند و روح حیوانی که عبارت از قوه حساسه است پیدا شود و احساس حقائق محسوسه از بیصر و بشنود و مسموع و مطعموم و ملموس نماید • آن نیز بعد از تفریق و تحلیل این اجزای مرکبه بالطبع محسوس میشود مانند این چراغ که مشاهده مینمائید که چون این رغن و فتیل و آتش با هم جمع شود روشنائی حاصل گردد

## ( مقامات • مراتب • کیفیات • وبقای روح )

ولکن چون روغن تمام شود و فتیل بسوزد آن نور نیز محو گردد . اما ( روح انسانی ) این مثلش مثل بلسور و  
 نیش آنتاب است یعنی جسم انمان که مرکب از عناصر است در لکمل صورت ترکیب و امتزاج است و غایبست  
 اتقان و اشرف ترکیب و اکمل موجودات است و بر روح حیوانی نشوونما نماید . این جسم مکمل مانند آئینه است و روح  
 انسانی مانند آنتاب اگر چنانچه بلور شکند فیض آنتاب باقیست و اگر آئینه محو و نابود شود بر فیض آنتاب ضرری  
 نرشد آن باقیست این روح قوه کاشنه است که محیط بر جمیع اشیاست و جمیع این آثار بدایع و صنایع و  
 اکتشافات و مشروعات عظیمه و توهمات مهمه تاریخیه که میبینی کل را او کشف کرده و از حیز غیب و کمون بقوه  
 معنویه بعرصه ظهور آورده مثلا در زمین است کشفیاتی در آسمان میکند از حقایق معلومه یعنی چیزهایی که  
 معلومست و مشهود چیزهایی مجهول را کشف کند . مثلاً در این نصف کره است ولی بقوه عاقله مانند کولمبس  
 نصف دیگر کره را که امریکاست و مجهول و مستور است کشف کند . جسم ثقیل است اما بوساطت مکشوفه  
 خویش پرواز کند . بطی الحریکه است اما بوساطتی که ایجاد نماید در نهایت سرعت شرق و غرب را طی نماید  
 مختصر این قوه محیطه است بر جمیع اشیا . اما این روح انسانی در جنبه دارد یا رحمانی یا شیطانی یعنی  
 استعداد نهایت کمال را دارد و همچنین استعداد نهایت نقص را اگر اکتساب فضائل کند اشرف مکاناتست  
 و اثر اکتساب قبایح کند از ذل موجودات گردد . اما روح در مرتبه چهارم ( روح انسانی است ) آن روح ایمانی  
 و فیض رحمانیست آن از نشانات روح القدس است که بقوه الهیه سبب حیات ابدیه شود آن قوه ایست که انسان  
 ارضی را سماوی کند و انمان ناقص را کامل نماید کتیف را پاک کند ساکت را ناطق نماید امیر شهوات نفسانیه  
 را مقدس و منزّه کند جاهل را عالم نماید پنجم ( روح القدس است ) این روح القدس واسطه بین حق و خلق  
 است مثل آئینه است مقابل آنتاب . چگونه آئینه مقدس اقتباس انوار از آنتاب کند و بدیگران فیض رساند بهم  
 چنین روح القدس واسطه انوار تقدیس است که از شمس حقیقت بحقائق مقدسه رساند و او متصف بجمیع کمالات  
 الهیه است در هر وقت ظهور کند عالم تجدید گردد و دوره جدید تاسیس شود و هیکل عالم انسانی را خلعت  
 جدید پوشاند مثلش مثل بهار است هر وقت بیاید عالم را از حالی بحالی دیگر نقل کند بقدم موسم بهسار  
 خاک سیامودشت و صحرا سبز و خرم گردد و انواع گل و ریاحین روید اشجار حیات جدید یابد و اثمار بدیع پیدا  
 گردد و در جدید تاسیس شود . و ظهور روح القدس مثلش اینست هر وقت ظاهر شود عالم انسانی را تجدید کند  
 و حقائق انسانی روح جدید بخشد عالم وجود را خلعت محمود پوشاند ظلمات جهل زائل نماید و انوار کمالات  
 ماطح نماید مسیح باین قوت این دور را تجدید نمود و بهار الهی در نهایت طراوت و لطافت در جهان انسانی  
 خیمه برانراخت و نسیم جان پرور مشام نورانیان را معطر نمود و همچنین ظهور جمال مبارک مانند فصل ربیع بود  
 و موسم جدید که بانفحات قدس و جنود حیات ابدیه و قوه ملکوتیه ظهور و سر بر سلطنت الهیه را در قطب عالم  
 نهاد و بر روح القدس نفوسی را زنده نمود و در جدید تاسیس نمود .

( مقامات • مراتب • کیفیات • بقای روح )

راجع باثبات وجود روح میفرماید : ( ۱ )

پس اثبات روح شد که روح انسانی موجود است حال باید اثبات بقای روح را کرد .  
 در کتب سماویه مذکور بقای روح است و بقای روح اسرار و ادیان الهیه است زیرا مجازات و مکانات برد و نوع بیان  
 کرد و اندیک نوع ثواب و عقاب وجودی و دیگری مجازات و مکانات اخروی . اما نعیم و جحیم وجودی در  
 جبین عوالم الهیه است چه این عالم وجه عوالم روحانی ملکوتی و حصول این مکانات سبب حصول بحیثیات  
 ابدیه است . اینست که حضرت مسیح میفرماید . چنین کنید و چنان کنید تا حیات ابدیه بیاید و تولد از مسأله  
 روح جوئید تا داخل در ملکوت شوید و این مکانات وجودی فضائل و کمالاتیست که حقیقت انسانی را تزئین  
 دهد . مثلاً ظلمانی بود نورانی شود جاهل بود داناکردن نائل بود هشیار شود خواب بود بیدار گردد مرده  
 بود زنده شود کور بود بینا گردد در کربود شنوا شود ارضی بود آسمانی گردد ناسوتی بود ملکوتی شود ازین مکانات  
 تولد روحانی یابد خلق جدید شود مظهر این آیه انجیل گردد که در حق حواریین میفرماید که از خون و گوشت  
 و اراده بشر موجود نشدند بلکه تولد از خدا یافتند یعنی از اخلاق و صفات بهیمی که از مقتضای طبیعی بشری  
 است نجات یافتند و صفات رحمانیت که فیض الهی است متصف شدند معنی ولادت اینست و در نزد ایسن  
 نفوس عذابی اعظم از احتجاج از حق نیست و عقوبتی اشد از ذل انسانی و صفات ظلمانی و سستی فطرت  
 و انهمک در شهوات نه . چون بنور ایمان از ظلمات این ذل خلاص شوند و با شراق شمس حقیقت منور  
 و جمیع فضائل مشرف گردند این را اعظم مکانات شمرند و جنت حقیقی دانند . بهمچنین مجازات معنوی  
 یعنی عذاب و عقاب وجودی را ابتلای به عالم طبیعت و احتجاج از حق و جهل و نادانی و انهمک در شهوات  
 انسانی و ابتلای بر ذل حیوانی و انصاف بصفات ظلمانی از قبیل کذب و ظلم و جفا و تعلق بشتون دنیا و  
 استغراق در هوا جس شیطانی شمرند و اینرا اعظم عقوبات و عذاب دانند . اما مکانات اخرویه که حیات ابدیه  
 است و حیات ابدیه مصرح در جمیع کتب سماویه و ان کمالات الهیه و موهبت ابدیه و سعادت سرمدیه است  
 مکانات اخروی کمالات و نعیمی است که در عوالم روحانی بعد از خروج ازین عالم حاصل گردد اما مکانات وجودی  
 کمالات حقیقی نورانیست که در این عالم تحقق یابد و سبب حیات ابدیه شود زیرا مکانات وجودی ترقی نفس  
 وجود است . مثلاً انسان از عالم نظفه بمقام بلوغ رسد و مظهر ( فتبارک الله احسن الخالقین ) گسرد  
 و مکانات اخروی نعم و الطاف روحانیست مثل انواع نعمتهای روحانی در ملکوت الهی و حصول ارزوی دل و  
 جان و لقای رحمن در جهان ابدی . و همچنین مجازات اخرویه یعنی عذاب اخروی محرومیت از عنایات خاصه  
 الهیه و مواهب لاریبیه و سقوط در اسفل درکات وجودی است و هر نفسی که از این الطاف الهی محروم و بسو  
 بعد از موت باقیست ولی در نزد اجل حقیقت حکم اموات دارد . و اما دلیل عقلی بر بقای روح اینست که بر شمس  
 مدوم آثاری مترتب نشود یعنی ممکن نیست از معدوم صرف آثاری ظاهر گردد زیرا آثار تبعی وجود است و تسرع

( ۱ ) - از کتاب ... صفحه ۱۵۵ ... ۱۵۷

مشروط بوجود اصل • مثلا از انتاب معدوم شعاعی ساطع نشود از حر معدوم اوجی پیدا نگردد از ابر سر  
معدوم بارانی نیارد از شجر معدوم ثمری حاصل نشود از شخص معدوم ظهور و بروز می نگردد • پس مسأله ام  
آثار وجود ظاهر دلایل بر اینست که صاحب اثر موجود است ملاحظه نمائید که الان سلطنت مسیح موجود  
است پس چگونه از سلطان معدوم سلطنت باین عظمت ظاهر گردد و چگونه از حر معدوم چنین اوجی  
اوج گیرد و چگونه از گلستان معدوم چنین نفحات قدسی منتشر شود • ملاحظه نمائید که از برای جمیع کائنات  
بجز در تلاشی اعضا و تحلیل ترکیب عنصری ابد اثری و حکمی و نشانی نماند چه شیء جمادی و چه شیء نباتی  
و چه شیء حیوانی مگر حقیقت انسانی و روح بشری که بعد از تفریق اعضا و تشیت اجزا و تحلیل ترکیب با زائار  
و نفوذ و تصرفش باقی و برقرار بسیار این مسئله دقیق است درست مطالعه نمائید • این دلیل عقلی است  
بیان میکنیم تا عقلا بمیزان عقل و انصاف بمنجند اما اگر در انسان مستبشر شود و منجذب بملکوت گسرد  
و بصیرت یاز شود و سامعه روحانی قوت یابد و احساسات روحانیه مستولی گردد بقای روح را مثل انتساب  
مشاهده کند و اشارات و اشارات الهی احاطه نماید و دلالت دیگر آنرا گوئیم • *سواء یسیر*  
راجع بقای روح میفرماید : ( ۱ )

د بروز در بحث بقای روح بودیم بدانکه تصرف و ادراک روح انسانی برد و نوع است یعنی در نوع انفعال  
دارد در نوع ادراک دارد یک نوع بواسطه آلات و ادوات است مثل اینکه باین چشم می بیند باین گوش  
میشنود باین زبان تکلم مینماید • این اعمال روح است و ادراک حقیقت انسان ولی بواسطه آلات یعنی  
بیننده روح است • اما بواسطه چشم شنوند مروح است لکن بواسطه گوش نااطق روح است اما بواسطه لسان  
و نوع دیگر از تصرفات و اعمال روح بدون آلات و ادوات است از جمله در حالت خوابست بی چشم می بیند بی  
گوش میشنود بی زبان تکلم میکند بی پامیدود • باری این تصرفات بدون وسائط آلات و ادوات است و چه  
بسیار میشود که روایی در عالم خواب بیند آثارش در سال بعد مطابق واقع ظاهر شود • و همچنین چه بسیار  
واقع که مسأله را در عالم بیداری حل نکند در عالم رو یا حل نماید • چشم در عالم بیداری تا مسامت قلیله مشاهده  
نماید لکن در عالم رو یا انسان در شرقست غمراه بیند • در عالم بیداری حال را بیند در عالم خواب استقبال را <sup>بیند</sup>  
در عالم بیداری بواسطه سزعه در ساعتی نهایت بیست فرسخ طی کند در عالم خواب در یک طرفه العیسن  
شرق و غرب اطلی نماید زیرا روح در سیر دارد بی واسطه یعنی سیر روحانی با واسطه یعنی سیر جسمانی مانند  
طیور که پرواز نمایند یا آنکه بواسطه حاملی حرکت نمایند و در وقت خواب این جسم مانند مرد ماست نه بینند  
نه شنود نه احساس کند و نه شعور دارد و نه ادراک • یعنی قزای انسان مختل شود لکن روح زنده است و باقی  
است بلکه نفوذش بیشتر است پروازش بیشتر است ادراکاتش بیشتر است • اگر بعد از فوت جسد روح را انسانی  
باشد مثل اینست که تصور نمائیم مرغی بوده <sup>در نفس</sup> سبب شکست قفس هلاک گردیده و حال آنکه مرغ از شکست قفس

( مقامات . مراتب . کلیات . بقای روح )

چه باک و این جسد مثل فخر است و روح بمثابة مرغ ملاحظه کنیم که این مرغ را بدو این نفس در عالم خواب پرواز است پس اگر نفس شکسته شود مرغ باقی و برقرار است بلکه احساسات آن مرغ بیشتر شود ادراکات بیشتر گردد و انبساطش بیشتر شود فی الحقیقه از جمیع بهجت نعیم رسد زیرا از برای طیور شکور جنتی اعظم از آزادی از نفس نیست اینست که شهید ادرنهایت طرب و سرور میداند قربانی شتابند و همچنین در عالم بیداری چشم انسان نهایت یک سلعت مساوت<sup>بشد</sup> زیر بواسطه جسد تصرف روح باین مقدار است اما بصیرت و دیده عقل امریکار اینند آنجا را ادراک کند و اکتشاف احوال نماید و تعشیت امور دهد حال اگر روح عین جسد باشد لازم است که قوه بصیرتش نیز همین قدر باشد . پس معلومست که آن روح غیر این جسد است و آن مرغ غیر این نفس و قوت و نفوذ روح بدون واسطه جسد شد پذیراست لهذا اگر آلت معطل شود صاحب آلت در کار است . مثلا اگر قلم معطل شود بشکند کاتب حی و حاضر و اگر خانه خراب شود صاحب خانه باقی و برقرار این از جمله پراهینی است که دلیل عقلی است بر بقای روح . اما دلیل دیگر این جسد ضعیف شود نره گردد .

مریض شود صحت پیدا کند خسته گردد در راحت شود بلکه حیوانی دست قطع شود و پا قطع شود و قوای جسمانی مختل گردد چشم کور گردد گوش کور گردد<sup>شرد</sup> زبان لال گردد و اعضا بیمار شود نلج گرفتار شود . خلاصه جسد نقصان کلی یابد باز روح بر حالت اصلی و ادراکات روحانی خویش باقی و برقرار نه نقصانی یابد و نه مختل گردد و لسی جسد چون مبتلی بمعرض و آنت کلی گردد از فیض روح محروم شود مانند آئینه چون بشکند و یا غبار و زنگ برده آرد شعاع آنتاب در او ظاهر نشود و فیضش نمودار نگردد . از بیش بیان شد که روح انسانی داخل جسد نیست زیرا مجرد و مقدس از دخول و خروج است و دخول و خروج شان اجسام است بلکه تعلق روح بجسد مانند تعلق آنتاب بائینه است . خلاصه روح انسانی بر حالت واحد است نه بمعرض جسد مریض شود و نه بصحت صحیح گردد . نه علیل شود نه ضعیف گردد نه ذلیل شود نه حقیر گردد نه خنیف شود نه صغیر . یعنی در روح - بسبب فتور هیچ خللی عارض نگردد و اثری نمودار نشود و لوجود جسد زار و ضعیف شود و دستها و پاها و زبانها نطع شود و قوای سمع و بصر مختل شود . پس معلوم و محقق گشت که روح غیر جسد است و بقایش مشروط ببقای جسد نیست بلکه روح در نهایت عظمت در عالم جسد سلطنت نماید و اقتدار و نفوذش مانند فیض آنتاب در آئینه ظاهر و آشکار گردد و چون آئینه غبار یابد و یا بشکند از شعاع آنتاب محروم ماند .

راجع ببقای روح در عالم بعد میفرماید : ( ۱ )

هو الله

ای بنده حق . نامه مفصل رسید و از روایات مذکور نهایت استغراب حاصل گردید . و معلوم شد که بعضی ملتنت بیانات الهی نشده ماند . لهذا امکان چنان گشته که نفوس موقنه راجز در عالم اسما مقامی نه و مکانات

( مقامات • مراتب • کیفیات • وبقای روح )

و نیز و نلاحی نیست سبحان الله این چه تصویر است وجه تفکر اگر چنین باشد در <sup>جمع</sup> رخسار مبینیم و ذل و هو ان  
 عظیم • ایاجمیع این بلا یا و سخن و رزایا به جهت مقامی در عالم اسما است استغفر الله عن ذلک • بلکه در نزل  
 اهل حقیقت عالم اسما • را مقامی نهوشانی نیست • سایرین از عدم تفکر و تبصر مقام اسما • را اهمیت دهند  
 اما در نزد اهل حقیقت از قبیل اوهام شمرده شود بلی در بیانات الهیه این ذکر موجود • که جنت عرفان حسی  
 است و ناراحتجاب از رب الارباب • از این بیان مقصود این نیست که دیگر عالم الهی نه • و نیز نامتناهیسی  
 نیست استغفر الله عن ذلک • بلکه مقصد چنین است که عرفان و احتجاب بمنزله شجر است • و نعم و جحیم  
 در جمیع عوالم الهیه بمنزله ثمر • در هر مرتبه ای از مراتب نعمت و نعمت موجوده در عالم نواد عرفان نعمت  
 و احتجاب نعمت است زیرا اساس هر نعمت و نعمت در عوالم الهیه این دو است ولی در جهان حق نفوس  
 مقبله را مالارای عین و لا سمعت اذن و لا خطر قلب بشر موجود • زیرا این عالم فانی مانند عالم رحم است  
 که کمالات و نقائص جسمانیه انسان در عالم رحم معلوم نه • چون در عالم رحم باین عالم آید نقائص و کمالات  
 جسمانیه ظاهر و آشکار گردد و انسان در عالم رحم از هردو بیخبر • حال اگر نفسی را در عالم رحم بیان نضائل  
 و ذائل این جهان میشد و نعمت و نعمت این عالم تشریح میکشت آبا چنین را تصور آن ممکن بود لا والله  
 زیرا در عالم رحم این نضائل و ذائل و این نعمت و نعمت موجود نیست تا تصور آن نماید • مثلا طفل جنین  
 تصور سمع و بصر نتواند و آنچه القابکی اوهام انکار • و چون باین عالم قدم نهد ملاحظه کند مالارات عین  
 و لا سمعت اذن و لا خطر قلب جنین همچنین است حالت انسان در رحم این عالم • چون بعالم دیگر شتابد  
 ملاحظه نماید که از جهان تنگ و تاریک نجات یافته و بجهان الهی در آمده • و اگر چنانچه در این نشأه <sup>نیز</sup> جسمانیه  
 روحانی آن نشأه کلیه روحانی مجهول و غیر معروف باشد تعجب و اسفراپ نیاید • زیرا هر عالم مادون از  
 عالم فوق بیخبر است مانند جنین در عالم رحم از اینجهان بیخبر است و چون بعالم مانوق انتقال نماید باخبر  
 گردد و احساس کند ولی قبل از انتقال تصور ادراک محال • ای طالب حقیقت نظر در مراتب وجود جسمانیسی  
 نمائید • عالم جماد بکلی از عالم نیت بیخبر است و حال آنکه عالم نیت موجود و همچنین عالم نیت بکلیسی از  
 عالم حیوان بیخبر • زیرا حوصله نهاتیه کجایه شاد را که عالم حیوانی ندارد • و تصور قوه حساسه نتواند ولی  
 چون بعالم حیوان آید سمع و بصر یابد و مواهیب مشاهده کند که بکلی در عالم نیت مفقود و مستور و مکنون بسوده  
 و همچنین حیوان تصور نفس ناطقه نتواند • و از ادراکات حقیقت انسانی بکلی محروم زیرا عالم حیوان را این  
 کجایش نه • حال اگر عالم انسانی بکلی بیخبر باشد دلیل بر عدم وجود عالم انسان است لا والله • پس انکار نفوس  
 انسانی بجهان الهی مانند انکار جماد است که از عالم نیت خبر ندارد و همچنین انکار نباتات است که از عالم  
 حیوان خبر ندارد و همچنین انکار حیوان است که از عالم انسان خبر ندارد حال منکرین را اعظم شبهات این  
 است که آن عالم کجاست و هر شیء که وجود معینی خارجی ندارد اوهام است و حال آنکه عالم وجود عالم واحد



( مقامات . مراتب . کلیات . وبقای روح )

است . ولی بالنسبه به حقائق متعدده تعدد یابد . مالا عالم وجود جماد و نبات و حیوان عالم واحد است ولی عالم حیوان بالنسبه به عالم نبات حقیقت روحانیه و جهانی دیگر است . و نشائی دیگر باری اگر حیسات انسانی و نتیجه این کون نامتناهی این باشد که انتهای پدمد و نسیم بوزد و ابری ببارد و گیاهی بروسد و منتهی بنشاه انسانی گردد که خلاصه ایجاد است . و نشاء انسانی نیز منحصر در شئون این عالم نانی باشد یعنی ایامی چند انسان در این عالم خاکی با انواع پلایا و محن و آلام بگذراند . بعد ناپود شود و ایچساد منتهی باین گردد . در این صورت البته وجود عین هذیان است و ایجاد عبارت از تصور او هام . نتیجه بکلی مفقود . و شمره بتمامه ناپود . و حال آنکه اگر ادنی تاملی نمایند واضح و مشهود است که این کون نامتناهی را حکمتی عجیب مقروور و مقدر و نتیجه عظیم محقق و متیقن این انکار او هام که انکار هوالم الهیست از خصائص حیوان است نه انسان . حیوان تصور جهانی . دیگر ننماید و عالم الهی نداند . و جنت و نار نیندیشد و موهبت و نعت تصور نتواند . حاشا که نفوس مبارکی که مظهر هدایت کبری هستند محتجب باین او هام گردند و علیکم  
 الهباء الایهی . ع . ع . *سبحانه*

در بیان مقام ارواح بعد از صعود و مسئله مجازات میفرماید : ( ۱ )

واما در سؤال چهارم . سؤال نموده بودید که ارواح بعد از صعود از اجسام در چه مقامی قرار خواهند یافت . ( بدان که روح از حقایق مجرد است . و حقیقت مجردة مقدس از زمان و مکان است . زیرا زمان و مکان از اوزام حقائق جسمانیه و متجزیه است . حقیقت مجردة راجه زمانی و چه مکانی . جسم و جسمانی نیست تا از برای او مکانی تعیین کنیم لا مکان است نه امکان . جان است نه تن . لطیفه الهی است نه کثیفه جسمانیه نورانیت نه ظلمت . جان است نه جسد . از عالم بزدان است نه کیهان . مکانش مقدس از آنکه . و مقامش منزله از مقامات بلند است و مرتفع . متعالی است و مستمتع . کاخ عظمتش را ایوان کیوان زندان است . و تصرمشید مشالیش را چرخ برین اسفل زمین . و اما جسد آلتی است از برای روح . زیرا متحرك و مرکب و متکسب و ممیسی و محسن روح است نه جسد . گنه کاری و ستمکاری و خوشخوئی و نیکوئی منبعت از جان و روان است . نه تن تا نتوان نهدن اهمچنانکه عذاب و سرور و اندوه و حزن و طرب از احساسات روح است کذلک پاداش و ثواب و عقاب و جزا و مکانات که از نتایج اعمال حاصل راجع بروح است نه جسد . هیچ شمئیری بجهت کشتن بی گناهی مواخذه نکرد . و هیچ تیری بجهت زخم اسیری معاقبه نشود . چه که آلت است نه ناعل محکوم است نه حاکم .

مفهر است نه قاهر . و الهباء عملیک ع . ع

نیز میفرماید : ( ۲ )

- ( ۱ ) - مکاتیب دوم صفحه ۷۰-۷۲  
 ( ۲ ) - مکاتیب دوم صفحه ۱۵۹-۱۶۰

( مقامات • مراتب • کیفیات • وبقای روح )

( و اما قضیه نشئه اخروی ) یعنی صعود انسانی یافتی اعلی و یا هبوط بدرکات سفلی کیفیتش است که در ایسن دنیا تعبیر آن جزیه تشبیه ممکن نه • زیرا ادراکات انسانی برد و نوع است • یکی محسوس است و دیگری معقول حقائق محسوسه را بیان حقیقت ممکن است اما ادراکات معقوله را صور خارجه مفقود • لهذا انسان باید آن حقائق معقوله را در قالب صور محسوسه انراغ نماید و بیان کند • این کائنات خارجه را که وجود معینی دارند و حقائق محسوسه اند بیان در عالم حس توان نمود نظیر ارض و سما و کوه و صحرا و دشت و دریا • و موجودات سائر زیرا حقائق معقوله نظیر عقل و نفس و حب و حزن و سرور و حواس خمسہ باطنه • اگر بیان انرا خواهی ناچار بر آنی که بصور محسوسه انراغ نموده بیان کنی مثلا حزن و اندوه را که حقیقت معقوله است به تنگی تعبیر نمائی گوئی که دل تنگ شدم و حال آنکه دل بر حالت اصلی است • نه تنگی یابد • و نه کشایش جوید • ولی حزن و اندوه تبیینی است روحانی چون انرا بیان خواهی مجبوری که تشبیه بمحسوسات نمائی و بیان کنی • و همچنین گوئی دل خرم با اوست یعنی وسیع و حال آنکه دل بر حالت اولی است • لهذا در کتب و صحف الهی چون مقامات معنویه اخرو را بیان نمودند بصور محسوسات تشبیه کردند و حور و قصور و کاس مزاجها کانور تعبیر نمودند مقصود از ثواب و عذاب در جهان معنوی کیفیتش است روحانیه که فی الحقیقه به عبارت نیاید • ولی ناچار بصور محسوسه تشبیه شود • تا سامع منتبه گردد که در آن عوالم نامتناهی الهی مقامات سایه نفس مومنه را محقق است بنهمچنین درکات ساقله نفس منکره را مقدر •

در جواب آقای ( جی • ایسیروکر ) میفرماید : ( ۱ )

مرنم نمود و بودی • که چگونه میتوان حیاتی بعد از ممات تصور کنیم • حالات بعد از ممات بتصور نیاید • ولی ملاحظه نما واضح است که انسان از عالم جماد آمده است • چون در عالم جماد بود تصور عالم نبات ممکن نبود پس بعالم نبات انتقال کرد • در عالم نبات تصور عالم حیوان نمی توانست • پیش از انتقال از عالم حیوان بعالم انسان تصور حیات عقل و هوش انسان نمی نمود • یعنی مستحیل بود • هیچ خبرنداشت • الا این خارق و این اشجار اید از عالم حیوان و انسان خبرندارند • و تصور نمیتوانند بکنند • انکار محض میکنند اما عالم انسان تأیید عالم حیوان میکند و معادنت عالم نبات میکند • ولی عالم نبات خبرندارد • و همچنین عالم انسان از عالم ملکوت خبرندارد • بکلی جاهل است • لکن ارواح ملکوتیه در عالم انسان تأثیر دارند • ملاحظه کن که چه قدر مسئله واضح است با وجود این اغلب علماء و انبیا عالم بکلی از این معنی بیخبر • و لکن این مسخرین ارواح از عالم تفکر صحبت میدارند • ولی نفس ملکوتی که از عالم الهی باخبر دیده • و عبرتش باز از عالم طبیعت منسلخ و بقوت معنویه نائز • آن از عالم الهی و از عالم ارواح باخبر و حقیقت روح سرد است • جسم نیست • متحیر نیست • محلی را اشغال نمی کند • قدر میرزا احمد خان را بداند که او ایسن

( مقامات • مراتب • کینیات • بقای روح )

نارت کهری را بشمارسانید • از الطاف الهی خواهم که در آن اقلیم انوار ملکوت برانروزد • آیات الهی  
 زبیل گردد • نفوسی مبعوث شوند که آنان مثل پولس و مریم مجد لیه گردند • و عليك التحية والثناء (عبداللهها  
 باس) •

یکی از خطابات مبارک میفرماید : ( ۱ )

جسد در زیر خاک می رود از آنجا آمده • و آنجا می رود هر چه می بینی از کجا پیدا شده • بهمانجا می رود جسم انسان  
 این از خاک آمده • بخاک می رود اما روح انسان از نزد خدا آمده • و بنزد خدا می رود • الحمد لله شما خوشبید  
 نجاجنت است خیلی با صفاست خیلی خوب جانی است • خیلی روحانیت دارد • روح انسان در اینجا  
 است اهتزاز می پیدامیکند • یک بهجت عظیمی روی می دهد • خود • جانی انتخاب کرده اید •

یکی از خطابات راجع باثبات بقای روح میفرماید : ( ۱ )

چون نظر در کائنات نمائیم می بینیم هر کائناتی مرکب از اجزای نامتناهی است که از اجتماع این اجزای فردی سه  
 بن کائن پیدا شده • و این نماندیمی است و قابل انکارنه • لهذا هر جزئی از اجزای فردی در صور نامتناهی  
 سیر دارد و در هر صورتی کمالی • مثلا این شبهه می نیست که مرکب از اجزای فردی است • یک وقتی هر جزئی  
 یکان در عالم جماد بود • در صور نامتناهی عالم جماد سیر داشت و در هر صورتی کمالی • حال بعالم نبات  
 آمده • در صور نباتی سیر دارد یکروز بصورت این گل روزی بصورت گل و درخت دیگر • خلاصه در صور نامتناهی  
 تمام نبات سیر نماید و این نناثبات است بموجب حکمت طبیعی بعد بعالم حیوان سیر کند • و در صور  
 باثناهی انعام در آید • تا بعالم انسان انتقال کند و در صور نامتناهی عالم انسانی سیر نماید • خلاصه  
 این فرد در صور جمیع کائنات سیر کند و در هر صورتی کمالی دارد لهذا هر چیزی در هر چیزی هست • پس  
 برای هر فردی انتقال نامتناهی است و در هر انتقالی کمالی • تا جامع کمالات گردد • این بقاعده فلسفه  
 این است که انسان نماند آرد همیشه باقی است زیرا بقای روح مسلم است روح ابدی است فنا و نهایتی ندارد  
 در همان عقلی آن این است که انسان در حقیقت دارد • حقیقت جسمانی و حقیقت معنوی حقیقت جسمانی  
 نانی است • اما حقیقت معنوی باقی زیرا نناثبات است از انتقال از صورتی بصورت دیگر • مثلا این گل انعدام  
 دارد چرا از این صورت بصورت جمادی انتقال نماید • اما معدوم نمیشود باز ماده آن باقی است نهایت  
 صورت نباتی بصورت جمادی انتقال نمود مثلا این غلغرا حیوان می خورد و معدوم نمیشود بلکه تنسای او  
 نارت از انتقال اوست از صورت نباتی بصورت حیوانی اما معدوم صرف نمیشود انعدام او همان انتقال از  
 صورتی بصورت دیگر است اما نماند باقی است این است معنی فنا و انعدام مثلا جسم انسان خاک میشود  
 جسم جماد انتقال نماید آن خاک وجود دارد • پس معنی انعدام و فنا انتقال از صورتی بصورت دیگر است

و در عالم صور هیچ کاشی دارای دو صورت نه بل صورت واحد دارد • جسمی مادام مثلث است مربع یسا  
 خمس نمیشود اگر خمس یا مربع است مثلث نمیشود و لکن روح انسان در آن واحد دارند و جمیع صور است  
 حال در عقل شها هم سدس است هم مخمس است هم مربعست و هم مثلث • جمیع صور در آن واحد در روح  
 موجود ناقد صورتی نیست تا انتقال از صورتی بصورت دیگر نماید لهذا ابدیست انتقال ندارد جمیع صور  
 همیشه داراست • این برهان واضح است برهان دیگر جسم انسان گاهی علیل است گاهی صحیح گاهی  
 معیّب گاهی ثمین حالات مختلفه دارد اما روح در حالت واحد است چون جسم ضعیف شد روح ضعیف  
 شود • پس حقیقت معنویه انسان تغییر ندارد اگر سنی قطع شود یا پا بریده گردد در روح تغییری حاصل  
 نرود پس انعدام عبارت از تغییر جسم است و روح تغییر ندارد لهذا احی و باقی است ثالث موت عبارت  
 از فقدان احساس است در نوم جسم احساس ندارد چشم نمی بیند گوش نمی شنود مشام استشمام نمیکند  
 ذائقه و لامسه معطل میماند و جمیع قوی معرق جسم مرد است هیچ احساس ندارد • اما روح سائر است  
 در خواب می بیند می شنود میگوید جمیع قوای او در حرکت است و اگر انسان جسم تنها بود بایستی هیچ حرکت  
 نداشته باشد و مرده باشد پس در این جسم یک حقیقت ثانویه می هست که محیط بحقائق اشیاست و کاشف  
 اسرار کائنات است که بدون چشم می بیند بدون گوش می شنود بدون دست میگیرد بدون قلب ادراک میکند  
 حقیقی است غیر محدود و حال آنکه جسم محدود است • پس ثابت شد که حقیقت ثانویه می هست در انسان  
 که از هر آنتی ازاد است و بدون تغییر باقی و برقرار بود بگر اینکه در حین صحبت میگوئی من گتم من رنتم انکسه  
 میگوید من چنین گتم ان گیمت یک حقیقت ثانویه می است که با او مشورت میشود که این کار نافع است یا مضریست  
 تا به ایتم یا نکم چه نتایج خواهد داشت ان روح که با او مشورت میکنی اگر بگوید این کار بکن میکنی والا نه واضحست  
 حقیقت ثانویه نیست که راکب است و حقیقت جسمانیه مرکوب آن سراجست و این زجاج اگر زجاج بشکند بسر  
 سراج ضرری نرسد بلکه باقی است انسان سیر مراتب و درجات میکند تا بر تبه می برسد که فوق رتبه این عالم  
 جسمانیست تا به عالم کمال رسد • پس جمیع زجاجها را ترک کند به عالم انوار شتابد وقتی این سراج در زجاج  
 سانی بود وقتی در زجاج حیوانی رحال در زجاج انسانی لهذا اگر زجاج بشکند سراج فانی نگرود و ایسن  
 بر همین عقلی است نه نقلی که انکار نتواند نمود •

• روح مبارکی راجع بقای حیات حقیقی میفرماید : ( ۱ )

انهای حیات حقیقی که حیات قلبیست نه حیات جسم • سؤال نمود بودی اینمید را میدانی که بهیچوجه  
 مرست و مجال ندارد • لهذا مختصر بیان میشود • نناء حیات جسم محتاج به بیان نه ظاهر و بیان است

اما حیات قلب لیس شمس حقیقت است • و ابدیت از لوازم ذاتی آن • ولی مرغان خاک را خبری از جهان پاک  
نه تا ادراک کنند که حیات ابدیه در جهان الهی بچه جلوه و روشنائیست ولی الظاهر عنوان الباطن •  
بحسب ظاهر چون ملاحظه شود واضح و آشکار گردد که جواهر وجود در عالم جان و وجدان باقی و موجود  
زیرا قلوب احرار قبور برابر است هر چند از جهان آب و گل غائبند • ولی در جهان جان و دل حتی و حاضر  
ملاحظه نمائید که هزاران ملوک جهانگیر و رجال شهیر از پیش آمدند و رفتند • لا تسمع لهم صوتا ولا همسا  
بکلی نانی و نابود گشتند • ولی نفوس ضعیفه با وجود آنکه در اعین و انظار حقیقیر بودند • چون اهتمام نور  
هدایت از کوب منبر نمودند • بر سر پائین نشستند • و تاج عزت ابدیه بر سر نهادند • و الی الان انوار تابدیشا  
از اتق رحمانیت درخشند و تابان • پس ظاهر را عنوان باطن دان • و شهود را شاهد غیب • و همچنین  
ملاحظه نمائید که از شیئی معدوم اثر معلوم محال و متعجب است • چون آثار باقی و ظاهر • بقای صاحب آثار  
محتوم و باهر • قابل انکار نه • ملاحظه نمائید که حضرت • صبیح صبیح ملیح آثارش مانند انوار صبح ظاهر  
و آشکار است • قابل انکار نیست • چه سلطنت ابدیه است که در این همه قرون و اعصار باقی و برقرار است  
و بقای حق ثابت و پایدار • مختصر بیان شد • شعایی بمنفصل برید و اما حدیث المؤمن حی نی الدارین • واضح  
و آشکار است • زیرا در این جهان نیز روحانیان زنده اند • و جسمانیان مرده و پژمرده • هر چند زندگی خاکسی  
دارند ولی از جان پاک محروم و در کنار • زیر احیای همجنس مات است و زندگی حیوانی اصغاث و احلام  
لیس له ثبات • این نشئه اولای ایشان است و اما فی النشئه الاخری فلیس لهم نصیب من ملکوت الابهی  
و اما نفوس رحمانی که آیت عزت ربانی هستند • مانند شعاع راجع بشمس حقیقتند و قوه بصیرت کاشف این  
حقیقت است • امیدوارم که بعون و عنایت حضرت احدیت مشاهده ان مراتب رابعین یقین بنمائی • و بحق  
الیقین رسی و اگر وجود منتهی باین حیات نانی باشد بکلی از نتیجه ساقط • و هذیان صرف و عدم به از آن  
است • چگونه میشود که حقائق سیر در مراتب کند و نهایت معارجش این باشد که در این جهان هموم و هم  
آید • و از کام دل و راحت جان محروم • این نهایت منازل و غایت مراحل گردد • یا اسفا علی الانسان ان  
کان خاتمه المطاف هذا ما لدارالتی هی مرکز الحن و الآلام • و ان اللعاجل من ذلک • ولیس فی الامکان ابداع  
ساکن • و علیک التحیه و الثناء ع •

راجع بامتیاز عالم بعد نسبت بعالم حیات مادی میفرماید : ( ۱ )

هو الابهی

ابدوستان الهی • و مشتعلان بنار محبت رحمانی • در این خاکدان ترابی اشیانه نمودن صفت خراطین

## ( مقامات • مراتب • کیفیات • و قیامات )

ارض است و سمت طیور خلدک پست • مرغان چمنستان الهی جز در گلبن الهی لانه نخواهند • و برندگان  
 بوستان تقدیس جز در حداثق باقی توحید برسد ره تجرید مسکن نجویند • بازان اوج عظمت بغیر از هوای  
 ساء عزت محل طیران و میدغن جولان نخواهند • این خاکدان نانی چون سرآب یادیه حیرانی ظلمسی  
 است زائل و این عالم ترائی در نظر اولیای الهی از ذره تلاشی پست و حقیرتر است • چون از شئون ایسن  
 عالم و محورنمایش و کد و رت و صفایش و کثافت و خفایش و سراب بقیغش کما هو حقه واقف و مطلع گشتند • از جهان  
 و جهانیان بیزار شدند • و از هر چه جز حق است در کنار گشتند • دل به جهان باقی بستند • و از این شئون -  
 کونی و ظلمات امکانی و ستند • پری از صلات تقدیس گشودند • و در این فضای وسیع پرواز نمودند • تا با ج  
 اعلی و ملکوت ابهی • و مقعد صدق عند ملیک مقتدر عروج نمودند • و مشرف لقای جمال اعلی و نعمت لاتنی  
 و موهبت عظمی مشرف گشتند • پس ای مخموران صهبای الهی و سرستان جام جذب و موهبت رحمانی • از  
 جمیع شئون و ننون و ظهور و کون و مقتضیات جنون چشم پوشید • و از راحت و نعمت و عزت و ثروت و بزرگسوی  
 این جهان نانی بگذرید • و همت را باقتباس انوار رحمانی و استفاضه مواهب ملکوت صدانی بگمارید • و اگر  
 بلایای عظیمه و زبایای شدید رخ دهد و جمیع من فی الوجود بران دست و جنای بر شما قیام نمایند • محزون  
 شوید • و مغرم نگردید • جزع و نزع نمائید • بشارت عظیمه از تم مظهر رالواح الهیه وارد و مؤذ و جانبخش  
 در کتب صمدانیه نازل و مضمون آن کلام مبارک این است که بلایاتی که بر احبای الهی وارد و صدمات و آذیات  
 و سیبانی که بر عاشقان جمال رحمانی نازل میشود حکمتش این است که چون این نفوس مقدسه بمنزله نسروع  
 و اوراق سدره مبارکه الهیه هستند • لهذا آنچه بر اصل شجره مبارکه الهیه وارد البته بر فروع و اوراقش آن  
 نیز نازل میشود • حال چون اعظم بلایا و محن و آلام • باشد متاعب سجن و سلاسل و اغلال راحق بنکسه  
 در سبیل جمالش حمل فرمود و یکمال سرور و حبور و تمام روح و ریحان ایام مبارک را در سجن و زندان بگذرانند  
 شما نیز ای احبای الهی هر یک بقدر لیاقت و استعداد خویش از این موهبت عظمی بهره باید ببرید و از این  
 رحمت کبری نصیبی باید بگیری • و چون بحقیقت ملاحظه فرمائید چه فضل اعظم از این فضل وجه احسان  
 اکبر از این احسان که در سبیل رحمن در بلایا شریک جمال قدم باشید و مهیم نیز اعظم گردید • بشری -  
 لسنخلمین • و اگر از عوالم الهیه و جهان معنوی الهی که بعد از عروج این ارواح بملکوت ابهی و جبروت اعلی  
 مندرشد هبئی بمشام جهانیان رسد البته هر یک در قیامتگاه در سبیل محبة الله بکمال شوق و اشتیاق -  
 بشنابند • و اگر نجات معطره انجهان الهی مشام روحانیان را معنیر نمینمود و قلوب مبارکشان را انوار ساطعه  
 از انق ابهی منور نمیکرد • هرگز این بلایای شدید و مصائب کلیمرا تحمل نمیفرمودند • پس بدانید که نسائم  
 جانبخش جهان الهی است که مشام اولیای الهیه را معطر نموده و ارواح مقدسشان را مبشر کرده که باین خلوات  
 ندانید انیت و نعمت اهل عالمرا تحمل مینمایند • و اگر مواهب انعوامل الهیه و اسرار ان ملکوت باقیه در ایسن

( مقامات • مراتب • کینیات • وبقای روح )

عالم نانی و جهان ترابی مشهود و واضح نیست جای عجب نه و وسیله شك و شبهه نیست زیرا این واضح و مشهود بلکه بدیهی است که هر استعداد و لیاقتی و قوی و کمالی که هر شیئی در رتبه از مراتب تحصیل و اکتساب مینماید در رتبه مانوق آن رتبه چون مبعوث شود ظاهر گردد و مواهب مکتسبه در رتبه اول که مادون این رتبه است در این رتبه مانوق ظاهر و آشکار شود . و عبارت آخری کمالات مکتسبه در عالم مادون ظهورش در عالم مانوق است . زیرا آن عالم مادون استعداد و وسعت ظهور آن مواهب را ندارد . مثلاً استعداد و مواهبی را که جماد در عالم جماد تحصیل مینماید در عالم جماد مشهود نگردد بلکه چون از عالم جماد به عالم نبات انتقال نماید آنو هیت موهوبه رخ بگشاید . و چون نبات استعداد حصول جسم حساس را در عالم نبات تحصیل نماید حین انتقال به عالم حیوان این کمال ظاهر شود . و چون انسان در عالم رحم قوه باصره و قوه سامعه و قوه شامه و قوای سائره و احساسات بشریه و کمالات انسانی را اکتساب نماید در عالم رحم سعت و گنجایش ظهور این مواهب موجود نه . بلکه غیر ممکن و محالست که بصریبان شود و سماع نمایان گردد لیکن چون از تنگای رحم مادر به این عالم وسیع منور انتقال نماید آن چشمش روشن و بینا گردد . و کوشش شنوا شود و لسانش گویا گردد و کمالاتش واضح و عیان گردد . و یقین داند بلکه مشهود بیند که این مواهب را جمیع ادعالم ظلمانی رخ اکتساب و تحصیل نموده بود . ولیکن آن عالم سعت و گنجایش ظهور این امسرار را نداشت . بلکه خود مولود نیز تمامه از این مواهب بیخبر بود . و اگر چنانچه جبرئیل بر او نازل میشد . و خیر میداد که چنین فضل و عنایتی بتو در این محل تنگ و تاریک احسان شده قبول نمی نمود بلکه تکذیب میکرد . حال بهمچنین فضل و مواهبی و الطاف و رغائیبی که بنفوس مقدسه در این عالم عنایت شده و کمالاتیکه تحصیل نموده اند . این عالم سعت ظهور آنرا ندارد . بلکه چون به عالم سائره الهیته انتقال نمایند آنو هبست کبری رخ بگشاید . و آن رحمت عظمی جمال بنماید . و همچنین حنینی که از این مواهب محروم بود محرومیتش بعد از انتقال عیان و ظاهر گردد مثل اینکه محرومیت و نقائص نفوس محتجبه نیز بعد از فوت از این عالم معلوم و مشهود گردد و عیده عباس .

در امتیاز انسان از حیوان ( از لحاظ روح ) مینرماید : ( ۱ )

بک در مرتبه در رساله روح صحبت شد اما نوشته نشد . آنکه اهل عالم برد و قسمند یعنی در نرفه انسد بک نرفه منکر و چند گویند که انسان هم نوعی از حیوانست چرامی بینیم که حیوان در قوی و حواس مشترک با انسانست و این عناصر بسیطه مفرده که این نضام ملو از آنست بترکیبهای نامتناهی ترکیب شود و از هر ترکیبسی بک کائنات پیدا شود از جمله کائنات ذوی الارواح است که دارند قوی و احساساتند هر چه ترکیب

( مقامات • مراتب • کیفیات • وبتای روح )

مکملتر است ان کائن اشرف تر است • ترکیب عناصر در وجود انسان از ترکیب جمیع کائنات مکملتر است و امتزاجی در نهایت اعتدال دارد لهذا اشرف است واکمل گویند نه اینست که انسان يك قوه و روح مخصوصی دارد که سایر حیوانات از او محرومند حیوانات جسم حساسند و انسان در بعضی قوی حساستر است ( و حال آنکه در قوای حساسه ظاهره مثل سمع و بصر و ذوق وشم و لمس حتی در بعضی از قوای باطنه مثل حافظه حیوان از انسان شدیدتر است ) گویند حیوان ادراک دارد شعور دارد نهایتش اینست که شعور انسان بیشتر است این قول فلسفه حالیه است چنین میگویند و زعمشان چنین است و اوها مشان چنین حکم کرده است • ایمن است که بعد از بحث و دلائل عظیمه انسان را بسلاسه حیوان رمانده اند که يك وقتی بوده است که انسان حیوان بود نوع تغییر نموده ترقی کرده است کم کم تا بد رجحان انسان رسید • اما الهیون گویند خیر چنین نیست هر چند انسان در قوی و حواس ظاهره مشترك با حیوانست ولی يك قوه خارق العاده در انسان موجود است که حیوان از آن محرومست • این علم و فنون و اکتشافات و صنایع و کشف حقایق از نتایج ان قوه مجرد است این قوه يك قوتیست که محیط بر جمیع اشیاست و در ک حقایق اشیا اسرار مکنونه کائنات را کشف کند و در آن تصرف نماید حتی شیئی غیر موجود در خارج را ادراک کند یعنی حقایق معقوله غیر محسوسه را که در خارج وجود ندارد بلکه غیب است ادراک کند مثل حقیقت عقل و روح و صفات و اخلاق و حب و حزن انسان که حقیقت معقوله است و از این گذشته این علوم موجوده و صنایع مشهوده و مشرقات و کشفیات نامتناهی انسانی يك وقتی غیب است سرور و سر مکنون بوده است لکن قوه حقیقه انسانی انرا کشف کرده و از حیز غیب بحیز شهود آورد • من جمله تلغراف فوتو غراف نئو غراف • جمیع این اکتشافات و صنایع عظیمه يك وقتی سر مکنون بوده است آن حقیقت انسانی کشف کرده و از حیز غیب بحیز شهود آورد • حتی يك وقتی بوده است که خواص این آهن که می بینی بلکه جمیع معادن سر مکنون بوده است حقیقت انسانی کشف این معدن را کرده و این هیات صنعت در او ایجاد نموده و قسری ذلک جمیع اشیا که از اکتشافات و اختراعات بشره است و نامتناهیست این مطلب جای انگار نیست و نمی توانیم انکار کنیم اگر بگوئیم این از آثار قوای حیوانیت و قوای حواس جسمانیست و اضاحا مشهوده امی بنیم که حیوانات در این قوی اعظم از انسانند مثلا بصر حیوان خیلی تند تر از بصر انسانست قوه سامعه حیوان خیلی بیشتر از قوه سامعه انسان • و همچنین قوه شامه و قوه ذائقه خلاصه در جمیع قوای مشترکه بین حیوان و انسان اکثر حیوان شدیدتر است مثلا در قوه حافظه نرس کیم اگر کبوتری را از اینجا باقلیمی بسیار بعید برید و از آنجا رهانهائی رجوع باینجا نماید راهپا در حفظش ماند • سگی را از اینجا با واسط آسیا برو رها کن میاید • با اینجا اهدا راه را کم نمیکند • و همچنین در سایر قوای مثل سمع و بصر و ذوق و لمس پس واضح شد که اگر در انسان قوه غیر از قوای حیوانی نبود باید حیوان در اکتشافات عظیمه و در ادراک حقائق اعظم از انسان باشد پس این دلیل معلوم شد که در انسان يك موهبتی هست که در حیوان نیست • و از این گذشته حیوان ادراک



## ( مقامات • مراتب • کیلیات • وبقای روح )

اشیاء محسوسه را میکند اما ادراک حقائق معقوله را نمیکند • مثلا آنچه در مد بصر است می بیند اما آنچه سه  
از مد بصر خارج است ممکن نیست ادراک کند و تصور او را نمی تواند بکند • مثلا حیوان ممکن نیست ادراک آن  
بکند که ارض کروی الشكل است زیرا انسان از امور معلومه استدلال بر امور مجهوله کند و کشف حقائق مجهوله  
نماید • از جمله آنانی مائله را چون انسان بیند استنتاج کروی ارض نماید • مثلا قطب شمالی در عکا ۳۳ درجه  
است یعنی ۳۳ درجه از اقی مرتفع است چون انسان روی قطب شمالی ۳۴ درجه شود تا ارتفاع قطب بجهل  
درجه و پنجاه درجه و شصت درجه و هفتاد درجه اگر قطب ارض رسد ارتفاع قطب بنود درجه رسد و در سمت  
الراا رسد یعنی بالای سر این قطب بر امر محسوس است و این صعود نیز امر محسوس است که هر چه روی قطب  
رود قطب بلند تر شود • ازین دو امر معلوم یک امر مجهول کشف گردد که آن آنانی مائله است یعنی اقی هر  
درجه ارض غیر اقی درجه دیگر است این کیفیت را انسان ادراک کند و استدلال با امری مجهول که کسروست  
ارض است نماید اما حیوان ممکن نیست که ادراک اینرا بکند • و همچنین ممکن نیست که حیوان ادراک این  
را نماید که شمس مرکز است و ارض متحرک حیوان اسیر حواس است و مقید بان است • اموری که ماورا حواس  
است که حواس در او تصرف ندارد ادراک نکند • و حال آنکه در قوی و حواس ظاهره حیوان اعظم از انسان  
است پس ثابت و محقق شد که در انسان یک قوه کاشفه هست که بان ممتاز از حیوان است و این روح انسان  
سبحان الله انسان همیشه توجهش بر علو است و بیشتر بلند است همیشه میخواست که بعالی اعظم از ان  
عالی که هست برسد و بد درجه مانوق درجه که هست صعود نماید حسب علویت از خصائص انسانست • متحیر  
که بعضی فلا سله امریکان و یاجگونه راضی شده اند که خود را ندنی به عالم حیوان دهند و ترقی معکوس  
نمایند • وجود باید توجهش بر علو باشد و حال آنکه اگر خود او بیگونی حیوانی بسیار دلتنگ میشود پس بسیار  
نویاتش تلخ میشود • عالم انسان که انعام حیوان که اکمالات انمان که اجتهالت حیوان که انورانیت انمان  
که اجاضمانیت حیوان که اجفرت انمان که اجازلت حیوان که جایک طفل ده ساله عرب در یادیه دویمت سیصد  
شتر اسخر میکند بیک صد امییر و میاورد نیلی باین عظمت رایک هندوی ضعیف چنین مسخر نماید که در  
نهایت اخذات حرکت نماید جمیع اشیا در دست انسان مسخر است طبیعت را مقاومت میکند • جمیع کائنات  
اسیر طبیعتند نمیتوانند از مقتضای طبیعت جدا شوند مگر انسان که مقاومت طبیعت کند • طبیعت جاذب  
مرکز است انسان بومابیطی دور از مرکز میشود در هوا پرواز نماید • طبیعت مانع انسان از دخول در دریاست  
انسان کشتی سازد و در قطب محیط اعظم میروح حرکت نماید • و قسری ذلک • این مطلب بسیار مطول است  
مثلا انسان در کوه و صحرا کشتی راند و وقیعات شرقی و غربی را در یک نقطه جمع کند جمیع این کیلیات مقاومت  
طبیعت است • این دریای باین عظمت نمیتواند ذره از حکم طبیعت خارج شود • آفتاب باین عظمت  
نمیتواند بندر سرسوزن از حکم طبیعت خارج شود • و اهدا ادراک شئون واحوال و خواص و حرکت و طبیعت انسانا

( مقلدات • مراتب • کیفیات • وبقای روح )

ننواند • پس در این جسم باین صغیری انسان چه قوتیست که محیط بر همه اینهاست این چه قوه فاعله ایست که جمیع اشیا مقهور او میشوند • يك چیزی باقی ماند ماست این است که فیلمونهای جدید میگویند که ما بعد از انانسان روحی مشاهده نینمائیم و آنچه در خنایای جسد انسان تحری مینمائیم يك قوه معنویه احساس نمیکیم يك قوه که محسوس نیست چگونه تصور آن نمائیم الهیون در جواب گویند روح حیوان نیز — محسوس نگردد و باین قوای جسمانیه ادراک نشود بچه استدلال بر وجود روح حیوانی نمائیم شبهه نیست که از آثار استدلال بران کنی که در این حیوان قوه که در نبات نیست هست ان قوه حساس است یعنی بیناست شنو است • و همچنین قوای دیگر از اینها استدلال کنی که يك روح حیوانی هست بهمین قسم از ان دلائل و آثار مذکور استدلال کن که يك روح انسانی هست • پس در این حیوان چون آثاری هست که در نبات نیست گویی که این قوای حسیه از خصائص روح حیوانست و همچنین در انسان آثار قوی و کمالاتی بینی که در حیوان موجود نیست • پس استدلال کن که در انسان يك قوه هست که حیوان از آن محروم است و اگر چنانچه هر شئی غیر محسوس را انکار کنیم حقائق مسلمة الوجود را باید انکار نمائیم • مثلا ماده اثیری محسوس نیست و حال آنکه محقق الوجود است قوه جاذبه محسوس نیست و حال آنکه محقق الوجود است از چه حکم بر وجود اینها میکنیم از آثارشان مثلا این نور موجات آن ماده اثیری است ازین موجات استدلال بر وجود او کنیم •

در مقام روح بعد از صعود میفرماید : ( ۱ )

سؤال

بعد از خلع اجساد و خلاصی ارواح نفس ناطقه بچه قیام دارد عرض کنیم نفوس مؤیده بنیوضات روح القدس بر وجود حقیقی و حیات ابدی قیام دارند • نفس ناطقه یعنی ارواح محتجبه بچه قیام دارند •

جواب

بعضی را گمان چنین که جسد جوهر است و قائم بالذات است و روح عرض و قائم بجوهریدن و حال آنکه نفس ناطقه جوهر است و جسد قائم بان • اگر عرض یعنی جسم متلاهی شود جوهر روح باقی • و ثانیاً آنکه نفس ناطقه یعنی روح انسانی قیام حلول باین جسد ندارد • یعنی در این جسد داخل نه زیرا حلول و دخول از خصائص اجسام است و نفس ناطقه مجرد از آن • از اصل داخل در این جسد نبوده تا بعد از خروج محتاج بگیری باشد بلکه روح بجسد تعلق داشته مثل تعلق این سراج در آئینه چون آئینه صافی و کامل نور سراج در آن پدید آید و چون آئینه غبار برداشت یا اینکه شکست نور مخفی ماند از اصل نفس ناطقه • یعنی روح انسانی در این جسد حلول ننموده بود و باین جسد قائم نبود تا بعد از تحلیل این ترکیب جسد محتاج بجوهری گردد

( مقامات • مراتب • کینیات • وبقای روح )

که قائم بان باشد بلکه نفس ناطقه جوهر است و جسد قائم بان شخصیت نفس ناطقه از اصل است بواسطه این جسد حاصل ننماید منتهی اینست این تعینات و تشخصات نفس ناطقه در این عالم قوت یابد و ترقی کند و مراتب کمال حاصل نماید یا آنکه در اسفل درکات جهل ماند و از مشاهده آیات الله محجوب و محروم گردد و نیز میفرماید : ( ۱ )

جواب

ترقی روح انسانی بعد از قطع تعلق از جسد تریبی در عالم الهی یا بصرف فضل و موهبت ربانی و با بطلب مغفرت و ادعیه خیریه سائر نفوس انسانی و با بسبب خیرات و مبرات عظیمه که بنام او مجری گردد حاصل شود . راجع بحیات ابدیه و دخول در ملکوت میفرماید : ( ۲ )

سؤال از حیات ابدیه و دخول در ملکوت مینمائید . ملکوت با اصطلاحی ظاهری آسمان گفته میشود . اما تعبیر و تشبیه است نه حقیقی و واقعی زیرا ملکوت موقع جسمانی نیست مقدس است از زمان و مکان . جهنم روحانی است و عالم رحمانی و مرکب سلطنت یزدانی است مجرد از جسم و جسمانیست و باک و مقدس از او هم عالم انسانی چه که محصوریت در مکان از خصائص اجسام است نه ارواح و مکان و زمان محیط برتن است نه مثل و جان . ملاحظه نمائید که جسم انسان در موضع صغیری مکان دارد و تمکن در دو وجه زمین نماید و احاطه بیش از این ندارد ولی روح و عقل انسان در جمیع ممالک و اقالیم بلکه در این نضای نامتناهی آسمان سیار نماید و احاطه بر جمیع کون دارد و در طبقات علیا و معدنی منتهی کشینیات اجرا کند . این از این جهت است که روح مکان ندارد بلکه لامکانست و زمین و آسمان نسبت بروح یکسانست زیرا اکتشافات در هر دو نماید . ولی این جسم محصور در مکان و بیخبر از دین آن . و اما حیات در حیات است حیات جسم و حیات روح اما حیات جسم عبارت از حیات جسمانی است اما حیات روح عبارت از هستی ملکوتیست و هستی ملکوتی استفاضه از روح الهی است و زنده شدن از نفع روح القدس . و حیات جسمانی هر چند وجودی ندارد ولی در نزد مقدسین روحانسی معدوم است و موت محض . مثلا انسان موجود است و این سنگ نیز موجود اما وجود انسانی کجا و وجود این سنگ کجا . هر چند سنگ وجود دارد اما نسبت بوجود انسان معدوم است از حیات ابدیه . مقصد استفاضه از نفع روح القدس است مثل استفاضه گل از فصل و نسیم و نفع نو بهار . ملاحظه کنید که این گل اول حیات داشته است اما حیات جمادی لکن از قدم موسم ربیع و بیضان ابر بهاری و حرارت آفتاب نورانی حیات دیگر یافته است و در نهایت طراوت و لطافت و معطر است حیات اول این گل با النسبه بحیات ثانیه معانست . مقصد

( ۱ ) منارضا عبد البها چاپ مصر صفحه ۱۶۷

( ۲ ) منارضا عبد البها چاپ مصر صفحه ۱۶۷ - ۱۶۹

## ( مقامات • مراتب • کیفیات • وبقای روح )

بست که حیات ملکوت حیات روح است و حیات ابدی است و منزله از زمان و مکانست مثل روح انسان که مکان ندارد زیرا در وجود انسانی اگر نفس کسی مکان و موقعی مخصوص از برای روح پیدا نکند چه که ابد روح مکان ندارد و مجرد است • اما تعلق باین جسم ندارد مثل تعلق این اثواب باین آئینه مکانی ندارد اما باینسه تعلق دارد • همین طور عالم ملکوت مقدس است از هر چیزی که بچشم دیده شود و با حواس سائره مثل سمع و بوی و ذوق و لمس احساس گردد • این عقل که در انسان است و مسلم الوجود است ایاد رکبای انسانست اگر در وجود انسان نقص نمائی بچشم و گوش و سائر حواس چیزی نیایی و حال آنکه موجود است • پس عقل مکان ندارد اما تعلق بدماغ دارد ملکوت هم چنین است و همچنین حجت نیز مکان ندارد اما تعلق بقلب دارد • بهمین بسین ملکوت مکان ندارد اما تعلق بانسان دارد • اما داخل شدن در ملکوت بحبه اللهاست بانقطاع است بشندیس و تنزیه است بصدق و صفامت و استقامت و نواست بجانفشانیست • پس باین بیانات واضح گشت کسه انسان باقیست و حی ابدیست لکن انهایی که مومن بالله اند و بحبه الله وایقان دارند حیاتشان طیبهاست یعنی ابدیه گفته میشود • اما آن نفوس که محتجب از حق هستند باوجود اینکه حیات دارند اما حیاتشان انسانی است و نسبت بحیات مومنین عدم است مثلا چشم زنده است و ناخن نیز زنده است اما حیات ناخن نسبت بحیات چشم عدم است • این سنگ وجود دارد و انسان نیز وجود دارد • اما سنگ بالنسبه بوجود انسان عدم است وجود ندارد زیرا انسان چون وفات یافت و این جسم متلاشی و معدوم گشت مانند سنگ و خاک جماد نرد • پس مشهود شد که وجود جمادی هر چند وجود است ولی بالنسبه بوجود انسانی عدم است بهمچنین نفوس محتجبه از حق هر چند در این عالم و عالم بعد از موت وجود دارند اما بالنسبه بوجود قدسی اینها ملکوت الهی معدومند و مفقود •

راجع به ترقی انسان در عالم دیگر میفرماید: ( ۱ )

بدانکه شی موجود در مقامی توقف ننماید • یعنی جمیع اشیا متحرکت هر شئی از اشیا یا روینواست یا بی آنکه نوجمیع اشیا یا از عدم بوجود میاید و یا از وجود بعدم میرود • مثلا این گل و سنبل يك مدتی از عدم بوجود میاید حال از وجود بعدم میرود • این حرکت را حرکت جوهری گویند یعنی طبیعی • از کائنات این حرکت سکن نمیشود چه که از مقتضای ذاتی است مثل اینکه از مقتضای ذاتی آتش احراقست • پس ثابت شد کسه حرکت ملازم وجود است یا روینواست یا روید نو • پس روح بعد از صعود چون باقیست لا بد روینواست یا روید نو و در آن عالم عدم سموعین دنواست ولی از مرتبه اش نمیگذرد در مرتبه خودش ترقی دارد • مثلا روح حقیقت بطرس مرتبه ترقی کند به مرتبه حقیقت مسیحی نمیرسد در اثره خودش ترقی دارد چنانچه ملاحظه کنی که این جمادات

( مقامات • مراتب • کیفیات • وبقای روح )

هر قدر ترقی کند در مرتبه خود ترقی کند مثلا نمیتوانید که این بلور را بد رجه آری که بصربید اکتد • این مستحیمل است ممکن نیست مثلا این ماه آسمانی هر چه ترقی کند افتاب نورانی نشود در رتبه خود ش اوج و حضیض نرسد دارد • حواریین هر چه ترقی میکردند مسیح نمیشدند بلی میشود که ذغال العاس شود اما هر دو در رتبه حجری هستند و اجزاء ترکیبه شان یکی است •

و نیز میفرماید : ( ۱ )

چون در کائنات بیصبرت نظر کنیم ملاحظه شود که محصور در سه قسم است یعنی گلیا تشر یا جسماد است یا نباتات است یا حیوان سه جنس است و هر جنسی انواع دارد • انسان نوع ممتاز است زیرا در آن رسیده کمالات جمیع اجناس است • یعنی جسم است و نامی است و حساس با وجود کمال جمادی و نباتی و حیوانی کمال مخصوص دارد که کائنات سائر محروم از آنند و آن کمالات عقلیه است • پس اشرف موجودات انسان است انسان در نهایت رتبه جسمانی است و بدایت روحانیات یعنی نهایت نقص است و بدایت کمال در نهایت رتبه ظلمت است و در بدایت نورانیت • این است که گفته اند که مقام انسان نهایت شب است و بدایت روز • یعنی جامع مراتب نقص است و حائز مراتب کمال • جنبه حیوانیت دارد و جنبه ملکیت • و مقصود از مری اینست که نفوس بشریه را تربیت بکند تا جنبه ملکیت بر جنبه حیوانیت غالب شود • پس اگر در انسان نرای رحمانیه که عین کمال است بر نرای شیطانیه که عین نقص است غالب شود اشرف موجودات است اما اگر نرای شیطانیه بر نرای رحمانیه غالب شود انسان اسفل موجودات گردد • اینست که نهایت نقص است و بدایت کمال • و مابین هیچ نوعی از انواع در عالم وجود تفاوت و تباین و تضاد و تخالف مثل نوع انسان نیست مثلا تجلی انوار الوهیت بر بشر بود مثل مسیح پس ببینید که چقدر عزیز و شریف است و هم چنین پرستش و عبادت حجر و بد روشجر نیز در بشر است • ملاحظه نمائید که چقدر ذلیل است که معبود او انزل موجودات است • یعنی سنگ و کلوخ بی روح و کوه و جنگل و درخت و چه زلتی اعظم از اینست که انزل موجودات معبود انسان واقع گرد • و همچنین علم صفت انسانست جهل صفت انسانست صدق صفت انسانست کذب صفت انسانست امانت صفت انسانست خیانت صفت انسانست عدل صفت انسانست ظلم صفت انسانست و قس علی ذلک مختصر اینست که جمیع کمالات و فضائل صفت انسان است و جمیع رد ائیل صفت انبیان • و همچنین تفاوت بین افراد نوع انسان را ملاحظه نمائید که حضرت مسیح در صورت بشر بود و قیانا در صورت حضرت موسی انسان بود انسان بود و فرعون انسان هابیل انسان بود و قابیل انسان • جمال مبارک انسان بود یعنی انسان • اینست که گفته میشود انسان آیت کبری الهی است • یعنی کتاب تکوین است زیرا جمیع اسرار کائنات در انسان

( مقامات • مراتب • کینیات • وبقای روح ) - مقصود از آنرینش

موجود است • پس اگر در ظل تربیت مرئی حقیقی بیفتند و تربیت شود جوهر الجواهر گردد نور الانور شود روح الایح گردد در مرکز سنوحات رحمانیه شود مصدر صفات روحانیه گردد در مشرق انوار ملکوتی شود مهبط الهامات ربانی گردد • و اگر چنانچه محروم بماند مظهر صفات شیطانی گردد جامع رد ائیل حیوانی شود مصدر شئون ظلمانی گردد • اینست حکمت بعثت انبیاء بجهت تربیت بشر تا این زغال سنگ دانه الماس شود و این شجر بی ثمر بیوئند گردد • رمبوه در نهایت حلاوت و لطافت بخشد و چون با شرف مقامات عالم انسانی رسد آن وقت دیگر ترقی در مراتب کمالات ندارد نه در رتبه زیرا مراتب منتهی شود لکن کمالات الهیه غیر منتهای است • پیش از خلق این قالب عنصری و بعد از خلق ترقی در کمالات ندارد نه در رتبه مثلاً کائنات منتهی بانسان کامل گردد دیگر یک موجودی بالاتر از انسان کامل نیست لکن انسان که بر رتبه انسان رسیده دیگر ترقی در کمالات ندارد نه در رتبه چه که دیگر رتبه بالاتر از انسان کامل نیست که انسان انتقال یابد رتبه کند فقط در رتبه انسانیت ترقی دارد زیرا کمالات انسانی غیر منتهایست • مثلاً هر قدر عالم باشد ما نوعی ان تصور گردد و چون کمالات انسانی غیر منتهای است • پس بعد از صعود از این عالم نیز ترقیات در کمالات تواند نمود • *سقا بلیه*

( ۶ - مقصود از آنرینش )

راجع بمقصود از آنرینش میفرماید : ( ۱ )

سؤال از مقصود الرینش نمود • بودی • بد آنکه خلقت برد و قسم است • خلق جسمانی • و خلق روحانی • زیرا در عالم ایجاد جمیع کائنات مستفیض از فیض وجود است و این وجود ماینحقیق به الاشیاء است • نه دخولی و نه خورجی و نه حلولی و نه نزولی • مقدم از قیاس و تکلیف است • و منزله از تشل و تصور • آنچه هست اینست که تحقق آنیا بیان است • جز این تعبیر هر بیان زبان است • و هر عبارت موجب خسران • اما حضرات عرفا را تصور چنانسان که این وجود بمنزله بحر است و جمیع کائنات بمنزله امواج • این تشبیه و تعبیر بهتر است • زیرا چون بحقیقت سخن لازم آید که قدیم تنزل بعالم حدوث نماید و غشی مطلق تشل بهیکل فقر نماید و وجود بحث حقیقت عدم بیاراید • و نورانیت الهیه بصورت ظلمات کونیه در آید خلاصه در نزد آنان وجود محصور در حق است و خلوق و ثالث لهم باطنه حق و ظاهره حلو حقیقت بحر است و صورت موج • و اما در نزد انبیاء نیست چنان بلکه بدلیل و براهین عالم ثالث اثبات نمودند (عالم حق عالم امر عالم خلق) اما حق منقطع وجد انیست که بهیچ تعبیر نیاید • چه که منزله و مقدم از جمیع اوصاف و نعوت است نه نامی و نه نشانی (السبیل مسدود و الطلب مردود) • دلیل آیات و وجود اثباته • و عالم امر مقام مثبت اولیه که ان حقیقت کلیه است که منحل بصورت نامتناهی است آن بحر مشیت است که عالم امر است • پس کائنات من حیث الوجود بحق محقق گشته اند • ای بیایجاد

( مقصود از انزایش - کیفیت خلقت و موضوع آدم اهوالبشر )

از اراد شهبانان یقول له کن نیکون) و اما خلقت روحانی که مقلم خلق جدید است ان هدایت کبریاست  
 درجات اهدیه و تعینات کلیه . و اقتباس کمالات جامعه رحمانیه . و ترقی در جمیع مراتب موهبت انسانیست  
 این خلقت و وجود بظهور مظهر الهیه در عالم کونیه تحقق یابد ( انعیینا بالخلق الاول بل هم لی خلق من  
 من جدید ) ( انمن کان میتانا حبیبنا و جعلنا له نور ابشی به فی الناس کمن کان فی الظلمات ) و هم  
 بنین در انجیل میفرماید . المولود من الجسد نهو جسد . و المولود من الروح هو الروح . از این بیان  
 حقیقت مسائل خویش را ادراک فرما . و بدان قیام اشیا قیام صد در دست نه قیام ظهور نه قیام حلولی و نه قیام  
 حصولی . پس مقصود از عالم تکوین تحقق اشیا بنیض وجود است و اشعا صفات الهیه مستعدی آن . و مقصود  
 از ایجاد روحانی و فیض نامتناهی الهی و خلق جدید . و ولادت ثانویه ترقی در مراتب کمالات رحمانسی  
 و تربیت حقائق انسانی و اشراق انوار الهی است ( و لیک الهیه الایهی ) ع . ع

( ۶ - کیفیت خلقت و موضوع آدم اهوالبشر )

اجمع بچگونگی موضوع آدم اهوالبشر میفرماید : ( ۱ )

جواب

در تورات مذکور که خداوند آدم را در جنت عدن نهاد تا عامل رجافظ باشد و فرمود که از جمیع درختان جنت  
 تناول نما مگر شجره خیر و شر را و اگر تناول نمائی مبتلی بعوت گردی تا آنکه میفرماید که خداوند آدم را بخسرواب  
 ساخت . پس استخوانی از اضلاع او گرفت و او را زنی آفرید تا با او عوانست نماید تا آنکه میفرماید ما ز نژاد لالت  
 را کل شجره کرد و گفت که خداوند شمار از تناول این شجره بجهت این منع نمود تا چشمانشان گشود و نگردد  
 و خیر و شر را ندانند پس حوا از شجره تناول نمود و با دم داد او نیز موافقت کرد دید هاشان بینا شد و خود را برهنه  
 ساختند و از برگ درخت مستورت نمودند . پس بعتاب الهی معاتب گشتند . خدا با آدم گفت ای از شجره  
 صومعه تناول نمودی آدم در جواب گفت که حوا مرا دلالت کرد . پس خدا او را عتاب بحوان نمود . حوا گفت که  
 مرا دلالت کرد حیه ملعون شده و دشمنی بین ما و بین حوا و سلاله آنان حاصل گردید . و خداوند فرمود که  
 سان نشیر ما شد و خیر و شر آگاه گشت شاید از شجره حیات تناول نماید و الی الابد باقی ماند و شجره حیات را  
 در آنجا نماند . این حکایت را اگر معنی ظاهر عبارات مصلح بین عوام بگیریم در نهایت ثنایت است  
 من در قبول و تصدیق و تصور آن معذ و وزیر چنین ترتیب و تمهیل و خطاب و عتاب از شخص هوشمند مستبعد  
 است تا چه رسد بحضرت الوهیت . الوهیتی که این کون نامتناهی را در اکل صورت ترتیب داده و این کائنات

( کینیت خلقت وموضوع آدم ابوالبشر )

ناشناهیه رادرنهایت نظم واتقان وکمال اراسته . قدری تفکر لازم اگرظواهر این حکایترا بشخص ماقلسی نسبت دهند البتہ عموم عقلا انکارکنند که این ترتیب ووض یقینا از شخص عاقل صدورنیابد . لهذا ایسین حکایت آدم وحواو تناول شجره و خروج ازجنت جمیعاً موزاست واز اسرار الهیه ومعانی کلیه وتاویل بدیعہ دارد . وجز محرمان رازومقربین حضرت ہی نیازواقفان اسرارنه لهذا این آیات تورات معانی متعدده دارد . یک معنی از معانی انرا بیان کنیم وگوئیم مقصد از آدم روح آدم است واز حوانفس آدم . زیرا در بعضی مواضع از کتب الهیه که ذکرناث میشود مقصد نفس انسانیت ومقصد از شجره خیر وشر عالم ناسوتی است زیرا جهان روحانی الهی خیر محض است ونورانیت صرفه اماماد عالم ناسوتی نور وظلمت وخیر وشر مستر حقایق متضاده موجود ومقصد از ما تعلق بعالم ناسوتیست آ تعلق روح بعالم ناسوتی سبب شد که نفس وروح آدم را از عالم اطلاق بعالم تقیید دلالت کرد واز ملکوت توحید بعالم ناسوت متوجه نمود وچون روح ونفس آدم بعالم ناسوت قدم نهاد از جنت اطلاق خارج گشت در عالم تقیید افتاد بعد از آنکه در عالم تقدیس بود وخیر محض بعالم خیر وشر قدم نهاد ومقصد از شجره حیات اعلی رتبه عالم وجود مقام کلمة اللسه است وظهور کلی لهذا آن مقام محفوظ مانده تا در ظهور اشرف مظهر کلی آن مقام ظاهر ولایح گشت زیرا مقام آدم من حیث ظهور و بروز یکمالات الهیه مقام نطنه بود ومقام حضرت مسیح رتبه بلوغ ورشد وطلوع پیسن عظم رتبه کمال ذاتی وکمال صفاتی بود . اینست که در جنت اعلی شجره حیات عبارت از مرکز تقدیس محض وتنزیه صرف . یعنی مظهر کلی الهی است واز دور آدمی تا زمان حضرت مسیح چندان ذکر از حیث ابدیه وکمالات کلیه ملکوتیه نبود . این شجره حیات مقام حقیقت مسیح بود که در ظهور مسیحی غمگشته ویاشار ابدیه مزین شد . حال ملاحظه نمائید که چه قدر این معنی مطابق حقیقت است زیرا روح ونفس آدمی چون تعلق بعالم ناسوتی یانندند از عالم اطلاق بعالم تقیید آمدند . تناسل بوجه مثلی تملسل است واین تعلق روح ونفس بعالم ناسوتی که گناه است در سلاله آدم موروث گردید . وان تعلق ماری بود که انی الابد در میان ارواح سلاله آدم وان ضدیت مستمر و برقرار است . زیرا تعلق ناسوتی سبب تقیید ارواح گردیده . واین تقیید عین گناه است که از آدم سریان در سلاله نمود چه که این تعلق سبب گردید که نفوس حسب ان از آن روحانیت اصلیه ومقامات عالیہ بازماندند وچون نجات قدس حضرت مسیح وانوار تقدیس بر ایش منتشر گردید حقایق بشریه یعنی نفوس که توجه بکلمة الله نمودند واستفاضه از فیوضات کردند . تعلق وگناه نجات یافتند و بحیات ابدیه فائز گشتند واز قبود تقیید خلاص شد . بعالم اطلاق پسین آمدند واز رد اهل عالم ناسوت بری گردیدند واز فضائل عالم ملکوت منتلیض شدند . اینست معنی بیانسی که در مابعد من خون خویش را بجهت حیات عالم انفاق نمودم یعنی جمیع بلا یا و محن و رزایا حتی شهسادی را بجهت حصول این مقصد عنوگناه یعنی قطع تعلق ارواح از عالم ناسوت وانجذاب بعالم لاهوت



( کیفیت خلقت و موضوع آدم اهل البشر )

اختیار کردم تا نفوس مبعوث شوند که جوهر هدی شوند و مظاهر کوالیات اعلیٰ . ملاحظه نمائید که اگر بحسب تصور اهل کتاب مقصد این معنی ظاهر باشد ظلم محض است و جبر صرف . اگر آدم در تقرب بشجره ممنوعه گاهی نمود خلیل<sup>خلیل</sup> تراچه ذنبی و موسای کلیم تراچه خطائی نوح نبی تراچه عصیانی یوسف صدیق تراچه طغیانی انبیای الهی تراچه ثوری و حیای حضور تراچه تصویری ایان عدالت الهی قبول نمائید که ایسن مظاهر نورانیه بجهت گناه آدم در جحیم الیم مبتلی گردند تا آنکه حضرت مسیح اید و قربان گرد و آنسان از عذاب سعیر نجات یابند . چنین تصور از هر قوله و قوانینی خارج است و اهد انفس هوشمندی قبول ننمائید بلکه مقصد چنانست که ذکر شد آدم روح آدمی است و حیوان نفس آدم و شجره عالم ناسوت و ما را تعلق بعالم ناسوتی . این تعلق که گناه است سریان در سلاله آدمی نمود و حضرت مسیح نفوس را از این تعلق بنجات قدس نجات داد و از این گناه خلاص کرد . و این گناه در حضرت آدم بالنسبه بمراتب است هر چند از این تعلق نتایج کلیه حاصل ولی تعلق عالم ناسوتی بالنسبه بتعلق عالم روحانی لاهوتی گناه شعوره کرد ( و حسنات الابرار سیئات المقربین ) ثابت شود مانند قوای جسمانی که بالنسبه بقوای روحانی قاصر است بلکه این قوت بالنسبه بان قوت ضعیف محض شعوره گرد و همچنین حیات جسمانی بالنسبه بوجود ملکوتی و حیات ابدی ممات شعوره شود چنانکه حضرت مسیح حیات جمانی را ممات ناپیده و فرمود مردگان را بگذارتا مردگان دفن نمایند و حال آنکه آن نفوس حیات جسمانی داشتند ولی در نظر مسیح ان حیات مسا بود . این يك معنی از معانی حکایت حضرت آدم در توراتست . دیگر شما تفکر نمائید تا بمعانی دیگری برسد والسلام . سآیلتم

راجع بمبده انسان و عالم وجود میفرماید : ( ۱ )

مبدا انسان

بدانکه يك مساله از غوامض مسائل الهیه اینست که این عالم وجود یعنی این کون غیر متناهی بدایتی ندارد و از پیش بیان این مطلب شد که نفس اسما و صفات الوهیت مقتضی وجود کائناتست هر چند متصل بیان شد حالا هم مختصری ذکر میشود بدانکه رب بی مرئوب تصور نشود سلطنت بی رعیت تحقق ننماید معلم بی متعلم نمین نیاید خالق بی مخلوق ممکن نکرد در زاقی بی مرزوق بخاطر نیاید زیرا جمیع اسما و صفات الهیه مستلزمی وجود کائناتست . اگر وقتی تصور شود که کائناتی اهدا وجود نداشته است این تصور انکار الوهیت الهیه است و از این گذشته عدم صرف قابل وجود نیست . اگر کائنات عدم محض بود وجود تحقق نمی یافت لهذا چون ذات احدیت یعنی وجود الهی ازلی است سرمدیست یعنی لا اول له و لا اخر له است . البته

## ( کیفیت خلقت و موضوع ادم ابوالهشر )

عالم وجود یعنی این کون نامتناهی را نیز هدایت نبوده و نیست بلی ممکن است جزئی از اجزای ممکنات یعنی کره از کرات تازه احداث شود یا اینکه متلاشی گردد اما سائر کره های نامتناهی موجود است . عالم وجود بهم نمیخورد منقرض نمیشود بلکه وجود باقی و برقرار است . و چون کره از این کرات بدایتی دارد حکما نهایتی ندارد زیرا از برای هر ترکیبی چه کلی چه جزئی لابد از تحلیل است . نهایتش این است که بعضی ترکیبها سریع التحلیل است و بعضی بطی التحلیل و الا ممکن نیست . شئی ترکیب شود بتحلیل نرود پس باید بدانیم که هر موجودی از موجودات عظیمه در هدایت چه بوده شبهه نیست که در ابتدا اابد او احد بوده است میدانمی شود که در باشد زیرا ابداء جمیع اعداد واحد است و نیست و در محتاج بمبداء است . پس معلوم شد که در اصل ماده واحد است ان ماده واحد در هر در هر صورتی در آمد ما است لهذا صور متنوعه پیدا شده است . و چون این صور متنوعه پیدا شد هر یک از این صور استقلالیت پیدا کرد عنصر مخصوص شدند اما این استقلالیت در مدت مدیده به حصول پیوست و تحقق و تکون تام یافت . پس این عناصر بصورت نامتناهی ترکیب و ترتیب و امتزاج یافت یعنی از ترکیب و امتزاج این عناصر کائنات غیر متناهی پیدا شد . این ترکیب و ترتیب بحکمت الهیه و قدرت قدیمه بیک نظم طبیعی حاصل گشت . و چون بنظم طبیعی در کمال اتقان و مطابق حکمت در تحت قانون کلی ترکیب و امتزاج یافت واضح است که ایجاد الهی است نه ترکیب و ترتیب تصادفی زیرا که ایجاد اینست که از هر ترکیبی کائنی موجود شود . اما از ترکیب تصادفی هیچ کائنی موجود نگردد . مثلا اگر بشر با وجود عقل و ذکا عناصر را جمع کند ترکیب کند چون بنظم طبیعی نیست لهذا کائن حسی موجود نشود این جواب سؤال مقدره است که اگر تصور آید و بخاطر حضور کند که چون این کائنات از ترکیب و امتزاج این عناصر است ما هم این عناصر را جمع میکنیم و امتزاج میدهم بیک کائنی موجود میشود . این تصور خطاست زیرا این ترکیب اصلی ترکیب الهی است و امتزاج را خدا میدهد و بر نظم طبیعی است و از این جهت از این ترکیب بیک کائنی موجود شود و وجودی تحقق یابد . اما از ترکیب بشری حاصل نگردد زیرا بشر ایجاد نکرده . باری گفتیم که از ترکیب عناصر و امتزاج و نحویت و ترکیب و موازین عناصر و منفعیل سائر صور و حقائق غیر متناهی و کائنات نامحصور پیدا شد . اما این کره ارض بهیات حاضره واضح است که بیک دفعه تکون نیافته است بلکه بتدریج این موجود کلی اطوار مختلفه طی نموده تا آنکه باین مکملیت جلوه یافته . و موجودات کیه موجودات جزئیه تطبیق میشود و قیاس گردد زیرا موجود کلی و موجود جزئی کل در تحت یک نظم طبیعی و قانون کلی و ترتیب الهی هستند . مثلا کائنات ذریه را در نظام عمومی مطابق اعظم کائنات عالم با همی واضح است که از یک کارخانه قدرت بزرگ نظم طبیعی و یک قانون عمومی تکون یافته لهذا اقیاس بیکدیگر کردند . مثلا نطفه انسان در رحم مادر بتدریج نشوونمانموده بصور و اطوار مختلفه در آمد تا آنکه در نهایت است . درجه جمال ببلوغ رسیده بهیات مکملیت در نهایت لطانت جلونموده . بهمچنین تخم این گل که مشاهده

( کینیت خلقت و موضوع آدم اهل البشر )

بینمائید در بدایت شیئی حقیری در نهایت صغیری بوده در رحم زمین نشوونمانموده و بصورت مختلفه درآمده تا آنکه در کمال طراوت و لطافت در این رتبه جلوه کرده بهمین قسم واضح است که این کره ارض در رحم عالم نگون یانته نشوونمانموده و بصورت حالات مختلفه درآمده تا بتدریج مکملیت رایانه و امکونات نامتناهیسه تزیین جسته و در نهایت اتقان جلوه نموده است پس واضح است که آن ماده اصلیه که بمنزله نطفه است عناصر مرکبه مستزجه اولیه آن بوده ان ترکیب بتدریج در اعصار و قرون نشوونما کرده و از شکل و هیاتی بشکل و هیاتی دیگر انتقال نموده تا باین مکملیت و انتظام و ترتیب و اتقان بحکمت بالغه حضرت یزدان جلوه نموده باری بر سر مطلب رویم که انسان در بد و وجود در رحم کره ارض مانند نطفه در رحم مادر بتدریج نشوونمانموده و از صورتی بصورتی انتقال کرده و از هیاتی بهیاتی تا آنکه این جمال و کمال و قوی و ارکان جلوه نمود در بدایت یقین است که باین حلاوت و ظرافت و لطافت نبوده است بلکه بتدریج باین هیات و شمایل و حسن و ملاحهت رسیده است مثل نطفه انسان در رحم مادر شبیه نیست که نطفه بشریکه دفعه این صورت نیانته و مظهر نبتبارک الله احسن الخالقین نگشته لهدایت تدریج حالات متنوعه پیدا نموده و هیاتهای مختلفه یانته تا اینکه باین شمائل و جمال و کمال و لطافت و حلاوت جلوه نموده پس واضح و مبرهن است که نشوونمای انسان در کره ارض باین مکملی مطابق نشوونمای انسان در رحم مادر بتدریج و انتقال از حالی بحالی و از هیات و صورتی بهیات و صورتی دیگر بوده چه که این بمقتضای نظام عمومی و قانون الهی است یعنی نطفه انسان احوالات مختلفه پیدا کند و درجات متعدد در قطع نماید تا اینکه بصورت ( نبتبارک الله احسن الخالقین رسیده ) اثار رشد و بلوغ در آن نمایان گردد بهمچنین در بد و وجود انسان در این کره ارض از بدایت تا باین هیات و شمایل و حالت رسیده لابد مدتی طول کشیده در جاتی طی کرده تا باین حالت رسیده ولی از بد و وجودش نوع ممتازه بود ماست مثل اینکه نطفه انسان در رحم مادر در بدایت بهیات عجیبی بوده این هیکل از ترکیبی بترکیبی از هیاتی بهیاتی از صورتی بصورتی انتقال نموده است تا نطفه در نهایت جمال و کمال جلوه نموده است .

اما همان وقتی که در رحم مادر بهیات عجیبی بکلی غیر از این شکل و شمائل بوده است نطفه نوع ممتازه بود است نه نطفه حیوان و نوعیتش و ماهیتش ابد تغییر نکرده پس بر فرض اینکه اعضای اثری موجود و محقق گردید دلیل بر عدم استقلال و اصالت نوع نیست نهایتش اینست که هیات و شمائل و اعضای انسان ترقی نکرده است ولی باز نوع ممتازه بوده انسان بوده نه حیوان مثلا اگر نطفه انسان در رحم مادر از هیاتی حیاتی انتقال نماید که هیات ثانیه ابد انشای بهیاتی اولیه ندارد ایاد دلیل بر آنست که نوعیت تغییر یانته و حیوان بوده و اعضا نشوون ترقی کرده تا آنکه انسان شده است لا والله باری این رای و نکرست است پس بنیاست زیرا اصالت نوع انسان و استقلالیت ماهیت انسان واضح و مشهود است والسلام . معالیکم

(توافق دین و علم)

فصل دوم

۱- توافق دین و علم

راجع بتوافق دین و علم میفرماید :

(ای یاران) هزاران شکراند لبرمهربانرا سزاوار که مومنانرا چنین بایکدیگر مهربان فرموده و مشتاقانرا تعلق دل و جان بخشیده تا نتوانید بایکدیگر عشق ورزید . و همدگر را پرستش نمائید و بایبگانگان نیز آمیزش نمائید و هر ملحد عنود را پرورش نمائید و فضل و بخشش شایان و رایگان فرمائید . این است مسلک اهل بهاء . اینست ریش ثابتان بر میثاق . اینست صفت عاشقان دلبر آفاق . اینست سمت منجذبان ملکوت اشراق . امیدوارم که مانند شمع برافروزید و بمشابه نار موقده الهیه پرده اوهام و ظنون مقلدان اهل ننون بسوزید . زیرا در این ایام بعضی از بینکران چنان گمان کرده اند که ننون مخالف حقائق و معانی منزله از رب بیجواب است . و حال آنکه آنچه بوحی الهی نازل حقیقت واقع . و آنچه از مسائل نثیه و انکار فلاسفه مخالف نص صریح کتاب است آن نفس دینون و علم است نه در حقائق و معانی مستنبطه از جمال معلوم . چنانکه در قرآن آیاتی مصرح نازل گشته مخالف آراء حکیمه و مسائل نثیه و قواعد ریاضیه اهل ننون آن عصر بوده لہذا همچو گمان شد که این نص صریح الهیه خلاف واقع . زیرا مخالف قواعد نثیه ریاضیه مسلمہ در آفاق بود . و در انزمان مسائل ریاضیه بتمامہسا موسس بر قواعد بطلمیوسیه بود . و محسوطی در جمیع اقالیم مسلم جمیع اهل ننون بود و مبنای رصد بطلمیوس بر سکن ارض و حرکت افلاک بود و نصوص قرآنیہ چنانچه میفرماید ( وکل فی نلک یسبحون ) مخالف آن . و همچنین از اساس رصد بطلمیوس آنتاب را حرکت نلکی قائل . و نص قرآن : ان تاب را حرکت محوری ثابت . چنانچه میفرماید : ( و الشمس نجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم ) ولی بعد از آنکه اصحاب ننون و ریاضیون ہزار سال تدبیر کردند و تحقیق نمودند . و آلات و ادوات راصدہ ایجاد کردند . و رصد نجوم نمودند . واضح و مشہود شد و ثابت و محقق گشت کہ نص صریح قرآن مطابق واقع و جمیع قواعد بطلمیوسیه باطل ( ان فی ذلک لعبرة لاولی الالباب ) سبحان اللہ بعضی اهل معارف اروپا را گمان چنین کہ دین مخالف علم و معارض آن . بلکه نعوذ باللہ سبب امتیلا . جهل بر جمیع مردمان زیرا گویند کہ علم را دلیل و برهان . و دین را نہ اساسی نہ بنیان . و حال آنکہ دین الهی مروج علم است و موسس ننون و مبین مسائل و شارح حقائق . چنانکہ قوم عرب در نہایت جہالت

(۱) - مکاتیب جلد دوم صفحه ۱۰۷-۱۱۲ ضما .

مسرای اطلاع کامل از چگونگی توافق دین و علم مقتضی است خوانندگان محترم بر سالہ مدنیہ کہ از قلم مبارک حضرت صدیق انبہا نازل شدہ است مراجعہ فرمایند . رسالہ مزبور اولین نوری بود کہ افق شرق را بطلوع خود نورانی ساخت ہر روزہ از چہرہ اوہام و خرافاتی کہ بین دین و علم پرتگاہ عمیق ایجاد نموده بود برانداخت .

(توانق دین و علم)

بودند بلکه کور و کور و پشاه بهائم در جزیره العرب بر حله الشنا<sup>۱</sup> و الصیف مالوف و باقیح اعمال و اشنع عادات  
 بر صوف چون جمال محمدی از انق یشر ب و بطحا<sup>۲</sup> جلوه نمود . دین الله چنان قدرت و قوتی بنمود که در  
 اندک زمانی این اقوام جاهله در جمیع علوم و فنون سر حلقه دانایان شدند . و نواقص علم و فنون فیلسوفان  
 را اکمال نمودند . و همچنین در جمیع مراتب ترقی باج اعلی رسیدند . چنانکه بخدا در مرکز علم شد . و پخا را  
 در فنون گشت . و علم چنان رایتی در اندلس بلند نمود که جمیع دانایان اروپا در مدارس قرطبه و کورد و نمان  
 آمده اقتباس انواع علم را از مشکا<sup>۳</sup> مدارس اسلام مینمودند . از آن جمله جوانی از اهالی اروپا در مدارس کورد و نمان  
 از راه دین اسلام تحصیل علم و فنون نمود . و چون با اروپا مراجعت کرد . چنان جلوهئی نمود که او را در  
 مدنی قلبه باپ انتخاب نمودند . و جمیع اقالیم اروپا حکم<sup>۴</sup> ان شد . و این تفصیل در تاریخ در بهار فرانساوی  
 مذکور . و تاریخ مذکور مطبوع . باری این بنصوص تاریخیه مشهور . و همچنین ملاحظه نمائید که قوم اسرائیل  
 در بلاد مصر در نهایت ذلت و اسیری بودند . و در صحرای جهل و نادانی سرگردان چون حضرت کلیم مهتدی  
 بنام موقده الهی گشت و از شعله طور لمعه نور مشاهده نمود . بهدایت اسرائیل برخاست آن قوم سرکشسته و  
 سرگردان و اسیر ظلم ستمگران . و مغموم و محروم از جمیع علوم و فنون را با برض مقدسه کشانید . و تاسیس دین الله  
 بر بود و بنصائح پر داخت و وصایای الهی مجری داشت در اندک زمانی اسرائیل در جمیع علوم و فنون ترقی  
 بود و آوازه اسرائیل بشرق و غرب رسید . و صیت داناتی اقالیم عالم را بحرکت آورد حتی فلاسفه یونان اکثری  
 مانند سقراط و فیثاغورس با برض مقدس شتانتند . و از اسرائیل تحصیل علم و فنون نمودند . و بیلا یونان  
 نمانند . یونانیان را دانا کردند و از خواب غفلت بیدار نمودند . این بود که فلاسفه یونان در علم و فنون آن  
 سبت و شهرت یانند . حال با وجود این دلایل باهره . و براهین قاطعه که بنصوص جمیع تواریخ ام ثابت  
 آبا انصانت که کسی بر زیان راند که دین مخالف آئین معارف و علم است استغفر الله من ذلک عنقریب خواهید  
 بد که بهائیان در جمیع علوم و فنون سر حلقه دانایان گردند و کوس علم و دانش را در اوج اعلی زنند سر کسز  
 اشکانات عظیمه شوند . و مصدر اختراعات نامتناهی گردند و لیس ذلک علی الله بعزیز . ( و لیکم الیهما )

(بسی) ع ۰

در پیغمبر ماید : ( ۱ )

هو الله

و سای ادیان امروز گمان میکنند که دین عبارت از تقلید آبا و اجداد است لهذا اهر قومی تشبث بتقالید نموده  
 ترا حق میدانند و این تقالید چون حقیقت نیست لهذا مخالف بایکدیگر است و از این سبب اختلاف و عداوت

(۱) - نطق مبارک در ریازیس مورخه ۲۷ نومبر ۱۹۱۱ خطابات مبارک جلد اول صفحه ۱۰۵-۱۰۸

(توانق دین علم)

بین بشر حاصل شده زیرا همچنین گمان میکنند که دین مخالف علم است و عقائد دینی را تنگ و تعمقی لازم نیست و تطبیق بعقل و علم جائزه . زیرا عقل و علم مخالف دین است لهذا عقائد دینی باید مجرد عبارت از صرف تلقین روسای روحانی باشد و آنچه آنان بگویند باید معتقد شد و لو مخالف علم و عقل است و حال آنکه علم و عقل نورا است . دین باید مطابق علم و عقل باشد دینی که مطابق علم و عقل کلی نباشد جهل است میگوئیم علم و جهل نور و ظلمت اگر دین ضد علم باشد آن جهل است پس باید دین مطابق عقل و علم باشد و این اختلافی است که در بین بشر است جمیع منبعت از جهل است اگر انبیا دین را تطبیق بعقل الهی و علم بکنند همه بی حقیقت برند . هیچ اختلافی نمیباشد . جمیع متحد و متفق میشوند اعظم موهبت الهی برای انسان علم است و امتیاز انسان از حیوان بعقل است پس اگر عقائد دینی منافی علم و عقل باشد البته جهل است انسان آنچه می شنود باید آن را تطبیق بعقل الهی و علم کند . اگر علم و عقل قبول کند آن حق است اما اگر هیچچیز علم حقیقی و عقل کلی تصدیق نکند آن جهل است . ملاحظه در ملل عالم فرمائید چگونه غرق در تقالید و آداب و عبادت و هم میکند یکی خدائی در عقل جزئی خود تصور نماید . و انرا عبادت میکند . و حال آنکه آنچه در عقل گنجد آن - تصور است یکی عبادت با ثواب میکند دیگری عبادت شجر و حجر در راز منبه قدیمه بسیاری عبادت باد میکند تصور عبادت دریا میکند و عبادت گیاه میکند . اینها جمیعاً تقالید است جمیعاً مخالف علم و عقل است ایمن اختلاف را سبب نزاع و جدال و قتال مینموندند . پس انسان باید از جمیع تصورات و تقالید آبا و اجداد بری باشد هر چیز را بر میزان علم و عقل باید موازنه کرد . زیرا دین و عقل یکی است . ابد از هم جدا نمیشود لکن شاید عقل ضعیف ادراک نتواند آنوقت تصور از دین نیست از نقصان عقل است مثلاً طفل ممکن نیست امور کلیه را ادراک نماید . این از عقل طفل است و عقلش چون بدوجه کمال رسد ادراک کند . طفل تصور عظمت و مرکزیت آنتساب و حرکت زمین نمیکند . و این را نمیبهد لکن چون عقلش بکمال برسد خوب ادراک میکند . پس این مخالف علم نیست و لولاینکه عقل طفل ضعیف است ادراک آن نتواند مقدم این است که بدانید خدا علم و عقل را خلق کرده تا میزان فهم باشد نیاید همچنین فوئیرا که موهبت الهی است معطل و معوق کنیم جمیع امور را بایسد بان موازنه نمائیم زیرا دلیل را عقل ادراک میکند اگر انسان عقل نداشته باشد دین را چگونه میبهد ایمن مشهور و واضح است که عقل و علم لازم است . معاً

و نیز میفرماید : (۱)

هو الله

دین بر زبان کردیم اساس ثانی وحدت عالم انسانی است سیم دین و علم توأم است اگر مسئله‌ای از مسائل دین

## ( توائق دین و علم )

حقیقت مطابق عقل و علم نباشد آن وهم است زیرا ضد علم جهل است اگر دین ضد علم باشد جهل است اگر مسئله از طور عقل کلی الهی خارج چگونه انسان قناعت کند آن را اعتقاد عامیانه باید گفت اما سبب که جمیع انبیاء داشته اند حقیقت است و آن یکی است و همه مطابق علم است مثلا وحدانیت الهی است این مطابق عقل است یانه روحانیت انسانیت این مطابق عقل است یانه نیت صادق است و امانت و وفاست مطابق عقل است یانه ثبوت و استقامت است اخلاق حمیده عالم انسانیت مطابق عقل است یانه جمیع احکام شریعت الهی مطابق عقل است زیرا دین الله منقسم بدو قسم است یکی قسم تعلق بروحانیت دارد و آن اصل است قسم دیگر تعلق به جسمانیات یعنی معاملات دارد آن قسمی که تعلق بروحانیت و الهیات دارد تغییر و تبدیل نیافته جمیع انبیاء بان مبعوث شده اند و تا سپس فضايل عالم انسانی نموده اند یعنی پرتسوی از نفس حقیقت به عالم اخلاق زد روشن کرد و فیضی از رشحات ابرعنایت رسید گشت ترا حقیقت سپه زور خم شدند این اساس جمیع انبیاست و تعلق به عالم اخلاق و عرفان دارد و یکیست و حقیقت است زیرا حقیقت تعدد قبول نمیکند اما قسم دیگر از دین الهی که تعلق با جسم و احکام دارد باقتضای زمان و مکان تغییر و تبدیل پذیرد مثلا در زمان موسی در تورات باقتضای آن زمان ده حکم قتل بود اما در زمان مسیح زمان اقتضا نمیکرد این بود که تغییر کرد مثلا در تورات قصاص چشم به چشم بود و اینکه اگر کسی دند ان کسی را بشکند دند انش را بشکنند اگر کسی دزدی کند دستش ببرند یا حالا میشود چنین کاری کرد یا آنکه میشود کسی سبب بشکند او را بکشند یا کسی سب پدرش کند او را قتل نمایند حالا ممکن نیست منع است زیرا زمان اقتضا ندارد پس واضح شد شریعت الله دو قسم است یک قسم روحانیت است که تعلق به عالم اخلاق و عرفان و فضايل عالم انسانی دارد هیچ تغییر و تبدیل پیدانمی کند همیشه یکیست . قسم دیگر که تعلق با اعمال و احکام دارد باقتضای زمان تغییر پیدا میکند اما اصل دین الله اخلاق است اشراق عرفان است فضايل انسانیت و هر ملتی که اخلاقش نحسین شود ترقی میکند تهذیب اخلاق مطابق عقل است و هیچ اختلافی در آن نیست پس اگر چنانچه دینی مخالف عقل باشد اوها ماست و این نیز یک مسئله از مسائل و تعالیم بها الله است پس جمیع عقائدتان را - تطبیق بعلم کنید تا علم مطابق دین باشد زیرا دین انسان را بالی است و علم دیگر انسان بد و بال پروا نمیکند بال واحد پروا نتواند جمیع تقالید ادیان مخالف عقل و علم است نه حقیقت ادیان و از این تقالید این مفاسد حاصل شده است که سبب بغض و عداوت بین بشر گشته و الا اگر دین را بعلم تطبیق میکردند حقیقت ظاهر میشد و ظهور حقیقت سبب ازاله خلاف میگشت و بغض دینی اهدا نمینماید بلکه بشر در نهایت الهی است و با هم آمیزش میکردند پس شما در این فکر باشید که علم را تطبیق بدین کنید و دین را تطبیق بعلم .

## علت تغییرادیان

(۲- علت تغییرادیان)

راجع بعلمت تغییرادیلن و ظهورانییامینرماید : ( ۱ )

ای یاردیرین پرسش چندنموده بودی (پرسش نخست) این بود که چرا آئین پیغمبران دیگرگون گردد و روش و دشوران مانند بوقلمون مهترامرانیلیبانرا روشی بود و اختراعیسویانراتایشی و سرورنایانرا فرمایشی و مهرسپهرجهان بالارا آئین و درخششی گفتاروگردارو آئین و روش و فرمایش هر یک دگرگون بود این چسبه رازست نهان و پنهان . زیرا باید فرمایش یزدان بریک روش باشد تا بخشش آسمان رخ بکشد . (انتہیسی) بدان که جهان و آنچه را و است مردم دیگرگون گردد و در هر نفسی تغییر و تبدیلی جوید . زیرا تغییر و تبدیلی وانتقال از لوازم ذاتیه امکان است . و عدم تغییر و تبدیلی از خصائص و وجوب . لهذا اگر عالم کونرا حال بر سک و انتقال بود لوازم ضروریه اش نیز یکسان میگشت . چون تغییر و تبدیلی مقرونهاست روابط ضروریه اش را نیز انتقال و تحول واجب . مثل عالم امکان مثل هیكل انسان است که در طبیعت واحد مدام نه بلکه از طبیعتی طبیعتی دیگر و از اجزای بزاج دیگر انتقال نماید و عوارض مختلف کرد و امراض متنوع شود . لهذا پزشکی دانا و حکیم حاذق درمانرا تغییر دهد و علاجات تبدیل نماید . بدیده بیناملاحظه کنید که انسان در رحم مادر خونخوار است . و در مهده و کهنواره شیرخوار . چون نشوونما نماید برخوان نعمت پروردگار نشیند و از هرگونه ضعام تناول نماید زمان طفولیت را حکمی و دم شیرخوار برارزقی و سن بلوغرا اقتضائی و جوانی را قوت و قدرتی وضع و پیرانرا فقر و رخاوتی در هر درجه انسانرا اقتضائی . و در د شرادرمانی . و همچنین موسم صیفرا اقتضائی و فصل خزانرا خصوصیتی و موسم دی را برودتی . و وقت بهار را نسیم معطری و شبنم معنبری . حکمت اقتضای این بنماید که بتغییر احوال تغییر احکام حاصل گردد و به تبدیلی امراض تغییر علاج شود . پزشکی دانا هیکل انسانرا در هر مرضی دوائی و در هر دردی درمانی نماید و این تغییر و تبدیلی عین حکمت است . زیرا مقصد اصلی صحت و عافیت است و چون علاج را تغییر دهد تا داند انگوید این دلیل بر نادانی حکیم است اگر ا روی ازل موافق بود چرا تغییر دهد و اگر ناموافق بود چرا در آغاز تجویز کرد . ولی رنجورد انا از غان نماید و بروجدان بینماید . و این را بدان که آئین یزدانی بر دو قسم است . قسمی تعلق بعالم آب و گل دارد و قسم دیگر تعلق بجهان جان و دل . اسام آئین روحانی لم بتغییر ولم یبدهل است . از آغاز ایجاد تا بمعاد و تا ابد الابد هر یک سوال بوده و هست . و ان تضائل عالم انسانی است و اثین حقیقی داعی سرمدی یزدانی و روش و فرمایش ابندی خداوند آفرینش است . و قسمی از آئین تعلق بجهنم دارد . آن بمقتضای هر زمانی و هر موسمی و هر سر



علت تغییر ابدان

درجه از من تبدیل و تغییر یابد و در این کوره عظیم و در جددی ثمرات احکام جسمانی اکثر بیت عدل راجع چه که این کوره امتداد عظیم است و این دور را مسحت و وسعت و استمرار سردی ابدی و چون تبدیل و تغییر از خصائص امکان و لزوم ذاتی این جهان است لهذا احکام جزئیة جسمانی باقتضای وقت و حال تعیین و تربیت خواهد یافت . اما اساس این یزدان را تغییر و تبدیلی نبوده و نیست مثلا خصائل حمیده و فضائل پسندیده و روش پاکان و کردار نیکوکاران و رفتار نیکوکاران از لوازم آئین یزدان است این ابدان تغییر پذیر نبوده و نخواهد نمود . اما احکام جسمانی البته باقتضای زمان در هر کوئی و دوری تغییر نماید شما بهر آنصافی ملاحظه نمائید در این عهد و عصر که جهان جهانی تازه گشته و جسم امکان لطافت و ملاحظاتی بی اندازیه یافته ایامکن است که احکام و آئین پیشینیان بتمامه مجری گردد لا والله . و از این گذشته اگر در ظهور مظاهر مفسد آئین تازه تاسیس نکرد در جهان تجدید نشود و هیکن عالم در قمیص تازه جلوه نماید .

و نیز می نماید : ( ۱ )

و اما قضیه . اینکه در صحن از پیش نیز شمه‌ئی از این تعالیم الهی موجود . آن تعالیم در زمان خود ترویج گشت و تاثیر نمود . حال در دست ملل مانند ایت منسوخ میماند . بهیچوجه حکمی ندارد . ملاحظه در ملت مسیح کید که حال نفسی بوضایای آنحضرت عمل ننماید و همچنین نظر باسلام کیند که بکلی از وصایا و نصح الهی در قرآن بیخبرند لفظی خوانند . اما از معنی بوئی نبرند . و همچنین حال هر چند طوائف و ملل سائر از فلاسفه بعضی از الفاظ بر زبان برانند که دلیل بر صلح و سلام باشد . با دلالت بر حسن رفتار کند ابدان حکمی ندارد گفتگو محض است . و لکن وصایا و تعالیم اسم اعظم نماند در قلوب . ثابت در نصوص است آثارش ظاهر انوارش سا طسبح آیاتش با هرواشارتش لامع است مثلا ملك مقتدر امری بر زبان راند نور اجرا و معمول گردد . و آثار عجیبه در آنساق ظاهر شود آن کلمه امروز عینه اگر شخص مجهولی بگوید و یکمال قوت بر زبان راند . اید تاثیر ندهد و تسری حاصل نگردد . نفوذ کلمه مقتدر دلیل بر سلطنت و اقتدار اوست . ولی لفظ شخص مجهول دلیل بر عجز و ناتوانی او بین تفاوت راه از کجاست تا بکجا ( هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون ) باری شما نظر باین بیان نمائید . ( حتی اجعل اورادی و از کاری کله آورد او حد او حالی نمی خد متک سردا ) و نزد هر مائنی واضح و مبرهن است که الیوم جسم عالم مریض است و مرض مزمن و شدید . لابد باید که طبیعی حاذقی علاج نماید . هر چند طبیعیان از پیش آمدند و این بیمار را علاج و ترتیبی دادند . ولی هر زمانی را حکمی و هر مرضی را — زائی . در ایام سلف مرض نوعی دیگر بود . و حال نوع دیگری باید بنظر حقیقت ملاحظه نمود که امراض هائله هیکنل گمان را بچه معالجه توان نمود . البته باید متابعت طبیب حاذق کرد که آثار حذ اقت و مهارت او واضح

علت تغییر ادیان

مشهور است و تجربه رسیده است و شبهه نیست که امروز جمیع امراض مزمنه انسانی را داروی اعظم و دریا قی  
 تاریخ اتحاد و اتفاق عموم طوایف و ملل و مذاهب بشر است و تعالیم بها<sup>۱</sup> الله از جهت وحدت عالم انسانی  
 در نهایت نفوذ چنانکه ملاحظه مینمائید که الان بسیار واقع که ملل و مذاهب مختلفه و اجناس متوجه و قبائل  
 متافره جمیعاً محفل واحد بیارایند و در نهایت محبت و الفت و یگانگی معاشرت و مصاحبت کنند و حکم یک جسم  
 و یکجان دارند دیگر چه امریست در عالم که باین قوت علم و خدایت عالم انسانی را در قطب امکان بلند نمود  
 باندک تفکر معلوم گردد • باری امیدوارم که شخص محترم اول پرستار این مریض علیل گردند • و آنچه طیب  
 حاذق الهی علاج نوری نموده و دریا قی اعظم نامیده باین بیمار بنوشانند و بمعالجه فرمایند ( وعلیک البها<sup>۲</sup> )

الاهی) ۴۰ع

و نیز فرماید: (۱)

(فرمودند) اساس دین الهی یکیست همان اساس که مسیح گذارد و در آموزش شد حضرت بها<sup>۱</sup> اللعان را -  
 تجدید کرد زیرا اساس ادیان الهی یکیست یعنی هر دینی بدو قسم منقسم است اصل است و تعلق با اخلاق  
 دارد و تعلق بحقائق و معانی دارد و تعلق بمعرفت الله دارد و آن یکی است ابدان تغییرند از زیر حقیقت  
 است حقیقت تغییر و تبدیل ندارد • قسمی دیگر فرع است و تعلق بمعاملات دارد در هر زمانی با اقتضای آن زمان  
 تغییر باید مثلاً در زمان حضرت موسی اساس و اصل دین الهی که تعلق با اخلاق داشت در زمان مسیح تغییر  
 یافت ولی در قسم ثانی اختلا حاصل شد • زیرا در زمان موسی برای مبلغ جزئی سرقت دست بریده میشد  
 حکم تورات هر کس چشمی را کور میکرد چشمش را کور میکردند و ندانی می شکست و ندانش می شکستند این  
 مقتضای زمان موسی بود اما در زمان مسیح مقتضی نبود مسیح نسخ فرمود همچنین طلاق از کثرت و قسوع  
 بدو جهت رسید که حضرت مسیح منع فرمود باقتضای زمان حضرت موسی که حکم قتل در تورات بود و در آنوقت جز  
 من محافظه امنیت نمیشد زیرا بنی اسرائیل در صحرای تبه بودند در آن جا جز باین احکامات سخت ضبط و  
 بندگی نبود اما در زمان مسیح مقتضی نبود تغییر کرد اختلاف در این قسم نوع است اهمیتی ندارد و تعلق  
 معانیست اما اساس دین الهی یکیست لهذا حضرت بها<sup>۱</sup> الله همان اساس را تجدید فرمود اما اساس امر  
 مسیح همه روحانی بود و اصل بود فریغاتی جز مثل طلاق و مسیت تغییر نکرد • جمیع بیانات مسیح تعلق به  
 حضرت الله و وحدت عالم انسانی و روابط بین قلوب و احسانات روحانی داشت و حضرت بها<sup>۱</sup> الله تا مسیح  
 در درجات رحمانیه با کمال وجوه فرمود این ابدان تغییرند از • زیرا حقیقت است و حقیقت تغییر و تبدیل ندارد  
 • مشهور گشت توحید الهی تغییر مینماید یا معرفت الله و وحدت عالم انسانی و محبت و یگانگی تغییر میشود -

۱ - نطق مقارن در منزل اسقوف منیه در بار شنب ۱۲ توره ۱۹۱۳ خطابات جدید جلد دوم صفحه ۱۵۱ - ۱۵۰

( وحدت اساس ادیان و لزوم ترك تعصبات )

والله تغییرندارد چراکه حقیقت است .

معن تعالیم دیگرراجع به ترك تعصبات میفرماید : ( ۱ )

هو الله

ای منجذب بملکوت الله . نامه‌ئی که بتاريخ ۲۲ مادی ۱۹۱۹ ارسال نموده بودی رسید . از مضمون نهایت سرور حاصل گردید . الحمد لله آن شخص محترم تشنه چشمه حیاتست و طالب سبیل نجات تخری حقیقت بیناید و از تقالید بکلی بیزار این عصر حقیقت است . انکار پوسیده هزاران ساله منور با اقلان با هوسوش جانان پر جوش و خروش . در این قرن عظیم جمیع اصول قدیمه پوسیده بکلی متروک شده . در هر خصوص انکار جدیده بمیان آمده مثلا معارف قدیمه متروک . معارف جدیده مقبول سیاسیات قدیمه متروک سیاسیات جدیده مقبول علوم قدیمه بکلی متروک . علوم جدیده مرغوب . اداب قدیمه فراموش شده . اداب جدیده بمیان آمده . مشروعات جدیده و اکتشافات جدیده و تحقیقات جدیده و اختراعات جدیده حیرت بخشش منزل گردیده . جمیع امور زجر دیافته . پس باید که حقیقت دین الهی نیز تجدید یابد . تقالید بکلی زائسل نمود . و نور حقیقت بتاید تعالیمیکه روح این عصر است ترویج گردان تعالیم حضرت بهاء الله که مشهور آفاق است و نشات روح القدس است . از جمله تخری حقیقت است که باید بکلی تقالید را فراموش کرد و سراج حقیقت را روشن نمود . من جمله وحدت عالم انسانیست که جمیع خلق اغنام الهی هستند و خدا اشکیان مهربان . و جمیع اغنام الطاف بی پایان میذول میدارد . نهایت این است بعضی جاهلند باید تعلیم داد بعضی علیند باید علاج نمود بعضی طفلند باید بی‌لغ رساندند اینک طفل و لیل و نادان را میغرض داشت تا مکر باید بی نهایت مهربان بود از جمله دین باید سبب الفت و محبت بین بشر باشد و اگر چنانچه سبب بمرود اوت باشد نقد انش بهتر . از جمله باید دین عقل مطابق باشند عقل سلیم باید تصدیق نماید . از مننه حق و عدل است و مساوات و مواسات طوعی یعنی انمان طوعا و بیکمال رغبت باید دیگری را بر خود ترجیح ندهند . ولی نه بجز ببلکه بمحبت الهی چنان یک دیگر را دوست دارند که جان نداد نمایند . چنانکه بهائیان در آرائند . و من جمله تعصب دینی . تعصب جنسی . تعصب تریبی . تعصب سیاسی هادم بنیان انسانی است تا این تعصبات موجود عالم انسانی هر چند بظواهر تمدن ولی بحقیقت توحش محض است و جنگ و جدال نزاع و قتال نهایت نیاید . از جمله صلح عمومیست . و از جمله تا سیم محکمه کبری تا جمیع مسائل مشکلسه . ولی در محکمه کبری حل گردد از جمله حریت الهی یعنی خلاصی و نجات از عالم طبیعت زیرا انمان تا سهر طبیعت است حیوان درنده است . از جمله مساوات رجال و نساء . زیرا عالم انسانی را دو بال یکسی

( وحدت اسرار دیان ولزوم ترك تعصبات )

بزرگی انات تا هر دو مال قوی نکردند و عالم انسانی پرواز نماید و فلاح و نجاج حاصل نکند . از جمله  
 اینکه دین حصن حصین است و عالم انسانی اگر متمسک بدین نباشد هیچ و مرج گردد و یکی انتظام امور  
 بشری شود . از جمله اینکه مدنیت مادی باید منضم بمدنیت الهی باشد . مدنیت مادی مانند زجاج است  
 و مدنیت الهی مانند سراج . مدنیت مادی مانند جسم است و لودر نهایت جمال باشد . مدنیت الهی مانند  
 این است جسم بی روح نائده نمی ندارد . پس عالم انسانی محتاج بنفثات روح القدس است . بدون این روح  
 مده و بدون این نور ظلمت اندر ظلمت است . عالم طبیعت عالم حیوانیت تا انسان ولادت ثانی از عالم  
 حیثیت نیاید . یعنی منسلخ از عالم طبیعت نگردد حیوان . حضرت است . تعالیم الهی این حیوان را انسان  
 مبد و از این تعالیم بهاء الله بسیار کلمات میبخشد و جهان را روشن مینماید . هر چیز تجدد دیاقت است  
 نه باید تعالیم دینی نیز تجدد دیاقت .

و مستشرقین اشارات الله کمره مت بریند و بنام قوت قیام نما تا آن اقلیم را بتعالیم الهی روشن نمائی و خاستن  
 برار و گلشن کسی و یقین بدان که تائیدات ملکوتیه بی درس میرسد . و علیک البهائم الاهی حینا ۱۶ اغسطس

۱۹۱۱ ع

وحدت ادیان ولزوم ترك تعصبات میفرماید : ( ۱ )

هو الله

و بدون حقیقت و منجذب ملکوت الله نامه منصل رسید و از تلاوتش نهایت سرور حاصل گردید زیرا لیل جلیل  
 و دست و سمونیت بود که الحمد لله خیر خواه عالم انسانی و منجذب ملکوت بهائی و منتون ترقی عالم بشری  
 . یعنی امید و ارم که بسبب این انکار عالی و انجذابات وجدانیه و اشارات ملکوتیه چنان روشن گردی که پیرسو  
 است الله بر اعصار و قرون بتابیی مرقوم نمود . بودی که شاگرد مدرسه ترقی روحانی هستی خوشای حال تو . اگر  
 در مرتبه ترقی بدرسه کلیه ملکوت منتهی گردد و معارفی حاصل شود که انسان لوح مشهور امکان نسا  
 سستی بیند . و جمیع کائنات را احروف و کلمات مشاهده کند و در من مقامات معنوی خواند . آیات توحید در ذرات  
 کائنات بیند و نداند رب الملکوت بشنود و تائیدات روح القدس مشاهده نماید و چنان وجد و طرب یابد که در عرصه  
 این جهان ننگد آهنگ ملکوت کند و بیجهان لاهوت بشناید . هر مرغی چون پر پرویاند در زمین استقرار نیابد  
 . یعنی پرواز نماید مگر مرغانی پایسته و پایال و بر شکسته و یا آلوده باب و کل نموده . ای حقیقت جو . چه سان  
 کائنات بیکت نهایت آنست که بهار تجدد نماید و در کائنات حرکت و جنبشی جدید و عظیم بنماید کوه و دشت  
 شود و در رختان تروتازه گردد و بزرگ و شکوفه و شمر بطراوتی بی اندازه جلوه نماید . لهذا اظهارات سابقه

( وحدت اساس ادیان و لزوم ترك تعصبات )

باظهورات لاحقہ نہایت ارتباط دارد بلکه عین یکدیگرند اما کون که ترقی نماید شعاع شدید تر است و فیض عظیم تر و آفتاب در دائرہ نصف نهار جلوه نماید .

ای طالب ملکوت هر ظهوری جان عالم است و طبیب حاذق هر درد مند عالم بشر مریض است آن طبیب حاذق علاج مفید دارد و بتعالیم و وصایا و نصائح قیام نماید که درمان هر درد است و مرهم هر زخم البته طبیعت دانا احتیاجات مریض را در هر موسم کشف نماید و بمعالجه پردازد . لہذا تعالیم جمال ابہی را تطبیق بلوانم و احتیاجات زمانہ نما . ملاحظہ بینمائی کہ جسم مریض جهان را علاج برہ الصلحہ است بل دریاق - شمای ابدیست و معالجه اطبای حاذق سلف و خلف نوع واحد نیست بلکه بمقتضای مرض مریض است . ہر چند علاج تغییر و تبدیل یابد ولی کل بجهت صحت مریض است . در ظہورات سابقہ جسم علیل تحمل علاج نوق نائق نہ داشت اینست کہ حضرت مسیح فرمود امور بسیارست کہ لازم است بیان شود و لکن حال شما - نتوانید استماع نمود . و لکن چون آن روح تعلی دہندہ کہ پدید میفرستد بیاید حقیقت را از برای شما بیان کند لہذا در این عصر انوار تعلیم خصوصی عمومی گردید و رحمت پروردگار شرق و غرب را احاطہ نماید . وحدت عالم انسانی جلوه کند و نورانیت حقیقت جهان وجدان را منور نماید . نزول اورشلیم تازہ شریعتی است اسمانی و کافل سعادت عالم انسانی و جلوه نورانیت عالم الہی عمانوئیل فی الحقیقہ مبشر بر جوع ثانی حضرت مسیح بود و منادی طریق ملکوت این معلوم است کہ حرف عضوی از اعضای کلمہ است . این عضویت عبارت از انتقاضہ است . یعنی این حرف مستلیض از کلمہ است و ارتباط روحانی بکلمہ دارد و جز او محسوب میشود حوار - ہون بمنزلہ حروف ہوند و حضرت مسیح جوہر کلمہ و معانی کلمہ کہ فیض ابدیست پرتوی بران حروف انکندہ بسود و چون حرف عضوی از اعضای کلمہ است لہذا معنی مطابق کلمہ است امید داریم کہ آنچه جناب عمانوئیل بشارت دادہ امروز توپان قیام نمائی و یقین بدان کہ موفق میشوی . زیرا تا پیدای روح القدس بیایی میرسد و قوت کلمہ چنان نفوذ کند کہ حرف ائینہ مجلای آفتاب کلمہ شود و فیض و انوار کلمہ جهان را روشن نماید و اما اورشلیم اسمانی کہ در قطب امکان استقرار یافته و قدس الاقداس ربانی کہ علم انرا ختہ جامع جمیع کمالات و تعالیم سابقہ است و رازان گذشتہ منادی وحدت عالم انسانیت و علم صلح عمومی و روح حیات ابدیہ و نور کمالات الہیہ و فیض محیط عالم انریش و زینت و آرایش انریش . و سبب آسایش عالم بشر است بالواج مقدسہ مراجعت نمائید اشارات و تجلیات و کلمات و بشارات و طرازات و کتاب اقدس ملاحظہ بینماید کہ این تعالیم الہیہ الیوم درمان درد عالم انسانی است و مرهم زخم جسد امکانی . روح حیاتست و سفینہ نجات و مغناطیس عزت ابدیہ . و قسود ناندہ در حقیقت انسانہ و علیک البہاء الہی . (ع . ع) .

(وحدت اساس ادیان و لزوم ترك تعصبات)

و نیز در ترك تعصبات میفرماید: (۱)

(ای احبای الهی) از ذائقه تعصب جاهلانه و عداوت و بغض عامیانه و اوهام جنسیه و وطنیه و دینییه که بتمام مخالف دین الله و رضای الهی و مسبب محرومی انسانی از مواهب رحمانی است بیزار شوید و از ایمن او هافات تجرد یابید و اینه دل را از زنگ این تعصب جاهلانه پاک و مقدس کنید. تا بحال انسانی یعنی - معوم بشر مهربان حقیقی گردید. و بهر نفسی از هر ملکت و هر آئین و هر طایفه و هر جنس و هر دین یار ادنی که هستی نداشته باشید. بلکه در نهایت شفقت و دوستی باشید شاید بعون و عنایت الهیه افق انسانی از این غیسوم کتبه یعنی تعصب جاهلانه و بغض و عداوت عامیانه پاک و مقدس گردد. و روز بروز سبب الفت و محبت در میان جیب ملل شوید و ای داد را مور حکومت و سیاست مداخله و تکلم ننمائید. زیرا شمار اخذ ابجهت و حظ و نصیحت و تمحیح اخلاق و نورانیت و رفجانیت عالم انسانی خلق نمود. این است وظیفه شما و هلیکم التحیه و الشناع مع و نیز در وحدت ادیان میفرماید: (۲)

هو الله

ای طالب حقیقت. نامه که بتاريخ سیزدهم دسامبر ۱۹۲۰ مرقوم نموده بودی رسید. ادیان الهیه از بزم آدم الی الان پیایی ظاهر شده. و هر يك آنچه باید و شاید مجری داشته. خلق رازنده نموده. و نورانیت بخشیده. و تربیت کرده. تا از ظلمات عالم طبیعت نجات یابند. و نورانیت ملکوت رسیدند ولی هر دینی و هر شریعتی که ظاهر شد مدتی از قرون کائنات سعادت عالم انسانی بود و شجر بر سر بود. ولی بعد از مرور قرون و اعصار چون قدیم شدی اثر و تمرماند. لهذا دوباره تجدید شد. دین الهی یکیست. ولی تجدد لازم. مثلا حضرت موسی مبعوث شد و شریعتی گذاشت. بنی اسرائیل بواسطه شریعت موسی از جهل نجات یافته بنور رسیدند. از ذلت خلاص گشته عزت ابدیه یافتند. ولی بعد از مدتی مدیده آن انوار غروب کرد. و ان نورانیت نماند. و زشب شد. و چون تاریکی اشتد ادیان کوکب سا طح حضرت مسیح اشراق نمود دوباره جهان روشن شد. نماند اینست. دین الله یکی است. که مری عالم انسانیت. و لکن تجدد لازم. درختی را چون بنشانسی را روز نشو و نما نماید. و برگ و شکوفه کند. و میوه تریبارد لکن بعد از مدت مدید کهن گردد. از ثمرها نماند. لهذا باغبان حقیقت دانه همان شجر را گرفته در زمین پاک میکارد. و دوباره شجر اول ظاهر میشود. و نت نماند در عالم وجود هر چیز را تجدد لازم نظیر عالم جسمانی نمائید که حال جهان تجدد یافته. انکسار نمودن دیانت عادات تجدد یافته. علوم و فنون تجدد یافته مشروعات و اکتشافات تجدد یافته. ادراکات تجدد یافته. هر چگونه میشود که امر عظیم دینی که کائنات ترقیات فوق العاده عالم انسانیت و سبب حیات ابدی

(۱) - مکاتیب جلد دوم صفحه ۱۵۳-۱۵۴

(۲) - مکاتیب جلد سوم صفحه ۳۷۵-۳۷۷

( وحدت اساس ادیان و لزوم ترك تعصبات )

و مریح فضائل نامتناهی و نورانیت دو جهانی بی تجد و مانند . این مخالف نضل و موهبت حضرت یزدانی است  
 و دیانت عبارت از عقائد و رسوم نیست دیانت عبارت از تعالیم الهیست که محیی عالم انسانیت و مسبب  
 تربیت افکار عالی و تحمین اخلاق و ترویج مبادی عزت ابدیه عالم انسانیت ملاحظه کن . که این هیجان -  
 انکار . و شعله نار حرب و بغض و هوان بین ملل و وظلم و تعدی بیکدیگر که بکلی اسایش عالم انسانی را زایل  
 نموده جز ما تعالیم الهی خاموش گردد . البته نگردد . این واضح و آشکار است . یقوه ماوراء الطبیعه -  
 لازم که این ظلمت را بنور تبدیل نماید و این عداوت و بغضا و جنگ وجد را بالنت و محبت بین عموم بشر میسدل  
 نماید . این قوه نشأت روح القدس است . و نفوذ کلمه الله . و علیک التحیه الشنا . ( عبد البها عباس ) .

راجع بمقام علم و وحدت عالم انسانی و وحدت کائنات و لزوم ترك تعصبات میفرماید : ( ۱ ) *عنا بکلمه*

هو الله

لنظم منقبت عالم انسانی علم است . زیرا کشف حقایق اشیاست و چون او و خود را در مرکز علم می بینم در ایسن  
 نیهی که شهرتش بافاق رسیده . لهند انبهایت سرور دارم زیرا اشرف جمعیتی که در عالم تشکیل میگردد -  
 جمعیت علماست و اشرف مرکز عالم انسانی مرکز علوم و فنون است . زیرا علم سبب روشنائی عالم است . علم  
 سبب راحت و آسایش است . علم سبب عزت عالم انسانیت . چون دقت نمائید دولت علم اعظم از دولت سلطنت  
 ملوک است . زیرا سلطنت ملوک منهدم شود . امپراطورها و نیا صره ها منحل و گدازند . سلطنتشان زسرو  
 زیر شود . اما سلطنت علم ابدی است و سرمدی انقراض ندارد . ملاحظه کنید که لاسنه بی که در قدیم بودند  
 چگونه سلطنت آنها باقی است سلطنت رومان بان عظمت منقرض شد . لکن سلطنت افلاطون باقی است -  
 سلطنت ارسطویاتی است . الان در جمیع کلیات و محافل علمیه ذکر آنها باقی است و حال آنکه ذکر ملوک  
 بکلی نسیان میباشد پس سلطنت علم اعظم از سلطنت ملوک است چه ملوک ممالک را بخونریزی تسخیر میکنند  
 لکن شخص عالم بعلم فتح کند . ممالک قلوب را در زیر تکیه افتد اردد از این جهت سلطنتش ابدیست . چونکه  
 اینجام مرکز علوم و فنون است بسیار مسرورم که در این مرکز حاضر شدم و از برای شما تائیدات و توفیقات الهیه میطلبم  
 تا در علوم و فنون بنهایت درجه رسیده مانند چراغهای روشن در انجمن عالم انسانی بدرخشید . چون اعظم  
 ندالیم حضرت بهاء الله وحدت عالم انسانی است . لهند امید خواهیم از وحدت کائنات صحبت بدارم و ایسن  
 مسئله از مسائل فلسفه الهی است و واضح که جمیع موجودات یکی است و هر کائناتی از کائنات عبارت از جمیع  
 کائنات است . یعنی کل شیئی در کل شیئی است . مثلا ملاحظه کنید که کائنات از اجزاء فردیه ترکیب شده  
 این جواهر فردیه در جمیع مراتب وجود سیر دارند . مثلا هر جزئی از اجزاء فردیه که در هیکل انسان است وقتی  
 در عالم نبات بوده وقتی در عالم حیوان و وقتی در عالم جماد متصل از حالی بحالی و از صورتی بصورتی انتقال

( ۱ ) - نطق مبارک در دار الفنون کالیفورنیا استنفرد پونیورسیتی مورخه ۱۸ اکتبر ۱۹۱۲ خطیبات ( جدید ) جلد دوم  
 صفحه ۱۱۲ - ۱۱۶

( وحدت اساس الایان و لزوم ترك تعصبات )

دارد و از کائناتی بکائن دیگر در صور نامتناهی انتقال مینماید عرضاً و طولاً و در هر صورتی کمالی دارد این مسیر کائنات مستقیم است لهذا هر کائناتی عبارت از جمیع کائنات است نهایت این است امتداد مدت لازم تا ایسن جوهر نرود که در جسم انسان است در جمیع مراتب وجود سیر و حرکت کند یگانه تراب بود انتقالی داشت در صور جمادی بعد انتقال کرد بعالم نبات انتقالی در صور نباتی داشت بعد انتقال پیدا کرد در صور کائناتی نامتناهی جلوه مینماید و در هر صورتی از صور کمالی دارد در عالم جمادات جمادی داشت در عالم نباتات نباتی داشت در عالم حیوان کمالات حیوانی داشت در عالم انسان کمالات انسانی پس واضح شد که هر جوهر نرودی از کائنات انتقال در صور نامتناهی دارد و در هر صورتی کمالی از این واضح شد که کائنات یکی است عالم وجود واحد است پس چون در وجود کائنات وحدت است دیگر معلوم است که در عالم انسان چه وحدتی است این مبرهن است که وحدت اندر وحدت است مبدأ و منتهای وجود وحدت است با وجود ایسن وحدت عالم انسانی و جمیع کائنات آبا جائز است که در عالم انسان نزاع وجدال باشد با وجود اینکه اشرفی کائنات است زیرا کمالات جمادی جسم دارد کمالات نباتی قوه نامیه دارد و کمالات حیوانی قوای حساسه دارد و کمالات انسانی دارد که عقل سلیم است با وجود این وحدت عظیمه آبا جائز است که نزاع وجدال کند آبا جائز است حرب و قتال نماید . جمیع کائنات بایکدی بگرصحنند . جمیع عناصر بایکدی بگرصحنند انسان که اشرف کائنات است آبا جائز است که نزاع وجدال نماید استغفر الله ملاحظه کنید که این عناصر و تئیکه با هم انبیا دارند حیات است لطائف است نورانیت است راحت و آسایش است الان کائناتی را که ملاحظه می نمائید جمیع بایکدی بگرصحنند آنتاب و زمین صلحند آب با خاک صلح است عند صر بایکدی بگرصحنند چون ادنی حادثه حاصل میشود زلزله می مثل زلزله شهر سائرانسیس که واقع ادنی مصادمت حریق عمومی شود و اینهمه مندرجات حاصل شود و حال آنکه در عالم جمادات است ملاحظه نمائید دیگر از مصادمه در عالم انسان چه فساد بزیاحاصل میشود . علی الخصوص که خداوند انسان را بعقل اختصاص داده باین عقل اشرف کائنات است من الحقیقه قوه ایست از تجلیات الهی و این ظاهر و هیجان است . مثلاً ملاحظه کنید که جمیع کائنات اسیر طبیعت است از قانون طبیعت تجاوز نتوانند و همچنین اجسام عظیمه در این فضای نامتناهی جمیع اسیر طبیعتند . از قانون طبیعت تجاوز نتوانند که ارض اسیر طبیعت است جمیع اشجار نباتات اسیر طبیعتند جمیع سهرانات نیل باین عظمت باین قوه از قانون طبیعت تجاوز نتوانند . لکن انسان باین کوچکی باین جسم سمیف چون مؤید بعقل است و عقل جلوه‌ئی از جلوه‌های الهی است قانون طبیعت را می شکند و بهم میزنند مثلاً بقانون طبیعت انسان در یروح خاکی است لکن این قانون ترا شکسته مرغ می شود در هوا پرواز مینماید . ماهی بشود در زیر دریا سیر میکند کشتی میسازد روی دریا میسازد این علوم و فنونی که شماها دارید و در ارالنون نهیل میکنید جمیع اسرار طبیعت بوده بقانون طبیعت باید مستور باشد لکن عقل انسان این قانون ترا شکسته



( وحدت اساسی دیان و لزوم ترك تعصبات )

حقایق اشیا را کشف نمود و از حیز غیب بشهود آورد و این علم پیدا شد و این مخالف قانون طبیعت است مثلاً قوه برقیه از اسرار مکنونه طبیعت است باید پنهان باشد لکن عقل آنرا کشف کرد و قانون طبیعت را شکست و از حیز غیب بشهود آورد و این قوه عاصیه را در شیشه حبس نمود و این خارق العاده است و مخالف طبیعت است از غرب بشرق در یکدقیقه مخابره مینماید این معجزه است انسان صورت را میگیرد و در فنون خراف حبس میکند و حال آنکه صورت باید آزاد باشد زیرا قانون طبیعت چنین اقتضا میکند همچنین سائر اکتشافات جمیع اسرار طبیعت است و بقانون طبیعت باید مستور باشد لکن عقل انسان که اعظم جلوه الهی است این قانون طبیعت را می شکند و این اسرار طبیعت را از دستگاه اسرار طبیعت دایما بیرون میریزد با چنین قوه الهیه چگونه چنانچه است که ما مثل درنده ها باشیم مثل این گرگها یکدیگر را بندیم و فریاد بکش بکش برآیم آیا این سزاوار است در عالم انسانی اگر حیوان در زندگی نماید بجهت طعمه است عقل زده که فرق بگذارد میان ظلم و عدل قسوه میزند ندارد لکن چون انسان در زندگی نماید بجهت طعمه نیست بجهت طمع است بجهت حرص است حال آیا سزاوار است که چنین وجود شریف یعنی انسان که از عقل سلیم مستفیض است با چنین انکار عالیسه با وجود این همه علوم و فنون با وجود این اختراعات عظیمه با وجود این آثار عقلیه با وجود این ادراکات با وجود این همه اکتشافات باز داخل میدان جنگ شود . خون دیگران را بریزد حال آنکه انسان بنیان الهی بنیان بشر نیست اگر بنیان بشر را خراب کنی لابد صاحب پنا مگردی پس چگونه انسان را که بنیان الهی است خراب کند . شبهه بی نیست که سبب غضب الهی است خداوند انسان را شریف خلق نموده و بر جمیع اشیا امتیاز داده و بمواهب کلیه مختصر نموده عقل داده ادراک داده قوه حافظه داده قوه متخلیه داده حواس خمس ظاهره داده این همه مواهب عظیمه داده خداوند انسان را مصدر رضائل نموده تا آنکه مانند شمس روشن شود سبب حیات گردد سبب آبادی باشد حالا ما ز جمیع این مواهب چشم می پوشیم و این بنیان الهی را خراب کنیم و این اساس الهی را از پایه براندازیم و حال آنکه اسیر طبیعت نیستیم خود مان را اسیر میکنیم و با اقتضای طبیعت حرکت میدمائیم زیرا در طبیعت نزاع بقا است اگر انسان تربیت نشود از مقتضیات طبیعت نزاع و جسد ال است جمیع این مکاتب این همه مدارس بجهت چه تا میس میشود بجهت اینکه انسان از مقتضای طبیعت نجس باشد از نقائص طبیعت خلاص شود کمالات معنویه پیدا کند ملاحظه کنید اگر این زمین را بحال طبیعت واگذارید خارستان شود علتهای بیموده بروید لکن چون تربیت شود زمین پاک گردد فیض و برکت عظیمه حاصل شود این که همواره اگر بحال طبیعت گذاری جنگل شود اهدا درخت میوه در نروید ولی چون تربیت شود باغ گردد و شجره بخشد و ثمر دهد انواع گل و ریاحین حاصل گردد پس عالم انسانی سزاوار نیست که اسیر طبیعت باشد .

همذا محتاج تربیت است علی الخصوص تربیت الهی مظاهر مقدسه الهیه می بودند یاغبان الهی بودند تا این جنگها طبیعی را باغستان پرثمر نمایند این خارستان را گلستان کنند پس تکلیف انسان چه چیز است این است

( وحدت اساس ادیان و لزوم ترك تعصبات )

که انسان باید در ظل مربی حقیقی خود را از نقائص طبیعت نجات داده و نقائص معنویه متصف گردد  
 آیا جایز است که با این مواهب الهیه را این نقائص معنویه را ندای طبیعت کنیم حال آنکه خداوند توفیقی  
 بپاداده که قوانین طبیعت را بشکنیم شعشیر از دست طبیعت گرفته بر ترقی طبیعت زینم آیا جایز است  
 خود را اسیر طبیعت نمائیم بموجب انبصانات طبیعی که نزاع بقاست مانند حیوانات درند هم دیگر باید درم  
 نبوی زندگانی کنیم که ترقی مابین انسان و حیوان نماند این است که فی الحقیقه بدتر از این زندگانی نمسی  
 نبود از برای عالم انسانی حقارتی بدتر از این نیست از برای عالم انسانی وحشیی بدتر از جنگ نیست زیرا  
 سبب غضب الهی است زیرا سبب هدم بنیان رحمانیست .

الحمد لله من خود را در جمعی می بینم که همه صلح جویند مقاصد جمیع انتشار صلح عمومیست و جمیع انگلرستان  
 وحدت عالم انسانی جمیع خادم حقیقی نوع بشرند از خدا می خواهیم شماها را تائید نماید و توفیق بخشد  
 تا هر یک علامه عصر شوید و سبب نشر علوم گردید سبب اعلان صلح عمومی شوید سبب ارتباط بین قلوب گردید  
 زیرا حضرت بهاء الله پنجاه سال پیش اعلان صلح عمومی بین دول و صلح عمومی بین ملل و صلح عمومی بین  
 ادیان و صلح عمومی بین اقالیم نمود و فرمود که اساس ادیان الهی یکیست و جمیع ادیان اساسشان ارتباط  
 و التیام است لکن اختلاف در تقالید است و این تقالید دخلی بمقاصد الهی ندارد چون این تقالید مختلف  
 است سبب نزاع و قتال شده اما اگر تخری حقیقت شود جمیع ادیان متحد و متفق گردند دین باید سبب  
 الفت و اتحاد گردد سبب ارتباط بین قلوب بشر شود اگر دین سبب نزاع و جدال گردد البته بی دینی بهتر  
 است زیرا عدم شیئی مضر بهتر از وجود آن است دین علاج الهی است درمان هر درد نوع انسانی است  
 مرم هر زخمی است ولی اگر سوء استعمال شود و سبب جنگ و جدال گردد دولت خونریزی البته بیدینسی  
 بازدین است و همچنین لزوم صلح عمومی بین دول و ملل را حضرت بهاء الله مصرح فرمود و مضرات جنگ  
 را بیان کرد زیرا نوع انسانی یکقومند و جمیع سلاله آدم یکی است و جمیع اطفال یک پدرند و اعضا یک عائله  
 نبایتتر که یک عائله بزرگی است و در یک عائله اجناس مختلفه تصور نتوان نمود . اگر چنین تصور ممکن بود مسی  
 توانستیم بگوئیم اختلاف و نزاع بجا است ولی مادامیکه همه اعضای یک عائله هستند ام مختلفه نیستند لهذا  
 این امتدایات که این ایتالیائی است و آن المانی است و این انگلیس است و دیگری روس این ایرانی است  
 و دیگری امریکائی اینها بتمام اوهام است همه انسانند همه خلق خداوندند همه یک سلاله اند همه اولاد  
 یک آوند اینها تغییرات وهمیه است اما تعصبات و وطنیه که از ارض موطن هر انسان است یکی است متعدد  
 نیست نوع انسان را وطن واحد است ولی حدود وهمیه بی اساس را بعضی از مستبدین قرون ماضیه اختراع  
 کرده اند و در میان بشر جنگ و قتال انداخته اند که مقصدشان شهرت بوده و غضب ممالک لهذا این احساسات  
 وطن پرستی را پیشرفت مقاصد شخصی نمودند خود در تصور عالیه زندگی میکردند از هر نعمتی نصیب و بهره نمی

(وحدت اساس ادیان و لزوم ترك تعصبات)

برندغذاهای لذیذ میخوردند در ریخت خوابهای پرند می خوابیدند در باغهای بلوکانه سیروسیاحت می نمودند هر وقت ملالی رخ میداد در تالارهای رقص یا خانمهای ماه رومیرقصیدند گوش بموسیقی دلپذیر میدادند اما باین رنجبران باین رعیتها باین بیچارهها باین دهقانهای گنتند بروید در میدان جنگ خون بند بگرابریزید خانمان يك دیگر ا خراب کنید شماها سر یازید ماها صاحب منصبیم کاپتیانیم جزالیم دیگران میکنند چرا مملکت ما را خراب میکنید جواب می شنیدند که شماها المانید ما فرانسه ایم ولی موسمین همایسن جنگها در صورتیکف خود مشغول بودند دست از سرور و نوح خود بر زمینداشتند اما خونهای بیچارگان ریخته میشد برای چه برای انکار و همیه که این ملت فرانسه است وان دولت المان و حال انکه هر دو آمدند هر دو و نضای يك عائله اند هر دو يك ملتند این عنوان وطن را سبب این همه خونریزیهای کنند و حال انکه این کره يك وطن است پس صلح باید بین جمیع اوطان محقق گردد و خداوند يك کره خلق کرده یکو ع انسان خلق نموده این کره ارض موطن کل است ما آمدیم خطوط وهمی فرض کرده ایم در صورتیکه این خطوط وهم است یکی گنتیم المان است دیگری را فرانسه و با هم جنگ میکنیم که این وطن المان مقدس است سزاوار برشتر است سزاوار حمایت است ولی آن قطعه دیگری بد است مرده مانس کشته شود اموالشان تاراج شود اذتال و زنانش اسیر گردد چرا بجهت این خطوط و همیه انسان خونریزی نماید و اینا نوع خود را بکشد بجهت چه بجهت تعلق باین خاک سیاه و حال انکه چند روزی انسان روی این خاک زندگانی نمود بعد قبر ایدی اوشود آیا سزاوار است بجهت قبر ایدی این همه خونریزی نمائیم این خاک اجسام ما را الی الابد بدر نسکیم خود مخنی خواهد کرد این خاک قبر ما است چرا جنگ وجدال برای این قبر ایدی نمائیم این چه جهالتی است این چه نادانی است این چه بینگری است امید داریم که جمیع ملل در نهایت محبت و الفت مانند يك عائله چون برادران و خواهران و مادران و پدران بایکدیگر در کمال صلح زندگانی نموده و کامرانی کنند .

راجع بوحدت اساس ادیان و وحدت عالم انسانی و لزوم ترك تعصبات و تاثیر ظهور حضرت بهاء الله و تسمای روحانی

هوالله

دعالم انسانی این چه قدر مد اراقتخار است که در بود ایست مملکت غرب انجمنی تشکیل شود بجهت ترقی و بهبودی حال شرقیان مثل این است که مرغان چمن غرب در فکر لانه و اشیایه مرغان شرق باشند لهذا خدا را شکر میکنیم که در چنین مجمعی حاضر شدم توران وقتی معمورترین ممالک بود قطعه عظیمه ئی از آن حال در تحت حکومت روس است که راه آهن روسیا آن صحرا را در ورزود و شب طی میکند . ملاحظه کنید چه صحرائیمست

( وحدت اساس ادیان و لزوم ترك تعصبات )

زمین آن در نهایت قوت هوایش در رغابت لطافت رود خانهای بسیار در زمان سابق در آن صحرا چهارده شهر  
 بوده هر يك مثل بود اوست و پاریس از جمله شهر نسیف و ترمذ و تساوا بیورد و کرگان و مرو جمیع صحرایش معمور  
 و فرا و مزارع همه آباد در عصر دوازدهم و سیزدهم مسیحی در انجامد نیت و علوم و صنایع و تجارت نهایت ترقی  
 داشت مولفین شرق بسیاری از اینجا آمدند اما حال قلعاصننا شده نه شهری نه آبادی نه سبزی نه خسروی  
 صحرائیست که حیوانات درنده در آن منزل و ماوی دارند و جمیع این خرابیها از تعصبات مذهبی و حسرت  
 وجدال منی و شیعه واقع شده حال چه قدر جای شکر است که در این شهر انجمنی تشکیل شده برای ترقی  
 نروانیان این امر از پیش سبقت نداشته که در اروپا انجمنی برای اصلاح حال آسیا تشکیل شود این از معجزات  
 این عصر نورانیست لذا امیدوارم موفقیت تامه حاصل شود و از دست این انجمن آثار عظیمه پدید گردد تا تا کسر  
 بود اوست الی الابد باقی ماند از دایت تاریخ عالم تا حال آنچه سبب عمران و ترقی بوده محبت و الفت بیسن  
 بشر بوده جمیع انبیاء برای الفت و اتحاد ظاهر شدند جمیع کتب ساویه بجهت مودت و یگانگی نازل گشته جمیع  
 نژادها خدمت بوحدهت عالم انسانی نمودند ادیان الهی سبب الفت و یگانگی است زیرا اساس جمیع ادیان یکی  
 است اساس حضرت موسی و حضرت مسیح و حضرت محمد جمیع یکیست چه که هر دینی از ادیان بدو قسم منقسم  
 است نسبی اصل است که خدمت بعالم انسانی کند و ان فضائل عالم انسانیست معرفت الهی است تلمذ  
 یانیت وحدت نوع بشر است ترقیات روحانی کشف حقائق اشیا و سعادت و محبت نوع انسان است در ایسن  
 نسبی هیچ اختلافی نیست این منطوق دین موسوی و اساس تعالیم مسیحی و اصل الین محمدیست اما قسم  
 ثانی که فرع است و متعلق بمعاملات دارد این فرع بحسب اقتضای زمان و مکان تغییر میکند مثلا در زمان موسی  
 بن اسرائیل در صحرا محبسی نداشتند اگر جرمی واقع میشد جزا لازم بود باقتضای آن مکان برای پنج نرنگ -  
 دزدی دست بریده میشد همچنین حکم تورات بود که اگر کسی چشمی را کور کند چشمش را کور کند اگر ندانسی  
 را بشکند دندانش را بشکند حال امروزه را رویا آبا میشود برای یک میلیون دستی را برید چون این امور در زمان  
 حضرت مسیح مقتضی نبود لهذا قسم ثانی تغییر یافت ده حکم قتل در تورات است آیا حال ممکن است ایسن  
 احکام را جاری نمود این بود که حضرت مسیح اینگونه احکام را نسخ فرمود در زمان موسی طلاق موافق بود ولی در  
 زمان مسیح موافق نبود لهذا تغییر نمود و این نحو مقتضی بود مقصد این است که اختلاف در فرمودت اما اصل  
 و اساس ادیان الهی یکیست لهذا امر بیخبری از نبی بعد خبر داد و هر نبی بعد تصدیق پیغمبر گذشته فرمود -  
 جمیع انبیاء باید یک صلح بودند محبت بیکدیگر داشتند پس پیروان آنها چرا باید اختلاف کنند در مسافران میسکو  
 و بعد یهود من نطقی کردم بانها کنتم بین شما و مسیحیان سوء تفاهم است با این سبب دو هزار سال است  
 در حسد شما مسیح را دشمن موسی تصور میکنند با آنکه موسی دوستی بزرگتر از مسیح نداشت حضرت مسیح نام  
 حضرت موسی را بلند نمود تورات را در جمیع عالم انشمار داد انبیای اسرائیل را مشهور کرد اگر مسیح نبود تورات

( وحدت اساس ادیان و لزوم ترك تعصبات )

چگونه در اروپا منتشر میشد چگونه در امریکا نشر مییافت پس حضرت مسیح دوست حضرت موسی بود حال مسیحیان میگویند موسی نبی الله بود چه عیب دارد شما هم بگوئید مسیح کلمه الله بود تا این نزاع دو هزار ساله منتهی شود دو هزار سال است این همه زحمت کشیدید بجهت این يك كلمه اگر همین قدر شما هم میکشید مسیح کلمه الله است در نهایت راحت و آلت بودید و همچنین در قرآن حضرت مسیح را بنیهاست ند پس ذکر میفرماید من تاریخ نمیگویم بلکه صریح قرآن است که مسیح کلمه الله بود و مسیح روح الله بود مسیح از روح القدس بود يك سوره مخصوص مریم در قرآن است که میفرماید همیشه مریم در قدس الاقداس بود عبادت اشتغال داشت از آسمان برای او مانده نازل میشد و بمجرد تولد حضرت مسیح تکلم نمود فی الحقیقه در قرآن حامدی درباره حضرت مسیح است که در انجیل اهدا نیست پس واضح شد انبیای الهی با هم در نهایت صلح بودند و اساس ادیان الهی یکی است جمیع انبیایکدیگر را تقدیس کردند مادام آنها چنین بودند ما چسرا مخالفتی باشیم با آنکه تخری حقیقت نمائیم می بینیم اساس حضرت موسی و حضرت زردشت و حضرت مسیح و حضرت محمد جمیع اساس واحد بود و این اختلافات از تقلید است این تقلید مسبب نزاع وجدال است علت خونریزی و قتال پس ما باید این تقلید را بریزیم اساس ادیان الهی را تخری نمائیم تا متحد شویم و این خونریزیها سا مبدل بالفت و محبت شود این ظلمتها بنور تبدیل گردد اسباب ممت بمسائل حیات مبدل شود و این درندگی بانسانیت و صفات تبدیل جوید چون نظر بتاریخ نمائید می بینید در عالم انسانی چه خونها ریخته شد مهرسک شیراز زمین بخون انسانی مخرمگشته درندگی ها در عالم انسانی واقع شده که در عالم حیوانی وقوع نیافتبسه زیرا هر حیوانی برای طعمه خود روزی يك حیوان میدرد لکن يك نفعه يك گروه حیوانی گروه دیگر را نمیکشند و آل یکدیگر را غارت نمیکند لانه و اشیانه ها را خراب نمینمایند کسان و بیچه های دیگر آنرا اسیر نمیکند اما يك انسان بیرحم در روزی صد هزار نفوس را قتل و غارت میکند و اسیر و لیل مینماید همیشه محاربات بین بشر از بدایت تاریخ تا حال یا منبعث از تعصب دینی بوده یا منبعث از تعصب جنسی بوده یا از تعصب وطنی بوده یا از تعصب سیاسی و حال آنکه جمیع این تعصبات وهم است زیرا ادیان اساس الفت و محبت است و جمعیت شریک نوع و يك عائله و روی زمین یکوطن پس این محاربات و خونریزیها جمیع از تعصب است باری و قتیکه الفت شرق تاریک بود و ظلمت تعصب وجدال جمیع ادیان و مذاهب و اقوام را احاطه نموده بود احزاب یکدیگر را سیرس میکردند ابدا با هم معاشرت نمی نمودند در همچو وقتی حضرت بهاء الله مانند شمس از افق شرق ظالمند اول اعلان وحدت عالم انسانی نمود که جمیع بشر انعام الهی هستند و خدا اشیان حقیقی است و یکسل مهربان مادام او جمیع مهربانست چرا ما نامهربان باشیم ثانی ترویج صلح عمومی نمود و جمیع ملوک عالم بدست که حرب هادم بنیان الهی است اگر کسی هدم بنیان الهی نماید البته عند الله مسئول است ثالث من باید سبب محبت و الفت باشد اگر دین سبب جدال و عداوت شود البته عدم آن بهتر است رابع دین باید

مطابق علم و عقل سلیم باشد چه اگر مخالف باشد او هام است زیرا علم حقیقت است اگر مسئله از مسائل دینیه  
مخالف علم و عقل باشد وهم است علم حقیقی نور است و مخالف آن لابد ظلمت است پس باید دین و علم و عقل  
مطابق باشد لهذا جمیع این تفالید یک در دست ام است چون مخالف علم و عقل است سبب اختلاف و او هام  
نده پس ما باید تحری حقیقت نعائیم بتطبیق مسائل روحانیه با علم و عقل بحقیقت هر امری بی بریم اگر چنین  
جزی شود جمیع ادیان دین واحد شود زیرا اساس کل حقیقت است و حقیقت یکی است . خاص نمود تعصب  
دینی و مذ هبی و تعصب وطنی و تعصب جنسی و تعصب سیاسی هادم بنیان انسانیت و خطاب با هسل  
نام نمود که ای اهل عالم همه باریکد ارید و برگ یکشاخ سار سادس بیان مسلمات رجال و نساء نمود . در  
نورات است که خدا نمود انسان را خلق کم بصورت و مثال خود و در حدیث رسول الله ص میفرماید خلق الله  
الادم علی صورته مقصد از این صورت صورت رحمانیست یعنی انسان صورت رحمن است و مظهر صفات پسزدان  
خدا حی است انسان هم حی است خدا ابصیر است انسان هم بصیر است . خدا اسمیع است انسان هم سمیع  
است خدا مقتدر است انسان هم مقتدر است پس انسان آیت رحمن است صورت و مثال الهی است و ایسن  
نعیم دارد و اختصاص بر رجال دون نساء ندارد چه نزد خدا ان کوروانات نیست هر کس کامتر مغر تر خواه مرد  
باشد خواه زن اما تا حال زنان مثل مردان تربیت نشده اند اگر آنقسم تربیت شوند مثل مردان میشوند چون  
تاریخ نثر کنیم بینیم چه قدر از مشاهیر زمان بود و اند چه در عالم ادیان چه در عالم سیاسی در دین زنی سبب  
نیات و فتوحات بنی اسرائیل شد در عالم مسیحی مریم مجد لیه سبب نبوت حواریان گردید . جمیع حواریان  
بعد از مسیح مضطرب شدند لکن مریم مجد لیه مانند شیر مستقیم ماند در زمان محمد صم دون بودن کسه  
نام از سائر نساء بودند و مروج شریعت اسلام گشتند پس معلوم شد زنان نیز مشاهیری دارند و در عالم سیاست  
بینه کینیت زنی بسیار اد رپلمیر شنید هاید که امپراطوری آلمان را بزلزله در آورد هنگام حرکت تاجی بر سر نه ساد  
جاس ارغوانی پوشید موی را پریشان نمود شمشیر را در دست گرفته چنان مرداری کرد که لشتر مخالف را تپساه  
ساخت اخر خود امپراطور مجبور بر آن شد که بنفسه در حرب حاضر شود . مدت دو سال تکامل بر ا محاصره کرد  
هرایت نتوانست بشجاعت غلبه کند چون از وقه تمام شد تسلیم گردید . به بینید چه قدر شجاع بود که در مدت  
دو سال امپراطور بر او غلبه نتوانست و همچنین حکایت کلوترا و امثال آن را شنید هاید در این امر بهائی نیست  
زنان عین بود در نهایت فصاحت و بلاغت ایبات و آثار قلم او موجود است جمیع نصحای شرقی او را توصیف نمودند  
چنان سطوتی داشت که در مباحثه با علما همیشه غالب بود جرئت مباحثه با او داشتند چون مروج این امر بود  
حکومت او را حبس و اذیت نمود ولی او ایده اساکت نشد . در حبس نریاد میزد و نفوس را هدایت میکرد عاقبت حکم  
قتل او دادند او در نهایت شجاعت ایده انور را آورد در خانه والی شهر حبس بود . از قضا در آنجا عروسی بود  
سباب عیشر و طرب و ساز و نغمه و آواز و اکل و شرب جمیع مهیا لکن قره العین چنان زبانی گشود که جمیع اسباب

( وحدت اساس ادیان و لزوم ترك تعصبات )

بیشتر عشرت را گذارده در او جمع شدند کسی اعتنائی بعروسی ننمود و او تنها ناطق بود . بانکه شاه حکم  
 بخش او نبود او بانکه در عمر خود زینت نمیکرد آنروز خود را زینت نمود همه حیران ماندند با و گفتند چه میکنی  
 گفت عروسی من است در نهایت وقار و سکون بان باغ رنت همه میگفتند او را میکشند ولی او همان نحو فریسا د  
 زد که آن صوت صانور که در انجیل است من با این حالت در باغ او را شهید کرده بجاه انداختند . مختصر این  
 است که از این تعالیم بسیار است و مقصد و اساس ادیان الهی بکیست و ان محبت و اتحاد بین نوع انسان است  
 . همچنین فلاسفه و جمیع خیرخواهان نوع بشر مروج وحدت عالم انسانی و صلح عمومی بوده اند لهذا ما باید  
 در نیم تا این وحدت و صلح بین عموم بشر منتشر شود . *حاجی میرزا*  
 راجع بوحدت اساس ادیان و اینکه ادیان موجوده اسیر تقالیدند میفرماید : ( ۱ )

حواله

اضب چون در مجلس شما هستم بسیار مسرورم زیرا شما الحمد لله تحریر حقیقت می نمائید از تقالید آبا و اجداد  
 حاکم یا نتهاید . مقصدتان عرفان حقیقت است در هر جا که اشکار شود ادیان موجوده اسیر تقالیدند حقیقت  
 ادیان از میان رفته و تقالید بپیمان آمده که هیچ تعلقی با اساس ادیان الهی ندارد . اساس ادیان الهی  
 برای نورانیت بشر است بجهت نوع انسان است بجهت الفت بین قلوب است بجهت ظهور وحدت عالم  
 ساینست لکن هزاران سوس که ادیان را سبب نزاع کرده اند و باید یکدیگر جدا ال و قتال کنند . خون یکدیگر بریزند  
 انسان یکدیگر را خراب کنند بجهت اینکه اسیر تقالیدند مثلا شخصی یهودی است می پرسی چرا یهودی  
 میکند چون پدر من یهود بود من هم یهود هستم دیگری مسیحی است چون پدرش مسیحی بوده دیگری مسلمان  
 زیرا پدرش مسلمان بوده از هر ملت می پرسی همین اجواب میدهد . پس چون شخص کیند جمیع اسیر تقالیدند  
 . تحریر حقیقت در میان نه اگر تحریر حقیقت میشد همه متحد میگشتند . زیرا حقیقت یکست تعدد ندارد و آن  
 اساس جمیع ادیان است و چون این نفوس از تقالید منقطع و از این قیود ازادند و تحریر حقیقت مینمایند لهذا  
 بسیار مسرورم . ( بقیه بیانات مبارک راجع ببقای روح است ) *سما*  
 میفرماید : ( ۱ )

حواله

ان الهیه بجهت محبت بین بشر نازل شده بجهت الفت نازل شده بجهت وحدت عالم انسانی نازل شده  
 . انسانوس که صاحبان ادیان نور را بظلمت مخلوط کرده اند هر یک پیغمبری را ضد دیگری می شمارند . مثلا  
 موسی را بن مسیح را ضد موسی میدانند مسیحیان حضرت زردشت را ضد مسیح میدانند . بود اثبات حضرت

منطق مبارک در انجمن تیا سنیه ای ادین بورک ۹ ژانویه ۱۹۱۳ خطابات جلد دوم صفحه ۱۲۶-۱۳۵  
 خطابه مبارک در انجمن حریت ادیان در شهر یستن مورخه ۲۵ ماه من ۱۹۱۲

(وحدت اساس ادیان و لزوم ترك تعصبات)

درست راضد بود اميدانند . وکل حضرت محمد راضد جميع ميدانند وجميع منکر حضرت باب و حضرت بهاء الله  
 حال آنکه این بزرگواران مبداءشان یکی است مقصدشان یکی است وجميع متحد و متفقند . اساس تعاليمشان  
 یکی است حقيقت شریعتشان یکیست جميع بيك خدا تبليغ کردند وجميع شریعت يك خدا را ترویج کردند  
 لا حضرت زردشت پیغمبری بود بر مذاق حضرت مسیح تماما و هیچ تفاوتی در بین تعاليمشان نیست  
 همچنین تعاليم بود ابداء مخالفت با تعاليم حضرت مسیح ندارد . و همچنین سائرانبياء این نفوس مبارکه  
 مبداءشان یکی بود . مقصدشان یکی بود . شریعتشان یکی بود تعاليمشان یکی بود . ولکن یا اسفا که بعد  
 از آن تقالیدی در میان آمد و آن تقالید سبب اختلاف شد زیرا این تقالید حقيقت نبود اوهام بود و بکلی مخالف  
 شریعت مسیح و بر ضد تعاليم و نوايسر الهی . و چون مخالف بود سبب نزاع و جدال گشت . در حالتیکه ادیان  
 باید بایکدیگر نهایت الفت داشته باشند نهایت اختلاف را پیدا کرده اند دعوض آنکه دلجوئی از همدیگر نمایند  
 قتال برخاسته اند دعوض آنکه تعاون و تعاضد یکدیگر کنند بمحاربه بایکدیگر بگردند اختند این است که عالم  
 سانی از بدایش تا الان راحت نیافته همیشه بین ادیان نزاع و جدال بوده و جنگ و قتال بوده اگر نظر  
 حقيقت آنها کنید شب و روز گریه نمائید زیرا امر الله را که اساس محبت است اسباب مخالفت کرده اند زیرا  
 شریعت الله مانند علاج است و اگر در محل خود صرف شود سبب شفا است ولکن یا اسفا که این علاجهها  
 در دست طبیب غیر حاذق بود علاجی که سبب شفا گردد سبب مرض شد . دعوض آنکه سبب حیات باشد سبب  
 موات شد دعوض آنکه سبب نورانیت شود سبب ظلماتیت شد زیرا این علاجهها در دست طبیب غیر حاذق افتاد  
 . و طبیب غیر حاذق حیات نبخشید و از علاجش شمری حاصل نگردد . بلکه سبب موات شود حضرت بهاء الله  
 نسبت سال پیش در ایران ظاهر شد و در آن مملکت در میان ادیان و مذاهب و اجناس نهایت بغض و عداوت  
 ماحصل بود دیدرجهئی که روسای یکدیگر را سب و لعن میکردند و جميع خون یکدیگر را میخورند حضرت بهاء الله  
 میان وحدت عالم انسانی کرد و اعلان نمود که دین باید اسباب محبت و الفت شود و سبب حیات باشد اگر  
 بین سبب عداوت باشد عدمش بهتر از وجود آن است زیرا مقصد محبت بین بشر است چون از دین عداوت  
 در بشر حاصل شود البته معدوم باشد بهتر است همچنین حضرت بهاء الله اعلان نمود که باید دین مطابق  
 باشد زیرا حقيقت است و دین حقيقت است و ممکن نیست که در حقيقت اختلاف پیدا شود و اگر مسئله از مسائل  
 دینیه مخالف عقل و علم باشد آن وهم محض است ابداء اساس زردشت بر ضد علم جهل است مخالف عقل  
 نیست و این آفتاب روشن است علم بشر در ظل خداوند اکبر است جميع بندگان خدا هستند جميع در  
 سایه شجر الهی راحت نموده اند خدا اکل را خلق کرده جميع را رزق میدهد جميع را تربیت مینماید . جميع  
 هستند مینماید مادامیکه او بجدیع مهربان است ما چرانا مهربان باشیم خدا جميع بندگان را دوست میدارد  
 و بر بغض و دشمنی نمائیم خدا با اکل صلحست ما چرانا جنگ و جدال مشغول شویم خدا ما را برای محبت و اخوت



( وحدت اساس ادیان و لزوم ترك تعصبات )

خلق کرده نه برای دشمنی خدا ما را برای صلح و سلام خلق نموده نه جنگ و جدال این چنین صناعات رحمانی را چرا بصفتان شیطانی تبدیل نمائیم چنین نورانیت را چرا بظلمت مقاومت کنیم چنین محبت الهی را چرا بعداوت مقابله کنیم شش هزار سال است که با هم منازعه و مخاصمه مینمودیم حال در این قرن نورانی باید محبت و دوستی بجمع دیگر نمائیم امروز عداوت و بغضا عظیمی در بین ادیان است آیا از اینها چه نفعی حاصل شده چه فائده‌ئی از برای بشر مرتب گردیده آید این کنایت نیست این عصر عصر نورانی است این عصر است که از این اوهام باید ازاد گردیم این عصر است که باید خصومت و بغضا محو شود این عصر است که باید ادیان یک دین گردند مذاهب متحد شوند و با محبت و خوشی با هم دیگر الفت جویند زیرا جمیع بنده یک خداوندیم از یک رحمت عظمی بوجود آمده ایم از یک نعم نورانی شده ایم از یک روح حیات یافته ایم نهایت این است یکی مریض است باید بنهایت مهربانی معالجه نمود یکی جاهل است باید تعلیم کرد یکی ظلم است باید تربیت نمود تا شمس اخوت آسمانی این ابرهای تاریک را پراکنده نماید نباید کسی را میغوض دانست نباید با کسی تعرض نمود جمیع پدرانند جمیع مادرانند جمیع برادرانند جمیع خواهرانند اتحادی را که خداوند موجود نموده نباید ماها سبب انفصال آن گردیم بنیانی را که خدا برای محبتش نهاد خراب نکنید مقاومت اراده الهی ننمائید پیروی سیاست الهی ننمائید بموجب آن حرکت کنید البته سیاست الهی مانسوق سیاست انسان است زیرا هر قدر سیاست انسان ترقی نماید کامل نیست اما سیاست الهیه کامل است ما بایست از سیاست الهیه اقتباس کنیم هر نوعی که خدا بایندگان خود معامله می کند همان نوع رفتار نمائیم اقتدا بخدا کنیم ما مشاهده میکنیم آثار پاره او را مشاهده میکنیم حکمت او را مشاهده میکنیم رحمت او را مشاهده میکنیم بخت و قدرت او را باید دست از او هلمات و تقالید برداریم و تمسک بحق نمائیم و از اختلافات و <sup>دائیات</sup> اجتناب کنیم معاذ الله هرگز انبیای الهی باین راضی نبودند انبیای الهی جمیع یک روح بودند بجمیع بشر یک تعلیم دادند و تعلیمات انبیای الهی روح محض است حقیقت محض است محبت محض است الفت محض است پس ما باید ضابعت انبیای الهی کنیم .

رحمته بر

راجع به لزوم ترك تعصبات میفرماید : ( ۱ )

هو الله

سپاس سرورم کج خود را بین این جمع می بینم . الحمد لله وجوه نورانی نفوس روحانی و قلوب طالب تحسری حقیقت است . لهذا میخواهم چند کلمه‌ئی از حقیقت بیان نمایم . لکن این صحبت مرا تطبیق بهلم و عقل نمائید اگر مطابق است قبول کنید اگر نه انکار نمائید زیرا در عالم انسانی موهبتی اعظم از عقل نیست عقل کاشف حقائق نه است عقل میزان ادراک است لهذا هر مسئله تیرا بمیزان عقل موازنه نمائید اگر مطابق عقل است نه سوا

( لزوم ترك تعصبات )

المطلوب اگر مخالف است شبهه‌ئی نیست که وهم است خداوند عقل داده که بی بحقائق برم اگر مسئله‌ئی  
 مخالف عقل است بدانیم که شایان اعتماد نیست بلکه اوهام است لهذا این صحبت مراد است بمیزان عقل  
 موازنه نمائید از بدایت تاریخ عالم تا بومناهدا در بین بشر نزاع بوده بغض و عداوت بوده و حرب و قتال چسرا  
 بسبب سوء تفاهم بین ادیان که این سوء تفاهم سبب شد که عالم انسانی خراب گشت نوع بشر خون یکدیگر  
 را ریختند لطفال و اولاد یکدیگر را اسیر کردند . اموال یکدیگر را غارت نمودند هر ملت ضعیفی در تحت ظلم ملل  
 و ادیان قوی بود ادیان عظیمه همواره تعدی بر ادیان ضعیفه کردند چنانکه هزار و پانصد سال پیش  
 اسرائیل در جمیع اطراف عالم علی الخصوص آسیا افریقا و مغرب بلاد اروپا در تحت اضطهاد شدید بودند این  
 نزاع برای چه بوده و از چیست از سوء تفاهم بین ادیان است این سوء تفاهم سبب این همه جدال و نزاع  
 و خونریزی بوده الحمد لله این قرن نورانی است قرن علم و تمدن است قرن ترقیات عالم انسانی است قرن  
 ادراکات عظیمه و اکتشافات فضائل انسانیه است پس در این قرن سوء تفاهم باید ازاله شود با جمیع ادیان  
 در نهایت الفت و محبت سلوک گردد . از جمله ادیان عظیمه الهیه دین موسوی است از جمله دین عیسوی  
 است از جمله دین محمدی است ملاحظه کنید چه قدر سوء تفاهم در میان است جمیع ادیان حضرت موسی را  
 نهایت تقدیس میکنند نبوت حضرت موسی مثل آنتاب است و مابیان بر اهین ناطقه مینمائیم نه برهانی که  
 انکار باشد میگوئیم حضرت موسی شخصی واحد بود بظاهر در نظر خلق چو بیان این شخص فرید و حید بیس  
 اسرائیل مبعوث شد در وقتیکه اسرائیل در نهایت ذلت بودند در مصر اسیر نرغونیان بودند در نهایت جهل  
 و نادانی بودند حضرت موسی آنقوم را از ذلت نجات داده بارض مقدس برد اسرائیل را چنان تربیت کرد که  
 از خفیض ذلت باوج عزت رسیدند بدینجه‌ئیکه در میان ملل عالم مشهور آفاق شدند در علوم ترقی کردند و در  
 مذنبیت ترقی کردند در صنایع ترقی کردند در فلسفه ترقی کردند سلطنت سلیمانی تاسیس نمودند حتمی  
 فلاسفه یونان بنفلسطین آمده از سلاله حضرت سلیمان تحصیل فلسفه نمودند از جمله سقراط که اعظم فلاسفه  
 یونان بود در تاریخ یونان مذکور که سقراط بمسوره رنت و تحصیل فنون نمود چون بیونان مراجعت نمود  
 تاسیس وحدانیت الهیه کرد و ترویج بقای روح بعد از صعود از دنیا فرمود ملت یونان او را از بت گرد  
 مانت در مجلس یاد شاه او را زهر دادند مختصر این است که از هجوم ملك بابل و دولت یونان و رومان بنسب  
 اسرائیل باز اسیر شدند در فلسطین زیر پرگشت همه ذلیل گشتند تا آنکه باز حضرت مسیح که یکنوازی اسرائیل  
 بودند جنبدی داشت و نه ثروتی فرید و وحید و باره تاسیس مجد و عزت قدیمه نمود رومان را خاضع فرمود  
 یونان را خاضع کرد با آنکه یکنفر فرید و حید از اسرائیلیان بود تاسیس عزت ابدیه نمود ترویج حقیقت حضرت  
 موسی و تورات فرمود ملاحظه کنید که صیت موسی را در شرق و غرب بلند کرد که اسرائیل را در عالم منتشر نمود  
 انبیای بنی اسرائیل را مشهور آفاق نمود اگر حضرت مسیح نبود صیت حضرت موسی الی الان در فلسطین مانده

## ( لزوم ترك تعصبات )

بود البته تورات از فلسطین بسائر ممالک عالم نپرسید لکن بنصاح مسیح نام موسی و تورات در عالم منتشر شد و صیت بزرگواری حضرت موسی باقطار وجهات عالم رسید اگر حضرت مسیح نبود ایاد را امریکاهنج خبیری از حضرت موسی بود؟ حضرت مسیح بود که تورات را در جهان منتشر کرد حضرت مسیح بود که کتاب تورات را در اروپا منتشر ساخت هزار و پانصد سال ملوک و روسای بنی اسرائیل نتوانستند نبوت حضرت موسی را با روایا رسانند حضرت مسیح صیت ان حضرت را در جمیع آفاق بلند نمود تورات را ترویج فرمود منصفانه ملاحظه نمایند که تا یوم مسیح صیت حضرت موسی فقط در فلسطین بود تورات فقط در لسان عبرانی و یونانی بسود اما حضرت مسیح سبب شد که تورات را بشش صد زبان ترجمه نمودند حتی در لسان قبائل اتریش و جیشستان تورات نشر و ترجمه گردید لکن اسرائیلیان ندانستند گمان کردند که حضرت مسیح دشمن موسی است حال آنکه لعظم دوست حضرت موسی مسیح بود زیرا قوانین او را در جمیع عالم ترویج فرمود و همچنین در قرآن وصف و نعمت حضرت موسی و تاریخ ظهور آن حضرت مکرر است و کربوت و جلالت و عظمت ان حضرت و حقیقت تورات موکد است همچنین ذکر انبیای بنی اسرائیل داود سلیمان یوشع نذی الکثل یوسف هارون - جمیع انبیاء مرقوم و مذکور است خلاصه ستایش زیاد از انبیاء مکرر در قرآن مذکور است مادام روسای ادیان با هم در نهایت اتحاد و محبت بودند چرا اهل ادیان با هم در اختلاف و نزاع باشند با آنکه حضرت مسیح موسی را دوست داشت و حضرت محمد صم مسیح و موسی هر دو را دوست داشت چرا باید بین یهود و نصاری و مسلمان عداوت باشد بلکه باید بین انهن نهایت محبت و وداد باشد باید تحری حقیقت نمایند این قرن قرن حقیقت است است نه قصص و روایات زیرا روایات و تقالید مختلف است و مابه اختلاف بنی اسرائیل روایاتی دارند مسیحیان روایاتی دارند و مسلمانان روایاتی که هیچیک تصدیق دیگری ننمایند و ابدا مخالف یکدیگر نیست باید همه این روایات را کنار گذاشت و تحری حقیقت نمود حقیقت مستور نمی ماند شما تحقیق نمائید انجیل را بخوانید ببینید چه قدر ستایش حضرت موسی است همچنین در قرآن ستایش بسیار از حضرت مسیح و موسی پس چرا با یکدیگر بین اهل این ادیان نزاع و جدال باشد چرا دشمن یکدیگر باشند چرا ملتی ملت دیگر را قتل و غارت کند این بی انصافی است این جهالت است این نادانیت و اضحمت که خدا ارزاق کل است خدا جمیع را خلق کرده شیطان انهارا خلق نکرده بلکه جمیع را خدا خلق کرده جمیع را خدا محافظه میفرماید خدا جمیع را بدورت و مثال خود خلق کرده فرموده انسانیرا بصورت و مثال خود خلق کنیم پس جمیع بشر بصورت و مثال الهی خلق شده اند نهایت در بعضی صورت و مثال الهی ظاهر است و در بعضی پنهان مانند این چراغها بعضی روشنند و بعضی تاریک باید بگوئیم تا همه روشن شوند نباید بدگوئی و نزاع نمود باید دانست که همه بنندگان یک خداوندند و در بحر رحمت او مستغرق نوع انسان واحد است و جنس بشر واحد لکن از جهالت و اختلاف و ضدیت بیجان آمده ملاحظه نمائید انسان چه قدر نادان است که اسیر این تعصبات است مشلا

يك تعصب تعصب جنسی است كه این چه قومی است المان این چه قومی است انگلیس این چه جنسی است فرانسوا و نس علی هذا بانكه جميع سلاله اد مند و از يك عائله در این صورت شبهه‌ئی نیست كه یسك جنسند و اولاد يك آدم پس این تصور اختلاف اجناس اوهام است اما مسئله وطن كه این اروپائی است این امریكائی این افریقائی است حتی در يك قطعه واحد و خطوط وهمی كشیده و تقسیم کرده اند بانكسه جميع ارض قطعه واحد است آیامیشود گنت كه چون من در اینخانه منزل دارم باید همسایه را غیر دانسم بگویم چون این خانه خلكه من است لذا تو بیگانه هستی و خانه همسایه وطن من نیست اورا باید گشت در خانه اورا خراب كرد پس تعصب وطن نیز اوهام است و اساس نزاع وجدال بعضی از اصحاب افراض میخواست امتیاز ریاستی حاصل كنند این عنوان را سبب قرار میدهند كه بشریم ریزند و رعایای بیچاره در میدان حرب باره پاره شوند ملوك در قصرهای خود در نهایت راحت و اسایش بر راحت مشغول ولی عنوان حب وطن را نموده نفرای بیچاره را در میدان باره پاره میاند از ندها وجود آنكه خود در نهایت راحتند پس این تعصب وطن اوهام است و اساس نزاع وجدال روی زمین قطعه واحد است علی الخصوص چون بحقیقت نظر کنیم كه ارض قبور ماست یعنی قبور ابدی ماست اگر انسان چند روز روی آن زندگی نماید بعد قبر ابدی انسان میشود اگر ایامی روی زمین راه مبرود الی الابد زمین میخواستند ایاجائز است انسان قبرستان را بپرستد برای قبر نزاع وجدال كند این زمین قبرستان ماست چرا برای آن دعوی کنیم خون همدیگر را بریزیم این چه جهالت است این چه نادانی است ملاحظه نمائید كه انسان چه قدر جاهل است تحری حقیقت نمینماید باری چون حضرت بهاء الله از شرق ظاهر شدند جميع این توهمات رازائل فرمودند حیات تازه‌ئی بنفوس بخشیدند نورانیستی اسمانی در توب انداختند انكار را توسیع دادند تعلیمات عظیمه ظاهر فرمودند بدینجهه ئی كه الان بهائیان اسرائیلی مسیحی زردشتی مسلمان بودائی جميع در نهایت الفت باهم امیزش نمایند چنانكه اگر در مجمع آنها وارد شوی نمیدانی كدام مسیحی كدام اسرائیلی كدام نارسى كدام مسلمان بوده جميع بايكدیگر در نهایت الفت و محبت معاشرت مینمایند زیرا اول تعالیم حضرت بهاء الله وحدت عالم انسانیت است كه جميع بشر در بحر رحمت خداوند مستغرقند و خدا به جميع مهربان است جميع را دوست میدارد جميع را رزق میدهد چون كل را روزی میدهد معلوم است كه بكل مهربان است مدد ام او مهربان است چرا ما نامهربان باشیم البته سیاست ماعظم از سیاست الهی نیست باید سیاست الهی را مچری داریم همین طور كه او بكل مهربان است ما هم مهربان باشیم چنانكه او بصومع معامله مینماید ما هم معامله نمائیم نزاع وجدال نكنیم این قرن قرن نورانیست این قرن قرن روحانیست این قرن قرن ترقیات است این تعصبات سزاوار نیست اینها منبعت از جهل است الحمد لله جميع ما بندگان يك خداوندیم و در بحر رحمت يك خداوند مستغرقیم دیگر تعصب موسوی یا مسیحی یا مسلمان بمعنی است باید تضرع بملوك الهی نمائیم كه ما را موثق نماید تا بموجب تعالیم بهاء الله عمل نمائیم علم

و تعصب مذہبی  
 وحدت عالم انسانیرا بلند کنیم تا تعصب جنسی و تعصب وطنی و تعصب سیاسی که هادم بنیان انسانی است از میان بشرزائل شود عالم انسانی نورانی گردد درحالی که عالم ارض انعکاسات عالم بالا یا بد جمع نوران در نهایت الت بایکدیگر معاشر شوند حیات اسمانی جویند نزاع وجدال ننمایند صلح اکبر ظاهر شود ریهام نور گردد مشامها معطر شود خد اوند مهربانان این جمع در ظل رحمت تواند و این نفوس متوجه ملکوت بخند ایابند گانیم کرم عنایت کن فقرایم از کز اسمانی بخش بخشند انیم بحقائق اشیا دلالت کن ضعیفیم نور اسمانی رسان نانی هستیم بعالم بقادر آر محتاجیم و منتظر تائید تو اگر عنایت رسد فخره دریا شسود آفتاب گردد اگر از الطاف محروم ماند از هر چیزی بهره و نصیب شود . پس عنایت کن مرحمت فرما تا علم وحدت عالم انسانی بلند نمائیم و نورانیت اسمانی شرق و غرب را احاطه کند جمیع احزاب متحد شوند و حیات ابدی جویند و ترویج وحدت عالم انسانی نمایند و صلح عمومی انتشار دهند تویی کرم تویی معطی تویی مهربان .

#### ۱- مقامات انبیا

راجع بمقامات انبیا و مظاهر الهیه مفرماید : ( ۱ )

بدانکه مظاهر مقدمه راهر چند مقامات کمالات غیر متناهی است ولی کلیه مراتب ایشان سه رتبه است . رتبه اول جسمانیست رتبه ثانیه انسانی است که نفس ناطقه است و رتبه ثالثه ظهور الهی و جلوه ربانی است . اما نظم جسمانی محدث است چه که مرکب از عناصر است و لابد بر اینست که هر ترکیب را تحلیلی هست ممکن نیست که ترکیب تفریق نشود و مقام ثانی مقام ناطقه است که حقیقت انسانیست این نیز محدث است و مظاهر سرمدیه در آن با جمیع نوع انسان مشترکند بدانکه نفوس بشریه در این کوه ارضیه هر چند لغضارود هور متوالیه است ولی حادث است و چون آیت الهی است لهذا بعد از وجود باقی روح انسانیرا بدایت است ولی نهایت تعالی الابد باقی است و همچنین انواع موجوده در کوه ارض حادث است زیرا مسلم است که یکا وقتی در جمیع روی زمین این انواع زیاده بلکه این کوه ارض موجود نبوده املعالم وجود بوده چه که عالم وجود منحصر بکوه ارض نیست . مقصد اینجا سبب که نفوس انسانی هر چند حادث است ولی حال باقی و ابدی و مستمر است . برای عالم اشیا عالم نقایص است بالنسبه بانسان و عالم انسان عالم کمالست بالنسبه باشیا نقایص وقتی که بد رتبه رسد بقا پیدا کند . این مثل است میگویم تویی بمقصد بر . و مقام ثالث ظهور الهی و جلوه ربانیست کلمه اول است و فیض ابدیست و روح القدس است آن نه اول دارد و نه آخر چه که اولیت و آخریت بالنسبه بعالم امکان است نه بالنسبه بعالم حق . املعند الحق اول عین آخر است آخر عین اول . مثل اینکه اعتبار ایام و اسبوع و

( مقامات انبیا )

نهورونه و دیروز و امروز یا نهمه بکره ارض است اما در آفتاب چنین خبری نیست نه دیروزی نه امسروزی نه فردائی نه ماهی نه سالی همه مساویست . بهمچنین کلمه الله و مظهریت کامله است بدایتی نداشته و نهایتی ندارد ولی اشراقش متفاوت مانند آفتاب است مثلا طلوعش در برج مسیح در نهایت اشراق وسطوع بود . و این باقیست و سرمدی . ببین چند زملوک جهانگیر آمدند و چه قدر زینبیر و امیر اولی التدیبر آمدند جمیع حدیثند لکن نسائم مسیح همین طور میزد و انوارش هنوز ساطع است اهنکش هنوز بلند است و علمش هنوز مرتفع است جیشش در جنگ است و هاتش خوش آهنگ ابرش گهریز است و برفش شعاع انگیز تجلیش واضح و لایع است و جلوه اش ساطع و لامع و بهمین طور نفوسی که در ظل او هستند و مستفی از انوار او . پس معلوم شد که مظاهر ظهور سه مقام دارند یکی مقام بشریه است و مقام نفس ناطقه و مقام ظهور ربانی و جلوه رحمانی . مقام بستی البته تلاشی شود اما مقام نفس ناطقه هر چند اول در اما اخر ندارد بلکه مویده حیات ابدیه است اما حقیقت مقدمه که مسیح میفرماید الای الاین نه بدایت دارد نه نهایت . بدایت عبارت از مقام اظهار است که میفرماید . و در مقام تشبیه سکوتر تعبیر خواب میفرماید مثل اینکه شخصی خواب بود و چون زسان نشود مثل آنست که بیدار گشت و ان شخص که در خواب است چون بیدار شود باز همان شخص است تناوتی در مقام معلوم و مو حقیقت و فطرت او حاصل نگشته مقام شکوت تشبیه بخواب شده و مقام ظهور تعبیر بیداری گشته انسان چون خواب باشد یا بیدار همان انسان است ان خواب یک حالتی از حالاتست و این بیداری حالتی از حالات زمان . سکوتر تعبیر خواب میفرماید و ظهور هدایت را تعبیر بیداری . در انجیل میفرماید درید کلمه بود آن کلمه نزد خدا بود . پس واضح و مشهود شد که حضرت مسیح بمقام مسیحی و این کمالات در وقت غسل نمیدن رسیدند که روح القدس بصورت کبوتر بر حضرت مسیح نزول نمود بلکه کلمه الهیه لم یزل در علوت قدیس بود و خواهد بود والسلام . سآب

بیز میفرماید : ( ۱ )

گشیم که در مظاهر ظهور سه مقام است . اول حقیقت جسمانیه که تعلق باین جسد دارد . ثانی حقیقت شاخصه یعنی نفس ناطقه . ثالث ظهور ربانی و ان کمالات الهیه است و سبب حیات وجود و تربیت نفسوس . هدایت خلق و نورانیت امکان . این مقام جسد مقام بشریت و تلاشی میشود زیرا ترکیب عنصریت و آنچه از عناصر ترکیب میشود لابد تحلیل و تفریق میگردد . اما آن حقیقت شاخصه مظاهر رحمانیه یک حقیقت مقدمه است و از این جهت مقدم است که من حیث الذات و من حیث الصفات منازا از جمیع اشیا است . مثل اینکه من من حیث الاستعداد مقتضی انوار است و قیاس با قمار نمیشود . مثلا اجزا مرکبه کره شمس قیاس با اجزا

از جمیع این سکوت منزه و از علم و معرفت و خواصی که در عالم ملامت است مقدم است بر تمام حقیقت برکت که در عالم

بیه کوه قمر میگردد ان اجزاء وان ترتیب مقتضی ظهور شعاع است . اما اجزاء مرکبه قمر مقتضی شمع است مقتضی اقتباس است . پس سائر حقائق انسانی نفوس هستند مثل ماه که اقتباس انوار از شمس میکنند آن حقیقت مقدسه بنفوسه مضمی است . و مقام ثالث نفس فیض الهی و جلوه جمال قدیم است و اشراق انوار الهی قدیر و حقیقت شاخصه مظاهر مقدسه انفکاک از فیض الهی و جلوه ربانی ندارد لهذا مظاهر مقدسه به خودشان عبارت از این است که این قالب عنصری را ترک کنند مثل اینکه سراجی که تجلی درین مشکاة از شعلش از مشکاة منقطع میشود یعنی این مشکاة خراب گردد . اما فیض سراج منقطع نمیشود . بسیاری مظاهر مقدسه فیض قدیم مانند سراج است و حقیقت شاخصه به مثابه زجاج و هیکل بشری مانند مشکاة . اگر مشکاة منهدم گردد مصباح مشتعل است و مظاهر الهیه مزایای متعدد هستند زیرا شخصیت مخصوصه دارند ما بجلی در این مریایک شمس است معلوم است که حقیقت مسیحیه غیر از حقیقت موسویه است و البته حقیقت مقدسه از دیدایت واقف بر سر وجود است و از سن طفولیت آثار نیر واری از آن ظاهر و واضح است . پس چگونه میشود که با وجود این نبیوضات و کمالات استشعار نباشد در مظاهر مقدسه . ذکر سه مقام کردیم مقام جسد است و مقام حقیقت شاخصه و مظهریت کامله مثلا شمس و حرارت و ضیاءش و سائر نفوس نیز مقام جسد و مقام نفس ناطقه یعنی روح و عقل دارند . پس در مقاماتی که ذکر میشود من خوا بیده بودم و مرور کرد نجات الهی بر من و پیدا شد م مثل بیان حضرت مسیح است که میفرماید جسد محزونست و روح مستبشر با آنکه در مشقتم یاد راحتم یاد رزحتم اینها همه راجع بمقام جسد است و خلی بان حقیقت مشخصه ندارد و خلی بان مظهریت حقیقت رحمانیه ندارد . مثلا ملاحظه میکنید که در جسد انسان هزار انقلابات حادث میشود و لکن روح ابد از آن خبر ندارد . بکن در جسد انسان بعضی از اعضا بکلی مختل میشود لکن جوهر عقل باقی و برقرار . صد هزارانت بلبا مرور میشود لکن بر لایس هیچ خطری نیست اینکه بیان میفرمایند جمال مبارک که در خواب بودم و نسیم بر من مرور نمود و من را بیدار کرد این راجع بجسد است . در عالم حق زمان ماضی و مستقبل و حال نیست ماضی و مضارع و حال همه یکیست مثلا مسیح میفرماید ( کان فی الابد الكلمة ) یعنی بود و هست و خواهد بود چرا که در عالم حق زمان نیست زمان حکم بر خلق دارد بحق حکم ندارد . مثلا در صلوة میفرماید نام تو مقدس یاد مقصد اینست که نام تو مقدس بوده و هست و خواهد بود . مثلا صبح و ظهر عصر با النسبه بهمین است اما در آنتساب صبح و ظهر عصر و شام نیست .

نسبت بقوای که مظاهر ظهور دارند هستند میفرماید : ( ۱ )

علم بره و قسم لاست علم وجودی علم صوری . یعنی علم تحقیقی و علم تصویری علم خلق عموما بجمیع اشیا عبارت از

تصور شهود است یعنی یا بقوه عقلیه تصور آن شیئی نمایند یا آنکه از مشاهده شیئی صورتی در مراتب قلب حصول  
 یابد . دایره این علم بسیار محدود است چه که مشروط با کسب و تحصیل است و اما قسم ثانی که عبارت از  
 علم وجودی و تحقیقی است آن علم مانند داناتی و قوف انسان بنفس خود انسان است . مثلاً عقل انسان و روح  
 انسان واقف بر جمیع حالات و اطوار و اعضاء و اجزاء عنصری و مطلع بر جمیع حواس جسمانی و همچنین قوی و حاسب  
 و احوال روحانی خود هستند . این علم وجودیست که انسان متحقق بانست احساس آنرا میکند و ادراک آنرا  
 بنماید زیرا روح محیط بر جسم است و مطلع بر حواس و قوای آن این علم با کسب و تحصیل نیست امریست وجود  
 برهیت محض است . حقائق مقدسه مظاهر کلیه الهیه چون محیط بر کائنات من حیث الذات و الصفاتست  
 و باقی و واجد حقائق موجوده و متحقق بجمیع اشیا لهذا العلم انان علم الهی است نه اکتسابی یعنی نفس  
 ندانست و انکشاف رحمانی مثلی ذکر نمائیم این مثل مجرد بجهت تصویر این مطلب است . مثلاً اشرف موجودات  
 ارضیه انسانست انسان متحقق بعالم حیوان و نبات و جمادات است . یعنی این مراتب در او مندرج است  
 بحسبی که دارند این مقامات و مراتب است و چون دارند مقاماتست واقف با سرانست و مطلع بر وجود  
 آن . این مثل است نه مثل مختصر اینکه مظاهر کلیه الهیه مطلع بر حقائق اسرار کائناتند لهذا اشرفی تا بس  
 نمایند که مطابق و موافق حال عالم انسانست زیرا شریعت روابط ضروریه است که منبعث از حقائق کائناتست  
 شهر ظهوری یعنی شارع مقدس تا مطلع بحقائق کائنات نباشد روابط ضروریه که منبعث از حقائق ممکناتست  
 در آن ننماید . البته مقتدر بوضع شریعتی مطابق واقع و موافق حال نکرد . انبیاء الهی مظاهر کلیه اطباء  
 مانند عالم امکان مانند هیکل بشری و شرایع الهیه در او علاج پس طبیب باید که مطلع بر جمیع  
 اعمار اجزا و طبیعت و احوال مریض باشد تا آنکه در وائی ترتیب دهد که نافع بسم نافع گردد . فی الحقیقه حکیم  
 در ارا از زینس امراض عارضه بر مریض استنباط کند زیرا تشخیص مریض نماید بعد ترتیب علاج علت مزمنه کسود تا  
 تشخیص مریض نشود چگونه ترتیب علاج و در واگرد . پس باید طبیب بطبیعت و اعضا و اجزا و احوال مریض نهایت  
 اطلاع داشته باشد و جمیع امراض واقف و یگانه ادویه مطلع تا آنکه در وائی موافقی ترتیب دهد . پس شریعت  
 روابط ضروریه و استنباط که منبعث از حقیقت کائناتست . و مظاهر کلیه الهیه چون مطلع با سرار کائناتند لهذا  
 واقف بان روابط ضروریه و انرا شریعة الله قرار دهند . مطابق

سبب با و ار کلیه مبفرماید : ( ۱ )

معمانی که این اجرام نورانیه در این فضای نامتناهی هر یک را دوری زمانست که درازمنه مختلفه هر یک در  
 سبب خویش دوری زند و دوباره بنای دوره جدید گذارد . مثلاً کره ارض در هر سیصد و شصت و پنج روز و پنجاه



## ( مقامات انبیاء - تفاوت مراتب و عقول )

ساعت و چهل و هشت دقیقه و کمسوری دوری زند . پس آغاز و وجود جدید نماید یعنی آن دوره اول دور باره تجدید  
 باید به همچنین عالم وجود کلی را چه در آناتی و چه در آننس دوری از حوادث کلیه واحوال و امور عظیمه است  
 چون دوره منتهی شود دوره جدید ابتدا کرد و دوره قدیم از وقوع حوادث عظیمه یگلی فراموش شود که ابتدا  
 خبری و اثری از آن نماند چنانکه ملاحظه مینمائید که از بیست هزار سال پیش ابتدا خبری نیست . و حال آنکه  
 بدلائل از پیش ثابت نمودیم که عمران این کره ارض بسیار قدیم است نه یکصد هزاره دوست هزار سال  
 نه یک میلیون نه دو میلیون سال بسیار قدیم است و یکی آثار و اخبار قدیم منقطع . و همچنین هر یک از مظاهر  
 سیمورالهییه را در زیست زمانی که در آن دوره احکام و شریعتش جاری و ساریست چون در او بظهور مظهر  
 جدید منتهی شود دوره جدید ابتدا کرد . و بر این منوال دورها اید و منتهی کرد و وجود دیاید تلیک دوره  
 کلیه در عالم وجود بانتهارسد و حوادث کلیه و وقایع عظیمه و وقع شود که یکی خبر و اثر از پیش نماند . پس دور  
 جدید کلی در عالم وجود آغاز نماید زیرا عالم وجود را بدینی نیست و از پیش دلیل و برهان بر این مساله اقامه  
 نداشتیم . بتکرار نیست . باری دوره کلی عالم وجود را گوئیم آن عبارت است از مدتی مدیده و قرون و لغتماری  
 بیحد و شمار در آن دوره مظاهر ظهور جلوه بساحت شهود نمایند تا ظهور کلی عظیمی انانرا مرکز اشراق نماید  
 و ظهور و سبب بلوغ عالم گردد . دوره او امتدادش بسیار است مظاهری در ظل او بعد مبعوث گردند و بحسب  
 انقضای زمان تجدید بعضی احکام که متعلق بجهانیات و معاملات است نمایند ولی در ظل او هستند مادر دور  
 هستیم که بدایتش آدم است و ظهور کلیه اش جمال مبارک .

در راجع بتفاوت مراتب و عقول ( ضمناً تست اول لوح مبارک ای احمای الهی و آما رحمانی جمهوره غلابر آنند  
 نسخه مراجعه شود ) . سابع

بیز راجع بتفاوت اخلاق میفرماید : ( ۱ )

اخلاق نظری و اخلاق ارشی و اخلاق اکتسابی که بتربیت حاصل گرد اما اخلاق نظری هر چند نظرت الهیه  
 خیر محض است و لکن اختلاف اخلاق نظری در انسان بتفاوت درجات است عمه خیر است . اما بحسب درجات  
 خوب و خوشتر است چنانکه جمیع نوع انسان ادراک و استعداد دارد اما ادراک و استعداد و قابلیت در میان  
 نوع انسان متفاوت است و این واضح است . مثلاً چند طفل از یک خسانند آن در یک محل در یک مکتب از یک معلم  
 تحصیل نمایند و بیک غذا و بیک هوا و بیک لباس تربیت شوند و یک درس بخوانند لابد در میان این اطفال بعضی  
 ماهر در فنین شوند و بعضی متوسط و بعضی پست . پس معلوم شد که در اصل نظرت تفاوت درجات موجود و تفاوت  
 قابلیت و استعداد مشهود ولی این تفاوت نه از روی خیر و شر است مجرد تفاوت درجات است . یکی در درجه اعلی

( تفاوت مراتب و عقول )

است و یکی در درجه وسطی و یکی در درجه ادنی . مثلا انسان وجود دارد حیوان وجود دارد گیاه وجود دارد . اما وجود در این موجودات اربعه متفاوتست . وجود انسان کجا وجود حیوانی کجا ولی کل موجودند وین واضح است که در وجود تفاوت درجاتست . و اما تفاوت اخلاق ارشی این از قوت و ضعف مزاج یعنی ابوین چون ضعیف المزاج باشند اطفال چنان گردند و اگر قوی باشند اطفال جسور شوند . و همچنین طهارت خون هم یکی دارد زیرا نطفه طیبه مانند جنس اعلی است که در نبات و حیوان نیز موجود . مثلا ملاحظه مینمائید که از پدر و مادر ضعیف و معلول تولد یابند بالطبع بضعف بنیه و ضعف عصب مبتلی و بی صبروی تحمل بین نبات و بی همت و عجز هستند زیرا ضعف و سستی ابوین در اطفال میراث گشته و ازین گذشته بعضی از خاندان و دودمانها بوهیبتی مخصوص گردند . مثلا سلاله ابراهیمی بوهیبتی مخصوص بوده که جمیع انبیای بنی اسرائیل از سلاله ابراهیمی بودند . این بوهیبت را خدا بان سلاله عنایت فرمود . حضرت موسی از طرف پدر و مادر و حضرت مسیح از طرف مادر و حضرت محمد حضرت اعلی و جمیع انبیای بنی اسرائیل و مظاهر سلاله از آن سلاله اند ( جمال مبارک نیز از سلاله ابراهیمی هستند چون حضرت ابراهیم غیر از اسمعیل و اسحق پسرهای دیگر داشت که در آن زمان بمصحات ایران و افغانستان هجرت نمودند و جمال مبارک نیز از سلاله اند ) پس معلوم شد اخلاق میراثی نیز موجود حتی اگر اخلاق مطابق نیاید و لو جسام از آن سلاله است بی روح از آن سلاله شمرده نشود . مثل اینکه کعبان از سلاله نوحی شمرده نمیشود . و اما تفاوت اخلاق من حیث التریبه این بسیار عظیمست زیرا تربیت بسیار حکم دارد . نادان از تربیت دانا شود چنان از تربیت شجاع گردد شاخه کج از تربیت راست شود میوه های کوهی جنگلی تلخ و گرا از تربیت لذیذ و شیرین گردد . گل پنج پسر از تربیت صد پسر شود امت متوحشه از تربیت متدین گردد حتی حیوان از تربیت حرکت و روش انسان باید . ایمن تربیت را باید بسیار مهم شمرد زیرا امراض همچنانکه در عالم اجسام بیکدیگر سرایت شدیده دارد بهم چینیستن اخلاق در ارواح و قلوب نهایت سرایت دارد . این تفاوت تربیت بسیار عظیمست و حکم کلی دارد شاید نفسی که در مادام که استعداد و قابلیت نفوس متفاوتست و بسبب تفاوت استعداد لایذ تفاوت اخلاق است اما انسانست زیرا استعداد برد و قسم است استعداد نظری و استعداد اکتسابی استعداد نظری که خلق الهی است کل خیر محض است . در نظارت شریعت . اما استعداد اکتسابی سبب گردد که شرح حاصل شود . مثلا خدا جمیع بشر را چنین خلق کرده و چنین قابلیت و استعداد داده که از شهید و شکر مستفید شوند و از سم متضرر گردان گردند این قابلیت و استعداد نظریست که خدا به جمیع نوع انسان یکسان داده است . اما انسان بنا شد کم استعمال سم نمودن هر روزی مقداری از سم می خورد اندک اندک زیاد میکند تا بجائی میرسد که هر روز کبک لدرهم انبوین نخورد هلاک میشود و استعداد نظری بکلی منقلب میگردد . ملاحظه کنید که استعداد و استعداد نظری از تفاوت عادت و تربیت چگونه تغییر می یابد که بالعکس میشود . اعتراض بر اشقیای از جهت استعداد

## ( تفاوت مراتب و عقول )

بیت نظری از تفاوت عادت و تربیت چگونه تغییر می یابد که بالعکس میشود . اعتراض بر اشقیای از جهت  
 تمداد و قابلیت نظری نیست بلکه اعتراض از جهت استعداد و قابلیت اکتسابیست در نظرت شری نیست که  
 خیر است حتی صفات و خلقی که مذموم و ملازم ذاتی بعضی از نوع انسانیست ولی فی الحقیقه مذموم  
 . مثلا در بدایت حیات ملاحظه میشود که طفل در شیر خوردن ازستان آثار حرص از او واضح و آثار غضب  
 بر او مشهود . پس حسن و قبح در حقیقت انسان خلقیست و این منافی خیریت محض در خلقت و نظریست .  
 زب اینست که حرص که طلب از یاد است صفت مذموم است اما اگر در موقعش صرف شود . مثلا اگر انسان  
 در تحصیل علوم و معارف داشته باشد و یا آنکه حرص در رحم و مروت و عدالت داشته باشد بسیار مساعد  
 است . و اگر بر ظالمان خونخوار که مانند سباع درنده هستند قهر و غضب نماید بسیار مذموم است ولی اگر این  
 صفت را در غیر مواضع صرف نماید مذموم است . پس معلوم شد که در وجود ایجاد ابداءش موجود نیست اما اخلاق  
 در انسان چون در مواضع غیر مشروعه صرف شود مذموم گردد . مثلا شخص غنی کریمی بفقیری احسانی نماید  
 در احتیاجات ضروریه خویش صرف نماید . آن شخص فقیر اگر آن مبلغ را در موارد غیر مشروعه صرف کند مذموم  
 است . بهمینین جمیع اخلاقی نظریه انسان که سرمایه حیاتیست اگر در موارد غیر مشروعه اظهار استعمال شود  
 مذموم گردد . پس واضح شد که نظرت خیر محض است . ملاحظه نمائید که بدترین اخلاقی و بیفوضترین صفات  
 در اساس جمیع شرور است دروغ است از این بد تر و مذموم تر صفتی در وجود تصور نگردد . هادم جمیع کسالات  
 سستیست و سبب زائل نامتنهی . از این صفت بد تر صفتی نیست اساس جمیع قبائح است با وجود این اگر  
 یک مریض را تسلی دهد که الحمد لله احوال تو بهتر است و امید حصول شناسست هر چند این قول مخالف  
 حقیقت است ولی گاهی سبب تسلی خاطر مریض و مدارشناهی از مرض است مذموم نیست دیگر این مسأله  
 نسبت وضوح پیوست و السلام . سائر

مراجعه به درجه ادراکات عالم انسانی و مظاهر ظهوری میفرماید : ( ۱ )

چونکه ادراکات مختلف است ادنی رتبه ادراکات احساسات حیوانیست یعنی حسیات طبیعی که بقسوی  
 ظاهر است و آن حسیات گفته میشود . و در این ادراکات انسان و حیوان مشترکند بلکه بعضی از حیوانات  
 مانند انسان . و اما در عالم انسانی باختلاف مراتب انسانی ادراکات متنوع و متفاوتست . در رتبه اولیه  
 در عالم طبیعت ادراکات نفس ناطقه است و در این ادراکات و در این قوه جمیع بشر مشترکند خواه فانی خواه  
 شایسته خواه مومن خواه گمراه . و این نفس ناطقه انسانی در ایجاد الهی محیط و ممتاز از سایر کائناتست و چون  
 در این ممتاز است لهذا محیط برایش است از قوه نفس ناطقه ممکن که حقایق اشیا را کشف نماید و خواص کائنات را

( تفاوت مراتب و عقول )

کند و با سرار موجودات پی برد این فنون و معارف و صنایع و بدایع و تاسیسات و اکتشافات و مشروبات  
 و ادراکات نفس ناطقه حاصل . و در زمانی سرمصون و رازگین و غیر معلوم بوده و نفس ناطقه بتدریج  
 کرده و از حیز غیب و خفا بچیز شهود آورده . و این اعظم قوه ادراک در عالم طبیعت است و نهایت جولان  
 ایشان نیست که حقائق و خواص و آثار موجودات امکانیه را ادراک نماید . اما عقل کلی الهی که ماوراء  
 است است آن نیز قوه قدیمه است و عقل کلی الهیست محیط بر حقائق کونی و مقتبس از انوار اسرار  
 است آن قوه عالمه است نه قوه متجسمه . قوای معنویه عالم طبیعت قوای متجسمه است از تجسم  
 حقائق کائنات و خواص موجودات برد . اما قوه عاقله ملکوتیه که ماوراء طبیعت است محیط بر اشیاست  
 نام اشیاء و مدرک اشیاء و مطلع بر اسرار و حقایق و معانی الهیه و کائنات حقایق خنیه ملکوتیه و این قوه عقلیه  
 به مخصوص بمظاهر مقدسه و مطالع نبوت است . و بر تروی ازین انوار بر مریای قلوب ابرار زند که نصیب  
 به ازین قوه بواسطه مظاهر مقدسه برند . و مظاهر مقدسه را سه مقام است یک مقام جسدی و یک مقام نفس  
 و یک مقام مظهریت کامله جلوه ربانی . اما جسد ادراک اشیاء نماید بقدر استطاعت عالم جسمانی لهذا  
 بعضی مواقع اظهار عجز نمودند . مثلاً خواب بودم و بی خبر نسمة الله بر من گذر نمود و مرا بیدار کرد و امریندا  
 . و اینکه حضرت مسیح در سن سی سال تعین شد و روح القدس حلول نمود و پیش ازین روح القدس در  
 هیچ ظاهر نبود . جمیع این امور را جمیع مقام جسدی ایشانست . اما مقام ملکوتی ایشان محیط بر جمیع  
 است و واقف بر جمیع اسرار عالم بر جمیع آثار و حاکم بر جمیع اشیاء . پیش از بعثت بعد از بعثت جمیع کسان  
 است . اینست که میفرماید ضم الف و باء اول و آخرت تغییر و تبدیلی از برای من نبوده و نخواهد بود .  
 در مقامات انسان و مراتب او میفرماید : ( ۱ )

هو الله سائر

عالم انسانی سه مقام است . مقام جسم است و آن مقام حیوانی انسانست که با جمیع حیوانات در جمیع  
 و جمیع شئون مشترك است زیرا جسم حیوان مرکب از عناصر و جسم انسان نیز مرکب از عناصر است حیوان  
 و محسوسه دارد مثل بصیرت و ذوق و تمس انسان هم این قوی را دارد . ولی حیوان نفس ناطقه ندارد  
 و نفس ناطقه واسطه است میان روح انسانی و جسم این نفس ناطقه کاشف اسرار کائنات است ولی اگر از روح  
 بگریزد و از روح استغاضه کند . والا اگر مدد از روح بنفس نرسد انهم مثل سائر حیوانات است چه که مغلوب  
 بیوات است این است که ملاحظه میشود بعضی بشر بصنعت بشر غشستند حیوان محضند ابد از حیوان امتیازی  
 ندارند اما اگر این نفس از عالم روح استغاضه کند انوقت انسانیت او اشکال میشود پس معلوم شد و جنبه دارد

( تفاوت مراتب و عقول - علل احتجاب مسلسل )

يك جنبه جسمانی يك جنبه روحانی اگر جنبه حیوانی غالب بر نفس شود از حیوان پست تر است این است که در عالم بشر نفوس می بینی که از حیوان درنده ترند از حیوان ظالم ترند از حیوان بدخوترند از حیوان زودبخت ترند سبب آنست بشرند سبب نیکیت عالم انسانیست اندر مرکز ظلماتند و اگر جنبه روحانی غلبه بر نفس کند نرسد سیه شود ملکوتیه شود سماویه شود در پناهیه شود جمیع فضائل ملائقی در او طلوع کند رحمت خدا نشود سبب آسایش عالم انسانی شود . اینست ترقی میانه نفس اماره بالسوء و نفس مطمئنه پس واضح شد که نفس واسطه است میانه روح و جسد مثل اینکه ساقه اندرخت واسطه است میانه این خاک و شراکراین شمر از این شجر ظاهر شود مظهر کمالات است بهمچنین اگر نفس مویده بروج شود آن نفس نفس مبارک است اما اگر این شجر شمری نداشته باشد همان ناپت از خاک باشد سزاوار آتش است این مقام مثل است میگویم تا بنهمی رسید امید از الطاف بی پایان الهی چنانست که روح شما غلبه بر نفس نماید تا نفوستان نفوس قدسیه شود تا کمالات آسانی در تمام ظاهر شود پرتوشمس حقیقت در شما طلوع کند در انجمن عالم بر رفتار و گفتاری مبعوث شوید کسه شمع این عالم گردید نمی بینید جمیع بشر مشغول به عالم ناسوتند ایداد را نکرته یب اخلاق و نیز لاهوت - نیستند ایداد را نکرده استاب کمالات عالم انسانی نیستند بلکه مانند حیوانات منعمک در عالم شهوات هستند که بخورند و بنوشند و وسعت معیشت پیدا کنند بعینه مثل حیوان معلوم است انسان باید در نکر معیشت باشد اما نه اینکه نکرش محصور در معیشت تنها باشد باید نکرش بلند باشد و نکران باشد که مظهر موهبت الهی باشد استاب کمالات معنوی کند و با اخلاق آسانی میانه خلق ظاهر شود تا شخص ملکوتی گردد و الا ناسوتیست ابایی چند مثل حیوان در این زمین گذران کند و آخر میرود من از برای شما عالم دیگر میخواهم من میخواهم شما روح مجسم شوید . تا سبب حیات عالم انسانی گردید .

( ۶ - علل احتجاب ملل )

راجن بعلم احتجاب ناس از شناسائی مظاهر الهیه میفرماید : ( ۱ )

هو الله

اشتب میخواهم از برای شما سبب احتجاب نام را از مظاهر مقدسه الهی بیان کنم این مسلم است که در جمیع عهد ها مردم منتظر موعود بودند مثلا در زمان مسیح یهود منتظر ظهور مسیح بودند و شب و روز در معابد دعا می کردند که خدا یا ظهور مسیح را نزدیک کن تا از انوار او استفاضه کنیم و آنچه سبب سعادت ابدی است بر مسیح بنا شد با در قدس الا قداس گریه میکردند و تاصیح جزع و نزع مینمودند که خدا یا مسیح را بفرست اما وقتی کسه مسیح ظاهر شد جمیع اعتراض کردند جمیع انکار نمودند بلکه تکبیر کردند و عاقبت بصلیب زدند سبب چه بود اسباب

( علل احتجاجات ملل )

بسیار بود اما سبب بسیار قوی دو سبب بود که این دو سبب همیشه سبب احتجاجات نام بوده و سبب محرور مسیحی  
 بنی گردیده است .

سبب اول آنکه شخص موجود را در کتاب مقدس شروطی مذکور که آن شروط کلام رمزیت نه مفهوم لفظی و چون  
 بحسب مفهوم لفظی گرفتند لهذا العراض و استکبار میکردند می گفتند این موجودان موجود نیست چنانکه یهود  
 مارات را گرفته حین ظهور حضرت مسیح علما یهود گفتند این مسیح آن مسیح نیست این آن موجود نیست  
 بلکه نسبتهای دیگر دادند که زبان حیوانی و تمسک بشروط ظهور مسیح در کتاب مقدس تورات نمودند .

شروط اول اینکه در کتاب مقدس منصوص است که مسیح از مکان غیر معلوم میاید این شخص از ناصره آمد ما او را  
 می شناسیم .

شروط ثانی آنکه عصای او از آهن است یعنی بشمشیر شبانی میکند و این مسیح شمشیر که سهل است عصای چوبی  
 هم ندارد .

شروط ثالث آنکه بموجب کتاب مقدس حضرت موجود باید بر سر برد او نشیند و تاسیس سلطنت بکند این مسیح نه  
 سلطنتی نه لشگری نه ملکتی نه وزراتی نه وکلای نبرد و وحید است لهذا این مسیح آن مسیح موجود نیست .

شروط رابع آنکه مسیح شریعت تورات را ترویج کند و این مسیح سبب رایبم شکست شریعت تورات را نسخ نمود  
 چگونه این مسیح آن مسیح است .

شروط خامس آنکه باید شرق و غرب را فتح کند این مسیح یک لانه و اشیانه ندارد چگونه این مسیح آن مسیح  
 است .

شروط ششم آنکه باید حیوانات نیز در زمان مسیح در نهایت راحت و آسایش باشند و عدالت بدرجهئی رسد  
 که حیوانی نتواند به حیوان دیگر تعدی کند گرگ و میش با هم از یک چشمه آب بنوشند و بازو یک در یک لانه  
 آشیانه کنند شیر و آهود یک چراگاه بچرند حال در زمان این مسیح ظلم و عدوان بدرجهئیست که حکومت رومان  
 در فلسطین غلبه کرده یهود را میکشد میزند نمی میکند حبس مینماید ظلم و عدوان بی پایان است حتی خود مسیح  
 را بنوعی علمای یهود بصلیب زدند چگونه این مسیح آن مسیح است این بود سبب احتجاجات ملت یهود از ایمان  
 به مسیح و حال آنکه جمیع این شرائط ظاهر شد جمیع این آثار با هر گشت و لکن کلامی رمزی بود علما یهود  
 نسبتند گمان کردند که این شروط بحسب ظاهر و مفهوم لفظی است و حال آنکه جمیع رموز بود .

از اینک از مقامی غیر معلوم میاید روح مسیح از مقام غیر معلوم آمد نه جسمش هر چند جسمش از ناصره بود اما روح  
 مسیح نه از ناصره نه از حیفا آمد نه از شرق و نه از غرب بود روح مسیح از عالم الهی بود از مقامی غیر معلوم بود  
 انسانی یهود نفهمیدند .

نتیجه اینک عصای او از آهن بود و عصای آلت شبانی است آلت شبانی حضرت مسیح لسان مبارک بود لسان مبارک

( هبل احتجاب ملل )

سبب قاطع بود فصل بین حق و باطل میگردد .

بنا اینکه بر سر برد اود بنشینند و سلطنت نماید حضرت مسیح سلطنتش سلطنت اهدی بود نه سلطنت ناپلیس  
نه سلطنت چنگیز خان نه سلطنت انبیا سلطنت مسیح سلطنت روحانی بود سلطنت اهدی بود سلطنت  
و جدانی بود مالک او قلوب بود در قلوب سلطنت میکرد نه در خاک والی الابد سلطنتش باقی است و نهایت  
ندارد .

ایضا اینکه ترویج تورات مینماید یعنی اساسی را که حضرت موسی گذاشته است آن را از تقالید خلاص میکند  
آن حقیقت را ترویج میکند هیچ شبهه نیست که حضرت مسیح اساس موسی را ترویج کرد از جمله وصایای هشتم  
را ترویج کرد حقیقت شریعت موسی را ترویج کرد اما بعضی امور که موافق عصر موسی بود و در زمان مسیح موافق  
بود از راند بود یا از تقالید تلمودیه بود آنها را نسخ کرد اساس اصلی را جاری داشت و ترویج نمود .  
خامسا اینکه شرق و غرب را فتح میکند چون حضرت مسیح کلمه الله بود بقوه الهی شرق و غرب را فتح کرد و  
سرخا نشانی الان باقی و برقرار نهایت ندارد .

سادسا اینکه در ایام ظهورش گرگ و میش از یک چشمه آب میخورند مقصد از این آن است که نفوسیکه مانند  
گرگ و میشند آنها حضرت مسیح مومن میشوند و جمیع آنها از چشمه انجیل می نوشند مثلا یک شرقی و یک غربی  
که مناسبتی طبعی بین آنها نبوده معاشرتی با هم نداشته و از هر جهت مخالف بودند و بمنزله گرگ و میش بودند  
و اجتماع اینها ممکن نبود چون مومن حضرت مسیح شدند جمیع بر چشمه واحد جمع شدند . اینها کلمات رمزی  
بود چون علماء یہود نفهمیدند و بحقیقت معانی بی نبودند و بصورت ظاهر نگاه کردند و مطابق ندیدند ایسن  
بود که انکار کردند و اعتراض نمودند .

سبب ثانی مانع ثانی اینست که در مظاهر مقدسه الهیه دو مقام است یک مقام بشر است و دیگری مقام رحمانی  
ثانی مقام ظهور و تجلی ربانی مستور است و مقام بشریت ظاهر خلق آن حقیقت مقدسه ظاهر در همیکل نمی بینند  
نور روح القدس ربانی بینند نظر بشریت میکنند و چون می بینند در مقام بشریت مشترک با سایر بشرند نظیر سایر  
سائرن میخورند میخوابند مریض میشوند ناتوان میگردند لهذا اقیاس بنفس خود نموده میگویند اینها مثل ما هسا  
هستند امتیازی ندارند چرا اینها مظاهر مقدسه باشند و ما نباشیم چرا اینها ممتاز از ماها باشند چرا اینها اسمانی  
باشند و ما زمینی چرا اینها نورانی باشند و ما ظلمانی و حال آنکه در جمیع شئون بشری مثل آنها هستیم ابد افسرد  
و امتیازی در میان نیست و امتیازی خصوصی از ما ندارند ما تفرقی نمی بینیم اینها مثل ما هستند لهذا انکار و استکبار  
نمودند مثل ابلیس که نظیر جسم آدم کرد گفت من اشرف از آدم هستم ولی نظر بر روح آدم نکرد روح آدم را  
ندید و چون جسم آدم از تراب بود آن را دید روح او را ندید استکیار کرد و الا سجده میکرد .  
حال در هم ظهور مظاهر الهی چون مردم نظریه بشریت آنها مینمایند و مانند خود شان می بینند لهذا استکیار

( علل احتجاب ملل با اهمیت مقام دین )

میکنند اعتراض مینمایند تعدی می کنند ظلم و مخالفت مینمایند و بر قتل آنها قیام میکنند .  
 پس شما باید نظریه بشریت مظاهر بقدر سه الهیه نکید باید نظر حقیقت آنها بکنید آن حقیقت ساطعه که آنرا  
 روشن میکند آن حقیقت ساطعه که عالم بشر را نورانی مینماید آن حقیقت ساطعه که نفوس را از زقائس خلاص  
 مینماید آن حقیقت ساطعه که هیئت جامعه را باعلی درجه کمال میرساند مانوق تصورات بشری است ما باید  
 نظریه زجاج نکیم زیرا چون نظریه زجاج کیم چون بلور است از انوار محروم مانیم باید نظریه زجاج نمانیم یعنی  
 آن سراجی که در این زجاج میناید و آن نیض و تجلی حضرت الوهیت است که در زجاج بشریت ظاهر و هویدا  
 است و چون چنین کیم محتجب نمائیم . *ستابده*  
 راجع با احتجاب ملت شیعه میفرماید : ( ۱ )

حواله

ای بنده حق جمهور نام منتظر موعودی خونخوارند و بی ظالمی غدا رهمدی می خواهند که با سهم و سنان و -  
 شمشیری بر آن سبلی از خون بیچارگان جاری و ساری نماید . و شب و روز مشغول بخراب اعناق گردد . و قطع  
 رقاب نماید و بروجی از سرها بپاراید . ملك الموت باشد و انت جانها گردد . خونریز شود . نتنه انگیز گردد  
 بنیان انسان براندازد و مدن و قری بر باد دهد . اطفال یتیم کند . زنان بیوه نماید . این را شروط حقیقت  
 دانند و منتظر چنین موجودند و حال آنکه مظهر کمالات معنویه . و مطلع انوار رحمانیه باید محیی ارواح باشد و  
 منعم اجسام جان بخشند نه جان گیرد سبب حیات شود نه علت ممات گردد و آید کند نه خراب نماید شرق مشرق  
 کند غرب معطر نماید بیچارگان را ملجاء و پناه گردد و نادانان را آگاه کند . ظالمان را عادل نماید . و غافلان را عاقل کند  
 در دنیا کائنات را خلق و خوی رحمانی بخشد و برگزگان را اغنام الهی نماید . درنده را جرنده کند . و خونخوار را روف و  
 مهربان نماید . سزاوار شخص کامل چنین است که خلق و خویش شکرین و انگبین باشد . لطف او را سزاوار نسه  
 نهر شهید او را لایق نه زهر . لکن چه توان نمود که نفوس غافلند و جاهل لهذا درنده خواهند . و خونریز و خونخوار  
 شوند . و ظالم و غدار جویند . این چه نادانیست و این چه جهل و غفلت در عالم انسانی . شما باید بر قدم حق  
 حرکت نمائید بجمع من علی الارض مهربانی کنید . و بگانه ملل انسانی نمائید عالم بشر را شهید و شکر گردید و نوع  
 انسانی را محبت و رانت فرمائید . در مان هر دردمند گردید . و مرهم هر زخم دیده مستمند شوید . مونس دلپسا  
 گردید . و محی جانها شوید . تا مظهر رحمت کبری گردید . و لیک الهی الا بهی ع . ع

( ۲ - اهمیت مقام دین )

راجع با اهمیت مقام دین میفرماید : ( ۲ )

( ۱ ) - مجموعه الواح عکسی صفحه ۱۴۵-۱۴۶

( ۲ ) - نطق مبارک در معین بزرگ یهودیان شهر سائفرانمیسکو ۱۲ ماه اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۹۸ خطابات جلد دوم



( اهمیت مقام دین )

حواله

این موهبت الهیه در عالم انسانی دین است زیرا دین تعالیم الهی است البته تعالیم الهیه بر جمیع  
 عالمات مقدم و نائق است دین انسان را حیات ابدی دهد دین خدمت بعالم اخلاق کند دین دلالت  
 سعادت ابدیه نماید دین سبب عزت قدیمه عالم انسانیت دین سبب ترقی جمیع ملل است برهان بر آن  
 است که چون در ادیان بنظر حقیقت نظرون تحری تعالیم من بینیم دین سبب ترقی و سعادت ملل بوده و حال ما  
 باید تحری تعالیم که دین سبب نورانیت عالم است یانه دین سبب ترقی فوق العاده عالم انسانی است  
 و ولی باید بنظر حقیقت به بینیم نه بتقالید چه اگر تقالید باشد هر یک عقد شد خون را مرجح داند بعضی  
 گویند که دین سبب سعادت نیست مایه ذلت است پس اول باید تحری آن کنیم که دین سبب ترقی است  
 یاندنی سبب عزتست یا ذلت تا برای ماشبهه باقی نمایند لهند از کرانیبا و وقایح ایام انهارا بیکیم نه بروایاتی  
 که بعضی انکار توانند بلکه بیاناتی که مسلم عموم است منکری ندارد و ان اینست که از جمله انبیاء حضرت ابراهیم  
 بود که بجهت آنکه منع عبادت اصنام کرد و دعوت بوحده انیت الهیه نمود اورا الذیت نمودند و از بسد اخراج  
 کردند لکن ملاحظه کنید که چگونه دین سبب ترقی است که انحضرت عائله شی تشکیل فرمود خدا آن را برکت  
 داد مبارک نمود بسبب دینی که از برکت آن انبیاء از آن عائله پیدا شد اشخاصی مانند یعقوب مبعوث شد -  
 یوسفی مبعوث گردید موسائی ظهور نمود هرون داود سلیمان و انبیای الهی از آن عائله ظاهر شدند ارض  
 مدینه در تصرف آنها آمد مدینت کبری تاسیس گشت بسبب دین الهی که تاسیس شده بود پس دین بسبب  
 برت است دین سبب ترقی و مدینت است دین سبب سعادت عالم انسانیت این است که حضرت ابراهیم  
 آن دلان خاندانش در جمیع عالم منتشر است اعظم از آن اینکه حضرات بنی اسرائیل در مصر اسیر بودند در  
 تحت تعدی قبطیان در نهایت ذلت بودند قوم قبطی چنان بر ضد سبطی بود و غالب که در هر کار و زحمتی  
 که میخواستند سبطی را میگذشتند بنی اسرائیل در نهایت درجه فقر و ذلت توحش و جهالت بودند که حضرت  
 موسی مبعوث شد با آنکه بنظا هر چو پانی بود لکن بقوت دین عظمت و اقتداری عجیب ظاهر نمود نبوتش در عالم  
 شیع یالت ندرعتش مشهورا آفاق گردید با آنکه نرید و وحید بود بقوت دین جمیع اسرائیل را از اسیری نجسات  
 داد بارض مدینه برد تاسیس مدینت عالم انسانی نمود چنان بنی اسرائیل را تدبیرت کرد که پنشهی درجه  
 برت رسیدند از حوض اسارت باج نجات رسیده در کمالات انسانی نهایت ترقی نمودند در مدینت ترقی  
 نمودند در علوم و فنون ترقی کردند در صنایع و حکم ترقی نمودند باالاختصار علوم و ترقی آنها بدرجهی رسید  
 که نژاده یونان بارض مدینه آمده از بنی اسرائیل تحصیل حکمت نمودند و این بحسب تاریخ مسلم است که  
 بنی سقراط حکیم بارض مدینه آمده تحصیل حکمت از علمای بنی اسرائیل کرد چون مراجعت بیونان نمود  
 اسیر و حدانیت الهی فرمود ترویج مسئله بقای روح بعد موت کرد جمیع این حقائق از بنی اسرائیل تحصیل  
 کرد همچنین بقراط خلاصه اکثر لاسنه در ارض مدینه از انبیای بنی اسرائیل تحصیل حکمت نموده چسبون

( اهمیت مقام دین )

طن مراجعت بینمودند انتشار میدادند حال از امریکه چنین ملت ضعیف ذلیل را چنان قوی نمود و از  
سارت به سلطنت رسانید و از جهالت به مقام علم و حکمت گشاید و فلاح و نجات داد تا در جمیع مراتب ترقی  
یافتند معلوم میشود که دین امریت سبب ترقی و عزت عالم انسانی و ان اساس سعادت ابدی است اما  
تعالیه یک بعد پیدا شد آن سبب خرابی و محویت ملت و مانع ترقیات است چنانچه در تورات و توراخ مذکور  
چون یهود بتعالیه افتادند غضب الهی مستولی شد بجهت اینکه اساس را ترک کردند خدا بخت النصر  
بهموت کرد رجال یهود را کشت اطفال را اسیر نمود بیت المقدس را خراب کرد هفتاد هزار نفر را با سیری بعراق  
برد و تورات را آتش زد پس دانستیم که اساس دین الهی سبب عزت و ترقی است و تقالید ملت ذلت و حقارت  
است باین سبب دولت یونان و رومان مستولی بر یهود گردید و آنها را در تحت تعدی انداخت طبط سوس  
سردار رومان ارض مقدسه را محاصره کرد یهود را آواره نمود جمیع رجال را کشت اموال را غارت نمود بیت المقدس  
را خراب کرد تفرقه بی درنی اسرائیل افتاد که هنوز مشهور است پس اساس دین الهی بواسطه حضرت  
موسی سبب عزت ابدی و ترقی و حیات بنی اسرائیل بود لکن بعد تقالید سبب ذلت و پریشانی آنها گردیدند  
که بکلی از ارض مقدسه خارج و در جمیع عالم مشرق گشتند باری مقصد از همشت انبیا سعادت نوع و تربیت  
عالم انسانیست انبیا معلم عمومی هستند اگر خواهیم به بینیم معلم بودن آنها بانه باید تحری حقیقت نمایدیم  
اگر نفوس را تربیت کرده اند از اسفل جهل و نادانی باعلی درجه دانش رسانید مانند یقین است پیغمبر بر حق  
هستند این را کسی انکار نتواند احتیاج بذکر دیگر نیست که بعضی انکار نمایند بلکه اعمال حضرت موسی خود  
برهان کافیه است احتیاج بذکر دیگر نیست اگر انسانی بیغرض باشد و منصف و تحری حقیقت نماید بی شبهه  
شهادت میدهد که حضرت موسی مری عظیم بود باری بر سراسل مطلب بود اما منصفانه گوشه هید تعصبی  
در بیان نباشد همه باید حقیقت جو یائیم مقصد از ادیان الذت بین بشر است لهذا اساس ادیان الهی یکیت  
تعد دارند هر دینی منقسم بدو قسم است قسمی به عالم اخلاق تعلق دارد و ان ملویت عالم انسانی و ترقی  
بشر و معرفه الله است و کشف حقایق اشیا این امر معنوی است و اصل اساس الهی ابدان تغییر نمیکند این  
اساس جمیع ادیانست لهذا اساس ادیان الهی یکیت قسم ثانی تعلق بمعاملات دارند ان فرج است  
بانتضای زمان تغییر میکند در زمان نوح منقضی بود انمان حیوانات جریه زاب خورد در زمان ابراهیم منقضی  
چنان بود که انسان خواهر مادری خود را بگیرد مثل سارا که خواهر حضرت ابراهیم بود در زمان آدم جنسان  
منقضی بود که انسان خواهر خود را بگیرد چنانکه هابیل و قابیل نمودند لکن در تورات حرام است حضرت موسی  
در بابان بود برای مجرمین چون محبس نبود اسباب نبود باقتضای انوقت فرمود اگر کسی چشم کسی را کور  
کند او را کور نمایند اگر ندانی بشکند دندانش را بشکنند یا حال ممکن است ده حکم قتل در تورات موجود است  
مجبورک حالا ممکن نیست جاری شود دریک مسئله قتل قاتل حالا جمیع عقلا در محسند که قاتل را نباید گشت

( اهمیت مقام دین )

آن احکام همه حق است لکن باقتضای زمان آنوقت برای یکدالردست دزد بریده میشد آیا حالا ممکن است برای هزاردالردست بریده شود پس اینگونه احکام در هر دوری تغییر میکنند و فرج است اما اساس ادیان گسه زمینی یا اخلاق و روحانیات دارد تغییر نمیکنند و آن اساس یکست تعدد و تبدل ندارد همان اساس حضرت مسیح تا همین کرد همان اساس را حضرت محمد ترویج فرمود جمیع انبیای الهی بحقیقت دعوت نمودند مقصود تریکست و آن ترقی و عزت عالم انسانی و مدنیت آسمانیست باری گفتیم دلیل بر نبوت و برهان وحی نامرئع است ان بنی است اگر اسباب ترقی عالم انسانیست شبیه نیست حق است حال بانصاف شهادت دهید و قفسی که ملت یهود اسیر بود و آن رادولت رومان محو کرده بود و اساس دین الله و شریعت الله از میان رفته بسود در عجم و وقتی حضرت مسیح ظاهر شد اول اعلان نبوت موسی را در عالم انتشار داد نام انحضرت را در اقالیم دنیا منتشر کرد قبل از مسیح در ایران هند و ستان اروپا مذکری از حضرت موسی نبود یک کتاب تورات در آن صفحات یافت نمی شد حضرت مسیح سبب شد که تورات را بششصد زبان ترجمه نمودند مسیح عام انبیای بنی اسرائیل را یلند نمود که اکثر ملل عالم مومن شدند باینکه بنی اسرائیل شعب الهی و مقدس و برکت یافته بودند جمیع انبیای بنی اسرائیل مشارق وحی و الهام بودند و از انقی ابدی مانند انجم در رخشان پس مسیح ترویج امر حضرت موسی نمود نبوت موسی را انکار نکرد بلکه ترویج فرمود تورات را محو نکرد بلکه منتشر ساخت نهایت اینست ان قسم و او امریکه متعلق بمعاملات بود بعضی را نظریات تقضای زمان تغییر داد این اهمیتتی ندارد اما اساس موسی را ترویج کرد و همچنین بقدرتی نائق و نفوذ کلمه الله اکثر ملل شرقی و غربی را جمع فرمود آن ملل بسا وجود آنکه در نهایت جدال و نزاع بودند جمیع راد رطل خیمه وحدت عالم انسانی جمع کرد و تربیت فرمود تا ملت رومان و ملت یونان و ملت سریان و ملت کلدان و ملت آشوریان و ملت اجیبیان کل اتحاد و اتفاق نمودند و تا بسبب مدنیت آسمانی گشت حال این نفوذ و قوت آسمانی که خارق العاده است البته برهان کانی و انسی بر حدیث حضرت مسیح است ملاحظه نمائید که سلطنت آسمانیس هنوز باقی و برقرار است این است برهان قاطع و دلیل واضح باز گوش دهید حضرت محمد اول خطابیکه بقوم خود کرد گفت موسی پیغمبر خدا تورات کتاب خداست شما باید مومن تورات و جمیع انبیای بنی اسرائیل شوید و موقن بحضرت مسیح و انجیلی جلیل گردید هفت مرتبه تاریخ موسی را که در جمیع ستایش انحضرت است مکرر میفرماید که حضرت موسی از انبیای اولوالعزم صاحب شریعت بود در صحرای طور خطاب الهی را شنید یا خدا تکلم نمود الواحی بر او نازل شد جمیع اقوام و قبائل عرب ضد او برخاستند عاقبت خدا او را غالب کرد ز پراحتی بر باطل غالب است ملاحظه نمائید که حضرت محمد در بین اقوام و حسی عرب تولد یافت و زندگانی فرمود بظواهر امی و بیخبر بود و اقوام اعراب در نهایت جهسا و عصبی بقفسی که دختران خود را زنده زنده زبر خاک مینمودند و این را نهایت نخرو حصیت و علوفطرت مسی میدانند و در تحت حکومت ایران و رومان در نهایت ذلت و اسارت زندگانی مینمودند و در یادیه عرب پراکنده

( اهمیت مقام دین )

بودند و باید که یگر حرب و قتال میکردند چون نور محمدی طالع شد ظلمت جهالت از یادیه عرب زائل گشت  
 آن اقوام متوحشه در اندک زمانی به تنهایی درجه مدنیت رسیدند چنانکه از مدنیت ایشان در اسپانیا و  
 بغداد اهالی اروپا مستفاده گردند حال چه برهانی اعظم از اینست و این دلیل واضحست مگر آنکه انسان  
 چشم از انصاف بپوشد و به نهایت اعتصاف برخیزد مخته بر حضرات مسیحیان مومن موسی هستند که پیغمبر  
 بود مسلمانها نیز مومن بانحضرتند نهایت ستایش میکنند آیا این ستایش مسیحیان و مسلمانان ضروری برای  
 تهادت است بلکه بالعکس از اینکه تقدیس موسی و تثبیت تورات مینمایند انصاف آنها ثابت میشود چه عیب  
 دارد بنی اسرائیل نیز ستایش از مسیح و محمد نمایند تا این نزاع و قتال در هزار ساله از میان برخیزد ایسن  
 نسادها زائل شود آنها بگویند موسی کلیم الله بود چه ضرر دارد که موسویان نیز بگویند مسیح روح الله بود  
 و محمد رسول الله تا دیگر نه نزاعی ماند نه جدالی نه حربی نه قتالی حال من میگویم حضرت موسی کلیم  
 الله بود و نبی الله و صاحب شریعت الهیه و موسس اساس سعادت عالم انسانی چه ضرر دارد آیا این ضروری  
 است بهائی بودن من دارد نه والله بلکه نهایت فایده دارد بلکه حضرت بهاء الله از من راضی میشود و مسرا  
 نایند میکند که خوب انصاف دادی بیغرضانه تحری حقیقت کردی که مومن هم بیغضب بخد او نرسد  
 با دام ممکن است باین جزئی انصاف این حرب و نزاع و قتال بردارم تا بین جمیع ادیان الفت حاصل شود  
 چه عیب دارد چنانچه سایرین ستایش حضرت <sup>موسی</sup> بنمایند بنی اسرائیل هم ستایش انبیای ایشان نمایند کسل  
 ستایش روسای یکدیگر کنند تا سبب سعادت کبری و وحدت عالم انسانی و عزت ابدیه بشریگانگی و الفت عموم  
 گردد مادام خدا یکی است جمیع را اخلق کرده جمیع را رزق میدهد جمیع را حفظ مینماید و چنین مهربان  
 است ما چرا نامهربان باشیم نزاع و جدال نمائیم این قرن علمست این قرن قرن اکتشاف اسرار طبیعت  
 است این قرن قرن خدمت به عالم انسانیست آیا سزاوار است باین تعصبات و تقالید تمسک تعالیم ایامز او  
 است خرافات قدیمه افکار یوسیده را سبب منازعه و مقاتله کنیم و از یکدیگر نفرت جوئیم و بیکدیگر لعن نمائیم آیا  
 بهتر نیست در نهایت الفت باشیم آیا بهترینست یکدیگر را دوست داشته باشیم آیا سزاوار نیست که بر آهنگ  
 ملائطی سرود عالم انسانیرا بعنان اسمان رسانیم و وحدانیت خد او توحید انبیا را در جماع کبری و محافل  
 موسوم تریب نمائیم تا جهان جنت ابدی شود و روز موعودی محقق که گرگ و میش از یک چشمه نوشند و بازو کهک  
 در یک اشیا نه لانه نمایند و شیر و آهودریک چراگاه بچرند آیا یعنی اینها چیست این است که اقوام مختلفه  
 ادیان متعدد که بایکدیگر مانند گرگ و میش مخاصمه و منازعه داشتند در نهایت الفت و محبت بایکدیگر معاشر  
 نمایند در نهایت محبت و یگانگی باشند اینست مقصد از بیان حضرت اشعبار و الا هر گز گرگ و میش و شیر و اهو  
 یکدیگر انس و الفت نیابند زیرا آهو طعمه شیر است و گوسفند طعمه گرگ دند انهای شیر کج است و گوشه است  
 شیر را دند انهای اسباند ارد و هلف و دانه را پریدن نتواند و نرم نکند باید گوشت بخورد پس مقصد از اینست

( اهمیت مقام دین )

بشارت الفت ملل واقوامی است که مانند کرگ میشند و میان آنها الفت مشکل است ولی درین مورد متحد شوند و متفق گردند باری آن قرن آمده که جمیع ملل بایکدیگر در نهایت الفت باشند آن قرن آمده که جمیع اهل بیان عالم صلح عمومی نمایند جمیع اقالم عالم اقلیم واحد شود تا نوع بشر تمامه در ظل خیمه وحدت عالم انسانی زندگانی نمایند .

راجع بتائیرات دین و اهمیت امر حضرت بهاء الله میفرماید : ( ۱ ) *سکا بکر*

هوالله

خدا را شکر میکنیم که در این محل جمعی از محترمین حاضرند که قلوبشان بایکدیگر متحد است و جوهششان بشارت الهی مستبشر است آثار محبت در سیمایشان نمایان است زیرا در عالم وجود چون نظر کنیم امری اعظم از محبت نیست محبت سبب حیات است محبت سبب نجات است محبت سبب ارتباط قلوب انسانست محبت عزت و ترقی بشر است محبت سبب دخول در ملکوت الله است محبت سبب حیات ابدی است چنانچه مسیح میفرماید خداوند محبت است اعظم از خدا چیست پس بنرموده حضرت مسیح چیزی اعظم از محبت نیست در دنیا جامع بسیار است لکن هر جمعی را مقصدی و هر محلی را امری سزاوار آنچه سزاوار جامع دینی است محبت است جامع دینی باید سبب محبت بین بشر شود استثنائی ندارد چنانچه حضرت مسیح میفرماید آنتاب الهی بر جمیع مبتدیان یعنی خداوند بر جمیع مهربانست جمیع خلق در بخور رحمت الهی مستغرق ادیان الهی باید سبب الفت و محبت بین بشر شود زیرا اساس ادیان الهی محبت است کتب مقدسه را مطالعه کنید که اساس دین الهی محبت است هر چند توای دیگر هم ممکن است سبب الفت گردند لکن هیچ چیز مثل دین سبب الفت نمیشود مثلا ملاحظه کنید که اساس دین الهی در زمان مسیح و بعد از آن سبب الفت شد و نتیجه حضرت مسیح ظاهر شد ام رومان یونان کلدان آشور و مرجع جمیع بایکدیگر در نهایت هدایت و بغض بود پس آن وقت بود که بزودی جمیع متحد و متفق شدند و نهایت الفت و محبت بایکدیگر بریدند اگر ندانم مختلفه است واحده شدند پس از این عهدیم که دین الهی سبب محبت و الفت است هدایت و بغض نیست همین طور وقت ظهور حضرت موسی نهایت اتحاد بین بنی اسرائیل حاصل شد باز مبرهن شد که دین نه تنها سبب محبت است بلکه اعظم توتی است که در عالم وجود برای الفت و محبت متصور است توای سائره و سیاسی نمیتواند از عهدیده این اتحاد برآید نمیتواند ارتباط بین قلوب دهد هکذا لعلم و معارف نمیتواند اینطور محبت بین قلوب بیند از آن توه توه دین است که تولید محبت میکند شرف و عزت میبخشد قوت دین است که عالم را نورانی میکند قوت دین است که حیات جاودانی میبخشد قوت دین است که ریشه هدایت و بغض را از بین ببرد بر میانند از دین تاریخ

( ۱ ) - نطق مبارک در کلیسای کلیگزوی هوکس در لندن ۲۰ د سمبر ۱۱۱۲ صحه ۲۲۱ خطابات جلد دوم

( اهمیت مقام دین )

رجع و ملاحظه کنید که بدین چگونه سبب الفت و محبت شده یعنی اساس جمیع ادیان محبت است لکن بنالید سبب عداوت و بغض است چون اساس ادیان الهی را تخری کنیم می بینیم خیر محض است و چون نظر بنقالید موجوده کنیم می بینیم شر است چه که اساس دین الهی یکیست لهذا سبب الفت است و لکن تقالید چون مختلف است لهذا سبب بغض عداوت است الان اقوام متحاربه در بالکان اگر اساس دین الهی را بیاورد نور بیاورد بگره صالحه کنند زیرا جمیع ادیان الهی دلالت بر وحدت و محبت میکند و لکن هزاران سوس که اساس دین الهی را آموزش کردند و متمسک بنقالیدی شدند که مخالف اساس دین الهی است لهذا چون بیکدیگر میریزند و خانمان بیکدیگر خراب میکنند انبیای الهی چه قدر صدمات دیدند چه قدر بلاها کشیدند و بعضی محبوس شدند بعضی سرگون شدند بعضی شهید شدند حتی جان را دادند ملاحظه کنید حضرت مسیح چه بلاها کشید آخر صلیب را قبول فرمود تا آنکه بین بشر رحمت و الفت حاصل کرد و قلوب با یکدیگر ارتباط یابد و لکن و اما سفاک اهل ادیان فراموش کردند و از اساس ادیان الهی غافل ماندند و باین تقالید پوسیده متمسک شدند و چون این تقالید مختلف است لهذا با یکدیگر جنگ میکنند هزاران سوس که آنچه را خود اسبب حیات قرار داده سبب ممات کردند امری را که خدا سبب نجات قرار داده سبب هلاک کردند دین را که سبب نراست عالم انسانیت سبب ظلمت قرار دادند صد هزاران سوس باید بر ادیان گریه کرد چگونه اساس فراموش کردند و اوها مات جای آنرا گرفته و چون اوها مات مختلف است لذا جنگ وجدال است با وجود یکدیگر این تفرق قرن نورانیست قرن علوم و فنون است قرن اکتشافات است قرن کشف حقائق اشیاست قرن عدالت است قرن آزادیت با وجود این ملاحظه میکنید که حرب است بین ادیان حریمت بین اقوام حریمت بین دول حریمت بین اقالیم چه قدر جای تأسف است باید تشبیه و کریست در زمانیکه در ایران حرب وجدال بسوزد حرب بین ادیان بود حرب بین مذاهب بود ادیان دشمن بیکدیگر بودند و بیکدیگر را نجس میدانستند حرب بین اقوام بود حرب بین دول بود حرب بین اقالیم بود و همچو وقتی و همچو وقتی حضرت بهاء الله ظهور کرده آن ظلمات را زائل کرد اعلان وحدت عالم انسانی فرمود اعلان وحدت عمومی کرد اعلان وحدت جمیع ادیان کرد اعلان وحدت جمیع اقوام کرد کسانی که نصیح انحضرت را پذیرفتند الان با یکدیگر در نهایت الفتند این سه تهاهی که بین ادیان بود زائل شد الان در ایران و سایر بلاد شرقی مجامعی تشکیل میشود از جمیع ادیان که با یکدیگر در نهایت الفت و محبتند مثلا ملاحظه میکنی مسیحی مسلمان یهود زرتشتی بودائی در نهایت الفت در یک انجمن جمع میشوند و جمیع متحد میشوند نه نزاعی نه جدالی نه حربی نه قتالی بلکه با یکدیگر در نهایت الفتند زیرا تقالید را فراموش کردند و اوها ما را کنار گذاشتند تمسک با اساس ادیان الهی کردند و چون اساس ادیان الهی یکی است حقیقت است و حقیقت تعدد را قبول نکند لهذا با یکدیگر در نهایت ارتباطند بدین رجوعی که ممکن جان خود را ندادند اما احزاب دیگر که نصائح حضرت بهاء الله را قبول نکردند

( اهمیت مقام دین )

الآن در جنگ و نزاعند باری حضرت بهاء الله تعالی می فرمود که اول تعالیشان وحدت عالم انسانیست  
 خطاب به جمیع بشر میفرماید جمیع باریکد آرید و برگ یکشاخا مار یعنی هر یک بمنزله برگی و شری و جمیع  
 جره آدمی هستید و جمیع یک عائله و بندتان خدائید و جمیع اغنام یکشپانید و چوپان حقیقی خداست  
 زبان جمیع است مادام که شپان حقیقی مهربان است و جمیع اغنام رامی پروراند چرا ما باید بیکدیگر  
 کنیم و عنوان را دین بگذاریم و جدال کنیم عنوان قومیت بگذاریم و جنگ و حرب کنیم عنوان وطن  
 آریم و بیفرض هدایت بیکدیگر ابراز نمائیم و حال آنکه جمیع اوهاست اول اینکه دین سبب الفت و محبت  
 است ثانی اینکه جمیع بشر یکتومند و جمیع روی زمین یکوطن است این اختلافات اوهاست خدا ایمن  
 را مختلف نکرده یک اساس گذاشته خدا زمین را تقسیم نکرده همه را یک کرده خلق کرده خدا ایمن  
 را مختلف نکرده جمیع را یکقوم آورده چرا ما تقسیمات لرزیده قرار میدهم چرا ما تفاوت بگذاریم این را -  
 همان است و این ملکت فرانسه است و حال آنکه همه یکی است خداوند همه را یکسان آورده و جمیع  
 زبان است پس نباید این اوها ما را سبب نزاع و جدال قرار دهیم علی الخصوص دین را که سبب محبت  
 است سبب نورانیت است روحانیت قلبی است تجلی ملکوتیت است همچو چیز عزیز را بیائیم سبب نزاع و جدال قرار  
 دهیم این چه ضلالت است این چه بینگری است این چه پستی است و دیگر از تعالیم حضرت بهاء الله ایمن  
 است که دین باید سبب الفت و محبت باشد اگر سبب بغض و عداوت شود بیدینی بهتر است زیرا دین علاج  
 امر انسانیست اگر علاج سبب مرض گردد البته ترك آن اولی است اگر دین سبب عداوت گردد دین شر است  
 مانند مشرک و پست و وجود دیگر از تعالیم بهاء الله <sup>حضرت</sup> اینکه تعصبات دینی تعصبات قومی تعصبات وطنی  
 تعصبات سیاسی همه هادم بنیان انسانیست تا این تعصبات موجود است عالم انسانی راحت نیابد پس  
 دین تعصبات را فراموش کرد تا عالم انسانی راحت شود الحمد لله ما جمیع بندگان خدائیم و در محضر  
 است پروردگار مستغرقیم مادام چنین خدای مهربانی داریم چرا باید بیکدیگر نزاع کنیم نامهربان باشیم  
 ما اندر ضلالت باشیم باری تعالی بهاء الله بسیار است اگر خواهید اطلاع حاصل کنید بکتاب و جرائد رجوع  
 به آغوش مطلع میشوید که این دین سبب الفت و محبت بین بشر شده و صلح عمومی را بر آورد لکن چون  
 تا انگلیس نجیب است و دولت انگلیس دولت عادله است امید چنان است که سبب شود تا علم صلح در جمیع  
 م باشد که در وحدت عالم انسانی مشاهده گردد این عالم ظلمانی نورانی شود این جنگها مبدل بصلح  
 در این اختلافات اتحاد و اتفاق انجامد . <sup>سایر</sup>

این مقام اهمیت دین میفرماید: (۱) هو الله

است عزیز محترم با نامه شمار رسید و مضمون سبب سرور وجود آن گردید زیرا دلالت میکرد که جمعی از خیر خواهان

در ترویج مبارک بعنوان منشی کنگره شهبین المللی ازادی خواهان ایران که در شانزدهم جوئی ۱۳۱۳ در پاریس منعقد شده

( اهمیت مقام دین )

الم انسانی همت گماشته اند که کثره ادیان تشکیل نمایند تا سبب اللت بین ادیان شوند و حقیقت دین  
 اساس ادیان الهی آشکار گردد و سوره تنها هم نمائند این مقصد جلیل زیرا خدمت بحال انسانیست و از منوحا  
 حایه است امید و ایم که آن انجمن موق برتالیف قلوب اهل عالم کرده و سبب صلح بین ادیان شود  
 یگانگی در عالم انسانی نمائند جمیع ادیان بحال یگانگی یعنی وحدت عالم انسانی در آیند و بسیار آرزو  
 انتم که در این کثره بین المللی حاضر گردیدم ولی الموس که در مصم وضع بنیه و ابتلا امراض مانع از حضور  
 است لهذا ابکمال خجلت مذ را از حضور مینمایم و چند سطر در این خصوص بنگارم عقلا بشر که ملتون حقیقتند  
 نزد دآنان واضح و مسلم است که مقصد از ظهور مظاهر مقدمه الهیه و انزال کتب و تاسیس دین الهی اللت  
 نراست و محبت بین هم افراد انسان دین اساس وحدت روحانیه است وحدت انکار است وحدت حاسبات  
 است وحدت ادب است و روابط معنویه بین هم افراد تا عقول و نفوس برتیت الهی نشوونمان نمایند و تحسری  
 نیت کنند و مقامات عالیه کمالات انسانی رسند و مد نیت الهیه تاسیس گردد در براد عالم وجود دوم نیست  
 است یکی مد نیت طبیعی مادی که خدمت بحال اجسام نماید و دیگری مد نیت الهی که خدمت بحال اخلاقی  
 نماید موسس مد نیت مادی عقلای بشرند و موسس مد نیت الهیه مظاهر مقدمه الهی دین اساس مد نیت الهیه  
 است مد نیت مادی بمنزله جسم است و مد نیت الهیه بمنزله روح جسم بیروح مرد است و لودر نهایت طراوت  
 طانت باشد باری مقصد از دین روابط ضروریه وحدت عالم انسانیست و این است اساس دین الهی ایسن  
 است نین اهدی الهی این است تعالیم و نوا بیس الهی این است نور حیات اهدی هزاران موسس کاین اساس  
 بن متروک و محبوب جمیع ادیان ولی تقالیدی ایجاد کرده اند که هیچ ربطی با اساس دین الهی ندارند  
 بن این تقالید مختلف است از اختلاف جدال حاصل و جدال منتهی بقتال گردد و خون بیچارگان ریخته  
 و دموال بتالان و تاراج رود اطفال بیگس و اسیر مانند دین که باید سبب اللت باشد مورث کلفت شود دین  
 باید شهد نافی باشد زهر قاتل گردد دین که باید سبب نورانیت عالم انسانی باشد سبب ظلمات شده است  
 بن که سبب حیات اهدی است سبب معات گشته پس تا این تقالید در دست است و این دام ترور در شمس  
 بن جز منسرت بحال انسانی حصول نهد برد پس باید این تقالید کهنه پوسیده را که معقول به ادیان است  
 با مهارخت و تحسری اساس ادیان الهی کرد و چون اساس ادیان الهی یکی است حقیقت است و حقیقت  
 است و تجزی قبول ننماید لهذا اللت و اتحاد نام بین جمیع ادیان حاصل شود دین الهی در نهایت کمال  
 حال در انجمن عالم انسانی جلوه نماید پس این کثره محترم باید این بردها را تقالید را ببرد این زوائس  
 جان برد این ابرهای تاریک را متلاشی کند تا شمس حقیقت در نهایت درخشندگی از افق اهدی جلوه  
 ید الحمد لله این قرن علم است این قرن ترن حقیقت است عقول ترقی یافته انکار توسع جسته ادراکات  
 بدکننده احساسات بسیار دقیق شده اکتشافات عالم را فرا گرفته است تعدادی عظیم بجهت جلوه وحدت



( اهمیت مقام دین )

دعالم انسانی حاصل شده اگر این کنگره محترم چنانکه باید و شاید بشرویح مقاصد خبیره برد ازد و این تفالیدی  
 در دست ادیان است و مخالف اساس الهی زائل نماید جهان جهان دیگر گردد دعالم ناسوتی جهسان  
 منکوتی شود دعالم انسانی جلوه گاه حقیقت گردد و انوار آفتاب جهان بالا در او برتابد شرق و غرب روشن شود  
 جنوب و شمال دست در آغوش یکدیگر گردد و جمیع ادیان حقیقت جو شود و حقیقت کو گردد و يك تا سیما ت ابدیه  
 د دعالم انسانی گذاشته شود و بنیان وحدت دعالم انسانی روز بروز ارتفاع یابد این است از روی این اواره و از  
 خد از برای شما تا یباید و توفیق طلبیم تا موفق با مری گردید که ازند ایت دعالم در نظر منتع و مستحیل بود و لکن  
 در این قرن نورانی در نهایت کمال و جمال تحقیق یانت و هلیکم التحیه و الشناه .

راجع بدرجه نفوذ و تاثیر مظاهر الهیه میفرماید : ( ۱ )

د دعالم وجود یعنی کائنات جسمانیه ملاحظه نمائید د اثره شمسیه مظلم و تاریک و در این د اثره آفتاب مرکز  
 انوار و جمیع سیارات شمسیه حول او طائف و از نیوضات آن مستشرق . شمس سبب حیات و نورانیت است و علت  
 نشوونمای کانه کائنات در د اثره شمسیه است . و اگر نیوضات شمسیه نبود در این د اثره کائناتی از موجودات تحقیقی  
 نداشت بلکه کل تاریک و متلاشی میشدند . پس واضح و مشهور شد که آفتاب مرکز انوار و سبب حیات کائنات در  
 د اثره شمسیه است . همچنین مظاهر مقدسه الهی مرکز انوار حقیقتند و منبع اسرار و نیوضات محبت تجلی بر  
 عالم قلوب و انکار نمایند و لیض ابدی به عالم ارواح میزدول فرمایند حیات روحانی بخشند و بانوار حقایق و معانی  
 درخشند . روشنائی عالم انکار از آن مرکز انوار و مطلع اسرار است اگر نیض تجلی و تربیت آن نفوس مقدسه نه بود  
 عالم نفوس و انکار ظلمت اند و ظلمت است و اگر تعالیم صحیحان مطالع اسرار نبود دعالم انسانی جولا نگاه اخلاق  
 و اضرار حیوانی بود و وجود کل مجازی و حیات حقیقی منقود اینست که در رانجیل میفرماید ( درید کلمه بود ) یعنی  
 سبب حیات کل شد حال ملاحظه نمائید نفوذ آفتاب را در کائنات ارضیه که از قرب و بعد آفتاب و طلوع و غروب  
 چه آثار و نتایج واضح و آشکار . گهی خزانست گهی بهار گهی صیف گهی شتا و چون بخط استوا گذرد بهار روح  
 بخش جلوه نماید و چون سمت را رسد نواکه و اثمار بدرجه کمال رسد و حیوب و نباتات نتیجه بخشند و کائنات  
 ارضیه بختمی درجه نشوونمانا نثر گردد . و همچنین مظهر مقدس ربانی که آفتاب عالم آفرینش است چون تجلی  
 بر عالم ارواح و انکار و قلوب نماید بهار و روحانی اید و حیات جدید رخ بگشاید توه ربیع بدیع ظاهر گردد و موهبست  
 شایب مشهور شود چنانچه ملاحظه مینمائید که در ظهور هر یک از مظاهر الهیه د دعالم عقول و انکار و ارواح ترقسی  
 عجیبی حاصل شد . از جمله در این عصر الهی ملاحظه نما که چند ترقی د دعالم عقول و انکار حاصل گردیده  
 و حال بدایت اشراق است . عنقریب ملاحظه شود که این نیوضات جدیده و این تعالیم الهیه این جهسان

( اهمیت مقام دین )

جهان تاریک انورانی نماید و این اقالیم غمگین را بهشت برین نماید . و اگر بیابان آثار و نبیوضات هر یک از مظاهر  
 مذکوره پردازم بسیار بتطویل انجامد . شما خود فکر و تمسق نمائید بحقیقت این مطلب پی برید .  
 در وجود متابعت نمودن تعالیم انبیاء میفرماید : ( ۱ ) <sup>مقابل</sup>  
 بدانکه این اعمال و رفتار و گفتار مدوح است و مقبول و شرف عالم انسانیست ولی مجرد این اعمال کفایت  
 نماید زیرا جسد است در نهایت لطافت ولی بی روح بلکه مسبب حیات ابدیه و عزت سرمدیه و نورانیت کلیه  
 و نور و فلاح حقیقی اول عرفان الهی است . و این معلوم است که معرفت حق مقدم بر هر عرفان است و این اعظم  
 مثبت عالم انسانیست زیرا در وجود معرفت حقائق اشیا نواید جسمانی بخشد و مدنیت صوری ترقی نماید  
 اما عرفان الهی سبب ترقی و انجذاب روحانی و بصیرت حقیقی و ولایت عالم انسانی و مدنیت ربانی و تمدن  
 اخلاق و نورانیت وجدان گردد . و ثانیاً محبة الله است که بعرفان حق نور محبة الله در زجاجه قلب برانروز  
 و ائمه ساطعه اثر آفاق را روشن نماید و وجود انسان را حیات ملکوتی بخشد و فی الحقیقه نتیجه وجود انسانی  
 محبة الله و محبة الله روح حیاتست و فیض ابدیست . اگر محبة الله نبود عالم امکان ظلمانی بود اگر محبة الله  
 نبود قلوب انسان مرده و محروم از احساسات و وجدانی بود اگر محبة الله نبود کمالات انسانی <sup>عالم</sup> محو و نابود میبود  
 اگر محبة الله نبود ارتباط حقیقی در نشأ انسانی نبود اگر محبة الله نبود اتحاد روحانی مفقود بود اگر محبة الله  
 نبود نور و وحدت عالم انسانی مخموم بود اگر محبة الله نبود شرق و غرب مانند دود لبردست در آغوش یکدیگر نمی  
 بود اگر محبة الله نبود اختلاف و اشتقاق بدل بابتلاف نمیگشت اگر محبة الله نبود بیگانگی <sup>به یکدیگر</sup> منتهی نمیشد اگر  
 محبة الله نبود اغیار بار نمیشد . و محبت عالم انسانی اشراقی از محبة الله و جلوه از فیض موهبه اللعاست و واضح  
 است که حقائق نوع انسان مختلف است و آراء متباین و احساسات متفاوت . و این تفاوت آراء و افکار و ادراکات  
 و احساسات بین افراد نوع انسان منبعت از لوازم ذاتیست زیرا تفاوت در مراتب وجود کائنات از لوازم وجود است  
 که منحل بصورت نامتناهی است . پس محتاج بیک قوه کلیه هستیم که آن غالب بر احساسات و آراء و افکار کسب  
 گرد و بیان قوت این اختلاف را حکمی نماید و جمیع افراد را در تحت نفوذ وحدت عالم انسانی درآورد و ایست  
 واضح و مشهود است که اعظم قوت در عالم انسانی محبة الله است ملل مختلفه را بظلم خیمه یگانگی آورد و  
 شعوب و قبائل متضاده و متباغضه را نهایت محبت و ایستلاف بخشد . ملاحظه نمائید که بعد از حضرت مسیح بقوه  
 محبة الله چه قدر اطمینان و اجناس و قبائل و شعوب مختلفه در ظل کلمه الله در آمد و مابینت و اختلاف هزار ساله بکلی  
 محو و نابود شد او هم جنس و وطن از میان بر رفت و اتحاد جان و وجود ان حاصل گردید و کل مسیحی حقیقی و روحانی  
 گردیدند . و ثالثاً مثبت عالم انسانی نیست خیر است و نیت خیر است و نیت خیر است و بعضی از محققین

( اهمیت مقام دین )

نیت را مرجع بر عمل دانسته اند زیرا نیت خیریه نور محض است و از شوائب غرض و مکر و خنده منزّه و مقدس و لسی  
 ممکن که انسان بظواهر عمل میروزی مجری دارد ولی مبنی بر اغراض نفسانی باشد . مثلا قصاب گوشتند پس را  
 برزاند و محافظه کند ولی این عمل مهرور قصاب مبنی بر غرض انتفاع است و نتیجه این پرورش ذبیح گوشتند -  
 مظلوم است چه بسیار از اعمال مهرور که مبنی بر اغراض نفسانیه است اما نیت خیریه مقدس از این شوائب باری  
 بعد از عرفان الهی و ظهور محبة الله و حصول انجذاب وجدانی و نیت خیریه اعمال مهرور تمام و کاملست و الا  
 هر چند اعمال خیریه مدوح است ولی بدون آنکه مستند به عرفان الهی و محبت ربانی و نیت صادق باشد  
 ناقص است . مثلا وجود انسانی باید جمیع کمالات باشد تا تکمل گردد و بصر بسیار محبوب و مقبول ولی بایستد  
 باید بسمع باشد و سمع بسیار مقبول ولی باید مویذ بقوه ناطقه باشد و قوه ناطقه بسیار مقبول ولی باید مؤید بقوه  
 مانده باشد . و قسری ذلک سائر قوی و اعضا و ارکان انسانی و چون این جمعیت قوی و حواس و اعضا و اجزا  
 حاصل گردد کامل شود . حال در عالم بعضی نفوس پیدا شده اند فی الحقیقه خیر عظیم خواهند و مقصد  
 نزه به معاونت مظلوم و اعانت تقاریم نمایند و منتون صلح و آسایش عمومی هستند هر چند از این جهت کاملند  
 نیک از عرفان الله و محبة الله محروم و ناقص جالبینوس حکیم در کتاب خویش که شرح رساله انلاطون درسیاست  
 دینی است مینویسد که عقاید دینی در دخل عظیمی در مذهب صحیح دارد و برهان بر این است که ( جمیع مسرور  
 تا در سیاق اقوال برهانیه را در آن نتوانند و از این جهت محتاج کلمات رموزیه از اخبارات ثواب و عقاب در  
 در آخرتند و دلیل بر ثبوت این مطلب آنکه الیوم مشاهده می کنیم که قوم میرا که مسمی بنصاری اند و بنمشواب  
 و ثواب معتقد و مومن از این طائفه اعمال حسنه صدور مینمایند - مثل اعمال نفی که فیلسوف حقیقی است  
 چنانچه جمیع یانیان مشاهده مینمایم که از موت مخافتی ندارند و از کثرت خرمن و اشتیاقشان بعدل و انصاف  
 از فیلسوفین حقیقی محسوبند انتهی ) حال شهادت نمایند که صدق و جاننشانی و احساسات روحانیه و نوایای  
 صادق و اعمال خیریه نفوس مومن بوسیله بچه درجه بود که جالبینوس حکیم فیلسوف با وجود آنکه از ملت مسیح  
 نبود شهادت بر اخلاق و کمالات ان نفوس داده که میگوید این نفوس فیلسوف حقیقی هستند این فاضل و -  
 حاصل هم مجرد اعمال خیریه حاصل نگردد . اگر مقصد مجرد حصول و صدور خیر است این چراغ نیز از ان روشن  
 است و این مثل را منور نموده هیچ شبهه نیست که این روشنائی خیر است با وجود این این سراج را ستایش  
 نشانی این آفتاب که جمیع کائنات ارضیه را تریب مینماید و بحرارت نشوون مینماید هر چه خیری اعظم از ان  
 است و لکن چون این خیر صادق از نیت خیر و محبت الهیه و عرفان الهی نیست ایند انمایش و جلوه ندارد و لسی  
 یک شخص انسان چون جامی آب بدیگری دهد مضمون و متشکر آن گردد در حال انسان بی فکر میگوید این آفتاب را  
 که جهان روشن نموده و این فیض عظیم از او ظاهر باید پرستش نمود و ستایش کرد چرا مضمون و متشکر آن نباشیم  
 و انسانیرا که منقبت جزئی محدود دارد و مستائیم اما چون بحقیقت نگریم ملاحظه مینمایم که این عظمت جزئی

( اهمیت مقام دین - اهمیت مقام علم )

انسان از منبعت از احساسات وجد است لهذا سزاوارستایش است ولی انجاب این نور و حرارتش منبعت از احساس و وجدان نه لهذا الایق مدح و ثنائیت و سزاوار منونیت و شکرانیت نه . و همچنین نفوسی که اعمال خیریه از آنان صادر هر چند مدد و خند ولی این اعمال خیریه چون منبعت از عرفان حق و محبة الله نه البسته ناقص است و از این گذشته چون باوصاف نگری ملاحظه بینمائی که این اعمال خیریه نفوس سائره نیز از اهل منبعت از تعالیم الهی است یعنی انبیای سلف نفوسی را دلالت بر آن نموده اند و محسنات انرا بیان نموده اند و تا ثیرات حسنه انرا شرح داده اند این تعالیم میان بشر منتشر شده مسلسل و متتابع باین نفوس رسیده و نور امتوجه باین کمالات کرده و ناس چون دیدند که این اعمال مستحسن است و در عالم انسانی مسبب سعادت و کامرانی لهذا متابعت نمودند . پس این نیز از تعالیم الهیه است ولی قدری انصاف لازم است نه محاججه و مجادله الحمد لله شما با پران رفتید و ملاحظه نمودید که از نجات قدس بهاء الله ابرانیسان چگونه بوج انسان مهربانند . و پیش هر نفسی را از سائر طوائف تصادف مینمودند نیش میزدند و نهایت عداوت و بغض و کینه داشتند حتی تنجیس مینمودند و انجیل و تورات را میسوختند و اگر دستشان آلوده بان کتاب می شد میسوختند حال اکثر از مضامین این دو کتاب را در محافل و مجالس بالمناصب <sup>قریل</sup> مینمایند و تفسیر میکنند و معانی و رموز انرا شرح و تفصیل میدهند و دشمنان خویش را میپرورنند و گرگان خونخوار را مانند غزال صحرای محبة الله نوازش نمایند . روش و سلوک انانرا دیدی و اخلاق سا ثر ابرانیان را شنیدی این تقلیب اخلاق و تعدیل رفتار و گفتار را یا جز محبة الله حصول یانت لا والله . اگر میخواستیم که بوساطت معارف و علوم ترویج این اخلاق و اطوار کیم البته هزار سال میگذشت و بین عموم حصول نی یانت حال بسبب محبة الله بنهایست سهولت حصول یانت ( ناعتبرو یا اولی الالباب ) .

( ۸ - اهمیت مقام علم )

راجع با اهمیت مقام علم و وحدت عالم انسانی و این که تعصبات حاصله ناشی از وهم و جهالت است می نماید : ( ۱ )

هو الله

عالم اعظم منقبت انسانی علم است زیرا کشف حقایق اشیاست و چون امروز خورد را در مرکز علم می بینم در این کلیه که شهرت با نفاق رسیده لهذا نهایت سرور ایم زیرا اشرف جمعیتی که در عالم تشکیل میگردد جمعیت دعامت و اشرف مرکز عالم انسانی مرکز علوم و فنون است زیرا علم سبب روشنائی عالم است کسب راحت و آسایش است علم سبب عزت عالم انسانیست چون وقت نمائید دولت علم اعظم از دولت ملوک است زیرا سلطنت

سلطنت بیان کند عظمت مغز نشود سلطنت شریک در عظمت مغز نشود

ملوک منهدم میشود . امپراطورها و قیصره ها مخلوع گردند بکلی سلطنتشان زیر ویز میشود . اما سلطنتست  
 رومان بان عظمت مفروض شد و لکن سلطنت افلاطون باقی است سلطنت ارسطو باقی است الان در جمیع  
 نیات و محافل علمیه ذکر آنها باقی است و حال آنکه ذکر ملوک بکلی نمیامنیاشد . پس سلطنت علمست  
 اعظم از سلطنت ملوک است چه مالک را بخونریزی تسخیر کنند لکن شخص عالم بعلم فتح کند مالک قلوب  
 را در زیر نگین افتد ارد را ارد از این جهت سلطنتش ابدیست چگونه اینجا مرکز علوم و فنون است بسیار مسرورم  
 که در این مرکز حاضر شدم و از برای شما تائیدات و توثیقات الهیه میطلبم تا در علوم و فنون بنهایت درجه  
 رسید . مانند چراغهای روشن در انجمن عالم انسانی بدرخشید چون اعظم تعالیم حضرت بهاء الله  
 وحدت عالم انسانی است لهذا میخواهم از وحدت کائنات صحبت بدارم و این مسئله از مسائل فلسفه  
 الهی است و واضح که جمیع موجودات یکی است و هر کائنی از کائنات عبارت از جمیع کائنات است یعنی کل  
 شی در کل شی است مثلا ملاحظه کنید که کائنات از اجزای فردیه ترکیب شده و این جواهر فردیه در جمیع  
 مراتب وجود سیر دارند مثلا هر جزئی از اجزای فردیه که در هیکل انسان است وقتی در عالم نیات بود وقتی  
 در عالم حیوان و وقتی در عالم جماد متصل از حالی بحالی و از صورتی بصورتی انتقال دارد و از کائنی بکائنی  
 دیگر در صور نامتناهی انتقال مینماید عرضا و طولا و در هر صورتی کمالی دارد این سیر کائنات مستمر است لهذا  
 هر کائنی عبارت از جمیع کائنات است نهایت این است امتداد مدت لازم تا این جوهر فردی که در جسم انسان  
 است در جمیع مراتب وجود سیر و حرکت کند بکوت تراب بود انتقالی داشت در صور جمادی بعد انتقال کرد  
 بعالم نیات انتقالی در صور نباتی داشت بعد انتقال پیدا کرد در صور حیوانی حالا بعالم انسانی آمده است  
 سیرا تب انسانی میکند بعد بر میگردد بعالم جماد همین طور در جمیع مراتب سیر میکند در صور کائنات  
 نامتناهی جلوه مینماید که در هر صورتی از صور کمالی دارد در عالم جماد کمالات جمادی داشت در عالم نیات  
 کمالات نباتی داشت در عالم حیوان کمالات حیوانی داشت در عالم انسان کمالات انسانی پس واضح شد  
 که جوهر فردی از کائنات انتقال در صور نامتناهی دارد و در هر صورتی کمالی از این واضح شد که کائنات یکی  
 است عالم وجود واحد است پس چون در وجود کائنات وحدت است دیگر معلوم است که در عالم انسان چه  
 وحدتی است این مبرهن است که وحدت اند روحیات است مبد و منتهای وجود وحدت است با وجود این  
 وحدت عالم انسانی و جمیع کائنات ایجاب است که در عالم انسان نزاع وجدال باشد با وجود آنکه اشرف کائنا  
 است زیرا کمالات جمادی جسم دارد کمالات نباتی قوه نامیه دارد و کمالات حیوانی قوای حسیه دارد و  
 کمالات انسانی دارد که عقل ملهم است با وجود این وحدت عظیمه ایجاب است که نزاع وجدال کنند  
 ایجاب است که حرب و قتال نماید جمیع کائنات بایکدی بگرصلحند . جمیع عناصر بایکدی بگرصلحند انسان که  
 شرف کائنات است ایجاب است که نزاع وجدال نماید استغفر الله ملاحظه کنید که این عناصر وقتیکه با هم

نیام دارند حیات است لطافت است نورانیت است راحت و آسایش است الان کائناتی را که ملاحظه <sup>کنند</sup> بفرمایند  
باید جمیع باید کرد صلحند آفتاب وزمین صلحند آب با خاک صلح است عناصر باید یکدیگر صلحند چگون  
نی مصادمه حاصل میشود زلزله‌ئی مثل زلزله شهرمانند انسیب و کواخ انسی مصادمت حریق عمومی  
نبرد اینهمه مضرات حاصل شود و حال آنکه در عالم جمادات ملاحظه نمایند <sup>شد</sup> دیگر از مصادمه در عالم  
انسان چه قدر بالا حاصل میشود علی الخصوص که خداوند انسان را عقل اختصاص داده باین عقل اشرف  
کائنات است فی الحقیقه قوه ایست از تجلیات الهی و این ظاهر عیان است مثلاً ملاحظه کنید که جمیع کائنات  
سیر طبیعت است و جمیع در تحت قانون طبیعت ابد <sup>سرمه</sup> از قانون طبیعت تجاوز نکند مثلاً آفتاب باین  
نظم سیر طبیعت است از قانون طبیعت تجاوز نتواند و همچنین اجسام عظیمه در این نضای نامتناهی  
جمیع سیر طبیعتند از قانون طبیعت تجاوز نتوانند که ارض سیر طبیعت است جمیع اشجار نباتات اسیر  
طبیعتند جمیع حیوانات ذلیل باین عظمت باین قوه از قانون طبیعت تجاوز نتوانند لکن انسان باین کوچکی  
باین جسم ضعیف چون مویذ بعقل است و عقل <sup>جهلوه</sup> از جمله های الهی است قانون طبیعت را میشکند  
و بهم میزند مثلاً بقانون طبیعت انسان پذیرج خاکی است لکن این قوت را شکسته مرغ میشود در هوا پرواز می  
نماید ماهی میشود در زیر دریا سیر میکند کشتی میسازد روی دریا میسازد این علوم و فنونی که شما هلد دارید و در  
دارالفنون تحصیل میکنید جمیع اسرار طبیعت بوده بقانون طبیعت باید مستور باشد لکن انسان این  
قانون را شکسته حقایق اشیا را کشف نمود و از حیز غیب بشهود آورد و این علوم پیدا شد و این مخالف قانون -  
طبیعت است مثلاً قوه برقیه از اسرار مکنونه طبیعت است باید پنهان باشد لکن عقل <sup>انسان را</sup> کشف کرد و قانون  
طبیعت را شکست و از حیز غیب <sup>بشهود</sup> آورد و این قوه عاصیه را در نبشیه کی حبس نمود و این خارق العاده است  
و مخالف طبیعت است از غرب بشرق در یکدقیقه <sup>بخت</sup> بخایره مینماید این معجزه است انسان صوت را میگیرد و در  
تشریف حبس میکند و حال آنکه صوت باید ازاد باشد زیرا قانون طبیعت چنین اقتضا میکند همچنین سائس  
اکتشافات جمیع اسرار طبیعت است و بقانون طبیعت باید مستور باشد لکن عقل انسان که اعظم جلوه الهی  
است این قانون طبیعت را می شکند و این اسرار طبیعت را از دستگاه اسرار طبیعت <sup>دانا</sup> بیرون میریزد بسا  
چنین قوه الهیه چگونه جایز است که ما مثل درنده باشیم مثل این گرگها <sup>بیکدیگر</sup> بیکدیگر را بیدریم و فریاد بکش  
برآیم آیا این سزاوار است <sup>است</sup> انسان اگر حیوان <sup>در زندگی</sup> نماید بجهت طعمه است عقل ندارد که فرقی  
بگذارد میان ظلم <sup>عدل</sup> و عدل قوه معیزه ندارد لکن چون انسان در زندگی نماید بجهت طعمه نیست بجهت  
طعم است بجهت حرص است حال آیا سزاوار است که چنین وجود شریف یعنی انسان که از عقل سلیم مستفیض  
است با چنین انکار عالی با وجود این همه علوم و فنون با وجود این اختراعات عظیمه با وجود این آثار عظیمه  
با وجود این ادراکات با وجود این همه اکتشافات باز داخل میدان جنگ <sup>شده</sup> شود خون <sup>بیشتر</sup> را بریزد حال آنکه

( اهمیت مقام علم )

انسان بنیان الهی بنیان بشر نیست لکن بنیان بشر بر آخراط کس لابد صاحب بنا مکنده شود پس چگونه  
 انسان را که بنیان الهی خراب کند شبهه می نیست که سبب غضب الهی است خداوند انسان را شریف خلق  
 نموده و بر جمیع اشیا امتیاز داده و بسوا هب کلیه مختص نموده عقل داده ادراک داده توه حائظه داده  
 توه متخیله داده حواس خمس ظاهره داده این همه مواهب عظیمه داده خداوند انسان را مستدر  
 بضائل نموده تا آنکه مانند شمس روشن شود سبب حیات گردد سبب آبادی <sup>باشد</sup> گردد حالا ما از جمیع این مواهب  
 جنم می پوشیم و این بنیان الهی را خراب کنیم و این اساس الهی را از پایه براندازیم و حال آنکه اسسیر  
 طبیعت نیستیم خود مان را اسیر میکنیم و با مقتضای طبیعت حرکت مینمائیم زیرا در طبیعت نزاع بقا است  
 اگر انسان تربیت نشود از مقتضیات طبیعت نزاع وجدال است جمیع این مکاتب این همه مدارس بجهت  
 چه تاسیس میشود بجهت اینکه انسان از مقتضای طبیعت نجات یابد از نقائص طبیعت خلاص شود کمال  
 معنویه پیدا کند ملاحظه کنید اگر این زمین را بحال طبیعت واگذارید خارستان شود علفهای بیهوده بروید  
 لکن چون تربیت شود زمین پاک گردد فیض و برکت عظیمه حاصل شود این کوهها را اگر بحال طبیعت گذاری  
 جنگل شود ابداد درخت میوه در آن روید ولی چون تربیت شود باغ گردد و نتیجه بخشد و ثمر دهد انواع کسب  
 و ریاحین حاصل گردد پس عالم انسانی سزاوار نیست که اسیر طبیعت باشد لهذا محتاج تربیت است  
 علی الخصوص تربیت الهی مظاهر مده الهیه مری بودند باغبان الهی بودند تا این جنگلهای طبیعی  
 را باغستان پرثمر نمایند این خارستان را گلستان کنند پس تکلیف انسان چه چیز است؟ این است که  
 انسان باید در ظل مری حقیقی خود را از نقائص طبیعت نجات داده بضائل معنویه متصف گردد ایسا  
 حائز است که ما این مواهب الهیه را این فضائل معنویه را ندای طبیعت کنیم حال آنکه خداوند توه می بمسا  
 داده که قوانین طبیعت را بشکیم شمشیر را از دست طبیعت گرفته بر فرق طبیعت زیم آیا جائز است خود  
 را اسیر طبیعت نمائیم بموجب انبعاثات طبیعی که نزاع بقاست مانند حیوانات درنده همدیگر ادریم نوعی  
 زندگانی کنیم که فرقی ما بین انسان و حیوان نماند این است که فی الحقیقه بدتراز این زندگانی نمیشود  
 از برای عالم انسانی حقا رقی بدتراز این نیست از برای عالم انسانی وحشیتی بدتراز جنگ نیست زیرا سبب  
 نصب الهی است زیرا سبب هدم بنیان رحمانیست .

الحمد لله من خونگارا مجمعی می بینم که همه صلح جویند مقاصد جمیع انتشار صلح عمومیست و جمیع انفسکار  
 رحمت عالم انسانی جمیع خاندان حقیقی نوع بشرند از فدا می خواهم شما هارا تأیید نماید و توفیق بخشد تا  
 هر یک علاوه عصر شوید و سبب نشر علوم گردید سبب لذلان صلح عمومی شوید سبب ارتباط بین قلوب گردد بد  
 تر از حضرت بها الله پنجاه سال پیش لذلان صلح عمومی بین دول و صلح عمومی بین ملل و صلح عمومی بین  
 ادیان و صلح عمومی بین اقالم نمود و فرمود که اساس ادیان الهی یکیمست و جمیع ادیان اساسان ارتباط

( اهمیت مقام عیسی )

و انبیاء است لکن اختلاف در تقالید است و این تقالید دخلی بتعالیم الهی ندادند چون این تقالید مختلف است سبب نزاع و قتال شده اما اگر تخری حقیقت شود جمیع ادیان متحد و متفق گردند دین باید سبب الفت و اتحاد گردد سبب ارتباط بین قلوب بشر شود اگر دین سبب نزاع و جدال گردد البته بی دینی بهتر است زیرا عدم شیئی مضر بهتر از وجود آن است دین علاج الهی است در مان هر درد نوع انسانی است مرهم هر زخمی است ولی اگر سوء استعمال شود و سبب جنگ و جدال گردد دولت خونریزی البته <sup>شاید</sup> بیدینی به از دین است و همچنین لزوم صلح عمومی بین دول و ملل را حضرت بهاء الله مصرح فرمود و مضرات جنگ را بیان کرد زیرا نوع انسان یکدیگر مانند و جمیع سلاله آدم و آدام یکی است و جمیع اطفال یک پدرند و اعضا یک عائله نهایتش که بسک عائله بزرگی است و در یک عائله اجناس مختلفه تصور نتوان نمود اگر چنین تصور ممکن بود می توانستیم بگوئیم اختلاف و نزاع بجاست ولی مادامیکه همه اعضای یک عائله هستند ام مختلفه نیستند لهذا این استسیازات که بین ایتالیائی است و ان المانی است و این انگلیس است و دیگری روس این ایرانی است و دیگری امریکائی اینها بنام <sup>مها</sup> اوهام است همه انسانند همه خلق خداوندند همه یک سلاله اند همه اولاد یک آدمند اینها تفریقات و تمییزات است اما تعصبات و طینه که از موطن هر انسان است یکی است متعدد نیست نوع انسان را وطن واحد است ولی حدود و همیه بی اساس را بعضی از عقیدت بدین قرون ماضیه اختراع کرده اند و در میان بشر جنگ و قتال انداخته اند که <sup>معصوم</sup> همان شهرت بود و منصب مالک لهذا این احساسات و وطن پرستی را پیشرفت متعصبان شخص نمودند خود در تصور عالیه زندگی میکردند از هر نعمتی <sup>مستحب</sup> بهره می بردند غذاهای لذیذ می خوردند در ریخت خوابهای پرند می خوابیدند در باغهای ملوکانه سیروسیاحت مینمودند هر وقت ملالی رخ میداد در تالارهای زین با خانهای ماهر میرقصیدند گوش بسوسیقی دلپذیر میدادند اما باین رنجبران باین رعیتها باین بیچاره ها باین دهقانهای گتند پیروید در میدان جنگ خون یکدیگر را بریزید خا نمان یکدیگر را خراب کنید شماها سرایزد ماها صاحب منصبیم کاپیتانیم <sup>چنانچه</sup> جزئییم دیگران میگویند چرا مملکت ما را خراب میکنید خواب می شنیدند که شماها المانید ما فرانسه ایم ولی موسسین همه این جنگها در تصور یکیف خود مشغول بودند دست از سرور و رخ خود بر نمیداشتند اما خونهای بیچارگان ریخته میشد برای چه برای انکار و همیه که این ملت فرانسه است و از دولت المان و حال آنکه هر دو واد مند هر دو و اعضای یک عائله اند هر دو یک ملتند این عنوان وطن را سبب این همه خونریزیها می کنند و حال آنکه این کره یک وطن است پس صلح باید بین جمیع اوطان محقق گردد - همه از دیکر کره خلق کرده یک نوع انسان خلق نموده این کره از موطن کل است ما آمده ایم خطوط و همی فرض کرده ایم در صورتیکه این خطوط وهم است یکی را گفتیم المان است دیگری را فرانسه و با هم جنگ میکنیم که این وطن المان مقدس است سزاوارتر است سزاوارتر حمایت است ولی ان قطعه دیگری بد است مردمانش کشته شده و اولادشان تا راج شود اطفال و زنان را میبردند چرا بجهت این خطوط و همیه انسان خونریزی نمایند



( اهمیت مقام علم )

رشته نوع خود را بکشد بجهت چه بجهت تعلق باین خاک سیاه و حال آنکه چند روزی انسان روی ایمن  
 جان زندگانی نموده بعد قبرایدی او شود ایام او را راست بجهت این قبرایدن این همه خونریزی نمائیم  
 این خاک اجسام مارالی الابد در شکم خود مخفی خواهد کرد این خاک قبرماست چرا جنگ وجدال برای این  
 قبرایدی نمائیم این چه جهالتی است این چه نادانی است این چه بیفکرمت امیدوارم که جمیع ملسل  
 سره بایست محبت والنت مانند یک عائله چون برادران وخواهران و مادران و پدران بایکدی بگرد رکمال صلح  
 زیادهانی نموده و کامرمانی کنند . سقا بگرد  
 بجز بیاورماید : ( ۱ )

ای انجمن مبارک

بی نهایت مسرورم از اینکه در این جمعیت دارالفنون حاضر شده ام بسیار میل داشتم که این دارالفنون  
 را روزی مشاهده کنم الحمد لله این تحقق یافت زیرا این دارالفنون منشاء نواید عظیمه است و اعظم منفعت  
 عالم انسانی علم است و انسان بعقل و علم ممتاز از حیوان است انسان بعلم کاشف اسرار کائنات است انسان  
 بعلم مطلع بر اسرار قرون ماضیه گردد انسان بعلم کشف اسرار قرون آتیہ کند انسان بعلم کشف اسرار مکنون  
 کون ارض نماید انسان بعلم کاشف حرکات اجسام فضیه آسمان گردد بعلم سبب عزت ابدیه انسان است  
 بعلم سبب شرف عالم انسانی است علم سبب حسن صیت و شهرت انسان است علم کشف اسرار رتب آسمانی کسند  
 بعلم اسرار حقیقت آشکار نماید علم خدمت بعالم حقیقت کند علم ادیان سابقه را از تقالید نجات دهد علم کشف  
 حقیقت ادیان الهی کند علم اعظم منفعت عالم انسانی است علم انسان را از اسارت طبیعت نجات دهد علم شوکت  
 و نوامیر طبیعت را در هم شکند زیرا جمیع کائنات اسیر طبیعتند این اجسام عظیمه اسیر طبیعت است کسره  
 ارض باین عظمت اسیر طبیعت است عوالم نبات و اشجار و حیوان اسیر طبیعت است هیچیک ابد از قانون  
 طبیعت تجاوز نتواند این شمس باین عظمت بقدر ذره از قانون طبیعت خارج نشود اما انسان بعلم خسر  
 قانون طبیعت کند و بتوجه علم نظام طبیعت را در شکند و حال آنکه ذریع خاک است در هوا پرواز نماید بر روی  
 دریا نازد در زبرد ریاجولان نماید شمشیر از دست گیرد و بر جگوه گاه طبیعت زند و جمیع این ها را بقوه علم کسند  
 مثلا ملاحظه میکنیم که انسان این قوه برقیه عاصی سرکش را در شیشه حبس کند و صوت آزاد را حصر نماید و  
 محیطهوار بوج آرد و مخایره کند کشتی بر صحرا راند خشکی را دریا کند و کوه را خرق نماید شرق را هدم غرب کند  
 جنوب و شمال را دست در آفتوش نماید اسرار مکنونه طبیعت را آشکار کند و این خراج از قانون طبیعت است  
 جمیع این صنایع و بدایع را بقوه علم از حیز غیب بعالم شهود آرد و جمیع این وقایع خراج قانون طبیعت است

( ۱ ) - خطابات دوم در دارالفنون کلارک در ۲۲ ماهی ۱۹۱۲ صفحه ۶۲ - ۶۵

( اهمیت مقام علم )

و این بقوه علم تحقق و وجود یابد خلاصه جمیع کائنات اسیر طبیعت است مگر انسان آزاد است و این آزادی را سطر علم است علم قواعد احکام طبیعت بهم زند نظام طبیعت در هم شکند و این را بقوه علم کند پس معلوم شد که علم اعظم مناقب عالم انسانی است علم عزت ابدی است علم حیات سرمدی است ملاحظه کنید حیاسات بنام غیر علم را که هر چند جسم متلاشی شد ولی علمشان باقی است سلطنت ملوک عالم موقتی است و لسانی سلطنت شخص عالم ابدی است وصیت و شهرتش سرمدی انسان دانا بقوت علم شهیر آفاق شود و کاشف اسرار کائنات گردد و شخص ذلیل به علم عزیز شود شخص گمنام نامد ارگرد و مانند شمع روشن مابین ملل درخشند و نبود زیر علم انوار است و شخص عالم مثل تندیل درخشته و تابان جمیع خلق میت اند و فلما زند و جمیع خلق حقی گنمانند و فلما نامد آرند مشاهیر فلما سلف را ملاحظه کنید که ستاره هفت نشان از آفاق ابدی درخشند است و تا ابد الا باد باقی و برقرار لهند امن نهایت سرور را دیدم که در این دارالفتون حاضر امیدم چنان است و این مرکب عظیم شود و بانوار علوم جمیع آفاق را روشن کند کورهارا بینا کند کران را شنوا نماید مردگان را زنده کند ظلمت زمین را بنور میدل نماید زیر علم نور است و جهل ظلمت چنانچه در انجیل مذکور شده که حضرت اشعیا فرمود که این خلق چشم دارند ولی نمی بینند گوش دارند ولی نمی شنوند عقل دارند ولی نمی فهمند و حضرت مسیح در کتاب مقدس میفرماید که من آنهارا شنایدم هم پس ثابت شد که ناه ان میت و دانا زنده باد ان کورود انابیناناد ان کورود اناشنوا و اشرف مناقب عالم انسانی علم است الحمد لله در این اقلیم علم روز بروز شرقی است و مد ارس و دارالفتون هابسیار تا سیر شده است و در این مدارس تلامذ و پنهایت جهد می کوشند و کشف حقائق عالم انسانی می کنند امیدم چنان است که مالک سائره اقتدا به این مملکت نمایند و مدارس هدید برای تربیت اولاد های خود برپا دارند و علم را بلند کنند تا عالم انسانی روشن گردد و حقائق و اسرار کائنات ظاهر شود این تعصبات جاهلیه نمائند این تقالید موهومه که سبب اختلاف بین ام است از میان برود اختلاف بدل به اختلاف شود علم وحدت عالم انسانی بلند گردد و خیمه صلح عمومی بر جمیع اقطار عالم سایه انکند زیر علم جمیع بشر را متحد کند علم جمیع مالک را یک مملکت نماید جمیع اوطان را یک وطن کند علم جمیع ادیان را دین واحد نماید زیر علم کاشف حقیقت است و ادیان الهی کل حقیقت ولی حال عالم بشر در بحر تقالید غسرق شده اند و این تقالید اوهم محض است علم این تقالید را از ریشه برانکند و این ایرهای ظلمانی که حاجب شمس حقیقت است متلاشی نماید و حقیقت ادیان الهی ظاهر گردد و حقیقت چون یکی است جمیع ادیان الهی متحد و شوق کردند اختلافی در میان نمائند نزاع و جدال از پایه برانند و وحدت عالم انسانی آشکار گردد و علم است که از راه اوهم کند علم است که نورانیت ملکوت راهبید انما بد لهند از خود اخوا هم که روز بروز علم بلند تر گردد و کتب علم درخشند و تر شود تا جمیع بشر از نور علم مستنیر گردند و قول ترقی کند احساسات زیاد شود اکتشافات نماید نماید انسان در جمیع مراتب کمالات ترقی کند و در ظل خداوند اکبر نهایت سعادت حاصل شود و این

( اهمیت مقام علم - بهار الهی )

سائل جز علم حقیقی مطابق واقع تحقق نیابد من از ممالک بعید آمده ام تا در این مجامع محترمه علمیه در مرسوم و این نظامات و ترتیبات را مشاهده کنم و نهایت سرور را پیدا نمایم و شاید این نظایمات علمیست که در ممالک شرق جاری گردند در شرق ترویج علوم شود چون من مراجعت بشوق نمایم جمیع راه تحصیل علم و فنون نافع و تشویق و تحریک کنم امیدم چنان است که شما هم همت کنید و در ممالک شرق مدارس بسازید و همچنین ابناء شرق که از هند و چین و ژاپن و عرب و ارمنی در اینجا تحصیل علوم و فنون می کنند چون با وطن خود مراجعت کنند ترویج علوم و صنایع و بدایع نمایند تا ممالک شرقیه نیز مطابق مغرب گردند زیرا اهالی شرق استعداد زیاد دارند ولی تا بحال اسباب تربیت عمومی مهیا نبوده اند از من نظیر این برده نیست لکن امیدم چنان است که شرق عنقریب از انوار علوم و حکمت الهیه و فنون عصریه بهره وافر برد تا در پیشه جمیع آفاق بتابد و جمیع ممالک منور گردد و ارتباط تام بین بشر حاصل شود و سعادت عالم انسانی در آن نمایانند جلایات علوم الهیه در آفاق شرق و غرب انتشار کلی باید حقوق عموم محفوظ ماند و افراد انسانی در هر وسیله ترقی فضائل گردند و نهایت اتحاد و اتفاق در بین ام حاصل شود این است منتهای آرزوی من و این است مقصد من از سفر خود با امریک . مقارن

علاوه بر نطق مبارک فوق در بسیاری از الواح نسبت با اهمیت مقام علم بیانات مفصل شده و در موضوع تعلیم تربیت نیز که در همین زمینه است صفحات ۱ تا ۱۸ مراجعه گردد .

( ۹ - بهار الهی )

بهار الهی در ضمن براهین روحانیه میفرماید : ( ۱ )

در این عالم جسمانی زمانرااد و اراست و مکانرا اطوار . نصولرا کردش است و نفوسرا ترقی و تدنی و سحرش .  
 فصل ریح است و کبھی موسم خریف . دمی اوان تابستانست و اوقاتی فصل زمستان . موسم بهار را پر  
 شیرین دارد و نوحه مشکبار نسیم جان بخش دارد و هوائی در نهایت اعتدال . باران بیارد خورشید بتابد  
 ریاح لطیف بوزد . عالم تجدد شود و نوحه حیات در نبات و حیوان و انسان پدید آید . کائنات ارضیه  
 درخششی بیروزخ دیگر انتقال نماید جمیع اشیا خلعت تازه پوشد و خاک میاه پر گیاه گردد و کوه و صحرا حلست  
 صحرایابد . درختان برگ و ثکونه نماید و گلستان گل و ریاحین برویاند . جهان جهان دیگر گردد و کیهان  
 منات جان پرور یابد . عالم ارضی جسم بیجان بود روح تازه باید و لطافت و صباحت و ملاحظت بی انداز حاصل  
 شد . پس بهار سبب حیات شود و روح جدید بدیع دهد بعد موسم تابستان آید و حرارت انزاید و نشوونمانهاست  
 برسد بنماید . قوه حیات در عالم نبات بدرجه کمال رسد و زمان حصاد شود . دانه خرمن گردد و قوت بهسر دی  
 پس مهیا شود . بعد فصل خزان بی آمان آید و نسیم تا گوار بوزد باد عمیق مرور کند و فصل سفیم حصول یابد

( بهار الهی )

بج اشیا پژمرده شود و هوای لطیف انسرده گردد . نسیم بهار بهاد خریف مبدل شود . اشجار سبز و خرم  
 برده و عریان گردد . و گل و گیاهین حالت غمگین یابد . گلشن نازنین گلخن ظلمانی شود . بمسند  
 من زمستان آید و سرما و طوفان گردد . برف است و ببران . تگرگست و باران . و خداست و برقی جمود تست  
 بودت . جمیع کائنات نباتیه بحالت موت افتد و موجودات حیوانیه پژمرده و انسرده گردد . چون بایسن  
 در رسید باز نو بهار جان پرور آید و در جید شود و موسم ربیع با کمال حشمت و عظمت با جنود طراوت و لطافت  
 ریزه و دشت خیمه بر افرازد . دوباره هیکل موجودات تجدید شود و خلقت کائنات تازه گردد . اجسام نشو  
 نایاب دشت و صحرا سبز و خرم گردد . درختها شکوفه نماید و آن بهار بارمالی باز در نهایت عظمت و جلال  
 درج کند . و وجود کائنات بر این در و در تسلسل یابد و شاید و باید . این در و در گردش عالم جسمانیست بهمین  
 م اد و از وطنی انبیا . یعنی بوم ظهور و مظهر مقدسه بهار روحانیت تجلیات رحمانیت نیز اسانیت  
 هم حیانت اشراق شمس حقیقت است . ارواح زنده شود قلوب تروتازه گردد نفوس طیبه شود و جسمود  
 حرکت آید حقایق انسانیه بشارت یابد . و در مراتب و کمالات نشو و نما جوید . ترقیات کلیه حاصل شود . حضر  
 شور گردد زیرا ایام قیام است و زمان جوش و خروش . دم نوح و سرور است و وقت انجذاب موفور . بعد آن بهار  
 من پرورفتهی بتایستان پرشور شود . انما کلمة الله گرد و ترویج شریعة الله جمیع اشیا بدرجه کمال رسد  
 که اسانی منبسط گردد و نجات قدم شرقی و غربی محظر نماید . تعالیم الهی جهانگیر شود نفوس تربیت  
 و نتایج مشکوره حاصل گردد و ترقیات کلیه در عالم انسانی جلوه نماید . و نبیوضات رحمانی احاطه کند  
 من منبیت از انقی ملکوت بنهایت قوت و حرارت اشراق نماید و چون بد اثره نصف النهار رسد و مغروب و زوال  
 در آن بهار روحانیه از بی زمان خزان آید نشو و نما بایستد . نسیم مبدل بریح عظیم گردد و موسم مقیم  
 در وقت و لطافت باغ و صحرا و کنوار از ازل کند . یعنی انجذابات وجدانیه نماید اخلاق رحمانیه بسندل  
 در نورانیت قلوب مکتور شود و روحانیت زینوس متغیر گردد . فضائل بیدل بر ذائل شود و تقدیر و تنزیه  
 در از شریعة الله اسنی ماند و از تعالیم الهیه رسمی پاید اما سر دین الله محور نایب شود . عادات و  
 من موجود گردد و تفریق حاصل شود و استقامت بتزلزل تبدیل شود . جانها مرده گردد و قلوب پژمرده شود  
 و انسرده گردد . ایام زمستان آید یعنی بیروت جهل و نادانی احاطه کند و ظلمت ضلالت نلمسانی مستولی  
 . بهر از آن جمود تست و نافرمانی سفادت است و کاهلی سنالت است و ششون حیوانی بیروت تست و خمودت  
 . من مثل فصل زمستان کدکه ارض از تاثیر حرارت شمس محروم ماند و مخمود و مغموم شود . وقتی که عالم عقول  
 در این درجه رسید موت آید و قنای سرمدی و چون موسم زمستان حکمش جاری گشت دوباره بهار  
 الهی آید و در جید جلوه نماید . نسیم روحانی وزد صبح نورانی دمد ابر رحمانی بهار پر نور شمس حقیقت  
 در عالم امان حیات جدید یابد و خلعت بدیع پوشد . جمیع آثار و مواهب ربیع گذشته در این بهار جدید

( بهار الهی )

دوباره و شاید اعظم از آن جلوه نماید . او وار و روحانیه شمس حقیقت مانند او را عالم شمس دائم دارد و  
 بیدار است . مثل شمس حقیقت مثل آفتاب است . شمس خاخر اشرار و مطالع متعدد است . روزی از برج  
 سرطان طلوع نماید و وقتی از برج میزان زمانی از برج دلو اشرار کند . و گهی از برج حمل بر توانشاند . اما  
 شمس و احد است و حقیقت واحد . ارباب دانش عاشق شمسند نه مفتون مشارق و مطالع و اهل بصیرت  
 طالب حقیقتند نه مظاهر و مصادر . لهذا آفتاب از هر برج و مشرقی طلوع نماید ساجد گردد . و حقیقت از هر  
 غیر مقدسی ظاهر شود طالب شوند . این نفوس همیشه به حقیقت پی برند و از آفتاب جهان الهی محتجب  
 گردند . عاشق آفتاب و طالب انوار انما توجه به شمس دارد . خواه در برج حمل بد رخشد خواه در سرج  
 سرطان فیض بخشد خواه در برج جوزا پناه بد . اما جاهلان نادان عاشق بروحند و واله حیوان مشارق نه  
 آفتاب . و وقتی که در برج سرطان بود توجه داشتند . بعد آن آفتاب بهیچ میزان انتقال کرد چون عاشق  
 برج بودند متوجه و متمسک بهیچ شدند و محتجب از آفتاب چه که آفتاب انتقال کرد . مثلا یک وقتی شمس حقیقت  
 از برج ابراهیمی پرتوی انداخت . بعد در برج موسی شفق زد و انقی روشن نمود . بعد از برج مسیحی در  
 نهایت قوت و حرارت و اشرار طلوع کرد . آنان که طالب حقیقت بودند آن حقیقت را در هر جا دیدند ساجد  
 شدند اما آنهایی که متمسک به ابراهیم بودند وقتی که تجلی بر طور نمود و حقیقت موسی را روشن کرد محتجب  
 شدند و آنهایی که متمسک به موسی بودند وقتی که شمس حقیقت از نقطه مسیحی در نهایت نورانیت جلوه  
 ربانی کرد محتجب شدند و قمر علی ذلك . پس باید انسان طالب حقیقت باشد آن حقیقت را در هر ذات  
 شمس بیاید واله و حیران گردد و منجذب فیض یزدان شود مانند پروانه عاشق نور باشد در هر زجاجی بر افروز  
 و منایه بلبل مفتون گل باشد در هر گلشنی پروید و اگر آفتاب از مغرب طالع شود آفتاب است نباید محتجب  
 مشارقی شد و غیر اسهل انول و غروب سرد . و همچنین باید تحری نیوضات الهیه و تجسس اشراقات رحمانیه  
 گردند و در هر حقیقتی واضح و آشکارا نت باید واله و حیوان شد . ملاحظه کنید که یهود اگر متمسک بافق موسی  
 بودند بلکه ناظر شمس حقیقت بودند البته آن شمس را در مطلع حقیقی مسیحی در نهایت جلوه رحمانی  
 مشاهده مینمودند ولی هزاران موسی متمسک شدند و از آن فیض الهی و جلوه ربانی محروم ماندند  
 نیز بنده باید : ( ۱ ) شاد بیدار

حواله

کتابستان الهی و منجذب بان ملکوت رحمانی از فادات الهی و حکمتهای بالغه صداتی آنکه چون نصل  
 بی آید و صولت خریف را شکند و بهار جان بخش برسد و آفتاب انور بهیچ حمل بخرامد و ابر نیسانی کوهر نشانند  
 انواع ارد بیبشت بوزد و نسائم جازبخش از او بیگردد . درخت سبز شود و شاخسار شکوفه نماید و شمس

( بهار الهی )

وصحراوتنها چون زمره خضرا غبطه سند سرو است برقی گردد . کلهها و لاله چمن بهار آید و مرغزار و گلزار رشک باغ  
چنان شود و سرود بوستان بیلا و بلبل باله دهند لیب ناله و نغان نماید و آنچه نکته در دهان گیرد و جمیع این  
مراغب حضرت بیچون رخ بکشاید . و لکن هنگام شمره میوه ترونتیجه این اثر نصل صیف است و موسم حسرات  
نبرد و رشدهت سورت تابستانست و در حدت تاب حرارت شمس آسمان . پس حال که بهار الهی منتهی شد  
بسطا ربیع معنوی منظوی کشت لطانت گل و سنبل جمال محبوب مخفی شد و حسن جمال محبوب ایهسی  
در ملکوت اعلی و جبروت بقا و مالک آخری جلوه نمود . باید از اشجار حقائق احباء الله در حدائق امر اللعائنار  
نخینه طیبه و نواکه بندیعه رطبه روحانیه ظاهر و هوید اگر د . والا از آن بهار الهی نصیب نداشته و بهره نبرده  
و از نفل نیسان فیوضات حضرت یزدان محروم مانده . و از نسائم جانبخش ریاض احدیت مایوس گردیده و لایقی  
سرختن و انروختن گلخن است . چه که باغبان الهی را مقصد در غرس این اشجار و نشانند ن نهالهای بیهمسال  
در این خوزار و فیض بهار الهی و بخشایش غیر متناهی ربانی و اشراق و تربیت شمس حقیقت و هبوب بواقع عنایت  
و بهیبت جمال احدیت ظهور اشما و بروز نواکه طیبه مشکبار است . و موسم بهار اگر چه طراوت و لطانت اشجار  
و شاخسار بیشتر و شکوه و جلوه و زینت و زبور گلها و ریاحین و ازهار باهر تر و شدت و ضحرا سبز و خرم تراست و موسم  
استفاضه از فیض الهی است لکن ظهور نتایج و ثمر و نواکه مالارات عین و لا سمعت اذن و لا خطر یقلب بشکر  
در موسم تابستان است طوبی لشجرة ظهرت منها النتیجه والشعر العظیم . ع . ع

و نیز نسبت باقتضای عصر و زمان و بهار الهی میفرماید : ( ۱ )

( نیویورک - مستر سلینک برستره ود )

هو الله

ای منتون حقیقت و منجذب ب ملکوت الله نامه مفصل رسید و از تلاوتش نهایت سرور حاصل گردید زیرا که لیسلی  
خلیل بر علوهت و سمونیت بود که الحمد لله خیر خواه عالم انسانی و منجذب ب ملکوت بهائی و منتون ترقی عالم  
بشری هستی . امید و ارم که بسبب این انکار عالی و انجذابات وجدانیه و اشارات ملکوتیه چنان روشن گردی  
که بهر تومحبت الله بر اعصار و قرون بتابی مرقم نمود بودی که شاگرد مدرسه ترقی روحانی هستی خوشحال تو  
گردی ارس ترقی بندر سه کلیه ملکوت منتهی گردد علم و معارفی خلصل شود که انسان لوح منشور امکان رانسا  
شاهی بیند . و جمیع کائنات را حروف و کلمات مشاهده کند و درین مقامات معنوی خواند . آیات توحید در  
کائنات کائنات بیند و ند ارب الملکوت بشنود و تائیدات روح القدس مشاهده نماید و چنان وجد و طرب پایسد  
که در عرصه وسیع امکان نکند آهنگ ملکوت کند و بجهان لاهوت شتابد . هر مزی چون پرویاند در زمین

در زمین استقرار نیاید باوج اعلی پرواز نماید مگر مرغانی با پسته و با بال و پر شکسته و با آلوده باب و گل نموده  
حقیقت جو جهان ملکوت یکیمست نهایت انست که بهارتجد و نماید و در کائنات حرکت و جنبش جدید و -  
بیم بنماید کوه و دشت زنده شود درختان تریزازه گرد و برگ و شکوفه و شمر بطراوتی بی اندازه جلوه نماید  
بمیزان ظهورات سابقه با ظهورات لاحقه نهایت ارتباط دارد بلکه عین یکدیگرند اما کون که ترقی نماید شعاع  
دیده تراست و فیض عظیم تر و آفتاب در دانه نصف بهار جلوه نماید . ای طالب ملکوت هر ظهوری جان عالم  
است و طبیب حاذق هر درد مند عالم بشر مریض است آن طبیب حاذق علاج مفید دارد و بتعالیم و وصایا  
بنداجتس قیام نماید که درمان هر درد است و مرهم هر زخم . البته طبیب دانا احتیاجات مریض را در هر سر  
موسی کشف نماید و بمعالجه پردازد . لہذا اتعالیم جمال ابہی را تطبیق بلوازم و احتیاجات زمانه نماید ملاحظه  
بینائی که جسم مریض جهان را علاج بر السعہ است بل درای شنای ابدیست و معالجه اطبای حاذق  
سلف و خلف نوع واحد نیست بلکه بمقتضای مرض مریض است . هر چند علاج تغییر و تبدیل بابت ولی کل بجہت  
صحت مریض است . در ظهورات سابقه جسم علیل عالم تحمل علاج قوی نائق نداشته اینست که حضرت  
مسیح فرمود امور سید ری است که لازم است بیان شود و لکن حال شما نتوانید استماع نمود . و لکن چون آن روح  
نسلی دهنده که بدو میفرستند بیاید حقیقت را از برای شما بیان کند . لہذا در این عصر انوار تعلیم خصوصی  
عمومی گردید و رحمت پروردگار شرق و غرب را احاطه نماید . وحدت عالم انسانی جلوه کند و نورانیت حقیقتست  
سپاس وجدان را منور نماید .

نزول اورشلیم تازه شریعتی است آسمانی و کائنات سعادت عالم انسانی و جلوه نورانیت عالم الہی . عمانوئیل  
فی الحقیقہ میسر بر جوع ثانی حضرت مسیح بود و منادی طریق ملکوت این معلوم است که حرف عضوی از  
کلمات کلمه است . این عضویت عبارت از استناضه است . یعنی این حرف مستفیض از کلمه است و ارتبساط  
روحانی بکلمه دارد و جز او محسوب میشود حواریون بمنزلہ حروف بودند و حضرت مسیح جوهر کلمه و معانی  
کلمه که فیض ابدیست بر تروی بر آن حروف افکند بود . و چون حرف عضوی از اعضای کلمه است لہذا معنی مطابق  
کلمات امید داریم که آنچه جناب عمانوئیل بشارت داده امروز تو بان قیام نمائی و یقین بدان که موفق میشوی  
بر اثابت روح القدس بیایی میرسد و قوت کلمه چنان نفوذ کند که حرف ائیمہ مجلای آفتاب کلمه شود و فیض  
بانوار کلمه جهان را روشن نماید و اما اورشلیم آسمانی که در قطب امکان استقرار یافته و قدس الاقداس ربانی  
نظم انراخته جامع جمیع کمالات و تعالیم سابقه است و ازان گذشته منادی وحدت عالم انسانیست و علم  
منبع عمومی روح حیات ابدیہ و نور کمالات الہیہ و فیض محیط عالم انریش و زینت و آرایش انریش . و سبب

آپش عالم بشر است بالواج مقدسه مراجعت نمائید اشراقات و تجلیات و کلمات و اشارات و طرازات و کتاب  
اندس ملاحظه بنمائید که این تعالیم الهیه البیوم درمان درد عالم انسانی است و برهم زخم جسد امکانی  
سخ حیاتست و سینه نجات و مغناطیس عزت ابدیه و قوه نافذ در حقیقت انسانیه • هلیک الیها الیهی  
ع ۲  
و نیز بیاید : ( ۱ )

خلق مبارک در خانه مستر و مسس مارچوری مورتن ۱۲ آوریل سنه ۱۹۱۲ در شهر نیویورک امریکا  
ایام ظهور ظاهر مقدسه بهار الهی است اراضی قلوب را سبز و خرم نماید گلهای حقایق بشکند اشجار  
رود انسانی پرثمر شود آنها را سرار جاری گرد و چشمه عرفان بجوشد و از باران نیسان الهی عالم وجود  
ناره و تجدید گردد اما چون مدتی گذرد کم کم حقائق الهی ترا موش شود قلوب پژمرده ماند و نفوس مانند مسرده  
نزدند نیز الهی منقطع شود و اسرار ربانی در بین نفوس کم شود لهذا با زبهاریزدانی جلوه نماید باران رحمت  
بازد نجات عنایت مرور کند عالم وجود رازنده گردد حدیقه عرفان پرشکفته شود اشجار وجود اشعار آید در  
دند باری چون مدتی بود با ز نجات الهی منقطع شد آن کمالات نمائنده روحانیات مغلوب گردیده مادیات  
سینه کرده عالم امکان مانند جسم بی روح کشته اثری از بهار نمائند پس حضرت بهاء الله ظاهر شد بهار الهی  
نیدید نمود همان نجات بوزیت ن آمد همان ابر باریدن گشت همان نیز احاطه نمود حال روز بروز عالم  
انسانی در ترقی است و نسیم جدید در هیوب اشجار وجود خرم است و آنها را سرار جاری است نیز ملکوت -  
محیط است تأییدات جمال ایهیی مویداست و نثقات روح القدس جان بخش است امیدوارم در این بهار  
الهی نیز آیدی جوئید حیات آسمانی یابید در گلشن امکان اشجار با و ورگردید و از نسیم عنایت سبز و خرم مانند  
بزرگ و شکفته شوید مانند درخت خشک نباشید که هر قدر باران بهاری بارد، نسیم جان پرور روز آید در آن  
تزی ظاهر نشود پس نهالهای جنت ایهیی باشید و گلهای گلشن الهی گردید در نهایت خرمی و طراوت -  
آید و نیز آیدی زنده شوید و حیات پاینده یابید دوباره برای شما دعا میکنم • سعادتمند

### نصل نسیم

۱- شرح ظهور حضرت اعلی : ( ۲ )  
ما حضرت اعلی روحی له الفداد رسن جوانی • یعنی بیست و پنج سال از عمر مبارک گذشته بود که پیام بر

(۱) خطابات دوم صفحه ۱۹۳-۱۹۴

(۲) مفارشات صفحه ۱۹-۲۰



( شرح ظهور حضرت اعلی - شرح ظهور حضرت بهاء الله )

امر نبودند و در میان طائفه شیعیان عموم مسلم است که اید حضرت در هیچ مدرسه تحصیل نفرمودند و نزد کسی اکتساب علوم نکردند . و جمیع اهل شیراز گواهی میدهند . با وجود این بمنتهای فضل بخته در بیان خلق ظاهر شدند و با اینکه تاجر بودند جمیع علمای ایران را عاجز فرمودند بنفر نرید بر امری قیام فرمودند که تصور نتوان . زیرا ایرانیان بتعصب دینی مشهور آتافتند . این ذات محترم بقوتی قیام نمود که زلزله بسر زبان شرائع و آداب و احوال و اخلاق و رسوم ایران انداخت و تمهید شریعت و دین و اثین نمود . با وجود اینکه ارکان دولت و عموم ملت و روسا دین کل بر محویت و اید اقامت نمودند اقیام فرمود . و ایران را بحرکت آورد . چه بسیار از علمای روسا و اهالی که در کمال مسرت و شادمانی جان در راهش دادند . و بمیدان شهادت ایستادند و حکومت و ملت و علمای دین و روسای عظیم خواستند که سر اجس را خاموش نمایند نتوانستند . عاقبت عزیز طالع شد . و بزعمش بازع گشت و اساسش متین شد . و مطلعش نور مبین گشت . جسمش غیر بر ابتریت الهیه برزید داد . و در انکار و اخلاق و اطوار و احوال ایرانیان تاثیر عجیب نمود و جمیع تابعین را بظهور شمس بهسا مبارک داد . و انانرا مستعد ایمان و ایقان کرد و ظهور چنین آثار عجیبه و مشروعات عظیمه و تاثیر در عقول و انکار بویه . و وضع اساس ترقی و تمهید مقدمات نجات و نلاج از جوانی تاجرانظام دلیلمست که این شخص هر سستی می بود . شخص منصف اید اتوقف در صدیق نینماید . تمام

و علاوه آنچه که در مقاله سیاح مذکور است

۱ - شرح ظهور حضرت بهاء الله : ( ۱ )

تاجمال مبارک در زمانی که ممالک ایران در چنین ظلمت و نادانی مشتغرق و در نهایت تعصب جاهلانسه ستمک . و تفصیل اخلاق و اطوار و انکار ایرانیان در قرون اخیر در تواریخ اروپا منضلا . البته خواند مایند از تاریخ زمانه . مختصر اینست که بدرجه از انحطاط رسیده بود که جمیع سیاحان اجنبی تا صف میخورند . این ملک در قرون اولی در نهایت درجه عظمت و مدنیت بود . حال چنین ساقط و ویران گشته . و از بنیاد زلزله و اهالی بدرجه همگی رسیده اند باری جمال مبارک در چنین وقتی ظاهر شدند . پدیشان از وزرا و اعیان از علما و در نزد جمیع اهالی ایران مسلم که در مدرسه علمی نیاموختند و با علما و فضلا معاشرت ننمودند . ریاضت زندگانی در کمال خوشی و شادمانی ایامی بسر بردند . و موانس و مجالشان از بزرگان ایران بودند . و از اهل معارف . بمجرد اینکه باب اظهار امر کردند فرمودند که این شخص بزرگوار سید ابرار است و بر چه مسیح است . و ایقان لازم و بر حضرت حضرت باب قیام فرمودند و ادله و براهین قاطعه بر حقیقت حضرت باب اقامه نمودند . و با وجود آنکه علمای ملت و دولت علیه ایران را مجبور بر نهایت تعرض و اهتمام نمودند . و جمیع فلسفا

## ( شرح ظهور حضرت بهاء الله )

تنوی بر قتل و غارت و اذیت و قلع و قمع دادند . و در جمیع مالک بکشتن و آتش زدن و غارت حتی اذیت نساء  
اطفال برداختند مع ذلک حضرت بهاء الله در کمال استقامت و متانت باعلاء کلمه حضرت باب قیام داشتند  
بیدایک ساعت پنهان نشدند . و اوضاع مشهود در بین اعداء مشهور بود و باقامه اذله و براهین مشغول  
و باعلاء کلمه الله معروف و بکرات صد مات شدید و خوردند . و در هر دو قیفه در معرض فدای بودند و در زیر مؤنجیسر  
انژادند و در زیر زمین مسجون گشتند و اموال یا هظه موروثه کل بتلان و تاراج رفت و از مملکتی بمملکتی چهار  
مرتبیه سرکون شدند . و نهایت در سجن اعظم قرار یافتند . با وجود این دانشمندان بلند بود . وصیت امر الله  
مشهور و بفضل و علم و کمالاتی ظاهر شدند که سبب حیرانی کل اهالی ایران شد . بقسمی که در طهران و  
در بغداد و در اسلامبول و رومیلی و در عکا هر نفسی از اهل علم و معارف چه محب و چه مبغض که بحضور حاضر  
شد هر سئوالی که نمود جواب شانی کافی شنید و کل مقرر معترف بر آن بودند که این شخص در جمیع کمالات  
نبرد و وحید آفاق است و در بغداد بسیار واقع که در مجلس مبارک علمای اسلام و یهود و مسیحی و ارباب معارف  
ایرین حاضر . و هر یک سئوالی مینمود و با وجود اختلاف مشارب جمیع جواب کافی شانی میشنیدند و مفتوح صبی  
گشتند . حتی علمای ایران که در کربلا و نجف بودند شخص عالی را انتخاب کردند . و توکیل نمودند و اسسم  
آن شخص ملاحسن عموی آمد بحضور مبارک بعضی سئوالی از طرف علما کرد . جواب فرمودند . و بعد عرض  
کرد که علماء در علم و فضل حضرت مقرر معترفند و مسلم عمومست که در جمیع علوم نظیر و مثیلی ندارد . و این هسم  
سالم است که تدریس و تحصیل نگرند و اندولکن علما میگویند که ما باین قناعت ننمائیم و سبب علم و فضل اقرار  
و اعتراف بحقیقتشان نکیم . لهذا خواهش داریم که یک معجزه بجهت قناعت و اطمینان قلب ظاهر فرمایند  
جمال مبارک فرمودند هر چند حق ندارند زیرا حق باید خلق را امتحان نماید نه خلق حق را ولی حال ایسن  
نیل مرغوب و مقبول . اما امر الله دستگاه تباثر نیست که هر ساعت یک بازی در بیاورند . و هر روز یکی چیزی  
بخشد . در این صورت امر الله باز چه صبیان شود . ولی علما بنشینند و بالاتفاق یک معجزه را انتخاب کنند  
و بنویسند که بظهور این معجزه از برای ما شبهه نیماند . و کل اقرار و اعتراف بر حقیقت این امر مینمائیم و آن  
بره را مبر کنند و بیاورند . و اینرا میزان قرار دهند . اگر ظاهر شد از برای شما شبهه نماند . و اگر ظاهر نشد بطلان  
ثابت گردد . آن شخص عالم بر خاست و زانو مبارک را بوسید . و حال آنکه مومن نبود و رفت و حضرات  
شمارا جمیع کرد . و بیفهام مبارک را تبلیغ نمود . حضرات مشورت کردند و گفتند این شخص سخا راست شاید بنماید  
نوقت از برای ما حیرتی نیماند . و جسارت نکردند . ولی آن شخص در اکثر محافل ذکر نمود . و از کربلا رفت  
شرانشاء و طهران و تفصیل را جمیع گفت . و خوف و عدم اندام علماء را ذکر نمود . مقصود اینست که جمیع معارضین  
شرق معترف بر عظمت و بزرگواری و علم و فضل جمال مبارک بودند . و با وجود عدوت جمال مبارک بهاء الله  
شیرت تعمیر مینمودند باری این نیز اعظم بغتة در اثنای ایران طالع شد . در حالتی که جمیع اهالی ایران چه

زور را چه از علما چه از اهالی جمیعاً بمقاومت در کمال عداوت برخاستند . و اعلان کردند که این شخص میخواد  
 این شریعت و ملت و سلطنت ما را محو و نابود نماید . چنانچه در حق مسیح گفتند ولی جمال مبارک کرد ا -  
 بعد از مقاومت کف نمودند . و ابدان ره فتور حاصل نشد . نهایت گفتند تا این شخص در ایرانست اسایش  
 راحت نیابد . پس باید اینرا اخراج کرد تا ایران آرام بگیرد . پس بر جمال مبارک سخت گزشتند . تا از ایران  
 آن خروج طلبند بگمان اینکه باین سبب سراج امر مبارک خاموش میشود . ولی بالعکس نتیجه بخشید لیسر  
 شد ترشد و شعله افزونتر گشت در ایران و حده منتشر بود . این سبب شد که در سائر بلاد منتشر گشت . بعد  
 گفتند که عراق عرب نزدیک ایرانست باید این شخص را بمالك بعیده فرستاد این بود که حکومت ایسبران  
 رسید تا آنکه جمال مبارک را از عراق باسلامبول فرستادند . باز ملاحظه کردند که اهد انتوری حاصل نشد  
 گفتند اسلامبول محل عبور و مرور اقوام و ملل مختلفه است . و ایرانیان بسیار لهذا ایرانیان کوشیدند تا جمال  
 مبارک را برومیلی فرستادند ولی شعله پزورتر گردید <sup>شد و از ریگندت کردید</sup> عقابت ایرانیان گفتند این محلات هیچ یک موقسح  
 اهانت نبود . باید بمحلی فرستاد که توهین واقع گردد و محل زحمت واذیت باشد . و اهل و اصحاب پنهان  
 درجه بلا مبتلی گردند . پس سجن عکارا انتخاب نمودند که حبسخانه عصاة و قاتلها و سارقها و قطاع طریق  
 است ولی الحقیقه در زمره این نفوس داخل کردند . اما قدرت ظاهر شد و اعلاء <sup>الشیء</sup> کلمه گردید . و عظمت بهاء الله  
 ظهور شد که در چنین سجنی در تحت چنین اهانتی ایرانیان برزخی ببرزخی دیگر نقل نمود . جمیع اعدا را  
 شهور کرد و برکل ثابت کرد که مقاومت این امر نتوانند . و تعالیم مقدمه اش سرایت در جمیع آفاق نمود . و امرش  
 ثابت گشت با ری در جمیع ولایات ایران اعدا یکمال بغضا قیام نمودند . بستند و کشتند زدند و سوختنند  
 بنیان هزار خدایان را از بنیاد برانداختند . و در قلع و قمع بهر وسیله تشبیه کردند که امرش را خاموش کنند . بسا  
 خورد این در سجن قاتلها و قطاع طریق و سارقها امرش را بلند کرد . و تعالیمش را منتشر نمود و اکثر نفوس را  
 در اشد بغضا بودند متذبه نبود و موقن و کاری کرد که نفس حکومت ایران بیدار شد . و از آنچه بواسطه  
 آن سو واقع بشیمان گشت . و چون جمال مبارک باین سجن در ارض مقدم می رسیدند در انایان بیسار  
 کردند که بشارتی که خدا در دوسه هزار سال پیش از لسان انبیاء داده بود ظاهر شد . و خداوند بوعده و نسا  
 بید . زیرا بعضی انبیاء وحی فرموده و بشارت یا رض مقدس داده که رب الجنود در تو ظا هر خواهد شد  
 هیچ این وعده ها و ناسد . و اگر چنانچه تعرض اعدا نبود و این نئی و تبعید واقع نمیگشت عقل باور نمی کرد که  
 حال مبارک از ایران هجرت نمایند . و در این ارض مقدس خیمه برافرازند . مقصود اعدا این بود که ایسمن  
 این سبب شود و بکلی امر مبارک محو و نابود گردد . و حال آنکه سجن مبارک تائید اعظم شد و سبب ترویج  
 شد . صحت الهی بشرق و غرب رسید . و اشعه شمس حقیقت بجمیع آفاق درخشید . سبحان الله بسبب  
 بود آنکه مسیحون بودند . ولی در جبل کرمل خیمه بلند بود و در نهایت عظمت حرکت می نمودند . و هر کس

## ( شرح ظهور حضرت بهاء الله )

از آشنایان و بیگانه بحضور مشرف میشد میگفت این امیر است نه اسیر . و بحضور ورود سجن خطایی بناپلیون مرقوم  
 رسیدند و بواسطه سفیر نژانسه ارسال شد . مضمون اینکه سؤال نمائید چرم ما چه بود که سبب این سجن  
 وزندان گشت ناپلیون جواب نداد . بعد توقیعی ثانی صادر شد . و آن در سوره هیکل داخل مختصر  
 خطاب اینکه ای ناپلیون چون استماع نداشتی . و جواب ندادی عنقریب سلطنت بهاء رود . و یکی خراب  
 کردی آن توقیع بواسطه قیصر کتفاکو ( ۱ ) با پوسته ارسال شد و باطلاع جمیع مهاجرین صورت این خطاب  
 جمیع اطراف ایران رفت . زیرا کتاب هیکل در آن ایام به جمیع ایران نشر شد . و این خطاب از جمله مندرجات  
 کتاب هیکل است . این در سنه هزار و هشتصد و شصت و نه میلادی بود و چون این سوره هیکل در جمیع  
 ایران و هندوستان منتشر شد در دست جمیع احباب افتاد . و کل منتظر نتایج این خطاب بودند . آنسک  
 زمانی نگذشت سنه هزار و هشتصد و هفتاد میلادی شد . و آتش حرب میان المان و فرانسه برانروخت . و بسا  
 وجود آنکه ابد اکی گمان غلبه آلمان نمیکرد ناپلیون شکست ناخوش خورد . و تسلیم دشمن گشت و هزتنش  
 بذلت کبری مبدل شد . و همچنین الواح بسائرمولک فرستاده شد از جمله توقیعی بجهت اعلیحضرت  
 ناصرالدین شاه فرستاده شد و در آن توقیع میفرماید من را احضار کن و جمیع علماء را حاضر نما . و طلب حجست  
 بر همان کن تا حقیقت و بطلان ظاهر شود . اعلیحضرت ناصرالدین شاه توقیع مبارک را نزد علماء فرستاد و تکلیف  
 این کار کرد . ولی علماء حسارت ننمودند . پس جواب توقیع را از هفت نفر مشاهیر علماء خواست . بعد از مدتی  
 تزییح مبارک را اعاده نمودند که این شخص معارض دینست و دشمن پادشاه . اعلیحضرت پادشاه ایران بسپار  
 منبیر شدند که این مساله حجت و برهانست و حقیقت و بطلان . چه تعلق بدشمنی حکومت دارد انصومر که  
 با احترام این علماء را چقدر منظور نمودیم و از جواب این خطاب عاجزند . باری آنچه که در الواح ملوک مرقوم  
 جمیع بنوع پیوست . باید از تاریخ سیمین مسیحی گرفت تطبیق بقولاعات کرد جمیع ظاهر شده است  
 و ثبلی مانده که من بعد باید ظاهر شود . و همچنین طوائف خارجه . و ملل غیر یونین . نسبت بجمال مبارک  
 امور عظیمه نسبت میدادند . و بعضی معتقد بولایت جمال مبارک بودند . حتی بعضیها رسائلی نوشتند منسن  
 جمله سید داودی از علمای اهل سنت در بغداد رساله مختصری نوشته بود و در آن بمناسبتی چند خارق العاده  
 از جمال مبارک روایت مینمود . و الی الان در شرق در جمیع جهان کسانی هستند که بمظهریت جمال مبارک  
 اطمینان نیستند . اما اعتقاد بولایت دارند و معجزات روایت کنند . مختصر اینست که چه از موافق وجه از مخالف  
 نفسی بساخت اقدس مشرف نشد که مقوم معترف بر بزرگواری جمال مبارک نگشت . نهایت اینست که ایمان  
 نیارند . ولی بر بزرگواری جمال مبارک شهادت داد . بعضی که در ساحت اقدس مشرف میشد ملائکات  
 جمال مبارک چنان تاثیر مینمود که اکثر حرف نمیتوانستند بزنند چه بسیار واقع که نفوس پر عداوتی از دشمنان  
 بتر خود مضمم میشد . و قرار میداد که چون بحضور رسم چنین گویم و چنان مجادل و معاجزه نمایم . ولی چون

بصاحت اقدس میرسید مات و متحیر میشد . و جز صمت و سکوت چاره نداشت جمال مبارک لسان عسسرب  
 بخواندند . و معلم و مدرسی نه داشتند و در مکتبی وارد نشدند . ولی نصاحت و بلاغت بیان مبارک در زبان  
 عرب و الواح عربی العبارة محیر عقول نصحا و بلغای عرب بود و کل مقرومعتزنته که مثل و مانند ی ندارد . و  
 چون در نصوص تورات دقت نمائیم هیچ يك از مظاهر الهیه اقوام منکره را اخیر نفرمود که هر معجزه که  
 بخواهید من حاضر و هر میزانی که قرار دهید من موافقت نمایم . و در توفیق شاء و اضا حاضر نموده اند که علما را  
 حرج کن و من را بطلب تاحجت و برهان ثابت شود . پنجاه سال جمال مبارک در مقابل اعدا مانند جبل  
 ایستاده . و کل محویت جمال مبارک را میخواستند و جمیع مهاجم بودند . و هزار مرتبه قصد صلب و اعدام نمودند  
 و در این مدت پنجاه سال در نهایت خطر بودند . و ایرانی کهالی الان باین درجه همجیت و ایرانی است  
 هیچ عقلا از داخل و خارج که مطلع بر حقائق احوالند متفق بر آنند که ترقی و تمدن و عمران ایران منوط -  
 بشمیم تعالیم و ترویج مبادی این شخص بزرگوار است . حضرت مسیح در زمان مبارکشرقی الحقیقه یازده  
 مرتبه تربیت فرمود . و اعظم آن اشخاص بطوس بود مع ذلك با امتحان افتاد سه مرتبه حضرت مسیح را انکار نمود  
 با وجود این بعد از حضرت چگونه نفوذ در ارکان عالم نمود . حال جمال مبارک هزاران نفوس تربیت فرمود  
 که در زیر شمشیر نعره یا بهاء الاهی باج اعلی رساندند . و در آتش امتحان مانند ذهاب رخ برافروختند  
 دیگر ملاحظه نماید که من بعد چه خواهد شد . باری حال انصاف باید داد که این شخص بزرگوار چگونه  
 بین عالم انسان بود و چه اثاری باهره از او ظاهر شد . و چه قدرت و قوتی از او در عالم وجود تحقق یافت .

و نیزه را ثبات حقانیت ظهور حضرت بهاء الله میفرماید : ( ۱ ) سَأَلْتُهُ

هوالله

ای جویای حقیقت . نامه رسید و مقصد معلوم کردید سؤال نمود بودی که اگر این جلوه ربانی همسان  
 سورت نیست که حضرت مسیح میفرمود که نزد يك است بچه برهان ثابت شود و بچه برهن گردد و بچه بشارت  
 داده شود فرصت جواب مفصل نیست مختصر ذکر میشود . بدان بدلائلی این ملکوت جدید ثابت شود که  
 سورت مسیح بیان ثابت شد دلیل ملکوت لاحق مانند دلیل ملکوت سابق است بلکه برهان اعظم است و برهان  
 برین قسم است برهان عوام و برهان خواص و خواص برهان عوام قانع نکردند و عوام نیز برهان خواص یقین  
 حاصل ننمایند . عوام خوارق عادات جویند اما خواص این را برهان نشمرند و تنگت نکند و سیر آب نکردند  
 سه دلائل قطعی عقلی جویند . لهذا برای شما که نظری دقیق و عقلی سلیم دارید اقامه براهین قاطعه  
 سه نمائیم که هیچ فردی را مجال انکار نه . گوئیم که مقصد از ظهور ملکوت تربیت نفوس و ترقی عالم انسانی

و ظهور محبت الله و الفت و یگانگی جمیع بشر و ظهور کمالات الهی و تحقق علویت عالم انسانیست مقصد از ظهور ملکوت و نتیجه این • پس نظر در قوت تربیت حضرت بهاء الله کن که شرق تاریک را روشن نموده و وحوش ضار را برافروخته آسمانی فرموده نادانان را نادان کرده و درندگان را آهوان بر وحدت فرموده ننوسی که بمعقیده و مادات دشمن عالیمان بودند حال بنهایت یگانگی دوست و مهربانند • از شدت جهل کتاب مقدس را میسوختند حال بیان حقائق و اسرار تورا و انجیل مینمایند و در مدتی قلیله چنان تربیت فرمود که در زیر کند و زنجیر و تحت نهد بد تیغ و شمشیر فریاد یا بهاء الابهی میزدند و قاتلان را نیات برخلاف بدهان میدادند که باد هن شیرسن درت زن و البته حکایت بطرس حواری و بانگ خروم را در خاطر داری و برهان دیگر آنکه • نزد جمیع اعظام و شمای ایران در طهران مسنم است که حضرت بهاء الله در مکتبی نبودند • و در مدرسه بی تعلیم نگرفتند از بد و طفولیت روش و سلوکی دیگر داشتند • با وجود این علما و فضلاء ملل شرق بر علم و فضل و دانائی و کمالات خارجی العاده او شهادت دادند و حضرت بهاء الله را با وجود انکار و انکار او شهادت اعتراف کنند که فرید عصر و وحید دهر بود • ولی معترف بمقامات عالیه نیستند مگر مخلصین و مختارین •

و برهان دیگر نفس تعالیم بهاء الله که بکلی بینونت و اختلاف را از عالم انسانی براندازد و وحدت و ائتلاف ابدی تاسیس نماید مراجعت بالوایج تجلیات و اشراقات و کلمات و بیشارات و طرازات نماید • واضح و مشهور گردید که ملکوت جدید را چه تعالییی که جسم علیل عالم را معالج سریع و شفاء ابدیست و قابل الاجرا است • و چنین تعالییی تا بحال سبقت نیافته •

و برهان دیگر اینکه حضرت بهاء الله چنین امر عظیمی که صیقل آفاق را گرفته • و در شرق نهایت تمکن یافته و بارقه صبح منیرش مانند شعاع آفتاب در آنتشارست • با وجود آنکه دول و ملل شرق مانع و معارض و تکمال نسوت مشرف بودند در این مسجن شدید ظاهر و بلند و منتشر نمود • ملاحظه نما که ظهور چنین قدرت و قوتی تا بحال سبقت یافته چه برهانی اعظم از این که در مسجن انخطابات شدید را بجمیع ملوک فرمود و اخبارات از استقبال داد و تبرאות اعظم را در وقتی که نهایت اقتدار داشت تمهید یابد با انقلاب سریع و سقوط تاج و انهدام واضمحلال • نمود و بعینه واقع گردید و همچنین بسائر ملوک ارض این الواح و خطاب در مسجن صادر و واقع • ملاحظه فرمایید که این قدرت و عظمت در حبس قاتلان و سارقان جلوه نمود • چه برهان اعظم از اینست • باری بر همین بسیار نیست تحریرند ام • و اما برهان در نزد عوام ندان خوارق عادات مختصر اینست که از این قبیل خارق عادات از حضرت بهاء الله در السن و انواء بسیا روا گردید و خواهند رسائل متعدد و تالیف نمایند • ولی چگونگی هم منکر این برهان ساطع قاطع نیست لهذا ما خوارق عادات از حضرت بهاء الله روایت ننمائیم زیرا خصم بیاز این قبیل روایات از آلهسه موهومه خود بیان کند و مستند بکتب و رسائل خویش گردد • لهذا ما برهان آن بیان کنیم تا از برای نفسی مجال انکار نماند • و علیک البهاء الابهی • ع • ع • معایلم شد

مراجع برد اعتراضات اهل بیان میفرماید : ( ۱ )

هو الله

الحمد بالالهى بما كشفت الغطاء • وهتكت الحجاب واوقدت سراج الهدى فى قلوب نفوس انجد بوا  
 شاهدة الجمال فى الافق الاعلى وهديتهم الى الضيق القويم والصراط المستقيم • حتى سلکوا سبيل  
 سحرة البيضاء • ووردوا على الشريعة السمحة النوراء • وشربوا من زلال العرفان وترنحوا من نسائم رسا  
 يقان • رب رب انزلهم منزلا مباركا وادخلهم مدخل صدق واجعلهم ايات الثبوت والبرسوخ بين خلقك  
 ايات العزة والحبور بين عبادك • لا تزعمهم روايح الامتحان ولا تزلزلهم قواصف الانتان ويقوموا على نصرة  
 رب ونشر نجاتك وهداية الذين احتجبوا بعد ما آمنوا ونكثوا بعد ما عاهدوا ورجعوا بعد ما اتبلوا وانها مواثيق  
 ايات الاظلام واحتجبوا عن مشاهدة نور الجمال مع ذلك انهم عبادك وخلقك منهم ضعفاء يستحقون  
 نك ونجاتك ونفرا • يحتاجون الى كثرة نائك • رب رب انهم عسى فابصرهم وصم فاسمعهم وبکم فانطقهم  
 ايات فاجيبهم بنفحات قدسك • انك انت المعتد والعزير القوي العليم الحكيم ( اى د ونفس زكیه راجعة  
 الى الله ) چون ندای هاتف غیبی را بگوش جان شنیدی که میفرماید ( یا ایته النفس المظنق راجعی الی  
 الله ) الحمد لله رجوع الی الله نمود بد • وازید اء هلاك نجات یافتہ بشر چشمه حیات رسید بد برد و خجاء  
 بد و نور حقیقت دید بد • این از نضل و موهبت حضرت کبریا است که دیده بسته را باز نمود و از مناسزه  
 نزل و نلاج بساحل بحر الطاف وارد نمود • حال وقت آنست که آن قوم عنوض را از جحود یهود خلاص  
 نمود • و بجمال موعود هدایت کبید و سرور و مرود وارد و از نزل مرود نصیب بخشید و در ظل مدود در آرسد  
 نام محمود رسانید • سبحان الله موعود جمیع کتب و صحف بشری مشروط و علاماتی مرهون که بظواهر  
 بشر محتجب میشدند بهانه نئی داشتند • مثلا موعود یهود مشروط بخروج از مکان غیر معلوم بود • و از جمله  
 بشر سلطنت غیر محدود و جلوس بر سریر اود و سل سیوف و تجهیز الوف و ترویج تورا و تشبیر آیات و تعمیم  
 بیعت موسی و ظهور عدالت کبری تا کرک و بره و پلنگ و بزغاله و شیر و کوساله و مار و طفل شیرخواره و عدم وهم  
 آن و هم از گردند • و این بنصوص قاطعه تورا مسلم در نزد عموم بود • چون حضرت روح الله بنور هسنی  
 بر روشن کرد هیچیک از این شروط و علامت بحسب ظاهر اشکار نگردد • زیرا کل این بیانات معانی حقیقی  
 است در موزا سرار بود • اگر چه یهود انکار نمودند ولی بحسب ظاهر عنری در کار بود و همچنین متسود  
 بل باید باخیل و حشمی عظیم و جنود ملائکه علیین برابری سوار از آسمان بزمین آید و انجاب و ماه تارک و شود  
 نجوم بر روی ارض متشاقط شود • و آن موعود جلیل باهوت و نیرو و نواج فرشته اشیر از آسمان باینجهسا ن

( شرح ظهور حضرت بهاء الله )

آیند و شرق و غرب را بصورت صاف نور پدید آید و هوششیا را کنند . لهذا اگر مسیحیان در ظهور جمال محمد میمانند  
 هستند بحسب ظاهر عذری آورده اند . و همچنین موعود نرقان مشروط به علامت بی پایان بود . جابلقا و جسا  
 رعادتج شرق و غرب و جنوب و شمال و سلطنت قائم و سلطنت سید الشهدا و نزول عیسی و ظهور ججال  
 ریامت تبری و حشرونشور و جنت موعود و نیران ذات الوجود و امثال ذلک علامت لا تحصی بود اگر نرقان بیان عذر  
 بهانه می بینموندند در نزد جاهلان مسموع بود . اما موعود بیان حضرت اعلی روحی له الفداء چنان واضح  
 را نشانگر فرمودند که از برای نفسی نه سر او نه چهارانه باطنانه ظاهرانه معنی نه صورت عذر و بهانه می باقی  
 ماند . بنصر صریح میفرماید ایانک ان تحتجب بالواحد الیانیه او با نزل فی الیابان . ملاحظه فرمائید کسه  
 بیاد ایه بیاناتیکه در آثار نقطه اولی است از او محتجب شوید یعنی بگوئی کدر بیان چنین فرموده و جنسان  
 شمع است . و همچنین میفرماید که میاد ابواحد اول از او محتجب شوی و واحد اول نفس حضرت اعلی روحی  
 له الفداء و هیجده حروف حی است و یکی از آن حروف حی حضرت قدوس است که حضرت اهلی روحی لله  
 الفداء بنصر صریح میفرماید که سیزده واحد از میاد رطل حضرت قدوسند . با وجود این میفرماید میاد این  
 و بحروف حی از جمال موعود محجوب گردی . پس ملاحظه کرد که چه قدر تاکید فرموده و میفرماید که در رسوم  
 ظهور جمال مقصود میاد انظر من کتید که من تصدیق مینمایم بهانه و سبب من محتجب از او گردید . یعنی  
 انبال و تصدیق من و حروف حی را منوط و مشروط ندانید این معلومست که حضرت اعلی روحی له الفداء -  
 میفرماید جمال قدم بودند و مزج آثار او . استغفر الله نسیمان بانعالم پاک راه ندارد تا چه رسد به عصیان . اینکه  
 میفرماید میاد این از او محتجب شوید تصور بحالست . با وجود این بجهت تاکید میفرماید و تصریح میکنند تا  
 نفس من بعد نگویند اگر این امر حق بود و این موعود موعود بیان البتہ مرات قبول مینمود و اعتراف میکرد و هم  
 این میاد او محتجب ببعضی ظواهر بیان بشوند مثل آنکه شده اند . از جمله میگویند که توقیع از حضرت  
 اعلی روحی له الفداء صادر که در مکتب من بظهره الله خوانده شود . پس مکتب من بظهره الله کووسلاطین  
 بیان کجا است و معاهد و مساجد بیان کورنلام و شعائر آن کجا است هنوز مسجدی بر پا نشده معبدی بیانگشته  
 شریعت بیان ترویج نشده . او امر الهیه ظاهر نگشته چگونه موعود جدید آمده و من بظهره الله ظاهر شده  
 بالله انصاف بدید و چشم اعتساف ببوشید اگر اهل نرقان نریاد بر آرند که حضرت اعلی روحی له الفداء فرمود  
 من موعود نرقانم و قیامت برپا شد و طامه کبری ظاهر گشت . ان کان هذا هو القائم الموعود این سینه السلول  
 این لوائه المعتقد . و این جنود العجند و این الاعنة والاسنه . این ترویجه للشریعة الفرواین تعمیمه  
 شریقه السحرة البیضاء . این طیران النبیاد والنجماد و این اجتماعهم فی ام القری . این القیامة الکبری  
 این البیزان این الصراط این الحساب این الجحیم المتسعرة و این الجنة المتبهجة و این الکوشور و السسبیل  
 این الکاسر المزوجة بالکانور و الزنجبیل . این العوربات القاصرات الطرف فی الخیام . و این الولدان -



انگذاشتن آنانهم لوه لوه مکتوب این الملائکه الغلاظ الشداد و این السلاسل والاغلال و این و این و این و این  
حضرت اعلی روحی له الفداء میفرمایند که جمیع این شروط و علامات و وقایع در لوح البصرواق و لکن نام از مشاهد  
این محتجب به یالله این الانصاف جمیع این وقایع در لوح البصرواق شد و تاویل داشت و مکتب من بظهر الله  
تاویل تاویل نیست . انصفا یام قوم ملاحظه کنید که چه قدر غافلند . حضرت اعلی میفرمایند ایاک ان تحتجب  
سائلی فی البیان این میگردید که مکتب من بظهره الله که مرتب مانزل فی البیان است که میفرماید میاد ابان  
محتجب از من بظهره الله کردی . یاری الحمد لله که حضرت اعلی روحی له الفداء هیچ حجابی نکند داشتند  
جمیع را خرق فرمودند لکن این قوم عنود ماندند عنکبوتند هر چه برد و آنرا بدری نور ابرده جدید بتند زیرا این  
احتجاب منیعت از کینوت انسانست چون امری از لوازم ذاتیه شیئی باشد انکساک از آن محال است و لیکم  
التحیة و الشنا . ع . ع

نسبت باتبه امر جمال مبارک میفرماید : ( ۱ )

#### حواله

خبر آمدید صفا آوردید . گفتم اخبار را و قسمت کنیم و لکن باز جاکم است اللهم زد هم و بارک . بعضی وقتها  
در اروپا و امریکا شوخی میکردم چون میدیدم یک قدری سرگران بودند و میگفتند این امر چه طور ترقی خواهد  
کرد این پیش سفید های ایرانی این خیالات را میگردند میدانستم که اینها میگویند نباید نیای دیگرند ما ست  
انزیا نیکه درین نفوذ داشته باشد گذشته است لهذا در بین صحبت بیاناتی میکردم و قتیکه مسیح را بر صلیب  
ربندد و باز ده نفر شاکرد داشت یکی او را به دنده اندر کرد و دیگری بجهت در اعم معدود و او را زخمیست  
با وجود این حالا ببینید که چه اهمیتی پیدا کرده است اما جمال مبارک در وقت صعود اقلایک کرور ز نور بودند  
نجان خود را ندای او میکردند این فکرها که شعاع ابر در عمان اوقات بود حتی بدرجه بی حضرت مسیح ل  
نسبت نمیدانند که معلوم نیست که چرا از این کرده اند اینقدر بی اعتنائی بوده بعد از سیصد سال نسبت  
انتشارت بارض مقدس و بعضی نفوس بجهت منافع شخصی امدند پیش او که ما اینجا را کندهیم و صلیبی که حضرت  
مسیح را بد از زند پیدا کردیم این بود اساس قبر مسیح حتی قبر مریم و حواریون هیچ معلوم نیست حضرات  
کتابیکها میگویند که قبر بولس و بطرس در روم است و ارتودوکسها میگویند که در آنشاکیه است بدرجه بی اخصیت  
برند که یکی از فلاسفه انزما ن که کتابی بر ضد مسیح نوشته است میگوید که این شخص مسیح اید او جسد  
نداشته و همچنین آدمی نبود ما ست این را بطرس و بولس درست کرده اند . یک شخصی از مجربین را در اورشلیم  
بد از زند . بعد اینها بجهت منافع خود او را مسیح کردند الحمد لله در ایام جمال مبارک امرش در آنشاق شهرت  
یافت و جمیع آثار حقی انجبا ی او ظاهر و هوید است . ایرانیان میگفتند که ایران چه خواهد شد من گفتم این

تفصیلی که الان در میان است اسباب دمار است این اختلافات این احزاب مختلفه یکی دموکرات و یکی معتدل اینهاروز بروز ایران راوبران میکنند . شما قیاس کنید حالت حالیه ایران باد سه سال نوبل این اختلافات ایران راوبران کرده است وروز بروز بیشتر میشود . میگفتند مستقبل چه نوع است تکم مستقبل ایران را ایستادگی مثل از برای شما میگویم بعد خودتان قیاس کنید این دلیل کافی وانی است این مکه بقطعه سنگستان است وادی غیردی در سمت ابد آگاهی در آن نمیروید آن صحرا صحرای شن زار است و در نهایت گرمانا بل اینکته آباد شده نیست از سنگستان و شن زاری آب چه خواهد روید لیکن جهت اینکه وطن حضرت رسول بود این سنگستان این سنگلاخ قبله آفاق شد جمیع آفاق رو با وسجده میکنند دیگر از این پنجمید که مستثیل ایران چه خواهد شد این نمونه است این سنگلاخ بجهت اینکه وطن حضرت رسول بود قبله آفاق شد اما ایران که سبز است خرم است . گلهای خوب دارد هوایش زنیف است مائش عذب است از این قیاس کنید که چه خواهد شد این میزان کافی است .

#### فصل چهارم

( تناسیر کتب مقدسه )

راجی با استدلالات ثقلیه و تفسیرمه فصل از کتاب دانیال میفرماید : ( ۱ )

پد  
نور در سر این سفره قدری از برهان صحت پد ایم . اگر در ایام ظهور نور مبین باین بقعه مبارکه آمده بود  
در اینستگاه حضور حاضر میشد پد و مشاهده آن جمال نورانی مینمود پد ملاحظه میکرد پد که آن بیان و آن جمال  
نیاج بهیچ برهان دیگرند ارد بسیار از نفوس مجرد تشرف بحضور موقن و مومن شدند و دیگر محتاج بهیچ برهانسی  
گشتند حتی نفوسی که در نهایت بغض و انکار بودند بحضرت ملاقات شهادت بر بزرگواری جمال مبارک میدادند و می  
نفتند این شخص در جلیل است اما حیف که این ادعا را دارد . و ما عدا ای این ادعا آنچه میگفت مقبول بود . بازی جمال  
من نور حقیقت انول نمود . کل محتاج بپراهین همشند . لهذا مشغول بپراهین عقلیه بودیم یک برهسان  
دیگر گوئیم و اهل انصاف بپراهین برهان کتابتست که هیچ کس نمیتواند انکار کند و آن اینست که این شخص  
بیل در سجن اعظم امرش را بلند کرد . و نورش با هر شد . و صیقتش جهانگیر گشت . و آوازه بزرگواریش بشسرق و  
بسر سید والی بومنا هذ چنین امری در عالم وجود واقع نشده اگر انصاف باشد والا بعضی از نفوس همستند  
که هر جمیع بپراهین عالم را بشنوند انصاف ندهند .

سزاکمال قوت دول و ملل مقاومت اورا نتوانستند بکنند بلکه نزد او حیدر اسبجونا مظلوما آنچه خواست جبری

( تفاسیر کتب مقدسه )

راست من معجزات جمال مبارك را ذکر کنیم شاید سامع گوید این روایتست و محتفل الصدق و الکذب . مثل اینکه در انجیل روایات معجزات مسیح از حواریین است نه دیگران . اما یهود منکران ولی اگر این بخوایم که ذکر خوارق عادات از جمال مبارك کم بسیار است . و در شرق مسلم حتی در نزد بعضی اقبالی نیز مسلم است ولی این روایات حجت و برهان قاطع الی برای کل نشود شاید سامع گوید بلکه این مطابق واقع نیست زیرا اطوائف سائره نیز روایات معجزات از منتهی اهای خود کنند . مثلا است پرا همه از برای برهما روایت معجزات است . از کجا فهمیم که آنها کذب است و اینها صدق است . اگر روایت است آن هم روایتست . اگر توانستیم است آن هم تواتر است . لهذا این روایات برهان متنع نیست . بلی برهانست از برای شخص حاضری نبود و آن هم نیز شاید که شبهه کند که آن معجزه نبود بلکه سحر بود . از بعضی سحارها نیز وقوعات عجیبه روایت شده است . باری مقصود اینست که بسیار امور عجیبه از جمال مبارك ظاهر شد . اما روایت نمیکیم زیرا بجهت کل من علی الارض حجت و برهان نمیشود بلکه از برای آنانکه مشاهده نموده اند نیز برهان قاطع نشود . گمان نمایند که سحر است . و همچنین اکثر معجزات که از انبیاء گذشته است معانی دارد . مثلا در شهادت حضرت مسیح در انجیل مذکور است که ظلمت احاطه کرد . و زلزله شد و حجاب هیکل منسحق گشت . و اموات از قبور برخاستند . اگر این پدیدهها را واقع عظیمی است . البته در تاریخ ایام درج میشود و سبب اضطراب قلوب میشد . و اقلای حضرت مسیح را سپاهیلان از صلیب نزول میدادند . و با آنکه فرار میکردند و این وقایع در هیچ تاریخی مذکور نه . پس معلوم است که مقصد ظاهر عبارت نیست بلکه معنی دارد . و ما نمیدانیم انکار کردن نیست فقط مراد اینست این روایات برهان قاطع نمیشود و معنی دارد . مقصد همین است راست لهذا اما امور و زرد سر سرفره رجوع بیبیانات یا مستدلالات نقلیه از کتب مقدسه نمانیم . و تا بحال آنچه ذکر شد دلائل عقلیه بود و چون این مقام تخری حقیقت است و جستجوی واقع مقام است که نشانه جانسوخسته آسمانی آب حیات نماید و ماهی مضطرب بد ریارسد . مریض طیب حقیقی جوید و بشنای الهی نائز شود . - دانه کفکشته براه حقین برد . و کشتی سرکشته و حیران بساحل نجات رسد . لهذا اطلب باید منصف بپند صفت باشد . اولاً باید که منصف باشد و منقطع از ماسوی الله . و قلبش یکنواختی بانق اعلی توجه کند و از اسبیری نفس و هوی نجات یابد زیرا اینها همه مانع است . و از این گذشته تحمل هر بلائی لازمست و باید در نهایت تنزیه و تقدیر باشد . و از حجب و بغض جمیع ملل عالم بگذرد چه که بحتمل حبش بجهتی مانع از تحقیق جهت دیگر شود . و همچنین بغض بجهتی شاید مانع از کشف حقیقت آن شود . این مقام طلب است طالب باید باین اخلاقی و اطواریا باشد . و تا باین مقام نیاید ممکن نیست که بشمس حقیقت پی برد . هر چه طالب روم . جمیع ملل عالم منتظرند و ظهور هستند که این دو ظهور باید با هم باشد و کل موجود با نمانند . و در روایات موعود برب الجنود و مسیح هستند . و در انجیل موعود بر جوع مسیح و ایایا هستند و در شریعت

دردی موعود بمهدی و مسیح هستند . و همچنین زردشتیان و غیره اگر تفصیل در همین بطول ان بنامد مقصد  
 نیست که کل موعود بد و ظهورند که پی در پی واقع شود و اخبار نمودند که در این دو ظهور جهان جهان دیگر  
 است . و حال وجود تجدید گردد . و امکان خلعت جدید پوشد و عدل و حقانیت جهان را احاطه کند .  
 و در آنوقت و مفضاه زائل شود . و آنچه که سبب جدائی میانه قبائل و طوائف و مثل است از میان رود . و آنچه  
 سبب اتحاد و اتفاق و یگانگی است بمیان آید . غالبان بیند ارشوند . و کورهای بینا گردند . و گره‌اشنوا شوند  
 و با هم آئین گردند . و مرضها شنا یابند . و مردمان هارنده شوند . جنگ مبدل صلح شود . و عداوت منقلب بسه  
 دوستی گردد . و اسباب نزاع و جدال بکلی از میان ببرد . و از برای بشر سعادت حقیقی حاصل شود . و ملک  
 بینه ملکوت شود . و ناسوت سریر لاهوت گردد . و کل ملل ملت واحد شود و کل مناهب <sup>مذاهب</sup> واحد گردد . و جمیع  
 تریک خاندان شوند و یک دودمان گردند . و جمیع قطعات عالم حکم یک قطعه یابد و او همامات جمعی  
 بشبه و شخصیه و لسانیه و سیاسیه جمیع محو تانی شود . و کل در ظل رب الجنود بحیات ابدیه نائز گردند  
 و از بایداستدلال از کتب مقدسه برونوع این دو ظهور نمود . و استنباط از اقوال انبیا کرد زیرا حال ما میخوایم  
 و استدلالات از کتب مقدسه نمانیم . اوله معقوله در اثبات این دو ظهور چند روز پیش در رسفره اقامه  
 شد . خلاصه در کتاب دانیال از تجدید عمارت بیت المقدس تا بوم شهادت حضرت مسیح را بهشتاد هفت  
 روز کرده که بشهادت حضرت مسیح فریانی منتهی شود و مدتی خراب گردد . و این خبر از ظهور حضرت  
 مسیح است . و بدایت تاریخ این شصتاد هفت روز تجدید و تعمیر بیت المقدس است . و در این خصوص چهار  
 بیان از سبب شاه تعمیر بیت المقدس صادر شد . اول از کورش است که در سنه ۵۳۶ قبل از میلاد صادر شد و  
 این در کتاب عزرا در فصل اول مذکور است . نمران ثانی بتجدید بنای بیت المقدس از دل ریوس فارس است  
 و در تاریخ ۵۱۹ قبل از میلاد صادر شده . و این در فصل ششم عزرا مذکور است نمران ثالث از ارتحشتا در  
 سنه سابق از حکومتش در تاریخ ۴۵۷ قبل از میلاد صادر شده . و این در فصل هفتم عزرا مذکور است . نمران  
 رابع از ارتحشتا در سنه ۴۴۴ قبل از میلاد صادر شد . و این در فصل دوم نحمیاست اما مقصد حضرت دانیال امسر  
 است که ۴۵۷ قبل از میلاد بود . هفتاد هفت ۴۹۰ روز میشود . هر روزی بتصریح کتاب مقدس یک مسأل  
 است . و در تورات میفرماید بوم رب یک سالست . پس ۴۹۰ روز ۴۹۰ سال شد . نمران ثالث که از ارتحشتا است  
 ۴۵۷ سال قبل از تولد مسیح بود . و حضرت مسیح وقت شهادت و سهود سی و سه سال داشتند . سی و سه  
 روز برینجهاد و هفت نم کسی ۴۹۰ میشود که دانیال از ظهور حضرت مسیح خبر داده . اما در ایه بیست و  
 نم از اصحاح تاسع دانیال نوع دیگر . یعنی هفت هفته و شصت و دو هفته بیان میکند . و این بظاهرسر  
 اختلاف دارد با قول اول . بسیاری در تطبیق این دو قول حیران مانده اند که چه طور در رجائی هفتاد هفت  
 روزی شصت و دو هفته ذکر نموده . و این قولی با آن قول مطابقت ندارد . و حال آنکه دانیال دو تاریخ

بیان میفرماید: «یک تاریخ بدایتش حدود امرارت تحشتناست که برای عزرا» بنیای اورشلیم صد و ریاضت است. ایمن  
 هفتاد هفت است که منتهی به معرود مسیح میشود و بیحیه و قربانی بشهادت حضرت مسیح منتهی شده  
 تاریخ ثانی در آیه بیست و ششم است که بعد از اتمام تعبیر بیت المقدس است که تا صعود مسیح این شصت  
 و هفت است. هفت هفتاد عمارت بیت المقدس طول کشید که عبارت از چهل و نه سال باشد. این هفتاد  
 هفت را چون بر شصت و دو هفتاد ضم کنی شصت و نه هفتاد میشود. و در هفتاد و نه سال باقی ماند  
 گشت. این هفتاد هفت تمام شد. در این صورت اختلافی باقی نماند. و چون ظهور حضرت مسیح باخبار  
 دانیال ثابت شد. حال باثبات ظهور حضرت بهاء الله و حضرت اعلی برد ازیم و تا بحال ادله عقلی ذکر  
 کردیم حال باید ادله نقلی ذکر کنیم. در آیه سیزدهم فصل هشتم از کتاب دانیال میفرماید و مقدس متکبیراً  
 شنیدم و هم مقدس دیگر را که از آن منکم میپرسید که رویای قربانی دانیال و عصیان خراب کنند. تا یکی میرسد  
 در مقام مقدس و لشکر با یغالی تسلیم کرده خواهد شد. و بمن گفت که ناید و هزار و سیصد شبانه روزانگاه مقسم  
 مقدس مصفی خواهد گردید تا آنکه میفرماید این رؤیا نسبت بزمان آخر دارد. یعنی این نلاکت و ایستادن  
 خرابیت و این حقارت تا کنی میکشد. یعنی صبح ظهور کنی است. پس گفت تا دو هزار و سیصد شبانه روز. آنگاه  
 تمام مقدس مصفی خواهد شد خلاصه مقصد اینجاست که دو هزار و سیصد سال تعیین میکند. و نص سورا  
 در روزی یک سالست. پس از تاریخ شد و در زمان ارتششتا بتجدید بنای بیت المقدس تا یوم ولادت حضرت  
 مسیح ۴۵۶ سال است و از یوم ولادت حضرت مسیح تا یوم ظهور حضرت اعلی ۱۸۴۴ سال است و چون ۶۵۰  
 سال راضی بر این کنی دو هزار و سیصد و سال میشود یعنی تعبیر رویای دانیال در سنه ۱۸۴۴ میلادی واقع  
 شد و آن سنه ظهور حضرت اعلی بود یعنی خود دانیال. ملاحظه نمائید که بجه صراحت سنه ظهور را معین  
 میفرماید. و دیگر اخبار ظهور از این در سخن نمیشود. و حضرت مسیح در اصحاب بیست و چهارم از انجیل  
 آیه سیم تصریح میفرماید که مقصود از این اخبار دانیال زمان ظهور است. و آن آیه اینست (و چون بکوه  
 بنین نشسته بود شاگردانش در خلوت نزد وی آمده گفتند بیا بگو که این امر کی واقع میشود و نشان آمدن تو  
 و نفضای عالم چیست) از جمله بیانات حضرت مسیح که در جواب ایشان گفت این بود (پس چون مکروه و برانی  
 را که بزبان دانیال نبی گفته شد ما ست در مقام مقدس برپا شده بینید هر که خواند در یافت کند) انجیل  
 و جواب احواله باصحاب تا من از کتاب دانیال فرمود که هر کس آن اصحاب را بخواند آن زمان را در یافت خواهد  
 نمود. ملاحظه فرمائید که چگونه ظهور حضرت اعلی صریح تورات و انجیل است. باری حال بیان تاریخ ظهور  
 جمال مبارک از تورات نمائیم. تاریخ ظهور جمال مبارک است قمری از بعثت و هجرت حضرت محمد بیسان  
 میباشد. زیرا در شریعت حضرت محمد سنه قمری معتبر است و معمول بها. زیرا در آن شریعت در هر خصوص  
 از احکام عبادت سنه قمری معمول به است. در اصحاب دوازدهم آیه ششم از کتاب دانیال میفرماید (و یکی

رد ملبس شده بکنان که بالای آبهای شهر میایستاد گفت که انجام این عجایب تا چند میکشد و آن سرود  
 زبیس شده بکنان را که بالای آبهای شهر میایستاد شنیدم در حالتی که دست راست و دست چپ خود  
 را بسوی آسمان بلند کرده . بحی ابدی سوگند یاد نمود که برای يك زمان و دو زمان و نصف زمان خواهد بود  
 چون برگردگی فوت قوم مقدس بانجام رسد نگاه همین امور تا تمام خواهد رسید ) روزی هر چند از بیست  
 بیان نمودم دیگر احتیاج بیان ندارد . ولی مختصری کردی میشود که هر روز آب عبارت از يك سالست و هر  
 سال عبارت از دو وازده ماه است . پس سه سال و نیم چهل و دو ماه میشود و چهل و دو ماه هزار و بیست و شصت  
 و زیست . و هر روزی در کتاب مقدس عبارت از يك سالست و در سنه ۱۲۶۰ از هجرت محمد تاریخ اصلاحی حضرت  
 علی مبشر جمال مبارک ظاهر شد . و بعد در آیه یازدهم میفرماید . ( و از هنگام موقوف شدن قرآنی دایمی  
 و نصب نمودن رجاست و پرانی هزار و بیست و نود روز خواهد بود . خوشحال آنکه انتظار کشد و بهزارو  
 سیصد و سی و پنج روز برسد ) بدایت این تاریخ قمری از یوم اعلان نبوت حضرت محمد است بر عموم اقلیسم  
 حجاز و آن سه سال بعد از بعثت بود . زیرا در بدایت نبوت حضرت مستور بود و کسی جز خود بجهت این توفیق  
 اطلاع نداشت . بعد از سه سال اعلان گردید و جمال مبارک در سنه هزار و بیست و نود ( ۱ ) از اعلان نبوت  
 حضرت محمد اعلان ظهور فرمودند . *تمت*

۱- در تفسیر باب یازدهم از مکاشفات یوحنا میفرماید : ( ۱ )

در باب یازدهم آیه اول از مکاشفات یوحنا میفرماید ( و فی مثل عصا بمن داده شد و مرا گشت بر خیز و قدس شود )  
 و مذبح و انانیرا که در آن عبادت میکنند پیمایش نما و صحن خارج قدس را بیرون انداز و انرا پیمایم . زیرا که با تمها  
 داده شده است و شهر مقدس را چهل و دو ماه پایمال خواهند نمود ) از این فی مقصود انسان کاملیست که تشبیه  
 نبی گشته . و وجه تشبیه اینست فی چون در روش فارغ شود و از هر چیز خالی گردد نعمات بدیعی حاصل کند  
 و همچنین او از آهنگ او از خود او نیست بلکه الحان فی الحقیقه از انانیتست که در او میدمد همچنین آن نفس  
 مبارک قلب مقدس از ماسوی الله فارغ و خالی و از تعلق بمسائرشئون نفسانی بیزار و بری و مسازینفس رحمانی  
 است . و هر بیانی که میفرماید از انانیت بلکه از انانی حقیقی و وحی الهی است اینست که بنی تشبیه میفرماید  
 آن فی مانند عصاست . یعنی معین هر عاجز است و شخص امکانرا تکیه گاه است . و عصای شبان حقیقی است  
 که بواسطه او اغنام خوشبخت شیبانی میفرماید . و در چمن زار ملکوت سیر و حرکت میدهد و میفرماید که آن شخص بمن  
 گشت ( بر خیز و قدس خود او و مذبح و انانیرا که در آن عبادت میکنند پیمایم ) یعنی موازنه کن ذریع نماز کشف کیست  
 است . یعنی آن شخص گفت که قدس الا قدس و مذبح و انانیرا که در آن عبادت میکنند موازنه نماید یعنی حقیقت  
 حال آنرا جستجو کن و کشف نما که در چه رتبه و مقامی هستند و بچه شئون و کمالات و سلوک و صفات همسستند  
 پس آن نفوس قدسه که در قدس الا قدس مقام تقدیس و تنزیه استقرار دارند مظلوم شود ( و صحن خارج قدس

( تفاسیر کتب مقدسه )

بایرون اند از زمان رامپیمان سراپامتهاد آمده ( در اوائل قرن سابع میلاد که اورشلیم استیلا شد قدس را لاقداس  
 ظاهر ظاهر نیز محفوظ ماند . یعنی آن بیت که سلیمان ساخته اما بایرون قدس را لاقداس صحن خارج ضبط  
 شد و پامتهاد آمد ( و شهر مقدس را چهل ود و ماه پایمال خواهند نمود ) یعنی امتهای چهل ود و ماه که ببارت  
 از هزارود و شصت و شصت روز است و هر روزی ببارت از یک سال که باین حساب هزارود و شصت و شصت سال  
 میشود که مدت دورتر است اورشلیم را ضبط و استیلا مینمایند زیرا بنص کتاب مقدس هر روز ببارت از یک سال  
 است چنانچه در اصحاح چهارم از کتاب حزقیال در آیه ششم میفرماید ( پس چهل روز متحمل گناه خاندان  
 بایرون خواهی شد هر روز را بجهت نوسالی قرارداد نام ) این اخبار از مدت ظهور اسلام است که اورشلیم  
 پایمال شد . یعنی احترامش باقی نماند . ولی قدس را لاقداس محفوظ و مصون و محترم ماند . و این تفسیر  
 هزارود و شصت و شصت سال امتداد داشت . و این هزارود و شصت و شصت سال اخبار از ظهور حضرت اعلیٰ باب  
 جمال مبارک است که در هزارود و شصت و شصت هجری واقع شد و چون مدت هزارود و شصت و شصت روز منقضی  
 شد حال اورشلیم شهر مقدس دوباره بنای معموری و آبادی گذاشته . و هر کس اورشلیم را شصت سال پیش  
 دیده بود حال نیز ببیند ملاحظه میکند که چند مرتبه آباد گشته و دوباره محترم شده این معنی آیه و سبای  
 بر خاست بظاهر . اما این آیه را تاویل و رمز است دیگر آن اینست که شریعت الله برد و قسم منقسم . یک قسم  
 اعلیٰ اسما راست روحانی است یعنی تعلق بفنائی روحانی و اخلاق رحمانی دارد . این تغییر و تبدیلی  
 میکند این قدس را لاقداس است که جوهر شریعت آدم و شریعت نوح و شریعت ابراهیم و شریعت موسی و  
 شریعت مسیح و شریعت محمد و شریعت حضرت اعلیٰ و شریعت جمال مبارک است و در دوره جمیع انبیای باقی  
 و برقرار ابد منسوخ نمیشود . زیرا آن حقیقت روحانی است نه جسمانی آن ایمانست عرفانست ایقانست عدالت  
 است دیانت است مروتست امانتست محبة الله است مواسات در حالت . رحم بر نفس است و در یاد رسی مثل اولاد  
 و اتفاق بر بیچارگان و دستگیری افتادگان است . یاکی و آزادگی و افتادگی است و حلم و صبر و ثبات است این اخلاق  
 جسمانیست . این احکام ابد منسوخ نمیشود بلکه تا ابد الایام معینی و برقرار است . این فضائل عالم انسانی در هر  
 دوری آزاد و ارتجاع پذیرند . زیرا در او آخر هر دوره شریعت الله روحانیست . یعنی انسانیه از میان میرود و صورتش  
 انسانی ممانند . مثلا در میان یهود در او آخر دوره موسوی مقارن ظهور عیسوی شریعت الله از میان رفت صورتش  
 انسانی روح باقی ماند قدس را لاقداس از میان رفت و صحن خارج قدس که عبارت از صورت شریعت است  
 از میان رفت اما انتاد و همچنین اصل شریعت حضرت مسیح که اعظم فضائل عالم انسانیست از میان رفت  
 و صورتش در دست قسیمین و رها بین مانده . و همچنین اساس شریعت حضرت محمد از میان رفته و صورتش  
 در دست عنای رسوم مانده . و اساس شریعت الله که روحانی و فضائل عالم انسانیست غیر منسوخ و باقی و برقرار  
 در دوره هر یک میرود تجدید میگردد . باری قسم ثانی از شریعت الله که تعلق بعالم جسمانی دارد مثل رسوم

( تفاسیر کتب مقدسه )

از هیادات و نکاح و طلاق و هتاق و محاکمات و معاملات و مجازات و قصاص بر قتل و ضرب و سرقت و جروح  
 و قسم از شریعت که تعلق بجمسانیات دارد در هر دو وری ازاد و ارانیی تبدیل و تغییر یابد و منسوخ گسرد  
 و در سیاسات و معاملات و مجازات و سائر احکام با اقتضای زمان لابد از تغییر و تبدیلیست باری از کلمه قدس  
 در این مقصد آن شریعت روحانیه است که باید از تغییر و تبدیل نمیکند و منسوخ نمیشود و مقصد از شهر مقدس  
 بیست جسمانیه است که منسوخ میشود و این شریعت جسمانیه که تغییر بشهر مقدس نرموده و همزاد  
 بیست و شصت سال پایمال میشود ( و بد و شاهد خود خواهم داد که پلاس پوشیده مدت هزارود و بیست  
 است روز نبوت نماید ) مقصود از این دو شاهد حضرت محمد رسول الله و جناب علی ابن ابی طالب است در  
 آن مذکور است که خدا بحمد رسول الله خطاب میفرماید ( انا جعلناک شاهد او میسراوند بیا ) یعنی تسویر  
 اند و تشریح دهند و تخوین کنند از قهر خدا اقرار ادیم معنی شاهد این است که امور تصدیق و ثابت  
 گردد و این دو شاهد احکامشان هزارود و شصت و شصت روز که هر روز عبارت از یک سالست جاریست امسا  
 برت محمد اصل بود و علی فرع مثل حضرت موسی و یونس میفرماید ( آن دو شاهد پلاس در بر کرده ) یعنی  
 با هر لباس جدیدی در برند از لباس قدیم دارند یعنی در پدیدت در انظار مل سائره رونقی ندارند  
 برشان امر جدیدی بنظر نیاید زیرا روحانیات شریعتش مطابق روحانیات حضرت مسیح در انجیل است و  
 حکم جسمانیاتش اغلب مطابق احکام تورات است لباس قدیم کتابه از آنست بعد میفرماید ( اینانند و در  
 زان و در چراغدان که در حضور خداوند زمین ایستاده اند ) این دو نفر را بد و نسر اید و درخت زیتون تشبیه میفرماید  
 بر آن زمان چراغهای شب جمیع بروغن زیتون روشن میشد یعنی دو نفر که از آنان دهن حکمت الهیسه  
 و سبب روشنایی عالم است ظاهر خواهد گشت و انوار الهی ساطع و لامع خواهد شد لهذا بچراغدان نیز تشبیه  
 شدند چراغدان محل نور است از آن ساطع میشود بهمین قسم از این وجوه نورانیه نور هدایت مشرق و لائس  
 است بعد میفرماید که ( در حضور خداوند ایستاده اند ) یعنی بخدمت حق قیام دارند و خلق خدا را تربیست  
 میکنند مثل آنکه قبائل عربان متوحش بادیه را در جمیع جزیره العرب چنان تربیت نمودند که در آن زمسان  
 آفتاب مرقی مد نیست رسیدند وصیت و شهرتشان جهانگیر شده ( و اگر کسی بخواهد بدیشان اذیت رساند آتشی  
 از هانشان بد رسد و دشمنان ایشان را نر و میگیرد ) مقصد اینست که نفسی منامت ایشان نتواند یعنی اگر  
 کسی بخواهد در تعلیماتشان و یاد در شریعتشان و هنی وارد آرد بموجب شریعتی که از دهانشان اجمالا  
 تشبیه ظاهر شده احاطه بانها کند آنها را تمام نماید و هر کس قصد اذیت و بغض بد اوت ایشان کند حکمی  
 همان ایشان صادر شود که دشمنان ایشان را محو نماید چنانچه واقع گشت که جمیع اعدای ایشان مغلوب  
 شدند و معدوم گشتند و بظاهر ظاهر خدا انانرا نصرت نرمود بعد میفرماید ( اینها قدرت پرستان آسمان  
 دارند تا در ایام نبوت ایشان باران نبارد ) یعنی در آن دوره سلطانند یعنی شریعت و تعالیم حضرت محمد



ربیان و تفسیر علی نیز اسما نیست چون بخواهند این فیض را بدهند مقتدر برآند و چون خواهند بسیاران  
 بار باران در این جا یعنی نیز است • بعد میفرماید ( و قدرت بر ایهان دارند که آبهار با خون تبدیسل  
 نمایند ) یعنی نبوت حضرت محمد چون نبوت حضرت موسی است و قوت حضرت علی چون قوت حضرت  
 یوش است که اگر خواهند آب نیل را بر تپیان و منکران خون نمایند یعنی آنچه سبب حیات انسانست  
 سبب جهل و استکبارشان علت موت آنان نمایند • مثلا سلطنت و ثروت و قدرت فرعون و فرعونیان که سبب  
 حیات آن قوم بود از اعراض و انکار و استکبار علت موت و هلاکت و ضحلال و ذلت و مسکنت گردید لهند آن د و  
 بنده اقتدار ابراهلک اقوام دارند • و میفرماید جهان را هر گاه بخواهند بانواع بلا یا مبتلی خواهند کرد یعنی  
 قدرت و غلبه ظاهره نیز دارند که اشقیاء و نفوسی که ظلم و اعتساف صرفند انانرا تربیت نمایند • زیرا خدا بایسن  
 د و شاهد قدرت ظاهره و قوت باطنه عنایت فرمیده چنانچه اشقیاء و خونخواران و شتمکاران عربان بادیه را  
 که مانند ذئاب و سباع درنده بودند تا دیب نمودند و تربیت کردند بعد میفرماید و چون شهادت خود را  
 با تمام رسانند یعنی چون آنچه را که مامورند مجری دارند و تبلیغ رسالت الهیه نمایند و ترویج شریعت الله  
 کنند و تعالیم معاویه منتشر کنند تا آثار حیات روحانی در نفوس پیدا ار کرد در انوار فضائل عالم انسانی بتابد  
 و ترقیات کلیه در اقوام بادیه حاصل گردد • میفرماید آن وحش که از هارویه بر میاید با ایشان جنگ کسرد و  
 دایه خواهد یافت و ایشانرا خواهد کشت • مقصد از این وحش بنوامیه است که از هارویه ضلالت هجوم نمودند  
 و همچنین واقع گشت که بنوامیه بر شریعت محمدیه و حقیقت علویه که محبت الله باشد هجوم نمودند • و میفرماید  
 باین د و شاهد جنگ نمود مراد جنگ روحانی • یعنی بتکلی مخالف تعلیمات و روش و سلوک آن د و شاهد  
 حرکت نمایند • و فضائل و کمالاتی که بقوه آن د و شاهد در میان اقوام و قبائل منتشر شد و بود یکی زائسل و  
 نشون حیوانیه و شهوات نفسانیه غالب خواهد گشت • لهند آن وحش با ایشان جنگ کرده غلبه خواهد کرد  
 یافت • یعنی ظلمت ضلالت آن وحش آفاق عالم را استیلا خواهد نمود و آن د و شاهد را خواهد گشت • یعنی  
 حیات روحانی ایشانرا در میان ملت محو خواهد کرد • و بتکلی ان شرایع و تعلیمات الهیه را از میان خواهد  
 برد و بین الله را با اعمال خواهد نمود و باقی نخواهد ماند مگر یک جسم مرده بی روحی • بعد میفرماید ( و بد نهایی  
 ایشان در شارع عام شهر عظیم که بمعنی روحانی محمدوم و مسموعی است جانی که خداوند ایشان نیز مصلو  
 گشت خواهد ماند ) مقصود از بد نهایی ایشان شریعت الله است • و مقصود از شارع عام معرض عمومی است  
 مقصود از محمدوم و بد رجائی که خداوند ایشان نیز مصلوب گشت این قطعه سوریه است و بالاخر اورنسلیم  
 جنگه بنی امیه در اینجا سلطنت داشتند و شریعت الله و تعالیم الهیه اول در اینجا از میان رفت و یک جسمی  
 بی روحی باقی ماند • و مقصود از بد نهایی ایشان شریعت الله است که مثل جسم مرده بی روح مانده بود بعد  
 میفرماید ( و گروهی از اقوام و قبائل و زبانها و امتهای بد نهایی ایشانرا سه روز و نیم نثاره میکنند • ولی اجازت نمی

( تفاسیر کتب مقدسه )

دهند که بدنه‌های ایشان را بقبر سپارند ( چنانچه از پیش بیان شد که باصطلاح کتب مقدسه هر روز نوبت عبارت از سه سال و نیم است و سه سال و نیم عبارت از چهل و دو ماه و چهل و دو ماه عبارت از هزار و بیست و نصد روز است . و هر روز یعنی کتاب مقدس عبارت از يك سالست . یعنی هزار و بیست و شصت سال گسه عبارت از دوره نرفانست آنها و قبائل و اقوام جسد ایشان را نظاره میکنند یعنی شریعت الله را تماشا میکنند لکن بموجب آن عمل نمی نمایند . ولی اجازت نمیدهند که بدنه‌های ایشان یعنی شریعت الله بقبر سپردند . نبود یعنی اینها بظواهر شریعت الله تثبت نمایند . و نگذارند که بکلی از میان بروند . و جسد بکلی محو و نابود گردد . بلکه بحقیقت ترك نمایند . ولی بظواهر شریعت الله را از کوری و امنی باقی بگذارند . و مقصود از این قبائل ام و مللی بود که در ظل قرآن محشر هستند که نگذارند بکلی امر الله و شریعت الله بظواهر نیز محو و نابود گردد . چنانچه نماز و روزه در میان بود ولی امر اساس دین الله که آن اخلاق و رفتار و سایر امور روحانی است از میان رفت . انوار فضائل عالم انسانی که از نتایج محبت الله و معرفت الله است غروب نمود . و ظلمات ظلم و انصاف و شهوات و زنا ائیل شیطانی غالب گشت . و شخص شریعت الله چون جسد مرده در معرض عمومی موجود بود . و در مدت هزار و بیست و بیست و یک روز که هر روز عبارت از يك سالست . و این مدت دور - محمد است آنچه اینده و نقرتاسیم کردند . و اساس شریعت الله بود است از دست دادند فضائل عالم انسانی را که مواهب الهیه و روح این شریعت بود آنرا محو کردند بقسمی که صد اقت و عدالت و محبت و الت و تنزیه و نندیس و انقطاع جمیع صنات رحمانیه از میان رفت . از شریعت يك صلوات و صیام باقی ماند . و ۱۲۶۰ سال که عبارت از دوره نرفانست این حال امتداد یافت . و مانند آن بود که این دو شخص فوت شده باشند و جسدشان بی روح باقی مانده باشد . بعد میفرماید ( وساکنان زمین برایشان خوشی و شادمانی کنند و نزد یکدیگر سرسرا بیاورند و فرستاد از آن رو که ایند و نبی ساکنان زمین را معذب ساختند ) مقصود از ساکنان زمین ملسل و اقوام سائره چون ام اروپا و اقصی بلاد آسیاست که چون ملاحظه نمودند که اخلاقی اسلام بکلی تغییر کرد . و شریعت الله را ترك نمودند و فضائل و حمیت و غیرت از میان رفت اخلاقی تبدیل یافت خوشی و شادمانی نمودند که اساس اخلاقی در ملت اسلام حاصل گشت مغلوب اقوام سائره خواهند شد . چنانچه این قضیه در کمال - و صوح ظاهر شد . ملاحظه مینمائید که این ملت که در نهایت درجه افتد از بود حال چگونه امیرونه لیل گشته و اقوام سائره نزد یکدیگر بگرهند آیا فرستد دهند یعنی معاونت یکدیگر نمودند زیرا این دوزخی ساکنان زمین را معذب ساختند یعنی ملل و اقوام سائره عالم را غالب شدند . و مغلوب نمودند بعد میفرماید ( بعد از مسرور و در حیات از خود اوند بدیشان درآمد که بریاهای خرد ایشانند و بینندگان ایشان را خوبی عظیم نروگرنت ) هر روز نیم یعنی ۱۲۶۰ سال چنانکه تفصیلش از پیش گذشت آن دو شخص که جسمشان بی روح افتاده بود . پس تعالیم و شریعتی که حضرت محمد تاسیم و حضرت علی ترویج کرده بود و حقیقتشان از میان رفته بسود و نری باقی مانده بود دوباره روحی بان جسد آمد . یعنی اساس و تعالیم دوباره تاسیم شد . یعنی روحانیا

سرعة الله که به جسمانیات و فضائلی که بر ذرات و محبة الله به بغضه و نورانیته که به ظلمات و اخلاق رحمانی  
 و بشیطانیت و عدلی که به ظلم و رحمتی که به بغض و صدقی که به کذب و هدایتی که به ضلالت و طهارتی که به شسپوات  
 نسانیه تبدیل شده بود بعد از سه روز و نیم که با اصطلاح کتب مقدسه ۱۲۶۰ سالست دوباره آن تعالیسم  
 سیه و فضائل و کمالات رحمانیه و نبیوضات روحانیه بظهور حضرت اعلی و تبعیه جناب قدوس تجدد شد  
 نجات قدوس وزید و انوار حقیقت تابید و موسم بهار جان پرور رسید و صبح هدایت دید . آن دو جسم بی جان  
 و باره زنده شدند و این دو بزرگوار یکی موسم و دیگری مروج قیام کردند و در چراغدان بودند . زیرا بنسور  
 حقیقت جهان را روشن نمودند بعد میفرماید ( او از آسمان شنیدند که به ایشان میگوید باینجا صعد  
 کنید پس در برابر آسمان بلند شدند یعنی ندای حق را از آسمان پنهان شنیدند که آنچه باید و شاید  
 ز تعلیم و تیشیر مجری داشتید و پیام مرا بخلق رسانیدید و ندای حق را بلند نمودید و تکالیف خود را جبری  
 داشتید . حال باید مانند مسیح جانرا ندای جانان کنید و شهید گردید و آن آفتاب حقیقت و قمر هدایت هر  
 دو مانند حضرت مسیح در اقی شهادت کبری فروب نموده با آسمان ملکوت صعود نمودند بعد میفرماید ( و  
 سخنان شان ایشان را دیدند ) یعنی دشمنان ایشان بسیاری بعد از شهادت مشاهده نمودند و سحر  
 نسبت ایشان نمودند و شهادت بر عظمت و کمالات آنان دادند . بعد میفرماید ( و در همان سلامت زلزله  
 شب حادث گشت که ده یک از شهر منهدم گردید و هفت هزار نفر از زلزله هلاک شدند ) این زلزله در شیراز  
 در شهادت حضرت اعلی واقع گردید که شهرز روز بر شد و نفوس بسیاری هلاک شدند و همچنین اضطراب  
 ندید از امراض و ویا و قحط و غلا و جوع و ابتلا حاصل گشت که مثل و مانند داشت بعد میفرماید ( و باقی ماندگان  
 زمان گشته خدای اسمانرا تعجبید کردند ) چون زلزله در فارس واقع جمیع بازماندگان شب و روز ناله و نغان  
 سردند و شمشیر <sup>بشمیر</sup> مشغول و چنان خائف و مضطرب بودند که شبها خواب و راحت نداشتند پس میفرماید  
 و ای دوم درگذشته است اینک و ای سوم بزودی میاید ای اول ظهور حضرت محمد بن عبدالله علیه السلام  
 و در حضرت اعلی له المجد و الثناء و ای سوم بیوم عظیم است که بیوم ظهور رب جنود و تجلی جمال مرمود است  
 جان این مطلب در کتاب جزقیال فصل سی ام مذکور است چنانچه میفرماید ( و کلام خداوند بر من نازل شد  
 است ای پسرانسان نبوت کرده بگو خد اوند بیوه چنین میفرماید و لوله کنید و بگوئید و ای بر آنروز زیرا که آنروز  
 یکست و روز خد اوند نزد یکست ای پس معلوم شد که روز و ای روز خد اوند است زیرا که آنروز و ای بر آنروز  
 ی برشته کار است و ای بر جا هلاست . اینست که میفرماید و ای دوم درگذشت اینک و ای سوم بزودی میاید  
 بن و ای سوم روز ظهور جمال مبارکست بیوم الله است و نزد یکست بیوم ظهور حضرت اعلی بعد میفرماید ( و برشته  
 انتم بنواخت که ناگاه صداهای بلند در آسمان واقع شده که میگفتند سلطنت جهان از آن خداوند ما و مسیح  
 شد و نباید الا با حکمرانی خواهد کرد ) ان برشته انسانست که به منات ملکوتیه متصف که بخلق و خوی فرشتگان

شود وند اهائی بلند شود که ظهور مظهر الهی نشرو اعلان شود که بوم ظهور رب جنود است و در و رده و ره  
 حضرت پروردگار در جمیع کتب و صحف انبیاء معهود و مذکور که در آن بوم خداوند سلطنت الهیه روحانیه  
 پیشود و جهان تجدید میگردد و روح جدیدی در جسم امکان دیده میشود و موسم بهار الهی آید و ابر  
 بیارند و شمس حقیقت بتابد و نسیم جان پرور بوزد و عالم انسانی قمیص تازه در بر نماید و روی زمین بهشت  
 گردد و عالم بشر تربیت شود جنگ و جدال و نزاع و لساد از میان برخیزد و راستی و درستی و آشتی و خندا  
 میان آید و الفت و محبت و یگانگی جهان را احاطه کند و خداوند تا ابد الا با د حکمرانی خواهد کرد یعنی  
 روحانیه ابدیه تشکیل میشود و آن بوم الله است زیرا جمیع ایامی که آمده و رفته است ایام موسی بوده  
 مسیح بوده ایام ابراهیم بوده و هم چنین ایام سائر انبیاء بوده اما آن بوم بوم الله است زیرا شمس حقیقت  
 بابت حرارت و اشراق طلوع خواهد کرد و بعد میفرماید ( و ان بیست و چهار پیر که در حضور خدای ابر تختهای  
 نشسته اند بروی دران تاد بخد را سجده کردند و گفتند ترا شکرای خد او ند خد ای قادر مطلق که همسستی  
 ی و خواهی آمد زیرا که قوت عظیمه بدست گرفته سلطنت برداختی ) و در هر دوری اوصیا و اصفیاء و ازده  
 بدند در ایام حضرت یعقوب و ازده پسر بودند و در ایام حضرت موسی و ازده نقیب روسای اسباط -  
 در ایام حضرت مسیح و ازده حواری بودند و در ایام حضرت محمد و ازده امام بودند و لکن سمن  
 ظهور اعظم بیست و چهار نفر هستند و برابر جمیع زیرا سلطنت این ظهور چنین اقتضا نماید و این ثور  
 در حضور خدای ابر تختهای خود نشسته اند یعنی سلطنت ابدیه میکنند و این بیست و چهار نفوس -  
 با هر چند بر سر سلطنت ابدیه استقرار دارند با وجود این بان مظهر ظهور کلی ساجدند و خاضع و خاشع  
 اند که ترا شکر میکنیم ( ای خد او ند قادر مطلق که بودی و هستی و خواهی آمد زیرا قوت عظیم خود را بدست  
 سلطنت برداختی ) یعنی تعلیمات خود را بتمامه اجرا خواهی کرد و جمیع من علی لا ارض را در ظل  
 خراج خواهی نمود و تمام بشر را در سایه یک خیمه خواهی آورد و هر چند سلطنت دائمی الله بود و همیشه  
 سلطنت داشته و دارد و لکن در اینجامتعد سلطنت مظهر نفس اوست که جمیع احکام و تعالیمی که روح عالم  
 بشر و حیات ابدی دست اجرا خواهد کرد و آن مظهر کلی بقوای روحانیه جهان را بگشاید نه به جنگ و جدال  
 مسلح و سلام بیاراید نه بسیف و سنان و این سلطنت الهیه را به محبت صحیحها تاسیس کند نه بقوت حریبه  
 تعالیم الهیه را به برهانی و صلاح ترویج نماید نه بدستی و سلاح و چنان تربیت کند که کام و مثل هر  
 درین این احوال و اختلاف عادات و اخلاق و تنوع ادیان و اجناس مانند گوسفند و پره و مار و طفل شیرخواره و  
 بیزاله اند با هم همدم و هم آغوش و هم راز گردند بکلی سائرت جنسی و مخالفت دینی و مابینت ملی زائل  
 در ظل شجره مبارکه نهایت الفت و التیام خواهند یافت بعد میفرماید ( و استباخ شمناک شدند ) زیرا  
 تعالیم تو باین هوای نفسانی سائل مل بود و غضب تو ظاهر گردید یعنی کل بخسرا ن مبین مبتلی شدند

زیرا متابعت و صایا و نصایح و تعالیم تو ننمودند و از نیش ابدی تو محروم گشتند و از انوار شمس حقیقت محجوب شدند . بعد میفرماید و وقت مردگان رسید تا برایشان د آوری شود . یعنی وقت آن رسید که مردگان . یعنی نفوس که از روح محبت الله محروم و از حیات مقدس ابدیه بی نصیب هستند بعد الت حکم شوند . یعنی با آنچه استحقاقی و استعداد دارند مبعوث گردند . و حقیقت این اسرار را واضح گردانی که درجه درجه پستی در عالم وجود هستند که فی الحقیقه حکم اموات دارند . بعد میفرماید . تا بندگان یعنی انبیاء و مقدسان و ترسندگان نام خود را چه کوچک و چه بزرگ اجرت دهی یعنی تا از برای این فضل بی منتهی مختص یگردانی و انانرا مانسند ستارهای آسمانی از لائق عزت قدیمه درخشند و نرمانی . بپوش و سلوکی موفق نرمانی که روشنی عالم انسانیمست و سبب هدایت و ملت حیات ابدیه در ملکوت یزدانی . بعد میفرماید ( و مفسدان زمین را ناسد گردانی ) یعنی نفوس غافلانه را بکللی محروم کنی . زیرا که وری کوران ظاهر گردد و بینائی بینایان آشکار شود . جهل و نادانی اهل ضلالت مشهود شود . و علم و دانائی اهل هدایت واضح گردد و از اینجهت مفسدان ناسد شوند بعد از این مقام میفرماید ( و قدس خدای را سمان مفتوح گشت ) یعنی اورشلیم الهی پیدا شد . و قدس الاقداس ظاهر گشت . قدس را اقداس در اصطلاح اهل عرفان جوهر شریعت الهی و تعالیم حقیقی ربانی است که در هیچ دوری آزاد و ارانیات تفسیر نیافته است چنانچه از پیش بیان شد . و اورشلیم شامل حقیقت شریعت الهیه است که قدس الاقداس است . و جامع احکام و معاملات و عبادات و قوانین جسمانیه است که شهر اورشلیم است . این است که اورشلیم آسمانی گفته میشود . خلاصه چون در آن دوره شمس حقیقت انوار الهی در نهایت مستطوع درخشند و گرد لهدا جوهر تعالیم الهی در عالم امکانی تحقق یابد و ظلمات جهل و نادانی زایل گردد و جهان جهان دیگر شود و نورانیت احاطه نماید لهدا قدس الاقداس ظاهر گردد . بعد میفرماید ( و قدس خدای را سمان مفتوح گشت ) یعنی بسبب انتشار این تعالیم الهیه و ظهور این اسرار ربانیه و اشراق شمس حقیقت ابواب صلاح و نجات در جمیع جهات مفتوح گردد و آثار خیر و برکات سماویه آشکار شود . بعد میفرماید ( و تابوت عهد نامسسه آورد قدس او ظاهر شد ) یعنی کتاب عهد او در قدس او ظاهر شود و لوح میثاق ثبت گردد و معانی عهد و بیسمان آشکار شود . صیت الهی شرقی و غرب گیرد و آوازه امرالله جهانگیر شود . اهل نقض خوار و نلیل شوند و اهل ثبوت متبرک و جلیل گردند زیرا که تاب عهد متسکند و در میثاق ثابت و مستقیم . بعد میفرماید ( و برقهل و صداه او رعد ها زلزله و تگرگ مظیمی حادث شد ) یعنی بعد از ظهور کتاب عهد طوفان عظیمی پیدا شود و برقی قهر و غضبیب الهی درخشد و صدای رعد نقض میثاق بلند گردد و زلزله شبها حاصل شود و تگرگ عذاب بر ناقضین میساق گرد و صدایان ایمان بفتنه و امتحان آنتند .

۲- در تفسیر اصحاح یازدهم کتاب اشعیا میفرماید : ( ۱ )

( تفسیر کتب مقدسه - تفسیر اصحاح یازدهم اشعیا )

اصحاح یازدهم از اشعیا به اول میفرماید ( ونهالی از تنه یسی بیرون آمده شاخه از ریشهایش خواهد -  
 آید روح خدا آوند بر او قرار خواهد گرفت . یعنی روح حکمت و فهم و روح نبوت و قوت و روح معرفت و ترس  
 آوند و خوشی آوند بر او قرار خواهد بود و موافق رویت چشم خود آوری نخواهد کرد . و بروفق سمع  
 آوند و خوش تنبیه نخواهد نمود بلکه مسکینان را بعد الت آوری خواهد کرد و بجهت مظلومان زمین بر راستی  
 خواهد نمود و جهان را بمصای دغان خویش زده . شریرا را بنفخه لبهای خود خواهد گشت و کمر بند  
 برین دالت خواهد بود و کمر بند میانشرامانت . و کرگ بابره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد  
 آید . و گوساله و شیر و پرواری با هم و طفل کوچک انبهار خواهد راند . و شیر مثل گاؤگا و خواهد خورد و طفل  
 شیر خواره بر مورخ ماریازی خواهد کرد . و طفل از شیر یازدهم آفته دست خود را برخانه انعی خواهد گذاشت  
 بر تمامی کوه مقدس من ضرور نصادی نخواهند کرد . زیرا که جهان از معرفت خدا آوند پر خواهد بود مثل  
 نهالی که در بارامپوشانید التهی . این نهال از دو حه یسی هر چند در حق حضرت مسیح صادق میباشد  
 بر اوساف از سلاله پد رحضرت آوند بود . ولی چون حضرت بروج الهی موجود شده بودند خود را این الله  
 نمیدرد . اگر چنانچه چنین نبود این تفسیر مطابق بود . و از این گذشته وقعاتی را که بیان میفرماید که در  
 میان آن نهال خواهد شد در صورتی که تاویل شود بعضی بوقوع انجامیده نه جمیع اگر چنانچه تاویل نشود  
 نشاید یك از آن علامتها در زمان حضرت مسیح وقوع نیانند . مثلا پلنگ و بزغاله و شیر و گوساله و مار و طفل  
 شیر خواره را کایه و بز از ملل و امم مختلفه و طوائف متباغضه و شعوب متنازعه که در ضدیت و عداوت مانند کسرگ  
 بره هستند گوئیم که بنفحات روح حضرت مسیح روح الت و اتحاد یافتند و زنده گشتند و با هم آمیزش نمودند  
 و در تمامی کوه مقدس من ضرور نصادی نخواهند کرد . زیرا که جهان از معرفت الله پر خواهد بود مثل آبهای  
 در بارامپوشانید ) این کیفیت در تفسیر حضرت مسیح و نوع نیانت زیر الی الان ملل مختلفه متباغضه در -  
 ساجد و مقربان اسرائیل قلیل . و اکثر از معرفت اللهی بهره اند و همچنین صلح عمومی در ظهور حضرت  
 مسیح نشد . یعنی در میان ملل متعدده متباغضه صلح و صلاح نشد و نزاع و جدال منقطع نگشت و راستی و راستی  
 حاصل نشد . چنانچه الی الان در نفس طوائف و شعوب مسیحیه عداوت و بغضا و حرب در نهایت اشتداد است  
 و این در حق جمال مبارک بشما هم مطابقست حرفای بحرف و همچنین در این دوردید بیخ جهان جهان دیگر گردد  
 و مسلم انسانی در کمال اسایش و زینت جلوه نماید . نزاع و جدال و قتال بصلح و راستی و آشنی مبدل خواهد شد  
 و در بین طوائف و امم و شعوب و دول محبت و الت حاصل شود و التیام و ارتباط محکم گردد . عاقبت حرب  
 در مشرق شود و چون احکام کتاب مقدس اجرا گردد و منازعات و مجادلات در محکمه عمومیه دول و ملل بنهایت  
 دست نیصل خواهد یافت و مشاكل متحد نه حل خواهد گشت . قطعات خسته عالم حکم یك قطعه یابد و اسم  
 واحد یك امت شود و روی زمین یك وطن و نوع انسان یك طائفه شود . و ارتباط اقالم و امتزاج و اختلاف و

در این کتاب تفسیر کتب مقدسه را با هم خوانند و در هر روز یک پارچه از آن بخوانند

( تناسیر کتب مقدسه مستفسر یابد و از دهم از مکاشفات یوحنا )

انتقام اقوام و طوائف بدرجه رسد که نوع بشر حکم یک خاندان و یک دودمان یابد نور محبت آسمانی بدرخشند و طوائف بغض و عداوت بقدر امکان زائل گردند . طح عمومی در قطب امکان خیمه برانرازد و شجره مبارک سه حیات چنان نشوونمانماید که بر شرق و غرب سایه افکند . انبیا و اضعنا و انبیا و نقره و طوائف متنازعه و مسائل معادیه که مانند گرگ و ببر و پلنگ و بزغله و شیر و گوساله هستند در نهایت محبت و اشتلاف و عدالت و انصاف با هم معامله نمایند و جهان از علوم و معارف و حقایق و اسرار کائنات و معرفت الله ملو خواهد گشت . حال مسلا

نمائند که در این عصر عظیم که قرن جمال مبارکست علم و معارف چقدر ترقی نموده است و اسرار کائنات چقدر کشف شده است و مشروعات عظیمه چقدر ظهور یافته است . و روز بروز راز دبا است و عنقریب علوم و معارف مانده و معرفت الهیه چنان ترقی نماید و معجزاتی بنماید که دیده ها حیران ماند . و سز این آیه اشعیسا ( زیرا که جهان از معرفت الله برخوردار بود ) بتمامه ظاهر خواهد گشت . و همچنین ملاحظه نمائید که در این سنه که قلیله که ظهور جمال مبارک شده است از جمیع ملل و اقوام و طوائف در ظل این امر داخل شده است مسیحی و یهود و زردشتی و هندو و بودی و ایرانی کل در نهایت الفت و محبت با یکدیگر آمیخته نمایند . کانسه این نفوس هزار سالست که خویش و بیوند باید دیگرند بلکه مانند پدر و فرزند و ماد و پسر و خواهر و برادر رسد این یک معنی از معانی الفت گرگ و ببر و پلنگ و بزغله و شیر و گوساله است . و از جمله وقایع جسمیه که در سنه ظهور آن نهال بیبهمال وقوع خواهد یافت علم الهی به جمیع امتها بلند خواهد شد . یعنی جمیع ملل و قبائل ملل در ظل آن علم الهی که نفس آن نهال ربانیت در اینند و ملت واحد گردند و ضدیت دینی و مذهبیست و سابق جنسیه و نژادی و اختلافت وطنیه از میان برخیزد . کل دین واحد و مذهب واحد و جنس واحد و قسوم واحد شوند و در وطن واحد که کره ارض است ساکن گردند صلح و اشتی عمومی در بین جمیع دول حاصل گردد . آن نهال بیبهمال جمیع اسرائیل را جمع خواهد کرد . یعنی اسرائیل در دوره آن در ارض مقدس جمع خواهند شد و امت یهود که در شرق و غرب و جنوب و شمال متفرقتند مجتمع شوند . حال ملاحظه نمائید که این وقایع در دوره مسیح واقع نگشته . زیرا امتها در زیر علم واحد که آن نهال الهیست در نیامدند و در این دوره یب الجنود کل ملل و امم در ظل این علم وارد خواهند گشت و همچنین اسرائیل پراکنده در جمیع عالم در دوره مسیحی در ارض مقدس مجتمع نشدند . اما در ایت دوره جمال مبارک این عهد الهی که در جمیع کتسب انبیا منصوص است بنای ظهور کند . ملاحظه نمائید که از اطراف عالم طوائف یهود بارض مقدس آیند و از اطراف اراضی تملک نموده سکنی گشتند و روز بروز راز دبا در یفسی که جمیع فلسطین مسکن آنان گردد .

تناسیر کتب مقدسه مستفسر یابد و از دهم از مکاشفات یوحنا میفرماید : ( ۱ )

تناسیر کتب مقدسه مستفسر یابد و از دهم از مکاشفات یوحنا میفرماید : ( ۱ )

( تفاسیر کتب مقدسه - تفسیر باب دوازدهم از مکاشفات یوحنا )

بحر و س تشبیه میفرماید و گویی با اورشلیم تعبیر مینماید و گویی با آسمان جدید و زمین جدید تفسیر مینماید پس بد  
چنانچه در باب بیست و یکم از مکاشفات یوحنا مینماید ( دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید ، چونکه آسمان  
اول و زمین اول درگذشت و در یاد یگرنی باشد ، و شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدای  
از آسمان نازل میشود ، حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است ، و او از وی بلند از آسمان  
نزدیم میگفت اینک خیمه خدایا در میانست و با ایشان ساکن خواهد بود که ایشان قومهای او خواهند بود  
و خود خدایا ایشان خواهد بود ) ملاحظه نمائید که چگونه واضح و مشهود است که مقصد از آسمان و زمین  
این ظواهر شریعت سابق است ، زیرا مینماید آسمان و زمین اول درگذشت و در یاد یگرنی باشد ، یعنی  
ارض محشر است و در ارض محشر ریانبود یعنی تعالیم و شریعة الله در روی زمین جمیعاً منتشر گردید  
و کل بشر در ارض محشر داخل گردید و در ارض بشامه مسکن انسان مومن شود ، پس در آن زمان که زمین را مسکن و ما و ای  
انسان ارض یابرس است یعنی در آن دور میدان آن شریعت جزو نگاه انسانست و ارض مستقر است افسردام  
در آن نلغزد ، و همچنین شریعة الله را بشهر مقدس اورشلیم جدید تعبیر مینمایند ، و این واضح است که  
شهر اورشلیم جدید که از آسمان نازل میشود شهر سنگ و آهک و خشت و خاک و خوب نیست ، شریعة الله است  
که از آسمان نازل میشود و تعبیر تجدید مینماید زیرا اورشلیم که از سنگ و خاکست واضح است که از آسمان  
نزل ننماید و تجدید نشود و آنچه تجدید میشود شریعت است ، و همچنین شریعة الله را تشبیه بحر و س را راسته  
بروده که در نهایت تزیین جلوه نماید ، چنانچه از پیش گذشت در فصل بیست و یکم از رویای یوحنا که شهر  
مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدایا از آسمان نازل میشود حاضر شده ، چون عروسی که برای شوهر  
خود آراسته است ، و در فصل دوازدهم از رویای یوحنا مذکور است که مینماید ( علامتی عظیم در آسمان ظاهر  
شد زنی که انجاب را بردارد و ماه زریا هایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است ) این زن آن عروس است  
و شریعة الله است که هر حضرت محمد نازل شد و انجاب و ماه که در بروز بر قدم دارد و دولت است که در ظل  
آن شریعت است ، دولت نوس و دولت عثمانی زیرا اسلامت دولت نوس انانیت و علامت عثمانی هلالست که ما  
است این انجاب و ماه رمازد و دولت است که در ظل شریعة الله است و بعد مینماید که بر سرش تاجی از دوازده  
ستاره است ، و این دوازده ستاره عبارت از دوازده ائمه است که مروج شریعت محمدیه بودند و هر یک از  
است که مانند ستاره در افق هدایت میدرخشیدند ، بعد مینماید ( و ایستن بوده از در دزه و عذاب زائیدند  
سزاد بر ماورد ) یعنی این شریعت در مشکلات عظیمه افتد و زحمات مشقات عظیمه کشد تا و لدی کامل از این  
شریعت حاصل گردد ، یعنی ظهیر بعد و موعود که و لدی کاملست در آنوقت این شریعت که مانند ماد راست  
بزرگتر یابد و مقصود از این و لد حضرت اعلی و نقطه اولی است که فی الحقیقه زاده شریعت محمدیه بود یعنی  
انانیت مذمه که طفل و نتیجه شریعة الله که ماد راست و موجود آن شریعت است در ملکوت آن شریعت تحقق  
یافت ، ولی از تسلط او در هانزد خدا بروده شد بعد از ۲۶۰ روز از درها محو شد آن زاده شریعة الله موعود



( ثنا سیرکب مقدسه تفصیر باب دوازدهم از مکاشفات یوحنا )

اهرگشت ( ولامتی دیگر در آسمان پدید آمد که اینک از درهای بزرگ آتشگون که او را هفت سرود و شاخ  
 بود و بر سرهایش هفت انسرود مثلث ستارگان آسمانرا کشید و بر زمین ریخت ( آن از رهایی امیه است  
 که مستولی بر شریعت محمدیه شدند و هفت سرود هفت انسر عبارت از هفت مملکت و سلطنت است که بنوامیه  
 بر آن استیلا یافتند مملکت روم که در ریه الشام بود مملکت لرستان مملکت عرب مملکت مصر مملکت افریقا یعنی سی  
 بیس و جزایر و مراکش مملکت اندلس که الان اسپانیا است مملکت ترک ماوراء النهر بنوامیه بر این ممالک استیلا  
 یافتند و در شاخ که عبارت از ده اسم از لیک بنی امیه است که بدون تکرار ده یاد شاهند یعنی ده اسفند  
 در ریاست و سلطنت کردند اول ای سنیانست و آخر مروان زیرا اسما بعضیشان تکرار یافت من جمله در معرّه  
 سه بزدند و دوولید و دو مروان اینها مکرر شدند چون من دون تکرار اسما حساب شود ده میشوند و این  
 بنوامیه که بدایتشان ابوسنیانست که وقتی امیر مکه بود و در سلسله امویانست و آخرشان مروان ثلث نفر  
 بود سه مبارکه را از سلاله طلحه که ستارگان آسمان بودند محو کردند ( و از درهای پیش آن زن که میزانیست  
 ایستاد تا چون بزاید نوزند او را ببیند ) این زن شریعة الله است چنانچه از پیش گذشت و ایستادن در نزد  
 آن یعنی آن از درهای مراقب بود تا آن زن بزاید نوزند او را ببیند و این نوزندان مظهر موعود بود که زاده  
 شریعت محمدیه است و بنوامیه همیشه منتظر آن بودند که آن شخص موعود که از سلاله حضرت محمد خواهد  
 آمد بوجود است او را بدست آرند و محو و نابود کنند زیرا نهایت خوف از ظهور مظهر موعود داشتند و هر چنانچه  
 از سلاله حضرت محمد یافتند که در انظار محترم بود او را هلاک نمودند ( پس سری زائید که همه اتمهای  
 زمین را بعضای آهین حکمرانی خواهد کرد ) این سری بزرگوار مظهر موعود است که از شریعة الله تولد یافت  
 در آنوقت تعالیم الهیه پرورش شد و بعضای آهین کنایه از قوت و قدرت است نه شعیر یعنی بقوت و قدرت  
 همه جمعی اتمهای زمین را شبانی خواهد نمود موعود از این نوزند حضرت اعلی است و نوزندش نسیسزد  
 شد او تحت او بوده شد ) این اخبار از حقیقت حضرت اعلی است که صعود بحیز ملکوت عرش الهی مرکز سلطنت  
 الهیه نمودند ملاحظه نمائید که چقدر مطابق واقعست ( وزن بیبا بان قرار کرد ) یعنی شریعة الله بصحرا  
 قرار کرد یعنی بصحرای واسع حجاز و جزیره العرب انتقال نمود ( و در آنجا مکانی از برای وی از خدا مهیا شده  
 است ) یعنی جزیره العرب ماوی و مسکن و مرکز شریعة الله شد ( تا او را مدت هزار و بیست و شصت روز پرورشند  
 این هزار و بیست و شصت روز هر روزی با اصطلاح کتاب مقدس عبارت از یک سالست چنانکه از پیش گذشت  
 شریعت الله هزار و بیست و شصت سال در یادیه عرب صحرای عظیم پرورش یافت و مظهر موعود از او تولد  
 گشت دیگر حکمی بعد از هزار و بیست و شصت سال از برای آن شریعت نمایند زیرا عمره آن شجر ظاهرا هرگز  
 نیست و بیجا حاصل شد ملاحظه نمائید که چقدر در نبوتها مطابق یکدیگر است در مکاشفات ظهور موعود را چهل  
 و نه ماه تعیین نماید و انیال نبی سه روز و نیم تصریح کند این نیز جهل و دوماه میشود و دوماه هزار و بیست

شرط  
(تلاسیر کتب مقدسه - تحقق موعید الهیه در باره بنی اسرائیل)

نصبت روز میگردد لکن از رمکاشفات بوحناد رجای دیگر صراحتاً هزارود و شصت و شصت روز بیان کند و در کتاب  
تفسیر منصوص است که هر روزی عسارت از یک سالست و از این صریحتر ممکن نیست که جمیع اخبار باید یک  
توافق نماید و حضرت باب در صده هزارود و شصت و شصت از هجرت حضرت محمد که تاریخ عموم اسلامست  
ناهرشده و در کتاب مقدس اخباری از این صریحتر در حق هیچ ظهوری نیست و اگر انصاف باشد توافق این  
تورات مذکور از لسان بزرگواران اعظم برهانست و بهیچ وجه تاویل بر زمیندارد خوشحال نفوس منصفه  
که تحری حقیقت نمایند و اما اگر انصاف نباشد حاجه کنند و بجاده نمایند و انکار امر واضح کنند و مانعند  
بر بیان در ظهور مسیح که در نهایت لجاجت انکار تفسیر بیان حضرت مسیح و حواریین مینمودند و جمله  
بوام اثر اشتبه میگردند که این اخبار در حق این یسوع نیست بلکه در حق موعود است که من بعد بشرط  
مذکور در تورات خواهد آمد

و از جمله شروط سلطنت و جلوس بر سر برود اود و ترویج شریعت تورات و ظهور عدالت کبری و اجتماع گرگ و میش  
بر چشمه واحد است و لکن اناس را محتجب از مسیح نمودند

تعالیه

راجع به تحقق موعید الهیه در باره بنی اسرائیل میفرماید: (۱)

(جناب زائر میرزا حبیب الله علیه بهاء الله ایسی)

عوالله

ای سلاله حضرت خلیل و الحمد لله آنچه در الواح مبارک با اسرائیل تبشیر فرموده اند و در مکاتیب عبد البها  
توضیح شده جمیع در حقیقت تحقق است بعضی وقوع یافته و بعضی وقوع خواهد یافت و جمال مبارک در  
تواضع مقدسه تصریح فرموده اند که ایام ذلت اسرائیل گذشت و ظل عنایت شامل گردد و این سلسله روز  
بزرگتری خواهد نمود و از خود ست و مذلت هزاران سال خلاصی خواهد یافت و ولی مشروط بانکه بموجب  
تعالیم الهیه روش و رفتار نمایند و از ظلمات و تالیفات قدیمه نجات جویند و از کمالات عوائد سابقه رهائی یابند  
مانچه روح این عصر و نور این قرن است تشبیه نمایند و تعدیل اخلاقی کنند و در رضای و روابط عمومی عالم بشر  
همی و کوشش نمایند و از تعصبات قدیمه و انکار پوسیده و افتراض ملیه منحلخ گردند و جمیع بشر را اغنام  
نهی شعریند و بخدا را شایان مهربان دانند و امروز روی است که اندک از خصوصیه چه از افراد و چه از ملت سبب  
کبت کبری گردد و عاقبت منتهی بخسران مبین شود و آنچه امروز عمومی است الهیست و وسیب ترفیسی  
از عالم انسانی و آنچه خصوصی است از زبان محض است و خسران صرف حال باید اسرائیل از فکر غلیل بگذرد  
و خنثی صحیح با امور عمومی برآورد و انکار اسرائیل باید در نقطه ای استقرار یابد که منافع عمومی است

تفاسیر کتب مقدسه - تحقیق مولعبد الهیبه در باره نبی اسرائیل - مذکر ابیبد در قرآن مجید

سعادت جمیع عالم انسانی . امروز توفیق رفیق حزقی است که چون آنتاب بر جمیع آفاق پرتو رحمانی انشانده  
یعنی از تنبیدات شخصی و ملی که منہمت از وسوسه شیطان است منسلخ گردد . این است اساس نجات

بلاغ .

جمیع احبای الهی از کلیسی و فرغانی در همدان تحیت مشتاقانه برسان . و بنگر کلیسی و فرغانی این تمبیسر  
بشاست . امیدم چنان است که این عنوان بکلی فراموش شود . و کلمه رحمانی بهائی عنوان هر نفسی گردد  
تا تفاوت و تمایز بکلی زائل شود جمیع این طوائف مجازمانند حدید در کوره حقیقت از آتش محبت الله آب گرد  
در قالب واحد انزاع شود . اگر چنین کرده شود بهائی گفته شود . این عنوانات متعدد در لایم ندارد عنوان  
واحد که شاهد حقیقت وان کلمه بهائی است ) کفایت است .

ای خداوند مهربان درستان همدان یاران تواند و خادمان درگاه توثایت بریمانند و نایت در این کلمستان  
شتملند و منجذب متضرعند و میتهل مستقیمند و مستقیم برعبودیت توای رب کریم خلد ایما این جمیع میسار ک  
راتاج عزت ابدیه بر سر نه . و این انجمن انسانی را آیات رحمانی فرما . و این زبور نذسیه را انیسر . و هبست  
گیری کن . و این اشخاص محترمه را شهیر آفاق فرماتوشی بفرشند و ده دهند و مهربان . و تلیک البها . الابهسی

در ریح الاول ۱۳۳۸ (عبدالبها عباس) مقابله

راجع بذکر انبیاء در قرآن مجید مینرماید : (۱)

هرالله

(ای بهمن) از خدا بفرخواه که چون ابرهمن کوهر نشان گردی . و چون صحن چمن گلشن یزدان شسوی  
وگر بریحان پیروزی . نظر عنایت از ملکوت احدیت شامل . و دریای عطا پر موج و مقدس از ساحل (نامه ات)  
درآزاده شد . و مضمون معلوم گردید . در خصوص نامهای پیغمبران سوال فرموده بودند که با وجود کثرت  
انبیاء در قرآن معدودی قلیل عبارت از هشت نفر مذکور حتی حضرت مه آبا و زردشت مذکورند . و حکمت ایسن  
چه چیز است .

(بدانکه) در قرآن بیست و هشت پیغمبر بظواهر مذکور . ولی فی الحقیقه کل مرهوزیرا از برای مظاهر مقدسه دو  
مقام است . مقام توحید و مقام تحدید . در مقام توحید حقیقت واحد هستند . در این مقام مینرماید (لانفسرتق  
بین احد من رسله) مثلث مثل شمس است هر چند مظالم و مشارق متعدد است و لکن شمس واحد است که مشرق  
لا . از کس است . در این مقام ذکر هر یک از انبیاء ذکر کرد است . نام احمد نام جمله انبیاست . و مقام دیگر مقام  
تحدید است و آن بحسب مراتب و شئون مظاهر مقدسه است . در این مقام مینرماید (ولاک الرسل فضلنا بعضهم  
من بعض) مثل این مقام مثل بروج است که انتاب برادر هر یک از آن تاثیر خاصی در درجاتی از حرارت بختملسف

( تفاسیر کتب متدسه - تحقق موعود الهیه در باره بنی اسرائیل )

ت چنانکه آفتاب را در هیچ آمدن نهایت حرارت حاصل • و در هیچ در لووحوت حرارت معتدل • پس معلوم  
 شد که در بعضی از انبیاء تجارت ازد کرکل است • در این مقام چیزی بگفته <sup>نظرا</sup> نظر شده که مادام چنین است چرا  
 نیست بد کریک نفس از انبیاء نشد و پس • حکمت ذکر بیست و هشت چه چیز است • این معلوم است که نظر -  
 در کتبهای بالغه الهی در زمان ختمی ماب روحی له الفداء و توهای دست میداد و مقتضای وقت و اقتضای  
 آن وقتهاست پیغمبران سلف نازل میشد و بیان میگشت لهذا از کر بعضی از پیغمبران و توهای ایامشان نظر  
 بگشت بالغه در قرآن عظیم شد • و چون مقام نبوت مقام اناضه و استناضه است • و در عالم خارج مثال -  
 سمش کوکب قمر مکم است • و ماه را در در زلزلی بیست و هشت خانه محقق • اما حضرت مه آباد و حضرت  
 در سنت در قرآن تلویحات کور • و نفس تا بحال پی نبرده چنانچه اصحاب رس و انبیائشان ذکر نموده • و این  
 بر روی امر است و این پیغمبران ذی شان متعدد در بودند • از جمله حضرت مه آباد و حضرت زردشت بود • -  
 (الیهانلیک) ع • مع • مع • مع

این بد که حضرت رسول اکرم در انجیل میفرماید : ( ۱ )

هو الله

تیر اشارات پر اشارات که از مصروفاً عزم کوی جانان نموده در محفل دوستان بروایح طیبه فیص رحبت جمال  
 حین حاضر گشت صد هزار شکر محبوب عالیمانرا که عباد مخلصین را در کل اوان در بحور فضل و احسان مستغرق  
 بروده و بتاییدات غیبیه بید • ای حمامه حدیقه عشق در حین تکلم و محاوره بشطره زبیر احدیه توجه نمبسا  
 بیه در آن سلعت تائیدات الهامات الهیه میرسد • و چون درم تروها از سما حق نازل میگردد از اخبار ظهور  
 مثل احمدی که بالحنان جلیل در حدیقه انجیل مذکور سؤال رفته بود بد آنکه ظهیر آن نیر اعظم و کوکب  
 کم در انجیل بکمالی وضوح مشهور و مذکور است • و لکن از این جهت که الحان بدیع و رقا احدیه را جز نفوسی  
 که بر معین صا فیه علم و عرفان وارد ادراک ننمایند لذا اناس از ادراک معانی آیات جلیله انجیل محروم گشته  
 - و در تیه وهم وهوی حیران و سرگردان شده اند • از جمله مواضعی که در انجیل ذکر حضرت احمدی شده  
 در انجیل یوحنا باب شانزدهم از آیه هفتم تا آیه پانزدهم است که بافصح عبارة و اوضح اشاره بیان میفرماید  
 در نص عبارت است که در انجیل یوحنا از لسان حضرت مسیح منقول و مسطور است که میفرماید ( نکنی اقول لكم  
 حق انه خیر لكم ان اذهب لانه ان لم انطلق لا یاتکم المعزی ولكن ان ذهب ارسله الیکم ومتی جاء ذلک  
 تک الحال علی خطیوت و علی بریعی دینونة ) تا آنکه میفرماید ( نی امور کثیره لاقول لكم ولكن لاتستطیعون  
 ان تصبروا الان و اما متی جاء ذک روح الحق بهویر شد کم الی جمیع الحق لانه لا یتکلم من نفسه بل کلمسا

( تفاسیر کتب مقدسه - متحقق بر اید الهیه در باره بنی اسرائیل )

بمعنی بتکم به و بخبرکم با مورآتیه ) که خلاصه ترجمه آن این است که میفرماید صعود من با نطق اعلی از سرای  
 شما بهتر است زیرا تا من بمقد صدق عند ملیک مقتدر متعارج نشوم ان روح تسلی دهندہ نی آید چون  
 صعود نمایم اورا میفرستم و چون ان روح پاک در عالم خاک ظاهر شد الزام میفرماید نام را بسہ چیز برگزیند  
 و بگوید و جزا بعد از چند آیه میفرمایند امور اسرار بسیار در خزینہ قلب مستور مانده و لثالی حکمت ربانیه در  
 صدف سنین محفوظ و باقی مانده و لکن شما استطاعت استماع آن را ندارید و حمل این کلمہ اعظم را نتوانید  
 و اما چون آن روح حق ظاهر گردد ارشاد میکند شمارا بر جمیع حق زیرا آنچه او میفرماید از نزد نفس خود نمیگوید  
 بسہ آنچه استماع میفرماید تکلم میکند این پاک نغمہ از نعمات انجیل است کہ در خصوص نخر رسل نازل  
 شدہ و لکن چون معشر انجیل در تہ ضلالت و عی افتادہ اند این تصریح من غیر تلویح را هیچ اندکاشتند  
 و بنا بر ایات موهومہ تثبیت جسته اند و گفته اند کہ مقصود از این آیات روح القدس است کہ بعد از صعود حضرت  
 مسیح بر حواریین نازل شدہ و این عادت کل ام است کہ از معانی محکمہ آیات الهیہ چشم میپوشند و بنا بر  
 وہیہ متشابہہ تثبیت میشوند حال شما ملاحظہ فرمائید کہ چه قدر این قول مخفی و واضح البطلان است  
 اولاً میفرمایند تا من نزوم اونمایند این دلیل بر اینست کہ آن روح تسلی دهندہ در زمان حضرت مسیح موجود  
 نبودہ بعد خواهد آمد و لکن روح القدس لم یزل ملازم ان حضرت بودہ دیگر این معنی ندارد تا من نسروم  
 اونمایند ( و تانی ) انکہ میفرماید کہ امور بسیاری هست کہ شما استطاعت استماع ان را ندارید کن من بگویم  
 و لکن آن روح مقدس بیان میفرماید و بر تمام حق ارشاد میفرماید حال ملاحظہ فرمائید کہ در نزد مسیحین روح  
 القدس اتموم ثالث و روح اللہ مسیح اتموم ثانی است بعد از انکہ از اتمومین اعظمین حجیات جہلیہ نسما من  
 ترقی شدہ و بیخات قدسیہ این نورین اعلیین موفق بر رشد و هدایت تامہ شدند بعد از صعود ان نیر اعظم  
 اسرار مکتونہ غیبیہ و حکم خنیه ربانیه را از اتموم ثالث کہ روح القدس است تلقی نمودند و مستطیع بر استماع  
 و تحمل گشتند و حال انکہ این واضح است کہ در مثل تربیت آن جوهر الجواهر روح الارواح مع تابدات  
 من القدس اگر نفسی تربیت نشود و مباحات ظلمتیه او بنا بر موقدہ ربانیه محسوق نگردد صد ہزار سال نفع  
 من القدس او را تاثیر نبخشد و ہذا الحق المعلم پس واضح و برہن شدہ کہ این آیه مبارکہ دلیل بر آن  
 است کہ بعد از جمال عیسوی روح مکرہی و جمال اعظمی ظاهر میشود کہ تربیت اول اعظم از تربیت روح اللہ است  
 ثالثاً میفرماید او من عند نفس خود بیان میفرماید بنفہ میید بجنود وحی الهیہ است و آنچه از ملکوت عزت  
 بمعنی مبارکتر میرسد بیان میفرماید ملاحظہ کنید کہ چگونه واضح است کہ روح تسلی دهندہ شدہی است  
 کہ نامہ بالہامات سمائیہ و منیع و محین وحی ربانیه است زیرا روح القدس را سعی نبودہ کہ استماع نمایند  
 و نامہ کلام در مواضع دیگر نیز بسیار اشارات ظہور احمدی واضح است و اشاراتی کہ حیارین از توراہ بظہور  
 حضرت روح استدلال نمودہ اند اید اباین تصریحی نبودہ چنانچہ اگر توراہ مطالعہ شود واضح و برہسن

( ظهور حضرت زردشت )

گردید و الیوم بهود نیز آن اشارات توافقات و ایلات میکنند و فی الحقیقه اشارات توراة حکم تلویح دارند

صریح (ع ۰ع) سما غر

زاجی بظهور حضرت زردشت میفرماید : ( ۱ )

اما سئال ثالث ) که ظهور حضرت زردشت آیا پیش از حضرت موسی بوده یا بعد . حضرت زردشت از پیغمبرانی بودند که بعد از حضرت موسی مبعوث شدند . و این بنصوص تاریخ نیز مشهور است . ابدان حضرت نیست . وجود این از شدت حب ( عبد البها ) بیاران فارسیان این مختصر جواب مرقوم گردید ( والسدر ) عنده  
 زام الناس مقبول ( والیها . علیکم ) ( جمیع دوستان روحانی را بجان و دل مشتاقیم ) ع ۰ع  
 بزیمینمایه . ( ۲ )

( خطابه در رمله اسکندریه ۴ اربیع اولی سنه ۱۲۳۰ در هتل وکتوریا )

هو الله

از جمله مظهر مقدمه الهیه حضرت زردشت بود نبوت حضرت مثل آنتاب واضح و روشن است بر هانش ساکط  
 ست و دلبلش لایح و حجتش قاطع حضرت زردشت وقتی ظاهر شد که ایران ویران بود و اهل ایران در نهایت  
 ندان مدتی محاربات دائمی در میان ایران و ترکستان بود در ایام لهراسب جزئی آرامی یافت زیرا لهراسب  
 نده حق بود و تحری حقیقت می نمود بعد گشتاسب بر سر سلطنت نشست باری ایران را غلظت نزل و هو ان  
 حاطه کرده بود در چنین وقتی حضرت زردشت ظاهر شد ایران را روشن کرد و اهالی ایران را بیدار و هوشیار  
 نمود بعد از آن که نوای ایران به تحلیل رفته بود و از هر جهت تدنی حاصل شده ایرانیان گمراه و ظلمت نادان  
 ستولی دوباره ببینیم حضرت زردشت جانبی تازه گرفت و رویشی گذاشت تعالیم حضرت زردشت واضح  
 است که الهی است اگر حضرت زردشت ظاهر نمیشد ایران محو و نابود شده بود اگر تعالیم حضرت زردشت نبود  
 ایرانیان بکلی بی نام و نشان شده بودند از فضائل عالم انسانی بکلی محروم میگشتند و از فیوض ربانیه بکلی محروم  
 و بی نورانی انق ایران را روشن کرد عالم اخلاقی را تعدیل نمود و ایرانیان را بتربیت الهی  
 تربیت کرد باری نبوت حضرت زردشت مثل آنتاب واضح و آشکارا است عجب است که نبوت حضرت موسی را فائزند  
 حضرت زردشت را انکار میکنند باری چون حضرت زردشت در قرآن صریحا مذکور نیست لهذا اهل نرقان انکار او کردند  
 انکار بر او داشتند و حال آنکه در قرآن <sup>بعضی</sup> <sup>بعضی</sup> <sup>بعضی</sup> <sup>بعضی</sup> انکار <sup>بعضی</sup> <sup>بعضی</sup> <sup>بعضی</sup> <sup>بعضی</sup> مذکور اند اکثری از انبیاء صفت مذکور جمیع انبیاء که در قرآن  
 مشنان مذکور است بیست و هشت پیغمبر است ملعدای آنها بدین تصریح اسم اکثرشان مذکور در خصوص

( ظهور حضرت زرد شست )

حضرت زرد شست میفرماید پیغمبری که در سواحل رود ارس مبعوث شد باین عنوان حضرت زرد شست را به پیغمبر  
 صاحب الرس در قرآن ذکر میفرماید حضرات مفسرین چون نفهمیدند بر سر له بمعنی چاه تفسیر کردند و چون  
 حضرت شعیب در مدین بودند و اهل مدین ایشان از چاه بود لہذا اگمان کردند پیغمبری که در ارس مبعوث  
 شد حضرت شعیب بود و بعضی از مفسرین ذکر کردند که مقصود از رس ارس است پیغمبرهای متعدد در آنجا  
 مبعوث شدند ولی اسمشان در قرآن ذکر نشده چنین گفتند خلاصه کلام این است که حضرت زرد شست در قرآن  
 بعنوان پیغمبر سواحل رس ذکر شده و بزرگواری حضرت مثل ائتاب است تا بوم ظهور جمال مبارک بزرگواری  
 حضرت زرد شست مستور بود بعد جمال مبارک اسم حضرت را بلند نمودند و در الواح ذکرش فرمودند که حضرت  
 زرد شست یکی از مظاهر مقدسه الهیه بود چون ابر بهار و نسیم بوزد و ائتاب بتابد آنچه در کمین زمین است ظاهر  
 نیگار کرد به همین قسم چون شمس حقیقت جمال مبارک ظهور نمود و انوارش بر آفاق بتابید جمیع حقائق و اسرار  
 باهرواشکار شد از جمله مسئله حضرت زرد شست بود ناریسان هزار سال و چیزی سرگردان بودند بی سرو سامان  
 درند الحمد لله جمال مبارک ناریسان را در آغوش عنایت خود گرفت و بعد از هزار سال از این ذلت و از این مشقت  
 نجات داد و نبوت حضرت زرد شست را اعلان فرمود و این قضیه نیز سبب الفت و محبت و ارتباط و وحدت عالم انسان  
 است جمال مبارک جمع امرا را در ظل جناح عنایت خوش گرفت و کل را در لچویی فرمود و جمیع فہمائی کرد لہذا  
 برتر رحمت عالمیان و ظهورش سبب نجات من علی الارض و مسرت جمیع ملل حکم سیف را برداشت بجای سیف  
 بہت حقیقت گنڈاشت نفرت و اجتناب را محو فرمود الفت و اجتناب در میان عموم تاسیس فرمود الحمد لله سارا از  
 زبندی آزاد کرد و ما را با جمیع ملل صلح و آشتی داد و محب عالمیان کرد و از بیائیان شمرد لہذا ہر دم صد  
 ہزار شکرانہ نمائیم وہ عبودیتش قیام کنیم این است نہایت آمال و آرزوی ما ملاحظہ کنید کہ چه موهبتی فرمودہ  
 در این جمع ہر یک از جاتی و ہر نفسی از انلیس و کشوری چه قدر ما بین ما اختلاف بود چه قدر نزاع بود چہ  
 اجتناب بود بصلت رحمانیت ہر ما تجلی کرد ہمہ ما ہا را جمع کرد الفت داد متحد فرمود و بر سر یک سترہ در  
 ہجو جاتی بلا غریبتی جمع کرد و کل در نہایت محبت و الفت و اتحاد و یگانگی ہر سرایت سترہ جمعیم و مقصدی  
 بودیت آستان مبارک نداریم و مرادی جز رحمت و الفت نخواہیم قلوب بایکدی یگر مرتبط است و جان ہا کمل  
 ہست جمال مبارک مستبشر از این جمعیت واضح و مشہور است کہ ہمہ چه خواہد شد و چگونه بین ملل و  
 اہب و شعوب و قبائل مختلفہ متعارفہ متنازہ الفت و اتحاد و یگانگی حاصل خواہد گشت این عنوان است  
 معلوم است کہ مضمون و شرح این نامہ چگونہ است این مجلس در پیاجہ کتاب است لہذا معلوم است حقائق  
 این کتاب چگونہ است امیدم چنان است کہ تمام ہر یک چون بوطن خود یا ممکن خود مراد جمعیت کنید  
 ہر آرزایات الہیہ باشید موهبتی از مواہب ربانی باشیہ سبب الفت قلوب گردید سبب اتحاد و ارتباط نسوس  
 است انسانی خود مت کنید خادم جمیع بشر باشید و محب جمیع من علی الارض آشنا و بیگانہ ندانید یسار و

( لزیم اتحاد و اتفاق )

یاران سرمد با جمیع بنی‌هایت محبت و مهربانی سلوک و حرکت نمایند این است نهایت آمال و آرزوی ما بقیسن است که معمول خواهید داشت . مرتابله

نصل پنجم

راجع به لزیم اتحاد و اتفاق میفرماید : ( ۲ )

هو الله

( ای یاران روحانی عهد البیها ) مدتی بود که از اختلاف و عدم ائتلاف احیاء مدینه الله قلب محزون بود . این برخون . لهد لعبد الیهامکانه و بخایره یا احبای مدینه مستمرا نبود . ولی چون این ایام از گوشه و گسار سرت اختلاف ایرار مسوج یارو اغیار گردید . لهد اشکرانه این قلم بندگوان پروردگار برداخت بلفصام حیره و شقی تزیید یابد . والت واتحاد در زبان یاران از دیاد جوید . یا حزب الله جمال مبارک پنجاه سال پس در تحت سلاسل و اغازل بود . و گهی مبتلا بقیوت نجار . عاقبت در ایران اسپرزندان گشت و بعد اوقتا لایق و صدمات نوق الطافه سرگون گردید و مدت اقامت در عراق دمی نیاسود و شقی در فرانس امن و مسان رحمت فرمود . همواره هدف سهام بود . و در خطر عظیم از تناول دست عدوان . دوباره بنفی بلاد بلغسار انار گشت . و بعد از مدتی در مسجن اعظم قرار یافت . و قریب بیست و پنج سال در آن زندان مظلوم آفاق گشت . هتبلایای حضرت مقصود را کتب وزیر کجایش ندارد . مختصر اینست که در ایام حیات اسایش بکلی منقود . پس این بدلیا و محن و رزایا را جمال مقصود تحمل فرمود تا در میان بشر و حنات انسانی تقریبابد . واتحاد و یگانگی . پس جوید و بنیاد اختلاف و یگانگی بکلی برانند . در جمیع الراج تحریر و تشویق و تصریح فرمود که تسلاح . من حسرت روح حنات عالم انسانیست که باید مانند بارقه صباح صباح در آفاق منتشر گردد . زیرا در هر ظهور لایق صباح . هدی شد موضوع آن اشراق امری از امور پرورد . در ایام ظهور حضرت کلیم موضوع شریعت الله . منته بانقیاد رب الجنون بود . واحکام در نهایت سختی و گران . اینست که در قران بفرماید ( ربنا لاتحمل معنا صراطنا کما حملتہ علی الذین من قبلنا ) و در هم اشراق نیر نیر حضرت مسیح موضوع و اساس شریعت ان صبیح مع حسن اخلاق و اختلاف و اتفاق و عدم انتقام از اهل نفاق و شقاق بود لهدا ( من ضرب علی خذک الایمن من الایسر فرمود ) و در هم ظهور جمال مسمدی موضوع امر و اساس دین الله کسراعنام و منع عبادت اوثان . سر برانند و اندلال ضوانیت بود . و در هم ظهور حضرت اعلی منطوق بیان ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق و قطع و نسل عام الامن و صدق بود اما در این دوره بدیع و قرن جلیل اساس دین الله و موضوع شریعت الله





(نور اتحاد و اتفاق)

پس سب و روز تضرع و ابتهاج نمائید . و از حضرت ذوالجلال طلب صفای قلوب و روانای نفوس کنید . اگر یکی از احباف قدوسی نموده ، نورب غفور را بخاطر آرید و مخالفت نفس شرور نمائید . زیرا نفس در غایت غرور است . لغافنا منه و ایامک من هذا المنور . زمام از دست گیرد و در میدان طغیان ببولان کند . چاره جز تضرع و ابتهاج نیست و درائی جز جزو نیازنه ( ان النفس لا ما قبل السوء الا ما رحم ربی ) (علیکم البهاة) ع . ع . سائیر

بجز بفرماید : ( ۱ )

هوالله

( ای ثابت برینفاق ) چون نیر آفاق اشراق بر شرق و غرب نمود . تفاوت را میان ترک و تاجربک و فرانس و بلجیک و روس و امریک و اسپانیا و ترک از میان رفت شلیک وحدت عالم انسانی برخاست . این است که مشاهده بینمائی که شرق دست در آغوش غرب نموده . و خاور و باختر مانند دو دلبسته یکدیگر شدند . ع . ع . سائیر

و نیز بفرماید : ( ۲ )

هوالله

( ای ثابت برین بیان ) نامه منحل شمارسید . ولی از کثرت مشاغل جواب مختصر مرقوم میشود . در خصوص خیانت در هر شهریهائی سؤال نموده بودید . مقصود از این خیانت الفت و محبت و تبطل و تذکره و تسبیح مسائی خیره است . یعنی بد کراهی مشغول شوند . و تلاوت آیات و مناجات نمایند و بایکدیگر نهی است محبت و الفت مجری دارند . و اگر میان دو نفس از احباف براری حاصل هر دو را دعوت نمایند . و باصلاح مایسب نباشد . و در هر خیره و اعمال بدیه مذاکره نمایند . تا نتایج مدد وجه حاصل گردد . دیگر از الفت و یگانگی و سرانی سؤال نموده بودید . این واضح و بدید است . محتاج بسؤال نیست . الفت و یگانگی مراتب دارد در مرتبه ای از مراتبش مقبول . و آنچه ترقی بیشتر نماید حیوانات و حیوانات و حیوانات است . و سبب تقرب بارگاه ذوالجلال . و حصول تائیدات نامتناهی . مدتی قبل مکتوبه صریح در خصوص اتحاد و اتفاق مرقوم گردید . و شرح مساجد بفرمان عالیه الفت و یگانگی بیان گردید . و باختر از آن ارسال شد . در امریک ترجمه گردید . و انتشارات . و در قده نماز ترکی ترجمه شد . و انتشارات . البته بعضی نیز رسید . در خصوص مشورت ماموریهما سؤال نموده بودید . از مشورت مقصود آنست که اراء نفوس متعدد البته بهتر از رای واحد است . نظیر نبوت زبور صوره البته اعظم از قوت شخص واحد است . لهننا مشور مقبول درگاه کبریای ماموریه . و ان از امور مشورت است . تا امور کلیه عمیه . مثلا شخصی را کاری در پیش البته اگر با بعضی اخوان مشورت کنند

( ۱ ) - کتاب جلد دوم صفحه ۲۸۸

( ۲ ) - کتاب جلد دوم صفحه ۳۰۲ - ۳۰۵

( لزوم اتحاد و اتفاق )

البته تحری و کشف آنچه موافق است گردد و حقیقت حال واضح و آشکار شود . همچنین مانوی آن . اگر اهل نریه بی جهت امور خویش بایکدیگر مشورت نمایند البته طریق صواب نمودار شود . همچنین هر صنف از اصناف . مثلا اهل صنعت در امور خویش بایکدیگر مشورت نمایند . و تجاوز در مسائل تجاریه مشورت کنند خلاصه شور مقبول و محبوب در هر خصوص و امور . اما مشورت مجلس شور سیاسی عمومی ملکی و ملوکوتی . یعنی بیت عدل آن بانتخاب عمومست . و آنچه اتفاق آراء یا اکثریت آراء در آن شورا تقریر یابد معمول به است اکنون بیت عدلی در میان نه . محافل روحانی در اطراف تشکیل شده است که هائینهاد را مورامیه مانند تربیت اطفال و محافظه ایتم و رعایت عجزه و نشر نجات الله شور نمایند . این محفل روحانی نیز با اکثریت آراء انتخاب نمود . و اما تجدید و تعیین مدت راجع به بیت عدل عمومی است که جمیع بهائیان عالم انتخاب کنند . زیرا آنچه نص فاطمه نه بیت عمومی قرار ی در آن خواهند داد . حال چون تشکیل بیت عدل عمومی میسر نه . قرار شد که محافل روحانی امریکارا در مدت هرنج سال تجدید انتخاب نمایند . ع . مع مخالفین

و نیز میفرماید : ( ۱ )

هوالله

ای نفوس آسمانی و ابنا و نبات ملکوت . خداوند در قرآن میفرماید . و لغتصوا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا . هر چند در عالم مکان جهت جامعه بسیار که سبب الفت و اتحاد بین بشر است مثلا وطنیت جهت جامعه است . ملت جهت جامعه است اتحاد منافع جهت جامعه است . وحدت سیاسی جهت جامعه است وحدت افکار جهت جامعه است و سعادت عالم انسانی بتأسیس و ترویج جهت جامعه است . و لکن جمیع این تأسیسات نسبی الحقیقه اعراض است نه جوهر . مجازا است نه حقیقت . زیرا موقت است نه موهب . چون موافق و وقایع عظیمه حاصل کرد این جامعیتها یکی از میان برود . اما جهت جامعه ملکوتی یعنی تأسیسات و تعلیمات الهی جهت است جامعه ابدیست . شرق و غرب را بهم ارتباط دهد . وحدت عالم انسانی تأسیس نماید . اختلاف براندازد بر جمیع جامعیتها غلبه کند . مانند شعاع آفتاب ظلمات مستولی بر اناقرابکلی ازاله نماید . حیات معنوی بخشد نورانیت الهی جلوه نماید . نشانات روح القدس معجزات اشکار کند خدا و رو با خرد مت در آغوش یکدیگر شود جنوب و شمال هم عنان وهم افکار گردد . مقاصد متضاده متعارضه نهند . نوپای مختلفه از میان برخیزد . سازه بقا زائل گردد . خیمه وحدت عالم انسانی در قطب امکان سایه افکند . پس جهت جامعه تعالیسم الهیست که جامع جمیع مراتب است و شامل عموم روابط و ضوابط ضروریه . ملاحظه کنید که اهل شرق و غرب در نهایت بیگانگی بودند . حال چگونه آشنائی و یگانگی جستند . اهل ایران کجا و اقصی بلاد امریکا کجا . ببینید

( لزوم اتحاد و اتفاق )

نه نوره اسمانی چه نفوذ عظیمی دارد که مسافت هزار فرسنگها حکم یک قدم یافته و شعوب مختلفه را که هیچ ثابت و مشابهت بهمد یگرنند آرند چگونه ارتباط و اتحاد داده است . لله القدره من قبل ومن بعد ان الله منی کل شیئی قدیر ملاحظه مینمائید که باران و حرارت و ضیاء شمس و لطافت نسیم چون جمع شود چسبندگی استخوانها تشکیل نماید این ریاحین و کلهها و اشجار و گیاههای مختلفه را چگونه بیکدیگر ارتباط دهد و سبب زینت و جلالت یکندیگر نماید . حال وحدت نیش انخاب . و وحدت باران . و وحدت نسیم چنان علیه نمسوده که این اختلاف الوان و روائح و طعمها سبب زینت و لطافت و جلالت کل گشته . و همچنین جهت جامع الهی بفر شمس حقیقت و نشأت روح القدس چون جمع گردد اختلاف شعوب و اختلاف اقالیم سبب رونق و زینت و جلالت عالم انسانی گردد لهذا احبای الهی باید در هم اقالیم امریکا بقوه الهی سبب ترویج تعالیم انسانی و تاسیس وحدت انسانی گردند تا هر یک از نفوس مهمه قیام نمایند و در اطراف امریکه نفعه حیات بدست و جانی جدید بنفوس بخشند و بنا بر محبت الله و ما حیات و نشأت روح القدس نفوس را تعمیر دهند تا ولادت ثانویه تقریباً در انجیل میفرماید المولود من الجسد جسد هو المولود من الروح فهو روح . برای احبای الهی بلاد متحده و کانادا . نفوس محبتی القهاب نمائید . و با خود منقطع از راحت و آسایش نباشد بنفوس قیام نمایند . و با قلم الامکا . و جمهوری مکزیکو . و در جنوب مکزیکو یعنی امریکای مرکزی . مثل کولمبیا . هوندوراس . سالوادور . نیکاراگو . کستاریکا . پاناما . و بالا نیز قطعه عظیمه امریکای جنوبی . مثل آرژانتین . و کوبا . پاراگوای . برزیل . لوزنج کینا . دج کینا . برنیش کینا . ونزوئلا . کلمبیا . اکوادور . بولیویا . و بولیویا . چیلی . و جزایر استرالیای جنوبی . مثل کویا . های تی . پورتوریکو . ژامبیکا و سانتا و مینکو . و دسته جزایر لسرانتیلیز و جزایر هاوا . جزایر برمودا . و جزایر شرق و غرب و جنوب امریکای جنوبی . مثل ترینیداد . فالکنده ایلند ز . و پاکو ایلند ز . جوان فرنانده ز . و نوباکوسفر نمایند علی الخصوص در مدینه بهائیه که در ساحل شرقی برزیل واقع است . چون در قرون ماضیه اساس این شهریه بهائیه موسوم گشته هیچ شبههئی نیست که بالهام روح القدس بوده . لهذا احبای الهی باید نهایت همت را مبذول دارند . و اهنگ الهی را در آن اقالیم بلند کنند . و تعالیم انسانی ترویج دهند . و روح حیات ابدی بدستند . تا آن کشور را زیر توفیوضات شمس حقیقت چنان روشن گردند که محسود و غبطه جمیع اقالیم گردد .

همچنین جمهوری پاناما را در آن نقطه خاور و باختر را یکدیگر اتصال یافته . و در میان د و محیط اعظم واقع . این امر در مستقبل بسیار مهم . هر تعالیم که در آنجا تاسیس یابد شرق و غرب و جنوب و شمال را بیکدیگر ارتباط دهد . باید نیت را خالص نمود . و همت را بلند کرد . و قلوب عالم انسانی را بیکدیگر الفت داد . و این مقصد جلیس ترویج تعالیم الهی که اساس ادیان مقدسه است ممکن نه . ملاحظه کنید که ادیان مقدسه چه خدمت عالم انسانی کرد . درین تورات سبب عزت و بزرگواری و ترقی جمهوری اسرائیل گشت نشأت روح القدس حضرت



( لزوم اتحاد و اتفاق )

قی باشی و اتحاد و اتفاق از برای کل جوی . ستاره قطب شمالی جهت شمال را نوربخشند و ستاره قطب جنوبی جهت جنوب را روشن نماید . ولی تو اما مانند کوكب خط استوا یعنی انطباق كوكب درخشانده جمیع جهات باشی و جنوب و شمال و شرق و غرب جمیعاً نوربخش و سبب روشنائی عالم انسانی شو . حضرت بها الله میفرماید لیس الفخر لمن یحب الوطن . بل الفخر لمن یحب العالم . خداوند عالیهان يك زمین خلق فرموده و كل را بیک یگر ارتباط داده و یگانه بنا فرموده و كل را در آن منزل داده و ولی نفوس بشر مثل عالم مانند کذب این میدانرا تقسیم و همی نموده اند و هر یکی دیگر را تجاوز از آن تقسیم مساعده ننماید و بنماز همه برخیزند . و حال آنکه میدان میدان واحد است نه تقسیمی و نه توزیعی . امید داریم که تراز کسانی باشی که بحالسم انسانی خدمت کنی و در فکر آبادی کره ارض باشی . تا شرق دست در آغوش غرب نماید و جنوب و شمال بمعانقه و ممانعه برد از دوی یکی نزاع وجدال از میان برخیزد . و عليك التحية والثناء (ع . ع)

و نیز در اهمیت اتحاد و اتفاق و نصایح دیگر میفرماید : ( ۱ )

هو الله

ای اهل عالم چون در جمیع عالم میروسیاحت نمایند آنچه معمور است از آثار الفیت و محبت است و آنچه معمور است از نتایج بغض و عداوت با وجود این عالم بشر متنبه نشود و از این خواب غفلت بیدار نگردد و باز در کفر و اختلاف و نزاع وجدال افتد که صف جنگ بیاراید و در میدان جدال و قتال جولان کند . و هم چنین ملاحظه در کون و نساد و وجود عدم نمایند که هر کائنات از کائنات مرکب از اجزاء متنوعه متعدد است و وجود هر شئی نوع ترکیب است یعنی چون بایجاد الهی<sup>۱</sup> تشکیل شود . جمیع موجودات بر این منوال است و چون در آن ترتیب اختلاف حاصل گردد و تحلیل شود و تفریق اجزاء گردد آن کائنات معدوم شود یعنی انعدام هر شئی سبب از تحلیل و تفریق عناصر است . پس هر الفیت و ترکیب در بین عناصر سبب حیا است و اختلاف و تحلیل و تفریق سبب ممت . بالجمله تجاذب و توافق اشیا سبب حصول ثمره و نتایج مستفیده است و تناقض و تخالف اشیا سبب انقلاب و اضحلال است . از تالف و تجاذب جمیع کائنات ذی حیات مثل نبات و حیوان و انسان تحقق کند و از تخالف و تناقض اضحلال حاصل گردد و اضحلال رخ بگشاید لهذا آنچه سبب اختلاف و تجاذب و اتحاد بین عموم بشر است انسانیت و آنچه سبب اختلاف و تناقض است علت ممت<sup>مات عالم</sup> بشر است . و چون بگشاید زاری مرز نمائی و ملاحظه کنی که زرع و نبات و گل و ریاحین پیوسته است و جمعیتی تشکیل نموده دلیل بر آن است که آن کشت زار و گلستان بشریت در همان کاملی انبات و ترتیب شده است و چون پریشان ویی ترتیب بشری مشاهده نمائی دلیل بر آن است که از ترتیب در همان ماهر محروم و گیاه تپاه خود روئی است . پس

( لزوم اتحاد و اتناقی )

واضح شده که الفت والتیام دلیل بر ترتیب مریی حقیقی است و تفرق و تشتت برهان وحشت و محرومیت از نیریت الهی . اگر معترضی اعتراض نماید که طوائف وام و شعوب و ملل عالم بر آداب و رسوم و اذواق و طبائع و اخلاقی مختلف و انکار عقول و اراء متباین با وجود این چگونه وحدت حقیقی جلوه نماید و اتحاد تام بیستین بشر حاصل گردد گوئیم اختلاف بدو قسم است يك اختلاف سبب انعدام است و آن نظیر اختلاف ملل متنازعه و شعوب متبازره که یکدیگر را محو نمایند و خانمان برانند از ندر و راحت و آسایش سلب کنند و خونخواری و درندگی آنان نمایند و این مذموم است اما اختلاف دیگری عبارت از تنوع است ان عین کمال و سبب ظهور موهبت حضرت ذوالجلال مزاحظه نمایند گلهای حدائق هر چند مختلف النوع و متفاوت اللون و مختلف الصور و الاشکالند و این چون از يك آب نوشند و از يك باد نشویند نمایند و از حرارت و ضیاء يك شمس پرورش یابند آن تنوع و اختلاف سبب از یاد جلوه و رونق یکدیگر گردد چون جهت جامعه که نفوذ کلمه الله است حاصل گردد و این اختلاف آداب و رسوم و عادات و انکار اراء و طبائع سبب زینت عالم انسانی گردد و هم چنین این تنوع و اختلاف چون تفاوت نظری خلقی اعضا و اجزای انسانست ظهور جمال و کمال است و چون اعضا و اجزای متنوعه در تحت نفوذ سلطان روح است و روح در جمیع اعضا و اجزاء مریان دارد و در عروق و مریان حکمران است این اختلاف بتدریج مبدء اختلاف و محبت است و این کثرت اعظم قوه وحدت اگر حد یقینی را گلبها و ریاحین و شکوفه و انهار و اوراق انسان و اشجار از يك نوع و يك لون و يك ترکیب و يك ترتیب باشد بهیچ وجه لطافتی و حلالتی ندارد و لکن بیرون از ألوان و اوراق و ازهار و انهار کوناگون باشد هر یکی سبب تزیین و جلوه سائر ألوان گردد و وحدت یقیناً نبوده و در نهایت لطافت و طراوت و حلالت جلوه نماید و هم چنین تفاوت و تنوع انکار و اشکال و اراء و طبائع و اخلاقی عالم انسانی چون در ظل قوه واحد و نفوذ کلمه وحدت نیست باشد در نهایت عظمت و جمال و علویت و کمال ظاهر و انکار شود . الیوم جز قوه کلمه الله که محیط بر حقائق اشیاست عقول و انکار و قلوب و ارواح عالم انسانی را در عمل شجره واحد جمع نتواند . اوست نماند در کل اشیا و اوست محرك نفوس و اوست ضابط و رابط در عالم انسانی . الحمد لله الیوم نورانیت کلمه الله بر جمیع آفاق اشراق نموده و از هر تفرق و طوائف و ملل و شعوب و قبائل و ادیان در ظل کلمه وحدت انیه وارد و در نهایت اختلاف مجتمع و متحد گشته اند . ای اهل عالم طلیح شمس حقیقت محض نورانیت عالم است و ظهور رحمانیت در <sup>این</sup> بنی آدم نتیجه و ثمر مشکوره و منوحات مقدسه هر چه بود . رحمت صرف است و موهبت بخت و نورانیت جهان و جهانیان اختلاف و التیام است و محبت و ارتباط است رحمانیت و یگانگی و ازاله بیگانگی و وحدت با جمیع من علی الارض در نهایت ازادگی و فرزادگی . جمال مبارک میفرماید همه باریکد آید و بزرگ يك شاخسار عالم وجود زابیک شجر و جمیع نفوس بمنزله اوراق و ازهار و انهار تشبیه نموده . لهذا ایابید جمیع شاخه و برگ و شکوفه و ثمر در نهایت طراوت باشند . و حصول این لطافت تفاوت منوط بارتباط و الفت است پس باید یکدیگر را در نهایت قوت نگهداری نمایند و حیات جاودانی طلبند

( لزوم اتحاد و اتفاق )

پس ای احبای الهی باید در عالم وجود رحمت رب ود و در بند و موهبت ملیک غیب و شهزده نظر به میان و -  
 عقیان نمایند و نگاه بظلم وعد وان نکنند نظرها پاک نمایند و نوع بشر را برگ و شکوفه و ثمرش جرابعد مانند ه  
 مند همیشه باین فکری باشند که خیری بنفسی رسانند و محبت و رعایتی و مودت و اعانتی بنفسی نمایند . -  
 دشمنی نبینند و بدخواهی نشمرند . جمیع من علی الارض را دوست انگارند و اغیار را یار دانند و بیگانها آشنا  
 گردند و بقیدی مفید نباشند بلکه از هر بندی آزاد گردند . الیوم مقرب درگاه کبریا نفسی است که جام ونا -  
 بخشد و بعد از آن عدل و انصاف دل دارد حتی مستمکن بچاره راه دستگیر شود و هر خصم لدود را یارودود . این است  
 پناهای جمال مبارک . این است نصائح اسم اعظم ای یاران عزیز جهان در جنگ و جدال است و تسرع  
 انسان در نهایت خصومت و وبال . ظلمت جفا احاطه نموده و نورانیت ونا پنهان گشته جمیع ملل و اقوام عالم  
 چنگ تیز نموده و بایکدی یگر جنگ و ستیز مینمایند . بنیان بشر است که زبروز بر است هزاران خانمان است که بی  
 سوسامان است در هر سالی هزاران نفوس در میدان <sup>جنگ</sup> حرب و جدال افشته بخاک و خون است و خیمه سعادت  
 رحیبه منکوس و سرنگون . سروران سرد آری نمایند و بخونریزی افتخار کنند و بنشته انگیزی مباحات نمایند  
 پس گوید که من شمشیر بر قاب امی آختم و دیگری گوید ملککی با خاک یکسان ساختم و یکی گوید من بنیاد  
 بر نی برانداختم . این است مدار فخر و مباحات بین نوع بشر در جمیع جهات دومی و راستی مذموم و آشنی  
 محبت پرستی مقدوح منادی صلح و صلاح و محبت و سلام آئین جمال مبارک است که در قطب امکان خیمه زده  
 بانام رادعوت مینماید .

پس ای یاران الهی قدر این نازنین بدانید و بموجب آن حرکت و سلوک نرمائید و سبیل مستقیم و منهج قسوم  
 سالیید و بخلق بنمائید . آهنگ ملکوت بلند کنید و تعالیم و وصایای رب ود و منتشر نمائید تا جهان جهان  
 گشود و عالم ظلمانی منور گردد و در جسد مرده خلق حیات تازه جوید . هر نفسی بنفس رحمانی حیات ابدیه  
 آید . این زندگانی عالم نانی در اندک زمانی منتهی گردد . و این عزت و ثروت و راحت و خوشی خاکداننی  
 در بزائیل و نانی شود . خلق را بخدا ابر خوانید و نفوس را بر روش و سلوک ملاعلی دعوت کنید . یتیمان را پسر  
 سربان گردید و بیچارگان را ملجاء بنانه شوید . فقیرانرا کز غنا گردید و مریضانرا در زمان و شفا . معین هر مظلومی  
 گشته و مجبر هر محررم . در فکران باشید که خدمت به نفسی از نوع بشر نمائید و با اعتراض و انگار و استکیار و ظلم  
 و ان اهمیت ندشید و اعتنا نکنید بالعکس معامله نمائید و بحقیقت مهربان باشید نه بظاهر و صورت هر  
 کس از احبای الهی باید تکرار این حصر نمائید که رحمت پروردگار باشد و موهبت امر زکار . بهر نفسی بر شد  
 آری بنساید و نفسی برساند و سبب تحسین اخلاق گردد و تعدیل افکار تا نور هدایت تابد و موهبت حضرت  
 شانی احاطه نماید . محبت نور است در هر خانه بتابد و عدوت ظلمت است در هر کاشانه لانه نمایند  
 احبای الهی همنی بنمائید که این ظلمت بکلی زائل گردد تا سر پنهان اشکار شود و حقائق اشیا مشهور



( محبت و انسام آن )

بیان کرده ع<sup>۰</sup> ع<sup>۰</sup> مع<sup>۰</sup> معا<sup>۰</sup> بر سر  
 • محبت و انسام آن •

راجع به محبت و انسام آن و لزوم صلح و صلاح عمومی میفرماید : ( ۱ )

هو الله

حقیقت الوهیت بر جمیع کائنات بمحبت طلوع نموده • زیرا محبت اعظم فیض الهی است مصدر ایجاد  
 است اگر محبت الهی نبود هیچ کائناتی بساحت وجود قدم نمی نهاد • و از فیض الهی است که در ربیبان  
 • هیچ کائنات محبت و الفت است • چون در کائنات ملاحظه کنیم چه کلی و چه جزئی • جمیع را مرتبط بیک دیگر  
 و بنیم و این ارتباط منبعث از صلح است • و این صلح منبعث از این ارتباط • اگر چنین ارتباطی بین  
 کائنات نبود بمباراة اخری اگر صلح بین کائنات نبود عالم وجود بقا نداشت • این کائنات موجود و حیاتش  
 مرتبط بصلح و محبت است • همچنین قوه <sup>هستی</sup> جان به که بین کائناتست و بین عناصر است و بین اجزاء فرد به هر  
 نسی است • این نوعی از انواع محبت است زیرا عالم جماد استعداد بیشتر از این ندارد و چون بعالم نبات  
 نباید این قوه جان به منضم بقوه نامیه شود • محبت و الفت بیشتر ظاهر میشود • و چون بعالم حیوان میباید  
 در عالم حیوان اخلاص از عالم جماد و نبات است لطیفتر است استعدادش بیشتر است این است که احساسات  
 در عالم حیوان بیشتر است و روابط جنسیه بیشتر ظاهر • و چون بعالم انسان آید چون دارای  
 استعداد نوعی العاده است • این است که انوار محبت در عالم انسان روشنتر است و روز بروز بیشتر میگردد • و  
 مانده محبت در عالم انسان بمنزله روح است •

مرواح شد که محبت و مودت و الفت حیات عالم است و مخالفت و نفرت و جنگ ممانت ام • این اجسام عظیمه  
 در این فضای نامتناهی است اگر روابط جان به میان آنها نبود جمیع ساقط میشدند سبب بقا • اینها آن  
 حیوانات به است که روابط ضروریه این اجسام عظیمه است و همین اساس صلح است اگر چنانچه بین این اجسام  
 روابط جان به قطع شود و صلح بدل بجنگ گردد و تلاشی گردد • پس جنگ در عالم جماد نیز سبب ممانت  
 است • و همچنین چون در عناصر ملاحظه میکنیم می بینیم که از اجتماع و الفت این عناصر این کائنات  
 متشکل پیدا میشود • زیرا اگر چون هر کائناتی از کائنات را درست تحقیق کنید می بینید از اجتماع و الفت آن  
 عناصر است • مثلا انسان • عناصری الفت یافته ترکیب شده • و نتیجه اثر وجود انسان شده • پس ترکیب و الفت  
 وجود کائنات است و چون بین این عناصر اختلاف و تفریق حاصل شود و تحلیل گردد • آن وقت فنا است  
 • چنین در سایر کائنات خواه جزئی و خواه کلی ملاحظه کن از الفت و اجتماع و ترکیب عناصر حیات حاصل شود

( محبت و انعام آن )

این عین صلح است و اختلاف و تحلیل تلاشی شود . پس در جمیع کائنات صلح و الفت سبب حیات است و اختلاف و جنگ سبب مملت . چون نظر در عالم حیوان کنیم ملاحظه مینمائیم که حیوانات مبارکه بایکدیگر در نهایت الفت و محبتند نظیر گوسفندان و کبوتران و طیور سائره . اینها جمیع بایکدیگر الفت نمایند در جنگ نیستند با همدیگر صلحند . لکن حیوانات درنده در میان آنها الهد الفتی نیست مثلرد ازندگان کسبند و چون بیکدیگر رسند فوراً جنگ درگیرد . نظیر گرگان و کلاب . پس من بینیم که الفت از خصائص حیوانات مبارکه است و جنگ از خصائص حیوانات درنده . انسان گرگی را چون بدست آرد میکشد . زیرا گوسفندی پاره پاره زده است . ولی نفوس از شترصد هزار نفر را از زیر تیغ ابگین میگذرانند ملاحظه کنید الان در بالکان چسبه خونپارخته میشود . جوانان شرحه شرحه میشوند . مادرهایی پسر میگردند . اطفال بی پدر میشوند خانه خراب میگردد . خلاصه جمیع بلاها و محنت باین بیچارگان وارد میاید . باری در بالکان جنگی است خونریزی که آتش سوزان بقلب خیرخواهان عالم انسانی زده است . سبحان الله عجب است که گرگ درنده مینامند و انزاسی کشند . ولکن مردمان درنده را می پرستند چه قدر انسان بیفکر است . چه قدر انسان بی انصاف است گرگی که بیک گوسفند را میدرد . اینقدر بیغرض است . اما اگر یک انسان الان در بالکان سردار باشد . صد هزار نفر را بکشد جمیع سیاسیون و جنگجویان میگویند این شخصی شجاع بی نظیر و مثیل است این شخص سزادار ستایش است . زیرا صد هزار نفر را کشته است . این چه قدر بیفکری است . اگر شخصی بیک دولا رید زده ابرام جرم نامند اما اگر یک سردار یک مملکت را تالان و تاراج نماید او را نافع گویند و ستایش و نیایش نمایند . باری مخته راین است که عالم انسانی ولکان آتشی جو رو و غمتساف است . و چون از بدایت عالم الی الان تاریخ نظر میکنیم همینطور می بینیم که همیشه خونریزی بود . همیشه حرب بود . همیشه خانانها خسران شدند . ابد لعالم انسانی راحت و آسایش نیافته حال این قرن نورانی آمده عقول بشر ترقی کرده علوم و فنون توسعه یافته لهذا اسزادار چنین است که بر حسب نبوات کتب قدسه شرق و غرب متحد شوند . و زمانی بیاید که همه و پیش ازیک چشمه بنوشند و بازو یکدیگر در یک لانه و آشیانه زندگانی نمایند . و شیر و آهودریک چمن چرا . سینه <sup>الله</sup> انشاء الله عالم انسانی راحت جوید . باید جمیع ماها بکوشیم و جانفشانی کنیم و متحمل خسرها شفتی شویم . تا آنکه صلح عمومی تاسیس یابد . وحدت عالم انسانی جلوه نماید . الحمد للمها همسه زندگان خدا هستیم و جمیع در بحر رحمت او مستغرق . شفاعت شمس حقیقت بر جمیع ماها تابیده . باران رحمت آسمانی بر همه ماها رسیده . و نسیم عنایت بر جمیع ماها وزیده .

بزرگواران بر جمیع ماها مهربان است بر جمیع ماها رحمت مینماید . بر جمیع ماها رزق عطا میکند و جمیع ماها را حفظ میکند باین درجه مهربان است . زیرا کل در بناه او راحت و آسایش مینمائیم . و خداوند از برای ما محبت فراستقامت اتحاد و اتفاتی خواسته است تعاون و تعاضد خواسته است . مهربانی خواسته است چرا ما این -



محبت پیشتر زیاد شود . و سبب الفت و موافقت گردد . ما چنین موهبت الهی را سبب جنگ وجدال نموده ایم .  
 این که باید سبب ارتباط باشد سبب خونریزی شد . این که باید سبب عدل و انصاف باشد سبب ظلم پس  
 باهمان گردید . پس اگر درین سبب جنگ وجدال شود البته بیدینی بهتر است زیرا مقصد از دین محبت است  
 و توبه را بیکدیگر ارتباط دهد . ولی اگر درین سبب شود که تلوپ را از یکدیگر متفرق نماید و سبب این ظلم و  
 جداوان گردد البته این دین نیست بل عین ضلالت و گمراهی است و بیدینی خوشتر . جمیع مظاهر مقصد سه  
 نبی باید یکدیگر در نهایت محبت بود ند یکدیگر را بسیار ستایش میکردند یکدیگر را این نهایت تنزیه و تقدیس می  
 نمودند مثلا حضرت موسی حضرت ابراهیم را تبریک و تقدیس کرد و نهایت ستایش را نمود و بیان نمود که او شمع  
 هدایت الهی بود . همینطور حضرت مسیح نهایت تجید را از حضرت موسی نمود . تنزیه و تقدیس کرد و نام  
 پس را در شرق و غرب منتشر نمود . کتاب موسی را در اقطار عالم انتشار داد . انبیای بنی اسرائیل را ستایش  
 کرد بلکه بنی اسرائیل را مفتخر و سرافراز فرمود همچنین حضرت محمد نهایت ستایش از حضرت مسیح در قرآن  
 موجود است حضرت مسیح کلمه الله است حضرت مسیح روح الله است . حضرت مسیح از روح القدس تولد یافت  
 و هم در قدس الاقداس بود معتکف بود و مائده از آسمان بر او نازل میشد . باری نهایت ستایش را از حضرت  
 مسیح نمود حتی یک سوره با اسم مریم در قرآن موجود است . و جمیع مضمون ستایش از یوحنا ی معمدانی و حضرت  
 مسیح و حضرت حواریون و حضرت مریم است . همینطور حضرت باب و حضرت بهاء الله جمیع مظاهر مقصد سه  
 نبی را ستایش نموده اند چنان در حق حضرت مسیح ستایش نمودند که ابداد تصور نمیگردد . البته اگر جمیع  
 آیات انجیل کتاب میشود حضرت بهاء الله سبب نشر تورات و انجیل شریف و قرآن شد . و شرح مفصله بر بعضی  
 آیات انجیل نوشت . و اسرار انجیل را ظاهر نمود اینها که باید یکدیگر در نهایت الفت و محبت بودند و حیسان  
 که بگردان تنزیه و تقدیس می نمودند . و نهایت ستایش را میفرمودند . چرا ما که پیروان آنها هستیم بر ضد یکدیگر  
 نام کیم . همدیگر را بکشیم . خانمان یکدیگر را خراب کنیم . خون یکدیگر را بریزیم . مثل اینکه الان در بالکان  
 این تعصب دینی سبب این توحش این خونریزی و این ظلم و عدوان شده است . لهذا همه دعا کنید که  
 آنها را هدایت کند . این بهره را از ایننگال گرگان نجات بخشد . کل طیب و سلام شوند و حمامه صلح عام  
 کنند . باید یکدیگر الفت کنند . تا این ظلمت از عالم زائل شود . و نورانیت تعالیم الهی شرقی و غربی را روشن  
 کند . این است نهایت آرزوی ما این است نهایت رجای ما ولی ما بقدر قوه میکوشیم بلکه شمس نجات و لاج از  
 عالم انسانی طلوع نماید من از شرق آمده ام ممانت بعیده را طی کردم از سکه شماها را دوست داشتم  
 برانستم که شماها صلح جو هستید راحت و آسایش عالم انسانی را می خواهید . لهذا از این انکار عالیه شما  
 این مقاصد خیره شما نهایت سرور دارم .

در کار ارحم ما کریم . مشاهده میفرمائی که در بالکان چه آتش آسمانی شعله میزند چه شعله نافرمانی

( محبت و اقوام آن )

زیاده میگذرد . این اقوام بجان همدیگر افتاده اند ولی تو صلح میخواهی آنان جنگ میطلبند ولی تو محبت  
 بپوشی آنان بغض و عداوت میخواهند ولی تو نورانیت آسمانی مینمایی . ای پرورگار دلهاد ریغلمت حیوانی  
 مستغرق است . پس بانوار نفس حقیقت روشن نما خاندان رحمت کن این درندگان را بصفت حسنه مزین نما  
 و این حیوانات را از خونریزی بازدار . این جنگ را تغییر صلح کن و این کلفت را بمدل بالفت نما و این بغض  
 و عداوت را بمحبت منقلب نما . خداوند این ظلمت را زایل کن . و نورانیت رحمت را منتشر نما . در بین قلوب  
 ارتباطی آسمانی بخش . و بر جمیع بنور صلح و صلاح جلوه کن خداوند این گرگان را اغنام نما و این درندگان را  
 انسان کن این نفوس را هدایت کن تا رضای تو طلبند و از برای خاک پایک بگرزند و مخالفت ننمایند خداوند  
 این خاک را پست ترین موجودات خلق فرمودی و قهر و عزم بشر است قهرستان دلی شی انسان است با وجود این  
 این غافلان و این مد هوشان بجهت این قهر ایدی جنگ نمایند خون یکدیگر بگریزند خانمان یکدیگر کینه و غارت  
 نمایند و ممالک را خراب کنند خدا ای بار خدایت پلرست . و اینهارا از این اخلاق و اطوار نجات بخش و ملکوت  
 خویش دلالت نما تا استفاضه از ملکوت صلح و سلام نمایند . خدا ای بارم کن خدا ای اهدایت نما . خدا ای انا بیست  
 بخش . خدا ای توفیق ده توئی کرم و توفیق رحیم و توفیق توانا . *حائره*  
 زاجع به محبت و روابط ضروریه میفرماید : ( ۱ )

هوالله *روزنامه است که*

در جمیع کتب الهیه از جمیع ملل روزی موعود است که آن روز جمیع بشره رامن و امان راحت خواهند بود و *کند*  
 انسانی اتحاد و اتفاق حاصل خواهد نمود . نزاع و جدال نخواهد ماند . جنگ و حرب نخواهد بود . *مانند* جمیع  
 ملل با هم ارتباط خواهند یافت و وحدت عالم انسانی جلوه خواهد کرد . حال ملاحظه میکنیم که آن روز صبحش *میده*  
 است . پرتوی بارقه اش در آفاق منتشر گشته در عالم بشری هبجان عظیم حاصل شده جمیع ملل عالم شهادت می  
 دهند که تا وحدت عالم انسانی حاصل نگردد از برای بشر راحت و سعادت حاصل نخواهد شد . محبت است  
 که سبب حیات عالم انسانیست . اتحاد است که اسباب سعادت بشر است لکن هر چیزی منوط با سیاست است  
 تا بشر مهیا نشود حاصل نمیشود . مثلا این چراغ را لابد لازم که بطوری مهیا و روشنی مهیا نمیشود  
 تا روشن گردد . ما میخواهیم که در میان بشر محبت حاصل شود . محبت را روابطی لازمست . یکوقتی است روابط *بجست*  
 روابط عالمه است . یکوقتی است که اسباب محبت روابط وطن است . یکوقتی است که اسباب محبت وحدت لسانست  
 یکوقتی است که روابط محبت روابط جنسی است . یکوقتی است که روابط محبت وحدت منافع است . یکوقتی است  
 که اسباب محبت تعلیم و تعلم است . یکوقتی است که سبب محبت وحدت سیاسی است . این اسباب *ص* جمیعاً خصوص  
 است و محبت عمومی حاصل نخواهد شد بجهت اینکه این سبب محبت است برانه اهل یکوطن . اما اهل اوطان

( محبت و اقسام آن )

لا یطیر

بهر مخرج و مندر روابط جنسی سبب محبت میانه آن جنس است . این روابط سبب محبت عمومی نمیشود که روابط جنسی و تجارتی و سیاسی و وطنی اسباب عمومی شود . زیرا روابط جسمانی است مادی است و روابط مادی به محدود است زیرا ماده چون محدود است روابطش نیز محدود است . پس معلوم شده اعظم روابط و وسیله پیوستگی است اتحاد بین بشر و فرقه روحانیه است چونکه محدود و محدودی نیست . دین است که سبب اتحاد بین اهل الارض میشود . توجه به سلامت که سبب اتحاد عالم میشود . دخول در ملکوت است که سبب اتحاد اهل الارض میشود . بین اتحاد حاصل شد محبت و الفت حاصل میشود . لکن مقصد از دین نه این تقالیدی است که در دست است . اینها سبب عدوت است سبب نفرت است سبب جنگ و جدال است سبب خونریزی است . ملاحظه کنید . تاریخ در وقت نمایند که این تقالیدی که در دست ملل عالم است سبب جنگ و حرب و جدال عالم است . مقصد دین انوار شمس حقیقت است . و اساس ادیان الهی یک است یک حقیقت است یک روح است یک کور است تعدد ماده . از جمله اساس دین الهی تحری حقیقت است که جمیع بشر تحری حقیقت بکنند . چون حقیقت واحد است جمیع نرق عالم را جمع میکند حقیقت علم است . اساس ادیان الهی علم است . علم سبب اتحاد قلوب میشود . الفت بین بشر است . حقیقت ترک تعصب است حقیقت این است که جمیع بشر را بندگان الهی ببینید . سنت این است که جمیع ملل عالم را ببندد . بگذرد او ند بد انید حقیقت این است که جمیع اشیا را از نده از سنک سر به ببینید . نهایت اینست در عالم وجود مراتب است مرتبه نقص است و مرتبه کمال . ما باید شب و روز بکوشیم تا به عدل بکمال شود . مثلا اطفال در عالم طفولیت نمیدانند ولی مستحق نگوهر نیستند . باید این اطفال تربیت کرد تا بر تبه بلوغ برسند . این نهادها را باید نشو و نما داد تا سر به هد . این زمین را باید پاک کرد تا تخم کثرت بیار آرد . این مریض را باید معالجه کرد و اشفا یابد . هیچ نفسی را نباید مبنفوض داشت جمیع بشر سر باید محبت کرد . اگر این اساس شریف شود محبت حاصل میشود و همچنین باید همیشه مناجات بکنیم که خدا را قلوب محبت ایجاد نماید . تضرع و زاری کنیم تا شمس حقیقت هرگز بشاید تا جمیع در بحر رحمت پروردگار غسوق شود . تضرع و زاری کنیم تا جمیع ناقصها کامل شود . تضرع و زاری کنیم تا جمیع اطفال بلوغ برسند . انتاب محبت و از روح بنواضات الهیه جمیع نفس زنده شوند چشمها روشن شود . قلوب منجذب بنفحات قدوس شود . مستی بشارت الله کردد لهدامن دعایم کنیم . اللهم الهی لك الحمد بما اشرفت الانوار من ملکوت الاسماء . جمیع الارض بشعاعها . وانتعش النور و انشرحت القلوب بسطوعها . لك الشکر . یا الهی بما هیست من العنایه من مطلع الرحمة والوجود و خرت النفوس سجود اللرب المعبود و انشرحت الصد و روها یات فقه یسك كل الجهات و نادات الالسن بملكك و ظهور آیات بینات . ربنا اننا نتضرع الی مركز الجلال و نتذلل لعزتك بین ان و ندعوك بالقلوب و الالسن و ملتزم بوجهك و نستغفر من سحاب رحمتك فی كل الايام . رب اجبر هذا الكسیر من هنا النقص و ارحم علی عبادك و ایدهم الی صراطك رب قد تشمع انوار الهدی بین الوری و لكن النفوس

( محبت و اقسام آن )  
 البصائر ثم بشارة آيات البری واسمهم ذلک البدرج من ملکوتک الای الی انک انت العظیم

یعنی ذکرک و ابتلاوا بالصم والعمی . رب انزلناک العظیم . انک انت الرحمن الرحیم . رحمة ربک  
 بر ارجع به محبت و اثرات آن در ایجاد وحدت عالم انسانی میفرماید : ( ۱ )

هو الله

تمام مادیات هر چند محبت موجود ولی محدود است در عالم جسمانی و سائط و روابط محبت مشهود است  
 در سائط مادی است محدود است . و حال آنکه حقیقت محبت غیر محدود است چه طور میشود هو سائط  
 بودن حقیقت غیر محدود و به تمامها حاصل شود . از جمله سائط محبت در عالم مادی ارتباط عائله ایست  
 این معلومست که محدود است . و محبتیکه قابل انفصال نباشد به تمامها حاصل نمیشود چه بسیار در یک عائله  
 محبت بغض هداوت حصول یانته پس معلوم شد که رابطه عائله ای تمام نیست . و همچنین از جمله روابط  
 ربط و طمی است بغض چون ادل یکو طمینند در میان آنها محبت و الفت است آنها کانی نیست چرا که محدود  
 است ( و ثانی ) آنکه شاید اینها<sup>بین</sup> وطن نهایت بغض و عداوت حاصل شود . ( ثالثا ) روابط جنسی است  
 هم محدود است . احتمال دارد در میان جنس عداوت واقع شود ( رابعاً ) روابط اتحاد و وحدت مانع است  
 از منافع مختلف گردد در زائل میشود ( خامساً ) وحدت سیاسیست که سبب الفت و محبت میشود آنها یکو قتی  
 است که وحدت سیاسی بهم میخورد . پس معلوم و محقق شد روابط مادی به از برای الفت بین بشر کانی نیست  
 محتاج بگونه دیگر است که آن جمیع بشر را بیکدیگر التیام دهد و میراث نهایت محبت شود و باید غیر محدود باشد  
 نیست که این قوه روح القدس است . و این سبب وحدت است که جمیع بشر را در ظل کلمه واحد و جمیع  
 هیچ قوه ای جز این قوه ملکوتیه نتواند که جمیع بشر را انجمن واحد کند و روابط محبت را محکم و متین  
 کند . لهذا باید جمیع بگوئیم تا در میان بشر نورانیت الهی حاصل شود . نشئات روح القدس تاثیر کند  
 در جات آسمانی پرتوان کند تا اینکه این قلوب بشریه تمامه بیکدیگر ارتباط تام حاصل کند . اینست اساس محبت  
 الهی و الا محبت بی سبب حاصل نشود باری شمار انصیحت میکم وصیت مینمایم من میانه شما چند روزی هستم  
 در نفس مانم . شما اسیر مادیات نباشید . از این قیود آزاد باشید زیرا حیوان اسیر مادیات است انسان اسیر  
 نبات نیست خداوند او را آزاد کرده . نگاه کنید به بینید جمیع کائنات ابد از عالم طبیعت تجاوز نتوانستند  
 در دوزخ انسان از اسارت آزاد است . زیرا طبیعت را خرق میکند مثلاً ملاحظه کنید انسان با اقتضای طبیعت  
 در خ خاکیمت ولی در هوا پرواز میکند . این خلاف طبیعت است . بر روی دریا جولان میدهد . در زیر  
 آسمان پرواز میکند این خارق قانون عموم طبیعت است حقایق اشیا با مقتضای احکام طبیعت سر مگون و رمز صون  
 انسان بنوعی کاشله آن را ادراک مینماید . بقوه قاهره آن را از حیز غیب معروضه شهود میاورد . اینها جمیع لیل

( محبت و انعام آن - امتحانات الهیه )

بر این است که انسان اسیر طبیعت نیست بلکه خارق طبیعت است لهذا شما باید بقوه الهیه بکوشید تا وحدت عالم انسانی در انجمن عالم جلوه نماید نه بقوای ماده بل بوسائط و روابط معنویه در قلوب انسان القای محبت نماید . اگر نفسی را دوست دارید سبب آن وحدت عالم و وطن و وحدت جنس نباشد بلکه باید نفوس را از برای خدا دوست داشته باشید . هر نفسی کاملیرا دوست داشته باشید و لواز وطن شما و هائله شما نباشد تا با این سائط بتوانید به عالم انسانی خدمت کنید عالم انسانی را نورانی نمائید و بنیان این ظلمات بغض و اوت را بر سر اندازید . جمیع بشر در ظل علم وحدت انسانی جمع شوند و تائیدات انسانی برسند و نبیوضات ربانی حصول یابد تا ملکوتی شوید و رحمانی شوید و همت را بر این بگذارید . ابد انگوئید این انگلیسی است این آلمانی است این فرانسوی است این ایتالیائیست . ابد این از کارا بر زبان نرانید همه بندگان خدا کنید و کیزان او این میزان کل باشد . ابد ادر محفل الفت معلوم نشود که کی فرماست و کی ترک است و کی المان و کی انگلیس و کی فرس و کزتان اینسان باشد یقین است که خدا از شما راضی میشود تائیدات انسانی میرسند . شما نظر بر استعداد خود میکید تا یبایدات خدا بشما میرسند . من يك ضعيف مسجون بودم لكن تائیدات الهی رسید حالاً در بار من در نهایت روح و روحان با شما معاشرم و بنشر نتجات الله امین و ارباب من نظر بر خدا داشته باشیم بخود ننگیم . شرمسار شویم زیرا استعداد و بیانات نداریم . اما چون نظریات ملکوت میکیم امیدوار میگردیم و از هیچ مشقت عظیمی روگردان نمیشوم و السلام

راجع با امتحان میفرماید : ( ۱ )

هو الله

( ای شعله محبت الله ) آنچه مرتوم نموده بودی سبب سرور گردید . زیرا آن مکتوب مانند کلشنی بود که کلهسای معانیش بوی خوش محبت الله بمشام میزدول میداشت . و همچنین جواب نامه های من مانند باران و شبنم آن ریاچین معانی را که در حد یقه قلب شگفته طراوت و لطافت زائد الوصف میزدول خواهد داشت از امتحانات وارده نگاشته بودید . امتحان از برای صادقان موهبت حضرت یزید آن است . زیرا شخص شجاع بمیدان امتحان حرب شدیست . نهایت سرور شد معانی بشما یابد . ولی جهان بشترسد و لرزد و به جزع و فزع افتد . و همچنین تلمیذ ما هر دو روز و علوم - غریب را بنهایت مهارت تتبع و حفظ نماید . و در روز امتحان در حضور استادان در نهایت شاد معانی جلوه نماید . همچنین ذهب خالص در آتش امتحان باروی شگفته جلوه نماید . پس واضح شد که امتحان از برای نفوس مقدسه موهبت حضرت یزید آن است اما از برای نفوس ضعیفه بلای ناگهان . این امتحان همانست که مرتوم نمودید . زنگ انانیت را از آئینه دل زائل نماید تا انتاب حقیقت در آن بدرخشد . زیرا هیچ حجابی اعظم از انانیت نیست و هر چندان حجاب رقیق باشد عاقبت انعام را بکلی محتجب و از لیب ابدی بی نصیب نماید ( ای امه الله العنجد بس )





( امتحانات الهیة )

وتمحل معالم الشحنا ونزول الضغينة والعدوان في عالم الانسان ويرجعوا الى الوفاق بعد النفاق ويهدلوا  
 البغضاء بالولاء وينتهوا في الخيبة والشقى ويرجعوا للفرح والصلاح ويستغيثوا بك في الجهر والخلاء ويستباعدوا  
 الى الباقيات الصالحات في عالم الفلاح . رب اشد دظهورهم على خدمتك وقواريزهم على عبادتك واسرح -  
 مدبرهم بنور معرفتك . ونور ابصارهم بمشاهدة طلعتك واج ارواحهم بمعاني موهبتك وطيب نفوسهم بمظاهر  
 انتك انتك انت الكرم الرحيم العزيز المعطي الوهاب . لاله الا انت الغفور العفو الحلي الخفي الالطاف . اي  
 باران الهی سرور شادمانی اهل وناهخدا متعته علیاست وتوجه بملکوت ابهی آرزوی عاشقان جانفشانی و  
 نسای مشتاقان جان نثار جان و قربانی . زیرا عشق خونریز است و شررا نیکو آینه صحبت الله شهادت کبری . لهذا  
 نفوس مقدسه و مظلک هر الهیه آرزوی فنا و وصول بمشهد ناداشتند جانفشانی نمودند و نونی وآواره کی دیدند  
 مدمات شدید و کشیدند امیر سلاسل و زنجیر بودند هدف نیرشدند معرض شمشیر گردیدند ملال نیارند کلال  
 نجهتند جام فدازدست ساقی عنایت نوشیدند و شهد فنا بانهایت مسرت کبری چشیدند . آتی راحت نیانفتند  
 دی نیاموند معرض شماعت لعداگشتند مورد ملامت اهل بغضاشدند خانمان خوش بهاد دادند بیسرو سامان  
 ندند د قیقه امان نیانفتند و ساعتی کام دل و راحت جان نجستند . اینست برهان عاشق صادق و اینست دلیل  
 حیب موافق . اگر چنین نبود هر بیگانه آشنا بود و هر محرم محرم راز و هر معبد تریب و هر محبوب محبوب . لهذا -  
 حکمت کبری اقتضای نمود که آتش امتحان شعله زند و سبیل انتتان طغیان نعلید تا صادق از کاذب ممتاز گردد و  
 موافق از منافق افتراق یابد خود پرست از خدا پرست جدا شود و ثمره طیبه از شره خبیثه ممتاز گردد آیات نور باهر  
 گردد و طلام دیچور زائل شود بلبل و نای بسراید و غراب جفا سیرت خویش بنعتید ارض طیبه انبات شود . و ارض -  
 جزه خائب رخا سرماند منجذب جمال ابهی ثابت گردد و تابع نفس و هوی ناقص شود اینست حکمت بلایا اینست  
 سبب رزایا .

ای باران الهی در این ایام نیریز خونریز گشت نفوسی مقدسه از باران الهی جان بازی نمودند و در سبیل نور  
 بین بقریانگاه عشق شتافتند از اینجهت چشم گریان است و دل بریان آه و این باوج علیین رسد و حزن شسته پسند  
 نام جدید بنماید عبد البهار انبهایت آرزو چنان که جرعه از این جام و فغانوشد و از یاد فداسر مست گردد و خانمسه  
 حیات نانهة الالطاف شود . رب انلنی تلك الكامن الطانحة بالنیض العظیم ورنحنی بتلك الصبایا النیسف  
 الجلیل واطحنی من تلك المائدة التي لا یذوقها الاكل عید منیب وتوجنی بذلك الاكلیل الجلیل واجعل دمی  
 ستر حاعلی الثری وجسی مظلویانی السماء و جسدی مثل اشیا علی الغبراء و نظامی مفتحة من سهام النفساء  
 انتك انت الكرم انتك انت العظیم انتك انت الرحمن الرحیم . ای باران عبد البهیا در این ایام بحسن القضاء  
 بنیاید رب السموات العلی و توفیق ملکوت لایری هیكل مقدس حضرت اعلی در جبل کرمل حیفا در مقام معلوم -  
 منقراریانت لهذا اقربانی لازم و جان نشانی واجب احبای نیریز از این جام لبریز سر مست شدند و همچوگان همست

( امتحانات الهیه )

کری سبقت از این میدان ربودند هینثا لهم ثم مرثاهذا القدرح المتلا الطامح بصهبیا محبة الله وعلیهم بها الله الایهی شاید من بعد از اهل نقض و نفاق انشائی زنده و کذب و بهتانی بر زبان رانند و گویند کسه هیکل مکرم رامقاصی دیگر یا جزئی از اجراء رومقصی دیگر یا ران الهی بداند که صرف بهتان است و کثرت و نفاق و آن جسد مبارک مصلوب در کوه کرمل بنامه استقرار یافت ولی اشرار آرام نگینند یقین است بهتان از دست رانمانند که ما آنجسد مبارک را در بر داریم یا نقل کردیم یا جزئی از لفضا بدست آمد یا اجنه از دست ثابتین ربودند جمیع این اقوال کذب و بهتان است و آنچه حقیقت است بیان گردید ولیکم البها الایهی ع . ع .  
 و نیز میفرماید : ( ۱ )

هو الله

ای احبای الهی و اما رحمان نامه منصل شما بر ثبوت و استقامت بیان منصل بود . هر چند در این ایام بر امتحان ثبات و استقامت مشکل بود ولیکن احبای الهی و اما رحمن الحمد لله مانند صخره عظمی ثابت و مستقیم مانند بلکه بر استقرار افزوده . عادت چنین است و قرار بر این . در هم امتحان ضعیفان کلی متزلزل گردند و منصرف شوند . و اقویا که قوت روح دارند بر قوت بیفزایند . من مشوش در آتش امتحان یکنی سیاه گرد . و اما طلای خالص رونقش بیفزاید و جلوه بیشتر نماید . جناب مسترویل فی الحقیقه شمع روشن است . و همچنین نرینه محترمانش هیچ فکری و نگری جز خیر بر سرند دارند و ارزوئی جز هدایت ناس نخواهند . شب و روز جان و دل بکوشند و میجویند و میخروشند تا این عالم خاک پر توی از جهان پاک یابد و این نفوس مضطرب مظهر ایمان و اطمینان گردند . و اما ملاقات با احبای و اما رحمان . البته ممکن . الحمد لله راه ها باز میگردد و با آنها منتوح میشود . پیروز و پیروز سهل میگردد . ولی باید که راحت منرا منظر و نظرداشته باشند تا زحمتی از برای ایشان حاصل نگردد . اما حضور من با مرکا این مشروط بر آنست که احبای الهی چنان اتحاد و اتفاق حاصل نمایند که حکم یک نفس یابند . تا مانند مغناطیس که آهن را جذب مینماید . و با مرکا جذب نمایند . ولیکم ولیکن البها الایهی .  
 و نیز میفرماید : ( ۲ )

هو الله

ایها المستحقون فی محبته الله . قال الله تعالی فی القرآن العظیم ( الم احسب انما ان یقولوا ساومهم لاینتنون ) و لا یهد من الامتحان والانتان . و کذ لك قال الله تعالی ( ولنیلونکم بشی من الخوف والجوع

( ۱ ) - مکاتیب جلد سوم صفحه ۲۲ - ۲۸

( ۲ ) - مکاتیب جلد سوم صفحه ۲۱۸ - ۲۱۹

( امتحانات الهیه - تعاون و تعاضد )

و نفس من الاموال والانفس والشعرات وشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا ان الله وانا اليه راجعون) وكذلك قال الله تعالى ( ان احسبتم ان تدخلوا الجنة ولما ياتكم مثل الذين خلوا من قبلكم اصابهم الهلاك والضراء الي آخر الاية ) ولا شك ولا شبهة ان هؤلاء الاحياء تجرهم اكا سامرة في محبة الله ولكن هذه المصائب عين المواهب لانها وقعت في سبيل الله البلاء للولاة وقال عليه السلام ما اوزى نبي بمثل ما اوزيت ( قل يا اهل الكتاب هل تنقمون منا الا ان آتانا بالله وآياته وما ننزل اليكم وما ننزل اليها ) آخر الاية .

خلاصة الكلام ان اللطام لعداء للكرام . وهذه سنة الله من قبل ومن بعد ولن تجد لسنة الله تبديلا لا طمئنا باحياء الله ان الملاة الاعلى يدكروكم يا بدع الاوصاف . ويقولون مرحبا بالنفوس المطمئنة . مرحبا بالقلوب المستبشرة . مرحبا بالوجوه الناصرة . مرحبا بالاعين الناظرة الى الله . طوبى لكم من هذه الموهبة الكبرى . بشرى لكم من هذه المنحة العظمى . (ع . ع) . *سبحانك* راجع به تعاون و تعاضد ميترمايد : ( ۱ )

هو الله

اي امين رباني . در علوم ايجاد جميع كائنات در نهايت ارتباط . واز اين ارتباط تعاون و تعاضد حاصل و تعاون و تعاضد سبب بقاء حيات . اگر تعاون و تعاضد در قيفه في از حقائق اشياء برداشته گردد جميع كائنات انحلال يابد و هبنا منشا گردد . مثلا از نفس حيوانات ، عنصر مائي كه اليوم تعبير به پديد روجسن و كاريون مينمايند منتشر . و اين سبب حيات نباتات . و از نباتات و احياء عنصر مائي منتشر كه تعبيره اوكسيجن مينمايند . و اين سبب حيات و بنا حيوان . و نفس على ذلك تعاون و تعاضد در بين جميع كائنات حاصل . و همچنين اعظم تعاون بين نوع انسان است كه بدون ان رفاهيت و معيشت و زندگاني بلكي مستحيل . زيرا هر نفسى بنفسي بدون معاونت ساكن نوع ابد از زندگاني نتواند . بلكه جبران و سرگردان گردد . و بالاخص بين احياء الهى كه آنان را روابط معنويه و صوريه هر دو و حاصل . اين ارتباط حقيقي است كه تعاون و تعاضد و تناصرا از لوازم ذاتيه آن است . بدون آن - مستحيل و محال . زيرا احياء الهى رياحين يك حديته اند . و امواج يك بحرند . و نجوم يك آسمان و پروتوك اناب . از هر جهت وحدت ذاتيه وحدت نورانيه . وحدت ايمانيه وحدت صوريه محقق و ثابت . حال باران فريدا نهايت امال و آرزويهاى مشرق الاذ كاراست . و چون در آن خطه و ديار بنا . كران و قيمت دار مبلغ مونور بايد نسا تا سبرينيان خانه و قصور گردد . تا چه رسد به بنيان مشرق الاذ كه بايد در نهايت علو و سمو و انتظام باشد پس باران الهى بايد از هر كار به لغات برخيزند و بجان و دل در اين مورد اناناي نمايند تا در جهان شايع و بيان گردد كه بهائيان مشرق و غرب حكم يك خاندان دارند . و روابط يك دودمان . ترك و تاجيك و فرس و امرىك . و هندو

( تعاون و تعاضد - دین عبارت از اعمال است )

و انريك حكم يك چند ويك جیش د ارند و بدون طیش بمعاونت و معاضدت یكد یگر بر خیزند و این عمل میورود و درگاه غفور مقبول و محبوب . در تائیس مشرق الاذ کاره مشق آباد نی الحقیقه یاران بنیاد وحدت انسانی استند . تان بنیان بلند گردد . و همچنین حال الحمد لله از جمیع اقالیم عالم بقدر امکان اعانت پیاهی بمشرق الاذ تار امریک ارسال میگردد . شما جمیع یاران الهی منونیت عبدالمبارک را اینخصوص ابلاغ دارید نی الحقیقه این هست یاران شایان شکرانیت است . زیرا از طهران و خراسان و شیراز و جهیم و اطراف آنها حتی دهات و قرای خراسان و شیراز و یزد اعانت ارسال گردید . این اتفاق در سبیل نیر اتفاق سبب سرور قلوب روحانیان است . و ازیم آدم تا بحال چنین امری واقع نشده که از اقصی بلاد آسیا اعانت بجهت اقصی بلاد امریکا ارسال گردد از زنگون اعانه پیشگام و از جهیم شیراز و خیر القرای ترشیز اعانه بمشرق الاذ کاره رقطب امریک بشود . این نیست مگر محبت و نهایت جمال مبارک . و تائیدات و توفیق آن شمس حقیقت . و نصرت و معاونت آن نیر اشراق که اتفاق را ارتباط عطا فرمود . العزة لرب الجنود . والمعظمة لذلك الحنون الودود . والقسوة والقوة للحی القیوم الذی جعل الاتاق تتحد و تجتمع كالنجوم فی افق السجود . الهی الهی لك الفضل لك الجود لك الحمد ولك الشکر علی ما انعمت علی هؤلاء النقاء . وآویس هؤلاء الضعفاء فی كهف حلتك و حمايتك . و رفقتهم علی خدمة امرک . و ایدتهم علی عبودية عتبتك العالیة . رب قد نذوا اموالهم وانفسهم فی سبیلک و انفقوا فی محبتک ولم یفتروا سعیا ولم یالوا جهدا فی نشر آثارک و اعلاء کلمتک . و اشاعة ذکرک بین عبادک . و اظهار ما ترک بین خلقک . انک انت الذوی المقدر العلی العظیم . و انک انت الرحمن الرحیم . (ع . ع)

۵- دین عبارت از اعمال است

راجع باینکه دین عبارت از اعمال است میفرماید : ( ۱ )

هو الله

دین الله نی الحقیقت عبارت از اعمال است . عبارت از الفاظ نیست زیرا دین الله عبارت از علاج است دانستن دوا شرعی ندارد بلکه استعمال دوا شرعی دارد . اگر طبیبی جمیع ادویه را بداند اما استعمال نکند چه فایده دارد تعالیم الهیه عبارت از هندی سه و خریطه بناست اگر هندی سه شود و خریطه کشیده گردد و ساخته نشود چه شرعی دارد تعالیم الهیه باید اجرا گردد باید عمل شود . مجرد خواندن و دانستن شرعی ندارد . مثلا در تعالیم حضرت مسیح میفرماید . اگر کسی سبیلی بر زمین شمارند <sup>بسیار</sup> پیش آرند . کسی شمارالمن کند صلوات بفرستید . بدخواه را خیر خواه باشید . این تعالیم حضرت مسیح است سبب نورانیت است سبب حیاة عالم است سبب صلح و صلاح نامست . اما چه لائده و و اسناکه می بینی چه قدر خونریزی میشود چه قدر نفوس که در اینمست از طرف ملت مسیح

(دین عبارت از اعمال است)

گفته شدند در مسئله پروتستان و کاتولیک بموجب تاریخ نهصد هزار نفر کشته شد . حال این قضیه چه مناسبت  
 با تعالیم مسیح دارد با آنکه حضرت مسیح چنین تعالیمی نرموده بکلی بعکس آن معامله نمودند جمیع مسیحیان  
 بن بیان حضرت راد رانجیل میخوانند و لکن عمل نمیکند از این خواندن چه ثراکری بموجب آن عمل میکردند  
 ثروت ثمر داشت . در انجیل میفرماید (من اثمارهم تعرفونهم) یعنی از ثمر فهمیده میشود که این شجره شجره  
 مبارک است یا شجره خبیثه . پس معلوم شد که دین قول نیست بلکه عمل است در قرآن (والکاذبین الغیظ -  
 و الغافین عن الناس والله یحب المحسنین) میفرماید یعنی اگر نفسی بنفسی تعدی نماید معتدی علیه باید  
 حلیم باشد و عنو نماید و احسان و انعام کند . حال ملاحظه نمائید که اعمال چه قدر مخالف اقوال است چه ظلم  
 رستمها وارد شد حتی خون سید الشهداء را ریختند جمال مبارک میفرماید اگر چنانچه مخالف شریعت الله نبود  
 دست قاتل خویش را میبوسیدم و از مال خود او ارث میدادم . ولی چه توان نمود که حکم محکم کتاب رواند است  
 و حطام دنیا در نزد این معبد نبود مقصود اینست که باید بموجب تعالیم الهی عمل نمود . در جمیع ادیان الهی  
 دید ایت عمل بود نه قول مثلاً در ایام حضرت مسیح حواریین بموجب تعالیم الهی عمل میکردند . این بود که  
 نری کردند از خفگیض ذلت با وج عزت رسیدند و از ظلمات او همام بنور هدایت مهتدی شدند . همیشه چنین بوده  
 ولی چون آن ایام میگذرد بتدریج تغییر مینماید . کم کم عمل کم میشود و قول زیاد میگردد تا بدرجهئی میرسد که عمل  
 سنباید تمام صرف قول میشود اینست که در قرین وسطی امر الله بدرجهئی رسیده بود که از تعالیم مسیحی اثری باقی  
 نمانده بود . امراء و ملوک مسیحی جمیعاً بهم انتادند حرب دائمی بود . ملاحظه کنید مجلسی که در راهای بسه  
 جهت صلح عمومی تشکیل شد چه قدر مذاکرات در صلح شد و اقوال چه قدر مقبول . جمیع دول و کبل لرستانند  
 مسیح مذاکرات در این مسئله بود که دول و اهل با هم صلح و آشتی نمایند . جنگ و جدال نماند . ترک سلاح شود .  
 بفرمایید .

حواله

مسیح مثل عالم از حیثیت اقوال کاملند جمیع ذکری میکنند که محب خیرند . جمیع میکنند صدق مقبولست و کسند ب  
 هم امانت فضیلت عالم انسانیت و خیانت ذلت عالم انسانی . دلها را خوشنود کردن خوبست نه دلها را شکستن  
 سپاسی خوشست نه بغض و عداوت . عدل خوب است نه ظلم . رحمت خوبست نه زحمت <sup>داذبت</sup> . تحسن اخلاق خوبست  
 . سوء اخلاق . نور مقبولست نه ظلمت . علم عزت انسانست نه جهل . کرم خوش است نه بغل . توجه بخدا .  
 . نه عنایت از خدا . هدایت خوش است نه ضلالت و امثال ذلک . ولی جمیع اینها در عالم قول مینمانند  
 در بیان نیست . هر نفسی بهوی و هوس خود مشغول است . هر کس در فکر منفعت خویش است ولو ضرر دیگران

( دین عبارت از اعمال است - عدل و انصاف نسبت به حیوانات )

زین باشد . هرنفسی در فکر شرف و خود است نه دیگران . هر کس در نگراحت و آسایش خویش است نه سائرین . نهایت آرزوی نام این است و مسلک شان چنین . ولی بهائیان نباید چنین باشند . بهائیان باید مستشار  
 باشند باید عملشان بیشتر از قولشان باشد . بعمل رحمت و العیان باشند نه بقول . بر تار و کور اولی اعمال خود شایسته  
 نماند اذیت کنند و اثبات امانت نمایند فضائل عالم انسانی را آشکار کنند نورانیت آسمانی را واضح نمایند  
 عالیشان فریاد برآورد که من بهائی هستم تا سبب ترقی عالم انسانی شوند . اگر انسان بعمل بهائی قیام و  
 برآورد هیچ قول لازم ندارد . اعمالست که جهان را ترقی داده . اعمالست که این مدنیت را ترویج کرده .  
 اعمالست که این صنایع را آشکار کرده . اعمالست که این اکتشافات را ظاهر کرده . اعمالست که عالم مادی را  
 بلند کرده رسانده . اگر چنانچه اعمال نبود اقوال بود آیا ممکن بود این مدنیت مادی حاصل شود . پس  
 دین برهان میتوانیم استدلال کنیم که روحانیات هم نظیر مادیاتست اعمال اهل ملکوت سبب حیات قلوب  
 میشود نه اقوال . اعمال خیریه سبب مسرت و جودان میشود فضائل عالم انسانی سبب نورانیت بشر میشود . پس  
 نماها باید شب و روز تضرع و زاری کنید و دعا نمایند و از خدا بخواهید که موفقی بعمل شوید نه اقوال توجه بخسدا  
 کنید نماجات کنید نماز کنید بگوئید بلکه عمل خیریه از شما ظاهر شود . هر تقیر بر اسب فنا شوید هر اتاده تیسرا  
 دست گیر گردید . هر ه خزونی را سبب سرور شوید . هر بیمار را سبب صحت شوید . هر خائلی را سبب امنیت گرد  
 هر بیچاره را سبب چاره شوید هر فریبی را ملجأ و نوا باشد . هر بیسروسا مانیر منزل و ماوی <sup>باشد</sup> . اینست صلوات  
 الهی اگر بیان موفقی شویم بهائی هستیم اگر موفقی نشویم خدا نکرده بهائی نیستیم . <sup>باید</sup>

عدل و انصاف نسبت به حیوانات

عدل و انصاف به موافق نسبت به حیوانات خصوصاً میفرماید : ( ۱ )

هو الله

و احبای الهی اساس ملکوت الهی بر عدل و انصاف و رحم و مروت و مهربانی بهرنفسی است . پس بجان و دل  
 به بگوئید تا به عالم انسانی من دون استثناء محبت و مهربانی نمائید . مگر نفوسی که غرض و مرضی دارند . بسا  
 نعمت ظالم و باخائن و با سارق نمیشود مهربانی نمود . زیرا مهربانی سبب طغیان او میگردد نه انقیاد او . کالی  
 آنچه ملاطفت نمائی بر دروغ می افزاید کتمان میکند که نبدانی و حال آنکه میدانی ولی رائت گیری مانع از  
 مهارت است .

و احبای الهی باید نه تنها با انسان رائت و رحمت داشته باشند بلکه به جمیع ذی روح نهایت مهربانی نمایند  
 و احبیران با انسان در احساسات جسمانی و روح حیوانی مشترك است . ولی انسان ملتفت این حقیقت نیست

(عدل وانصاف نسبت بحیوانات)

بنااید که احساس حصر در انسانست . لہذا ظلم بحیوان میکند اما بحقیقت چه ترقی در میان احساسات  
 انسانی . احساس واحد است خواه ادبیت بانسان کنی وخواه ادبیت بحیوان اہدا ترقی ندارد بلکه -  
 بحیوان ضررش بیشتر است . زیرا انسان زبان دارد . شکوہ نماید آہ ونالہ کند . و اگر صدمہئی باور رسید  
 ادبیت مراجعہ کند . حکومت دلیج تعدی کند ولی حیوان بیچارہ زبان بہتفاست نہ شکوہ تواند ونہ ہشکایت  
 نماید بہتدراست . اگر ہزار جنا از انسانی ببینند نہ لسان مدافعہ تواند ونہ عدالت داد خواهی کند . پس  
 بلاحظہ حیوان را بسیار داشت و بیشتر از انسان رحم نمود . اطفال را از صغیر من تربیت نمایند کہ ہی نہایت  
 جوان روی و مہربان باشند اگر حیوانی مرضی است در علاج او کوشند اگر گرسنہ است اطعام نمایند . اگر تشنہ  
 بہ سیر آب کنند اگر خستہ است در راحتش بکوشند . انسان اکثر کہ کارند و حیوان ہی گناہ . البتہ ہی گناہان  
 رحمت بیشتر نماید کرد و مہربانی بیشتر نماید نمود . مگر حیوانات مودبہ را . مثل گرگ خونخوار . مثل مار گزینندہ  
 و حیوانات مودبہ . چہ کفر ہم با اینہا ظلم بانسان و حیوانات دیگر است . مثلاً اگر گرگی را رانت و مہربانی نمائی  
 ہی ظلم بکوشند است . یک کلمہ گویند از زبان بردارد . کلب عقور را اگر تربیت دہی ہزار حیوان وانسان را  
 بہ ہلاک شود . پھر رانت بحیوان درندہ ظلم بحیوانات مظلومہ است . لہذا باید چارہ آنرا نمود ولکن بہ  
 مراتب مبارکہ باید ہی نہایت مہربانی نمود . ہر چہ بیشتر بہتر . و این رانت و مہربانی از اساس ملکوت الہی  
 است . این مسالہ را بسیار منظور آرند . علیکم البہاء الابیہی ع . ع . س . لہ  
 - ملو وانماض و غیب پوشی

و مہنو وانماض و غیب پوشی مفرماید : ( ۱ )

حوالہ

ای بندہ حق) آنچه مرقوم نمودی معلوم کردید دلیل جلیل بر تہذیبہ در امر حضرت رحمن و رحیم ہست  
 و خواہم کہ آناناناد رہراتب و شوق و محبت الہیہ وانجذابات وجدانیہ و سنجحات رحمانیہ ترقی نمائی و سار  
 در انستوار و مہربان باشی . در انجیل مذکور کہ شخصی حضرت مسیح را ( ای استاد نیکوکار ) خطاب نمود  
 سرت نمودند چرا مہر انیکوکار خطاب نمودی . نیکو کار یکی است و آن خداوند است . لہذا لعبد الہاء تا تواند  
 بہ خطاب پوش خواہد و ستر نماید . زیرا بیش از کل خود را کہہ گارینند و عاجز و قاصر و عبودیت پروردگار . لہذا چون  
 در سخن مشغول بخطیبات دیگران نبرد از دہ و ہموارہ طلب عفو و مغفرتان نمایند . و استدعای فضل و احسان .  
 ( چنانچہ ) از نفسی قصوری حاصل ومن مہربانی با او رفتار نماید این نہ از غفلت است بلکہ چون بتصور  
 مہترلم و بحال خود ملتفت تعرض بدیگری ننمایم . در انجیل مذکور است کہ ضعیفہ زانیہ بحضور حضرت مسیح



فلسفه و اعجاز و معیب پوشی

حاضر شد و اقرار کرد . حاضرین گفتند چرا حکم برجم نمیفرمائی فرمودند هر کس مستحق حد شرعی نیست یعنی گاهی ننموده است بر خیزد و این زانیه را برجم نماید جمیع چون نظریه خویش نبودند که کاریافتند . لهذا امریک بطرنی قرار نمودند . حال این مقام است که باید همواره منظور نظر باشد والا کار مشکل است . در قرآن میفرمایند ( ولوکفه نظا فلیظ القلب لانفسه و امی حولک ) ولی نفوس باید که منصف باشند . با وجود اعتساف اگر مظهر العطف گردند سبب تنبیه و تذکره گردد . و اما قه سوریه در حق اشخاص دیگر که مهربورند و ثابته و مستقیم . مسن همواره به جزوتفسیر مقرومعتزفم . و البته پاران الهی نیز معاف میدارند . و از ایشان هر وقت نامه رسید بقدر امکان جوابی ارسال شد . و علی الخصوص نامه نگاری داخلی بان محبت صافی روحانیه رحمانیه اندازد . چه بسیار نفوس هستند که در ایام مبارک مورد العطف شدند . و الواح مفصل شتی داشتند . لکن در ایام به چنان لغزیدند که وصایای الهیه رانه شنیدند . و از آنچه در الواح خود نازل چشم پوشیدند و نفوس الیوم قائم بر خدمت امرد و ثابته و حال آنکه در ایام مبارک بخاطری مخاطب نگشتند ( ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم ) اصل امر و حقیقت فریبت ثبوت بردین الله است . و خدمت امر الله . و عبودیت درگاه احدیت این لازم ( وعلیک التحیه و الثناء ) ع . مع . مع .

نیز میفرماید : ( ۱ )

حواله

بها العصبه الثابته و الثلثه الراسخه علی عهد الله و میثاقه . اننی بعد بر واسع و قلب خائفی بحبه الله ان ذکرکم بنعم الله و آلائه التي لا تتناهی و هی سعوی نور الهدی فی القلوب و الانشراح بنفحات الله العابته فی حدائق السور و الاستقامه فی امر الله فی مذبذبه اهل الشرور فواظبوا و انرحالکم بما اختارکم ربکم لادلاء کلمته فی يوم النشور . نمر و اقد رهذه الایام واتحد و الاتحاد الماء و الراح یکل سرور و حبور . و لا تفرقوا فتنه هب ربکم و تنشقظون مسقوط انجور فی و هدیه الغموم و الهموم و انی لمنشرح العذر بما طرق مسامعی انکم اصبحتم ازمه و احدی و هذا امر مشکور بانعام الله علیکم بجمیع الخیرات <sup>القطیعی</sup> لیس فیکم ضال مشدود فلا طنوا بمضکم بعضا و نضوا ابهارکم عن القصور و اذ امر و بالضمور و اکر اما و نضوا الطرف عن المیوب . هذا ما وصاکم به جمال القدم فی الزیر و الالواح و کتاب مسطور و انفسی مانع القلب بحبکم و دال الح اللسان بذکرکم و فصیح البیان بالثناء علیکم . اسئل الله ان یجعلکم آیات الیهدی سن الوری ان ربی لکریم و عاب و لیکم البهاه الایهی . ع . مع . مع .

نیز میفرماید : ( ۲ )

حواله

د محب عالم انسانی نامه نورسید . الحمد لله د لیل بر صحت و سلامت بود . از جواب نامه سابق متصور جنبین بود که میان شما و احباب الفتی حاصل گردد . هر نفسی را باید نظر بانچه در او مدوح است نمود . در این حالت انصاف

عنوا و اعراض و عیب پوشی

لعین

با جمیع بشر الفت تواند اما اگر بقائض نفوس انسان نظر کند کار بسیار مشکل است در زمان حضرت مسیح روح العالیه اللد اتصاد فانطقه مرد هشی مرز نمودند که اعضایش متلاشی و متعین و بد منظر شد بود . یکی از حاضرین گفت این سگ چه قدر متعین شده است . دیگری گفت چقدر رگزیده و بد منظره شد ماست . باری هر یک چیزی گفت . حضرت مسیح فرمود نظر بیدند انهای او کنید که چقدر رسنید است . آن نظر خطا پوش حضرت مسیح هیچ عیوب او ندیدند . عضوی که در او گزیده نبودند انهای او بود . سفیدی دندانهای او را دید . پس باید نظر بکمال نفوس نمودند . بنقص نفوس .

الحمد لله تو را مقصد خیر نفوس و اکمال نقائص است این نیت خیر نتایج مدوحه بخشد . و علیک البهاه .

( عهد البهاه عباس )

و نیز در باره خود پسندی مبرماید : ( ۱ )

حواله

خوب مجلسی است بسیار محفل روحانی است مجلسی است مرتب و منظم در این عالم جمعیهای بسیار تشکیل میشود ولی ترتیب و تنظیم ندارد و در میان اعضا اختلاف آراء موجود الحمد لله قلوب جمیع اعضا این انجمن بهمد بگر متحد است و کل را نیت و مقصود یکی است هیچ آثار انکار مختلفه در میان آنها نیست امیدوارم که روزی برای این انجمن ترقیات ترق العاده حاصل گردد و صعود در جمیع مراتب وجود نمایند چه در ترجمه الی اللغه در فاضائل معنویه و چه در علوم و فنون اکساییه در جمیع درجات ترقی نمایند و ابد انکار مختلفه و آراء متنوعه در میان نیاید زیرا جمیع مشکلاتی که حاصل میشود از انکار مختلف است از انانیت و خود پسندی است و این انانیت و خود پسندی سبب جمیع اختلافات است هیچ آفتی در عالم وجود مثل خود پسندی نیست و ان اینست که انسان دیگر آفریننده پسندد و خود را پسندد و خود پسندی عجب میآورد و تکبر میآورد و غفلت میآورد . هر یلانی که در عالم وجود حاصل میشود چون درست تحریری بنگرید از خود پسندی است . ما نباید خود را به پسندیم بلکه سائرین را بهتر دیدانیم حتی نفوسیکه مؤمن نیستند زیرا احسن خاتمه مجهول است چه بسیار نفوس که حال مؤمن نیستند و روزی بیاید که ایمان آورند و صد رخد مات عظیم شوند و چه بسیار نفوس که حال ایمان دارند ولی در آخر حیات غافل از حق گردند . ماها باید هر نفسی را بر خود ترجیح دهیم و اعظم و اشرف و اکمل به بینیم ولی بمجرد اینکه خود را از دیگران ممتاز . بینیم از طریق نجات و فلاح دور شده این از نفس اماره است که هر چیز را بنظر انسان بد مینماید بغير از نفس خود انسان . و با بنوا سطره او را در چار عمیق علماء که نه ندارد میباید از . هر ساعتی یکظلمی را بنظر انسان عدل مینماید بک ذلت محض را اشرف کبری افسرا میکند بک مصیبت عظمای آسایش بیمنتهی جلوه میدهد . و چون خوب تحقیق میکنیم بینی بینیم این آن علماء خسرو پسند بست زیرا انسان اطوار و رفتار و اقوال دیگران را نمی پسندد و تأییل احوال و اداب و شئون خود را می پسندد و خداوند

ملوواغماض و عیب پوشی - مقام شہادت و تحمل شدائد در سبیل الہی

مداکند

کہ در خاطر یکی از ما خود پسندی بیاید خود انکند خود انکند ماها باید و تبتکہ بخود مان نگاه میکنیم ببینیم کہ از خود مان  
 ذلیلتر خاضعتر مستر کسی دیگر نیست . و چون بد دیگران نظر اندازیم بہ بنیم کہ از آنہا عزیزتر کامبتد انانتر کسی نیست  
 زیرا بنظر حق باید بجمیع نشاء کنیم باید آنہا را بزرگوار ببینیم و خود را خوار . و ہر قصوری کہ در زلمی می بینیم آنرا از تصور  
 خود دانیم زیرا اگر ما قاصر نبودیم آن تصور را نمیدادیم . انسان باید ہمیشہ خود را قاصر و بگرا ترا کامل ببیند . من  
 باب تبتہ بگیریم گویند حضرت مسیح روحی لہ الفدا روزی یا حواریون بر حیوان مردہ کڈ شتند یکی گنت این حیوان چہ  
 قدر متعفن است دیگر گنت چگونہ صورت قبیح یافتہ دیگر گنت چہ قدر مکرہ است . حضرت مسیح فرمودند ملاحظہ  
 بد اندانہای اونمائید چہ قدر سفید است . ملاحظہ کنید کہ هیچ عیوب این حیوان را حضرت مسیح ندید بلکہ ثنبتسشر  
 فرمود تا ملاحظہ کرد کہ دندانش سفید است همان سفیدی دندان را بد دیگران ببیندگی و تعفن و قبیح منظر او چشم  
 پوشید این را بد اندید در قلبی کہ در نورانیت جمال مبارک ہست کلمہ من از لسانش جاری نمیشود یعنی کلمہ من کہ  
 دلالت بر خود پسندی کند کہ من چنین و چنان کردم من خوب کردم فلانی بد کرد اینکلمہ انانیت ظلمتی است کہ نور  
 ایمان را میبرد اینکلمہ خود پسندی بکلی انسان را از خدائنا نفل میکند . سمانیم

مقام شہادت و تحمل شدائد در سبیل الہی

راجع بہ مقام شہادت و تحمل شدائد از سبیل الہی مینرماید : ( ۱ )

ہوالہ

( ای سرگشتہ دشت و صحرا ، محبت اللہ ) اگرچہ تیرہ تبت خیز بود وارد بیل از یادہ بلایا و محن جامی لبریزان ریابچار  
 رجبروزندان بود و تروین و زنجان امیری در دست عوانان سبہ جان الحمد لله چون بظہران رسید بد از ظلم  
 بشوان رعید بد . و در دارالامان منزل و ماوی گردید در بناہ شخص خطیری مسکن نمود بد . و در مہمان خانسہ  
 سری وطن کرد بد کہ ملجانتر است و بناہ ضعفا . حصن حصین خائناست و کہف متین مضطربان . لریاد رس مناللوہا  
 است و حامی مطلق مستمندیدگان . از نسائم کلشن عرفان مشامی معطر دارد و از مشاہدہ آبات باہرات جلیل اکبہ  
 ہری منور در مساحت تیرہ اعظم حقیرت نہ کرش ماہ کور بود . و بعد الت وانصاف و مروت موصوف .

ای تو مہماندارسکان التی

ای شاء اینجاما تفتی

رشتنی و خوبی و احوال و نجوی و کشایش رزی آن حضرت تلافی خوب و چماق و ضرب و ستم و جرح اہل نفاق شد . و ز  
 شکرانہ کشاد و در کلستان محامد و نعموت الہیہ چون طیب و رحمتی ملکوت آغاز نمند و تیانہ نما . در جمیع اعصار و قری  
 نشاء سوہ موجود و منشا ناساد و طغیان اہل عناد بودند . این است کہ در قران مینرماید ( واضلہ اللہ علی علم ) و در  
 تبتہ مینرماید ( فرحوا بما عندہم من العلم ) و در حدیث مینرماید ( نفعہا ذلک الزمان شرقہا تحت ظل السماء ذلک

مقام شهادت و تحمل شدائد در سبیل الهی

ظهرت الفتنة واليهيم تعود )

شیخ بهائی میگوید :

علم نبود غیر علم عاشقی      ماهی تلبیس ابلهس شقی

( ملای روی گفته )

ورنه این زافان دغل اندر ختنند      بانگ بازان سپید آموختند

بانگ هدهد گریه میزد قطعا      راز هدهد کو بیخام سسبیا

باری آنچه در اردبیل ضرب چوب و چماق بود در اینجا پزند و بر زبان کوشک و اطاق در آنجا هر دو می زخم شد بد و در اینجا در هر نفس مرهمی جد قد در آنجا مشقت و زحمت بی پایان در اینجا مروت و مرحمت بیکران در آنجا زحمت اغلال و زنجیر در اینجا احلاوت شهید و شکر و شهید رانجا سب و دشنام و در اینجا نقل و بادام فرود می میگوید

اگر گذری سوی انگشت کر      از او جز سیاهی نبینی اثر

به نیر نروشان اگر گذری      شود جامه توهمه عنبری

خوب سیاحت و سیر است . گاهی مهمان در مدارس و اداری نیانته و گاهی گوشه نشینی صومعه و خانقاه سی و ناهای نجستی . گاهی چون صهبان در خمخانه مستوری پرده نشینی و گاهی چون گل سوری به سوی کوی و بازار دی و یا بار و اغبار هم نشینی . گاهی در ظلمت کده زندان قرین مجرمینی و گاهی در بارگاه عقابیت و خوابگاه راحت سر بهالین برزبان هند و چین . در می اسپر سلاسل و زنجیری . زمانی امیر کشور را سایش و راحت و نعمت بی نظیری . دیگر تماشا و سیری در این عالم فانی اعظم از این نه این سیرا جسم است از خدا میطلبیم که سیر روحانی میسر گردد و دست فرجگاه الهی بی بری . در این وقت زندان حکم ایوان باید . و زحمت زنجیر و حدت شمشیر حلاوت شهید روضه رضوان بخشد اسپری امیری گردد و مردگی زندگی شود . زخم مرهم شود . و زهره آروی اعظم گردد . ذلت عزت سرید به شود و زحمت رحمت اید به گردد . و سالک گهی چون خلیل در آتش چهره بر آفریزد . و گهی چون یحیی خون خویش سبیل سازد گهی چون یوسف چاه و زندان جوید . و گهی چون انتاب حقیقت فلک شهادت حسین مظلوم روح الوجود له الفدا سینه راهد ف سهام و ستان سازد زنده دل باید در این ره صد هزار . تا کند در هر نفس صد جان نثار . باری علی العجا تو خویش بخت بودی چه که در ظل این شخص خطیر انتاد یو این ایبهرد رسابه امیر کبیران حبس و زندان دهد . تو نصرو ایوان بانی . آن زجر شد بد بد تو اجر مید . ان تلخی قهریانت تو حلاوت لطف و مهر . او بتاریکی چاه راه بانته تو باج ماه .

خون دل و جام هر یک یکسی دادند      درد اثره قسمت اوضاع چنین باشد

مقام شجره اذات و تحمل شد ائمه در سبیل الهی

خلاصه از الطاف خلیه پروردگار امید داریم که همیشه بر مسند عزت مستقر و بر صد رجال مقرر باشند و در صون حمایت  
الهی محفوظ و مصون مانند . و بیمنت های آمال مقرون گردند ( السلام علی من اتبع الهدی ) (ع . ع) . *سبحان الله*  
و نیز میفرماید : ( ۱ )

هو الله

که  
( ای مناک و یربمان ) آنچه بجناب میرزا احمد مرقوم نمود . بودید ملاحظه گردید . از ریاض معانی آن نسخه خوشی  
استشمام شد . و از هویت کلمات مضمون لطیفی استنباط گشت و آن عبودیت استان مقدس است . و بذل دل و جان  
در سبیل جنانان . طوبی لك . ثم طوبی لك مقصود . از ذبیح و قربانی در ذکر حضرت خلیل مقام نداید نه مراد قصایبی و  
خونریزی است و سزاوار

این سرند معانی بیحد و شمار دارد . از جمله فراغت از نفس و هوی و جان نشانی در سبیل هدی و انقطاع از ماسوی الله  
( و از جمله ) محویت و فنا . و آنه و ظهور در شجره و صریح شئون . فی الحقیقه آن دانه خود را ندانند ای آن شجره نمود . زیرا  
اگر آنه بحسب ظاهر متلاشی نشود آن شجره و ان شاخ و ان سروان و ورق و ان شکوفه در چیز وجود تحقق نیاید . ( و از جمله  
معنی سرند ) اینست که نقطه حقیقت بجمیع شئون و آثار و احکام و اعمال در مظاهر کلی و جزئی ظاهر مشهود و عیان گردد  
یعنی نفوس مستبصر از اشراقات او شوند . و قلوب مستشرق از انوار او . و این سرند بحسب مراتب در هر حقیقتی از حقائق  
مقدس و کینونیات . ملویه و مشاهدات اشرافیه مشهود و واضح گردد . و کل ذبیح همستند . و کل ندائیان سبیل الهی . و کل  
بدریاگاه عشق شناختند لهذا اسحق و اسمعیل هر دو بیچند . بلکه جمیع بندگان الهی و این مقامی از مقامات است  
که از ایزم نجوم توحید است . ( و از این نشانه ) در مقام توحید اسمعیل و اسحق حکم یک وجود دارند . عنوان هر یک  
بر دیگری جایز است . و اما در توراة ذکر اسحق است . و همچنین در احادیث حضرت رسول نیز ذکر اسحق همست  
و ذکر اسمعیل هر دو . و این عید ذکر اسمعیل را نمود . بحسب اصطلاح قوم چون در السن و انواء اهل فرقان ذکر  
اسمعیل است لهذا ای این مناسبت در ضمن بیان احبای الهی را هر یک که با <sup>سبیل</sup> اسمعیل مومنونند باین مقام اعزاعلی دلالت  
کرد ( و تالیف التحبة و الشنا ) (ع . ع)

*سبحان الله*

و نیز میفرماید : ( ۲ )

هو الله

ایند الهی آنچه مرقوم نمود بودی واضح و معلوم شد نامه نبود ناله بود بیان نبود آه و نغان بود حق باشما است  
ایراد زندگان یزد و دیگرگان اصفهان کوی سبقت و پیشی از میدان کلاب و ذاب رهوند و دست تطاول کشودند و بخون

( ۱ ) مکاتیب جلد دوم صفحه ۲۲۸ - ۲۳۰  
( ۲ ) مکاتیب جلد اول صفحه ۲۸۲ - ۲۸۳

مظلومان بودند • هرگز چنین واقعه شنیده نگشت و دیده نشد حزب مظلومان مانند غزالان بروحسدت  
 بیرونند و ظالمان مانند گلاب مزابل شقاوت دیگر محتاج بیان نه که چه کردند و چه روانه شدند و آنچه کر بلارا  
 و مظلومیت حضرت سیدال شهادت روحی له الفداء را فراموش نمودند • رجال را قطع قطع کردند و پاش  
 و رفت بسوختند سینه ها را دریدند و جرها را میکندند و سرها را برینند و اطفال را کزینند و بعضی از نساء را نیز  
 شهید نمودند و بعضی را بعقوبت کشیدند انداختند اموال را تا لان و تاراج کردند و خانه ها را سوختند • درجه  
 عصری چنین ظلمی وارد و درجه عهدی چنین مستحق حاصل • *اللعنة الله على القوم الظالمين قل انهم است  
 المهين على الاشياء و انت الشاهد على ما ارتكبها الزملاء •* رب تری اجساد الشهادت فی میدان الفداء  
 اربا اربا و تنظرد ما السعداء موشوشة على الثرى و اموال الا صغفاء منهوبة ببالاعداء و بیوت الاحباء محترقة  
 بنار البغضاء و ریات الحجال اسراء بيد الجهال و لصبيان مضطربین فیین الا شغفاء • الهی الهی انظر الی  
 شقاوة هولاء و شهادة هولاء و بشارة هولاء و ظلم هولاء و مظلومية هولاء • لارب احفظهم بسلطانک الغالب  
 على الاشياء و احرسهم بحین کلافتک و حمايتک بین الوری • رب امنع عنهم ابدی طالت و سبها ما صوت و اسنة  
 اشرفت و انیا با کثرت و برائتا شدت انک انت الحافظ الحارث المقتدر العزيز المختار (ع ع)  
 و نیز مفرماید • (۲)

### هو الله

ای مبارک لرزنده آن بزرگوار خبرمو حشر مندهش شهادت ان سراج هدی سبب اندوه و احزان دل جان گردیده  
 و دورت حسرت و کدورت و تجمد مصائب عظمی شد • بنسیمی که ضعیف و رفات شد سه بفلک اثیر رسید و صریخ  
 نشوین طیبیه طاغره باج رفیع راصل شد این مصیبت کبری و رزیه عظمی زخم بجزگرتاه نفوس اتاه زد و دلهای  
 پاتانرا بر خون نمود و زدیته شادون جیحون روان کرد • فریاد و نشان از حقائق انبیا بلند شد و ناله و حنسن  
 از ملائقین مرتفع گردید • روز روشن تا روتارین شد و این ماتم اعظم زلزله و ولوله درام تاجیک و امریک انداخت  
 چشمان گریانست و قد بها سوزان بنسیمی که حزن و اندوه در قلوب ملاء اعلی حاصل شد و تا سف و تحسرت و ملکوت  
 ابهین بود اکثرت • این چه ظلم شدید بود و این چه جور بی نظیر • ولی حسرت از برای این فانیاست که ان  
 بند و بزدان و برکزید و رحمن در مشهد قدابا ج ملکوت ابهین بیرون و ما در این حیزان فی محروم ماندیم و مهجور  
 کشیم • آنان در بای موهبت کبری را یکجوره نوشتند و ما در حسرت بقطره گرفتاریم هزاران ساله ان روح  
 مجرد بیشارتی صعود ملکوت عزت نمود که حقائق انبیا را بحرکت آورد • ما هی لب تشنه بی بحر رحمت بی بره  
 و در کدم بسته بنامن الهی بر و از کرد و ما به ع نغمات در شاخسار احدیت بفصاحت نطق بکنان • در افق

### مقام شهادت و تحمل شدائد در سبیل الهی

امکان اقل بود . در این امکان نجم با نزع شدت در باختر نیستی متزاری بود . در خاور نیستی کوکب سا طبع کشت از ظلم ظلمانی رهایی یافت و در امتیاز الهی مفرکزید . در عرصه خاک گرفتاری بود . در راج افلاک از آن کشت . اسیر زندان بود . در ایوان بزرگان جلوه نمود . چه موهبتیست اعظم از این وجه فضیلت استقامت از آن . اگر اهل ناموس با وی رفیع آن کوکب ملکوت پی برند قسم بحضرت که دست که در این جهان فانی دمی نیامایند و راحت و آرام نچویند بلکه بنهایت از وی بترسانند . عشق که و شکر و جان و سرزند ای حضرت معشوقند آیند . ولی چنانستند که چشمها کور است و قلوب مبتلا بظلمت و بجزور . لهذا اعزت این مقام و شرف این رتبه از انظار مستور تا هر نا اهلی بملکوت عزت پی نبرد و هر مخمور خمیر را زکاس طهور نصیب نگیرد و هر محرم محرم راز حضرت بی نیاز نشود و در مخموری با تش غرور نیفرود . صحوه جفا با بلبل وفا همبرنگرند و شراب کین مانند طاقس علیین شهبه نقد پس نکشاید . زیرا طینتند پس بنگشمن الهی برند و زانان حرمان در رنگش فانی مفرد و وی گیرند . باری بایست شما کسه آیت آن نجم هدایت و رایت آن نیرزنا مانند بند زبرگوار رفتار نماید صبر و تحمل کنید و متزلزل نشوید و بازماندگان ترا تسلی بخشید و حسرت زندگان ترا بفضلی منتهی نوبت دهید تا کل با چشمی استکبار بشکرانسته حضرت پروردگار بکشایند که ای خداوند برمانند شکر ترا که آن سراج را در زجاج ملاء اعلی برافروختی و آن طیر و نارا با شیانء ملکوت ابهی راه نمودی آن نهر کرکمر را ببحر عظیم رسانیدی و آن شعاع ساحل را بشمس حقیقت راجع فرمودی . اسیر حرمانرا بحدیقه وصال در آوریدی و مشتاقی دیدار را بمحفل تجلی و لذت آن فرمودی ترش یزدان مهربان و ترقی منتهی منتها قان و خوشی از روی جان شهیدان ( ع ع )

و نیز میفرماید : ( ۱ )

### هو الله

ای تابستان ای را سخنان در روز فتنه و خوضا که جمعی بدون بینند و برشان هجوم بمحل ثابت بریمان نمودند شما بصایه توصیات پرند اختیارید . و تمام ترکند و قلوب مهاجمین خروف و خشیت انداختید این جانشانی بسود و از قوتصلابت ایمانی . بیخبرند آن در کمینند تا فرصتی یابند و دستمال بکشایند . و بظلمت و آن پردازند . این سلاح عاجز است چون از قوت برده آن بی نصیب گردند و در اقامه حجت عاجز و ضعیف و کفایت و لال گردند دست تظاول بکشایند . شمشیر این روش اهل بطاآن است و مسلمانان اهل طغیان . این اخراک و اء الکی شمرند ولی بغیران مبین افتند و ضرورتیان شدید یابند . این تعرضات مسبب ظهور آیات بینات و این اعتمساف تمهیدت منتهی و سبب انتباه غافلان و جستجوی طالبان گردند . البته اگر ادنی تشکری بنمایند ابد آن عرض

مقام نشاءات وتحمل شدائد در سبیل الهی

نمایشند بلکه ساکت و صامت گردند و در حفره شغنون و اوها م خزیده خود را از بر توشش حقیقت محروم و محجوب نمایند . وقتی که شهبنا زالهی منحصرک رشیرا زیود ستمکاران سبب شدند که این صیت عظیم با صفهان و طبران رسید . و چون بینتر کوشیدند و اندیت و جفا کردند و سیاست شدید و روانه شدند بجمیع صفحات ایران سرایت کرد . نفوذ کلمه الله در خراسان علم افراخت چون با طفا این سراج کوشیدند و منتقل و خارت بر ناختند و خون مظلومان ریختند و سرها بر نیزه نمودند . مردان را شهید کردند . اطفال امیر نمودند . نساء را ذلیل کردند و مانده نمت بلا صحرای کربلا به خورشیدی مظلومان بر ناختند و با سارت صبیان و نسوان نمت کشودند صیست ابرال الله بسائریک ان در اطراف و انفاف عالم رسید . و چون کوشیدند که نور مبین از ایران نفی و سرکون کردند علم مبین در عراق بلند شد . و چون در عراقی بنفاتی بر ناختند سبب شد که جمال قدیم بشهر شهزادگی و تبعید شد و کور اعظم و ناقور اکبره را سلامبیل کوبیدند . و چون از مرکز سلطنت عثمانیا ن نهایت ظلم و عدوان بر وی ملی ارسال نمودند ان اقدام نیز بر توش مبین یافت . و چون از ان کشور سجن اکبر نقل کردند و قلعه ویران سجن محبوب امکان شد و نهایت بدل و هووان حاصل گردید صیتا مرالله و صوت کلمه الله در ممالک اروپا و امریک انتشار یافت زلزله در افاقی انداخت و اهل نفاق خائب و خوار گردیدند و هنوز نمت بر زمین آرند . این تهمکم و شعور سبب شد که ندا ای الهی در جمیع افاقی بلند گردید هنوز در خواب غفلتند و نگمان میکنند که این حرکت مد بر حانه سبب قلع و قمع اساس خدانند یگانا نمت . هیبهات هیبهات . جمال مبارک روحی لاحبائه الفداء میفرماید که این جوش و خروش شلمای جا حل بر منا بر و فریاد و نعره ها و آوازها و نداءها رسالک و معا بر ندا ای ما مرالله است این نشو و نما ندی حدتند و لکن لای شعرون . در هم فی خوضهم یلعبون . باری الحمد لله نما بانچه بایسد و شاید نیام نموده این و مدافعه از هجوم یغماگران فرمودید طوبی لکم من هذه المنقبة العظمی . و علیکم

البهائم الا بهی (ع) سعادتمند

۹- تائیدات الهیه

رایج بتائیدات الهیه در باره خدام امر میفرماید : (۱)

هو الله

از ثابتن بر بیمان نامه شما رسید ولی عبد البهائم دقیقه آرام نه ارد . از جهتی همچو اهدای خراج و از جهتی دیگر التزم و ان بیرونیان و از جهتی شهرهای برکد رازا طرف . و از جهتی تمشیت امور و رجوع اکتاف . و از جهتی متایبه لیل و نهارتلی الشخصوس تحمل جفای بیوفایان که بانواع نمانش و وسوسه که بواسطه نفوس خفیه القاء شبها نمت مینمایند . و در روزیک رکش را خراب میکنند . ملاحظه نمایند که عبد البهائم در چه گردان این غوطه



تأهيلات الهيبه - لزوم اعتقاد بحق

ميخورد با وجود اين خطاب نامه شما ميشارد .

سئوال فرموده بوديت از نفوسى كه وقتى از اهل ايمان بوده اند بعد منحرف شده اند كه حقيقت حالشان چگونه است اين نفوس را اينست مومن بوده اند ولي بسبب افتتان و امتحان منحرف گشتند ان الحق بيدل النور بالظلمة و بيدل الظلمة بالنور . و اين احتجاب منبعت از اخلاق و اعمال است . و الحق بيدل السيئات بالحسنات و بيدل الحسنات بالسيئات . مثلاً سراج روشن بوده ولى از ارباب امتحان و افتتان خاموش شده . صحيح و سالم بود ولى از انا خزانه خزانه گرفتار طلل مزدهن كرده . جسم تيرتازه بوده عظام رميم گشته . ذلك به ان كتبست ايد بهم و الا حق مهربانست و مليك ملكوت غفران و انبىاء از پيش اكرام خيرى از انا ن جان و عرعر بوده . اما سى نداشته و لا عبرة فى الاغراض حبطت اعدا لهم و اما مذ اربح در معا مالات نقدية حضرت اعلى روحى له الفسدا تنزيل تجارى را مشروع فرمودند . ادا جمال مبارك بقدر امكن بتخفيف امر فرمودند . و اكر نزاع وجد ال حاصلا كردن حكمش راجع به بيت عدل است . و اما در خصوص ربح غير جائز ربح فاحش است . و عليكم البهائم الابهى

(ع) . سلام

۱- لزوم اعتقاد بحق

در لزوم اعتقاد بحق و احتراز از باس و فرمايد : ( ۱ )

هو الله

اينست كان جمال ابهيم . روايت كند كه شخصى در روزى را بصهارا خيمه كه بخصف صد يقى مرصوف بسود و با خمس نضاً ثلث مشهور و در معروف روزى در اشل مسجد شد قارى بين ايه را تلاوت مينمود ( يا عبادى الذيين اسرفوا على انفسهم لا تتعلموا من رحمة الله ) ان شخصى نحر بر مسجد استماع اين دهه يرنعده را بثلث اثير رساند . كه يا بشورى و يا طوبى و يا فرحا و يا ظربا و يا غرابا و يا سرور اظلى ما استنهم الى نفسه و قال يا عبادى فسرح و شانه مائى نمود و مشغولاً مرانى كرد . باينكه عباد را نسبت بخوشى انا يا عبادى فرموده . يعنى اى بندهگان من و از شدت مرورى در شوش شد و بيقتاد حال عهد البهائم شما را باى بندهگان جمال ابهيم خطاب مينمايد . ملاحظه نمايد كه اين بجه نسبت است و چه دقت و چه عزتست و چه موجب بايت از شدت سرور مانند طيور در اوج

نزوت ابدية پرواز نمايد و عليكم التحية و الشفاء (ع) سلام

۱۱- مقام عصمت و عفت

راجع بمقام عصمت و عفت و فرمايد : ( ۲ )

( ۱ ) مذايب جلد دوم صفحه ۵۶

( ۲ ) مكاتيب - جلد اول صفحه ۴۵۰ تا ۴۵۱

مقام عصمت و عفت - صدق و راستی

هو الله

ای بند الهی آنچه بغرزند در شمعند مرقوم نموده بودند ملاحظه کردید لکن اجواب مرقوم میشود . اهل بیاء باید مثلاً هر عصمت کبری و عفت عظمی باشند که رنصوص الهیه مرقوم و مضمون آیه بخارسی چنین است که اگر ریاست بحال باید ع جمال برایشان بگذرند ایند انظرشان بیان سمت نوشته متصد اینست که تنزیه و تشدیر از اعظم خصائص اهل بیاء است . و درجات موقنه مطمئنه باید در کمال تنزیه و تشدیر و عصمت و سترو حجاب و خیرا مشهورا عمل افاتی کردند تا کل بریاکی و ظهارت و کمالات غنیه ایشان شهادت دهند . زیرا دره از عصمت اعظم از صد هزار سال عبادت در راه راستی محروفت است و البیاء علیک من عبث البیاء ( ع ع )

معاذ الله

۱۲ - صدق و راستی

راجع با همیت صدق و راستی میفرماید : ( ۱ )

هو الله

ای خدا که موافق چه اسم مبارکی نداری . هر نفسی مظهر معنای این اسم باشد یعنی صادق و قوی که در کونک شارق است و نیز بارق و سیف فاروق صفت محبوبتر از این نیست . و طریقه مقبولتر از این نه بسا کلمه صدق که سبب نجات ملتی شد . و بسا شخص خسیس را کلمه راستی عزیز و نفیس نمود . و چه بسیار که شخص عزیز و محترم بر ایک کلمه کذب بکنی از انبشار ساقتا کرد . و از درگاه احدیت محروم نمود پس ای جان پاک بی صان جان کبر و پیوستگی راستان کن . تا بهشتی بیفقد صدق و راستی . و راستی بعزت آید به فائز کردی جمیع معاصی بیکطرف و کذب بیکطرف . بلکه سینات کذب افزونتر است و ضررش بیشتر است که بگویند که بهتراز آنست که کلمه ایمان بزبان راستی و دروغ گزینی این بیان به همیت نصیحت من فی العالم است . شکر کن خدا را که توحیب صدق و راستی نصیحت جمیع نوع انسان شدی همیشه نتجات قدس مشغول کردن و ناسرور با آنچه سبب غرور و مسوالت انسان است . و از انحراف فغانی و خصائل اهل ایمان دلالت نما . تا مری نفوس گزینی و همدلی جو گمره پر تصور شوی از آن حضوری خواسته بودی . این ایام بسیار مشکل . چه که بیگانگان در رصده این اوارگانند و در روزگاری تالیف نمایند از غیر قبیله انتراتی بزنند و طبع زینتر نمایند و انبیا یا نوزنا قدر بیمان در سر سرزمین باستان را میکنند و یکسر معلوم است با این که و مهاجم چه در رتا مشکل است . انشاء الله قدری سکون حاصل میشود از قدرت شما را میخواستیم . حضرت عفت لیب را از قبل من تحیتما لانها به برسان که همواره بیاد و ذکر ایشان مشغولم . و علیک التحیة و الشاء ( ع ع )

معاذ الله

حقوق متبانی له - مجازات و مکافات

۱۳ - حقوق متبانی له

راجع بحقوق متبانی له میفرمایند: ( ۱ )

هوایا بیسی

ایده وستان الهی ویا ران حقیقی . الله الحمد له راستان مقدر من جمال ابیسی کل مقبول وشمسول لحاظ عنایست  
سلطان وچونک حسینی . ابراب بخشایش جمال قدم پرورچره فتوح و صبر ورنایتمین پیغمبرندیم ویشاق ربیبوم  
مشروع عواطف ملکوت ابیسی محیط برکیبیر و صغیر و لطف شمع حقیقت ملاء اعلی رایگان بهر پیروچسوان .  
بحرفضل پر موع است وچونک تائید فوج فوج ولی باید حفظ مراتب نمود و تانوب وجودی و ما ضا الا وله مقسام  
معلوم را مراعات کرد . اصاغری باید رعایت و احترام اگا برکنند و انا بریاید عنایت و مهربانی که رحق اصاغری نمایند .  
چوانان باید خدمت و حرمت پیران نمایند و پیران باید محافظت و رعایت چوانان نمایند . این حقوق متبانی له  
است نه چنان باشد که هر کس خود رای و مستقل الفکر باشد . حضرات مجتله ایادی علیهم بهاء الله  
شرکاء در مجلسی قرار یفرمایند کل باید از اعتیاد نقیان نمایند و در کمال سرور و رضا مجری دارند . زیرا این  
اطاعت فردی و واجب است در نفس و حد ه پی بعراقب ابرو نبرد . و آنچه الیوم لازم است نه اند و رای مصیبت  
ندارد . اکثرینین باشد که مختار مطلق باشد و هر چه پسندیدند به بند مجری ندارد بکلی شیرازه امور از هم  
دورند . و امور مختل کرد و پیرشانی صوری و معنوی است که همه لپیذ اباید که هر یک احباب تصور نمایند  
را میبایست بشاغلوارک مراجعت بمجلس حضرت حضرات ایادی علیهم بهاء الله و ثناته و زنه و ثناته نمایند . .  
هرگاه حضرات ایادی در جبهه زنموندند معقول دارند و الا فلا . فخره از کتاب الله که مندل بر این است در لوجن  
مرفوم و ارسانی شد تا احبای الهی بدانند که چگونه باید تسکین از ایادی امر دانسته باشند . و البهائ علیکم

اجمعین ( ع ع )

۱۴ - مجازات و مکافات

راجع بمجازات و مکافات میفرمایند ( ۲ )

عسوالله

ازینده ه ه ان جمال ابیسی . نامه روحانی تلاوت شد و نفعه رحمانی استندام گشت سبحان الله چه مودبیت  
عسلماتی از پیغمبر قدیم در فالین کشود که کلمات حکم نفعات یافته و اشارات سمت بتارات جسته . باری  
از نرانت نامه انجناب حقیقت منجد به مشروح و منکشف گشت . شکر کن خدا را که در جمع و طوفان متحسانی

مجازات و مکافات

نک در اثبات نمودی و حقیقت را ثابت کردی • تمسک بعروة الوثقی نمودی و تشبیه بحبل متین ملکوت ا بهی •  
 حال بیانات با یکدیگر مجبوریتا متجانس مانند من قیام نما نیم و متحد امتقنا معین و نا صریح یکر نموی و در حق جمیع  
 یاران تضرع و زاری نما نیم تا کل بکمال الفت و اتحاد و محبت و انجذاب بر این شریعه رحمانیه مجتمع گردند و  
 آثار بهره فیخر نند پس الهی در ملکوت وجود فنا ضرر مشهود شود • اما سئوالی که نمود به در مسئله —  
 مجازات و مکافات که واسطه اجراء قصاص را واسطه لایزال و واسطه نیز مستحق سزا جزا در این صورت —  
 تسلسل لازم آید • بد آنکه مجازات بره و قسم است یک قسم انتقام است و قسم دیگر تعاصرات است انتقام مذموم  
 و مبتذای نفس وهوی صا که روایت کرد که و این مجازاتی است که اهل نفس وهوی بخرخر و حب انتقام حکم  
 نمایند • و اما قصاصی که بموجب حکم الهی چون در کمال عدل و انصاف واقع گردد که سبب مکافات خیر شود  
 زیرا انشخص احکام الهی را نمانده نه هوی نفسانی این است نفوس مذمه که در شرایع سابقه هزاران  
 نفوس مستحقه را محذوم نمودند و اما مسئله ثانی که پسر مجازات پند گرفتار میشوند یا نه • بدان که ایسن  
 بره و قسم است یک قسم تعلق بروحانیات ندارد یک قسم تعلق بجسمانیات آنچه تعلق بروحانیات دارد پسر  
 پند را مواخذ نمی شود زیرا پسر سعید است و بد رشتی ( یخرج الحی من العیت و یخرج العیت من الحی )  
 لا تزرزرة و زراخری — و آنچه تعلق بجسمانیات ندارد بدانست که ظلم و تحلل اعمال قبیحه پند سبب  
 مشرت پسر میشوند • در این مقام در قرآن میفرماید ( ولیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعیفا ) یعنی بایست  
 انسان رحیم برای تمام بگند که مبادا در ریش ای تمام از او ماند و سوز رفتار را یعنی ظلم بای تمام سبب ذلت اولاد خسوف  
 شود مثلا ملاحظه بفرمائید که شخصی ظلما و عدوانا خون جمعی بریزد و اموال نامراتالان و تاراج نماید و هزار  
 خانمان و ده ها ن را بر باد دهد که البته آن شخص شقی بعد از رجوع با سفلی جزییم سبب نکبت و ذلت و عدم  
 رساندن اولاد و احداث شود مثلومان با انتقام بر خیزند و انواع وسائل که رهنم بنیانش کوشند این است که گفته  
 میشود الجزاء من جنس العمل و علیک البهائم ( ع ع )

و نیز بفرماید : ( ۱ )

سواله

انسان بایست که در عالم وجود امید به مکافات و خوف از مجازات داشته باشد • علی الخصوص نفوسیکه مستخدم  
 در حکومت و امر و ملت و ملت در دست آنهاست • ما مورین حکومت اگر چنانچه امید مکافات و خسوف از

( ۱ ) خطابات - جلد اول صفحه ۱۷۹ - ۱۷۴

( نطق مبارک شب نهمه ۲۶ که یقعد ۱۳۲۹ در منزل مستر ریفس پاریس - ۷ اکتوبر ۱۹۱۱ )

### مجازات و مکافات

مجازات نداشته باشد با شنیدن البته عدالت نمیکنند . مکافات و مجازات مانند د و عمود میمانند که خیمه عالم بر آن  
 بلند است . لهذا ما مورسین حکومت را رادع از ظلم خوفاً از مجازات است . و شوق امید بمکافاة ملاحظه میکنید  
 در حکومت استبداد چون خوف مجازات و امید مکافات نیست لهذا امور حکومت بر محور عدل و انصاف دور  
 ندارد . مکافات و مجازات دور است . یک مکافات و مجازات سیاسی و یک مکافات و مجازات الهی  
 البته اکثر نفسی معتقد مکافات و مجازات الهی باشد و همچنین در تحت مکافات و مجازات سیاسی البته ان  
 شخص کامل است زیرا مانع رادع از ظلم . اکثر خوف الهی و بیم مجازات یعنی رادع معنوی و سیاسی باشد  
 البته این کامل است بعضی از ما مورسین که خوف انتقام دولت و خوف از عذاب الهی دارند البته ملاحظه  
 عدالت را بیشتر نمایند علی الخصوص اکثر نفسی خوف عقوبت الهی و امید بمکافات الهی داشته باشد البته  
 این نفس بنهایت همت در فکر اجتناب است و بیزار از ظلم زیرا انسانی که معتقد است اگر ظلم کند در عالم  
 باقی بعد از عذاب الهی معذب میشود البته از ظلم و اعتساف اجتناب نماید علی الخصوص معتقد اینکه اگر  
 بعد از آنکه پره از مقرب در راه کبریا میگذرد و حیات الهی به میباید و داخل در ملکوت الهی میشود و رویش  
 با نور افروز و شایسته حق روشن میشود . پس اگر ما مورسین دولت مقیدین باشند البته بهتر است . زیرا اینها  
 مظهر خشیة الله اند و از این کلمه مقصود این نیست که دین در سیاست مداخلی ندارد . دین اینها را مسور  
 سیاسی شایسته و مداخلی ندارد زیرا دین تعلیم با روح وجود ان دارد و سیاست تعلیق بجسم لهذا روسای دنیا  
 نباید در امور سیاسی مداخله نمایند بلکه باید بنحوی اخلاق ملت پره ازند . نصیحت کنند و تشویق  
 و تحریک بر عبودیت نمایند . اخلاق عمومی را <sup>تجدید</sup> اصلاح کنند . احساسات روحانی بنفوس دهند . تعلیم علوم  
 نمایند . و اما در امور سیاسی اینها مداخلی ندارند . حضرت بهاء الله چنین مفرماید .  
 در آنجیل است که آنچه مال قیصر است بشیرت دهید و آنچه مال خداست بخدا .  
 باری مقصود اینست که در ایران ما مورسین مقیدین بهائی نهی است عدالت را ملحوظ دارند چونکه از غصب  
 الهی میترسند و بر حمت الهی امید دارند ولیکن دیگران اینها مبالغاتی ندارند . آنچه از دستشان بر این از ظلم  
 فریاد آرنجینمایند . از این سبب است که ایران اینطور در رحمت است من امیدم چنان است جمیع احبای  
 الهی مثلاً هر عدل باشند در جمیع امور . زیرا عدل بهترین بار بار حکومت نیست تاجر نیز باید در تجار  
 عادل باشد . اهل صنعت باید در صنعت خویش عادل باشند . جمیع پسران کوچک و بزرگ باید بعد از  
 انصاف پره ازند . عدل اینست که باید از حقوق خود تجاوز نکنند . و از برای هنرفسی ان را بخوانند کسه  
 برای خویش خوانده اند . این است عدل الهی الحمد لله افتاب عدل از افق بهاء الله طالع شد زیرا  
 در الواح بهاء الله اساس عدلی موجود که از اول این احوال بخاطری خطور نموده . از برای جمیع اصناف

مجازات و مکافات

بشریقا من مفرکه بایت از آن تجا و زنکنند مثلا میفرماید که اهل هر صنعتی را در صنعت خود عدل لازم یعنی تجا و از استحقاق خون نکند و اگر تعدی در صنعت خویش نماید مثل با دشمن ظالم است تفاوت ندارند و عرفی در معاملات خود عدالت را ملاحظه نداشته باشند مثل رئیس ظالم است . پس معلوم شد هر یک از بشر ممکن است هم عادل باشد هم ظالم . لکن امید چنین است تمام عادل باشید . و همه فکرتان این باشد که بسا عمر بشرا میزانش کنید و نهایت عدل و انصاف در معاملات خود مجری دارید . همیشه حقوق دیگران را بیش از حقوق خود ملاحظه داشته باشید و منفعت دیگران را مرجح بر منفعت خود بدانید تا مثلا هر عدل الهی شوید و بموجب تعالیم بهاء الله عمل نمائید . بهاء الله مدت حیات خود را در نهایت مشقت و زحمت و بلا بگذرانید بجهت اینکه تمام تربیت نموند . عادل شوند و بخضای عالم انسانی متصف گردند . نورانیت ابدیه یا پند عدالت الهیه بجویند رحمت پروردگار را شید مضافا لطف الهی شوید که شامل کل بشر است لهذا من در حق تمام شما میگویم .

اللهم یا واهب العنایا و یا قفر الخطایا و یا ارحم علی البریا یا رب الکبریا ان عبادک الفقراء یبتهلون الی عتبتک العلیا . و یتضرعون الی ملکوتک الاهی . یتغیثون برحمتک فاغثهم . و یتفیضون من سحاب موهبتک فامطرهم و یتضرعون الی جبروت جلالک فاکرمهم یتمنون قریک فارزهم لقائک و مشاشدک طلعتک . رب تراهم عطفانا ساطعا لیسما الی معین رحمانیتک و جرحهم من سلسال موهبتک و سلسیل عنایتک . رب انهم جیاع اطعمهم من مائده سدا نیک . رب انهم مرضاء داوهم بد و ایتک رب انهم اذلاء بیاک اجعلهم اعزاء فی ملکوتک انک انت الکریم . انک انت العظیم انک انت الرحمن الرحیم . سبحانک

و نیز میفرماید ( ۱ )

عقوبات جزائیه برن و قسم است یک قسم انتقام است یک قسم قصاص است . اما بشرحق انتقام ندارند ولی هیات اجتماعی حق قصاص را از وجود ندارند . و این قصاص بجهت تدرع وضع است تا شخص دیگر متجاوز بران جسم نشود و این قصاص مدافعه از حقوق بشر است نه انتقام زیرا انتقام تشفی صدراست که از متا بله بالمثل حاصل کرد و این جائزه زیرا بشرحق انتقام ندارند با وجود این که مجرمین بکلی معاف باشند نظم عالم بهم خسروه لهذا قصاص از لوازم ضروری هیات اجتماعی است ولی شخص مظلوم متعذی علیه حق انتقام ندارند بلکه عفو و مسامح لازم و این سزا و رطالم انسان است اما هیات اجتماعی باید ظالم و قاتل و ضارب را قصاص نمایند تا رنج و منع حاصل کرد که دیگران متجاوز برجم نشوند . ولی اصل اینست که باید نفوس را چنان تربیت نمود که جرم واقع نکردند زیرا میتوان جمعی را چنان تربیت نمود که از ارتکاب جرم چنان اجتناب و استیجاب نمایند که در سز

مجازات و مکافات

ایمان نفس جرم اعظم عقوبت نهاییت عذاب و قصاص با نیت لهدن اجریمی واقع نکردن تا قصاص جاری شود و باین  
 چیزی بگوئیم که اجزای این در ظالم امکان ممکن است بسیار تصورات و تخریلات عالییه هست اما تا بل اجرا نیست  
 بنا علیه باید چیزی بگوئیم که ممکن اجرا باشد مثلا اگر نفسی بنفسی ظلمی کند تعدی کند و آن شخص مقابلیه  
 بالمثل نماید این انتقام است و این مدعراست زیرا نیت اگر پسر عمر را بکشد عمر و حق ندارد که پسر زرت را بکشد  
 اگر کند انتقام است این بسیار مدعراست بلکه باید بالعکس مقابلیه کند عفو کند بلکه اگر ممکن شود امانتسی  
 بمتعدی نماید این نوع سزاوار انسانست بجهت اینکه از بران از انتقام چه شعری حاصل هر دو متصل  
 یکیمست اگر مدعراست شرک و بد مدعراست نهایت نیست تکلیف متمدن بود و آن موخر اما هیئات اجتماعیه  
 حق محافظه و حق مدافعه دارند زیرا هیئات اجتماعیه بخضی ندارند و حق بقا ندارند اما مجرد بجهت  
 حفظ دیگران قاتل را حبس کند یا قصاص نماید که دیگران محفوظ مانند نه بقصد انتقام از اوست مقصود قصاص  
 است که بان قصاص هیئات اجتماعیه محفوظ ماند و الا اگر وارث مقتول عفو کند و هیئات اجتماعیه عفو نماید  
 و از جهت بالعکس معامله نمودن نفسی مستمکار متصل تعدی کنند و در هرانی قتل واقع کرد بلکه نفسوس  
 درنده مانند کربک اغنام الهی را محو نمایند هیئات اجتماعیه نیت بد و قصاص ندارند غرضی ندارند نفسی  
 صد رن خواهد بلکه مقصد از قصاص محافظه دیگرانست که دیگری مرتکب این امر تبیح نشود پس اینکسسه  
 حضرت مسیح میگرداند که اگر کسی طرف راست ثورا بزنده طرف چپت را بیاور این مقصد تربیت ناسر بود نمقصد  
 اینست که اگر چنانچه کربکی میان کله بینند و بخوادند جمیع آن کله کو سفند را بدرد آن کربک را اعانت کنید بلکه  
 اگر حضرت مسیح میداند که کربکی داخل کله شده است و جمیع کله را محو خواهد نمود لا بد آن کربک را منسبع  
 مودر نمودند همچنانکه عفر از صفت رحمانیت است عدل نیز از صفت ربوبیت است خیرمه وجود برستون عدل قان  
 نه عقوبت از بشر بر عدل است نه عفو مثلا لان اگر در مردم مالک طام قانون عفو مجری شود در اندک زمانی  
 جهان برهم خورد و بنیان حیات انسانی برافتند مثلا اتیالی مشهورا اگر حکومت اروپا متامت نمیکرد بشر  
 نمیکدانت بعضی از شرکرت خونخوارند اگر ببینند که قصاصی درینان نیست از بابت محضر سرور و فرج و شلی  
 خا در شوند انسانرا قتل نمایند یکی از متمکاران ایران محضر خندان معلم خوشرا بشوخ و مزاح بکشت متوکل  
 عباسی مشهور در مجلس شرف و وزراء و کلا و امانا حاضر مینمود و یک جمعبه عفر در مجلس رها میکردند و حکم  
 میکرد که کسی حرکت نشاید و چون عتاب وزراء را میکردند قهقهه میزد و میخندیدند باری قوام هیئات اجتماعیه  
 بعد از است نه عفو پس حضرت مسیح را مقصد از عفو و سماح نه اینست که اگر ملل مائره بر شما هجوم کنسسه  
 خانان شما را بستانند اما لرا غارت کنند بر اهل و خیال را و لا تعدی نمایند و هتک ناموس کنند شما را مقابل  
 آن لشکر مستمکار تسلیم شوید تا هر ظلم و تعدی مجری ندارند بلکه مرا حضرت مسیح معامله خصوصی در پیمان  
 نه و مشخص است اگر شخصی بد دیگری تعدی نماید متعدی علیه باید عفو نماید اما هیئات اجتماعیه باید

## مجازات و مکافات

مخالفه حقوق بشر به نمایندگی مثلاً اگر کسی بر نفس من تعدی کند و ظلم و جفا روا دارد و زخم بر جگر گاه زنی بزند  
 تعرض ننمایم بلکه عفو ننمایم ولی اگر کسی بخواد که باین سینه من ضایع کند و تعدی کند البته ردع وضع ننمایم  
 هر چند در حق ظالم عفو نمود تعرض بظلم هر رحمت است لکن در حق جناب من ضایع است مثلاً اگر کسی را لان  
 شخص هر بی متوحش وارد این محل شود و با سیف مسلول بخواد که تورا تعرض کند و زخم زنی و قتل نماید البته منع  
 ننمایم را اگر تورا تسلیم و نپذیرد این ظلم است نه عدل اما بشخص من اگر ادیت نماید عفو نمیکنم یک چیز دیگر  
 باقی ماند و آن اینست که هیأت اجتماعی همواره نسب و روزی ترتیب قوانین مجازات و تہیہ و تدارک الات و  
 انوات قصاص بر آن زنی ان مہیا کنند و کت و زنجیر تدارک نمایند و محل نفی و سرکون و زجر و مشقت کونا کون  
 ترتیب دهند تا باین وسائط اصحاب جرم را تربیت نمایند و حال آنکه این وسائط سبب تزییع اخلاق گردد  
 و تبدیل احوال بلکه هیأت اجتماعی باید شب و روز بکوشد و منتہای ہمت را بکار داند کہ نفوس تربیت شوند  
 و روز بروز ترقی کنند و در علم و معارف توسع یابند و کسب فضا ئل نمایند و تحصیل ادب کنند و از درخت گسی  
 اجتناب نمایند تا جرم واقع نشوند حال بالعکس هیأت اجتماعی ہمیشہ در فکر اند کہ قوانین مجازات را  
 محکم نمایند و اسباب قصاص مہیا سازند . الات قتل و جرح و محل حبس و نفس تدارک کنند و منتظر وقوع جرم  
 شوند این بسیار سوء تا تیر نمایند اما اگر در تربیت عدم کوشند تا روز بروز معارف و علوم زیاده شوند انوات تزیاع  
 نمایند احساسات ترقی کنند اخلاق تعدیل شوند انوات تحسین کردہ خلاصہ در جمیع مراتب کمالات ترقی  
 حاصل گردد و وقوع جرم کم شود و این تجربہ شدہ است کہ بین اقوام متعدیہ جرم قلیل الوقوع است . یعنی  
 انہا نیکہ مدنیت صحیحہ تحصیل کردہ اند . مدنیت صحیحہ مدنیت الہیہ است مثل مدنیت نفوسنی  
 کہ بتامع کمالات جسمانی و روحانی بودہ اند و چون سبب حصول و وقوع اجرام جہل است هر قدر علم و فضیلت  
 ترقی نماید اجرام قلت حاصل کند . در برابرہ افزیتا ملاحظہ کنید کہ چقدر قتل واقع شود بتمنی کہ یکدیگر  
 را شازک نمودہ گوشت و خون یکدیگر را خورند چرا در اسو پیترہ چنین وقعات وحشیہ واقع نمیشوند سبب واضح  
 است کہ تربیت است فضیلت است . پس هیأت اجتماعی باید در فکر این باشد کہ جرم واقع نشود نہ در  
 فکر این باشد کہ اجرام را باید مجازات نمایند و نمودن قصاص جرمی نیست .

و نیز بقول نمایند : ( ۱ )

## حوالہ

این کتابت بر ایمان نامہ شمار سیم از مضمون بہجت و سرور حاصل گردید . جناب حاجی حیدر الرحمن اللہ در  
 میدان عرفان صفحہ رکزدین و سبیل شدی رہبر شد . حال بشکرانہ این موهبت کبریہ در انصفحات مشخص



مجازات و منافات امر مشورت و معطل شور روحانی

به تبلیغ کرد پس ازان مشرف باستان .

مرتکب معاصی را مقتضای عدل الهی عذاب و عقاب است بهر صورتیکه باشد زیرا عقوبت مبنی بر اراده انسان است نه از بیان شیرو اخلاق موروثی . چه بسیار که بدرون را حسن اخلاق و سیرک را سوء اخلاق و بسا بالعکس نج و کثمان را بخاطر عترة بن ابی جهل را ملاحظه کن این کفایت است . مقابل شد

فصل ششم

۱- امر مشورت و محفل شور روحانی

راجع بششکل محفل روحانی و وظایف آن میفرمایند . ( ۱ )

هو الله

رب و مؤید کل جمیع انحاء کلمته رحمانیتک و موفق کل عصبته انتفت علی خدامه عتبه فردا نیتسک اسئلک بجمالک المتصرفی عوالم غیبک الابهی ان تشمل هولاء الحظاظ عین رحمانیتک و توید هم بشده یسد التوی بشتند از وهم بغوتک النافذة الجارته فی کل الامیاء . انک انت سمیع الدعاء و انک لعلم کل شیئی .  
قدیر . انبوی محفل شور را اهمیت عظیمه و لزومیت قویه بود و هر چه این اجتماع فرخ و واجب علی الغصص و هر که ارکان ایامی امر هستند ولی باید بنوعی مذاکره و مشاوره کردند که اسباب <sup>کدورت</sup> اختلافی فراهم نیاید . و ان اینست چون وقت مجلس هر یک بکمال حریت را بر خویش را بیان و کشف برهان نیاید . اگر دیکر مقاومت میکند باید او را که رها بود . زیرا تا بحث در مسائل نکرده و از همه موافق و مسلم نشوند . و بارش حقیقت اجتماع عاظم از تصادم افتار است در نهایت و مذاکره اگر اتفاق آرا حاصل کردند فذم المراد و اگر معاند الله اختلاف حاصل شود .  
با اشرف آراء قرار دهند . و چون قراری از قرارهای شور را احیا یا بعضی استتکاف نمایند اجزاء با کسی معاتبه و مجادله نشایند سکوت کنند و این عیب بزرگ دارند . و دیکر آنکه مذاکره در محفل شور را کسی نیاید نقل کند و در نهایت اجتماع باید تسلیم و فقی خاص بجهت اعلی حضرت شهر یاری نمایند و التماس نمایند بجهت حضرت سعادت پناهی کنند و بنا بر در مجلس شور را از امور سیاسی هم نزنند بلکه جمیع مذاکرات در مصالح کلیه و جزئیة اصلاح احوال و تحسین اخلاق و تربیت اشغال و معافانله عموم از جمیع جهات باشد و اگر چنانچه نفسی بخایند که از تصرفات حکومت و اعتراضی بر اولیا امر دارند . دیکران موافقت نمایند زیرا امر الله را قطعیا تعلق با امر سیاسی نبود و نیست . امور سیاسی را هیچ با اولیا امور است چه تعلقی بینشی دارند که باید در تنظیم حال و اخلاق و تربیت شیعیان و کمالات کوشند باری زمین ناسی نیاید که از تکالیف خود تاراج نمود ( ح ۴ ) .

امر مشورت و محفل تنسور روحانی

هوالله

ای باران رحمانی من در این ایام خبری بر روح و روحان از ان سامان رسید که الحمد لله باران انجمنی را استند و نشر امر الله خواستند و دل از دهن محبة الله پیراستند و تصور چنان دارند که در ایام معلومه در آن محفل عقیده انجمن نمایند و مشورت کنند و با آنچه سبب انتشار نور هدایت است تمسک و تنبیه جویند اگر شروط و همسوسه لازمه قیام کرد در این انجمن فی الحقیقه گلستان و جمن حقیقت است و آیت مودعت حضرت احدیت اول شسروط صحبت و الفت تام بین اعضای ان جمعیت است که از یگانگی بیزار گردند و یگانگی حضرت پروردگار را ستار کنند زیرا امرایان با حضرت و آریات یکدگر در جمع یکدگر افتند یا شمع یکدگر در رخسان یکدگر بوستانند و نگهاری یکدگر گلستان را اگر وحدت حال و یگانگی بیملال در میان نیاید ان جمع پریشان گردند و ان انجمن بیسروسا مان .

و شرط ثانی این است که رئیس بجهت ان محفل اعضای انجمن بالاتحاد انتخاب کنند و دستور العمل و نظامی بجهت اجتماع و مذاکره قرار دهند و ان دستور العمل و نظام انجمن در تحت اداره و محافظه و حمایت رئیس باشد و تنفیذ نماید و اعضا محفل باید در نهایت اطاعت و انقیاد باشند مکالمه حضور و زوایت در ان محفل نکرند و اعضا در حین ورود توجه بملکوت اعلی کنند و طلب نائیت از اقرایی پس و در نهایت خلوص و وقار و سکون و ان ادب در انجمن قرار یابند و نهایت ادب و ملازمت کلام و نصیحت خطاب بیان ارا پروردگار و در هر مسئله تحسری حقیقت کنند نه اصرار در رای زیرا اصرار و عناد در رای منجر منازعه و خصامه گردند و حقیقت مستور ماند و لیس اعضای محترم باید نهایت ازادگی بیان را از خود پنهان نمایند و باید اجابیزنه که نفس تزیین رای دیکری نماید بلکه بکمال ملازمت بیار و عقیدت کنند و چون اختلاف اراء حاصل شود بجهت اکثریت اراء کنند و کرا اکثریت را عطفی و منان گردند و دیکری بنایزنه که نفسی از اعضا محترمه برقرار آخرین وجه در خارج وجه در داخل اعتبار نماید و یا نکته کبر و لوم مخالف صواب باشد زیرا این نکته کبری سبب شود که هیچ قراری استرازا نباید باری هر تاروی کسه بالفت و صحبت و خلوص نیست فیصل شود نتیجه انرا ارا است و اگر ادبی اغیاری حاصل شود نتیجه انی ظلمات فوق ظلمات است تمام انرا رویت اراء در انجمن تنورا سبب ظهور و تعالج حقیقت است نباید هیچچیسک از اعضا متکدر از متاومت دیکری شود بلکه هر یک قول دیکری را با وجود مخالف بودن با رای خویش در کمال ادب بپذیرد نیت کوشش در راه و خیار در تلبس نشیند چون چنین کرد ان انجمن انجمن الهی است و الا سبب بروت و دگرورت عالم نیتانی و عهدین ان محفل رحمانی باید قطعیا با مورسیاسی که راجع بحکومت محلی است سه رده نماید حتی از مورسیاسیه دم نزنند مذاکرات بتامها محتسبون را مور روحانیه که تعلق با اداره تربیت نوری و تعلیم انفال و احاشه فقرا و احاشه شعفا جمع فرق عالم و همسانی بکل ام و نشر نجات الله و تنسوسه کلمه الله باشد در این خصوص و اجرا این شروط بدون همت نمایند تا نیت روح القدس رسد و ان مجمع مرکب از مشورا روحانیه که در محفل شرفی و شجوه کنگ و در ان وقت محفل حاصل شده کمال ان الهی و ان اشیاک

امور مشورت و محفل نور رحمانی

انجد برا بنفحات قدسك و اشعه بنا بره عبثه و اخلعوا وجوههم لوجهك الكريم و سلکوا فی منهج القوم و شدك  
 الی صراطك المستقیم رب اجعلهم من النشیل و الاحسان فی عالم الانسان یتأثره من وجودهم انوار التسمو  
 و یتنفع من جبینهم نور الهی و اجعلهم آیات رحمتك لعوم خلقك و آیات موعبتك لجميع بریتك و ایتهم  
 فی جمیع الشئون انك انت الکریم العزیز الودود (ع ۱)

و نیز میفرماید ( ۱ )

حواله

اول فریضه احجاب نمود خلوص نیت و نورانیت حقیقت و انشای از ما سوی الله و انجذاب بنفحات اللطیف  
 و خضوع و خشوع بین احباء و صبر و تحمل بر بلا و شدك كفی عقبه سامیه الهیه است و چون باین صفات موفق و مسروریت  
 كردند نصرت ملكوت غیب ایهی احاطه نماید ثانی فریضه اثبات وحدانیت جناب غیب ایهی و مظهریت كامله  
 ربانیه حضرت نقده اولی و عبودیت محضه صرفه ذاتیه كینونیه باطنه حقیقیه صریحه عبودیه البهیه بسند و  
 ثابته ذكری و ان و سنده غایتی التصوی و منتها معارجی العلیا و جنس المساوی و فی نور و جبهی و ضیقه قلبی  
 و شفاء صری و قرة عینی و رواة التلی و یرك لوتنی و یرك علی من اعتقد بغيره و انك مخالف عبودیه البهیه ثالث فریضه  
 ترویج احكام الهیه در بین احباء از عذرة و ضیقا و عجز و حنون و سایر احكام الهیه بانسجام و تمهینین تا اتمام تسویق و  
 تعریض كل احباء بموجب تصویر قاطعه الهیه بر اداعت و خدمت سر بر سلطنت طالع له شهبازی و صد اقت  
 و امانت در خدمت اعلی حضرت تا در پرورتا جداری و تمسكین از اولیاء امور حاكمه رانی رابع فریضه حفظ و ضیقا نسبت  
 عموم احباء در زمین مزارک و مواضع و تمهین امور عمومی از تبیل تربیت اطفال و تهذیب اخلاقی و تعلیم علوم نافع  
 از جنس جبهات و تاسیس مدارس و سایر تبیهات ذكر و اوقات و تكلیف قراء و وضعنا و صفار ایاتنا و اراعل و ایا مسی  
 و تدبیر و ما نقد صنعت و كسب و توسیع احوال عموم خاصا منع عموم از آنچه سبب نقه و فساد و خدمت من اخله در  
 امور سامیه بالکلیه و خدمت ما لده در این خصوص و لو شتی شنه و دلالت بر تمسكین در جمیع احوال و مسكون و محبت  
 و نیش با عموم ما تا ما مداریا التلی و نور و تثبت بجمیع وسائل در ارجاء ان نفوس بر میثاق حضرت رحمان (ع ۲)  
 و نیز میفرماید ( ۲ )

در خصوص مشورت ها امور بها مشورت نموده چون در امور مشورت مشورت است که اراة نشوب مقدمه الهیه به تشریح  
 از زبان واحد است نظیر قوت نشر و کثیره الهیه اعظم از قوت شکر واحد است لهذا اشیر من قبول درگاه کبریا و  
 ماوریه و ان از امور تا دریه شخصیه گرفته تا امر کلیه عمومیه مثلا شخصی را تازی در پیش الهیه اکرا بعضی احوال  
 مشورت کند الهیه تحری و کشف آنچه موافق است کرد و حقیقت حال واضح و انکار نمود و همچنین ما فوق ان  
 انرا حل قرینه بجهت امور خوبه یا اینکه بکار مشورت نمایان الهیه در این صواب نمود ارسود و همه بنویس هر صفا زاعنا

( ۱ ) مجموعه الواج عکسی صفحه ۸۲ تا ۸۴  
 ( ۲ ) مکاتیب جلد دوم صفحه ۳۰۳ تا ۳۰۵

امر مشورت و محفل روحانی - بیت عدل عمومی - نصایح و تعلیمات ( در وند ای فلاح و نجات )

مثلاً مثل صنعت در امور خویش بایکدیگر مشورت نمایند و تجار در مسائل تجارتیه مشورت کنند . خلاصه مشورت مقبول و محبوب در هر خصوص و امور اما مشورت مجلس شوریه یا مجلس عمومی ملکی و ملکوتی . یعنی بیت عدل آن با انتخاب عمومست . و آنچه اتفاقاً راه یا اکثریت اراء در آن شورا تشریفات معهود به است اکثرین بیت عدلی در میان نه محافظ روحانی در اطراف تشکیل شده است که اینها در امور امریه مانند تربیت اطفال و محافظه ایقام و رعایت عجزه و نشر نفعات الله شریک نمایند این محفل روحانی نیز با اکثریت اراء انتخاب شوند . و اما تجرد است انتخاب و تعیین مدت راجع ببیت عدل عمومی است که جمیع بهائیان عالم انتخاب کنند . زیرا آنچه نسبی تابع نه بیت عدل عمومی قرار در آن خواهند داد . حال چون تشکیل بیت عدل عمومی میسر نه ترارش کسسه محافظ روحانی امریکارا در مدت شش پنج سال تجدید انتخاب نمایند ( ع ع )

۲- بیت عدل عمومی

راجع به بیت عدل عمومی میفرماید ( ۱ )

اما بیت عدل الذی جعله الله مع کل خیر و معصوما من کل خذاع بایک با انتخاب عمومی یعنی نشور مؤمنان تشکیل شوند و اعضا بایکدیگر تقوی الهی و مظاهر علم و انانیت و ثبات بر دین الهی و خیر و خیر خواه جمیع نسوع انسانی باشند و مقصد بیت عدل عمومیست یعنی در جمیع بلاد بیت عدل مخصوصی تشکیل شود و آن بیوت عدل بیت عدل عمومی انتخاب نماید این مجمع مرتب کل امورات و موسس قوانین و احکامی که در نه مخرج الهی موجود نه و جمیع مسائل مشکله در این مجلس حل گردد و زلی امر الله رئیس مقدس این مجلس و مشوا عظم متساو لا ینحزل و اکثر راجع نفعات بالذات حاضر نشوند نائب و وکیل تعیین فرماید را که در نه نفعه از اعضا نفعات نبی ارتکاب نماید که در حق هم ضرری حاصل شود ولی امر الله صلاحیت اشراج اودارک . بیت عدل متخمس که در نه راجع انتخاب نماید این بیت عدل در حد رتشریعتست و حکومت فوه تشفیذ شریح بایک مؤید تشفیذ کرد و تشفیذ بایک ظهیر و معین شریح شود تا از ارتجاع و التیام این در وقوت بنیان عدل و انصاف متین و رزین گردد و و قال لیسم جنات النعم و بهشت برین شود . رب وفق احبائک علی الثبوت علی دینک و السلوک فی سبیلک و الاستقامه علی امرک و ایت هم علی مقامه النعم . و الهدی و اتباع نور الهدی انک انت الموفق العزیز الذی انک انت الذی

نصل هفتم

نصایح و تعلیمات

۱- در لوی و وند ای فلاح و نجات میفرماید ( ۲ )

عوا لله

اول مثل ملکوت ابهی در وند ای فلاح و نجات از اوج سعادت عالم انسانی بگذشت است خفتگان بیچارگان کسوران

(۱) لوی وند ای فلاح و نجات ۱۶ (۲) لوی وند ای فلاح و نجات ۳۰۷ تا ۳۲۴

نمایح و تعلیمات (دوندای قلاج ونجاج )

بینا نماید غافلان هوشیار فرمایند کران ششرا نماید تشکران کویا کند مرگ تا ن زنده نماید یکی ندای مدنیست و ترقیات عالم طبیعت است که تعلیم بجهان ناسوت ندارد و هرچو اساس ترقیات جسمانیه و مریبی نباتات صوری نوع انسان است و آن قوانین و نباتات و علوم و معارف را به الشرقی عالم بشر است که منبعت از افکار عالییه و نباتات عقل سلیمه است که بیست حکما و فضیلائی سلف و خلف در عرصه رجوع جلوه نموده است و هرچو و توه نافذ ه ان حکومت عادلانه است و ندانند بگردن ای بی انقزای الهیست و تعالیم مذکوره روحانی که نافع عزت ابدی و سعادت سرمدی و نورانیت عالم انسانی و ظمیر و مستوحات رحمانیه در عالم بشری و حیات جاودانیست و اس اساس ان تعالیم و روحانی و باطنی و نمایح و انجذابات و جود انیست که تعلیم بعالم اخلاقی دارند و مانند سراج مشتابه و زجاج حقایق انسانی را روشن و منور فرمایند و توه نافذ ه ان کلمه الله است و لی ترقیات مدنی و کالات جسمانی و فضائل بشری تا منضم بکمالات روحانی و صفات نورانی و اخلاق رحمانی نمسود ثمرد نتیجه نبخشند و سعادت عالم انسانی که مقصود اصلی است حاصل نازد و زیرا از ترقیات مدنی و عقیدین عالم جسمانی شرحند از جهتی سعادت حاصل و شاهد امال در نهایت جمال و نیری نماید و لی از جهات دیگر در خردهای عظیم و مضامین شریفه و بلائیای مبرمه نیز حاصل کردند و لهذا درین مکتوب را انتخاب معالجه و مدن و ترقی و زندگی را اول و کالات الا و نظایف ان و ارات و مسیولت سیر و مشورت و توسیع معنویات عالم طبیعت و مختصات عقلمیه و مشهورات جسمیه و اکتشافات علمیه و فنییه نمایی کردی که مدنیست منبسط سعادت و ترقی عالم بشری است و چون مکتوب را اختراعات آلات مکتوبه و جنبشی و ایجاد فضای نماند و اکتشافات ان و ارات نارید که قلاج ریشه حیات است ناطق و اشیخ و شمشیر و کوه که مدنیست با ن حدیث تمام و هم منانست مگر آنکه مدنیست جسمانیه مریب بیدایت ربانیه و مستوحات رحمانیه و اخلاقی الهیه کرد و منضم بختیارات روحانی و کالات مکتوبه و نیوزات نادرش شود حال در آنکه میسکند که متمدن و محمدرترین معالجه عالم مغازن مواجبه نمی کردید و با نایم جهان لشکرها و حرب شدید شد و با هم عالم مطلق را لحه کردند و اول سالار و بیدان جنگ و جدال شده و در عالم انسانی در حداب شدیدا افتاده پسریا بدایت و ترقی جسمانی را منضم بیدایت کبری کرد و عالم ناسوت را جلیم باه فیوضات و اشکوت نمود و ترقیات جسمانی را تمام بتجلیات روحانی کرد تا عالم انسانی در نهایت جمال و کمال در عرصه وجود و معرفت نمسود تا شد انچه کرد و در نهایت ملاحظت و صیاحت جلوه نماید و سعادت و عزت ابدیه چه بره کشاید اله نعمت لله قریون و اعصار متوالیه است که ندای مدنیست بلند است و عالم بشری و وز بروز تقدم و ترقی یافت و مصموریت بهمان پیشروز و کالات صریح از بدایت جسمت تا انکه عالم وجود انسانی استعدان کلی برای تعالیم روحانی و ندای الهی یافت مثلا طفل رضیع شدی در مرتبه جسمانی نمود و نشرو پیدا کرد تا انکه جسم بد رجهه بلوغ رسید چون بد رجهه بلوغ رسید استعدان ظهور کالات معنویه و فضائل عقلمیه حاصل نمود و آثار و اسباب انرا و عواید انرا ظاهر شد و ترقی روحانی جلوه کرد بهمه عقلمین در عالم انسانی نوع انسان ترقیات جسمانیه نمسود و ندانند انچه مدنیست کرد و نباتات و فضائل و مواجبه بشری را در کمال صورت حاصل نمود تا انکه استعدان ظهور

نصایح و تعلیمات (دیندای فلاح و نجات)

جلوه و کمالات روحانی، الهیه حاصل کرد، و قابلیت استماع ندای الهی یافت. پس ندای ملکوت بلند شد و مضامین و کمالات روحانی جلوه نمود. سپس حقیقت اشراق کرد انوار صلح اعظم و وحدت عالم انسانی و عمومیت عالم بشریت ماطح گشت. امید و آرم که اشراق این انوار روز بروز شدیدتر کرد، و این کمالات معنویه جلوه بیشتر کنند تا نتیجه کلیه عالم انسانی ظهور بروز کنند. و دلبر محبت الله در نهایت ملاحمت و صباحت نماید تا انجمن کرد. ای احبای الهی بدانید که سعادت عالم انسانی در وحدت و یگانگی نوع بشر است و ترقیات جسمانی و روحانی هر دو مشروط و منوط بالفت و محبت عمومی بین افراد انسانی. ملاحظه در کائنات که در روح نمائین یعنی حیوان جنبند، و چرند، و پرند، و درنده که هر نوع درنده را از بانا، و افراد جنس و نوع خویش جدا. و پشمهایی زندگانی نمایند و با هم در نهایی ضحیت و کلفتند و چون بیکدیگر رسیده فوراً بجنگ و جدال برآیند و در زندگی جنگ بازوندند آن نیز کنند مانند سباع ضار و مکرکان خونخوار که حیوانات مفترسه اند که جمیع پشمهایی زندگانی نمایند و تحریر معیشت خویش کنند. اما حیوانات خون سیرت نیک طیفند تا فی فطرت از پرند، و چرند، در نهایت محبت با یکدیگر الفت نمایند و چوق چوق و به اجتماع زندگانی کنند و با کمال مسرت و خوشی و نشاط و کامرانی وقت بگذرانند مانند طيور شکور که با اندک چند قناعت کنند و با یکدیگر با نهایت سرور و الفت نمایند و در دست و چمن و کوهسار و در منبوع العنان و آواز پرده از نند و همچنین حیوان چرند، مانند اغنام را هر وقت خجیرد رفتن الفت و همدمی در چمن و مرغزار سرور و نشاط مانی و یگانگی زندگانی نمایند ولی کلاب و ذئب و لئق و کفتار و خونخوار و سایر حیوانات درنده از یکدیگر بیزار و پشمهایی سیسرو سکار کنند. حتی پرند، و چرند، و چون با نیران و مغاره بیکدیگر بکنند تعرض و اجتنابی نه. بلکه نهایت الفت و موافقت و چری دارند بیکدیگر درندگان که هر یک به مغاره و طوایف دیگری اگر تقرب جوید بدین نهم یکدیگر از نند حتی اگر یکی از کوی دیگری بگذرد فوراً هجوم نماید و اگر ممکن شود محبت نماید. پس واضح و معلوم شد که الفت و محبت در عالم حیوان نیز از نتایج سیرت خوب و طبیعت پاک و وفا فی فطرت است و اختلاف و اجتناب از خصائص درندگان بیابان است حضرت کبریا در انسان جنگ و درندگان سباع درنده خلق نمود، بلکه وجود انسانی با حسن التقویم و نهایت کمالات وجودی ترکیب و ترتیب شد و لهذا سزا و کرامت این خلقت و برآیندگی این خلعت این است که بالفت و محبت نوع خویش پرده از نند بلکه پناه حیوانات در پناه و انصاف معامله نمایند و همچنین ملاحظه نمایند که اسباب رفاهیت و نشاط مانی و راحت و کامرانی نوع انسان الفت و یگانگی است و نزاع و جدال اعظم اسباب مسرت و لذت و اضطراب و ناکامی. ولی هزاران سوس که بشر قافل و داهل از این امور و هر روز بصفت حیوان و جنسی معبر و مسموم میشود، نمی بیند که درنده کرد و وقتی مار و شعبان جنبند، ولی علویت انسان در خصائل و فضائل است که از خصائص ملائکه ملاء اعلی است پس چون صفات حسنه و اخلاق فاضله از انسان تا در رتبه شخصی است آسمانی و فرشته ایست ملکوتی و حقیقی ربانی و جلوه روحانی. و چون نزاع و جدال و خونخواری نماید مشابه بسا در عالم حیوان درنده کرد تا بدیده رسد که اگر کورگی خونخوار در شبی گوسفندی بدر او در یک شب صد هزار اغنام را

مصایح و تعلیحات (دندانهای فلاح و نجات)

در میدان حرب افتاده خاک و لوده خون نماید اما انسان در جنبه ندارد یکی طبیعت فطریه و کمالات عقلیه و دیگری  
 سفلیت حیوانیه و نقائص جسمانیه اگر در ممالک و اقالیم اناق سیر نماید از جهت بی اثر خراب و در مارشاهد و کتب  
 از جهت بی اثر نیست و ما را ملاحظه فرمائید. اما خراب و ویرانی آثار جدال و نزاع و قتال است ولی صاف و باکی نتایج  
 انوار فضائل و لغت و وفای اکثر کسی در صحرائی و اوسط امیای میباحت نماید ملاحظه کنند که چه بسیار مانند اثن عشرت  
 مغموره مانند بار سرولندن مظلوم گردیده و از بحر خزر تا نهر جیحون دست و صحرا و پرویا بان خالیه خاویه تشکیل  
 نموده من مظلومه و قزای مخریبه ان صحرا را راه آهن روسیه در وروز و در و شب قطع نماید و قتی ان صحرا در نهایت  
 مذنیست و محموریت و ابادی بود و علوم و معارف منتشر و فنون و صنایع مشهور و تجارت و فلاحیت در نهایت کمال و حکومت  
 و سیاست محکم و استوار بود حال اغلب ان ملجا و بناه طوایف ترکمان و کلبی جولانگاه حیوانات وحشی گردیده و مثلاً  
 ان صحرا از قبیل جرجان و سماء و بیوره و شهرستان که در سابق معلوم و معارف و صنایع و ادب و ثروت و عظمت و  
 سعادت و فضائل معروف اناق شده حال در ان صحرا صدائی و ندائی جز نعره حیوانات وحشیه نشنوی و بغیر از  
 جولان کرگان درنده نه بینی و این خرابی و مظلوری بسبب نزاع و جدال و حر بیوتال در میان ایران و ترکمان شده کسه  
 در مد هب و مشرب مختلف شدند و از تعصب مذ هبی روسای بیبدین فتوای بر حلیت خون و مال و در فریکند یکدیگر اندک  
 این یک نمونه ایست که بیان میشود پس چون در جمیع عالم سیر و سیاحت نماید آنچه مغمور است از آثار لغت و  
 محبت است و آنچه مغمور است از نتایج پنجر و صداوت با وجود این عالم بشهر متنبه نشود و از این خواب غفلت بیدار  
 نکرده باز در فکر اختلاف و نزاع و جدال افتند که صف جنگ بپارایند و در میدان جدال و قتال جولان کند و همچنین  
 ملاحظه در کون و فساد و وجود و عدم نمایند که هر کانی از کائنات مرکب از اجزاء متنوعه متحدند است و وجود هر  
 شیئی فرع ترکیب است یعنی چون با جدا الهی در بین عناصر سیطره ترکیبی واقع گردد از هر ترکیبی کانی تشکیل  
 نرود جمیع موجودات بر این منوالست و چون در ان ترکیب اختلاف حاصل نکرده و تحلیل شوند و تشریح اجزا نکرده ان  
 کانی محذوم شوند یعنی انعام هر شیئی عبارت از تحلیل و تشریح اجزاء است پس اثر لغت و ترکیب در بین عناصر بسبب  
 حیاست و اختلاف و تشریح سبب معات . بالجمله تجاند و توافق اشیا سبب حصول ثمره و نتایج مستقیمه است  
 و تناقض مخالف اشیا سبب انقلاب و اضحلال است از تالف و تجاند ب جمیع کائنات در حییات مثل نبات و حیوان  
 و انسان تحقق یابد و از مخالف و تناقض حاصل نکرده و اضحلال نمیکنند لهذا آنچه سبب اختلاف و تجاند ب  
 با نحد بین عموم بشر است حیات عالم انسانی است و آنچه سبب اختلاف و تناقض تبعاً است علت معات نوع بشر است  
 درین بخت زاری مرور نماید ملاحظه کنی که زرع و نبات و کل دریا حین پیوسته است و جمعیتی تشکیل نموده در لیسل  
 برانست کمان کشتزار و کستان بشریت در هتان کاملی نبات شده است و چون بر نشان و بی ترتیب مشاهده نماید  
 نیز برانست که از تربیت در هتان ما هر حرور و گیاه تبا و خون روئیمت . پس واضح شد که لغت و التیام در لیسل

نصایح و تعلیمات (دوندای فلاح و نجات)

بر تربیت مری حقیقی است تفرق و تشمت برهان و حدیث و حریمت از تربیت الهی اگر محترضی اعتراض نماید که سه ضوابط و امم و شعوب و ملل عالم را ناداب و رسوم و آداب و اق و طبایع و اخلاق مختلفه و افکار و عقول و آراء متباین با وجود این چگونه وحدت حقیقی جلوه نماید و احاطه نماید تا بین بشر حاصل گردد که گوئیم اختلاف بند و قسم است يك اختلاف سبب انعام است و انظیر اختلاف ملل متنازه و شعوب متباززه که یکدیگر را محو نمایند و خانمان را براندازند و راحت و سایش سلب کنند و خونخواری رود رندگی آغاز نمایند و اختلاف دیگر که عبارت از تنوع است ان عین کمال و سبب ظهور و موهبت حضرت نه و الجلال ملاحظه نماید کلمه ای حدائق هر چند مختلف النوع و متفاوت اللون و مختلف الصور و لا تسائلند ولی چون از يك اینگونه با نوسنند و از يك با نوسنند نمایند و از حرارت و ضیاء يك شمس بر زمین نمایند ان تنوع و اختلاف سبب از نایب جلوه و روشن یکدیگر کردند چون جهت جامعه که نفوذ کلمه الله است حاصل کردند این اختلاف آداب و رسوم و عادات و افکار و آراء و طبایع سبب زینت عالم انسانی کردند و همچنین این تنوع و اختلاف چون تفاوت و تنوع فطری خلقی اعضا و اجزای انسان است که سبب ظهور جمال و کمال است و چون این اعضا و اجزای متنوعه در تحت نفوذ سلطان روح است و روح در جمیع اعضا و اجزای بدن دارد و در هر ورق و شریان حکمران است این اختلاف و تنوع مؤید اتحاد و محبت است و این کثرت اعظم قوه وحدت اگر حد یافته می باشد و اینها در با حین و تکوین و شمار و اوراق و غصان و اشجار از یک نوع و یک لون و یک ترکیب و یک ترتیب باشند بهر چه چوبه لسانی و حیوانی ندارند و لکن چون از حیثیت النوان و اوراق و اشجار و اشکال کونا کون باشند هر یکی سبب تزیین و جلوه سایر اربابان کردند و حدیقه انیقه شوند و در نهایت لطافت و ظرافت و جلالت جلوه نمایند همچنین تفاوت و تنوع انوار و اشکال و آراء و طبایع و اخلاق عالم انسانی چون در ظل قوه واحد و نفوذ کلمه وحدت انیت باشند در نهایت عظمت و جمال و علویت و کمال ظاهر و باطن رسد الیوم جز قوه کتیه کلمه الله که محیط بر حقائق دنیا است عقول و انداز و نلوب و ارواح عالم انسانی را در ظل شجر واحد جمع نتواند و است تا غنچه کل اشیا و اوست محرک نفس و اوست ضابط و رابط در عالم انسانی الحمد لله الیوم نور انیت کلمه الله بر جمیع افاق اشرق نمود و از هر فسق و فساد و ملل و شعوب و قبائل در ظل کلمه وارد و در نهایت اتحاد و مجتمع و متحد و متفکد چه بسیار جاهل و ستمگر تشکیل کردند و ملل و طبوائف و قبائل مختلفه تزیین یافتند اگر نفسی وارد محفل کردند حیران مانند گمان کنند که ایمن نفس از وطن واحد و از ملت واحد و وظائف واحد و افکار واحد و اندکار واحد و آراء واحدند و حال آنکه یکی انسان در يك است و دیگری از اهالی افریک یکی از سیاست دیگر از آریا یکی از هند و سمانست و دیگری از ترکستان یکی عرب است و دیگری از جیک یکی ایرانی است و دیگری یونانی با وجود این در نهایت انیت و یکسانی و محبت و زاده گی و وحدت و فرزندی با هم در مسازوهم و از همه استانند و این از نفوذ کلمه الله است اگر چه انوار عالم جمع شوند مقتدر بر تاسیس محفلی از این محافل نکرده اند که باین محبت و مودت و انداد و انتعاش انوار مختلفه انجمن واحد شود و هفتگی در قطب عالم بلند کنند که سبب دفع نزاع و جدال و ترک جنگ و قتال و صلح



نصایح و تعلیمات (دیندای فلاح و نجات)

صوم و الفت و یگانگی عالم انسانی باشد. ایا هیچ قدرتی مقاومت نفوذ کلمه الله تواند لا والله برهان واضح رجعت بالغ. اکثر نفسی ندیده و انصاف بازگردد مگر هو و روح را نکرند و انصاف ندیدند که جمیع اقوام و ملل عالم و طوائف و کسب و دل جهان باین از تعالیم و وصایای بهاء الله مسرور و معنون و خوشنود باشند. زیرا این تعالیم الهیه سرورند و راجعند و کند و هر جنبه فی را پرند و نماید. نفوس بشر را ملائکه اسما ن نماید. عالم انسانی را مرکز مسح روحانی فرماید. جمیع را با طاعت و سکون و امانت به حکومت مجبور نماید. و الیوم که جمیع عالم و ولتی از اول ملت من و مستخرج نه. زیرا امنیت و اعتماد از بین بشر بر خوراسته. ملوک و مملوک کل در معرض خطرند و حزبی کسبه امروز که مال دینت و امانت تمکین از حکومت دارند و امانت بصد ائت نامه رفتار میکنند این حزب مثلث و منسود. و برهان بر این آنکه جمیع طوائف در ایران و ترکستان بفرکر کم و بیش خویشند. و اکثر از حکومتی اطاعتی نمایند و باین بامین عتانی و با خوف از عقابی است مگر بهایان که خیرخواه و محتاج دل و وحب و مهرمان بجمیع مللند. و این اطاعت و انقیاد بنصر صریح جمال ابیسی فرض و واجب برکن لهذا احبای اطاعة لا مرالحق بجمیع دل و اینها است صا که و خیرخواه است و اکثر نفسی به حکومت خلافتی نمایند خویش را عند الحق مواخذ و مسئول و مستحق عتاب دانند و مرد و خطا کار شمرند. با وجود این عجب در این است که بعضی از اولیا امور ما نرطوائف را خیرخواه و شمرند و بهایان را بدخواه. سبحان الله در این ایام اخیره که حرکت و هیجان عمومی در طهران و جمیع بلاد ایران واقع شد مشهور و محقق گردید که یک نفر بهائی مداخله در این امور ننمود و نزد یک عمور نفرت و بدین سبب مورد ملامت بیخردان گردیدند. زیرا اطاعت جمال مبارک نمودند و در امور میا سیه این مداخله نمودند و به هیچ حزبی تقرب نجستند بحال و صنعت و وظایف خود مشغول بودند و جمیع احبای الهی ناهند و کوا شدند که عین انبیا از جمیع جهات صا که و خیرخواه و دل و ملل عالم است علی الخصوص در ولت طلیس و سرفیه. زیرا این در تألیف موزن و محل شهرت حضرت بهاء الله است و در جمیع رسا نل و محررات ستایش و نعمت از دواتین طلیسین نمود. و از درگاه احدیت طلب تائید کرده و جمال ابیسی روحی لاحیان الفداء در حق اطلسی حضرت شهبازیان دعا فرمود. سبحان الله با این براهین قاطعه هر روز واقعه حاصل نمود و مشکلا نی اشکار گردید ولی ما و احبای الهی نباید در نیت خالصه و صدق و خیرخواهی خویش اندیشی فتوری نمائیم. بلکه باید که در نهایت صداقت و امانت بر خلوص خویش باقی باشیم و با عیب خیریه پردازیم. ای احبای الهی این ایام وقت استقامت است و هنگام ثبوت و رسوخ بر امر الهی. نمائید نشر بنخصر عین البها داشته باشیم. زیرا عاقبت شمار و ادع خواهد نمود بلکه باید که نشر کلمه الله باشد. اکثر کلمه الله در ارتفاع است مسرور و مشغول و معنون یا نیست و لوتیند البها در زیر شمشیر و یا در تحت اغلال و زنجیر افتند. زیرا اهمیت در هیچکس نیست بر امر الله است نه در قالب جسمانی عین البها. یا ران الهی باید بچنان شوقی مبعوث گردند که در هرانی اکثر امتال عین البها هدف تیر را نشوند ابد تغیر و تبدل فی در عین و نیت و اشتعال و انجذاب و اشتغال بهند مت امر الله حاصل نکرند عین البها باشد. استان جمال مبارک است و مظهر عبودیت صرفه

نصایح و تعلیمات ( دوفدای فلاح و نجات )

محضه در نگاه کبریا، دیگر نه شانی ندارد و نه منامی و نه رتبه، و نه اقتداری و هده غایتی القوی و جنتی العاوی  
 و مسجدی الاقصی و سنت رقی العنتهی . ظهور کلی مستقل بجمال مبارک ابهی و حضرت اعلیٰ مینرجمال مبارک  
 روحی لودا الفدا، منتهی شد و تا هزار سال کل من فیض انواره یقتبسون و من بحر الخافه یخترنون یا احبا اللہ  
 هذا وصیتی لکم و نصیحتی علیکم لمینثا لمن وفقه الله علی ما رقم فی هذا الورق الممرد عن سائر النقول و علیکم البها  
 الابیہی (ع ع) *معاذ اللہ*

و نیز میفرماید ( ۱ )

هو الله

ای یاران روحانی عبت البها، بیدار امین رسید و پیام یاران الهی را در عالم روحانی رساند این بیک مبارک پس  
 نشانات انجذاب است و نسیم جان برور و محبت الله . قلوب را با اشتزاز و جانها را بروجند و طرب نماید . تجلی  
 وحدانیت الهی چنان در قلوب و ارباب تاثیر نمود که کل را بر روابط روحانیه ارتباط داده و حکم یک جان  
 و دل یافته لهذا انحصار روحانیه و انطباعات رحمانیه در قلوب در نهایت جلوه و ظهور است . از حقیق  
 میظلم که روز بروز این رابطه روحانیه را قوت بخشد و این وحدت رحمانیه را بیشتر جلوه دهد تا کل در ظل  
 کلمه الله در تحت رایة میثاق چون جنود مجتهد و مشور شوند و جان و دل بکوشند تا الفت کلیه و محبت  
 صمیمه و ارتباط روحانیه در بین قلوب عالم حاصل کرد و جمیع بشر از فیض جنبه نورانی صق جمع و حضور  
 کردند . نزاع و جدال از جهان بر خیزد و محبت جمال و الجلال کل را احاطه کند نفاق و بوفاق تبیل شود . و  
 اختلاف با اختلاف مبدل کرد و بدین بیان بغضا، برافتد و اسرار و اوت منهم شود نورانیت توحید ظلمات تعدد را  
 زایل فرماید و تجلی رحمانی قلوب انسانی را معدن محبت ربانی کند . ای یاران الهی وقت آنست که با جمیع  
 ملل و ملتها و مهربانی الفت نمایند و مشهور رحمت حضرت احدیت شوند جان عالم گردید و روح حیات در همبکل  
 بشی اندم . در این دوردید بیج که جمال قدیم و اسم اعظم از انقراط عالم بفیوضات نامتناهی تجلی فرموده کلمه اللہ  
 چنان قوی و قدرتی در حقائق انسانیه نمود که شئون بشریه را تاثیر بخورد و نکند آفته با قوه نکل را در بحر  
 احدیت مجتمع فرموده و میفرماید . حال وقت آنست که احبای الهی را بابت وحدت را بلند نمایند و ایت الفس  
 را در جمیع وجود تلاوت کنند و کل را بر احدیت تغیر الهی دلالت نمایند تا اینکه خبا، تقدیس در قطب امکان  
 بلند کرد و جمیع ام را در ظل کلمه توحید درآرد . این موهبت وقتی در قطب امکان جلوه نماید که احبای  
 الهی بوجوب تعلیمات رحمانیه قیام کنند . و بشر را نوحه طیبه محبت عمومیه پر از زند در هر دو رویه با الفت  
 بود و حکم بعبادت . ولی محصور در اندره یاران موافق بودند یا نه دشمنان مخالف اما الحمد لله که در این دوردید  
 ارا موالیه محدد و بدعتی نه و محصور در رضائنه نیست . جمیع یاران را با الفت و محبت و رعایت و خفایت و مهربانی  
 و جمیع ام را میفرماید . حال احبای الهی بموجب این تعالیم ربانی قیام کنند . اطفال بشر را بیدار مهربان باشند  
 و جوانان را انسان را برادر و مضامین را گردند و سالخوردهگان را اولاد جان بخشان شوند . مقصود این است که باید با کل

نهالچ و تعلیقات (۱) فیوضاتی و نهالچ

حتی که انسان بنهایت روح و روحان محب و مهربان بود . که در عالم بلایت و جنانهاست و فاجعه‌های نارید و در موارد  
 ظهور بعضی بنهایت دنیا معامله کنی . سهم و سنان را سینه مانند اینه هدیه نمایند و طعن و شتم  
 و لعن را بکمال محبت متابلی کنی تا جمیع امم مشا شده قوت اسم اعظم نمایند و کل ملل معترف بقصد رت  
 جمال قدم کرده اند که چگونه بنیان بیگانگی برانداخت و امم عالم را بوحانیت و بیگانگی هدایت فرمود . و  
 عالم انسانی را نورانی کرد و جهان خاک را تابناک فرمود . این خلق مانند اطفالند و بی باک و بی پروا باید  
 بکمال محبت این اطفال را تربیت کرد و باغوش رحمت به محبت پرور کرد تا آنها در روحانی محبت رحمت  
 پیدائند و مانند شمع در این عالم ظلمانی بشد رخسند و واضح و مشهود بینند که اسم اعظم و جمال قدم روحی  
 له الفدا چه اکلیل جلیلی و تاج وهاجی بر سر احبای خویش نهاد و چه فیوضاتی بقلوب یاران غسود  
 فرمود و وجه محبتی در قلوب پسرانداخته و چه الفتی در بین عالم انسان ظاهر فرموده رب ایند یسه  
 عباده الا صلیا علی الحب و اللوا بین الوری و وفقهم علی نشر الهدی من الملاء الاعلی بین اهل الارض  
 کلها . انک انت العزیز القوی القدر الوهاب و انک انت التکریم اللطیف الرؤوف العنان (ع ع) .

و نیز میفرماید ( ۱ )

هو الله

از مشرجه بین بخشراغنی . در لیل و نهار و صباح و مساء عشق و غمهی در عالم قلب و زبان بد کواحبها رحمن  
 مشغول بود و همهمه و از حق تا بیست و شرفیتی میطلب که احبای آن خاک پاک از فرمتد سه راه رجوع  
 مراتب اخلاق و انوار و کشتار و رفتار و نشون را تا رفته تا ز فرماید و جذب و وله و شوق و عرفان و ایقان و شهود و  
 رسوخ و اتحاد و اتفاق در انجهن عالم با رخی روشن و جمالی چون کشتن به عشق و نیت . ای احبای الهی  
 الجوی و اتحاده است و در روزی تا کنی در عالم ایجا نه ( ان الله یحب الذین یجاهدون فی سبیله صفا کانتهم  
 بنیان و در صورت ) ملاحظه فرمائید که در نام میفرماید یعنی جمیع مرتبه و متمثل بهم و ظهیر یکدیگر . مجسا  
 در این آیه مبارکه در این کورا عظم بسیف و سنان و رماح و سهام نموده بلکه بنوایا و اانه و متخاصم  
 صالحه و نصاب نافع اخلاق و هدایت و افعال مرثیه و صفات برانیه و شریعت عمویه و هدایت نفسوس  
 انسانی و نشر نجات روحانیه و بیان برادرین الهیه و اقامه حجج ناطعه عمدانیه و اعمال خیر یسه  
 بود و ولادت و چون نور منقده به بنوت منکوتیه بر این نیم رحمانیه قیام نمایند و صف اتحاد و بیار ایند  
 هر یک از این نفوس هزار مانند و اموان این بحر اعظم حکم افواج جنون ملا اعلی یابند . این چه موحبتی است  
 که کاین حیول را بهار بر بند اول رسالت و قطرات در یک صقع واحد جمع کرد و بحر اعظمی تشکیل کرد

بصایح و تعلیمات عمومی

و چنان وحدت اصلیه غالب و فائق شود که آثار و احکام و تعینات و تشخصات وجود و همی این نفوس چون قطره  
 یکی محرومانی شود . بحر وحدت روحانیه موج زنت . نسیم جمال قدم که در این وقت و حال فیوضات اکبر  
 چنان اساطیر نماید و قلم کبریا چنان فیضان کند که وسعت خلجان چون دریا بی پایان گردد و هر قطره  
 حکم قلم پیکران یابد . ای احبای الهی بکوشید تا باین مقام بلند اعلی فائز شوید و چنین نورانیتی در ایسن  
 اکنون ظاهر و عیان کنید که اشراقش از منقطع افاق جاودان میزدول گردد . این است اسرار اسرار الهی  
 این است جوهر شریعت ربانی . این است بنیان زمین و زمین مثلاً هر رحمانی این است علت ظم و روشنایی  
 جهان الهی این است سبب استواء رحمن پروردگسائی . ای احبای الهی ملاحظه کنید حضرت اعلی روح  
 العالمین له الفداء . بجهة این مقصد جلیل صد مبارک را سپر سهام بلایا فرمودند و بیون اصل مقصود جمال  
 قدم روح ملا اعلی له الفداء این مقصد اعظم بود حضرت رب اعلی در این سبیل سینه مبارکراهدی هزاران  
 رضا اهل ضغینه و بغض نمودند و مظلومیت کبری شهید شدند . و هزاران ماه مظهره نفوس مقدسه  
 رحمانیه در این راه برخاک ریخته و با اجساد مبارکه احبای خلص حضرت ربانیه بنا را ریخته . نفس  
 مبارک جمال الهی روح ملکوت الوجود لاحبائه الفداء حمل جمیع بلایا فرمودند . و اوست زاری قبول کردند  
 ادبش نمائند که بران جسد مظهر ارکان نیامد و مصیبتی نماند که بران نازل نگشت بسا شبها که در تحسنت  
 سلامتی از تشنگی اغلال نیار میزدند و چه بسیار روزها که از صدمات کتک و زنجیرد قیقه آرام نداشتند . از نیار و ران تا  
 ظمیران روح مصور را که در بالین برزند و بر نیار برورش یافته بود سر و پای برهنه با سلام و زنجیرد و اندند  
 و در زنت آن تنگ و تاریک در زیر زمین یا تا تلین و سارقین و تاعین و یانین محسوس نموند . و در هر د قیقه اذیست  
 جدید یروا داشتند و در رانی رفوع شبها نه تبتین کل بود . بعد از مدتی از وطن بند یا رغبت فرستادند  
 سفین محبت و ادات در عراقی هرانی سهمی بر صد مبارکوارند . و در بر نفسی میخی بر جسد مظهر نازل . ابد  
 نه قیقه امنیت و سلامت مامل نبود . راعده با کمال بغضیاء از جمیع جهات مهاجم . بنفس مبارک نسرده  
 و حین امت و مت کل میفرمودند بعد از جمیع بلایا و صدمات از عراق که تاره اسماست بقاره اروپا انداختند  
 و دران غرت شدید مرمصیبت عشیمه ادیات شدیده و مهاجمات عشیمه و سانس و مشروبات و عداوت و  
 ضغینه و بغضای اهل بیان ضمیمه صدمات وارد از اهل فرقان شد . و دیگر قلم حاجز از تفصیل امت البتسه  
 شنیده و منقطع شده این و حال مدتیست و چهار سال چسود که در این سجن اعظم با عظم محن و بلایا اوقات  
 مبارک گذشت مختصر این است که مدت اقامت جمال قدم روح الوجود لمظلومیت الفداء در این جهسان  
 فانی یا اسیر زنجیر بودند و با زیر شمشیر و یاد رشیدت لامل و محن بودند و با در سجن اعظم . هوکل مظهر از  
 شدت ضعف از بلایا چون آه نند . بود . و جسد مکرم از شرت مصائب به تازی گشته بود . مقصود مبارک

نصایح و تعلیمات مسروری

از حمل این مثل اعظم و جبین این پلایا که چون دریا موجش باوج آسمان میرسد و حمل سلاسل و اغلال و جسم مخلوبیت کبری تاشق و اتعا که و سکانگی من فی العالم بود . و ظهوریایه ترحیند الهی بالثعل بین ام تا وحدت مبداء در حقائق موجوده نتیجه خاتمه نکرده و نورانیت کن تری فی خلق الرحمن من تفاوت اشراق کنده . حال ای احبای الهی وقت کوشش و جوشش است . همت بکارید و سعی کنین و بیون جمال قدم روحی لقراب مقدم احبائه الفداء نسب و روز در مشرب فدا بودنند ما نیز سعی کنیم و جانی نثار نمائیم و در مایا و نصایح الهی را بکوشش و شوق و شهنشوم و از هستسی محدود خون بگذریم و از خیرا لاتبا غله کثرات عالم خلق چشم پوشیم و این مقصد عظیم را خدمت کنیم . این شجره پرا که دست موهبت الهیه نشانده با وها مات خود قطع نمائیم و این انرار ما طلعه ملکوت ابی را بنجام تیسره افرا خروا و تمام مستور کنیج را مواج بحر کبری را رسد حائل نشویم و نفحات قدسین را در جمال ابی را حاجز از انتشار نکریم . فیضان نیسان فضل را در این یوم و عمل قطع نمائیم و شعاع افتاب حقیقت را زوال نجوئیم هذا ما وصی الله به فی کتبه وزیره و الواحه المقدسه الناطقه بوصایا علی العباد المخلصین و البیاء علیکم ورحمة الله و برکاته . (ع) .

و نیز میفرماید ( ۱ )

هو الله

حمد المن لاج برهانه و ظهر سلطانیه و عم احسانه و بانیت محجته البیضاء و شهر من رحته السمحاء و کشف الشطاء و اجزل فی الحناء و مسح بالمرهبة الكبرى و اتی بیوم اللقا و جعل الغبراء غیطة للخضراء و اختار حقائق نوراء و افاض علیهم فی مشهد الکبریا نوراً استضاء به الارض و السماء فان تجردت و اختزلت و انشجرت و خشعت و سجدت و توقفت بالشمعة النورانية و اللیحة الرحمانية فی شجرة سیناء فی البقعة النوراء التي انتشرت منها نفحات تعطررت بها الارباب و هیئت علی الانوار فاحیث تلویح اهل الرقاق و انصفت ارواح اهل الاشراق . و البیاء و اللثا و التحیمة و المعنا علی الجوهرة الثریة المصدا و الدرة الدرهمیة الزهریة و الهیوة المتشخصة البیاء الحقیقة انجامة اللامعة التلزم الخضم المراج و الماء الطهور الشجاج الشجرة المباركة السندرة التي اصلها ثابت و فرعها فی السماء و توشی اکسها فی کل حین . الهی الهی ترانی و ضعا جیبین علی تراب لذل و الانکسار و اغر و جهمی بخبارنا . احدیتک یاری الصغیرا خاضعا ضاعا ضاعا متذللنا متضرعا مبتعلا الی ملکوت انوارک فی اللیل و النهار . ان تنظر الینا بعین عنایتک و احضات طرف رحمانیتک و تخفر لنا فدیننا و غنا یا نا و تعاملنا بقضک و جودک لیس کل الاحوال . ربنا ناخطاة و انت النور الرحیم . ونحن عنیة و انت القیاب الترم . فاشفر لنا ذنوبنا و اکتشف عنا کرمنا و قدر لنا برحمتک الانقذنا من الذنبا و لا تستغال بذکرا و لا تستغال بنا برحمتک و المداومة فی مشا عیة ایا تک و معرفة کلماتک و الامعان فی اشارک و لا تقیاس من انوارک . رب ربهموا لا عبادة اخلصوا لوجهک و جودهم و انه صرفی فضلک و عنایتک سرورهم و حبورهم و انسدهم و ظهورهم علی طانتک و قوا زورهم علی عبادتک و شرب صدورهم

نصایح و تعلیمات

بنفحات قدسك وقد رلهم حضورهم فی الجنة لثانك واجعلهم عبدا یرتد عن ایات التوحید فی مجامع ذكسرك  
 ویتبسون انوار التشریف من مشكاة فیضك وینجدون الی جمالك ۰ یخضعون لجلالك ویتركون ما دونك  
 ویتحتمون علی صونك وعبودك ویتضعون لكلمتك ویتضعون لاحتك ویتسرون لنفحاتك ویتسبون لسبحاتك  
 ویتسبون اناراتك ویتسبون من اناراتك انك انت المقتدر علی ما تشاء تعطی ما تشاء وتمنع من تشاء وترزق من  
 تشاء یدك الملك والملكوت ۰ انك انت القوی العزیز المحبوب ۰ ای احبای الیهی وای یاران عزیز عبد البهیا  
 جام میثاق سرشار است و فیض موهبت کویا سر از جهان پنہان چون ماه تابان ظاهر و با هر دو بار باره صبح  
 شدی منتشر است و نیز فیض جمال ابھی مستور مشہر ۰ صیت بزرگوار اسم اعظم بشرق و غرب رسیدہ و واژه امر  
 جمال قدم جنب و شما لرا احاطہ کردہ ۰ نفحات قدس در روز است و نسیم حیات در حبیب ۰ کلمۃ اللہ مرتفع است  
 و عزت با یدہ مکتشف سراج احدیت ساطع است و شعلہ رحمانیت لامع ۰ از جمیع اقطار دنیا با بہا الایہی  
 بلند است و در رخا و رو با اختر تعالیم الہی حیرت بخش ہر ہوشمند ۰ اوراق حوانات در افترک و امریک واروپ  
 بعضی بنعت و ستایش مشغول و برخی با یقات ملل مالوف و حیرت موصوف کہ این امر بسیار خنیر و مخوف ۰ بعضی  
 انہما تعجب نمایند و برخی از شدت تاسف شکایت رانند ۰ قومی گویند کہ حضرت مسیح حین صعود در  
 ظلش نفوس معدودہ ہونہ ۰ با وجود این صفتش جهان کیرکت و واژه اشرفک انور رسید ۰ اما جمال قدم روحی  
 لاحباتہ الفداء حین صعود مات والوف در ظل را یتعظمتش محشورہ بکر معلوم است کہ در استقبال چہ نیامس  
 بر یا خوا شد نہ و اعظم یاران حضرت روح بطرس عظیم ہونہ ۰ با وجود این پیش از صعود مضرب کشت و بخسوف  
 و در اس افتاد ۰ اما اسم اعظم روحی لاحباتہ الفداء ہزاران نفوس رسپیلش رقم کمان کف زنان پاکویان جانفشان  
 نمودند و مشہد فدا نشانتند ۰ باری مورد را ین مرکز است نہ بکر معلوم است کہ احبای الہی الیوم چہ سان  
 جانفشان با یند نمایند و تبلیغ محتجبین ہون از شدت سرانجام طیبہ کنند و شعلہ نورانیہ برافروزند و لمحہ  
 رحمانیہ ظاہر نمایند کہ آی یاران الہی بعد از صرح جمال رحمانی ایا سزاوار است نہی بیاسانیم و یا محفلسی  
 بیارائیم یا نفس راحت بکنیم یا نمہد مسرتی بکنیم یا سربالین اسایش بنہیم و با ارایش و لایس جهان افرینش  
 بچونیم (لا واللہ) این نہ شرط و نامست و نہ لایق و سزاوار ۰ پس آی یاران بدل و جان از روی خدمت استان نعمت  
 و مانند راستان با سبان عتبہ رحمن کردینہ ۰ و خدمت عتبہ مقدمہ شرفحات است و بیان ایات بیانات و عبودیت  
 در کاء احدیت و بندگی بارکاء رحمانیت ملاحظہ فرمائید کہ یاران حدیث روحی لہ الفداء بعد از صعود  
 چہ انتطاعی و انجد این و انتعالی با علا کلمۃ اللہ قیام نمودند از فضل حق امین و ارم کہ مانیز بی ان پاکسان  
 کیریم و قریانکاء عتس و جند کنان بنسائیم ۰ این است فضل موفرا نیست موهبت حضرت رب غفور در این ایام در نشر  
 تعالیم الہی در بعضی جہات قدری قدر و رحمانی و این موجب غم رانند و ملا علی کشتہ ۰ زیرا اهل ملکوت ابھی  
 منتظر و مترصد اند کہ ہر یک از ما بوقایم نمائیم و نہ رحبت اسم اعظم تحمل دریا و جفا نمائیم ۰ بعضی از یاران  
 رحمانی راحت و اسایش جسمانی خوشتررا ترک نمودند و در ریاض شہر شہر بلکہ قریہ بقریہ بنگشرفحات اللہ

نصایح و تعلیمات

پند اخشنده ان نفوس پاک، چنان مشهورتعمیرین ملا علی کشند روحی لهم الله که بچنین موهبت کبری موفق  
 شده اند . ایام را بتعب و مشقت کبری کند راندند و آنرا سراندره نایب غافلان صرف نمودند . ای باران و قسمت  
 راحت و سایش نیست وزمان صمت و سکوت نه . عنک لیب کلشن و فارانغمه و الحان بدیع لازم . و طوطی شکرنگن  
 هدیران عشق بلیغ واجب . سراج را نرور و شعاع فر فر است و نجوم را درخشندگی مستمر حتم . در پارامج باید  
 و طوبریا این نماید . لثالی را همان لازم و ازها رو یا فر عرقا ترا بوی مشکبار واجب . از فانی حتی قدیم اینست  
 که کل برانچه باید و نمایند موفق گردیم . ای احبای الهی تعالیم الهی مورث حیات اینست و سبب روشنائی  
 عالم انسان صلح و صلاح است و محبت و امان . تا میس اشقی و راستی و دوستی در جهان اثرش است و با مطه  
 انجا در اتقانی و التیام و ارتباط در میان عموم افراد انسان . لهذا باید که اساسی در این جهان نیستی  
 بشیبت که سبب هستی بی پایان کردن و علت نورانیت عالم امکان شوند . با جمیع امم و ملل عالم در نهایت محبت  
 و مهربانی سلوک و حرکت لازم است و با ناکه فرق مختلفه نهایت مودت و مرحمت و مروت و اعانت و رعایت واجب  
 هر دردی برادرمان شوید و در زخمی را مرهم و سبب التیام در ضعیف را شکر بر کردید . و هر فقیری را معین و در مستکبر  
 هر خا نشیرا کفیف منیع شوید و هر مضطرب را ملاله ی رفیع در این مقام ملاحظه و امتیاز هر چند جا نزولی در این کور  
 عظیم محبوب و مقبول چنانست که در راز حد و ادات بشیران شده نمود و باران مثلاً هر چه در رحمت کردن نماند و نوع  
 انسا ترا خدمت حتی حیروا ترا مواظبت نمایند ( و رحمته سبقت کل شیی ) ای باران الهی از ما نه بهره بزیارید  
 و ازنا نره فتن احترای زندانیت زیرا جهان سوزاست و سبب هدیم بنیان الهی در شب و روز . از اهل فساد بکسی  
 کناره جوئید و جز محبت و طاعت و عتبات و امانت را افسانه نمرت زیرا بعضی نفوس اغراض مکتونه در دل  
 دارند و پسانه جوئند و فتنه اندازند و فساد بی برانند و بنامها از آنها رحمت را زوی حریت نمایند . و حال  
 آنکه منوی شمع هر چیزه بکراست و منصف دیگر . لهذا احبای الهی باید از این گونه نفوس و از این قبیل امور بکسی  
 اجتناب کنند اطاعت اولیای موعظی الخصوص اعلی حضرت شهریار موعظی بودند کنند زیرا مریز تا جداری مسرور  
 بوجرد شخص عالی مزین است و مسند عتبات بوجرد در ستور مهربانی اراسته جمیع نعمت باات از اشخاص است  
 که بخا سراراسته و باطن کا مته و خوسر را در لبا بر علم در آورده و مانند علت کا بوس بر این ملت مایوس مسلط  
 کشته . جمیع را بعواند ندیمه و قواعد سقیمه دعوت بنمایند و مانع عزت و دولت و ترقی ملت هستند و ها کتیبه  
 که حتی قد بر این نفوس را از شراب غفلت بیت ا رعایت و در بخوار بیچارگان کردند . این را بک انیت که ترقی ملت است  
 منوط بنمود و عزت و ثروت و دولت است . رفوت و دولت مشروط بعلویت و ثروت و سعادت است . این در تمام است  
 بعضی پیشروان را چنان کمان که اگر در رفوت حکومت خلیل و فقیری حاصل شود اما بیکر و جبرورج بکشایست  
 ( نه چنانست ) آنچه نفوس حکومت ها نه به بیشتر کردن دولت ندیم بیشتر نمید ( زهد امر مرحتم لا یشتره فیہ الا کسل

نصایح و تعلیمات

جهول و ظلم) ای احبای الهی وقت محوستوفنا مستوهنکام عبودیت و توانا نهایت هرج این عبد مقام بندگی  
 حضرت یزید انست اگر در رکاه عبودیت مقبول کردید یا حیدر اهدیه المرحبه الکبری والاشوامیوس من رحمسة  
 الله . لهذا عبد البها را نهایت امال و ارزو چنانست که در این فضا پروالی بکشاید و در این میدان پشیمان  
 و از این صها به نشسته بی منتها یابد . سرمست این جام گردید و از این مدام نام دل و جان طلب و هرگز کری جز این  
 ذکر محبوب محترم سبب کمال حزن و اندوه است و علت نمدت مساف و حررت غیر محبت و در ازاران الهی استند تا  
 میباید که نسبت روز بطکوت الهی بزارند و نالند تا عبودیت این عبد در ان استدان مقبول افتد . ای احبای  
 الهی اگر سرور و حبور و سایش جان و راحت و جنان عبد البها را خواهید براتحاد و اتفاق بیفزائید و جمیع  
 امواج یک بحر گردید و قطرات یک نهر . کلمها یک کلتن گردید و حلقها یک جوشن . در یک هوی پسرواز  
 نماند و یک نغمه و از ترنم ساز . این عبد همواره از سرور اهل فطوره و خطری عظیم است و در بلای عقیسم .  
 امین بقا در ایام معدودینه و خوف و بیم ان نام که حصن حصین را از اختلاف جزئی بین احباء رخنه عظیم  
 حاصل کردید . لهذا الیوم خدمتی اعظم از اتحاد و اتفاق احباء نیست . هذا امر برور و هذا هو لغوز الحظیسم  
 و الفید المبین للمستظلمین فی ظل نجمة الطوار . جناب امین علیه بهاء الله الاهی از سرورید باین بقمه  
 نورا چه در ان جمن احباء چه در نزه عبد ال بهاء جمیع اوقات را بستایس یا ران و محنت و درستان گذرانده  
 زبان بشو صیف هر یک بکشاید و شرح بسیطی از ثبوت و استقامت احباء و اما الرحمن در بلدان و قلمری بیان نموده  
 و از این عبد خراش کردید که بالنیابه از جمیع درستان الهی جبین بر خسته مبارکه نهاد و زیارت نمود و ظلمت  
 تائید و توفیق کرد . و علیکم التحیه و التناء ( ع ع )

و نیز صفر مایند ( ۱ )

هو الله

از درستان الهی و ازاران معنوی خداوند عالمان در قران حکیم صفر مایند ( و انکم فی رسول الله اسوة حسنة )  
 یعنی متابعت حضرت اسوة حسنه است و اقتداء بان مقتدا ای حقیقی سبب حصول نجات درک و عالم است .  
 رسول ما موریا تابع در جمیع امور و مشون بودند و چون افراد ای این مشهج تویم را صراط مستقیم دانسته سلوک  
 نمودند در اقلیم رستان و کشور خاصا نملوک گردیدند و نفوس که در راحت و حصول اسایش کوشیدند خون را  
 از جمیع مواجب محروم نمودند و در مثل حفره یا بر معدن پها افتند . ایامشان بسر آمد و خوشیشان بپایان رسید  
 صبح روشنشان تاریک شد و جام صافیشان در رکاب الود و غبارا کین نجم باز نشان افل شد و کوکبلا محشان قارب .  
 اما ان نفوس مقدسه که تاصی نمودند در راتق اعلی چون نجم هدیه بد رخسیدند و در مطلع امال بانوار بیمثال  
 ساطع گشتند . بر سر بر سلطنت جا و دانی نشستند و بوتخت نامرانی رحمانی استنرا یافتند . آثار شمسان



نصایح و تعلیمات

با هراست و انرا بر تمان لامع . کویکشان در دست و موکشان افزای ملائکه افلاک سرمدی . قصرشان منید است  
و بنیاد شان و طیف . نورشان جهان افروز است و حرارتشان جهان نسوز . حال قیاس نمائید نشوسی که تاسی  
بان نور مبین نموند و چنین مواهب و مراتب نائز نشوند . حال ما اکثر تاسی به جمال ابهی و حضرت اعلسی  
روحی لعن استنهد فی سبیلها الفداء نمائیم چه خواهند شد . حضرت اعلی از کایت طلوع جمالش تا  
یوم شمها کت کبری شب و روز را در تمان بلا کت رسیدل خند اکنه راندند و اخرا الکاس سینه را هندی هزار تیر  
بلا فرموده با سینه شرحه شرحه بملکوت ابهی متافتند . جمال قدم اسم اعظم زهره رانلای چشمید نسد و  
جام لبریزه را بتلالی نوشتیدند . سینه را هندی در تیرینه و نند و کرک نرا رهین هر شمشیر فرمودند . امیسر  
زند ان کشتند و بسته زنجیرین امان عرضه هجوع اعدا شدند و هندی رجوع انرار . مقهور سلاسل و اغسال  
کشتند و مخلول و ثاق و اصفان بعید از وطن کردند و سرگون بلاک بلخار و عقلاب شدند . در سجن اعظم  
مبتلای بلای دهم کشتند و اسیرالم و ستم . در این زندان جفا و عثر ظلمه ایام . بار کتان بسرمان و صحران  
بملکوت فرموده . حال ایام . و ستان با وفا و باران انطلعت نرا . ایام سزاوار است که دیکر ک قیفه ما مسروده  
نشینیم و صبر پیشه کیریم و ما سیت و راحت جرویم تا در از ما پیش و کسالت افتیم و به خیالات خوبش بره از رسم و  
به بیگانه و خدیویش ان بندیم لا والله . باریت شب و روز انی نوا ما نمید و دل . اگر با لایشر این عالم نیالایسیم .  
بزم فدای بیارائیم و جشن عشق بر ما نمائیم و اجنتک و د فریض با هفتک ملکوت ابهی نغمه سرانیم و قصر کتان  
نمان مان خندان یقربانکاء فدایشت ابیم و جان و تن و سر و بدن انفاق نمائیم . ای یاران و فانی رای و دستان  
ثبوت و استقامتی ای مبتدیان تنبش و توسلی . ای متذکران تعلق و تمسکی هر یک باریت مشوق دیکری کردیم و  
محرك ما نرین شویم و در ترحمات الله کونیم و باعلاء کلمة الله بره ازیم از نسیم کشتن عنایت نا انا همیشه  
کردیم و از نسیم گلزار حدیث ملکت شویم . رقب ابرار مشوق و شورا نکیم و در دل احرار وله و سروران ازیم حمد  
خدا را که بنور ملکوت ابهی در هجوم است و نجوم افق اعلی در سطوح و مسجور . علم هندی در جنبش است  
و حساب عنایت در فریض و در افتن معانی در تالیش . جشن و عیش ملکوت ابهی در نهایت سرت است و صبح  
عنایتنا سر بر توهده است . اهنگ ملکوت ابهی است که از ملاه اعلی میرسد . ای مرده بی جان و دل جاندار  
شرفا قی و شربا رند . احدا و پرا نرا رند . اشراقی تشبیرند از جان رتن بیزار شوینزار شو . هفتکم قریسانی  
چون انفا بر حقایق بود . اسرار ربانی بود . بر تانستان مرده . از نومردن ار شو کلبانک مرغ خوش سخن . بر شان  
سروانت رحمن . در رس معانی میدد که تو محرم اسرار شو تو محرم اسرار شو . (ع ع )  
و نیز میفرماید ( ۱ )

نصایح و تعلیمات عمومی

حواله

(اینا طریقند کرا الهی) صبح قدم چون مشرق عالم را روشن نموده . خفا شان پریشان شدند که ایوای وای . ما را  
 مجال و میدان نماند و ده که ویا زارد رشتگست . پس چاره باید کرد . چه که . عراب و منیر برهم خورد . یکی گفت  
 این صبح گانه بست . دیگری گفت کویا فل . برخی گفتند که فجر شما لیست نادر الوقوع و کویا لامع از بس  
 ندارد و بعضی گفتند که شعاع کوره و لکانیست که وقت طفیان اشر نشان نیست چون آفتاب انورده میسند  
 بزویای ظن و خصمهای او هام کونا کون خزندند . که این شب است نه روز . ظلمت است نه شعاع و لفر روز  
 گوان خسرو کشورا شیر کوان بر تو چها نگیر کوان کوی اتشین کوان روی نازنین . و چون ان نیر تا بان در وسط آسمان  
 در نقطه معدل انهار رخیمه بر افراخت نوبت سلطنت بناوخت که ای نایبایان وای خفا شان بر تو اسسراق  
 است و تجلی نیر افان لمعه طورا است و شعله بر نور . چشم مشتاقان منورا است و مشام عشا نان معطر . نفعات  
 جانپورا است و نسما شریا در حشر اکبر نفعه صورا است و نفعه کلشن سرور فیخر عنایت است و بوم بشارت . دهنت  
 قیامت است و رحمت خسران دنیا و آخرت . خوف ( تضع کل ذات حمل حملها است ) و بیم ( تدهل کل موضعه  
 عما رضعت ) و هراس ( و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری و لکن هذا ب الله شدید است ) و ظهور ( و نفع فی  
 الصور و لك رجیع غیر حین است ) سرور و خجورا است و حشر و شهور . اصحاب یعین در قلك امین است و اصحاب  
 شمال در سرور و مال ( ان الابرار لفی نعیم ) است ( و ان الفجار لفی جهیم ) نعم الهی روشن است و انجمن  
 رحمانی کلشن . خلاصه این وقوعات عظیمه بی همتا نرا بیند ان نمونه . و من . مونا را هشیار نکرد حال عنسوز  
 منتظران بیوند . و مستحق زجر و لوم ( در هم فی خوضهم یلعینون ) پس ( ای احبای الهی ) شما که صد رشتین این  
 بزید و تیغ اتشین این رزم . طيور حده ائق توحید نید و حقائق تجرید . در ظل کلمه وحدانیت جمع شوید . و  
 تحت لواء حضرت احدیت مجتمع الشمل قیام بر اظهار اثار را دره حشر اکبر نمائید . و در صند تشبیر انسوار  
 ظاهر باین نمر اعظم افتید . در الفت و محبت بکوشید و با هم بجوشید . با شلاق الهی ممتاز از ناس شوید . و  
 بروش و سلوک مالك الملوك سالك بین ناس . در جمع شمل بکوشید . و در ترقی در جمیع مراتب بین جمع .  
 بیکنه بکر مهران باشید . و با آشنا و بیگانه خیر جوین . و نثر بی صورت نمائید و از فیخر ظهور محروم نگردید . در نظم  
 امور بکوشید و در ترقی در جمیع شئون بدل مجتهد نمائید . ولی شاهد جمیع این مواهب در انجمن یاران پرده  
 براندازد . چون عهد و پیمان محفوظ و مصون کرد . و لایحی علی الوال حی علی الضلال حی علی خيبة الامال  
 حی علی الیاس و الاضمحلال حی علی عدا بئس بد الحال ( و الیها علیک ) ( ع )  
 و نیز میفرماید ( ۱ )

نصائح و تعلیمات موسمی

هو الله

(الحمد لله الذي كشف الظلام) وضحى الضمام وكشف الحجاب وازال النجاب فلاحته انواره وشماعت اناره  
 وظهرت اسراره • وفاضت سحابه • فحملت ارض الوجود بفيضه وسببه وطيب صبيه • واهتزت ورتت وانبتت  
 رياحين الصرغان • وسنا بل عذرا لا يقان • وتعطرت لافاق بفتحات قدسه العابقة على الجبهات والتحية  
 والجباه والثناء والصلاة على الحقائق الرحمانية والحقائق الربانية التي نمت ونبتت من ذلك الفيض  
 العظيم والسيل الذي انحدرنا لبحر المتكاسم المتدفق بالعمق الكريم • والتبارك المرتفع الى الالوه الرفيع  
 (الهي الهي) لك الحمد بما اوندت نار حبهتك الربانية في قطب الامان في الشجرة المباركة التي  
 لا شرقية ولا غربية • وتسمرت وتلظت والتمب حتى بلغ لهيبها الى الملاء الاعلى وبذلك اتبسوا الحقائق  
 النورانية من نار الهدى (وقالوا اننا انسا من جانب الظنونارا) •

الهي الهي وانفخ روح معرفتك في النفوس وشرح بايات توحيدهك الصدور • واحيي من في الثبور وبه اصحنا  
 الغرور • وعم السرور والحبور • وانزل الماء الطهور • وادركنا معازجها كافر • في محفل التجلي والظهور  
 انك انت المحطى البادل الثفور • وانك انت الرحمن الرحيم •

(اي احباي الهي) جام صهباء رحمانى سرنا را مستورين ميتا والهي براتر ابرو صبح موعبت بيد من ونسيم عنايت  
 ميوزد ومزده • الخاف از ما توت غيب ميرسد • بيدار روحانى خيمه در قطب گلشن زده • ويا نه صبا از سبای رحمانى  
 مشام روحانيمان را محفل نموده • بلبيل معانى افغان زلف خزانى كرده • وغنچه دناى معنوى در نهايت طراوت ولباطا  
 نكته • مرقان چمن مطرب ان بچمن كشته • ويا بشع الحان واحد من انعام باهنگ ملاعلى بانك يا غوى ويا بشرى  
 بلسن كرده • وصالى سرخوشى برانده • نوشان جنت ابيسى زده • با اين فصاحت بيان وبلذت تبیان بر شاخسار  
 رحمانيت كلبانك تقدير ميوزد تا افسرد • كان بانك به غفلت ويزهره كان بانك • فترت به جوش وحرکت اينسده  
 ودر جشن عيد وشمسرت حضرت احديت حاضر شيرند • الحمد لله او ازه امرالله شرق وغرب الاحاطه نمسوده  
 وصيت عظمت جمال ابيسى جنوب وشمال را بحرکت او • اهدنگ تقديس است كه از اقليم امريك بلسن ابيت  
 ونصره يا بهاء الايهى است كه از دور ووزنديك متواصل بملاعلى شرق منوراست • غرب محطراست • جهلان  
 مخبراست نشانات بقعه مباركه مشك انه فراست • عشرب ملاحظه مينمائيد كه اقليم تارك روشن كشته  
 وكسور اروپا وانريك كلچن وكشمن شده • ولى چون آغاز طلوع اين مبهرتا بان از افق ايران بود • واز ان خسار  
 بياختران سراز فرمود • ارزوى دل وجان چنان است كه شعله اتش عشق در ان خطه وديار شديت ترا شده  
 زبورانيت امر مبارك پديد تر • ولوله امرالله غلظه در اركان ان كشور اندازد وروحانيت كلمة الله چنسان  
 جلوه نمايد كه ان اقليم مركز صلح وصلاح كونه رزاستى وانش و مهورونا • بعضى ايران سبب حيات جاودان

نصایح و تعلیمات عمومی

جهان‌یان کرد و علم صلح عمومی و امان و روحانیت محضه در قطب امکان برافرازد ( ای احبای الهی ) الحمد لله امر الهی در دوره بهائی روحانیت محضه است . تعلق به عالم جسمانی ندارد . نه جنگ و جدال است و نه تنگ و وبال . نه نزاع با امام است و نه برخاستن با قباثل و ملل . جیشش محبت الله است . و عیشش صهیبا ی معرفت الله . جنگش بیان حقیقت است و جهادش بر نفس اماره بد طینت . مظلومیت کبری خال بیت است و معویت و شرافت ابدیه . باری روحانیت اند روحانیت است . تا توانید خوا طر موری نیاز زارید چه جای انسان . و تا ممکن سرمایه مکتوبید تا چه رسد بمرادمان . همت بران بکارید که سبب حیات و بقا و سرور و فسح و راحت و آسایش جهان‌یان گردید خواه بیگانه خواه مخالف و خواه موافق نظریه باکی که پرو یا نا پاکی بشناسر ننمایید . بلکه نظر بر رحمت عامه خداوند اکبر فرمائید که بر تو عنایتش جهان و جهان‌یان را احاطه نمود و فیض نعمت بر عارفان و جاهلان را مستغرق فرمود و بیگانه مانند آشنای یگانه برخوان انعامش حاضر و مفکر و مدبّر مانند مقبل از نه رای التواضع مغترف ( احبای الهی ) باید مظلوم رحمت عامه باشند و مخالف فیض خیر خاص . مانند افتاب بر گلشن و گلخن هر که بتابدند . و عتاب به ابر نیسان بر گل خار درشک و بسیارند . جز مهر و وفا تجویزند و طریق جفا نمی بینند و در آرزای صلح و عفا نمی بینند این است صفت راستان و این است نشانه بنده استان جسمال ابهی روحی لاحبانه الفداء تحمل مصائب کبری فرمود و بلا یایی مشهوری نه می نیا سو و نفسی براحمت بر نیس آورد اراره کوه و هامون گشت و سر کون قلاع و سجون شد حقیقت کبری را سر بر عزت ابدیه شهرت . و زنجیر و اغسال را طوق عزت و استقلال یافت . شب و روز رحمت تهنید شمشیر بود . و حاضر صعوبت تا این جهان را روحانیت به نشاند . و به منوحات رحمانیت پیا راید و جهان بیاساید نزاع و جدال از میان برخیزد و سیسف و سنان بدل بریج و روحان کرد . و جنگ و جدال منقلب به محبت و امان . یعنی میدان جیش و طیش مبدل به سحر و تهنید کرد . و مساحت رزم خونریز به زم مشکبیز شود . جنگ تنگ کرد و حارب و ضرب به عتاب و حارب مغفور قباثل را مس شود . صلح عمومی در قطب عالم خیمه بر افرازد و دنیا در حارب و قتال ازین براندازد . پس باید احبای الهی این درخت امین را از جو بیار رحمت ایباری کنند و بشش و و نمانیش پرند ازند در رهرا قلم که مقیمند با قلب سلیم یا رونده یم تزیب و سعید گردند و با خلق و خوبی چون بهشت برین ترویج نمایند و این را عین رحمانی نمایند . ابتدا از نه و نکرند نسرده و نشوند بژمرده و نشینند آنچه جفا بیشتر بینند و نا بیشتر نمایند و هر چه بلا و عذاب زیاده تر کنند جسم عطا بیشتر بخشند . این است روح هیکل عالم و این است نور تابنده در قطب عالم . و باعث از این لایبخی لصیونیه شبة رب العالمین ( ای احبای الهی ) افتاب حقیقت از افق غیب تابنده و در رخشنده فرصت فنیمت شمرد مانند سرور و امان در این جو بیار نشووندا نماید و سر بر افرازد .

( تمتع من شمیم غرار آنچه . فما بعد العشیة من غرار ) ( الحمد لله ) اعلى حدت شهر یاری حلیم و سلیم و برک بار است

نصایح و تعلیمات عمومسی

و مهربان و سخوار . نه که پروراست و عدالت کستر . بشکرانه این نعمت و کمال صدق و استقامت بدعا ای بقسای  
 نه بهریم تا چند اری و نه وام سریر مشهوری بیری ازین و نه راه مورست را با دی و مند نیت و تحصیل معرفت و تزئید تجارت  
 و ترقی زراعت و تحسین صناعت و تزییات عصریه از هر قبیل کوشش نمائید ایران بعمون و عنایت حضرت یسزنده ان  
 در ظل سلطنت این جهانگاران شاه الله نه ارا لا مان کرد نه و مرکز ترقی بی پایان ( ای احبای الهی ) العنة لله  
 که عنم مبین عهدت و بیمان انا فانا بلند ترکشته و نه رفش غل و غش معکوس و منکوس کشته . چنان زلزله برارگان ظلم  
 و جهل افتاده که مانند تیرم شبر شده و مانند خفاش کور که زانویه کور خیزد و از آن سوراخ کاهکاهی بناید  
 و جوش فریادی برارند . سبحان الله ظلمت چگونه مقاومت نور مینماید . و حبال مبحر چگونه متانت شعبان  
 مبین بنماید . ( واداشی تلفظ ما شریفونکون ) افسوس که خود را با افسانه افسون نمودند . و بهوس بی نفس  
 کردند . عزت ابدیه را فدای نخوت بشریه نمودند و بزرگواری در جهان را قربان نفس اماره نمودند هذا مسا  
 اخبرناکم به فسوف ترون المجانین فی خسران مبین . رب وربانی اید احبائك علی الشیث علی ميثا تک العظیم  
 و لا ستامة فی امرنا المبین . والحمل بما امرتهم فی کتابک المنیر . حتی یکنزوا اعلام الهدی و سرح الملا الاعلی  
 و ینابیح الحکمة الکبری و نجوم الهدی فی افق الصلی . انک انت القوی المقتد و الشدید ( ع ع )  
 و نیز مفرطایت ( ۱ )

هو الله

( ای باران جانی عبد البها ) شرق محظرتنا مغرب منورنا . نور بیلخارده روح بسقلاب بخش . این بیت یکسال  
 بعد از صعود از قم میناقصان روفا نغان استخراب مینمودند و مشهور میگردیدند . ولی الحمد لله اثارش با هسرو  
 توتدرضا هرورها نشرو واضح کنت . العنة لله شرق و غرب نه راهتزازاست . و از تفحات نه در جمیع اقطار مشکبار .  
 جمال مبارک بشر صریح در کتابشده . فره و دند ( و تراکم من افقی الابهی . و نصر من قام علی نصره امری بجنود  
 من الملا الاعلی . و قبیل من الملائكة المقربین ) نوریت نمودند ( الحمد لله ) این نصرت و تائید مشهور و بدید  
 و در قلب عالم مانند افتاب بدرخشید ( پس ای باران الهی ) چه کسی بلیغ نمائید و سعی شدید کین تا موفسوق  
 بحیودیت جمال قدیم و نور مبین کردید و سبب انتنار انوار شمس حقیقت شویید . بهسم قدید قدیم اما نرا روحی  
 جندی بدید . و مزید افانرا تخم با کی بیفتانود . بر نصرت امرتیا نمائید و لسان تبلیغ بکشائید . انجمن عالم  
 را شمع شدی کردید . و افقی امنا نرا نجوم نوران شویید . حدائق توحید را طیور رحمانی شویید و کلبانک حدائق و معانی  
 زینت . انفس حیات را صرف امری عظیم کنیید . و مدت زندگانیرا حشره رخندمت نور مبین نمائید تا غایت کج روان  
 ملکوتی بدستارید و از زمان و خسران بریدید . زبیر احیات بشر جمیع نه در خطر . اطمینان بقا که در قیقه نه با وجود  
 این تمام مانند سراپا و هام نه موجودت و کسان افی دارند ( هییمات هییمات ) قرون اولی نور چنین کمان مینمودند

نصایح و تعلیمات موسوم

تا آنکه بموجی از امواج بقراب پنهان شدند . و بخسران و زیان افتادند مگر نفوس که فانی محض شدند و در سبیل الهی بجای نفسانی برخواستند کوی نورانی آنان از افق عزت قدیمه درخشید و آثار قرین و اعصار برهان این گفتار . پس شب و روز آرام نگیرید و راحت نجویند . راز عبودیت گویند و راه خدمت پویند . تا بتایید موهب از ملکوت احدیت موفق گردید ( ای یاران ) افق عالم را سحاب تیره احاطه نمود و وظلمات عداوت و بغضا و جور و جفا و ذلت کبری انتشار یافته . جمیع خلوقه رفقت عظمی و خونخواری و درندگی اعظم مناقب برآید . حضرت کبریا ازین جمهور بشری را ترا نشناخت فرموده و عهد ایت کبری و موهبت عظمی تخصیص داده تا آنکه ما کل بجان و دل بتوشیم جانفشانی نمائیم و عهد ایت خلق پرده ازیم و نفوس را تربیت کنیم درندگان غزالان بروحدهت شوند . و کرگان اغنام الهی گردند و خونخواران ملائکه اسمانی شوند نارعد و ان خاموش کرده و شعله وادی ایمن بقعه مبارکه روشنائی بخشد . و رانحه کلخن جفا متلاشی شود و نفحات کلشن و فاشنار کلی یابد . عقول ضعیفه استفاضه از عقل کلی الهی نمایند و نفوس خبیثه انفاس طیبه ظاهره بیرون این موهبت را مظاهری و این مزرعه را هدقانی و این باغ را باغبانی و این دریا را ماهیانی و این سماریا کواکب نورانی و این علیلان را طبیبانی روحانی و این ککشتگان را رهبرانی مهربان لازم تا این نصیبانرا نصیب دهند و محرمانرا بهره بخشند . و مستمندانرا کج روان کردند و ظالمانرا قوت برهان بنمایند .

( اللهم انی اتضرع یا مغیثی و اتدلل یا مجیری و اتوجه یا طیبی و اتاجیک بلسانی و روحی و جنانی و اقول )  
 ( اللهم الهی ) فد احاطت اللیلة الدنماء کل الارجا و غطت سحابا لا حتجاب کل الافاق . و استغرقوا الانام فی ظلام الاوهام . و خاض الظلام فی غمار الجور و العداوان . ما ارى الا و میخر النار الحامیه المستعسرة من انهار و یقه . و ما اسمع الا صوت الرعود المدمم من الالات الملتهبه الطاغیه الناریه . و کل اقلیم بنسادی بلسان الخانیة ( ما اغنی عنی مالیه هلك عنی سلطانیه ) فد خبت یا الهی متابع الهدی . و تسعمرت نار الجوی و ساءت العداوة و البغضاء و ذاعت الضغیفه و التحنن علی وجه الخبر . فما ارى الا حز بسك المظلوم . ینادی یا علی النداء . حی علی الولا حی علی الوفاء . حی علی العطاء . حی علی الهدی . حی علی الوفاق . حی علی مشاهدة نور الافاق . حی علی الحب و الفلاح . حی علی الصلح و الصلاح . حی علی نزع السلاح . حی علی الاتحاد و النجاح . حی علی التعاضد و التعاون فی سبیل الرشاد فیه و لا المظلومون یفتون کل الخلق بالنفوس و الارواح . فی کل قطر یکل سرور و انشراح . تراهم یا الهی بیکون لیکم خلقتکم و یحزنون لحزن بریتک و یترافون بکل الوری و یستوجعون لخصائب اهل الثری . رب انبت ابا هر الفلاح فی جناحهم حتی یطیروا الی ان نجاحهم . و انشد ازورهم فی خدمه خلقک و قو ظم و رهم فی عبودیه عقبه قد سلك . انک انت الکریم انک انت الرحیم . لاله الالانت الرحمن الرؤف القدیم . ( ع . ع ) مَعَالِمُهُ

و نیز میفرماید ( ۱ )

## حواله

( ای زائر مشکین نفس ) حافظ شیرازی در بیان خویش میگوید ( ترکان پارسی کو بخشندگان عمرت ) ان ترک پارسی کوتوش که در نهایت شیرینی و حلالت بفارسی صحبت مینداختی . و من و یاران الهی را سبب سرور و شادمانی میکشتی . حال با قلبی نورانی و روحی رحمانی . و آنچنانی ملکوتی و تائیدی سبحسانی با انبیاء از عبدالمعبود توجه باستان مقدس نما . و جبین خویش را بر استان نور مبین بگذار و روی و موی را بپناک تا پناک منور و معطر کن . و در نهایت عزیز دنیا را از قبل من تشرف و اقبال نما . و طلب تائید و توفیق کن . زیرا مشقات عظیمه در پیش است و مشکلات کثیره در میان و عبدالمعبود در نهایت ضعف و ناتوانی لهذا محتاج امداد اسم اعظم است . و مفتر عنایت جمال قدم تا در این سبیل توفیقات حق نعم الدلیل کرد . و در رفه عنایت نامه ی سبیل شود . شاید در این سفر نفسی در عبودیت دلبر افاق بکنند . و نصیبی از مشهور رب الاشراف برد ( یاران الهی را ) هر یک از قبل من در نهایت استیاق تحیت ابدی ای بی ایلان و ار و بگو ( ای سرکشندگان صحرا ی محبت الله ) و ای کمکشندگان بیابان عشق . پر تو عنایت الهی شامل است و فیوضات نامتناهی متتابع . عشق از اشراف نور مبین روی زمین به نیست برین کرد . و از نسیم گلشن عنایت شام اهل افاق در شرق و غرب مشکین و غمگین شود . ( یاران الهی ) باید بموجب صایا و نصایح نسور حقیقت جمال قدم روحی لعنة الفدا قیام کنند . و يك را بموجب اجرا گذارند نه اینکه مجرد بخوانند و مودع او را تو الواج گذارند . باید از امر روحانیه و جسمانیه اسم اعظم روحی لترتبه الفدا در حقیقت شهنشوند جلوه نمایند و در احوال را بطور یاران الهی . جسم و مصور کردند . و آنچه ثمری وجه اشسوری ( باری عبدالمعبود ) نهایت امان اینک بکنم نی از وصایا و نصایح مبارک . موفق شود . و یقین است یاران نیز چنین از خود دارند . بهائی باید همه افاق با نیست و نجم ساطع از افاق اشراف اگر چنین است نسبتش حقیقی است و الا نسبت مجازی است و بی ندروسی یا . مانند شخصی میا هست نامش الماس و بحقیقت زاغ و غراب است ولی استر طبل خوش اواز . از انتساب اسمی چه فائده و از لفظ بهائی چه ثمر حقیقت باید بهائی بود و ملتجی بعبودیت مقدسه حضرت نامتناهی . جمیع یاران را بجان و دامن مشتاقم و از روی مشاهده در یک ار

میشایم ( و علیکم البهاه الابهی )

( ای عزیزان عبدالمعبود ) اگر بداند که چقدر را استیاق یاران نام و چگونه شب و روز بدکر و یاد نما

نصایح و تعلیمات عمومی

مشغول . البته از نشانه مانی بر او زمینمانند . نمایاران اسم اعظمند . و او را بن عبد البها در ظل الطاف جمال مبارکند . و بنده گان حقیقی صمیمی حضرت کبریا ( طوبی لکم تم طوبی ) لهذا در روزه عبد البها عزیز و جلیل و رفیقند و ندیم . و در عبودیت عتبه بها شریکند و سهیم ( ع . ع ) متابیر

فصل هشتم

۱- موازین اذراک

راجع بموازین اذراک میفرماید ( ۱ )

میزان اذراک آنچه مسلم است منحصر در چهار موازین است . یعنی حقائق اشیا . پانچهار چیز اذراک میشوند ( اول میزان حرارت ) یعنی آنچه به چشم و گوش و دانه و شامه و لامسه احساس میشود اینست محسوس میگویند . امروز نیز جمیع فلاسفه اروپا این میزان تام است میگویند اعظام موازین حرارت است و این میزان ممتد بر میماند و در حال آنکه میزان حرارت ناقص است زیرا خطا دارد . مثلاً اعظم قوای حسیه بصیرت است بصیرت را اب بیند و صور مرئیة در مراتب حقیقت می شمارد و موجود بیند و اجسام کبیره را صغیره نداند . نقطه جواله را دانه بیند زمین را ساکن گمان کند افتاب را متحرک بیند و امثال ذلک در بسیاری امور خطا کند لهذا نمی شود بران اعتماد کرد ( میزان ثانی میزان عقل است ) و این میزان در رتبه فلاسفه اولی اساطین حکمت میزان اذراک بود بعقل است لال میگردند و بدلائل عقلیه تشبیه مینمودند زیرا است دلالات ایشان جمیع عقلیست با وجود این بسیار اختلاف کردند و از ایشان مختلف بود حسی تشبیهل فکر میگردند یعنی مساله را بیست سال بدلائل عقلیه است لال بدو وجود نمیگردند بعد از بیست سال بدلائل عقلیه نفی انرا مینمودند حتی افلاطون در کتابت با دله عقلیه اثبات سکون ارض و حرکت زمین را مینمودند و بعد بدلائل عقلیه اثبات نمود که زمین مرکز است و زمین متحرک . و بعد فکر بطلیموس شهرت کرد و فکر افلاطون بکلی فراموش شد اخیراً راصد جدیدتد و باره احیاء این رای کرد . پس چسبون حضرات را درون اختلاف کردند و حال آنکه کل مستدل بدلائل عقلیه بودند . و همچنین مساله را چه بدلائل عقلیه اثبات مینمودند و بعد از رفتن بدلائل عقلیه نفی کردند . مثلاً یکی از فلاسفه مدنی برای ثابت بودن و ثابتی نامه اندله و براینکه مینمودند بعد از رفتن از ان رای منصرف میشدند و بدلیسل عقلی نفی انرا میگرد . پس معلوم شد که میزان عقلی تام نیست چه که اختلافی فلاسفه اولی بعد اثبات و تشبیهل فکر اولی برای این است که میزان عقل تام نیست چه اگر میزان عقل تام بود باید جمیع حقیقیات الفکر و متحد



موازن ادراک - عدم اعتماد به اراء فلاسفه و دانشمندان

متحد الرای باشند (میزان ثالث میزان نقل است) و آن نصوص کتب مقدسه است که گفته میشود خدا در تورات چنان فرموده است و در انجیل چنین فرموده است. این میزان هم تام نیست بجهت آنکه نقل را عقل ادراک کند بعد از اینکه نفس عقل محتمل الخطاست چگونه توان گفت که ادراک و استنباط معانی اقوال منقوله خطا ننموده بلکه همین صواب است زیرا ممکن است که خطا کند و یقین حاصل نمیشود ایمن میزان رئیسهای ادیانست آنچه آنها از نصوص کتاب ادراک کنند این ادراکات عقليه آنهاست که از آن نصوص ادراک کنند نه حقیقت واقع زیرا عقل مثل میزانست و معانی مندرکه از نصوص مثل شیء مزون میزان که مختل باشد مزون چه نوع منطبق میشود. پس بدان آنچه در دست نامر است و معتقد نامر محتمل الخطاست زیرا در اثبات و نفی شیی اگر دلیل حسی اوک واضح شد که آن میزان تام نیست و اگر دلیل عقلی گوید آن نیز تام نیست یا اگر دلیل نقلی گوید آن نیز تام نیست پس واضح شد که در دست خلق میزان نیست که اعتماد نمائی بلکه (فیخر ریح القدر میزان صحیح است) که در ان باطنک و شبهه نیست و ان تا ثبات روح القدس است که بانسان میرسد و در ان مقام پیشین حاصل میشود. معجزه

۲- عدم اعتماد به اراء فلاسفه و دانشمندان

راجع بعلم اعتماد به اراء فلاسفه و دانشمندان بر نماید. (۱)

هرالله

ای کبیر عزیز الهی. نامه شما رسید از کلمش معانی را نوحه محظروا استشمام کردید. در پارس باین چنان تنزیه و تفت پس ظاهر نمود که نفوس را از الایمش هوی و هوس بطنی بان و مظهر کرد زیرا در ان مبدینه نفوس در نهایت غفلت و منبسط در شبهات نفسان کثروه ملکوتیه ظاهرا حرکت نالبتة نفوس عظیم کند و ان نفوس را بنفشات روح القدس سرزند و نمایند البته بچنان بگویند که نفوس بیته رازند و نمایند و کوران را بینا کنیک و کوران را شنوا نمایند. مرقوم نموده بود که افکار فیلسوفی را چگونه تطبیق با افکار دینانی نماید آنکه ناسوت انیسسه ملکوتست و هر یک باید یکدیگر تطبیق تام دارند. اراء صائبه ناسوتیه که از نتایج افکار فلسفه حقیقیه است مطابق با افکار ملکوتیه است و بهیچوجه من الرجوه اختلافی در میان نیست. زیرا حقیقتا شیء در خزانة من ملکوتست چون جلوه بعالم ناسوت نماید ایمان و حقایق کائنات تحتقریبات. اگر چنانچه اراء فلسفیه مطابق با افکار ملکوتیه نباشد یقین است که درین خطاست زیرا بعد از قرون با عماریت قیق و تحقیق فلاسفه واضح و مشهور شد که بیان صریح ملکوتی صحیح و اراء فلسفه مستقیم بود و چنانکه وقتی که قران نازل شد بعضی از ایسات قرانیه مخالف اراء فلسفیه بودند مثل حرکت را در سواتر کواکب بتما مهابا و حرکت محوره شمس که صریح قرانست فلاسفه آن زمان این بیانات را مخالف اراء فلسفیه دانستند زیرا در ان زمان قواعد بتلیموسیه در تلیم ریاضیه

عدم اعتماد به باره فلاسفه و دانشمندان

مسلم جمیع انا قیوم و ضر صریح قرآن مخالف آن . بعد از قرون و اعصار که فلاسفه ریاضیون تحقیق و روش قیوم  
 نمودند و آلات رصدیه ایجاد کردند و بواسطه ان آلات اکتشاف حالات و حرکات سیارات نمودند واضح  
 و منسوخ شد که صریح قرآن حقیقت واقع است و اراه فلسفیه ان زمان جمیع باطل زیرا اساس قواعد بطلیموس  
 در علوم ریاضیه سکون ارض است و حرکت شمس و قرآن تصریح به حرکت ارض مینماید و شمس را حرکت محوری  
 بیان موفرماید اگر چنانچه از لسان عربی بهره دانشی آیات قرآنییه را مینویشم و لکن چون لسان عربی ندانسی  
 لهذا مضمون آیات را بیان نکرده و اما سیارات متمسکه و مسافات ما بین آنان که ایوم ریاضیین ارن انرا تاویل  
 بعالمی که نفس را وزنند است مینمایند این تصور صرف است نه تحقق زیرا جمیع سیارات نامتناهییه عوالم  
 جسمانییه اند و عالمی که در آن باقی آن جهان روحانست و ظالم ملکوتست که باقی وابدیست زیرا جمیع  
 اجسام نورانیه که در این اوج نامتناهی موجود کل مرکب از عناصر است و هر ترکیبی را تحلیلی در عقب است  
 لهذا از ابدیت محروم و لکن حیث ملکوت چون مجرد و مفکرم است از ترکیب است لهذا باقی و برقرار .

و اما قضیه حادثه موت بدن که خروج انسانی مقدس و مجرد است و منزه از دخول و خروج زیرا دخول و خروج  
 و حلول و صعود و نزول و متزاج از خصائص اجسام است نه ارواح . لهذا در خروج انسانی دخول در قالب جسمانی  
 ننماید بلکه تعلق با این جسم دارد و موت عبارت از انقطاع آن تعلق است مثلش آئینه و افتابست افتاب در  
 آئینه دخول و خروجی ندارد و حلزلی ننماید ولی تعلق با این آئینه دارد و در او حلول نماید چون تعلق سق  
 منتطح کرد آئینه از روشن و لظافت و جلوه با زماند . لهذا تعبیر خروج روح از جسم تعبیر بیجا نیست نسبه  
 حقیقی و این تعلق نماید بقدر ریح منتطح کرد و نهایت نفی باشد . و اما کولور کنیا تس و کتوب با و مرقوم شد در  
 بیوت استبرمانید و از خدا امید و ارم که سبب شوم که در شهر بار سر نور نشد و سر جلوه نماید و طلیک البهائم

الایهی (ع ۰ ع) مقابله  
 و نیز بیشتر و این (۱)

هو الله

ایها الفاضل الجلیل انی اتضع الی الملکوت الاعلی و اتسبب بذیل الکبریاء ان یجعلک سراج المهدی  
 فی تلك العداة القصوی یفتشون من نور الحجة و البرهان علی افاق القلوب و الرجحان حسی  
 یظمن بد النور المتزلزلة الارقان فتزول الشبهات التي تعترض القلوب و الا لانها ان فعلیک بتحریر الانکسار  
 عن القیوم التي تسلسلت علی اعناق اهل الحکمة و الفلسفة فی سالف الزمان من دون حجة و برهان بل كانت  
 اضناک احلام ما انزل الله بها من سلطان کما ضیات بطلیموس الحکیم . المبغیة علی الثنون و الا وها و کانت

(۱) کتاب جلد سوم صفحه ۲۴۴ تا ۲۴۵

عدم اعتماد باراءه فلاحه و دانستن ان

بزرگم مبینة الاسباب مشروحة الحلل قطعية الافادة الى ان اظهر الله الحقيقة وكشف الاستار عن واقعة الاسرار وظهر ظهرو الشمس في رابعة النهار ان تلك الافكار واضعآت احلام وظنون واهام بل كل ما صدر من القلم الاعلى هو حقيقة الواقع كما انزل الله في القرآن بصريح البيان . وكذلك الامران فهما نطقي به التساب اوصت رمن قلم موث بقفل الخطاب هو الحق الساطع وعين الواقع ولو خالف ما عليه القم سواء كان السلسف ارا الكلف . ولا شك انهم مخطئون والنصور الالهية والشرح الواضحة من النفوس الخاضعة الخائفة هي الحقيقة وستظلم ركوكبا الساطع في مستقبل الزمان عند اهل العرفان ان بيان الواقع هو ما بينه اعسل الحقيقة ثم عارفون والساترون كانوا في خوضهم يلعبون كما سبق في الثرون الاولى فانتهى لما انزل الله في الفرقان والشمس تجري لمستقر لها فهذا البيان الصريح من القرآن خالف ما عليه بظلم بوسر وكف فيلسوف اتى بعسسه حيث ان تلك القواعد البطليةوسية كانت مسلمة عند الرياضيين الذين اشتهروا كرههم في الافاق فاحتاج المنسرون الى كل تاويل ركيك في هذه الاية المباركة حتى تطابق تلك القواعد القديمة المسلمة عند القسوم وترنوا المعنى العربي المطابق للواقع بالبرهان الساطع . ثم اخبرنا نقواسا تدة الرياضيين وحقوا وروصت وار اخترعوا الات كاشفة لاثارا لعلوية وواظها اعلى اكتنا فالصور والكلف الذي في الشمس والقمر حيث وجسه واكتنا في الشمس نظير القمر وان كلف الشمس يغيب ويظهر في مدة ممتدة معينة على السلوب واحد فبهذا اثبتت عند علم ان الشمس لها حركة محورية فاعترفوا ان الشمس تجري ولستقر لها كما هو صريح الكتاب من دون شك وارتباب . وهكذا الامر في هذا العصر الجديث والقرن المجيد فسوف يرجع اولى المعارف والفتون الى ما هي المشهور في الزبور والواج . او مشروح بالهام من الله ( ع )

مقابله

ويزيد في ما يت ( ١ )

هو الله

ايران تا رايوا الفضائل چند ماه پيش جواب نامه مفصل قدم مرقوم كرديد وارسال شد . خبر وصول نرسيد لهذا چند روز پيش نسخ ثانی ارسال شد . حال نيز اين نامه مرقوم ميگردد . جمال مبارك روزنامه رامرات حقيقت فرمودند . انشاء الله مجله شما انقدر قابل بشمس حديقت دارد . بيك سته از خورسنيك خاوروارك شد . چون شب وروز مشغول بودم در اين چند روز فرصت شما لسه جميع نسخه نداكرديد . انشاء الله . مظا لسه خواهم نموديك نسخه ملاحظه كرديد تفصيل اعضا معين وزراء از حمايت بيهاركان غربا بود وسكايتا زروسا ونيشكاران بران وديليل تا طبع بود ولى يك قدر زي بصيارت شديد . اگر عبارات ملايمترما شد بهتراست بايد مجله نزهت كل مشهوره و خير خواه مسلم باشد كه اشارا . رچهارت از سكايتا تفصيله باشد . مثلا كره حقيقتى بنكار دكه

( ١ ) مكاتيب جلد سوم صفحه ٢٧٢ تا ٢٨١

عدم اعتقاد بآراء فلاسفه و دانشمندان

حال انشخص مستحق وقت نظراست این کلمه عبارت از یک کتاب نمکایت باشد که قارئین حتم نمایند که معلوم است این سخن بسیار هتاک و فحاک و مستمکار است که مجله خورشید چنین اشاره می نماید . و اما قضیه رد برزنا که وقتبیده غافلان از نوجوانان بسیار <sup>ایران</sup> فیه ولی عبارت و تترور سورا را مثال آنان را عینا درج نمودن بعضی بیشتران را سبب فتور و ردین کرد زیرا قوه مخانکه ندارند عبارات آنان نیز چون فوق العاده و رکن و مستهزئه اند است تخدیش را آثار جانها لان کند و حال آنکه نفس عبارت دلالیت بر حقاقت نماید . مثلا ولتر در حساب خویش نیکاشته که در انجیل منصور است که ابلیس حضرت مسیح را بکوه بلندی برد و جمیع دنیا را عرضه داشت گفت سجد و بمن کن تا جمیع دنیا را بتو هم حضرت ابلیس را طر فرمودند . نوشته است که قائل این قول از کبریت اردی به بر جباهل بود است . زیرا هر قدر کوه بلندی باشد و چنان آسمان رسد نهایت اینست نه نشانه کرده را کشف نماید و نصف دیگر مستور ماند . و بحث میگوید به پوینده که نویسنده این عبارت چقدر رجائیل و نادان بود است و حال آنکه این عبارت دلالیت بر نهایت جهالت است و لکن نویسمان چون بنشینند و تترور شب بدین از نظر شما میروند . این و تترور عبارت انجیل را با اصطلاح عوام گرفته و از این جاها بود که منصف از شیطان عالم طبیعت بشری است که انسان را بر دلائل اخلاق تشویق مینماید از جمله منازعه بتا و درندگی و اخلاق فاسد و فسق و فجور و هزلیات و عدم غیرت و خونخواری چون سباع ضاریه که منبعت از عالم طبیعت است یعنی شیطان عبارت از نوا طبیعت است که ان در عالم حقیقت بنسب ما را تعبیر نموده پس منصف از عبارت انجیل اینست که عالم طبیعت حضرت مسیح را دلالیت بر موافقت نمود تا بسبب این قوای طبیعی ممکن نام در عالم طبیعت نماید کسوه بلندی اعلی دروه عالم طبیعت بود که در ان مقام زخارف و شون عالم طبیعت را بدشر حضرت جلوه داد فقط نورانیت حضرت و روحانیت حضرت عتقاومت طبیعت کرده و شرا جنس طبیعت را رد نمود . حال ملاحظه نمایند که بیان چقدر ریح استولی ان نادان با اصطلاح عوام گرفته و اعتراض بران روح مجسم نموده . باری منصف انست که عبارات ان نادان سبب تشویش را تترور نویسمان شود . لهد امر کز میثاقی در مجمع زنان که امریکا اسوسا تل را تشریح نمود و اسوسا بنیان آنان را تخریب کرد و مشوال نمود میزان ادراک در نژاد شایسته میزانست گفتند میزان ادراک میزان حسراست هرا مر محسوس محتم است و تترور غیر محسوس منبوه . در جواب گفته شد که ما تخری حقیقت مینمائیم اگر میزان حسراست نعم العالیوباست دلال برایین شد ولی میزان حسس نا قدر است زیرا حکم قطعی بوجود صورتیه در مرات مینماید و حال آنکه معدد دست و همچنین بصیر جمیع این کواکب را متحرک و از نورا ساکن حکم میکند و حال آنکه بعدیکه خود شما از متحرک و کواکب ساکن است . و همچنین نقله جواله در شب در مقابل بصره اثره شی تشکیل میکند و حال آنکه ان دانه وجود ندارد . و امثال ذلک دلائل بسیار اقامه شد که میزان حسرا قدر است پس با وجود نقصان میزان چگونه اعتقاد تریان نمود . و در نهایت نطق تکمال ادب چنین بیان شد که حضرات فیلسوفها و فسرهای کلمه میخواهم بگویم هر چند

عدم اعتماد بر اهل فلسفه و دانشمندان

اگر نمیرنجید بگویم گفتند بگوئید نمیرنجیم . ذکر شد که میزان حسن میزان اذراک در نزد حیوانات مثلاً گاو  
 هر امر محسوس را محتمل شمرد و احقائق محقوله غیر مرتبه ابتدای خبری ندارد . گاو ابتدا خبری از خدا ندارد ابتدا  
 از عقل و محقول خبری ندارد . ابتدا از قوه ناشفه در حقیقت انسان خبری ندارد . ابتدا از قوه جانانه خبری  
 ندارد ابتدا از زمان <sup>اندر</sup> ~~احتمال~~ که معتقد شماست خبری ندارد . زیرا غیر محسوس است اگر اعتقاد بکمکیت میزان  
 محسوس لیل بر داناتی و فلسفه است حضرت کا و رئیس فلاسفه است . زیرا فیلسوفان بیست سال زحمت کشند  
 و تحصیل علوم نمایند تا معتقد بر واقعیت هر محسوس شوند . تا و مجرد ولادت باین حقیقت متصف گردند و فیلسوف  
 احکم شمرده شود .

باری جمیع بد رجعتی بهیجان آمدند که شلیک خنده برخواست . باری زاینگونه ادله در تزیف اراک ما دیون  
 عصر که منکر حقیقت ساطعه و معارضه با دین میکنند باید ذکر نمود امیدوارم که تائیدات غیبیه شامل حال  
 گردند . و در جمیع امور موید و موفق باشید . و نسخه های خورشید خاور را باین دروس بفرستید و شاید آنها را بهی

حیفا ۴ جولای ۱۹۱۹ ( ع . ع ) مقاله آخر

و نیز میفرمایند : ( ۱ )

حواله

امشب مرید بیرونم احوال خوب نبود لکن محضر محبتی که بتو نام با وجود لیلی مزاج امدم هم غلیل بودم و  
 هم خسته . ولی شنیده ام که شما جمعی دارید و تحری حقیقت میکنند و از تالیفات از ادب و میخواستند بحتیث  
 مسائل پس برین در وقتان بلند است بتالیفات قدیمه تشبث دارند لهدا مناسب استم که بیان فلسفه شرق  
 و غرب بنمایم و نشان این در فلسفه را عرض نام . میزان اذراک در نزد فلاسفه غرب حسن است را ایشان  
 این است که هر چیزی محسوس حقیقت است یعنی در محسوساتك و شبیهه نمی نیست مثلاً این فندیل را فندیل  
 میبینیم . این مکان را مکان میبینیم این افتاب را افتابی میبینیم این صحرا را صحرا میبینیم این است اذراک  
 حقیقت هر چیزی را که بقوی حساسان راک میکنند را با شبیهه نمی نیست . بلکه حقیقت تا بهتر است  
 اما در نزد فلاسفه شرق علی الخصوص فلاسفه یونان و ایران میزان اذراک عقل بود است و بر داناتان این  
 است که حسرها را میکنند و چون خطا میکند نسبترا نقت میزان تمام است . اعظم قوا حساسه قوه باصره است  
 این قوه باصره سراب را آب میبیند و آب را در شبیهه ندارد و حال آنکه وجود ندارد قوه باصره صبور  
 مرتبه را نشانه را موجود میبیند و لکن عقل میگوید وجود ندارد قوه باصره افتاب را متحرک میبیند و جمیع  
 این نجوم نامتناهی را طائف حول ارض میبیند و حال آنکه افتاب مرکز است و کره ارض حول خودش میگردند

( ۱ ) تعلق مبارک در مجلس کلوب طبیعیون شهر ساغرا نسیمکو . اکتبر ۱۹۱۲ ( چاپ عکسی خط آقای روحانی ) .

عدم اعتماد باراء فلاسفیه و دانشمندان

باصرع

قوه باصره ارض را مسطح میبیند ولی قوه عقلیه کشف میکند که کره است . قوه این اجسام عظیمه  
 نامتناهی را جسم صغیری میبیند و لکن عقل حکم میکند که اینها کیهانند . قوه باصره نقشه جواله را  
 میبیند و حال آنکه نه اثره وجود ندارد . قوه باصره ساحل را متحرک میبیند . و حال کشتی در حرکت  
 خلاصه نه لائل کثیره آورده اند که نمیتوان گفت شیء محسوس محقق است پس خطای قوه باصره  
 شد با وجود این خطا چگونه میتوانیم بگوئیم که حس صحیح است پس معلوم شد که میزان حس ناقص  
 عقل کامل است باید حقیقت هر شیء را به میزان عقل موازنه کنیم . زیرا میزان عقل میزان تام است و هر  
 حقیقت ندارد لهذا انسان جمیع مسائل را به میزان عقل موازنه میکند . و میگویند که حس معاونت عقل  
 حس التی است از برای عقل که بواسطه آن تحریر حقا یق اشیا را میکند ولی تشرق تاثیر سطوح و  
 فلاسفه ایران میگویند کلیه عالم وجود بی و عالم منحل مینماید . یعنی نه عالم عظیم . عوامل دیگر مثل  
 نبات اهمیت ندارد . و این نه عالم یکی عالم حیوانی که عالم طبیعت است و دیگری عالم انسانیست  
 عقل است . انسان ممتاز از حیوان است بحقل و همچنین انرا تا انسان بی و قسم است محسوس و  
 اما احساسات حیوان یکی است محسوس زیرا محقق است که حیوان جزا مر محسوس ادراک نمیکند  
 انسان نه و ادراک یکی ادراک محسوس مثل اینکه فنند یل را فنند یل میبیند یکی ادراک معقول  
 ریاضیه مثل کرویت ارض این امر معقول است مثل مرکزیت شمسی این امر معقول است مثل خروج عقل حقیقت  
 است نه محسوسه جمیع صفات منضویه حقا یق معقوله است محسوس نیست مثلا این انسان عالم  
 علم حقیقت معقوله است و چون علم حقیقت معقوله است هر قدر که رجسند و مایع انشخص عالم را بی  
 رانمیاید بود . پس ادراکات انسان نه و نوع است حقائق معقوله و حقائق محسوسه . اما حیوان جزا  
 چیز دیگر را ک نمیتکند مثلا عالم حیوان ممکن نیست که کرویت ارض را ادراک کند . ممکن نیست که  
 کشف امری نماید . ممکن نیست حقا یق خفیه از عالم غیب بحالم شهود آورد . مثل این نموه الکن  
 واضح است که عالم حیوان نه و ان نعت و اننا بین اختراعات را کشف کند . عالم حیوان نمیتواند این علم  
 را بجز شهود شهود بیارند . عالم حیوان نمیتواند با سرار اثبات پی برد عالم حیوان نمیتواند مانده  
 را بیکد عالم حیوان نمیتواند قوه منشا طیسیمه را کشف کند . زیرا قوای قلبیه در حیوان نیست  
 بنامه اسیر محسوسات است و ما عت ای محسوسات را منکر است یعنی فاند بر این نیست که تصویر  
 بکند لهذا اسیر محسوسات است ما کمال برای انسان است که هم ادراک محسوسات را دارد و  
 محقولات . مثلا ملاحظه کنید که این اکتشافات سماویه را بقوه حساسه نکردند این را بقوه معقول  
 این صنایع را بقوه حساسه اختراع نکردند بل بواسطه عقلیه این علوم موجودند را انسان بقوه

عدم اعتقاد با راه فلاسفه و دانشمندان

کشف نمودند . جمیع این علوم بواسطه قوه عقلیه ظاهر یا هر نمودند . خلاصه آثار عقل از انسان ظاهر  
 با هر انسان با انسان بواسطه این قوه عقلیه . پس عالم حیوان غیر از عالم انسانی است ولیکن فلاسفه غسب  
 استدلال کرده اند که انسان از عالم حیوان آمده است و اول حیوانات ساکن بوده است و در دنیا بوده  
 اند . بعد از عالم آب بحال خارج آمده است حیوان شده است . بعد است و پدید آمده است . اول  
 چهار پا شده است . بعد آمده است حیوان نه پا شده است و انسان است و تا باین شکل و سیمای  
 انسانی آمده است از صورتی بصورتی انتقال یافته است و میگویند این مسئله خلقت مانند حلقه زنجیری  
 است که بیسکه یکدیگر مربوط است اما بین انسان و بین بوزینه یک حلقه مفقود شد و آنچه بر فرمورها  
 و فلاسفه کبیر تخری کرده اند و بعضیها جمیع عمر خود را صرف تحقیق این مسئله نمودند و اندکی الان  
 مفقود شد و رانداخته اند پیدا کنند و حال آنکه برهان ضخیمها را این است که اعضا و شاری موجود است  
 اعضا و شاری در بعضی حیوانات است که بواسطه قرون و دور نشو و نما ان اعضا مفقود شد و است مثلا  
 مار یک عضو شاری ندارد که معلوم است و دلیل بر آن است که دست و پا نداشته اما چون در سوراخ  
 و در زیر زمین محتاج بدست و انبساط نهایی کم است و خود تحلیل رفته ولی اعضا شاری موجود است . و این  
 دلالت بر آن میکند که یک وقتی دست و پا نداشته و همچنین در انسان اعضا شاری است که اول تکمیل  
 نداشته حالا شکل آن تغیر برگردد . حتی در جسم انسان در زاویه تحتانی یک عضوی هست که اشاره بر آن  
 است که یک وقتی دست داشته و بعد بر پا ایستاده و کم کم آن دم محسوسه باین وضع فلسفه غرب بد  
 منتهی شد . و بعد ران و سرگردان عقب حلقه مفقود میگردد ولی در شرق میگویند که اگر این  
 در اصل باین ترکیب نبود بلکه انتقال از صورتی بصورتی کرده تا این صورت را پدید آورده  
 یک وقتی مایع بود صورتی در باب بود و باز انسان بود و در پیشش حذف شد . برهان اینکه نطفه انسان  
 اول بشکل کرم است . دست و پا پیدا میکند بعد نصف تحتانی از هم جدا میشود و از همیتی بهم  
 انتقال مینماید و از صورتی بصورتی انتقال میکند تا باین شکل و سیمای تولد میشود ولی در  
 در صورت کرمی است نوع انسان است . مثل نطفه ما بر حیوانات نیست صورت کرمی ولی از آن صورت  
 باین صورت بر جمال آمده انتقال کرده از صورتی بصورتی . پس ظاهر شد که نوعیت محفوظ است در صورتیکه  
 تصدیر میگویند یک وقتی از حیوانات ساکن بوده یک وقتی چهار پا شده است و در فرض این تصدیر همیشه  
 بگویند که حیوان بوده است برهان اینکه انسان در حالت نطفه کرم است بعد از صورتی بصورتی انتقال

عدم اعتقاد بآراء فلاسفه و دانشمندان

میکنند تا باین صورت درمیآید ولی در حالتیکه کم بود باز انسان بود و نوعیت محفوظ ماند است همین  
 حلقه که میگویند مفقود است برهان بر آن است که انسان هیچوقت حیوان نبود و چطور مینود که همه این  
 حلقه موجود یک حلقه مفقود باشد و این عمر کرانمایه را صرف پیدا کردن این حلقه مینمایند مسلم است  
 که هیچوقت پیدا نخواهند کرد مگر اینجاست که فلاسفه شرق عالم انسانی را ممتاز از حیوان دانسته اند  
 برهان اینکه حیوانات اسیر طبیعتند جمیع کائنات اسیر طبیعت است افتاب باین عظمت اسیر طبیعت  
 است این نجوم نامتناهی اسیر طبیعت است عالم نبات اسیر طبیعت است عالم جمادات عالم حیوان اسیر  
 طبیعت است جمیع اینها از قانون طبیعت بقدر سوسون تجا و زمینکنند در پنجه طبیعت اسیرند این  
 افتاب باین بزرگی نمیتواند ذره از قانون طبیعت تجا و زمین کند اما انسان قوانین طبیعت میشود مثلاً انسان  
 در برنج خاکی است و لکن قوانین طبیعت را میشود در دنیا پرواز میکند قانون طبیعت را میشنند بر روی دریا  
 میازد قوه الکتریک که قوه عاصیه است و کوه در قسمت میکند انسان اثرات تحت قوت خود در آورده و در  
 شبیه حس میکند این خرق قانون طبیعت است بحسب قانون طبیعت انسان نمیتواند در هزار  
 قدم مخابره نماید ولی این قانون طبیعت را خرق نمود و در یک دقیقه با شرق و غرب مخابره میکند این  
 صوت بقانون طبیعت از راه استولی در یک الت حس مینماید بقانون طبیعت صوت انسان صد قدم میروند  
 اما انسان یک التی ایجاد میکند تا صد فرسنگ مخابره مینماید خلاصه جمیع این صنایع موجوده جمیع  
 این اکتشافات موجوده جمیع این اختراعات موجوده اینها جمیع اسرار طبیعت است و بقانون طبیعت  
 باین مکتوم و مستور باشد و این قوه عالمه انسان قانون طبیعت میشود اکتشافات همه این صنایع را یکباره  
 این اسرار طبیعت را از حیز پنهانی بهعرضه نمیدهند میآورند و این مخالف قانون طبیعت است انسان  
 از دست طبیعت تمسیر گرفته و بر فرق طبیعت میزند این قوه در انسان مافوق طبیعت است و اگر این قوه  
 مافوق طبیعت نبود نمیتوانست قوانین طبیعت را بشکند ملاحظه میکنیم که طبیعت شعور ندارد انسان  
 شعور دارد طبیعت قوه مدركه ندارد انسان قوه مدركه دارد طبیعت اراده ندارد انسان اراده  
 ندارد پس معلوم شد که لاتی در انسان هست که در طبیعت نیست و اگر بگوئیم که حقیقت عقلیه انسان از عالم  
 طبیعت است مثل آنست که بگوئیم جزء کمال تیرا در آستین کل و حرم ازان است آیا ممکن است که قطره  
 کمالی داشته باشد که دریا نداشته باشد ممکن است که برگ کمالی داشته باشد که درخت نداشته  
 باشد پس واضح و منسود شد که عقل انسانی قوه دیگر است شعله دیگر است عالم دیگر است تاثیر  
 قوای حیوانی نیست و لکن استغراب در اینست که با وجود اینکه در انسان همچنین قوه عظیمه فی هست  
 که کانسف حقائق است حقایق معقوله را کانسف میکند مثل اینکه علم را کانسف میکند با وجود اینکه حقیقت



### عدم اعتقاد بآراء فلاسفه و دانشمندان

محموسه نیست این واضح است که حقیقت معقوله است نفس عقل حقیقت معقوله است . با وجود این بعضی پروفسورها و فلاسفه میگویند که ما بنهایت درجه نادانانی و فتنل رسیدیم و ایم ما تحصیل علوم و فنسورن کرده ایم ما بختها درجه کمالات عالم انسانی رسیدیم . ما بحقیقت ان حقایقی بی برده ایم ما با سسرار وجودین برده ایم ما ما حقیقت جمیع اشیا کونیه را فهمیدیم و ایم چیزه دیگر غیر از محسوس هیچ چیزه نیست همین محسوس حقیقت است و آنچه غیر محسوس است مجاز است و وهم و لا یق فکرونه کرده . عجب است کسه انسان بیست سال زحمت میکند که رمز ارس تحصیل میکند تا باین مقام میرسد که منکر غیر محسوسات میگردد ولی چندان بدون زحمت . تا بدون تحصیل منکر جمیع معقولات است . بل تا و فیلسوف طبیعی است زیرا هیچ چیز از محسوسات نمیداند و اعظم فیلسوف است لهذا خوب است چنین فلاسفه طبیعی بیرون نرسد حضرت تا و فلسفه محسوسات از کما و یانه گیرند و از من رسه ارفارغ التحصیل شوند . *سابقه*

و نیزه رنگی از الواج مبارک میفرماید : ( ۱ )

ای یاران هزاران تنگرانند لبر مهر بانرا سزاوار که مومنان را چنین بایکد بذر مهربان فرموده و مشتاقانرا تعلق دل و زبان بخشنیده . تا توانید بایکد بیکر عشق ورزید و عهد کردرا پرستش نمائید . و با بیگانگان نیز امیسنز ش نمائید . و هر ملحد عنون بر او پرورش نمائید . و فضل و بخشش نمایان و رایانان فرمائید اینست مسلک اهل بهسا . اینست روش ثابتن برهیتاق . اینست صفت عاشقان که لبر افاق اینست سمت منجد بان ملکوت اشراق . امیت وارم که مانند شمع بر آفرورید و متابه نار موقده الهیه برده و اوشام و شنون مقلدان اهل فنون بسوزید . زیرا که رایان ایام بعضی از بیفکران چنان گمان کرده اند که فنون مخالف حقایق و معانی منزله از رب بیچون است و حال آنکه آنچه بوحی الهی نازل حقیقت واقع . و آنچه از مسائل فنییه و افکار فلاسفه مخالف ندر صریح کتاب است ان فنون و ظلم است . نه که حقایق و معانی مستجاب از جمال معلوم . چنانکه در قرمان آیاتی مخرج نازل که مخالف آراء حکیمیه و مسائل فنییه و قواعد ریاضیه اهل فنون ان عدس بود . لهذا همه چو کمانند که این تصور الهیه خلاف واقع زیرا مخالف قواعد فنییه ریاضیه مسلمه در افاق بود . و در ان زمان مسائل ریاضیه بنامها موسس بر قواعد بطله یوسید . بود و بچسطنی . در جمیع اتالیم مسلم جمیع اهل فنون بود . و مبنای رعد بطلیموس بر سگون ارفر حرکت افناک بود . و تصور فزانیه چنانچه میفرماید . و کل فی فلك یسبح حسون مخالف ان و هم چنین از اساس رعد بطلیموس . افتاب را حرکت فلكی قائل و حدی قران اننا برا حرکت استوری ثابت چنانچه میفرماید و الشمس لمستقر لها ذلك تقریر العزیز العظیم . ولی بعد از آنکه اصحاب فلسفه و ریاضیون هزار رسالته فنیقی کردند . و تحقیق نمودند والات و اوقات را صدها ارجان کردند و رعد بطلیموس نمودند واضح و مشهورند و ثابت و حقیقی گشت که نص صریح قران سابق واقع . و جمیع قواعد بطلیموس

عدم اعتقاد بارز فلاسفه و دانشمندان

باطل . ان فی ذلك لعبرة لاولی الالباب سبحان الله بعضی اهل معارف اروپا را کمان چنینی که نیست مخالف علم و معارف را بلکه نعوذ بالله سبب استیلا جهل بر جمیع مردمان . زیرا گویند که علم را نلیس و برهان و دین را نه اساسی نه بنیان . و حال آنکه دین الهی مروج علم است و مومسن فنون و مبین مسائل و شایع حقائق . چنانکه قوم عرب در نهایت جهالت بودند بلکه کور و کر . و عتاب به بهائیم در جزیره العرب بر حلقه الشیاء و الصیف مالوف و باقی اعمال . و انفع حالات موصوف . چون جمال محمدی از افریق شیسرب و ملحاء جلوه نمود دین الله چنان قدرت و قوتی بنمود که در آن زمان این اقوام جاهله در جمیع علوم و فنون سر حلقه انانایان نمودند . و نواقص علوم و فنون فیلسوفانرا انمال نمودند . و همه چنین در جمیع مراتب ترقی باوج اعلی رسیدند . چنانکه بغداد مرکز علوم شد . و بخارا مرکز فنون گشت . و علم چنان رایجی در اندلس بلند نمود که جمیع انانایان اروپا در مدارس قرطبه و کورد و فانامه اقتباس از انرا علم را از مشکاة مدارس اسلام مینمودند . از ان جمله جوانی از اهالی اروپا در مدارس کورد و فان از انچه دین اسلام تحصیل علوم و فنون نمود . و چون با اروپا مراجعت کرد چنان جلوه تی نمود که او را در مدت ثلثه باب انتساب نمودند . و جمیع اقالیم اروپا حکمران شد و این تفصیل در تاریخ غربا در ان سوری مذکور تاریخ مذکور مطبوع با ری این بنصوص تاریخیه مشهوره . و همه چنین ملاحظه نمایند که قوم اسرائیل در بلاد مصر در نهایت ذلت و اسیری بودند . و در صحرای جهل و نادانی سرگردان . چون حضرت کلیم مہدی بنا مودت الهی گشت و از شعبه طور لعه نور مشاهده نمود . بہدایت اسرائیل بر تاست انقوم سرکشته و سرگردان و اسیر ظلم مستکبران و مخمور و محروم از جمیع علوم و فنون را بارز نمودند . و کثایت و تاسیس دین الله فرمود . و بتصاحب برداخت و دایای الهی ہجری داشت . در آن زمان اسرائیل در جمیع علوم و فنون ترقی نمود . و اوازہ اسرائیل بدرت و غرب رسید . و عیت انانایان عالم را بحرکت آورد . حش فلاسفہ یونان اکثری مانسند سقراط و فیثاغورث با رض مقتد سستافتند و از اسرائیل تحصیل علوم و فنون نمودند . و بلاد یونان ستافتند . یونانیا نرا دانا کردند . و از خواب غفلت بیدار نمودند . این بود کہ فلاسفہ یونان در علوم و فنون انصبت و شہرت یافتند حال با وجود این دلائل با ہرہ و براهین قاطعہ کہ بنصوص جمیع تواریخ ام ثابت . ایسا انتہا فست کہ کسی بزبان راند کہ دین مخالف انین معارف و علوم است استخفرا لله عن ذلك . عنق سریب خواہید دید کہ بہایان در جمیع علوم و فنون . در حلقہ انانایان کردند . و کوس علم و دانش را در اوج اعلسی زنند . مرکز اکتشافات عظیمہ شوند و مصنرا اختراعات نامتناہی کردند . و لیس ذلك علی الله بحریر . و

مسئله نشو و ارتقا

راجع بمسئله نشو و ارتقا و اینکه انسان نوع ممتاز است میفرماید : ( ۱ )

امدیم برسرمساله تغییرنوع رتقی اعضا یعنی انسان از عالم حیوان آمده . این فکر عقول بعضی از فلاسفه اروپا تمکن یافته بسیار مشکل است که حال بطناننش تفهیم شود . ولی در استقبال واضح و اندازگرگند و فلاسفه اروپا خود پی ببطلان این مساله برند زیرا این مساله فی الحقیقه بدیهی البطلان است . و چون انسان در ثنائات بنظر امعان نظر کند وید فائقی احوال موجودات بی برد و وضع و ترتیب و تکمیلت عالم وجود مشاهده کند یقین نماید که لیسرفی الامکان ابداع ممالکان چه که جمیع کائنات وجودیه علویه و ارضیه بلکه این قضای نامتناهی و آنچه در اوست چنانکه باید و شاید خلق و تنظیم و ترکیب و ترتیب و تکمیل شده است . هیچ نقصان ندارد . بقسمی که اگر جمیع کائنات عقل صرف شوند و تا ابد الابد فکر کنند ممکن نیست کسیه بتوانند بهتر از آنچه شده است تصور نمایند . اگر چنانچه پیش افرینش این تکمیلت در نهایت آرایشش نبوده بلکه بست تر بوده است پس وجود مهمل و ناقص بونه است در این صورت مکمل نبوده . این مساله بینهایت لغت و فکر لازم دارد . مثلاً امکان برای معنی عالم وجود را من حیث العموم مشابه هیکل انسان تصور کنید . که این ترکیب و این ترتیب و این تکمیلت و جمال و کمال که الان در هیکل بشری هست اگر غیر از این باشد نقص محض است لهذا اگر تصور زمانی کنیم که انسان در عالم حیوانی بوده یعنی حیوان محض بونه وجود ناقص بوده . معنیش این است که انسانی نبود و این اعضا عظم که در هیکل عالم بمنزله مغز و مغز و ماغ است مغز بود . پس عالم ناقص محض بونه است . همین برهان شافیست که اگر چنانچه انسان وقتی در حیز حیوان بوده است تکمیلت وجود مختل بود زیرا انسان عضو اعظم این عالم است و اگر عضو اعظم در این هیکل نباشد البته هیکل ناقص است و انسان ترا عضو اعظم شماریم زیرا در بین کائنات انسان جامع کمالات و جزو است . و منتقدان انسان فرد کامل است یعنی اول شخص عالم که جامع کمالات معنویه و صوریه است که در بین کائنات مثل افتاب است . بر عنصر زمانید وقتی افتاب موجود نبوده است بلکه افتاب نیز ستاره بونه البته ان زمان روایت و چون مختل بونه چگونه تصور چنین چیزی توان نمود و اگر نفسی تنبج در عالم وجود نماید همین کفایت است . و برهان دیگر کوئیم و این در فیزیک تراست این کائنات موجود غیر متناهیست و عالم وجود خسوا انسان خرد و حیوان خرد و نبات خرد و جماد هر چه باشد لابد در یک مرکب از عناصری هستند و این تکمیلتی که در هر کائناتی از کائنات است شبهه نیست که با ایجاد الهی منبجست از عناصر مرکب و حسن امتزاج بونه و مثلاً در کمیت عناصر و کیفیت ترکیب و تاثیرات سایر کائنات تحقیر یافته پس جمیع کائنات مانند سلسله مرتبط بیکدیگرند و تعاون و تضاد و تفاعل از خواص کائنات و سبب تکون و نشو و نما می موجودات است وید لائل

مسئله نشو و ارتقا\*

و پاره‌ها ثابت است که هر يك از این کائنات عمومی حکم و تاثیر در کائنات سائره یا باه ر  
 دارد . خلاصه هر کائنات از کائنات مملکتش یعنی مملکتی که الان در انسان و در آن میبینی من حیث  
 ومن حیث الاعضا\* ومن حیث القوی منبعت است از عناصر مرکبه و من آن بیروموازی من عناصر و نحویت امتزاج عنصری  
 و تفاعل و مقابله و تاثیر که از کائنات سائره در انسان است چون اینها جمع شوند این انسان پیدا کرده و چون  
 اینها جمع شود این انسان پیدا کرده . و چون مملکت این کل منبعت از اجزاء عناصر مرکبه و مقادیر عناصر و  
 نحویت امتزاج و تفاعل و مقابله کائنات مختلفه حاصل گشته لهذا در هزار و یا صد هزار سال پیش چون انسان  
 از این عناصر خاکی و همین مقادیر موازی و همین نحویت ترکیب و امتزاج و همین مقابله و تفاعل ساثر کائنات بوده  
 پس بعینه آن بشر همین بشر بوده است و این امر بدیهی است قابل تردید نیست . یعنی هزار میلیون سال بعد  
 از این اگر این عناصر انسان جمع شود و همین مقادیر تخصصی و ترکیب شوند و همین نحویت امتزاج عناصر حاصل  
 کرد و همین مقابله از ساثر کائنات متاثر شود بعینه همین بشر موجود کرد . مثلاً صد هزار سال بعد اگر  
 روشن حاصل شود آتش حاصل شود قتیله موجود شود چراغ آن موجود کرد در روشن کنند و پیدا شوند . خلاصه  
 جمیع بالزیمکه الان هست حاصل کرد در این سراج بعینه پیدا شوند این مساله قطعی الدلاله است امسری  
 است واضح . و اما آنچه دلائلی که حضرات ذکر کرده اند اینها قطعی الدلاله است قطعی الدلاله نیست .  
 و نیز میفرماید : ( ۱ )

سعا بکسر

( مذهب ) مساله نشو و ارتقا کائنات

( سؤال )

( در مساله نشو و ارتقا کائنات که رای بعضی از فلاسفه اروپا است چه میگویند )

( جواب )

در این مساله روزی دیگرند اگر نه باز چون در انیز صحبتی میشود خلاصه این مساله منتهی باصالت نسوع  
 و عدم آن میگردد یعنی نوعیت انسان از اصل اساس بود و است یا آنکه بعد از حیوان منشاء گشته بعضی از  
 فلاسفه اروپا بر آنند که نوع را نشو و ارتقا بلکه تبدیل و تغییر نیز ممکن است و از جمله آنکه که برای منتهی آقا  
 نمودند اند اینست که بواسطه علم طبقات الارض و قیق و تحقیق در آن بر ما واضح و متشهود گشته سبقت وجود  
 نبات بر حیوان و سبقت وجود حیوان بر انسان و بر آنند که جنس نبات و حیوان هر دو تغییر کرده زیرا که بعضی  
 از طبقات زمینها کشف شد که در قدیم بود و الان مفقود گردیده یعنی ترقی نموده و قویتر گشته و شکل  
 و هیات تبدیل یافته لهذا تبدیل نوع حاصل گشته و همچنین در طبقات ارض انواعی از حیوانات بود که

( ۱ ) کتاب مفروضات صفحه ۱۲۳ تا ۱۳۸

مسئله نشو و ارتقا

تغییر و تبدیلی نمودن از جمله آن حیوانات شمارا است که در اعضاء و اعضاء اثری موجود یعنی مدخل بر آنست که وقتی ماسک  
 پاداشته و لکن بهر روزمان آن عضو محکم و مکنشده و آثار باقی و برقرار و همچنین در استخوان پشت انسان اثری  
 هست و دلالت بر این مینماید که انسان مانند حیوانات سایر و وقتی نهی داشته و بر آنست که آثارش باقی  
 ماند و وقتی آن عضو مفید بود و ولی چون انسان ترقی نمود و انعضو افانده نمائند لهذا بتدریج محسوس و  
 کردید و ما نیز در روز زمین ما وی یافت و از حیوانات زاحقه شد محتاج بدانند لهذا یا معدوم شد ولی اثرش  
 باقی و اعظم بر همان نشان اینست که این اجزاء اثری در لالت بر اعضا مینماید و الا ان بجهت عدم فائده بتدریج  
 مفقود گردید و ان اجزاء اثری را حال هیچ ثمری و حکمش نه بنا بر این اعضاء کامله لازمه باقی ماند و اجزای  
 غیر لازمه از تغییر نوع بتدریج زائل گردید و ولی اثری اثری . جواب و الا آنکه سبقت حیوان بر انسان در لیل ترقی  
 و تغییر و تبدیلی نوع نه که از عالم حیوان به عالم انسان آمد و زیرا ما نامحدود و شایسته تکونات مختلفه مسلم است  
 جایز است که انسان بعد از حیوان تکون یافته چنانکه در عالم نبات ملاحظه مینمائیم که آثار اشجار مختلفه کل  
 در نوع واحد و وجود نیابت بلکه بعضی پیش بعضی پس وجود یا بنه این تقدم در لیل بر آنست که این شجر  
 مؤخر این شجر از ثمر مفید شجر دیگر حاصل گردید و ثانیاً این آثار صغیر و اجزاء اثریه را شاید حکمش عظیم  
 باشد که هنوز عقول مطلع بر حکمت آن شکر گردید و اند و چه بسیار چیزها در وجود موجود که حکمت آن الی  
 الان غیر معلوم چنانکه در علم فیزیولوژی یعنی معرفت انسان و قرمز بودن لبها و متنوع بودن رنگهای غیر الی  
 الان غیر معلوم بلکه مخفی و مستور است مگر حکمت سیاهی تخم چشم ان معلوم گردید که بجهت جذب شعاع  
 افتابست زیرا که لینی دیگر یعنی ساده و سفید بود جذب شعاع افتاب نمینمود . بر ما نام حکمت این امور  
 مذکوره مجرب و درست جا نراست که حکمت و علت اجزاء اثریه چه در حیوان چه در انسان نیز غیر معلوم باشند  
 ولی البته حکمت دارد و لکن غیر معلوم ثالثاً فرض کنیم که وقتی بعضی از حیوانات حتی انسان عضوی داشتند  
 که حال زائل گشته این برهان کافی بر تغییر و ترقی نوع نیست زیرا انسان از این اعتقاد نظفه تا بد رجعه  
 بلوغ رسد به بیاض و اشکال متنوعه در این بکلی سیما و هیات و شکل و لون تغییر نماید یعنی از هیات بیضی تا بکسر  
 و از شکلی بشکل دیگر تحریل شود مع ذلک از این اعتقاد نظفه نوع انسان بوده یعنی ان نظفه انسان  
 بوده نه حیوان ولی مخفی بود بعد ظاهر و آشکار شد . مثلاً فرض نمائیم که وقتی انسان مناسبتی بحیوان داشته  
 و حال ترقی کرد و تغییر یافته بر فرض تسلیم این قول در لیل بر تغییر نوع نیست بلکه مانند تغییر و تبدیلی نظفه  
 انسانست تا بد رجعه رسد و کمال رسد چنانچه ذکر شد . واضحتر گوئیم فرض نمائیم وقتی انسان بچهار دست  
 و پا حرکت میکرد و یا آنکه نهی داشت این تغییر و تبدیلی مانند تغییر و تبدیلی جنین است در رحم مادر و در

تغییر و تبدیلی در اعضاء و اعضاء

مسئله نشو و نما و ارتقا

از جمیع جهات تغییر نموده و نشو و ترقی کرده تا باین هیات تامه رسید و ولی از بدایت نوع مخصوص بود و چنانچه در عالم نبات نیز ملاحظه مینمائیم که نوعیت اصلیه فصلیه تغییر و تبدیل نکند ولی هیسات و رنگ و جسامت تغییر و تبدیل کند و با خود ترقی حاصل شود. خلاصه کلام اینکه انسان همچنانکه در رحم مادرشکی بشکلی دیگر و از هیات بی حیاتی دیگر انتقال و تغییر و ترقی مینماید معذک از بدایت نطفه نوع انسان بود. به همین انسان از بدایت تکون در رحم عالم نیز نوع ممتاز یعنی انسان بود و از هیات بی حیاتی دیگر نیز ریح انتقال نموده پس این تغییر هیات و ترقی اعضا و نشو و نما مانع از اصلیت نوع نکردند. این بر فرض تصدیق نشو و ترقی انواع است و حال آنکه انسان از بدایت در این هیات و ترکیب کامله بوده و قابلیت و استعداد اکتساب کمالات صوریه و معنویه داشته و مظهر (لعمری انسا ناعلی صورتنا و مثالنا) کشف شده نه بایشنا نیست که خوشتر و ظریفتر و خوشگل تر گردید و مودنیت سبب شده که از حالت جنگی بیرون آمده و اثمار جنگی که بواسطه باغبانی تربیت نموند و خوشتر و شیرین تر گردند و طراوت و لطافت بیشتر یا بنسبت و باغبان عالم انسانی انبیای الهی هستند. مقا به ۸

( ن ) پراهمین الهیه در اصل ریه انسان

این دلایل که بر اصلیت نوع انسان اقامه نمودیم آنله های عقلی بود حال آنله های الهی کوئیم و اصل دلیل نیست بجهت اینکه اثبات الوهیت را با دلله عقلیه کردیم و همچنین با دلله عقلیه ثابت شد که انسان از اصل و اساس انسان بوده و دروغش از قدیمست حال برهان الهی اقامه کنیم که وجود انسانی یعنی نوع انسان لازم الوجود است و بن انسان کمالات ربوبیت جلوه نماید اما این دللائل الهیه است نه دللائل عقلیه و چون بدلائل و پراهمین بکرات ثابت شد که انسان را شرف ممکناتست و جامع جمیع کمالات و جمیع کائنات و موجودات جلوه کاهی تجلی الهی است یعنی آثار الوهیت الهیه در کائنات موجودات و جمیع کائنات ظاهر است مثل اینکه الان کره ارض جلوه کاه انعمه شمس است یعنی نور حرارت آفتاب در جمیع ذرات کره ارض ظاهر میهنست به همین ذرات کائنات عمومیه در این فضای نامتناهی هر یک حکایت و دلالت از کمالی از کمالات الهیه کنند و چیزی محروم نیست یا ایت رحمت حق است یعنی دلالت بر رحمت حق میکند یا ایت قدرت حق است یا ایت عظمت حق است یا ایت عدل حق است یا ایت ربانیت حق است که پرورش میدهد یا ایت کم حق است یا ایت بصیرت حق است یا ایت سمع حق است یا ایت علم حق است یا ایت نعمت حق است و قدر علی دلک. مرا نه اینست که لابد هر کائناتی از کائنات جلوه کاهی تجلی الهی است یعنی کمالات الهی در روی ظاهر است و تجلی کرده است مثل اینکه آفتاب در این صحرا در این دریا در این اشجار در این اثمار در این ازهار در گل انبیا ارضیه جلوه کرده اما عالم کائنات یعنی هر کائناتی از موجودات از کائنات الهی حکایت کند اما حقیقت انسانی حقیقت جامعهاست حقیقت کلیه است

مسئله نشو و نما - خصمانه من نیت مان ی والہیسی

جلوہ گاہی تجلی جمیع کمالات الہیہ است یعنی ہر اسم و تفسیق ہر کمالی کہ از برای حق ثابت میکنیم یک  
ایتی از ان در انسان موجود است اگر ان در انسان موجود نبود انسان تصور ان کمال را نمیتوانست کرد و ان را  
نمیتوانست نمود • مثلاً میگوئیم کہ خدا بصیر است این چشم ایقہ بصراست اکثر این بصیرت را انسان نبسودہ  
چگونہ تصور بصیری الہی مینموند ہم زیرا کہہ یعنی کورہ ان را کہ تصور بصیرت را نہ واضح یعنی کرہ ان را کہ تصور  
سمع نہ واند و مرہ تصور حیات نتواند لہذا ربوبیت الہیہ کہ مستجمعیت جمیع کمالات است تجلی در  
حقیقت انسانی کردہ یعنی ذات احدیت مستجمع جمیع کمالات است و از این مقام یک تجلی بر حقیقت  
انسانہ کردہ • یعنی شمس حقیقت انرا کہ در این ائینہ نمودہ اینست کہ انسان مرات نامہ مقابل شمس  
حقیقت است و جلوہ گاہ اوست تجلی کمالات الہیہ در حقیقت انسان ظاہر است اینست کہ خلیفۃ اللہ  
است رسول اللہ است اگر انسان نباشد عالم وجود نتیجہ نہ دارد چہ کہ مقصد از وجود ظہور کمالات الہیہ  
است لہذا نمیتواند کہ یک و نیم کہ وقتی بودہ کہ انسان نبودہ منتہی این است کہ این کرہ رضیہ نبسودہ  
ولی این مشہریت کاملہ از اولی لا اول الی اخرہ اخر بودہ و این انسان کہ تزییم مقصد ہر انسان نیست مقصد  
انسان کاملست زیرا اشرف عنوی در شجرہ شراست و مقصد ادلی اوستا کر شجرہ ثمر نہا شدہ با شد مہمصل  
است لہذا انیشود تصور این را کرد کہ عالم وجود چہ علوی و چہ سفلی بخرونا و در ہوش و کرہ محمور بود و از  
انسان ہر دم این تصور باطل است مہمصلت اشرف حق واضح است مثل افتاب است این دلیل الہی است  
اما با مان یون نمیشود در ابتدا نامہ این دلیل نمود اول باید کہ دلیل عقلی نہ کر کرد بعد نہ دلیل الہی •

۴۰ خصمانه من نیت مان ی والہی

راجع بختمان من نیت مان ی را متبدا من نیت الہی میفرمایند • ( ۱ )

ہواللہ

ای ظاہر حقیقت • انسان جز اعظم عالم وجود و شجرہ جہان شہونہ است نوعیت بدست و ایسن  
حقیقت سر نہی از ابدایتی نہ و نہایتی نیست • آنچه حکمای فرنگ در نشو و نما ی انسانی کردند کہ از عالم  
جمعاہ و نبات و حیوانی آمدہ و نشو و نما با این مقام رسیدہ و اوہام است زیرا نوعیت نہیم است شایند در ایسن  
کردہ و ارتداد است بمنزلہ نطفہ بودہ بعد ترقی کردہ و مقام احسن الخالقین فرسیدہ • اما ان نطفہ کہہ  
بتک ریح ترقی نمودہ نوع انسان بزدہ نہ مہرمان لہذا این نوع نہیم است و از اصل اشرف کائنات روی زمین

خصائص مننیت مادی و الهی

هذا هو الحق وما بعد الحق الا الضلال المبين لم ينزل حق بونه وخلق تجرد یافته . مانند افتاب و شعاع خورشید بی نور ظلام نیجوراست و سراج خاموش سزاوارکاشانه کور . و عليك البهاء الالهی *سعالیه* و نیز میفرماید : ( ۲ )

حواله

دوست محترم من نامه شما رسید . ازان روابط روحانی که منبعت از جان و وجود ان بود نهایت سرور حاصل شد . در این سفر هرچند واضح و مشتم بود کردید که عالم غریب در مننیت مادیه ترقیبات فوق العساده نمود و ولی مننیت الهیه نزدیک است که بکلی فراموش شود زیرا جمیع افکار و عالم طبیعت غرق کردید و هرچه هست جلوه جهان طبیعت است نه جلوه الهی و چون در عالم طبیعت نتایج بسیار کمند انوار مننیت الهیه پنهان و طبیعت حکمران شد . است . در عالم طبیعت قوه اعظم تنازع در بقا است و ایمن منازعه در بقا مبد و منشاء جمیع مشکلات و جنگ و جدال و عداوت و بغضا بین جمیع بشر است صفات غیرممد و حه که از داتل عالم حیوانی است موجود . پس تا منتضای طبیعت بین بشر حکمران است فزاح و نجات عالم انسانی بفضائل و خصائل است که مننیت حقیقت انسان است و ان مخالف منتضای طبیعت است طبیعت جنگجو است طبیعت خونخوار است طبیعت مستکار است طبیعت غافل از حضرت پروردگارا است این است که ملاحظه میفرمائید که این صفات در زندگی در عالم حیوانی طبیعی است لمد حضرت پروردگار محضر لطیف و خنایرت بعثت رسل و انزال کتب فرودند تا بتقریب الهی عالم انسانی از فساد طبیعت و ظلمت انانی نجات یافته بکالات معنوی و احسانا تا وجود انی و فدا تل روحانی موفیق کرد و وحش رسوخات رحمانی شود این است مننیت الهی امروز در عالم انسانی مننیت مادی مانند زجاج در نهایت لطافت است ولی هزاران سوره که این زجاج محرم از سراج است و سراج مننیت الهیه است که مثلا هرمت سه الهیه موسی اند . باری چون این قرن قرن انوار است قرن ظهور حقیقت است قسرن ترقیبات است . هزاران سوره که هنوز در بین بشر تعصبات جاهلیه و منازعات طبیعی و خصومت و عداوت در نهایت متانت است و جمیع این ضررها از ان است که مننیت الهیه بکلی از میان رفته و تعالیم انیسا فراموش کردید و مثل انص تورات است که جمیع بشر خلق رحمانند و در مثل الطاف پروردگار نه خلصق شیطان نصر انجیل است که افتاب الهی بر مطیع و ناصی صحیح بر توند اخسته و در قرآن مینویسند . لا تسری فی خلق الرحمن من تفاوت این است ساس مظاهر ممد سه الهیه و ای هزاران سوره که سوره ناسم بکلی پنهان انبیا را براند اخسته آمدن که باریک سبب محبت و القتها شد و موسی روحان عالم انسانی کرد که سبب

*سعالیه*  
در این سفر هرچند واضح و مشتم بود کردید که عالم غریب در مننیت مادیه ترقیبات فوق العساده نمود و ولی مننیت الهیه نزدیک است که بکلی فراموش شود زیرا جمیع افکار و عالم طبیعت غرق کردید و هرچه هست جلوه جهان طبیعت است نه جلوه الهی و چون در عالم طبیعت نتایج بسیار کمند انوار مننیت الهیه پنهان و طبیعت حکمران شد . است . در عالم طبیعت قوه اعظم تنازع در بقا است و ایمن منازعه در بقا مبد و منشاء جمیع مشکلات و جنگ و جدال و عداوت و بغضا بین جمیع بشر است صفات غیرممد و حه که از داتل عالم حیوانی است موجود . پس تا منتضای طبیعت بین بشر حکمران است فزاح و نجات عالم انسانی بفضائل و خصائل است که مننیت حقیقت انسان است و ان مخالف منتضای طبیعت است طبیعت جنگجو است طبیعت خونخوار است طبیعت مستکار است طبیعت غافل از حضرت پروردگارا است این است که ملاحظه میفرمائید که این صفات در زندگی در عالم حیوانی طبیعی است لمد حضرت پروردگار محضر لطیف و خنایرت بعثت رسل و انزال کتب فرودند تا بتقریب الهی عالم انسانی از فساد طبیعت و ظلمت انانی نجات یافته بکالات معنوی و احسانا تا وجود انی و فدا تل روحانی موفیق کرد و وحش رسوخات رحمانی شود این است مننیت الهی امروز در عالم انسانی مننیت مادی مانند زجاج در نهایت لطافت است ولی هزاران سوره که این زجاج محرم از سراج است و سراج مننیت الهیه است که مثلا هرمت سه الهیه موسی اند . باری چون این قرن قرن انوار است قرن ظهور حقیقت است قسرن ترقیبات است . هزاران سوره که هنوز در بین بشر تعصبات جاهلیه و منازعات طبیعی و خصومت و عداوت در نهایت متانت است و جمیع این ضررها از ان است که مننیت الهیه بکلی از میان رفته و تعالیم انیسا فراموش کردید و مثل انص تورات است که جمیع بشر خلق رحمانند و در مثل الطاف پروردگار نه خلصق شیطان نصر انجیل است که افتاب الهی بر مطیع و ناصی صحیح بر توند اخسته و در قرآن مینویسند . لا تسری فی خلق الرحمن من تفاوت این است ساس مظاهر ممد سه الهیه و ای هزاران سوره که سوره ناسم بکلی پنهان انبیا را براند اخسته آمدن که باریک سبب محبت و القتها شد و موسی روحان عالم انسانی کرد که سبب

( ۱ ) . کوب مبارک پنهان من بروقارین جمله شرقی لندن ( خصایات عکسی خط اتای روحانی )



خصائص مد نیت مادی و الهی

بغیر خداوت گردید و شش هزار سال است که در بین بشر خونریزی و درنگی است که از خصائص عالم حیوانی است ولی بنظر نام تعصب دینی و تعصب جنسی و تعصب ویشی نماید و آنکه در پیشه پریشانه عالم انسانی میزنند و هزاران سوسه باران در جمیع مجامع و کما فی بعضی بعضی موجب تعالیم حضرت بهاء الله اعلان وحدت عالم انسانی نمود که الحمد لله شمس حقیقت از افق شرق در نهایت لعمریه اشراق نمود و بر جمیع افاقی بر توانند اختره پرتو و تعالیم الهی است و ان اعلان وحدت عالم انسانیست و ترویج صلح عمومی و تحری سقیف و تاسیس الفتوح و محبت بنوه دنیاست و تبلیغ علم و عقل و دین و ترک تعصب دینی و جنسی و وطنی و سیاسی و تعمیم معارف عمومی و تحکیم محکمه کبرای عمومی که حل مشکلات مسائل مختلفه بین دلی و بین المللی نماید و تربیت عمومات و تیریر جلال در جمیع فضائل انسانی و حاصل مسائلی اقتضا می نماید و تاسیس لسان عمومی و امثال ذلک تا عالم انسانی از ظلمت ضلالت نجات یابد و به متلخ انوار هدایت برسد و یکن این نزاع و جدال و خصومت و درناوت در بین بشر از میان بر آید و مسو و تافهی که بین دینانست زائل گردد زیرا اساس دین الهی یکیست و ان وحدت عالم انسانی است الحمد لله در امرینا گوشه های با زیبا فتم و شومسی عمدت و عصاره دیدیم که مقاصد ان نفوس النقاء الثقت بین جمیع بشر است و نهایت ارز و ترقیا فوق العاده عالم انسانی و همچنین در رفتن نفوس مبارکی را ملاقات گردیم که بجان و دل در رانقاء محبت و الفت در بین بشر میکوشند امیدم چند ان است که روز بروز این افتخار پایه انتشار یابد و این مقاصد خیره جلد و نماید تا جمیع ملل عالم را هر سنی رخا تر حسانه گردند و در بین ان بیان واقووم نزاع و جدالی نمائند این است عزت این بیان است جلست عالم انسانی (ع . ع) نماید و نیز میفرماید : (۱)

و تاسیس لسان عمومی و امثال ذلک تا عالم انسانی از ظلمت ضلالت نجات یابد و به متلخ انوار هدایت برسد و یکن این نزاع و جدال و خصومت و درناوت در بین بشر از میان بر آید و مسو و تافهی که بین دینانست زائل گردد زیرا اساس دین الهی یکیست و ان وحدت عالم انسانی است الحمد لله در امرینا گوشه های با زیبا فتم و شومسی عمدت و عصاره دیدیم که مقاصد ان نفوس النقاء الثقت بین جمیع بشر است و نهایت ارز و ترقیا فوق العاده عالم انسانی و همچنین در رفتن نفوس مبارکی را ملاقات گردیم که بجان و دل در رانقاء محبت و الفت در بین بشر میکوشند امیدم چند ان است که روز بروز این افتخار پایه انتشار یابد و این مقاصد خیره جلد و نماید تا جمیع ملل عالم را هر سنی رخا تر حسانه گردند و در بین ان بیان واقووم نزاع و جدالی نمائند این است عزت این بیان است جلست عالم انسانی (ع . ع) نماید

هوالله

الحمد لله ترقیات مادیه در این بلائه حاصل است و لکن مد نیت مادیه تنها کنایت نند زیرا ترقیست مادی به قوه دینا مستوتوب کروب ایجا نماید و آلات حرب زیا نکند خبر و شررا هر دو و ترقی میدهد و جمیع این خونریزیها و آلات جنگ و حرب از نتایج مد نیت مادیه است و هرگاه ما این مد نیت مادیه بعد نیت الهی و منظم شود انوقت کامل کرد و صند و قوی و بی سابق مانع از زندها میشد اما حالا صند و تمسکای اعنی مانع نمیشود از این مد نیت مادی چنانچه خیریش میامد و شرهم پیش میامد و متراکه مد نیت زمینی با مد نیت الهی توأم شود و مد نیت مادی بهما به جسم انسان است اگر منظم بروج شود حیات یابد

(۱) بیانات مبارک در رسوئل انسونیا در زیمپورک ۱۶ آوریل ۱۹۱۷ (خدایا با عکسی خط اتای علی اکبر روحانی)

والاجیفہ نیست و متعفن میشود من اسم زاین جهت بسیار مضمون کہ الحمد للہ کلیسای شما از ناداست مانند ما نیز کلیسایها تعصب ندارند کہ من در اروپا میدانم تعصب محض بودہ ولی در کلیسای شما من نشوق کردم و ہمہ مسرور بودند چنگ رفیق ندارند لذت من بجان و دل شما ہارا دست نام و میخواستہم سوختن شما کسی میانہ ملل مشرق و غربت بر طرف شود تا کل محبت نامہ بیکن بگریبت اکیم و من نیت اسمانی ترویج نمائیم امید وارم چنان توفیقی حاصل شود کہ کل متحد شویم (عوض کرد تا حال کسی از مشرق یا جنوب قوه و مقصد عظیمی بغرب نیامدہ لہذا ای نہایت مامضمون و متشکریم )

### فصل نہم

#### ۱- وطن حقیقی

در ضمن بیانات مبارک در منزل مسترین شوکی از روزی ایالات متحدہ آمریکا شخصی از حضور مبارک سؤال میکند کہ در جراث است کہ در منت کلر حضرت عبدالہا خانہ خربت و خیال توطن دارند جواب میفرماید (۱) صدقند و قولشان اما نفہمیت ہ انچہ نوع منزلی است ہمہ عالم وطن من است و ہمہ جامع توطن ہستم ہرجا نفوس مثل شما با شند انجا وطن من است اصل وطن قلوب است انسان باید در قلوب توطن کنند نہ در خاک این خاک مال ہیچکس نیست از دست ہمہ بیرون میروند اوہام است لکن وطن حقیقی قلوب است

#### ۲- اتیہ اروپا

راجع باتیہ اروپا و وضع حکومت آن در منزل مسترین شو (در آمریکا) شخص سابق الذکر سؤال شد . *سوال* جواب میفرماید : (۲)

اروپا و سایر جہات مجبور خوا شد کہ ترتیبات شما را جاری کنند و جمیع اروپا تغییرات عظیمہ رخ میدہند و مرکزیت حکومت با استقلال داخلی ولایات منتمی میشوند . وفي الحقیقہ این انصاف نیست کہ یک مملکت بواسطہ یک نقطہ حکومت شود . زیرا ہر قدر عدل و انصاف است اعضا مرکز را نہ باشد از احتیاجات لازمہ بلادی و محلی اطلاع نامند از شدت و رفیق جمیع اطراف مملکت متعنا نہ نمیکوشند ملاحا لا جمیع المانیان برلین را خدمت میکنند جمیع فرانسیہ پارسی را خدمت مینمایند . جمیع مما لك و مستحبات انکلیس نشدہن رازینت میدہند اما حکومت شما خوب ترتیباتی دارند . شخصی از حاضرین از شکالات سیاسی و اقتصادی عرض کرد فرمودند (امریکا را با اروپا نتوان قیام نمود . مشکلات آمریکا بالنسبہ بمشکلات اروپا ہیچ است

اتیة اروپا - موضوع جنگ (گذشته . حال . آینده)

یکی از مشکلات اروپا کثرت جیوش است در فرانسه و آلمان عموم ملت همکرنند ولی شمال از این مصیبت کسری  
راحتی بخند آراشد رئیس که شمارا از این بلا نجات ندهد در داخله امریکا امن و آمان است و اول علم  
صلح در اینجا بلند میشود یقین بدانید که این میشود چونکه انسان از بدی نتیجه میگیرد و آن این  
است که اینجا صلح اول در میان خود ملت برقرار شد و از اینجا سرایت با طرف خواست نمود . یکی از حضا  
سئوال نمود که آیا حکومت مملکتی باید علی الاطلاق در دست جمعی مردم باشد یا در دست عقلا فرمودند  
معلوم است اگر عمومیت ملت اعززه را انتخاب نمایند که آنها روسا جمهور را انتخاب کنند بهتر است یعنی  
رئیس منتخب منتخب باشد زیرا عموم عوام بیساخته باشند و شاید از این مسائل سیاسی آگاه نیستند عوام  
بجانب صیغ میروند و در مملکت رافی الحدیثه عقلا ترویج دهند و این طبیعی است عوام با آنها میگردند  
تا رایید اصلاح در دست عقلا باشد نه در دست عوام ولی عقلا هم باید در نهایت صداقت و خلوص نیست  
خدمت بعموم ملت نمایند و خیر آنها را حفظ و صیانت کنند در کلیات امور ملاحظه کنید چون در دست  
عوام نه هیت خراب میشود اگر کار در دست عمله بد هیت خانه ساخته نمیشوند لایندیک مهنت سنا نلسی  
لازم است . کار را عقلا میکنند عوام همان تعبیر را میکنند . خریده جنگ را سر را میکنند ولی عوام چنگ  
میکند . نمیشود خریده را دست آنها بد هیت . آیا میشود یک اره در دست افراد اره و دانه اما اثر  
نعم و فخر خواهدیم باید شخص یا تجربه خالق را جنرال کرد . سالیگر

و نیز میفرماید : ( ۱ )  
( لندن بواسطه جناب اتا میرزا یوحنا داره علیه بها الا بهی )  
( استنکارت )

حواله

نامه شمار رسید و ملکوت ابهی تشرف و ابتهال کرده بند که ان جمعیت مبارکه در آلمان روز بروز ترقی و توسعه  
یابد و سبب شرف که آلمان زند شود و فیخر از ظلم ملکوتیها بد تا در استقبال سبب راحت و آسایش عموم  
جرمانیا کرد . زیرا حواد مستقبله اروپا ته ری نمیدانست بلکه یاران سبب شرف تخفیفیابد و روح  
رحمان حاصل کرد . مناجاتی طلب مغفرت به نسبت ان نشر مبارک مشروح . هیگرونوم کرده اند ارهال  
میشود . در مقابل خود ان مناجات را تازوت نمایند و علیکم البها الا بهی ۲۱ فوریه ۱۹۱۶ ( ع . ح )

۲- موضوع جنگ (گذشته . حال . آینده)

( ۱ ) مناتب چلند سوم صفحه ۴۴۲

موضوع جنگ ( گذشته . حال . آینده )

راجع به جنگ عمومی ۱۹۱۸-۱۹۱۴ در لرحی که بافتخار احبای ایالات غریب امریکا در تاریخ اول اوایل ۱۹۱۶ نازل شده میفرماید : ( ۱ )

در ایامیکه در امریکه بودند در جمیع جهات فریاد زدیم و ناس را بترویج صلح عمومی دعوت کردیم بتصریح گفتیم که قطعه اروپا مانند جبهه خانه شد و موقوف بیک شماره است و این عنقرب در زمین اینده در وسال بعد آنچه در کتاب مکاشفات یوحنا و کتاب انبیاال ذکر شد و تحقیق خواهد یافت و چنین شد . و این قضیه در جریده سانفرانسیسکو بولیتین مورخه ( ۱۲ ) اکتوبر سنه ۱۹۱۲ مندرج گردیده و مراجعت کنید تا حقیقت حال ظاهرا شکار کرده و بداند که حال وقت در رفحات است . همت انسان بسایر اسمانی باشد یعنی مؤید بتائیدات الهی تا سبب نورانیت عالم انسانی گردد . و شیکم و علیکن التحیسه و التناء ( ع . ع ) .

و نیز راجع به شدت جنگ گذشته و اینکه علل آن تعصبات وطنی . مذهبی . سیاسی . و غیره است و رفع آن منروط با اجرای تعالیم مقدسه بهائی است ( که شرح میدهند ) میفرماید : ( ۲ )

حواله

ای ما شقان حقیقت . و خاندان عالم انسانی . چون از تکلیف انکار و نوبای شط ببری خوشی بنام میرسد لهدا اسانتی و جنتانی مرا بر تبار این نامه مجبور بینماید . ما از سخته منطائیک که جهان چنگونه بیکنه بگردن افتاده و اقالیم چند بخون انسان رنگین گشته بلکه خاک بخون مخر کرده . نادره حرب چنسان شعله می زند که نه در قرون اولی و نه در قرون وسطی و نه در قرون اخیر ره چنین جنگ مهیبی واقع گشته . سرها چون دانه شد و حرب چون اسباب بلکه اندازان . اقالیم باک ویران شد و شهرها زیر و زبر گشت و قوای محموره مغموره شد . پدران بی بسر گشتند . پسران بی پدر گشتند . مادرها بر ماتم نور سینه گشون گریستند . اطفال یتیم شدند نشاء بی سر و سامان شدند . عالم انسانی در جمیع مراتب تنفسی نمود . نریا و وفغانست که از شیطان بلند است . ناله و چنین است که زمانه را باقی اعلی میرسد جمیع این وقایع منشاءش تعصب جنسی است و تعصب وطنی . و تعصب دینی و تعصب سیاسی است و منشاء این تعصبات تنالید قدیمه است . تنالید دینی است و تنالید جنسی است و تنالید وطنی است و تنالید سیاسی است . تا این تنالید باقی بنیاد انسان بر باد است . و ظالم بشری در خطر عظیم . حال در زمین عنسرتراشی که حقائق

( ۱ ) مکاتیب جلد سوم صفحه ۱۲  
( ۲ ) مکاتیب جلد سوم صفحه ۶۹-۶۵

موضوع جنگ (گذشته حال . آینده)

جلوه نمود و اسرار کائنات مکتشف گردید و صبح حقیقت نهید و جهان روشن شد و ایاجانراست که  
 چنین حرب مہیبی واقع گردید کہ عالم انسانی را بخسارن مبین اندازد و اللہ حضرت مسیح عموم بشر  
 را بصلح و سلام خواند و بحضرت پطرس فرموده شمشیر را در خلاف کن این برو و وصیت و نصیحت حضرت  
 مسیح . ولکن جمیع مسیحیان حال سل سیوف نمود ماند . چہ مناسبی حال میان این اعطال با ان تہی  
 صریح انجیل . باری حضرت بہا اللہ شصت سال پیش مانند افتاب از افق ایران طلوع نمود . واعمال  
 فرمود کہ افق عالم تاریک است و این تاریکی نتایج وخیمہ بخشد و خروبا شدیدہ وقوع یابد . در زندان  
 عکا با مہرا ظورالمان در رجا خطاب میفرمایند کہ حرب شدید واقع خواهد شد . و برلین ماند و جنیسین  
 خواهد شد نمود . و ہمچنین بیان شد کہ ترک در حال نیمہ عالم بود و اسیر زندان او . یعنی مسجون در قلعہ  
 عکا بود صراحتہ مرقوم فرمود کہ اسلا مبول با نثار بی عظیم گرفتار خواهد شد کشت بد رجہ نی کہ اطفال و نسائ  
 بغربان و فغان خواهد شد افتاد . خلاصہ بجمین بیان شد ان و روسای جمہور مرقوم فرمود زمینا واقع گشت  
 و تعالی ہی بجهت منع حرب از ظلم اعلیٰ خدا شد و در جمیع افاق منتشر گشت .  
 اول تحریر حقیقت زیرا تا ایند انسانرا بلین مینماید . و چون تحریر حقیقت کرد کہ عالم انسانی از ظلمت  
 تالیف رسانی یابد .

در این کتاب در بیان این موضوعات و اخبار و روایات و کتب معتبره و اخبار معتبره و کتب معتبره و اخبار معتبره

و تعلیم ثانی وحدت عالم انسانی . جمیع خلق اغنام الہی و خدا اشبان مہربان . بجمین اغنام رافت کبری  
 ندارد بہرچہ وجہ امتیازی نگذاشته است . لا تری فی خلق الرحمن من تفاوت کل عباد لہم کل من فضلہ یساون  
 تعلیم ثالث اینکہ درین حصن حدین است ولی باید سبب الفت باشد نہ سبب عداوت و بغضا و اگر سبب  
 عداوت و بغضا باشد لزومیشی ندارد چہ کہ درین بنزلہ علاج است . اگر علاج سبب مرفور شود تفسیر  
 این تعصیبا ہا نہ بنیان انسانیست و جمیع این تعصیبا سبب خونریزیست و ویرانی عالم انسانی لہذا  
 تا این تعصیبا باقی حرب مہیب مستمر علاج این صلح عمومی است . و صلح عمومی باید محکمہ کبری از قبل  
 جمیع اول و ملل تشکیل شود و مسائل مللی و ملی بان محکمہ راجع . آنچه ان محکمہ کبری حکم نماید مجری  
 و اگر دولتی یا ملتی تخلف نماید عالم انسانی بران نہ ولت و ملت قیام نماید . و از جملہ مساوات میان مردم  
 و فیہ در جمیع حقوق . و امثال ذلک بسیار . حال واضح و مشہور نہ کہ این تعالیہ حیات عالم انسانیست  
 و روح حقیقی . حال نما چون خدام عالم انسانی دستتند باید بجان و دل بکونید . فاعالم انسانی از این  
 تاریکی عالم بشری و تعصبات طبیعی نجات یابد . و پروتئانی عالم الہی غانز شود . الحمد للہ بجمیع  
 قوانین و شرائع و مبادی مثالیہ دستتند . الیوم جز با این تعالیہ عالم انسانی راحت و مسائرت یابد . و ایسین

موضوع جنگ (گذشته . حال . آینده )

ظلمات منکشف نکردند . و این امراض مزمنه نماندند . بلکه روز بروز سخت تر شوند و ترکند . بالکان آرام نگردند از اول بدتر شوند . اول متهمزوره آرام نگیرند بهر وسیله تشبیه نمایند که اثر جنگ در بسا ره نعلیه زند . حرکتها ی تازه عمومی تمام قوتها را رتفیکه مناصد خویش بهجری خواهد نمود . حرکت تمام لیه خیر لی اضمیت خواهد یافت . وسرایت خواهد کرد . پس شما با قلبی نورانی و روحی رحمانی . وقوتی ملکوتی و تابدی یا سمانی بگویند که عالم انسانی را موهبتی ربانی گردید و سبب راحت و آسایش از برای

بشر گردید . ( ع . ع ) **تعالیم**

و نیز بهر طریقی . ( ۱ )

هوالله

ای احبای الهی و اما رحمن . الحمد لله ایامی که سحاب متراکه جنگ افاق عالم را تاریک و عرصه راتنگ نمود . بود حال بیک اندازه متلاشی شد . عالم آفرینش را ندانند که ساینتر یافته راههای بسته گشوده . کشته و ابواب مسدود و مفتوح شده . باب مخابره در باره بازگشته و بیاید تمام مشغول و بدگوشی ما لونی در این سالها که جنگ مهیب فراز و نشیب را ز بروز بر نمود . و جمیع ملل عالم را بمصائب شدید و انداخت نفسی محفوظ و مصون نماند . و ملل و ملل عالم بهسزارت ما تمتلاک شدند . پدران بی سرزندند . مادران به ماتم پسران گریبان درینند و بگریزند . اطفال یتیم شدند و نساء در خوف و بیم افتادند . معمور هسا مظلوم گشت و شهرها ی باک و دران گردید . کورورها از نفوس زبر شمشیر رفت . و کورورها سنگین و سیر شد . الحمد لله باران الهی در جمیع قالیم در مصون حمایت تعالیم الهی محفوظ و مصون ماندند و مظهر الطمانی حضرت بیچون گشتند ملاحظه نمایند که تعالیم الهی از برای کل حصن حصین بود و قلاع عتین . پس اگر جمیع من علی الارض متابعت تعالیم الهی نمایند البته روی زمین بهشت برین گردد . سال پیشکرانه این الحاقی باید بعد مت حضرت بدیج الاوصاف برداخت و بر شوی بر میثاق نیام نمود تا وحدت بهائی محفوظ و مصون ماند . ملاحظه کنید به هیچ قوه نمی ممکن است وحدت بهائی را محاذتکه کردن مگر بقوه میثاق . اگر ادنی تمهاون و فتوری حاصل کردن شبهاست بشما قوت بقاوب . در نور نمایند و در اذهب مختلفه ظهیرتند و امال الله پیشی محورنا بود نمود . قوه میثاق است که افاق را با هفترا زار و دره زیرا در جسم امکان عرف شریان است که تا پیرا است و تا پیر . و تا فلی جمیع امور و تا پیر . و قوه ارشاد غیبی در میسان عموم . باری ادیب و ارم که احبای حقیقی و درستان صمیمی در این ایام نورانی چندین بشما بند و جوش و خروش

موضوع جنگ (گذشته مجال اینک)

پندارند . زیرا جمیع طوائف عالم نهایت استعداد یافته که تعالیم الهیه استماع نمایند زیرا وقرنات  
خونریزانان را این جنگ سبب شد که نام خواه ناخواه مفتون صلح عمومی گردند و مجدوب معنا نیس  
الهی شوند و تشنه چشمه تعالیم ربانی گردند . اگر نفوس مبارکه بتنام قوت بر نشر نجات قیام نمایند  
اندک زمانی نمیگذرد که بنیان جنگ برافتد و بنیاد بغض و عناد و انبغی معنی و مهمی و نموند . بهار روحانی  
ایک و نجات رحمانی وزرد . حرارت شمس حقیقت چنان نافتد شود نمود و احاطه نماید که جمیع بروهت و  
خمودت و کسالت از کون زائل گردد .

الهی الهی هوذا نجیانا من مشعلین بنا رحمتک . ینا کن بامک و یسطقون بالثنساء  
علیک ویتوقون بالنار المستعلة فی سدرۃ رحمانتک . ویتفتنون من امطار سحاب فردائیک ویتشرعون  
الی ملکوت وحدائیک ولا یتغنون الا رضائک ویرضون باضائک رب انصرهم بجنود من الملاء الاعلی وایدهم  
بشدید القوی واجعل وجوههم سا طعة بانوار الهی حتی یكونوا اثار رحمتک بین الرری . واجزل علیهم  
العطاء واکشف لهم الغطاء وخصصهم بموهبتک الش لا تنهاهی . انک انت الکریم انت انت العظیم  
وانک انت الرحمن الرحیم .

متن بدیه

و نیز راجع بتائیر مجلس لاهای میفرماید ( ۱ )

( لاهای ) جناب احمد خان یزدانی علیه بهاء الله

هو الا بهی . ای بنده استان بهاء الله نامه مورخ به ۱۴ جون ۱۹۲۰ رسید و نامه بعضی از اعضا ی  
مجلس صلح نیز رسید و برای موقوف کردن بایشان تسلیم نمایند . معلوم است که این جمعیت چنانچه  
شهرت ندارد نیستان شور که باید و نهایت ترتیب و تنظیم ندارد . باری هر قسم میخواستند بانش و لی امری را که  
تشیب نموده اند بسیار عظیم است . باید بد رجح . مجلس لاهای توتونفون داشته باشند که کلمه اش بر  
نول و ملل نافذ باشند باعضای محترم در مقام صحبت اشاره کنید که مجلس لامای پیش از حرب رئیسش  
امیران شوروی بود و اعضایش اعظم رجال با وجود این مانع از این حرب مهیب نگشت . حال چگونه خواهد شد  
زیرا در مستقبل حربی شدت ترقینا واقع کرد که قطعیا در این شبیه نیست مجلس لامای چه چاره خواهد

متن بدیه

و نیز راجع ب موقعیت نسوان و اثرات جنگ در دنیا میفرماید : ( ۲ )

( ۱ ) مکاتیب جلد سوم صفحه ۴۴۷

( ۲ ) خطابه مبارک در راننگمن منزل جناب علیقلی خان مورخه ۲۳ اپریل ۱۹۱۳ خطابات عکسسی

خطباتی روحانی - خطابات جلد دوم (جدیدت صفحه ۹۲-۹۱)

موضوع جنگ ( گذشته . حال . آینده )

الحمد لله قرون تاريك گذشت قرن نوراني آمد . عقول و نفوس و رتقى است انراكات و رتزايد است . هر  
 كس تحرى حقيقت ميگند . هر انساني ميخواهد با آنچه آماں و رزق و ترفيست و خدمت بعالم انساني شبیه  
 نيست جمعيت نسا . در اين عصر ترقى مينمايند و ميگوشند تا با رجاى هم عنان گردند اين نيت بزرگيست .  
 اگر جمعيت نسا ترقى و اقتدار يند انما يند بسواري زامور يرا كه حال از عهد ه بر نسيانند جا روي و مچر خوا هند  
 داشت امروز اعظم مصائب عالم حرب است . ظالم انساني راحت نيست و حرب دائمي است زيرا جميع  
 دول مستمرا در تمويه حريند جميع اموال صرف حرب مينون . اين بيچاره زان بگند يمين و عرق جبين شب و  
 روز ميگوشند تا چندان نهد است ايت و خرمي اند و خسته گردند . ولى چه فائده . زيرا حاصلات تبهه سز  
 حرب ميشود خرج توپ و تفنگ و فوراخانه و كشتيماي جنگ ميگردند . و اين حرب مالي دائمي است . ديگر  
 ملاحظه اتلاف نفوس نمايند كه در ميدان حرب چگونه پايمال ميشوند هر چند حرب جاني يعنى اتسلاف  
 نفوس محدوده و مخصوص است اما حرب مالي دائمي است و عمومى و ضرران راجع بعوم بلکه عالم انساني از ان  
 متضرر حال چون زنان در اين قرن بحرکت آمدند انك بايد اين را متذکران شده باشند تا امر صلح عمومى ترويج  
 شود . وحدت عالم انساني ظاهر گردد . فضائل بشر جلوه نمايت قلوب ملل بيهم ارتباط جويد . تعصب  
 دينى و مله هين بر طرف شود تعصب جنسى زائل گردند تعصب سياسى نماند . و تعصب وطنى از ويگان  
 برخيزد . زيرا جمعيت بشر يك فائده اند . و جميع اولاد انك همه فرزندان خدا هستند جميع ممالك يك  
 كره و يك وطن است و جميع ام بنندگان يك خداوند جميع را خدا خلق كرد . جميع اخدا حفظ ميگند . روزى  
 ميدهد ميبروراند الطافش شامل كل است و رحمتش پر همه نازل . ما دام اوطان و مهربان است ما چرا ظلم  
 و تخيان نمايم . ايا ما بهتر ميتايم . و انانك از خدا هستيم استغفر الله خدا عادل و مهربان است ما  
 چرا نامهربان با نيم . نما كه جمعيت نسا هستند بگوئيد تا قلوب ارتباط ديگر حاصل نمايد . جميع  
 دست بيهم داده در خيبر عالم انساني بگوئيد تا شرف عالم انساني جلوه نمايد . ملاحظه كنيد اگر اهل  
 يكخانه با هم الفت نمايند چقدر فائده دارند اگر اهل شهرى با يكديگر متحد و متفق باشند چقدر بسبب  
 تعاون و تعاون است . و بسبب نتايج كلي و حصول عزت و سعادتشان عمومي و همچنين اهل اقليت اگر اتحاد  
 نمايند چقدر رتقيات بيشتر و عزت و سعادتشان زيادتر گردد . ملت امريك چون متفق شدند چقدر بسبب  
 سعادت و ترقى و مد نيت اينان گرديد . اگر اين اتحاد و اتقاق در ويان ولايات متحد و نبرد اين ترقى و علوم  
 و صنايع و علويت حاصل نميگند . ديگر از اين ميزان بگيريد كه اگر جميع ملل اتحاد و اتقاق نمايند چگونگي  
 نخواهد شد يقين است اين عالم جنگ ابهى شود . كمال اسايش در دست كند فلاح عظيم حاصل گردد و جميع



موضوع جنگ (گذشته . حال آینده)

مذاهب وحدت و یگانگی واخوت یا یکنه شرق و غرب که دست در آغوش شوند جنوب و شمال مضامین و معانی  
نماید . مسلم وحدت عالم انسانی موج زنت خیمه صلح عمومی بلند کرد . اهنگ تحسین و تمجید از ملا اعلی  
بگوش رسد لهذا شما که خانمهای محترمه اید و انا و خیرخواه باید نسب و روز بگویند تا این علم وحدت و  
اتحاد را در یگانا بلند شود و سرایت بسیار جهات نماید . تا جهان جهان نیکو شود . و کمال دیکر جلو  
نماید .

در لوح صوت سلام عام میفرماید : ( ۱ ) *تعالیه*

هو الله

این مسجون چهل ساله بعد از از آن مدت سه سال یعنی از سنه هزار و نهم صد و ده تا نهایت سنه هزار و  
نهم صد و سیزده در اقلیم اروپا و قاره وسیع امریکا سپری سفر نموده و با وجود ضعف و ناتوانی شدید در جمیع  
شهرها در محافل عظمی و کنائس کبری شعره زنان نطقهای مفصل کرد و آنچه که در الواح و تعالیم بها<sup>۱</sup> الله  
در مسئله جنگ و صلح بود انتشار داد حضرت بها<sup>۱</sup> الله تقریباً پنجاه سال پیش تعالیمی انتشار فرمود و  
اهنگ صلح عمومی بلند کرد و در جمیع الواح و رسائل بصریح عبارت از این وقایع حالیه خبر داد که عالم انسانها  
در خطری عظیم است و در استقبال حرب عمومی محترم الوقوع . زیرا ما در ملتیه در خزان جهنمیه اروپا  
بشراره بی منفجر خواهد گذشت . از جمله یا لکان و لکان خواهد گذشت و خریخته اروپا تغییر خواهد یافت  
لهذا احاطم انسانیرا دعوت بصلح عمومی فرمود . و الواحی بملسوک و ملاطین نگاشت و در ان الواح مضرات  
شدید جنگ بیان فرمود و فوائد و منافع صلح عمومی اشاره کرد که حرب در بنیان انسانی است و انسان  
بنیان الهی صلح حیات مجسم است و حرب معادت مصور صلح روح الهی است جنگ نشات شیطنی صلح نور  
افاق است و جنگ ظلمت علی الاطلاق . جمیع انبیا<sup>۱</sup> عظام و فلاسفه قده<sup>۱</sup> و کتب الهیه بشیر صلح و وفا بودند  
و نذیر جنگ و چنانچه این اساس الهی این استغیثا<sup>۱</sup> اسطانی این است اساس شرایع الهی . باری من در  
جمیع مجامع غربا<sup>۱</sup> زدم که ای مثالی عالم و ای فلاسفه غرب و ای دانایان روی زمین ابر تاریکی در پی که انفسق  
انسانیرا احاطه نماید و طوفان تعدید می در عقب که کشتیمهای حیات بشر را در هم شکست . و سبیل شیدانیدی  
عقرب مدین و در اروپا احاطه کند پس بین ارشود بین ارشود هدشیا<sup>۱</sup> رگرنید هدشیا<sup>۱</sup> رگرنید تا جمیع  
بنهایت دست بر خوریم و سخن رعنایت الهیه علم وحدت عالم انسانی برانرازم و صلح عمومی ترویج کنیم تا عالم  
انسانیرا از این خطر عظیم نجات دهیم . در امریک و اروپا نشر مقدسی ملاقات شد که در نتیجه صلح و زمین

( ۱ ) خطابات عکسی خطباتی روحانی خطابات جلند دوم ( چندین ) صفحه ۸۲ تا ۸۰

## موضوع جنگ (گه شته حال . اینده)

همدم و همراز بودند و در رعیت و وحدت عالم انسانی متفق و هم آواز ولی انوس که قلیل بودند . و اعظام  
 رجال را کمان چنان بود که تجویز جیوش و تزئین قوای حریبه سبب حفظ صلح و سلام است و حراحتی بیان شد  
 که نه چنین است این جیوش و جراره لایت روزی بمینان ایند و این موا نه ملتهبه لایت منفجر کردن و انفجسمار  
 منوط بشراهه است که بغتتا نعمله با قاق زنده . ولی از عدم اتساع افکار و کوری ابصار این بیان انده  
 نمیشد تا آنکه بغتته شراره بالکان را ولکان نمود . در این حرب بالکان نفوس مهمه سترال نمودند که  
 ای این حرب بالکان عمومی است در جواب بدگوشی که منتهی بحرب عمومی کرد . باری مقصود این است  
 که تقریباً پنجاه سال پیش حضرت بهاء الله تحد پر از این خطر عظیم فرمود هر چند مضرات جنگ پیوسته  
 نه انایان واضح و آشکار بود ولی حال نزد عموم واضح و معین گشت که حرب انت عالم انسانیست . و هسانم  
 بنیان الهی و سبب موت ابدی و مخرب منافع مأمور برایشان جها نکیرو مصیبت کبری لهد انعره و فریاد است  
 که از هر طرف باوج اعلی میرسد واه و فغان است که زلزله بارکان عالم انداخته است . اقالیم معموره است  
 که مضموره میگردد . از ضجیع اطفال بی بد راست که چشمها گریان است و از فریاد و وای و یلان بیچاره  
 است که نه لهد و رموز و کد از است و نعره و اسفا و وایلاست که از دلهای مانده رها بلند است واه و فغان  
 است که از دلهای سالخورده باوج آسمان میرسد عالم آفرین را از سایش محروم است . صدای توپ و تفنگ  
 است که مانند رعد میرسد . و موا نه ملتهبه است که میدان جنگ را قبرستان جوانان نورسیده مینماید .  
 آنچه گویم بد تر از آن است . ای دل عالم رحیم بر عالم انسانی این ملل عالم عطف نظری بر میانین حرب ای  
 نه انایان بشرا ز حال مظلومان تفنگی ای قلا سته غرب نه راین بلیه عظمی تعنتی ای سروران جهان در دفع  
 این افت تفکری . ای نوع انسان در دفع این درندگی تند بری . حال وقت آنست که علم صلح عمومی برافرازد  
 و این سیل عظیم را که افت کبری است مقاومت نمائید هر چند این مسجون چهل سال نه رحیم استبدان بود  
 ولی هیچوقت مثل این ایام متاثر و متحسوس نبود . روح نه رموز و کد از است و قلب نه رها . بیت اسف و التماس  
 چشم گریان است و جگر سوزان بگریه و ناله و شتابید تا ای براین اتش بر شعله بز نید . بلکه بهمست  
 شما این نادره جهان سوز خا موش گردد . ای خداوند بخیرا نه بیچارگان برس ای باک یزدان بر این اطفال  
 بشیم رحم فرما ای خداوند بی نیاز این سیل شدت را قطع کن ای خالق جهانایان این اتش فروخته را خا موش  
 کن ای خداوند برس بخیرا نه یتیمان برس ای خداوند حقیقی ما نه ران جگر خون را تسلی نه ای رحمن رحیم بر چشم  
 گریان و دل سوزان بد ران رحم نما این طوفان را ساکن کن و این جنگ جها نکیرو را بشلح و امنی تبدیل فرما تویی  
 مقتدر و توانا و ترقی بینا و شنوا . عبد البهراء عباس .

موضوع جنگ ( گذشته . حال . آینده )

و نیز میفرماید : ( ۱ )

هوالله

امروز حواشی اینظایا و ترقی را خواندم باز حاره جدیدی شد و خون بیچارگان انسان از برای هست ترین چیزها ریخته میشود . از برای این خانک سیاه و همکینرا میکشند و حال آنکه مال هیچکدامشان نیست چه بسیار از ملل و دلی که زمین را تصرف کردند بعد از آنکه زمانی از دستشان رفت . در زمان شارلمان و در پلنگ اول فرانسه چقدر ممالک فتح شده عاقبت چه نتیجه بخشید در آنکه زمانی از دست رفت زمین ملک خداست . جمیع ملل و دلی مانند مستاجرند عاقبت از دست کل خواهد رفت ( ولله میراث السموات و الارض ) . برای این من تقویه که مانند <sup>استیجا</sup> اصحاب راست با یکدیگر نزاع کنند . جدال نمایند خورند و زمینها بکنند نظیر مسباع ضاربه و کرکان تیز جنگ بکنند یا زراعت دهند و حال آنکه خدا انسان را مظهر فضائل عالم انسانی خلق نمود و کسبه سبب راحت و آسایش عالم بشود . سبب محبت و الفت باشد نورانی باشد . و جدال باشد . انصاف داشته باشد . تعدی نکند . معاونت یکدیگر نمایند . مهربانی بین بشر حصول پذیرد . خدا اینطور میفرماید . . . سبب سعادت عالم انسانی و عزت بشر این است لکن و اسفا که بشر بخلاف رضای خدا حرکت میکند در امور میگردند که سبب دلالت بشر است سبب رسوائی عالم انسان نیست . حال شما بالنسبه بسا نرطوانفی که در اینجاست دستانت جمع قلبی هستی که الحمد لله نیتتان خیر است . توجهتان بخداست خیر عالم انسانی را میخواهید صلح و صلاح میالیه . ارزوی محبت و الفت <sup>لا</sup> می کنید نهایت مساعی شما اینست که بشر با یکدیگر متحد و متفق شوند و نهایت ارزوی ما این است که جنگ و جدال از میان بر خیزد بجای جنگ صلح قرار یابد و مقابل بغض و محبت بیاید و مقابل اختلاف اتحاد حاصل شود . لکن این مقصد خیلی مقصد عظیم است . اما انسان نوبت است شکست بسیاری در پیش دارد . اما شما باید در زحمتی و در مشقتی را بخورید تا در آرزای آن . زیرا مقصد عظیم است یعنی باید مقاومت جمیع بشر نماید . زیرا جمیع ملل در فکر حربند و اشتغالشان اینست کسبه یکدیگر را غارت نمایند . فتح ممالک کنند . البته این کار شما بسیار سخت است لکن اگر شما ها همت کنید کلال و مال را نیارید . جهدتان را مبدول در این نتایج مفید و حاصل خواهد شد . پس همیشه تضرع و زاری بدو راه خدا کنید و از خدا بخوانید که اسباب الفت خلق بکند . شما را من در فرمایش تانیت فرماید . شما <sup>تسلسا</sup> بتوانید از عهد ما این کار بر آید تا این بار سنگین را بلند کنید و در این راه هر زحمت و مشقت و تعب را تحمل

( ۱ ) خطابات جلد اول صفحه ۸۷ تا ۹۰ ( نظری مبارک ۶ دیقعه ۲۲۹ در منزل مبارک باریس ۲۸

اکتوبر ۱۹۱۱ )

موضوع جنّت ( گذشته . حال . آینده )

مقصد

نمائند . شاید در این سبیل بجای برسیند که جانان را بایند افتخار انسانی که مقصدش جلیل است  
 باید در مشقتی را بر خورند که او را کند علی الخصوص این منتهی عظیم که حیات عالم است نورانیت عالم بشر است  
 راحت و مایش جمیع خلق است ظهور و موهبت عالم انسانی است و جلوه تأییدات ملکوت الهی است  
 من اینم از شما چنان است که ابتدا در هیچ مشقتی و تنگی فتور نیارید بلکه روز بروز همتتان بکند ترمود و سعی  
 و کوششتان بیشتر کرد تا بنورانیت محبت الله در بین بشر مشتمل شوید . *سبحانکم*

و نیز میفرماید : ( ۱ )

( نطق مبارک ۲۹۱ بقعد ۱۳۲۹ هـ رمزل مبارک بارس ۲۰ نومبر ۱۹۱۱ )

حواله

در زندگی سزاوار حیوانات و حشریه است . سزاوار انسان الفت و محبت است . خدا جمیع انبیاء را فرستاد  
 که الفت و محبت در بین قلوب اندازند . کتب سماویه بجهت الفت بین قلوب نازل شد . انبیاء و اولیاء  
 الهی جان خود را فدا کردند تا در قلوب بشر اتحاد و اتفاق حاصل شود . ولكن و اسفا که هنوز بشر به  
 خون غواری متغولند . چون نظریات این نمائیم می بینیم چه در قرون اولی و چه در قرون وسطی و چه در قرون  
 اخیر ، همیشه این خاک سیاه بخون بشر رنگین شده . بشر ما نندگرتان درنده یکدیگر را پاره پاره کرده  
 با اینکه حالا باین عصر نورانی رسید . عصر منیت است عصر ترقیات مادی است . عنوان ترقی کرده است  
 احساسات انسانی زیاده شده با وجود این هر روز خونریزیست . ملاحظه کنید که در طرابلس چه همیشه  
 این بیچارگان در چه بازاری افتاده اند . ای خالیا مملکت وسیع خویش را گذاشته باین اعراب بیچاره  
 صحرائی بی آب و علف شده است چقدر رجوانان از در و طرف کشته میشوند . چقدر رخانها خراب میشد  
 چقدر رما درها بی پسر میشوند . چقدر اطفال بیبند میگردند . فوج یقیمان هیچ میزند . چه بسیار آنها  
 در بندایت نشوونما ریشه کن شده چه بسیار مرغان خورشید از زبا هفتک نیامده خاموش گشتند . نتیجه  
 نیست جز حرص و طمع . پس از این واضح میشود که ترقی مادی سبب تحسین اخلاق نمیشود . ترقی مادی  
 مادی تعدیل اخلاق نمیکند درازمه ما بقیه که چنین ترقیات مادی نبوده باین شدت هم خونریزی  
 توپ کروی نبود . تفنگ موزر نبود . مترا لوزر دینامیت نبود مواد جهنمیه نبود . کشتیهای زره پسر  
 کشتیهای تورپیت نبود . حالاکه من نیت مادی ترقی کرده این الاتافعات بنیان بشر نیز ترقی کسر  
 حال از این مواد جهنمیه در زهر مشرب از بیا مهیا و الشهاست زیرا از مواد آنها بیه پراست . خداوند

## موضوع جنگ (گذشته، حال، آینده)

اتنی بتیرک انکراتش بگیری که ارغز زبروز بر می شود . خلاصه مقصد اینکه واضح و مشهود است که ترقیات مادیه سبب اسایش عالم انسانی . و ترقی عالم اخلاق نیست بلکه اگر منظم با احساسات روحانیه شود انوقت ترقی حاصل می شود . اثر تعالیم الهی انتشار یافته و وصالی انبیا تاثیر کند و تخایع الهی قلوب را روشن نماید نفسوس را احساسات روحانیه حاصل کرد . چون این ترقی مادی منظم بترقی روحانی شود نتیجه حاصل می شود زیسر تعالیم الهی مانند روح است و ترقیات مادیه مانند جسم . جسم برون زند و نمود و الامره است . امین و اریم بعون و عنایت الهیه که روحانیت انبیا در خلق تاثیر کند تا عالم اخلاق باین نورانیت روشن نمود . در تلمسوی احساسات روحانیه حاصل کرد . تا بتا انکه که خداوند عالم است لایب جزای هر عملی را میداند . خداوند از ظلم نمیگذرد . البته عالم است . هر چند اقوام مادیه میگویند زحمت میکنند بازن رعب و مشقتند . و انما در موم و هموم زیرا سرور قلب انسان بحسب اللہ است . بشارت روی انسان بمعرفه اللہ است . اگر قلب انسان بخدا تعلق نیابد بچه چیز خوش کرد . اگر امین بخدا ایستد نداشته باشد بچه چیز این حیات و روزه دنیا دل بندد . و حال آنکه میدانند چند روز است محدود است و منتهی می شود . پس باید امین انسان بخدا باشد زرافضل او بی منتهاست . الطاف او قسیم است . مواهب و عظیم است . خورشید او همیشه میدرخشد . ابر رحمت او همیشه مبارک . نسیم عنایت او همیشه میوزد . ایام ساز او است از چنین خدائی قافل یا نسیم را سیر طبیعت نسیم . بنده طبیعت نسیم و حال آنکه مواهبی بماند که حاکم بر طبیعت هستیم . جمیع کائنات امیر طبیعت است مگر انسان . مثلاً آفتاب باین بزرگی محکوم طبیعت است ابدا اراده ندارد . از مدارش سر موی تجاوز نمیتواند . بلکه امیر قانون طبیعت است این درای باین عظمت امیر طبیعت است . ایمن که ارغز امیر طبیعت است . ابدا از قانون طبیعت تجاوز نمیتواند اما خدا ابد اراده دارد که باین خسر قانون طبیعت میکنیم حکم بر طبیعت میکنیم . قوانین طبیعت را میشکنیم بجهت اینکه بمقتضای طبیعت است انسان در روح خاک است اما در دوا پرواز میکند . در دنیا میتازد . مانند ابر در این فضای وسیع سیر میکند . قوه برزیه تا صیه را حبس بیند به صوت از آن را میند میکند . جمیع اینها مخالف قانون طبیعت است شمشیر از دست طبیعت گرفته بر فرق طبیعت میزند . خرق طبیعت مینماید . خدا چنین قوه با انسان داد با وجود این سن جائز است امیر طبیعت باشد . بنده طبیعت شود . طبیعت بیرستد و بگوید طبیعت خداست و حال آنکه شمشیر بر فرق میزند قواعد عمومی طبیعت را بهم میزند . پس خداوند خدا چه مواهبی با انسان داد که طبیعت از آن محرومست بمانند محروم از اراده . طبیعت از آن محرومست مثل اراده . طبیعت از آن محرومست اما حاکم بر طبیعت هستیم . خدا چنین خواسته .

مقابلہ

(تعلق مبارک ۲۲ بحجه ۱۳۲۹ در منزل مبارک در بار س ۲۳ نوبه ۱۹۱۱)

هو الله

میکنند یک تن در روز سن افتاده بیست و پنج نفر غرق شده و امروز در بارلمان فریسا از وقوع این قضیه بحشی  
 مفصل خواهند شد و وزیر راه آهن را در تحت محاکمه آورند و یک جلال عظیمی خواهند نمود و هیچان شدت بسیار  
 بسیار تعجب کرد که بجهت بیست و پنج نفر که در روز خانه افتاده غرق شده اند چنین همچان غریبی در  
 بارلمان ظاهر شده اما از برای طرابلس که روزی هزاران کشته میشوند ابدا حرفی نمیزنند البته تا حصول  
 پنج هزار نفر کشته شده اند و ابدا بظن بارلمان نمیاید که آنها بشوند مثل این است که آنها بچسبند  
 مسبب چه چیز است که بارلمان از برای بیست و پنج نفر اینطور همچان میکند و از برای شش هزار نفر ابدا حرفی  
 نمیزند و حال آنکه آنها بشوند و اینها بشود از نسل آمدند و بجهت اینست که آنها جنسی فریسا نیستند  
 اگر بارچهارچهار شونده همیشه ندارد و به یونین چقدر ری انصاف است چقدر ری احساسی است چقدر راندا  
 و حال آنکه ان بیچاره ها که در طرابلسند بدانند که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 شرحه شرحه نمایند و ایچچه تفصیر دارند و بچسبند خوانندم حتی در ایطالیا از مردم فریسا و فغان بلنسه  
 است از هر یک کشته شده نسا ایطالیا بفریسا و فغان آمده اند و نیت ما در آن است که باراستون لباسی پس در آن  
 غرق شوند است و وزیر طرابلس بچنان اسمان میرسد و به بیند بشود و خورشوار است و به بیند چقدر  
 آنکه غدا را است و چقدر از خندان است حالا اگر حضور تیغ و شمشیر و گلوله و تفنگ و توپ با الفت و رحمت و  
 غیر و شورت و جوشن و مسرت برد از آن روزم کامیابی سر مست با که شاک مانی کردند و با یکدیگر دست در آغوش  
 دهند و هم از سرور شوند بهترین است اگر اینها مانند طيور شکر را دهند بکشور از کشت بهتر است یا مانند  
 کزبان خونخواران رسم و یزید و ستیزت و خونریزی بکرویزند و چرا انسان اینقدر وفاقل است زیرا خداوند شناسست  
 اگر خدا را میشناختند البته هر یک دیگر بر آمیزاخت و اگر احساسات روحانیه داشتند علم صلح اکبر میافراشتند  
 اگر و نمایان نبیا میشدند البته انصاف داشتند و لهذا انعامت تضرع و زاری کنی که خداوند است کسسه  
 رحمت در عقل بدست احساسات روحانی بدست بلکه این بیچارگان بشراحت شوند انسان داناشب روز  
 بحال بشر بگریه فریاد و فغان برآید که بلکه خفتگان بیند از شوند کوران بینا کردند و مردگان زنده شوند  
 ظالمان انصاف دهند و من تمامیت شما ها هم دعا گویم

و نیز میفرماید : ( ۱ )

( نطق مبارک شب و شنبه ۵ ذیحجه ۱۳۲۹ هـ منزل مانده کام گشته پاریس ۲۶ نومبر ۱۹۱۱ )

حواله

جميع انبياء الهى مظهرو حقيقتند . حضرت موسى اعلان حقيقت کرد . حضرت مسيح ترويج حقيقت نمود . حضرت محمد تا ميس حقيقت کرد . جميع اولياء الهى اعلان حقيقت کردند . حضرت بهاء الله علم حقيقت بانند نمود . جميع نفوس متدبره که بعالم امنه اند چراغهاى حقيقت بودند . حقيقت وحدت عالم انسا نيست . حقيقت نسبت محبت بين بشر است حقيقت اعلان عدالت است . حقيقت هدايت الله است . حقيقت فضائل عالم انسا نيست انبياء الهى جميعا مانده حقيقت بودند و جميع متحد و متفق بودند . هر پيغمبري مؤثره بخلف خوبين داد . هر خلفي تصديق سلف نمود . موسى خبر از مسيح داد . مسيح تصديق موسى کرد . حضرت مسيح خبر از محمد داد . حضرت محمد تصديق مسيح و موسى نمود . جميع با يکديگر متحد بودند . ماجرا اختلاف شيم ما امت ان نفوس من مانده هستيم . همين قسم که انبيا محب يکديگرند ما نيز بايد محب يکديگر باشيم . زيرا بندگان يک خدا ائيمس و اللان الهى شامل عموم است خدا با جميع صلح است ما را با يکديگر جنگ کنيم . خدا با همه مهربانست ما چرا با يکديگر ننگيم . اساس ان بيان الهى محبت است و الفت و يگانگي . الحمد لله اين عصره در نيران است عفتسول ترقى نمود . و ان راکات نشدينند . اسباب الفت و اتحاد مهربانگشته . روابط محبت بين بشر محکم کردند . وقت ان اينده که جميع با همديگر صلح نمائيم . وقت و ستى و راستى پر ازيم . تعصب مذ هيبى نمائند . تعصب جنسسى نمائند . تعصب وطنى نمائند . با يکديگر نه نهايت الفت محبت کنيم . يکديگر را نديم و مستغفيران و انوار يک افتساب جميع انبيا با يکديگر . و من با شيم و جميع کتب اسماى موقن شوم . از جميع تعصبات بيزار شوم و خدا مت بخدا اکتيسم . وحدت عالم انساى ترويج نمائيم . فضائل عالم انساى را انکار کنيم . ما نند حيوانات کردند . نيا شيم . بخسبون . بزدراضى نگرديم خون بشر را مقدس . انيم اين چنين خون مقدس را از براى خاک نريزيم . جميع در يک نقطه اجتماع کنيم . و ان نقطه وحدت عالم انسا نيست . ملاحظه کنيد الان در طرابلس غرب چه مينورند . چه بسيار پدرانى پسران ميشوند . چه بسيار اطفال صغير بيس پدري ميگردند . چقدر ما در ان مهربان در مصيبت فرزندان خود ميگرينند . نذ فرزندان در مصيبت شوهران و زنان و ناله ميکنند . اين خون انساى از براى خاک ريخته ميشود . حيوانات نساى نينده از براى خاک جنگ نميکنند هر يك بمحل خون قناعت مينمايند گرگ به لانه خون قناعت ميکند . بلنگسگ خاره خون اکتفا مينداید شير به بينه خون قناعت ميکند . هيچ يک يکديگر نهدند و در حق يکديگر نيزندند . و لىسى

موضوع جنگ (گذشته . حساب . اینده )

انفوس کما انسان بی رحم اگر همیشه اشیانه هارا بتصرف آرد بازه رفکراشیانه دیگر است . و حال آنکه خدا  
بشر را انسان خلق کرده و ولی از حیوانات درند و بدترند و حیوانات درند تا بنا به جنس خویش را نمیدرند  
کرگ هر قدر درند و باشند در یکشب نهایت دمه کوفند میدرد . و لکن یک انسان سبب میتود صد هزار  
بشر را در یکروز قتل مینماید . حال انصاف نه هیند این بچه قانون درست میباشد . اگر یک نفس انسانی را بکشند  
اورا تا تل کویند . اما اگر خون صد هزار نفس را بریزند اورا سرورند لیکن کویند آن نفس ده دهم از کسی بدترند  
اورا سارق مجرم کویند . اما اگر یک مملکت را غارت کنند اورا تاج نامند . اگر یک خانه را آتش زند اورا مجرم  
شمردند لکن اگر مملکتی را با آتش توپ و تفنگ بسوزانند اورا جها نکیر کویند . اینها جمیع ازانات جمیع بشر  
است از درندگی بشر است از عدم ایمانست . زیرا اگر انسان معتقد بعد الت الهی باشد راضی نمیشود  
خاطری بیازارد . و بر سختن قطره بی از خون راضی نگردد . بلکه سبرور میگوید تا خاطر را سرور کند  
حال الحمد للما تا انتباه در بعضی از بشر پیدا شده . بدینا شراق صبح صلح اکبر است . امید ما چنان  
است که وحدت عالم انسانی آنته شاریا بد . بغض و عداوت بین بشر برانند . صلح اکبر آشکار کرد و جمیع  
ملل بایکدی تکرارفت کنند و مختل صلح تشکیل نمایند . و مشکلی که بین ملل و ول حاصل دران محکمه  
کبری فیصل یابد . این مشروط و موکول بر این است که صلح پروردگار دنیا بسیار کرده و محب عالم انسانی  
تزیاید یابد . افتار عمومی منعطف بصلح شود . تا از کثرت محبین صلح و صلاح ملل و ول مجبور بر آن حساب  
شوند . محبت نورانیت است . بغض و عداوت ظلمت است . محبت سبب حیات است . عداوت سبب موات  
البته عداوت حیات را بر موات ترجیح دهند . اتحاد را بر اختلاف ترجیح بمرند . و جان و دل بکوشند کس  
این ابرهای ظلمانی زائل شود . شمس حقیقتا شراق کند . عالم عالم دیگر شوند . کره ارض جنتی در نهایت  
طراوت و لطافت گردند . شرق و غرب دوستند . راغوش یکدیگر کنند . جنرب و شمال دوستند . یکدیگر  
ندهند . تا محبت حقیقی الهی در عالم انسانی جلوه نماید زیرا محبت بذلت محبت بخند است هم بر انسی  
بخلق خد متی بخند . دعا کنید بجال و دل بکوشید تا سبب محبت بین بشر شود . تا سبب عدالت شود  
تا سبب اتحاد شرق و غرب گردید . بلکه ان شاء الله تعصب مذ هبی تعصب جنسی تعصب سیاسی تعصب  
وطني نماند . عالم اسای برور احتیاجند . جمیع شمشاها اولان دارند . میدانید چقدر عزیزند . این بوجاران  
که الان اولان شان شرحه شرحه میشوند آنها هم مثل شما هستند . ملاحظه کنید اگر یک روی طغسل  
عزیز خود را بخون اغشته ببیند چه حالت پیدا میکند دیگر از برای او دل میماند . از برای او راحت میماند  
از برای او هیچ تسلی حاصل میشود همینطور الان نفوسیکه در تلرا بلس هستند پدران و پان نشان ان

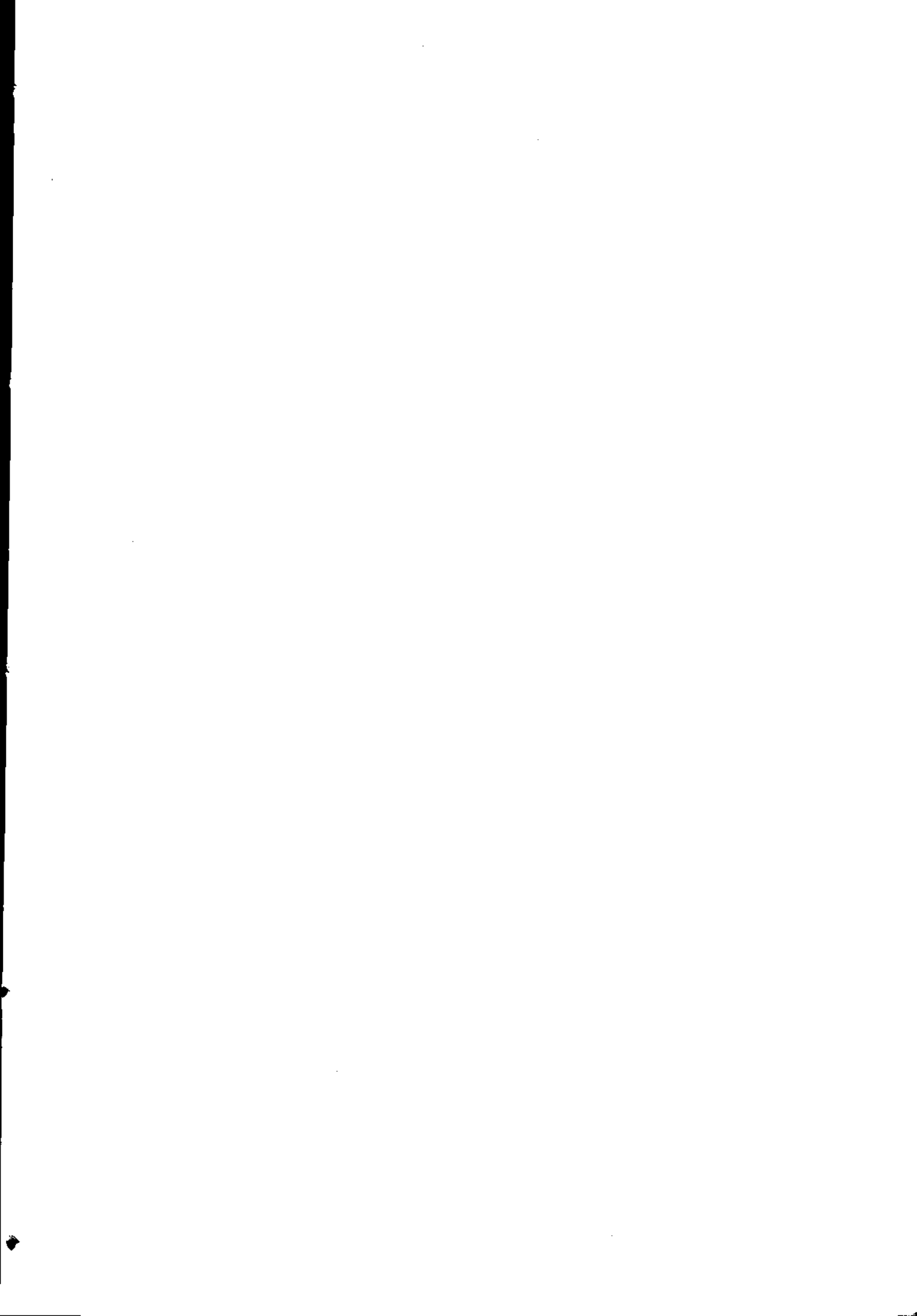


موضوع جنگ ( گذشته . حال آینده )

حالت را دارند خدا اما را خلق کرده که بایکدیگر محبت کنیم . الفت کنیم نه بایکدیگر دشمنی کنیم . بسمل  
 محفل الفت و محبت ترتیب دهیم . انجمن عدل تا میسر کنیم نه صف حرب بپارائیم . چشم بمانداده کسه  
 یکدیگر را بحسب الله نظر کنیم . دل داده که تعلق بیکدیگر داشته باشیم نه اینکه بایکدیگر بغض و  
 عداوت داشته باشیم به بینید خدا چه فضلی در حق انسان کرده . با انسان مقل داده احساس داده تا  
 این قوای رحمانیه را در سبیل محبت صرف کنیم نه در مقام مضرت از خدا بخوادید که شمارا موبد کند و بغضناقل  
 عالم انسانی موفق نماید . چراغی را که ایزد برافروخت خاموش نکنیم . یاران رحمت پروردگار را قسط  
 نندائیم . برکتا سمانی را مانع نشویم . موفق بان شویم که عالم انسانی را تزئین کنیم . خرق و ضرب را در سن  
 کنیم . جمیع امر را با هم ارتباط دهیم . بنیان جنگ را براندازیم و سبب الفت قلوب شویم . انیسست منتها مال  
 ما اینست رجای ما از خدا امید داریم که بان موفق گردیم . حضرت بهاء الله از افق ایران بنور انیت هدایت  
 طلوع نمود بجمیع ملوک مکاتیب مخصوص نوشت . جمیع را بصلح اکبر دعوت فرموده و کل را نصیحت نمود . از  
 انجمله ناپلئون ثالث را که پادشاه پارس بود . ازینجا ه سال تا یوم صعود شکرشیت تا بدین قلسسوب  
 منجذب بصلح اکبر نمود . الحمد لله این نور را انتشار است . و ظم صلح اکبر انشاء الله بلند میشود . ما  
 شب و روز میگوئیم تا عالم بشوینور شود و شمس حقیقت بشوید حقیقت بر شروق و غرب بتابد . مقادیر  
 و نیزد یکی از الواح مبارک میفرماید : ( ۱ )

هوالا بهی

ای مهتر از فیوضات رحمانیه که در انجمن عالم و لوله عظیم است و جزع و فزع شدیدی غرا نه و فغانست که و اصل  
 بعنان اسمانست حنین و انین است که غنین اند از جوخ برین است تنگی و ضیق است که با شرد لسمسی  
 قرین است و قحط و فحلاست که که را اکثر مالک دنیا است شوب و فتنه است که که در رهرا قظیم و خطه است لکسن  
 جعین از اسباب و ظل غافل و از حکمت و مقصود نه اصل . جسم عالم مرید است و جسد امکان غایب و انیسسبان  
 حال قریب بیداران مجهول التذره لیل این و رمضان از طیبیان در رک و ریزند و این درن مندان از علاج ناپدید  
 پر بجان بایند کوشید اول مریدان را از مرید خبردار کرد و معصومت نبیسان بیند از سر از مرض بری و بیزار  
 والیها علیک . ( ع . ع )  
 و نیزدینفرماید : ( ۲ )



( طهران - جناب صنوح السلطان علیه بهاء الله الایمسی )

هو الله

پاروناد ارا . کونند عنتریب رجال جهان کیهان بیا راینند و جشن صلح عمومی برپا نمایند و جمیع ملل و ول از جنگ و قتال بیامایند . اکر ارکان صلح فی الحقیقه بخبرخواهی عالم انسانی قیام نمایند و منظرایه مبارکه ( لا تاخذ تم فی الله لومة لائم ) گردند . این بزم اشقی بنیان رزم برانند از وظالم افرینش اسایش یابد . و بی هنوز و اوج ندر و هوای پشام میرسد و مقاصد خفیه در میان و مکتب میا سیه در رجولانست امید ازال کتاف رب مهجید است که بنوه قاهره اینان چمن را غیظه کتزار و پیم نمایند و ان جمع را ستاره های درخشانده عالم کند .

این همه گفتیم لیک اندر مسیح . بی عنایات خدا هیچ بی عنایات حق و خاصان حق . کرمک باشد سیاه هستن ورق تایید و توفیق لازم و شمول الخاف مشروط . و علیک البهائ الایمسی ۶ ینایر ۱۹۱۹ ( ع . ع )  
 ف - حل مسئله اقتصادی *سکا بلر*

راجع حل مسئله اقتصادی و موضوع اعتصاب میفرماید : ( ۱ )

از مسئله اعتصاب مشوال نمونید . در این مسئله مشکلات عظیمه حاصل شد و بهینور در و مورث این مشکلات در چیز است یکی شدت ظمع و حرص اصحاب معامل و کارخانه ها و دیگر یکی فقر و طمع و سرکشی عطله و فعله در پس بایت چاره درک و راکت . اما سبب اصلی این مشکلات قوانین طبیعی مدنیت حاضره است زیرا نتیجه این قوانین این که نفوسی معدودند پیش از لزوم ثروت بی پایان بایند و اکثری برهنه و بریان و بی سرو سامان مانند . و این مخالف عدالت و مردت و انصاف و حین اعتساف و میان رضای حضرت رحمن . و این تناوت مختص بشر است . اما در میان ثنائات یعنی جمیع حیوان تقریباً یک نوع عدالت و مساوات موجود . مثلاً در بین گله اغنام و دسته آهوند ریبایان مساواتست و همچنین در بین میزبان چمن دره است و کوهسار و بوستان . هر نوعی از انواع حیوان تقریباً یک نوع مساواتی حاصل چندان در رعایت تناوت از یکدیگرند و اینها را احتند و به سخنان زندگانی نمایند بخلاف بنی نوع انسان که نهایت اعتساف و عدم انصاف در میان . ملاحظه میکنی که فردی از افراد انسان کنجی اند و خسته و اقلیمی را مستعمره خویش نمود . ثروت بی پایان یافته و منافع و زیارات بقا به دلیل روان مهیا ساخته ولی صد هزار نفر از بیچارگان در یکطرف ضعیف و ناتوان محتاج یک لقمه نان . مسارات و موسساتی در میان نیست لهند اما ملاحظه میکنی که اساسی و سخنان و عمری مختلف و راحت نوعی به نرسیمی مسلوب که حیات جم غفیری بی ثمر و پر ثروت و عزت و تجارت و صنایع مختصر بنفوسی

کنشرا نس صلح لاسهای

باید تعلیم کرد و اگر ظفالی باشند باید تربیت نمود تا ببلوغ برسند و اگر بیطاری باشند باید درمان نمود .  
اینکه کره و عداوتی داشت . باید مانند طیب مهربان این بیماریهای نادانرا معالجه نمود .  
( و از جمله تعالیم حضرت بهاء الله ) اینکه دین باید سبب الفت و محبت باشد . اگر سبب کلفت گردد  
لزومی ندارد .

( و از جمله تعالیم حضرت بهاء الله ) اینکه دین باید مضاف بر علم و نقل باشد تا در قلوب انسانی نشود و نه  
اساس متین باشد نه اینکه عبارت از تالیف باشد .

( و از جمله تعالیم بهاء الله ) تعصب دینی و تعصب جنسی و تعصب سیاسی و تعصب اقتصادی و تعصب  
وطنی ها هم بنیان انسانیست . تا این تعصبها موجود عالم انسانی راحت ننماید شمشه زار ما است که تاریخ  
از عالم انسانی خیر میدهد . در این مدت شمشه زار سال عالم انسانی از حروب و ضرب و قتل و خونخواری فارغ  
نشد . در هر زمانی در اقلیمی جنگ بود . و این جنگ یا منبعت از تعصب دینی بود . و یا منبعت از تعصب  
جنسی . و یا منبعت از تعصب سیاسی . و یا منبعت از تعصب وطنی . پس ثابت و محقق گشت که جمیع  
تعصبات ها هم بنیان انسانیست و تا این تعصبات موجود مانده بتامستولی و خونخواری و زندگی مستمر  
پس عالم انسانی از ظلمات طبیعت جز بترک تعصب و اخلاق ملکوتی نجات نیابد و روشن نگردد چنانچه  
از پیشگدشت . اگر این تعصب و عداوت از جهت دین است دین باید سبب الفت گردد . و الا اثری ندارد  
و اگر این تعصب تعصب ملیست جمیع نوع بشر ملت واحد است جمیع از شجره آدمی روئیده است . اصل  
شجره آدم است و شجره واحد است . و این ملل بمنزله اغشا است و انرا انسانی بمنزله برگ و شکوفه و  
ثمره . دیگر ملل متحدند و تشکیل کردن و دین سبب خونریزی نمودن بنیان انسانی برانداختن . این از  
جهل انسانیست و غرض نفسانی . و اما تعصب وطنی این نیز بهل محض است زیرا روی زمین وطن واحد است  
هر انسان در هر نقطه از کره ارض زندگی میفرماید . پس جمیع کره ارض وطن انسانست . این خون و شغور  
را انسان ایجاد کرده در خلقت حد و شغوری تعیین ننشده . اروپا یکقطعه است . آسیا یکقطعه است  
انریک یکقطعه است . امریکایک قطعه است . استرالیا یک قطعه است اما بعضی نفرین نظرمقاصد  
شخصی و منافع ذاتی عربک از این قطعات را تقسیم نمودند و روشن خویشانانشده اند . خدا در بین  
فرانس و آلمان فاصله خلق نفرموده متصل بیکدیگر است بلی در قرون اولی نخوس از اهل غرض بجهت  
تمشیت امور خویش حد و شغوری تعیین نمودند . و روز بروز شدت یافته تا این سبب عداوت کبری و  
خونریزی و رنگی در قرون اخیر گشت . و همین قسم غیر متناهی خواهد بود و این مکر وطن اثره دشمن

### کنسراس صلح لاهای

دائره محصوره مانده سبب اول خرابی ظالمست . هیچ شاکل و هیچ منصفی از عاقلان یا بینا و بنام نهضت و هوسر  
 قطعه محصوره را که نام و نشان میبهریم و با و تمام خویش ما در مینامیم و حال آنکه کره ارض ما در کل است نه این  
 قطعه محصوره خلاصه ایامی چند روی این زمین زندگانی مینمائیم و ثابت در آن دفن میشویم . قبرا بست ی  
 ماست . ایاجا نژامت بجهت این قبرا بست ی بخونخواری پرده از هم و همت یگرا بستیم . حاشا و کزانه خن او شده  
 راضی نه انسان عاقل از عاقلان این کار مینماید . ملاحظه نمایند که وحوش مبارک ابتدا منازعه و طغیانی است از نرسند  
 بایکدیگر . نه نهایت الفتند . و مجتمعاً زندگانی میکنند مثلاً اگر کبوتری شرقی و کبوتر غربی . و کبوتری شمالی و  
 کبوتری جنوبی با تصادف در آن واحد در جانی جمع شوند فوراً بیکدیگر افتند و شمشیرین چمیسسج  
 حیوانات مبارکه از وحوش و طیور . و لکن حیوانات : زنده به مجرد تصادف بایکدیگر را در زند و پیر خسان  
 برخیزند . و یکدیگر را بستند . و ممکن نیست در رفقه واحد زندگانی کنند . همه سفرفند و متهمور . و متجار  
 و متنازع . و با تعصب اقتضای این معلوم است که هر چه روابط بین مدال از دنیا دیابت و مبادی له امتعسه  
 تکرر جویند . و هر چه اقتضای در در اقلیمی تا سرها بست با مال بسیار نالیم سراسر است نماید و منافع عمده رخ  
 بکشاید . و دیگر تعصب بجهت چه .

و اما در تعصب سیاسی بایست متابعت سیاست الهی کرد . و این مسلم است که سیاست الهیه اعظم از سیاست  
 بشریه است . ما بایست متابعت سیاست الهیه نمائیم و در جمیع افراد خلقت یکسانست هیچ تفاوتی ندارد و  
 اما بدان الهیست .

( و از جمله تعالیم حضرت بهاء الله ) ایجا در لسان واحد است که تعلیم بشر کردن . بنجاه سال پیش این  
 تعلیم از تلم حضرت بهاء الله صادر شد . تا این لسان عمومی سبب از اله سوء تفاهم بین جمیع بشر کرده .  
 ( و از جمله تعالیم حضرت بهاء الله ) وحدت نساء و رجال است که تا لم انسانیرا و بال است . یک بسال  
 رجال و یک بال نساء تا در و بال نساء و نکر در مرغ پرواز نمایند . اگر یک بال ضعیف باشد پرواز ممکن نیست  
 تا عالم نساء و نساء و بال نساء در تحصیل فضائل و کمالات نشود فزوح و نجاح چنانکه بایست و نباید مقتضی و  
 محال .

( و از جمله تعالیم بهاء الله ) مواسات بین بشر است و این مواسات اعظم از مواسات است . و انرا نیست گسه  
 انسان خون را برده یگری ترجیح ندهد . بلکه جان و مال فدای دیگران کند امانه بعنف و جبرینه این قانون  
 کرد . و شخصی مجبور بر آن شود بلکه بایست بصراحت طبع و غیب خاطر مال و جان فدای دیگران کند و بر فقرا  
 اتفاق نماید یعنی با زوی خویش چنانکه در ایران در میان بهائیان مجری است .

### کنفرائس صلح لاهی

(واژه‌ها تعالیم حضرت بهاء الله) حریت انسانست که بقوه معنویه از امیری عالم طبیعت خلاص و نجات یابد. زیرا تا انسان اسیر طبیعت است حیوان درنده است زیرا مانع از خدای عالم طبیعت است و این مساله مانع بقا سرچشمه جمیع پالایاست و نکبت کبری.

(واژه‌ها تعالیم بهاء الله) اینکه درین حصن حصین است اکثر فیضان درین منزلزل ووشین کرد که هرچ و مرج رخ دهد و کلی انتظام امور مختل شود. زیرا در عالم انسانی در واقع است که از ارتکاب زنا مثل حفظ مینماید. یک را در عتاق نیست که مجرم را عذاب و عقاب مینماید ولی قانون را در عتاق مجرم مشهود است را در عتاق مجرم مخفی نیست. و اما را در عتاق معنوی درین الهی را در عتاق مجرم مشهود و مخفی هرگز است و انسان را تربیت مینماید. و تهنید یب اخلاق میکسند. و مجبور بر فضائل مینماید. و اعظم جهت جامعه است که شکل سعادت عالم انسانی میکند.

اما منت از درین درین تحقیقی است نه تئلیک ی. اساس ان بیان الهی است نه تقلید بشری.

(واژه‌ها تعالیم حضرت بهاء الله) اینکه هرچند مد نیت ما که از وسائط ترقی عالم انسان نیست ولی تا منضم به نیت الهیه نشود نتیجه که سعادت بشریه است حصول نیابد. ملاحظه کنید که ایسین سفائن مدرسه که شهر را در یک ساعت ویران مینماید از نتایج مد نیت ما نیست. و همچنین تو بهای و کروب و همچنین تفنگهای ما و زر و همچنین دینا است و همچنین خواصهای تحت البحر. و همچنین تور پیست. و همچنین سیارات متدرسه. و همچنین طیارات آتش نشان. جمیع این آلات از مینات مد نیت ما نیست اگر نیت ما دریه منضم به نیت الهیه بود هیچ این آلات را ایجاد ندیگشت. بلکه قرای بشریه جمیع محول با اختراعات نافع همیشه. و محصوره را کشفات غافل میگشت. مد نیت ما دریه ما نند زجاج است و مد نیت الهیه ما نند سراج. زجاج بی سراج تاریک است. مد نیت ما دریه ما نند جسم است و لوله زجاجیت طراوت و لطافت و جمال با نند مرده است. مد نیت الهیه ما نند روح است این جسم با این روح زنده است و الا جیفه کرد. پس معلوم شد عالم انسانی محتاج بنشانی است. بدین و این روح عالم انسانی مرده است و بدین و این نور عالم انسانی ظلماتند و ظلمات است زیرا عالم طبیعت عالم حیران نیست. تا انسان ولادت ثانویه از عالم طبیعت ننداید. یعنی منسلک از عالم طبیعت ننگرد که حیران محض است تعالیم الهی این حیران را انسان مینماید.

(واژه‌ها تعالیم بهاء الله) تعمیم محارفت. باید هر طفل را بقدر لزوم تعلیم علم نمود. اگر ابرویسین مفتد ربه. ارف این تعلیم فیها والا باید هیئت اجتماعی ان طفل را وسائط تعلیم مهیا ننداید.

موضوع جنگ (گذشته حال آینده) - کنفرانس صلح لاهای

(کالیفورنیا امة الله المحترمه مسيس كونال و امة الله المنجد به مسيس كوبر عليهما بهاء الله (ع))

هو الله

ای د و نفر مومن مبارکه چشمت سال است که منابر منطوق و مراوده منبره بخانه خبری و بیامی رسیده نامه فی و نه سلامی ولی روابط معنویه محکم و متین و از گلشن و بهمان در و ستان نفعات خوش معظمت سیری استنما میبندد و این سبب تسلی قلوب بود . حال الحمد لله طریق منابر و منبر و تقرب و مسائلات موجود خواهد شد . لهذا ابتدا در این نامه مختصر برن اختصار و حدیث یا ران و اما رحمان را که غائب حاضرند خطاب مینمایم که انچه در الواح حضرت بهاء الله پیش ازین بنامه سال مبرح و منصوص بود این ایام محقق و مشروح گشت . مراجعت با الواح کنونی علی الخصوص سوره هیکل و خطا با تیکه بطوک و سلاطین ارض شده و ملاحظه نمایند که چه معجزه فی اعظم از این . ایند انفسی را کمان چنین نبود که نفوس از ملوک که زلزله برافا قاننداخته و در نهایت اقتدار موجود . خطاب بهاء الله در اخبار بر تانح الیوم صریح و واضح یا چون این نفوس پیدا نشدند . باری حال وقت آنست که تعالیم حضرت بهاء الله در ان در بارانتشار یابد و جمیع خلق مستعد تا مسیح صلح عمومی گردند . و راست وحدت عالم انسانی بلند شود . جمیع ملسل و نخل در سایه خیمه توحید راحت و سایش یا بند و تلیکما التحیه و الشانمنا ۱۸ اکتوبر ۱۹۱۹ .

۴- کنفرانس صلح لاهی

در خطاب به کنفرانس صلح لاهی میفرماید: (۱)

جواب نامه جمعیت لاهای برای اجرای صلح عمومی

هو الله

ای اول انخدادم خیرخواه محترم عالم انسانی . نامه های شما که در این مدت حرب ارسال نمودید در رسیدن در این ایام يك نامه بتاريخ (۱۱ فوریه ۱۹۱۶) رسید فوراً بمراتب تحریر و بگردد منتقد شما سزایار هزار ستایش است . زیرا خدمت بعالم انسانی می نمایند . و این سبب راحت و سایش عمومیست . این حرب اخیر بر عالم و عالمیان ثابت گردید که حرب ویرانیست صلح عمومی ابانده . حرب معانست و صلح حیات . حرب درنده کیست و خونخواری و صلح مهربانی و انسانی . حرب از مقتضای عالم طبیعت است و صلح از اساس دین الهی . حرب ظلمت اندر ظلمات است و صلح انوار انسانی . حرب هانم بنیسان

کنفرانس صلح لاهای

انسانی . صلح حیات ابدی عالم انسانی . حرب مشابهت با کرب خونخوار است و صلح مشابهت ملائکه  
 انسانی حرب منازعه بقاست . صلح تعاون و تعاضد بین ملل در این جهان و سبب رضایت حق در جهان  
 انسانی نفسی نمائنده که وجدان شمه‌ها است بر این نه‌ها که الیوم در عالم انسانی امری عظیم از صلح عمومی  
 نیست . هر منصفی برای این شمه‌ها تمهید دهد . و آن انجمن محترم را می‌پرسد زیرا نیتش آن چنان که این ظلمات  
 مبدل بنور کرد . و این خونخواری مبدل بمهربانی و این نعمت تو این زحمت به رحمت . و این بغض و  
 عداوت با الفت و محبت منقلب شود . لذا همتان را شکار محترمه تا این دستاوردن و نیا پیش است و لسی در  
 نزد نفوس اگاه که متلع هستند بر روی بط ضریح که منبعث از حقایق اشیا است ملاحظه مینمائید که  
 مساله واحد چنانکه باید و شاید نفوذ در حقیقت انسانیه نماید زیرا تا عقول بشری اتحاد حاصل نکنند  
 هیچ امر عظیمی تحقق نیابد . مخال صلح عمومی امریست عظیم ولی وحدت وجدان لازمست که اساس این  
 امر عظیم کرد . تا اساس مرتین شود . و دنیا بر زمین کرد . لهذا حضرت بهاء الله پنجاه سال پیش بیان  
 صلح عمومی فرمود . در حالتیکه در قلعه شکا مسجون بود و مظلوم بود و محصور بود . این امر عظیم یعنی صلح  
 عمومی را بجمیع ملوک مرقوم فرمود . و در شرق در بین دوستان خویش تا میسر فرمود انقی تسرق بسیار تارک بود  
 و ملل در نهایت بغض و عداوت با یکدیگر و در میان تشنه خون یکدیگر بودند . ظلمت اند ظلمت بود . در  
 چنین زمانی حدیث بهاء الله از افاق شرقی مانند آفتاب طلوع کرد و انوار این تعالیم ایران را روشن فرمود .  
 (از جمله تعالیم) اعلان صلح عمومی بود . که با نیکه بیروی کردن از هر ملت و زهره بین و مذ هب در نهایت  
 محبت اجتماع نمودند . بدرجه که مخالفان بهایمه تشکیل میشد که از جمیع ملل و در میان شرق مرکب بود  
 هر نفسی داخل انجمن میشد میدید یک ملت است و یک تعالیم . و یک مملکت است و این ترتیب زیرا تعالیم  
 حضرت بهاء الله منحصراً تا سیر صلح عمومی نبود تعالیم کثیره بود که معاونت و تائید صلح عمومی مینمود  
 (از جمله) تحری حقیقت تا عالم انسانی از ظلمت تقالید نجات یابد و حقیقت پس بود . این تعالیم  
 ریش هزاران سال را ببرد و بیندازد . و پیرهنی که در نهایت تقزیم و تشدد پس در کا رخا نه حقیقت بافتسه  
 شد . بیوشد و بدون حقیقت و یکست تعدد قبول نمیکند . لهذا افکار و تشنه منتهی بفکر واحد کرد .  
 (از جمله تعالیم حضرت بهاء الله) وحدت عالم انسانیست که جمیع بشر اغنام الهی و خدایان بسیار  
 مهربان این شبان بجمیع اغنام مهربانست زیرا کل را خلق فرمود . و پرورش داده و زرق احسان میدهد . و  
 محافظه مینماید . نسبه نمائند کنایین شبان بجمیع اغنام مهربانست و اگر در بین اغنام جا علانی باشند



حضرت

( و از جمله تعالیم حضرت بهاء الله ) عدل و حق است تا این که رعیز وجود تحقق نیابد جمیع امور غفلت و محوق و ظالم انسانی عالم ظلم و عدوان است و عالم تعدی و مظلان .

خلاصه امثال این تعالیم بسیار است .! بین تعالیم متعدد که اساس اعظم سعادت عالم انسانی است و از منوجات رحمانی باین منضم بمسئله صلح عمومی کرده و مزوج بان شوند . تا اینکه نتیجه بخشند و آنها مسئله صلح عمومی را در عالم انسانی تحقق مشکل است تعالیم حضرت بهاء الله چون همشج با صلح عمومی است لهذا بمنزله مانند است که از هر قسم انجمنه نفیسه در آن سفره حاضر هر نفسی مشتمل بر سعادت خویش را در آن خوان نعمتی پایان میابد . اگر مساله منحصر در صلح عمومی باشد نتایج عظیمه چنانکه منشور و مقصود است حصول نیابد . باین که اثره صلح عمومی چنان ترتیب داده شود که جمیع فرقی عالم انسانی چه از فرقی دینی و چه از فرقی سیاسی و چه از فرقی اخلاقی و چه از فرقی فنی و چه از فرقی حدیثه کمال نهایت ارزوی خویش را در تعالیم حضرت بهاء الله مییابد مثلاً اهل ایمان در تعالیم بهاء الله تاسیس درین عمومی مییابند که در نهایت توافق با حال حاضر است . فی الحقیقه هر مرتبه از صلح را خارج فوریت و ضرورت در آن زمان و هر رسم نفع را در ریاقت اعظم است . زیرا اثر موجب تقالید حاضره ایمان به صلح و صلح عالم انسانی را نظم و ترتیب نهیم و سعادت عالم انسانی را تا میسر نمائیم ممکن نه . حتی اجرای اصلاحات و اصلاحات اجرای احکام تورات الیوم مستحیل است . و همچنین مسائل ایمان بموجب تقالید موجوده و لکن اساس اصلی جمیع ایمان الهی که تعلق بنشانی عالم انسانی دارد و سبب سعادت عالم بشر است در تعلیمات حضرت بهاء الله بنحوا کمال موجوده . و همچنین منلی که ارزوی حریت نمایند حریت منتقله که تا تسلسل سعادت عالم انسانیست و ضابطه روابط عمومی در نهایت قوت و وسعت در تعالیم حضرت بهاء الله موجوده و همچنین حزب سیاسی آنچه اعظم دواست عالم انسانیست بلکه سیاست الهی در تعالیم حضرت بهاء الله موجوده و همچنین حزب مسارات که طالب اقتدا است . الی الان چون مسائل اقتدا دید از هر حزبی که در ایمان است و تا بل اجرائه در مساله اقتدا دید که در تعالیم حضرت بهاء الله و تا بل الاجرا است و از آن نظر این در هیئت اجتماعی حاصل نکرد . و همچنین مسائل احزاب چون بنام عریض گفتند تا نیستند ملاحظه میکنند که نهایت ارزوی آن احزاب در تعالیم بهاء الله موجوده این تعالیم قوه جامعه است در میان جمیع بشر و تا بل الاجرا لکن بعضی تعالیم است از سابق نظیر احکام تورات که قطعاً الیوم اجرائه نیستند و همچنین مسائل ایمان و مسائل اخلاقی و فنی و فقه و احزاب متوجه . مثلاً مساله صلح عمومی حضرت بهاء الله میفرماید که باین هیئت حکمه کبری تشکیل شوند زیرا چه عیبت ام هر چند تشکیل شد و لسی از

کفرانس صلح لاهسای

عهد و صلح عمری بر نیاید . اما محکمه کبری که حضرت بهاء الله بیان فرموده این وظیفه منتهی است  
قدرت و قوت ایفا خواهد کرد .

و ان اینست که مجالس ملیه هرک ملت و ملت یعنی پارلمانت اشخاصی از نخبه ان ملت که در جمیع توانین  
حقوق بین ملی و بین مللی مطلع و در فنون متفنی و براحتیاجات ضروریه عالم انسانی در این ایام واقف  
د و مشخص یا سه شخص انتخاب نمایند بحسب کثرت و قوت ان ملت . این اشخاص که از طرف مجلس ملی  
یعنی پارلمانت انتخاب شده اند مجلس اعیان نیز تصدیق نمایند و همچنین مجلس شیوخ و همچنین  
عینت وزراء و همچنین رئیس جمهور یا امپراتور تا این اشخاص منتخب عموم ان ملت و دولت باشند . از این  
اشخاص محکمه کبری تشکیل میشود . و جمیع عالم بشمول ان مشترکست زیرا هرک ان از این نمایندگان  
عبارت از تمام ان ملتست . چون این محکمه کبری در مسئله از مسائل بین المللی یا بالاتفاق یا بالاکثریسه  
حکم فرماید نه مدعیان بهانه مانند مدعی علیه را اعتراضی . هرگاه که ولتی از دولتی از ملتی از ملتی  
تنفیذ حکم مبرم محکمه کبری تعلل و تراخی نماید عالم انسانی بر او تمام کند . زیرا ظمیر این محکمه کبری جمیع  
دول و ملل عالمند ملاحظه فرمائید که چه اساسی است و لکن از جمعیت محک و و محصور منحصراً  
چنانکه بایست و شایسته حصول نیاید .

این حقیقت حالست که بیان میشود . تعالیم حضرت بهاء الله را ملاحظه نمائید که بچه قوتست در  
حالی که حضرت در سجده عکابود و در تحت تفسیق و تمهیدت و دنیا و شاه خونخوار . با وجود این تعالیمش  
بکمال قوت در ایران و سایر بلاد انتشار یافت و در تعالیمی از تعالیم پیا عمریتهی از مبارکی و با هر فرقه از  
از فرق اگر در تحت تمهیدت یک سلطنت قاهره خرد خوار ریافتند در اندک زمانی منحل شوند . حال پنجاه  
سال بهائیان در ایران در اکثر بلاد و تحت تفسیق تام و تمهیدت سیف و مسان بودند . هزاران نفوس  
در مشهد فداجان باختند . و ثقیل شمیر ظلمت و ان گشتند و هزاران خانان محترم از بنوان ریشه کن  
شدند . و هزاران اطفال بی پدر شدند . و هزاران پسران بی سرکشت . و هزاران مادر و پسران از سرسریه  
فریاد و فغان نمود . جمیع این عالم عدوان و درندگی و خونخوارگی در انتشار تعالیم بهاء الله رخسده و فتوری  
نمود . روز بروز انتشار بیشتر گشت و قوت و قوت رت بیشتر ظاهر شد .

و شاید نشوسی نویسی از ایرانیان مضافاً بین الراج حضرت بهاء الله و ما فاهیم بتائیب عبد البهار بانام  
خوش بنام و بان جمعیت محترم برسانند . شما آگاه این نکته بانیست زیرا در نفسی ایرانی که بخیرسال  
خوردن شمیرتی خواهد بود . یا مقصدی دارند مضافاً بین الراج حضرت بهاء الله را ابتداء گرفته بنام خویش و یا  
انکه بنام فرقه خویش را انتشار میدهد . چنانکه در انجمن وحدت نژاد پیش از حریب در لندن واقع گشت .

شخصی ایرانی مضامین الواح حضرت بهاء الله را ضبط نمود و در آن جمعیت وارد شد و بنام خویش خطابه نمود و انتشار داد. و حال آنکه عینا عبارت حضرت بهاء الله بود. از این نفوس چند نفر با اروپا رفتند و سبب تخریب ایشان همان اهالی اروپا و تشویق افکار بعضی مستشرقین شدند. اما این نکته را ملاحظه داشته باشید زیرا این تعالیم پیش از ظهور بهاء الله کلمه ازان در ایران مسموع نشده بود. ایسن را تحقیق فرمائید تا بر شما ظاهرا شکار شود بعضی نفوس طوطی صفتند. هر صد اثیرا بیاموزند و آن آواز را بخوانند. و لکن خون از آنچه میگویند بیخبرند. و فرقه در ایران الان عبارت از نشو و نما و ده هست کسیه اینها را با بی میگویند خرد را نسبت به حضرت باب میدهند. ولی بکلی از حضرت باب بیخبرند. تعالیم خفیه دارند که بکلی مخالف تعالیم بهاء الله است. و در ایران مردم میدانند ولی چون با اروپا اینست تعالیم خویش را مخفی دارند. تعالیم حضرت بهاء الله را بر لسان رانند. زیرا میدانند که تعالیم حضرت بهاء الله نافذ است لهذا این تعالیم بهاء الله را با هم خرد شهرت دهند. اما تعالیم خفیه ایشان میگویند مستفاد از کتاب بیانست و تقابلهای بدست آید بحقیقت بی میرید که تعالیم بهاء الله بکلی مابین تعالیم این فرقه است. مباد از این نکته غفلت کنید و اگر حقیقت را بیشتر تحریر و بخوانید از ایران استفسار نمائید. بارز آنچه در جمیع عالم سیر و سیاحت شود آنچه معمورا است از آثار الفت و محبت است و آنچه مضمورا است از نتائج بغض و عداوت. با وجود اینها هم بشر متنبه نشود. و از این خواب غفلت بیدار نگردد. باز در فکر اختلاف و نزاع و جدال افتد که صف جنگ بیاراید. و در میدان جدال و قتال جولان کند و همچنین ملاحظه در کون و فساد و وجود و عدم کرد که هر یک از کائنات مرکب از اجزاء متنوعه متعدد است و وجود هر شیی فرع ترکیب است. یعنی چون بین عناصر همیشه ترکیبی واقع کرد که از هر ترکیبی کائناتی تشکیل شود. وجود موجودات بر این منوالست. و چون در آن ترکیب اختلال حاصل گردد تحلیل شود و تفریق اجزاء کرد. در آن کائنات معدوم گردد. یعنی انعدام در شیی عبارتا از تحلیل و تفریق عناصر است پس در الفت و ترکیب در بین عناصر سبب حیات است و اختلاف و تفریق سبب ممات بالجمله. تجانب و تناقضات سبب انقلاب و ضحلال است از تالف و تجانب جمیع کائنات در بحیرات مثل نبات و حیوان و انسان تحقق یابد و از تالف و تناقض انحلال حاصل کرد. و از ضحلال رخ بکساید لهذا آنچه سبب اختلاف و تجانب و اتحاد بین بشر است حیات عالم انسانست و آنچه سبب اختلاف و تناقض است علت ممات نوع بشر است. و چون بکشتزاری و روزگاری کمزری و نبات و کل و جان بیوسته است و جمعیتیست تشکیل نموده دلیل بر آنست که آن کشتزار و گلستان برتریت در همان کائنات ملی انبیا و تشریب شد. است و چون بر نشان و بی ترتیب و متفرقه مشاهده نمائید دلیل بر آنست که از تربیت در همان ماهر و حرور بلنه کیسه شود و رویست پس واضح شد که الفت و التیام دلیل بر تربیت است و تشریق و تشتت بر همان وحشت

وقت رسیدن به تهران حضرت استحضار فرمودند که در ایران همه

در این کتاب بیانست و تقابلهای بدست آید بحقیقت بی میرید که تعالیم بهاء الله بکلی

و محرومیت از تربیت الهی . از محترضی اعتراذ کنند که طوائف و امم و شعوب و ملل عالم را اداب و رسوم را از قی و طبائع و اخلاق مختلفه . و افکار و عقول و آراء متباین با وجود این چگونه وحدت حقیقی جلوه نمایند . و احوال نام بین بشر حاصل گردد . گوئیم اختلاف بی وقسم است یک اختلاف سبب انعام است و استوان نظیر اختلاف ملل متنازعه و شعوب متبازره که یکدیگر را محو نمایند . و خانمان برانند از ندر و راحت و مایش سلب کنند و در نوح و آریود رندگی اغماز نمایند .

و این مذموم است . اما اختلاف دیگر که عبارت از تنوع است ان عین کمال است و سبب ظهور موعبت الهی ملاحظه نمایند کلماتی که در این هر چند مختلف النوع و متفاوت اللون و مختلفا الصورا لا شکالند . و الهی چون از یک آب نوشند و از یک باغ نهشوند و نمائند و از حرارت و ضیاء یک شمس پرورش نمایند . ان تنوع و اختلاف سبب از یک یا نه جلوه و رونق یکدیگر کرده . این اختلاف اداب و رسوم و طبائع و افکار و آراء و طبایع سبب تربیت عالم انسانیست این ممد و محبت و همچنین این تنوع و اختلاف چون تفاوت و تنوع اجزاء و اعضا ی انسانیست که سبب ظهور جمال و کمال است . چون این اعضا و اجزای متنوعه در تحت نفوذ سلطان روحست بر وجه در جمیع اجزاء و اعضا سرمانند و در عروق و شریان حکمرانست این اختلاف و تنوع موجد اختلاف و محبت است و این بکرت اعظم قوه وحدت است که در حدیقه را کل و ریاحین و شکوفه و ثمار و درازان و اغصان و اشجار از یک نوع و یک لون و یک ترکیب و یک ترتیب است بهر چه جوهراتش و خلایقش ندارند و لکن چون لوان و اوراق و ازخار و اشعار گوناگون باشد هر یکی سبب تزیین و جلوه سازین کرده و وحدت بقیه انبیه شود و در نهایت لطافت و طراوت و خلایق جلوه نمایند . بهر چنین تفاوت و تنوع افکار و اشکال و آراء و طبایع اخلاقی عالم انسانی . چون در ظل قوه واحد و نفوذ کلمه وحدت است با شد در نهایت عظمت و جمال و نفوس و کمال ظاهرا و شکار شود . الیوم جز قوه کلمه الله که محیط بر حقائق است . یا مستحقان و افکار و عقول و ارواح عالم انسانی را در ظل شجره واحده جمع نتواند . اوست نافذ در کل اشیا و اوست محرک نفوس و است ذابط و زابط در عالم انسانی الحمد لله الیوم نیرانیت کلمه الله بر جمیع افاقا شراق نموده و از شرخ و غم و طوائف و ملل و شعوب و طبایع را ندیان و مذاهب در ظل کلمه وحدت است و اورد و در نهایت اختلاف . مجتمع و متحد و متفقند . (عبدا البهسا عباس) . مطابقه

راجع به تاثیر انجمن صلح در اوضاع عمومی دنیا میفرماید : ( ۱ )

معدود و مساویترین در زیر بارگران مشقت و زحمت نامحدود و از فوائد و منافع و راحت و مایش محروم . پس باید نظام و قانونی ترتیب داد که معدول ثروت مغرط نفوس معدود و نکردند و باعث سد احتیاج هزار میلیون از فقرا و جمهور شوند تا اندکی اعتدال حاصل شود ولی مساوات نام نیز ممکن نه چاره که مساوات نام در ثروت و تجارت و فلاح و صناعت سبب اختلال و بی ثباتی و اغشاش معیشت و ناکامی عمومی شود . و بکنسی انتظام امور جمهور بر هر هم خورد . زیرا در مساوات غیر مشروع نیز محدود و رواج . پس بهتر است که اعتدال میان ایند . و اعتدال اینست که قوانین و نظاماتی وضع شوند که مانع ثروت مغرط بی لزوم بعضی نفوس شود و نافع احتیاج ضروریه جمهور گردد . مثلاً اصحاب فبریک صاحب کارخانه ها هر روز کتبی بدست آرند ولی بیچارگان عمل به قدر کفایت معیشت یومیه اجرت نگیرند این نهایت اعتساف است البته انسان منصف قبول نماید . پس باید نظامات و قوانینی گذشت که گروه عمل به اجرت یومیه از صاحب فبریک بگیرند و شرکتی در ربح و یا خمس منافع با اقتضای وسع فبریک داشته باشند و یا در منافع و فوائد گروه عمل به با صاحب فبریک بنوع معتدلی مشرک گردند یعنی راس مال و ناره از صاحب فبریک و شغل و حاصل از گروه فعله . و یا آنکه عمل به ربح معیشت معتدله اجرت بر میگیرند و چون سقط یا عاجز یا ناتوان گردند بقدر کفایت حق استقانه از واردات فبریکه داشته باشند و یا اجرت باندازه ای باشد که عمل به صرف مقدار از اجرت قناعت نمایند و اندکی از برای روز تجز و ناتیانی اند و خسته کنند چون کار برای منوال یا شد نه صاحب فبریک هر روز کتبی اند و خسته نمایند که بهیچوجه از برای او و شمر ثمر نیست زیرا ثروت اگر بینهایت شود شخص صاحب ثروت در زیر حمل ثقیل افتد و در قناعت و زحمت و محنت افتد و ناره ناره ثروت مغرطه بسیار مشکل شود و قوای طبیعی انسان منضمحل گردد و نه عمل به و فعله از نهایت تعب و مشقت از بسا افتند و در نهمسایت عمر بنده احتیاج مبتلا گردند پس معلوم و مسلم گردید که اختصار ثروت مفسرطه بنفوس معدود و با احتیاج جمهور در ظلم و اعتساف است . و همچنین مساوات نام نیز مختل زندگی و راحت و انتظام و مایش نوع انسانی . پس در این صورت اعتدال از همه بهتر . و این است که اهل ثروت بایسد در اکتساب منافع اعتدال را ملاحظه نمایند و مراعات فقرا و اهل احتیاج را منظور آرند و این است کسیه فعله و فعله را اجرتی یومی معلوم و مقرر گردند و از منافع عمومی فبریک نیز نصیب و بهره بیاهند . مختصراً اینست در حقوق مشترکه ما بین صاحبان فبریک و عموم عمل به و فعله بایست قانونی گذاشته شود که سبب منافع معتد صاحب فبریک گردند و با سیاب معیشت لازمه فعله و تا مین استقبالی ایشان شود که اگر عمله تا چسبند و سقط و یا خود بیرون نتوان گردند و با فوت نمودند و اطفال صغیر گذشتند از شدت فقر و مضطرب نگردند بلکه

حاصل مسئله اقتصادی

آنکه حرق معیشت از واردات نفس فبریک ناشیه باشند و همچنین باین عمله غلو و تمدد نمایند و پیشتر از استحقاقی و نخلبند و احتساب نمایند و طاعت و انقیاد کنند و اجرت فاحش نخواهند بلکه حقوق معتدله مشترکه طرفین بتانین عدل و حقانیت رسد و محقق و مسلم شود . و هر طرف تجا و زمانند بعد از آنجا که سه محکوم کرده اند و قوه نافذ جزای قطعی مجری دارند تا امور انتظام یابد و مشکلات هر طرف کرد و ونداخله تضاد حکومت در مشکلات حاصله بین اصحاب فبیریت و عمله مداخله منسویه است . مانند معامله سه عالمی بین عمله و صاحبان کار جزئی نیست که خصوصیت و دخلی بعمومند و حکومت را حق مداخله نیست زیرا مسئله فبیریت و عمله هر چند مسئله خصوصی بشمارند ولی از مشکلات حاصله در با بین حضرت عمومی حاصل کرد و زیرا امور تجارت و صنعت و فلاحت بلکه اشغال عمومی ملت کل مرتبط بیکنه یکسر است اگر در یکی فتوری حاصل شود حضرت بعموم رسد لهذا مشکلات حاصله بین عمله و صاحبان فبیریت سبب حضرت عمومی کرد و قضا و حکومت حق مداخله دارند و چون اختلاف ما بین د و نفس در حقوق جزئی واقع شود ثالثی باید که دعوا را فصل نماید و آن حکومت است . پس مسئله <sup>اعتدالی</sup> اعضا است که سبب اختلال مملکت و گاهی منبعث از شدت اعتساف عمله و یا کثرت ظلم صاحبان فبیریت است چگونه میشود که مهمل مانند .

سبحان الله انسان چون نفوس را ازین نوع خویشگیرسند و برهنه و بی سرو سامان بیست چگونه در فقره عالی خود راحت و آسایش کند و کسانورا در نهایت احتیاج بیند با وجود این چگونه از ثروت خون منسون و خوشنود کرد . اینست که شرائع الهیه مثنی و مقرر که اهل ثروت محض انا نه فقر او استگیری ضعفا هر مالی مبلغی از مال خویش را باید انفاق نمایند و این اساس شرعیت الهیه است و بر هیچ فرض عمینا و چون در این خصوص بحسب ظاهر انسان از طرف حکومت مجبور نیست و محکوم نه بلکه بصراحت طبع و طیب خاطر رنهای ترویج و روحان انفاق بر فقرا مینماید بسیار محبوب و مرغوب و شیرین است و مقصود از افعال مبروره که در تلبه و الواح الهیه مذکور اینست . <sup>و السلام</sup> <sup>سبحان الله</sup>

و نیز میفرماید : ( ۱ )

( نطق مبارک ۲۵ دیقعده سنه ۱۲۲۹ در منزل مبارک پاریس ۶ اکتوبر ۱۹۱۱ )

هو الله

امروز مختصر صحبت میدارم . از جمله اساس بهاء الله تعدیل معیشت است . طبقات نارس و مختلفند بعضی در نهایت غنا هستند و بعضی در نهایت فقر یکی در فقر بسیار عالی منزل دارد . یکی سوراخی ندارد

( ۱ ) کتاب اول خدایات صفحه ۱۷۰ تا ۱۷۲

یکی انواع طعام در سفره اش حاصل است . یکی نان خالی ندارد قوت بومی ندارد . ولذا اصلاح معیشت از برای بشر لازم است نه آنکه مساوات باشد . بلکه اصلاح لازم است . و الامساوات ممکن نیست . نظام عالم بهم بخورد . نظم عالم چنین اقتضا می نماید که طبقات باشد . نیشون بشر یکسان باشد . زیرا که رایجا بشر مختلفند . بعضی در درجه اول عقلمند . و بعضی در درجه متوسط و بعضی یکی از عقل محرومند .

حال آیا ممکن است نفسیکه در درجه اندازی عقلمت یا نفسیکه هیچ عقل ندارد مساوی باشد . عالم بشرمانند است و بی است . در درجه مساوات لازم و بشر نیز لازم . آیا ممکن است که همه سران را با حساب منصب باشند یا همه سران باشند . البته سراتب لازمست از ماورای بی زبان شخصی بود اسمش لکوریسه یا شاه بود و هم فیلسوف نیست بسیار خوب بود او در فکر افتاد که جنس خود را در معیشت مساوی کند . ادعای مملکت خود را سه قسم کرد . یک قسم را در سا قرار داد یک قسم از ادعای اصلی را در شمسان قرار داد که زراعت کنند و عشری ببرند قسم ثالث را اشل تجارت و صنعت قرار داد . اینها را بیشتر از غیرا قرار داد . و قرار گذاشت در هر مالی چیزی بد هفتاد آن قسم اول را که جنس خود می بودند . شمسان نه هزار نفرند و اینها را سران مملکت قرار داد و امتیازات مخصوصه بهر یک داد که اینها زراعت و صنعت و تجارت نکنند . و در مسا باشند . و اداره سیاسی و حروب با اینها باشد درگاه چنگی بیستاد تون اینها را <sup>کنند</sup> . و در قسم دیگر رجند . داخل نشوند مگر آنکه خود شان بخوانند بیایند . و این نه عزاک نفر را از طفولیت بخدمت و تحمل مشقات پرورند تا بامن نشن مالکی . بعد اینها را بر اشاعات حر بیه واگذارند که تمام روزگارهای حریبه تمرین کنند و چون بامن نه رسند اینها را بسواری بنارند . و چون بامن بوست رسند بمناسبت و امتیازات عسکر به ممتاز گردند و اراضی رانه قسمت نمودن از برای اینها و اینها را قسم داد که تخمیری در آن قرارند کنند و چون اهالی قسم خوردند که آن قواعد را تبعه ببرند هدی خود بر از مملکت بیرون رفت و از سلطنت گذشت و دیگر مملکت خود باز نگشت تا آن قانون برقرار بماند ادعای هم قسم خوردند بودند چندی تخمیرند اندند لکن بعد از مدت با ز تخمیر کرد . و آن قوانین بر هم خورد پس معلوم شد که مساوات بین بشر در معیشت ممکن نیست و آن مستندان نتوانست . و این جنس خود در معیشت مساوات نه است . معذرت با از جا نیز نیست که بعضی در زمینها بدست با شدند بعضی در زمینها بدست فقر . باید اصلاح کرد و چنان قانونی گذارد که از برای بزرگ و بخت و رفاهیت باشد . یکی بفقیر و متلاو نه یکی نهایت غنای نامت باشد . مثلا شخصی غنی که منتهی غنای آن را در نگذارد شخصی دیگر منتهی

فقراء داشته باشند مراعاة او را بکنند تا انهم راحت باشند این را باید بقوانین اجراء کرد . نفس اغنیا باید  
خودشان زیاد ی مال خود را بقفراء انفاق کنند . و همچنین قوانین مملکت باید نرضی باشند که بموجب  
شریعت الله هرگونه اسایش داشته باشند .

و نیز میفرماید : ( ۱ )

( خطابات عکسی خط آقای روحانی نطق مبارک در منزل مسترین شوکی ازورای )

( ایالات متحده امریکا مورخه جون ۱۹۱۲ )

( سؤال در مسائل اقتصاد ی مالیون ورنجبران شد فرمودند )

این یکی از مسائل اساسیه حضرت بهاء الله است اما معتقد لانه نه مشهورانه واکراین مسئله بطور محبت  
التسامیم نباید ثابت بچنگ خواهد شد کشید اشتراک و تساوی ناممکن نیست زیرا امور و نظام عالم مختل میگرد  
اما یک طریق معتقد لانه دارند که نه فقراء اینطور محتاج بدانند و نه اغنیا اینطور غنی گردند . هم فقرا  
هم اغنیا بموجب رجات خود براحات و اسایش و سعادت زندگانی نمایند و در دنیا اول یک شخص بود  
که این فکر را کرد و او پادشاه مملکت اسپارته بود سلطنتش را فدای اینکار کرد . حیاتش نبل ازولا  
استند یونانی بود این فکر را سرا را فتاد که خدمت میکنند که مافوقان خدمت می نشوند . و در این عالم سبب  
معادلت جمعی شوند لکن داخلی اسپارته را سه قسم نمود یک قسمت را داخلی قدیمه بودند که زارع  
بودند یک قسمتش اهل صنعت بودند یک قسمش یونانی بودند که اعلیایان زنیکیان بودند لوکورگوس که  
اسم این پادشاه بود خواست مساوات حقیقی بین این سه قسم بگذارند و این وضع تاسیس حکومت عادلانه  
نماید . گفت داخلی قدیمه که زارع هستند بهر یک مکلف نیستند فقط مکلف بدانند که این از حاصلات  
خود هستند مکلف چیزی نیکر نیستند . ادل صنعت و تجارت هم شوی خراج بد دهند ولی مکلف به چیزی  
نیکنند . اما شیکه سوم که نجبا و سزله حکومت بودند و مناصب و حرب بود قاض از وطن و میاست ملک و وظیفه  
انها بود جمیع اراضی اسپارته را مساحه کرد و بالتساوی در میان این فرقه تقسیم کرد مثلا انها نه هزار نفر  
بودند . جمیع اراضی را نه هزار قسمت تقسیم نمود و هر یک از این فرقه سرآمدان را یک سهم داد بالمساوات  
و گفت هر عسری که از آن زمین بیرون آید مال صاحبان ملک باشد . و در میان داخلی بعضی قوانین و نظامها  
نیکنر نیکنند . و چون این امور را حکم دادند بر حسب دلخواه خود بانجام رسانید ملت را در معیت خواست



گفت من میخواهم بروم بسوریا لکن میترسم بعد از اینکه من بروم این قوانین را بهم بزنند لهذا من  
یا نه نکتید که پیش از آمدن من این قوانین را ابتدا بهم نزنند . آنها هم که رعیت قسمهای موکد خوردند  
که این تغییرات دهند و همیشه متمسک باین قوانین باشند تا آنکه پادشاه مراجعت نماید ولی او از  
معیت بیرون آمد و سفر کرده و دیگر برنگشت و از سلطنت خود گذشت تا این قوانین محفوظ بماند و ایسین  
مسئله اشتراکیه چیزی نکند است که سبب اختلاف شد زیرا یکی از آنها پنج اولاد یکی سه اولاد و دیگری  
یک اولاد پیدا کردند تفاوت حاصل شده بهم خورد . لهذا مسئله مساوات مستحیل است . اما چه هست  
ایسین است که اغنیاء رحم فقرا کنند اما به میل خود نشانند مجبوراً اگر مجبوری باشد فائده ندارد نه آنکه  
بجبر باشد بموجب قانون تا بر حسب قانون عمومی هر کس تکلیف خون را بداند . مثلاً شخص ششسی  
حاصلات زیادی دارد شخص فقیر حاصل کم دارد . یا آنکه و ششتر یکویک شخص غنی ده هزار کیسه  
حاصل دارد و شخص فقیر ده کیلو دارد حالاً انصاف نیست که از هر یک مالیات بگیرند . بل شخص  
فقیر را این موقع باید از مالیات معاف باشد اگر آن شخص فقیر عشره مالیات بداند و شخص غنی هم عشر  
مالیات بداند این انصاف نیست پس در این صورت باید قانونی وضع نمود که این شخص فقیر که فقط  
ده کیلو دارد و بجهت قوت ضروری خود جمیع را لازم دارد از مالیات معاف باشد . ولی شخص غنی که  
ده هزار کیلو دارد اگر عشره مال و مقابل عشره مالیات بداند ضروری یا غیرست . مثلاً اگر ده هزار کیلو بداند  
پانزدهشت هزار کیلو دارد و آدمی که پنجاه هزار کیلو دارد اگر ده هزار کیلو بداند باز چهل هزار کیلو  
دارد . لهذا قوانینی برایین منوال لازم است این قوانین اجرت و مزد را باید بکلی بهم زد اگر امروز صاحبان  
فابریقه ها بومزد کارگران ضم کنند باز یکماه یا یکسال دیگر فریاد برآورد و اعتصاب نمود و بیشتر خواهد  
خریست . این کار را نهائی ندارند . حالاً شریعت الله را بشما میگوئیم بموجب شریعت الله مژک باینها  
ندادند نمیشود . بل فی الحقیقه شریک در هر عملی میشوند . مثلاً زراع در هر هی زراعت میکنند از زراعت  
حاصلات میگیرند . و از اغنیاء و ثرا بر حسب حنا . انسان هشر گرفته میشوند در آن ده انبار عمومی ساخته  
میشود که جمیع مالیات و حاصلات در آنجا جمع کرد تا وقت ملاحظه میشود کی فقیر است کی غنی وزراعی که  
فقط بقدر خوراک و مخارج خود حاصل بدست آوردند اند از آنها چیزی گرفته نمیشود . باری جمیع حاصلات  
و مالیات که چمنند در انبار عمومی جمع میشوند و اگر تا چیزی در ده موجود بقدر قوت ضروری باور دادند  
میشود و از طرف دیگر شخص غنی که فقط پنجاه هزار کیلو لازم دارد ولی پانصد هزار کیلو حاصلات بعد  
از مصارفات دارد لهذا او را بر عشمرازا گرفته میشوند . و در آخر سال هر قدر در انبار زیاد میماند خرج

مصارف عمومی میشوند. این مسئله اشتراکیون بسیار مهم است. و باعتبار مزه و ران حل نخواهد شد  
 باین جمیع دول متفق شوند و یک مجلسی قرار دهند که اعضا آن از پارلمانهای ملی راغبان منتخب  
 گردند. و آنها در نهایت عقل و تدبیر قرار دهند که نه مالین سرریزها را میبکنند و نه عملها را محتاج  
 باشند در نهایت اعتدال قانونی بنهند. بعد اعلان کنند که عملها حقوقشان در تحت تأمینات  
 محکم است و همچنین حقوق مالین حفظ میشود. و چون این قرار عمومی برضایت هر دو طرف مجبری  
 کرد تا اگر اعتصابی اتفاق افتد جمیع دول عالم بالتام مقابله کنند و الا کار بخرابیهای زیاد میکشند.  
 علی الخصوص در اروپا معرکه خواهد شد. و از جمله یکی از اسبابهای حرب عمومی در اروپا همین  
 مسئله است مثلاً اصحاب اموال یکی معدن دارند یکی نایبرقه دارند. اگر ممکن باشد صاحبان معاون  
 و نایبرقه در منافع با کارگران شریک باشند. مثلاً لانه از حاصلات صدی چند به عمل جات بدهند  
 تا عمل غیر از مزه نصیبی نیز از منافع عمومی کارخانه نداشته باشد. تا بجان کارکنان و کارکنان  
 احتکار باقی نماند. مسئله احتکار یکی به هم پیوسته و همچنین در نایبرقه که نه هزار سهم دارند  
 از این نه هزار سهم از منافع نه هزار سهم را با سهم کارگران تطبیق کند. مال آنها باشد و باقی مال مالین  
 بعد از مرگ یا سال هر چه منتهی میشود بعد از مرگ و وفات و مزه بر حسب عدل سهم در میان هر دو  
 طرف تقسیم کنند فی الحقیقه تا بحال خیلی ظلم به هم شده و باید قوانین گذارند. زیرا کارگران ممکن  
 نیست با وضع حالیه راضی شوند هر سال هر ماه اعتصاب کنند و آخرالامر ضرر مالین است. اعتصابی  
 در قریب در معترضه اش واقع شد گفتند بحکومت معائنات است باید زیاد کرد و دولت مجبوراً ضم کرد  
 بعد از چندی دوباره اعتصاب کردند تا ثابت جمیع مالیات در جهت عسکر رفت. کار بجائی رسید که  
 سلطان را کشیدند که چرا مالیات را زیاد تر نکردی که ما بیشتر بگیریم یک مملکتی ممکن نیست براحتت  
 زندگی کنند بن و قانون. باید قانون محکم را این خصوص گذاشت که جمیع دول حاضر این قانون  
 باشند جوهر کلام اینکه اعتصاب سبب خرابیست اما قانون سبب حیات است باید قانونی گذارند باید  
 بنانین طلبید نه باعتبار و جبر و خفق. شما امشب از میاست صحبت کردید ولی ما نماندند از می از  
 میاست صحبت کنیم ما از عالم ریح صحبت میکنیم از ثروت ملکوت صحبت میکنیم نه از ثروت نامسکوت  
 میاست امرا جباران است اما سعادت با بند با مراجع جباری حاصل نمیشود اجبار و سعادت ممکن نیست  
 مراد از سعادت چه چیز است یعنی ملت در نهایت فساد مثل عالم انسانی و قوه ملکوت الهی زندگانی  
 کند آن حکایت دیگر است و این حکایت دیگر.

۱- انتخاب يك لسان عمومي

راجع به انتخاب يك لسان عمومي ميفرمايد: (۱)

(مجلسي مبارک ۷ ديهجده ۱۳۲۹ در منزل مبارک پارس ۲۹ نومبر ۱۹۱۱)

هو الله

از جمله او امر حضرت بهاء الله اينست که بايد جميع ملت از اهل معارف و علوم اتفاق کرده يك لسانى  
 انتخاب يا ايجاد نمايند. و ان لسان عمومي بائند. و رايين امر در کتاب ان سرچشمه مال پيش نمازى شده و  
 مضمون ان اينست مسئله لسان بسيار مشکل شده زيرا لسان بسوا را است و اختلافى حاصل شده و بين جميع  
 اقوام و ملل و نژاد و تفاوت لسان حاصل نازک و اختلافى مشکل و معاملات مختلف است. و هر ان لسان و  
 بلسانهاى بسوا را است تا بتواند بجمعيت بشرى عالمه و معاشرت و مذاقات نمايند. و رايين مستحيل است. زيرا  
 آنچه تا حال در آن ديهى معلوم و مسلم شده هشتاد و هشت لسان محيين گشته به پرترايىست يك لسان يا چنانچه  
 يا انتخاب نموده تا آنکه لسان عمومي بائند. و در اين صورت انسان يك و لسان مختلف است. و يکى لسان و يکى  
 يکى لسان عمومي بلسان و يکى خود شر با قوم خود تشکونمايند. اما بلسان عمومي با جميع عالم معاشرت نمايند و  
 محتاج لسان ثالث نميباشد و جميع بشر باينه بشريت و مترجم القوم اجبت نمايند. حال اگر نيمى  
 چيزى بشود في الحقيقه سبب راحت و سايد و سرور جميع ملل عالم است. بخت از منتهى مدينه شخصى  
 پرتا اين لسان اميرانتورا ايجاد کرده في الحقيقه رحمت تشريف و خوب ايجاد کرده و لکن بجهت  
 آنکه تا هيچ و ترويج ان لسان لازمست لهد اعظم ملت از ان باب معارف بايد يك مجلس عمومي تشکول  
 در وطن نفسى را انتخاب نمايند. اينها انجمنى بيارايند و معاشرت ان شخص بکنند. و لسان را از هر جهت  
 انبار نمايند تا ان لسان انتشار در اصل نماند و لسان منتخب عموم ملل عالم شود. و بر وطنى در هر ان گران  
 نيابند. زيرا حال بويخص گران و مشکل است. ميکوشند اين لسان را ايجاد کرده ايم. و روي ايجاد  
 کرده است لهد ان ملل طلب چندان ندارند. اما انهمه بران منى تشکول شود جميع اعضا تشکول  
 نرد و اعظم و کذلک نمايند انوقت جميع ملل بنهاريت سرور قبول مينمايند و تا ان لسان ترويج نشود راحت  
 اسايان ان نوزده بايد و نمايند براي بشرى حاصل نميشود. زيرا اختلاف لسان بسيار سبب اختلاف و بسوء  
 تفاهم است و تلافيانها المان و فرانسه چه تفا و توحيات تفاوت لسان است و بهر يانه نرد و نرد و بسبب  
 اختلاف لسان است اگر جميع بشرى لسان عمومي تشکول نمايند و نعت عالم بشريان مت مينمايند. البته  
 شط لسان اميرانتورا عمليى دوست نداشته بائند. چرا بايد تا اميرانتورا لهد ان لسان خواهد  
 شد و جميع من منى ان در راحت خيرا داشته گشت و بايک لسانهاى پيى.

و در هر ان گران و مشکل است

(۱) - خطابات دولت اول صفحه ۲۲۳ تا ۲۲۶

انتخاب يك لسان عمومی

و نیز میفرماید : ( ۱ )

هوالله

از احساسات و جذائیه مسترها خیلی معنوم ، فی الحقیقه آنچه فرمودند ستایش خود ایشان است . زیرا  
 دلیل بر احساسات فاضلانه بود . دلیل بر علوهت و انتشار لسان اسپرانثیون . و این سبب سرور عمومی است  
 چرا که در آن زمان عالم انسانی سبب اتحاد شود مفید است . و هر چه سبب اختلاف و تفریق مضراست  
 و این قرن نورانیست . اکتشافاتش بسیار است . اختراعاتش بسیار و مشروعاتش بسیار . و سبب این  
 آثار از سالن ترورن ممتاز و اعظم مترواح این قرن وحدت عالم انسانیست و همچنین وحدت لسان سبب الفت  
 بین قلوب است سبب حصول اتحاد است سبب زوال مرزهاست . سبب ظهور حقیقت است . و سبب  
 محبت جمیع بشر است و سبب تفهیم و تفهم است که اهم مورد در عالم انسانیست هر فردی از افراد بشر چه است  
 وحدت لسان میسراند بر افتار عموم بشر از طریق یا بت سبب وحدت لسان انسان . میتوانست با سراسر قرون ما ضمیمه  
 مطلع شود و کمال سهولت تحصیل علوم و فنون موجوده کند . زیرا در زمان شرق و غرب اهالی باید چندین  
 سال زحمت بگذشت تا تحصیل علم نمایند . اول باید چهار سال تحصیل لسان نمایند تا مباشرت بعلم  
 کنند . مثلاً شخصی از اهل هند یا ایران و ترکستان و هندستان بخواهد تحصیل فن طب نماید باید اول چهار  
 سال تحصیل لسان انگلیزی کند تا مباشرت بتحصیل طب نماید . لکن کسی لسان عمومی نداشته باشد در صغر  
 سن آن لسان را تحصیل کند بعد بهر مملکتی رود بت و بت تحصیل علوم مشغول شود و امروز اگر کسی که زبان  
 نداشته باشد باز محتاج لسان دیگر است . اگر لسان عربی باشد چقدر لسان میسرند فی الحقیقه نصف  
 حیات بشری بت تحصیل لسان صرف شود . در کس و کجا و کجا در بعضی از قطعات عالم میسرند باید که لسان  
 بت اند تا بترا بت با عموم مباشرت کند و تحصیل آن لسان بت و مرید خواهد آمد اما بت لسان عمومی انسان از همه  
 این منافع راحت میکند خلاصه تفهیم و تفهم منوط بلسان واحد است باید تلمیح و معلم وحدت لسان داشته  
 باشند تا تفهیم و تفهم حاصل شود چه که در عالم انسان امری اعظم از تفهیم و تفهم نیست شریعت صحیح منسوط  
 بتفهم و تفهم است تعلیم علوم منوط باین است و این است سبب تحصیل معارف عمومی و باین سبب انسان  
 از هر امری واقف شود . بر آنکه وحدت لسان باشد جمیع افراد بشری سانی بر یکدیگر تفهیم نمایند .  
 حقیقت آنست که در تفریق و بیست بودنند که لسان یکدیگر را نمیدانستند یکی بیدارند . دیگر بی حیات است .  
 رفیق از هر چه پرسید با شماره که بطوری جواب دادند و این رفیق چنین فرمود که میکوید بهتریم . گفت  
 ( ۱ ) خدایه مبارک در مجله اسپرانثیونست . ها که نیورن استا نشند مورخه ۱۹۱۳ از نامه ۱۹۱۳ خدایه است  
 عکس خط آقای روحانی .

الحمد لله باز با شماره پرمیث چه خوردی جواب داد زدی گفت شفای عاجل است باز پرمیث حکیم ترکیست  
 جواب داد عزرا نیل گفت قد مش مبارکست سخن ثالث که زبان هر دو را مینداست پرفیث گفت میدانی چه  
 جواب میندهی گفت چون من چنین گمان کردم که همیشه بدترم نفتم الحمد لله میگوید فلان و اخوردهم گفتم  
 شفای عاجل است . میگوید حکیم من فلان کس است لهذا نفتم قد مش مبارکست بعد چون فهمیدم بعکس  
 جواب داد و خیلی محزون شد و این حکایت را نوع دیگر مشوی بیان میکند مقصد یکی است خلاصه هیچ چیز  
 بهتر از تفهیم و تفهیم نیست و هیچ چیز از تفهیم و تفهیم بدتر نیست . هر کس کیر کرده ، میدانند چگونه انسان  
 متحرک و میماند هیچ نمیدانند بده بکنند . از هر چیز از میماند . اما چون وحدت لسان حاصل شود همه مشکلات  
 حل گردد . الحمد لله لسان اسپران تو پیدا شد . و این از خصائص این قرن و از اعظم مشروعات است تا  
 بحال عالم انسانی این استعداد نداشته اند در قرون ماضیه فی الحقیقه بخاطر نمیاید و ممکن نبود . زیرا  
 اسباب معاشرت و نجابت و ایاب اینگونه فراهم نبود . حال وسائط نقلیه و ارتباط از هر گونه بسیار  
 لهذا اثر هیچ لسان واحد در جمیع ممالک ممکن . حضرت بهاء الله پنجاه سال پیش کتاب اقدس را مرقوم  
 فرمود . از جمله تعالیم الهیه در آن کتاب است که باید لسان عمومی ایجاد شود و در جمیع  
 مدارس تعلیم گردد و فواید آن چنین و بنابر آن است . حال الحمد لله لسان اسپران تو اختراع شد . لهذا  
 من میگویم که جمیع پیمان شرق تحصیل کنند . غنای شرق انتشار خواهد یافت و خواستش تمام نیاست  
 سعی در تحصیل و ترویج آن بنمائید زیرا بومی را که انبیا بیان کرده اند بوم وحدت عالم انسانیست که کرگ  
 پیش از یک چشمه بنوشند شیر و شود یک چراگاه . بچونند یعنی امم مختلفه با هم الفت نمایند و یک  
 متحد شوند و لا کرگ و پیش هر یک را هم نچوند . پیش همیشه غذا ای کرگ بود . اگر کرگ ندرک و نخورد . همیشه  
 پس مدعت نفوس مختلفه و مذاهب و اجناس منتهی است که با هم الفت نمایند و متحد شوند . امروز آن روز  
 است پس درجه سبب اتحاد است خردست و نافع و اعظم وسیله وحدت لسان است که عالم انسانی را عالم  
 واحد کند . سره تفاهم و بیان رازاتش نماید شرق و غرب را دست در آغوش یکدیگر دهد و وحدت لسان عالم  
 انسانیرا یک عائله کند و حدت تللمان او طاب بعیت . را و جن واحد نماید . و قطعات خمس را قطع و واحد  
 زیرا لسان یکدیگر را میداند و این سبب میشود که نادانی از میان میروند در خلقت با این سبب تحصیل علوم  
 میثت و محتاج بش و لسان و سبب یکی لسان و ضعی یکی لسان عمومی بکن بجایش رسد که بلسان و ضعی هم احتیاج  
 نماند . درینجه موهبتی اعظم از این است و چه راحتی برای انسان بهتراز این عالم انسانی جنت میشود  
 چنانچه دیگرین لسان اهل جنت لسان واحد است عالم نامرت این ملکوت کبر . اکتشافات بسیار شود

## انتخاب يك لسان عمومي

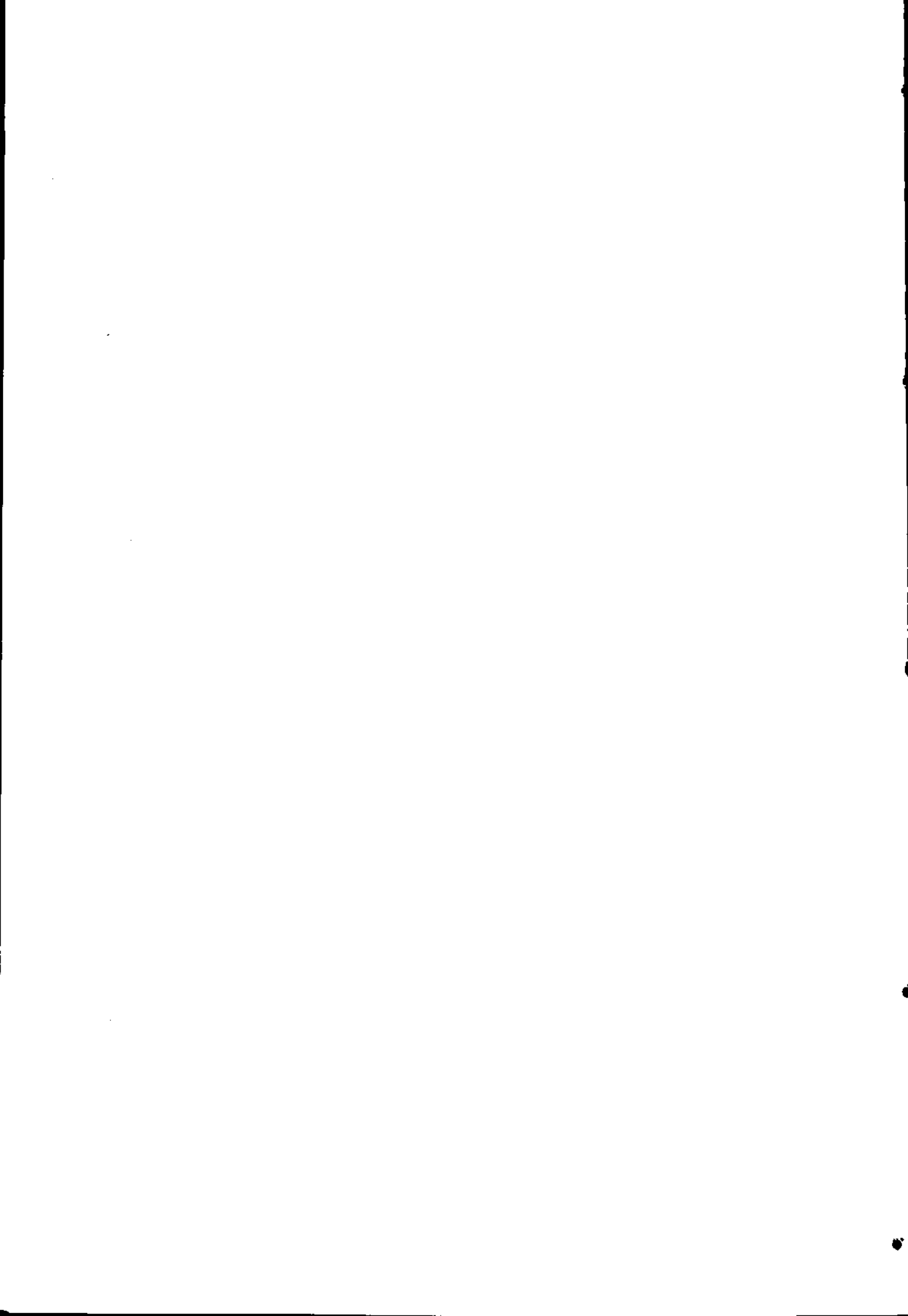
اختراعات تزايد نمايد صنايع ترقی كند . فلاح ترقی يا بد زيراملل از يكديگر بيخبر نمايند چون لسان لسان واحد است شرق از فیرخدا ت غرب استفاضه كند غرب از انوار شرق مشهور شود . خلاصه باين سبب عالم انسانی عالم ديگر شود ترقیات فوق العاده حاصل كند . يك مملکت وقتی لسان يكديگر را ندانند چقدر مشقت دارند واكثريت انند چقدر سهولت يا بدند . لهذا اميد و ارم اين لسان اسپرانتوزود ي تعميم و در جميع عالم انتشار يابد . تا كل نه نهایت الفت و يگانگی زندگی نمايند . <sup>در امور</sup> مقابله

و نیز مي فرمايد : ( ۱ )

## هوالله

در عالم انسانی نه وقتيه است عمومي و خصوصي . هرا مرعزمي فوائد شرعي نهايت است و هرا مرعي خصوصي فوائد شرعي دارد . مثلاً ملاحظه ميكني كه مشروطي عمومي چقدر فوائد دارد . نكن هر مشروطي خصوصي فوائد شرعيه دارد است . احكامي عمومي فوائد شرعيه بسيار بسيار است عمومي بسيار رشيد مختصر شرعي عمومي فوائد عظيم دارد . پس ميتوانيم بگوئيم هرا مرعومي الهی است و هرا مرخصي بشری ملاحظه مينماييد كه افتاب برده همه ميتابد اين اشراق عمومي والهی است اما اين نور سراج خصوصي است و بشری پس در عالم وجود اعظم امورا مرعومي است لهذا ميتوانيم بگوئيم لسان عمومي امر است مهم زيرا سؤتها هم را از بين ملسل زائل نمايد قلوب عموم را به هم ارتباط دهد و سبب شود كه شرفندي مطلق بر افتار عمومي شوند در عالم انسانی تعليم و تعلم كه اعظم فضائل عالم بشر است مشروط بوحدهت لسان معلم و متعلم است پس چنين لسان عمومي حاصل شود تعليم و تعلم سهل و آسان كند نه در زمان گذشته ملاحظه ميكنيم وحدهت زبان چقدر سبب الفت و وحدت شد هزار و سيصد سال پيش قبلايان سر با نبيان شوريان ملل مختلفه بودند و در رشدهت نزاع و جدال بعد چون مجبور تكلم لسان عربي شدند وحدهت لسان سبب شد كه حال جميع عربند و يك ملت شدند و اند بسا آنكه اهل مصر قبط و اهل سوريه سر با ن را نعل بغنداند كلك ان و اهل موصل اشور بودند . لکن وحدت لسان جميع آنها را يك ملت نمود و با هم ربط كرد ارتباطی كه ابد افضل ندارد و همچنين در سوريه مله ا هسب مختلفه مثل كاتوليك ارتوك و كس در زري شيعه سني نصيري هستند ولي بسبب وحدت لسان يك ملتند از هر

( ۱ ) - خطابه مبارك در مجلس اسپرانتويست های پاریس شب ۱۳ فوریه ۱۹۱۳ خطابات عكسي خط



انتخاب يك لسان عمومی - لوح هفت شمع

يك سؤال كنی گویند من عرب و حال آنكه بعضی رومانیند . بعضی عبرانی و بعضی سریانی و بعضی یونانی  
اما لسان واحد آنها را جمع کرده پس وحدت لسان بسیار سبب الفت میشود بحکس از اختلاف لسان در  
اروپا یکی را اللان یکی را انگریز یکی را فرانسه میگویند اگر وحدت لسان بود البته الفت حاصل میشد بنگاه  
يك ملت بود چنانچه در شرق ملل مختلفه فی که لسان واحد دارند حکم يك ملت پیدا کرده اند .  
مقصود این است که در عالم انسانی وحدت لسان خیلی سبب الفت و اتحاد است و بالعکس اختلاف لسان  
مایه جدال و این واضح است . لسان از جمله تعانوم بهاء الله بشبانه سال پیشتر موجودت لسان بود که تا  
لسان عمومی تا سیس و ترویج نشود ارتباط تام بین بشر حاصل نگردد . زیرا سبب تفاوت مانع الفت است و این جز  
بوجودت لسان زائل نشود بسبب اختلاف لسان اهل شرق عموداً از معلومات اهل غرب و اهل غرب از معلومات  
اهل شرق بیخبرند . اما بواسطه لسان عمومی شرق تا ضمه از غرب نمایند . و غرب اقتباس از شرق تواند  
و سبب تفاوت بین ادیان زائل شود . پس لسان واحد از اعظم وسائل الفت و ترقیست در عالم انسانی و بسبب  
نشرد معارف و معاشرت عمومی الحمد لله در کثیر مذهبوف لسان اسپران نیز اختراع نموده بایستد  
قدران دانست چه که ممکن است این لسان عمومی شود . لهذا باید که بین این را ترویج نمایند تا روز بروز تعمیم  
یابد . و در رسد از برتکیم ، هفت . و در جمیع مجامع بین لسان تکلم نمایند . تا جمیع بشر زیاده از لسان  
محتاج نشوند . یکی لسان و غنی یکی لسان عمومی . اما حال اگر انسان در لسان پیدا کند باز کفایت نکند من  
باز چون دانستن بسیاری از السنه سرئیه هنوز محتاج مترجم هستیم اگر لسان واحد بود بین و اشکال همسلس  
شرق و غرب با هم مدها کرده مینمودند و از آثار یکدیگر مطلع میشدند و با هم ارتباط و محبت مخصوص پیوسته  
میکردند لکن اختلاف لسان مانع است نموده امید است شما شریک نهایت کوشش نماید تا این لسان  
ترویج یابد . و اگر ممکن است معلمین با یران بفرستید تا در یران نیز تحصیل کنند و بزود ای لسان ترویج  
شود تا عالم انسانی راحت یابد . جمیع بشر خوشرو شوند کردند و هر یک ی مطلع از آثار عموم شوند . لهذا

شماره برای این مقصد عالی تبریک میگویم .

۲- لوح هفت شمع

راجع یا اصول تعالیم بهائی در این مورد بهادت شمع تغییر شده میفرماید : ( ۱ )



سخن هفت شمع

هوالله

ای منجد به محبت الله مکتوبیکه هتک: ارفتن مرقوم نموده بودی ملاحظه کردین از مضمون مسرور شدیم و امیدواریم  
 که دیدن بصیرت چنان باز کرد که حقائق اسرار ملکوت واضح و آشکار شود. دریندایت مکتوب کلمه مبارکی  
 مرقوم و ان اینست من مسیحی دستم اینک: در جمیع عالم مسیحی حقیقی بود زیرا مسیحی لفظی بودن انسان و لسانی  
 مسیحی حقیقی بودن منکر است. امروز تقریباً پانصد میلیون نفوس مسیحی هستند اما مسیحی حقیقی نادر است. و ان  
 نفسی است که انوار مسیح از جمال او با هر دو کمالات ملکوتی ظاهر است. این امر است عظیم و جامع جمیع فضائل  
 امیدواریم که تونیز مسیحی حقیقی گردید. حمد کن خدا را که بواسطه تعالیم الهیه نورانیت و بصیرت عظمی  
 حاصل کردین و در ایمان و ایقان ثابت و پایدار شدید. امیدواریم که دیگران نیز چشمی روشن و گوش شنوایا بنده و  
 بحیات پدیده فائز گردند تا این نهرها که در مجاری متعددند به مختلفه الشکل جاری راجع به حقیقت اعظم شوند  
 یکبجر گردند و در کعبی زنند و ارتباط و اتحاد حاصل نمایند تا وحدت حقیقت بقوه الهیه این اختلاف  
 مجاز از میان بردارند و اساساً اصلی اینست اگر این حاصل کردید مسائل سائره بالطبع زائل شود. ای  
 محترمه تعالیم الهیه در این و در نیرانی چنین است که نباید نفوس را تودمین نمود و بی نهایت نسبت داد که  
 توندان و من دانم بلکه باید بجمیع نفوس بنظر احترام نظر کرد و در میان و دلالت بظرف زحمی حقیقت مآلمسه  
 نمود که بدانید مسائل چند در میان است تا تخری حقیقت نمانیم و به پیغمبر چگونه و زبان است. بدین نباید  
 خوشی را دانان و دیگران را دانان نمود. این فکر سبب تکبر کرد و تکبر سبب عدم تاثیر بلکه باید امتیازی در خود  
 نبیند و با دیگران بنهایت مهربانی و خضوع و خشوع صحبت بداند این نیز بیان تاثیر کند. و سبب تریبست  
 نفوس شوند. ای محترمه جمیع انبیاء برایین مبعوث شدند و حضرت مسیح بجهت این ظاهر گشتند و جمال مبارک  
 نیزت ای الهی باین مقصد فرمودند تا دالم انسانی چه ان اسمانی کردید. تا صوتی لا صوتی شود ظلمسانی  
 نترانی کردید. شیطان رحمانی نمود زانجا و الفت رحمت در بین همه اول عالم حاصل کردید و وحدت  
 اصلیه بر یکدین و بیان اختلاف برانند و حیات ابدی و موت است سرمدی حاصل کردید. ای محترمه در عالم  
 وجود نظر کن اجتماع و الفت را تعان سبب است و فرقی و اختلاف سبب است. چون در جمیع کائنات  
 نشانهائی ملاحظه کنی که هر کائنات از کائنات اجتماع و امتزاج عناصری متعددند و تحقیقاته و چون این  
 اجتماع هتک صورت فریق شود و اختلاف با اختلاف منقلب کردید ان کائنات موجود محوونا بود شود. ای محترمه

سج هفت شمع

در دوره های سابق هر چند اختلاف حاصل گشت ولی بکلی اختلاف من علی الارض غیر قابل زیاده و مسائل و مسائل  
اتحاد مشهور و در میان قطعات خسته عالم ارتباط و اتصال معدوم بلکه در بین امم یک نشئه نیز اجتماع و  
تبادل افکار محسوس . لهذا اجتماع جمیع طوائف عالم در یک نقطه اتحاد و اتصال و تبادل افکار مستح و محال  
اما حال و مسائل آن حال بسیار روفی الحقیقه قطعات خسته عالم حکم یکقطعه یا نته و از برای هر فردی از افراد  
سیاحت در جمیع بلاد و اختلاط و تبادل افکار با جمیع عباد در نهایت سهولت میسر میس که هر نفسی  
بر واسطه نشریات عقیده بر اطلاع احوال و ادیان و افکار چین ملل و هم چنین جمیع قطعات عالم یعنی ملل و دول  
و مدن و قری محتاج یکدیگر و از برای هیچ یک استغنائی از دیگری نه زیرا روابط سیاسی بین کل موجودات ارتباط  
تجارت و صنعت و زراعت و معارف در نهایت محکم مشهود لهذا اتفاق کل و اتحاد عمم ممکن الحاصل . و این  
اسباب از معجزات این همه رحیم و مرن عظیم است و فرعون ماصیه از آن محروم زیرا این قرن انوار عالمی در یکسرو  
قوتی در پیروزانیتى دیگرند اینست که ملاحظه مینمائیم در هر روزی معجزه یثی مینماید . و ثابت در  
انجمن عالم شمعی و روشنی برافروزد و مانند بارقه صبح این نورانیت عظیمه آثارش از افری عالم نمودار گشته  
شمع اول وحدت سیاسیست و جزئی اثری از آن ظاهر گردیده و شمع دوم وحدت اراء در امور عظیمه است . آن  
نیز شمشیرب اثرش ظاهر گردید . و شمع سوم وحدت ازا است ان نیز قطعیا حاصل گردید . و شمع چهارم وحدت  
دین است این اصل اساسی است و شاهد این وحدت در انجمن عالم بقوت الهیه جلوه نماید . و شمع پنجم  
وحدت وطن است . در این قرن این اتحاد و یگانگی نیز نهایت قوت ظاهر شود . جمیع ملل عالم عاقبت خون را اهل  
وطن واحد نمائند . و شمع ششم وحدت جنس است . مومن علی الارض مانند جنس واحد شوند . و شمع هفتم  
وحدت لسان است یعنی لسانی ایجاد کردید که عمم خلیف تحصیل آن نمایند و یا یکدیگر و کلامه کنند این امور که  
ذکر شد جمیعاً قطعی الحاصلست بر اقوتی ملکوتیه موهبته ان ملاحظه نمائید که در ایران جناس مختلفه و مذاهب  
متباغضه و اراء مختلفه بدرجه ای بود که بن تراز جمیع جهان بود حال بنفحات قدس بنان ارتباط و التباسی  
حاصل گشته که این ملل مختلفه و مذاهب متضاده و اجناس متباغضه حکم یک مشخص پیدا نموده اند ملاحظه  
میشود که در نهایت محبت و الفت و یگانگی با یکدیگر معاشر و مجالس و موانند . و در مقابل عظیمه مسیحی  
و موسوی و زردشتی و مسلمان در نهایت الفت و یگانگی و محبت متوازن گسسی و سرور زنج با هم مجتمع و

سورح هفت شمس

ومرئس ومجالسند وابد افرق در بیان نه . ملاحظه نما که تیره اسم اعظم چه نموده . در خصوص الواح  
نوشته بودند انشاء الله جمع میشود و تسمیخ میگردد و ارسال خواهد شد . بجمیع دوستان  
تحیت محترمانه برسان . ( ع . ع )  
مقا بر سر

---

### مقام حضرت عبد البها

#### فصل دهم

حضرت عبد البها راجع بمقام خود در الم امر میفرماید: ( ۱ )

هو الله

ای خدای میثاق • نامهای حور چون جامهای مکرر نشاء صم با دانست و نفعه حدیقه رعنا • چه که اشار  
 انجذاب بود • و لیل القرباب بنا رحمة الله • جمیع ملاحظه کردید • مشمن معلوم • و مراد مشمن گفت  
 جواب بعضی ارسال شد • و اینک • جواب مطالبیدیه را نیز تحریر میسوزد • در خصوص عقاید مختلفه که در حقیق  
 این عبد مرقوم نموده • بود ید الیوم تکلیف جمیع یاران الهی که بساط رحمانی این است که آنچه شنیده و ندیده  
 فهمیده • از عقیده • بنهیند و ترا موثر کنند و بسیا منسیا شمرند • و آنچه صریح و توضیح بیان این عبد است قبول  
 کنند • و از با بتاریل و تلویح و تشریح را بکلی مسدود نمایند • تا حصن حصین امر الله از تعرض مارتیسن و  
 تصرف میبند عین محفوظ مضمون ماند و اهل ارتیاب رخنه نتوانند و پیمان نه چونند و عقائد مختلف نکردند و اراء  
 منعقد نشود • و اگر الیوم این اساس جنتیم محکم و متین نکردند • من بعد صد هزار رخنه در میان الهی بدستند از  
 شود و اساس شریعة الله از میان بر افتد • افتاب حقیقت مشراری کردند • و به تا بان هفتگی شد • ظلم مبین  
 سرنگون کردند و قلوب موحدین غرق خون نمود • سوره منتهی از ریشه برافتند و تیشنه ریشه جنت ابیسی  
 افتد • صد هزار شجره رده می منطوق شود • و صد هزار شجره رده منطوق شد • نور هدایتی ثابت کردند  
 و ظلمت که همافا لبشود • ایت رحمت منسوخ کردند و ایت نعمت منسوخ نمود • لهدا ابایت الیوم صد اسیراب  
 نزاع کرد و منع اسباب بجدت آن را این صفت نیست جراتنه دل مفا بعت مبین گفتند و طاعت مرکز میثاق حمین •  
 یعنی تمسک بمصریح بیان او چونند و تشبیه بوضوح تبیان او خواهند • بنحوی که لسان انسان در: مان لسان او کردند  
 و نامه شان را وی بدان او • حرفی زاده و نغمه مان نگویند و تلکما زتا ویل و تارویح و تشریح نوزایند • تا کل در ظل  
 کلمه وحدانیت محصور گردند و در تحت لوا فردانیت مجموع • این ابراهیم امیرا بین اساس اعظم اساس  
 و اگر چنانچه • و تفرا اختلاف کنند هرک و بیجا از برانقضی و خلافی اعظم از اختلاف نه و مشاعر متفاوت • اکسر  
 اندر انا تنفوس مرجع امور شوند بمت ممبرک رلحظه خراب و منظر گردند • و ایت در منسوخ نمود و لیل که بجور  
 مستولی کردند • سرای یاران الهی و حبیبان معنوی بجان رده ل کوز کنیند • و مصریح عبارت این عبد انکفسا  
 نمائید • و بقدر رخورد لی تجا و ز منمائید • این است عقیدت ما بشه را سخه و حقیقت محنت است و ضعه صریحه  
 این عبد • و اهل ملکوت ابیسی که جمال مبارک • شمع حقیقت ساطع از بر حقیقت رحمت اعلی شمس حقیقت

( ۱ ) مکاتیب جلند در صفحه ۲۴۲ تا ۲۵۲

لامع از روح حقیقت . یعنی ان نور حقیقت و مصباح احدیت در این زجاجه رحمانیت و این مشکوه وحدانیت  
 ساطع و لامع ( الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکاة فیها مصباح انصباح فی زجاجة الزجاجة کانها  
 کوکب در یوقد من شجرة مبارکة زيتونة لا شرقية ولا غربية یکان زیتها یضی و اولوم تمسه تارنور علی نور ) و ان  
 نور حقیقت در وقت واحد و زمان واحد هم در این زجاجه فردانیت ساطع و هم در این مشکاة وحدانیت ظاهر و  
 واضح و لامع . ولی مشکاة منقبس از زجاج چه که نور حقیقت در زجاجه رحمانیت ساطع و از زجاج وهاج فاندر  
 بر مشکاة چون سراج و مقام مبشری باین برهان محقق میگردد . این مشکاة شمس اتفاق است و این زجاج نیر  
 اعظم اشراق . این مشکاة مصباح عالم بالا و این زجاج کوکب ملائکة اعلی اینست که با رجوع وجود نشان در زمان  
 واحد و عصر واحد و تعدد در بحسب ظاهر یا زحقیقت واحد ، بودنند و کیونکه تراحد ، پیوه روحیت بودنند و  
 سازج تفرد چون در نور نگرین نور واحد بود . چه که در زجاج و مشکاة هرک وساطح . و چون بهیویت نگرین  
 تعدد مشاهده نمودن زجاج و مشکاة بینی و همچنین این زجاجه رحمانیه و حقیقت مشاهده بد رجعه لطیف  
 و نورانی و شفاف و رحمانی که با نور حقیقت بقسمی تعاضد یافته که حقیقت واحد ، تحقیق نمودن و بصرف توحید روح  
 کشود ، ( یکان زیتها یضی و اولوم تمسه نار ) .

ریق الزجاج و رقت الخمر . و تعاضد کسافتشا به الامر . و کانها خمر و لا قنح . و کانها قنح و لا خمر و نورانیت سراج  
 و لطافت زجاج نسبت بهم نداده نور علی نور گشته . این است که میفرماید ( ایاکم ان تذکروا فی ابیتین ) ایایة  
 اللاهوت و ایة الناموس . و ما دون این در شمس حقیقت کل عباد له و کل بامر به حملون . حضرت قدوس روحی  
 لد اللذاعربیند کینونتی بودنند کتنامه از ان شمس حقیقت سلطنت نمودنند نورانی بودنند و کوکب شارق .  
 جوهرتکدیس بودنند و سازج تفرد . و البته حد هزارانی انا الله از تم مشهورشما در . با رجوع این کینونسته  
 تا تحتی الا من الله ربها و کان مشهورا بت یحایب اونی . و اما مقام این عبد عبودیت محضه عرفه حقیقیه تابت  
 را سخته و اضعف من درین تاویل و تفسیر و تلویح و تشریح یعنی غلام حلقه بگو رویند و غاشیه برک و شراب استانم  
 و اسباب در بیان آنچه تعریف و توعیفه محض عنایت در برینج الواج و زوالهین در حق این عبد موجود معنی  
 کل این کلمه است ( عبد البها ) و هر تاویل و تفسیر که حرف زایت از این کلمه است انی بهین <sup>منهم</sup> و اشهد  
 الله و انبیائه و رسله و اولیائه و اصفیائه و احبائه علی ذلك . من مبین آیات ایشست بیان من ( و مسا  
 بعد الحدیث الا الوهم المبین ) ( ع . ع ) مقابله  
 و نیز میفرماید : ( ۱ )

( ۱ ) کتابت جلت در دوم صفحه ۲۴۲

مقام حضرت عبد البهاء

هوالله

(یا من خا طیبی بعبد البهاء فی عنوان کتابه) یا حیدر اھذا العنوان اللایح العشر البلیغ فی ظہر کتابک وما  
 اخلی معناه والذ فحواه فی مذاقی کانه بحر من غسل مصفی وعین من سلسبیل ماء السماء . او معین الحیاة  
 الابدیہ فی الفرد ویر الاعلی احسنت احسنت یخ یخ لک یا علی . بشری لک و لک یا حبیبی ونعم الخاطب  
 بہذا الخطاب . ونعم الخاطب المبشر فی يوم الحساب . عظم اللہ امرک واجزل نعمک وشرح صسد رک  
 واقربینک ونور قلبک وانعش روحک وعظم فتوحک وطر مشاک واطی مقامک . لعمرک اصبحت غریق بحببتک .  
 ورہین موتک . واسیر سلطان خطابک . اماں اللہ ان یزید فی اجرک وثوابک . (ع . ع) . ساید

و نیز میفرماید : ( ۱ )

(ای خلیل) مکتوب ان جناب واصل وازنجات را در معانیش چنان مفہوم شد کہ بعضی مستفسرند کہ ایمن  
 عبد چہ مقامی را طالب و مدعی . قسم بجمال قدم کہ این عبد از رانہ کہ بوی ناعنا بند متفرد . و در جمیع مراتب  
 ذرہ از عبودیت را ببحر الوہیت و ربوبیت تبدیل نمائیم چہ کہ اظہار الوہیت و ربوبیت بسیاری نمودہ حضرت  
 قدس و روحی لہ الفداء یک کتاب در تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تانہا یقین انی ان اللہ است و  
 جناب ظاہرہ انی ان اللہ را در دست تانہا ناسان با علی النداء بنام نمودہ و همچنین بعضی احباء در دست  
 و جمال مبارک در قصیدہ مورقانیہ میفرماید . کل الالوہ من رشح امری تالہبت . وکل الربوب من طغح حکمی تربت  
 ولی یک نفسی را فرمودند کہ بعبودیت کما ہی حتمی قیام نمودہ و اگر چنانچہ مقامی را بخیرا ہم خد انکرہ از  
 برای خویش چہ مقامی اعظم از فرخ منشعب از اصل قدیمست . تالہ الحق ذل رقاب کل مقام . و خضع اعناقی  
 کل مقام . ورتبہ لہذا المقام العظیم . (ع . ع) ساید

و نیز میفرماید : ( ۲ )

هوالله

(ایہا المؤمنون) ان لله ان یمتحن عبادہ و لیس للعبید ان یمتحن عبید ا مخلصا لله . فوری ان طیر الروح یرتفر ف  
 فی ہواء التقنیس . و لکن اهل الامال لہم تحیر فی المال . و بند عب الفخ تحت التراب . و لا یحتمل التراب  
 بل جعلوا ذکون و العبودیۃ فخالہذا الطیر الطائر فی الفضا الروحانی . وان عبد البهاء متخرج الی ملکوت  
 الایہی . و لیس نسی یخفی . اعلموا ان کینونتی عبد البهاء و داتی عبد البهاء و حقیقتی عبد البهاء و دروتسی  
 الخلیع عبد البهاء و خایقی القصوی عبد البهاء . و لیس لک نمان الاعبودیۃ البهاء . و لیس لک مقام الا العبودیۃ و خذ مہ  
 احباء اللہ و لم یصت من قلنی ان انسی عبد البهاء . و ابن البهاء و ربیب البهاء . و بہذا الافتخیر بین البلاء لان عبودیۃ ا

( ۱ ) مکاتیب جلد دوم صفحہ ۲۵۴ تا ۲۵۵  
 ( ۲ ) مکاتیب جلد دوم صفحہ ۳۱۸ تا ۳۱۹

مقام حضرت عبد البهاء

جوهره بدیمة نبراه توفد وتضی علی اکلیل العزۃ الابدیة البهاج . هذا ثانی ومقامی وانا عبد البهاء واین البهاء (علیکم التحیة والثناء) . (ع . ع) .

وینز میفرماید : ( ۱ )

( در خصوص آنچه ) جفاکاران نسبت باین عبد اشتمار داده اند که این عبد را الهائی ویا خود دعوائی مقامی

در یکی از مکاتیب مرقوم (ان العبودیة المحضة والرقة البحتة فی العتبة المقدسه هی ناجی الوهاج .

واکلیلی الجلیل هذه لمنقبی العظمی . وسدرتی المنهبی ومسجدی لافصی . وجنتی الماوی) این صریح

بیان واثرخامه وبنان این عبد است . لا یبغی لنا غیر هذا الشان البدیح . ولا مانا غیر مقام التبتل والتضرع

العظیم . ازین آیت صعوبت تا الی الان فرماید (روحی لاجبانه الفداء) از لسان وبنان این عبد در جمیع اقسامی

منتشر . وواژه عبودیت این عالم شرق و غرب را احاطه نموده . وها دم بنیان یا ثرخامه و مهر خویش را ز کمال نادانی

شران تا بی نمود . و موجود که میگوید ( فظہر شمر لله الا کبر وکل شمر هنت . من کل صغیرا صغر) با وجود

این نصره بلند نمود . که عبد البهاء مصداق من ادعی قبل الالف است . لهذا امر در فسوف بیعت الله علیه

من لا یرحمه باین بشود (باری انحصرت له) تفسیر مقتضای ابرار که کامفا سرارت در نزد تان حقیقت حال

اشکار . این عبد تا بحال خود را نصیب اعظم ننماید . بلکه عبد البهاء خواند . نهایت شاید در موردی تا در

بلکه اندر . این البهاء از قلم جاری گشته که این نیز نذر حکمتها ی بالغه بود . و الا من خود را عبد عیب است او

میشناسم . را نشوار وقتا روئین از این عبد شاهانین مثال . باری آنچه خرابیته بودید در جواب ان شخص در

نقد و رقه مرقوم کردید با رسال گشت . این انکار بهانه اصرار است . و الا جبین بین اند که این عبد را نفسی

و نفسی و عروس جز عبودیت استمان متذکر نبود . و نیست . بقوه عبودیت خدمت امر الله نمود . تا بنسب

عبودیت افتاد روئین شد . و برانچه طیبه کلشن عبودیت مقام عالم معطر کردید . اینست برهان با هر دو

سیف شاهان اکتلیل ما طری این عبد . من شاء فلیصنق . و من شاء فلینکر . انی بغفلتین ثابت علی هذا الصراط

المستقیم و بتایید غنی عن العالمین (بکرامی بیچارگان) عبودیت عبد البهاء افتاد را منجذب نمود و وصیت

رقیشر جمها نسیر گشته و محویت و فنا یت مثل اغتاب مشهورا نظار شد .

از حسد پرورنده این فقر و فاقا

قصه ان دارند این کسل بساره ها

نیهایت . ذیمنات شتر سب قرین ناله و حدین - رند و در خمران . بین اننته و بل للمکد بین . ثم و بل للمکد بین

( ۱ ) مکاتیب جلد دوم صفحہ ۳۲۱ تا ۳۲۲

مقام حضرت عبد البہا - موضوع عہد و پیمانہ

ثم ويل للمتكذبين (عليك التحية و لثناء) تلغرافا رجوع بنا را اجازت دادیم . ولی اگر ممکن اول بار غیر مقدس  
و ارب بعد بمصر همان شویب بهتر است . (ع . ع) . *مقاہد*

و نیز میفرماید : ( ۱ )

ويلك خروا هشا از جميع ياران الهى نام وان از روی جان من است که مرا بصرف عبودیت استای مقدس من  
دون تا ویل بسنایند و بجز تکلمات و تعبیراتینہ از نفس خامہ این عبد صانع عبد البہا راستایند ابد اتجا و زاز  
ان نکنند بہمان نقد رکفایت کنند ان نعمتی وصفتی و ستمی و اسمی و لقبی و کینونتی و ذاتی و حقیقتی و علائقی و سببی  
عبد البہا و ایسی لی شان غیر ہذا البتہ یاران الهی استندای این عبد را کہ بکمال عجز و نمانموت و قبول خوا  
نرمود و این قلب حزین را شاہمان خوا ہند کرد و این جسم علیل را حیاتی چند پند مہدول خوا ہند داشت  
عبد البہا با استطاع این بشارت کبری و حصول این مہبت عظمی نامان کن و سرور و نوح رحمانی یا ہند .  
(ع . ع)

و نیز میفرماید : ( ۲ )

و اتمنتن - مسس بارسنز - و مستریمی

حوالہ

من عبد البہا ہستم . حضرت بہا اللہ بی مثل و نظیر است کل باید توجہ بہ بہا اللہ نمایند در دعوا  
این است مذہب عبد البہا ثبوت برینا ق عبارت از محبت و طاعت امر عبد البہا است این را اغلاہ نماید .  
(ع . ع) . *مقاہد*

۲ - موضوع عہد و پیمانہ

راجع بعہد و پیمانہ قیامی میفرماید : ( ۳ )

حوالہ

يا الهی الحنون ترانی من التوت تغد يسك وجبروت توحيدك بين يدى عصبة ذاب كاسرة وثلة سبب  
مقرسة الذين تكسروا على اعنابهم وكسروا ميتا نهم ونقضوا عهدك وجاحدك و اباياتك واستكبروا على مركز ميتاتك  
وولوا وجوههم عن جطالك وزعموا بانك اخطئت في امرك بما نالكت الكل الى مرجع بيان اياتك و دعوت الكسل  
الى التوجه الى مطلع فيضك و مشرق مواهبك اى رب قطعا قلبى اربا اربا و عرفوا انك و بناتك تهب في الاحد

( ۱ ) مکاتیب جلد اول ، صفحہ ۲۶۴  
( ۲ ) تلکراف مبارک بامیتا ( از خطا بات عکس )  
( ۳ ) مکاتیب جلد اول صفحہ ۲۶۷ تا ۲۷۲ .



موضوع عهد وميثاق

وتماز على الافراء وما رحمتك في سبيلك موصى بالبناء وما اكتفوا بما ورد على احتساب سهام البنائين من الاعداء  
 اي ربنا انت خلق الارض برحمتها وانتدت على الازمة باسرها فلم يبق لي من موزون من يكون لي الكسف  
 ا. وفي تاريخي اليك يا ربى الابي وادخلني في جوار رحمتك العبري انت انت ارحم الراحمين (ج. ح) فيا  
 دلوي لشرف تزنت وعلمت فجورد اوتغواها . طوبى لروح اهترت من نفس الرحمن . نضرب لشام تعثر من نقضات  
 الله . طوبى لنسب انشرح من نسحات الله . طوبى لعين نخرت ابي جمال الله . نضرب لسبح اعنى المسى  
 زادت الله . طوبى لهيكل قام على حدة امراة طوبى لاحدنا اعترقت بنا رهبة الله . طوبى لنيك ذابت  
 يلسي انهيلا في سبيل الله . طوبى لشرف وقت بيثا في الله . ولم تاعده لومة لا تفر ابراهيم واثرة فيهمسا  
 سهام النجيمات من النور المرتفعة والارواح المحتجة والحقول والسقيفة الذائلة من ر. والله . طوبى  
 لشرفا هرها عين باطمها ويا طمها عين تاهن اوهك اها ريبا وخرق حجياتهم اواكم مشاها وسناها ريبا  
 كما مزاجها تافورا لعمرا لله ان ارض وجهها في الملكوت الابدي بشورا عزت منه الارض والسما وتبعث  
 اقد امها على هذا الصراط الامد وفي قلب الاباح (ج. ح) سليل ان بنا برانك وشاها من بوند خير  
 كفي كرحمتنا في وقت دوروي حائل عظيم جدا . نذرا اجزمت يد نمرود ا. والله يتولى السرائر . ان كتاب الحمد  
 لله كرميهم وورثنا نانا نرين سرتنا احشاء غلاب نائل . ما نبت قد راين كرا نيبا مينا في العين <sup>هيك</sup> رانشوا  
 نانتت هيك كه اين كوشر سانه كرا غوش عت ان . طموت ابهي رور يانته ودره لند قام اثنى كرامته وان  
 اين اباح نالين سليل نانا . ولي اسطاني نند كره هيا مته وسون اش اخنا كره كره يوسف ميثاقا كره  
 بناه اسميان انذرت حوت سمرة سمرو ما زارون نانا راين كره سوين رايت راكهم ماست كره كره نند ورتو سنج  
 خزن باوندك . وانا ازاينكه نوزو برا نهم برغم هر حسود دنوك (زخمها مبراك) بماندت جمال ابهي  
 (بدي ماء رند) عشرين مزجده خوا هيك فرمود كه بتا نبت ملكوت ابهي نلم ميثاق كره نند انا نيمسوج  
 اين وشع بيان كره زجاج امان نانا نسا طن نند كه خلقات نند . بكني زائل كره كره وانا كره (نا الله انذرت سمرة  
 الله على النور) امتناع كره كره روقاين ما نبتا من وقت بين شوك حقيقت حال واضح وجرهين كره كره . بكو  
 اي شيخ ابن ميثا نيرا فاعست راين بيطان حضرت رزده ان نه طه به صيبا ريكو (نسون نون انفسكم في نسران  
 معين) وزان عداهل وواضع وشرف به نسران بنان باكي بران . ان كره روران انشاء الله سبب انتباه كره كره  
 وسبب اين ارجه . وظلت زمان كه باران بنا ريبه وحت يد كره يد ملاحظه ننا نبت تا بحذرات ماست اهل  
 كه بيرتت عيسى برت) وبقولون بانعتهم ما ليا في قلبهم را) ملاحظه فرما نبت كره روقان كره روقان كره كره  
 (راذارا والله بين امراة الاله واداخلها الي ثوبا نينهم قالوا انما نكم انما نكم مست نون) رايد اي ايشان  
 نسين فرما نبت (والله يستهزي بهم ويمتد هم في الدنيا نهم بهم سوج) را توشين نبت به يحياتى ما بتر وموتى

موضوع عهد و میثاق

لا حجة یكونیک ما مری و عجل را بنی اسرا ثیل به بهت خویش مثل ناقضین ترا شیند نه حضرت یونع این نمون  
منصور را پس تو خدا کرده و سپه فرمود و که مرکز منصور با آن درجه تودین نمود و توفیق کردی . اکسر  
جمال قدم تو را ختلاب فرماید که مرکز میثاقی مرا ز فرغ منشعبا ز اصل قدیم مرا و منصور کتاب مبین میرا و مبین  
کتاب بر اینگونه عجل خوانند و ای یحیی حیاتی چنه جواب خواهی داد . اطانت نمودی یا شانت چرا مرجم  
نبودی زخم چرا . ایا کتاب اقدس سی سال پیش نازل شد . ایا کل را دعوت با طاعت فرخ منشعب نمودم  
و جمیع را دلالت بر انبیاء نکردم و مبین کتاب مبین نکتم و اکثر از احباب برای این نمود ( او را نزد کل مستثنا از ما<sup>ان</sup> و  
نکردم و با شرفم اعلی عهد و میثاقی را انکرفتم و جمیع اغنا و اغنان و منشعبین را بتوجه و ناظر بودن با و صبر  
عبارت امر نکردم نه بگرچکم چکونه امر را محکم نمایم . ای یحیی حیاتی چکونه این نر مبین را انکا نمودی و این  
منصور عظیم را چنین بهتان شدید روانه اشتی چه اندیشی از او دیدی که چنین دلش برای او خرابستی و چه  
مشقتی از او یافتی که چنین بغضا عظیم اشکار کردی یا چه جواب خواهی گفت . باری تا زود است پیشمسانی  
بیشتر کبر و توبه و انابت کن و سر برهنه در کوه و صحرا فریاد لا مساس بر او در روز چون اشک و خون از چشم  
روان کن و احنین و ندیم هستم کرد شاید نسیم غفران بوزون و کفایت عذبان زائل گردد و بحر رحمت بجوش آید و  
سحاب غفور بارد و این اوساخ نفس زائل گردد و الا منتشر نصمت البیهه با اثر مترصد رسیاشی در این . اعمر  
اللهم ان الذلعة مستهرب منك لکرتها وان الخسران یلتجی الی الرحمن منك و توی نفسک فی اسفل درکات  
العظیم والذلة والحسرة والخذلان للذین ناضروا بیثاق الله العلی العظیم (ع . ع)

و نیز میفرماید : ( ۱ )

هو الله

( یا اسم الله ) الیوم میزان کل شی و معنا ظمیر تائید عهد و میثاق رب عجز است . کل را بابت با این اساس متین  
دلالت نمود . چه که بنیان رضین جمال مبین است هر نفسی تا بتترودید تر و موفق تراست . و اگر روح القدس  
در جسم کرد در مشا اذنی توقف نماید . قسم بجمال قدم روحی لا حیا لله الفداء که جسم محوق و جسد معطل  
کرد . چه که اساس دین الله و علو کلمات الله و سمر امر الله در این است و بالفرز طفل رضیع بشبات  
زر سوزی تا مزیام نماید جنود ملکوت ایچی نصرتا و نماید . و ما اعلی اعانت او کند . و تقریب این سر عجز سبب  
اشکار کرد . بر مایه ما و شما و جمیع احبای الله الیوم نظر حضرت را این است . بر مانی ناطیم تا جمیع امور محسور  
مطلوب دران ناطیم . ( والیها علیک ) (ع . ع) مشایخ

و نیز میفرماید : ( ۲ )

( ۱ ) مکاتیب جلد دوم صفحه ۱۲۶  
 ( ۲ ) مکاتیب جلد دوم صفحه ۱۲۲ تا ۱۳۰

موضوع عهد وبشاق

٢٧٤

وانك انت يا من اذ شريك الله لترويج الميثاق . فمضى عهد ريت تيا ما يتزلزل به فرائض المتزلزلين في ميثاق ريبك  
الشديد واجمن احباء الله اذعت ظل شجرة الرجدة اذوة باوة وسلطان ميبين تالله الحق بربك كتاب الشيب و  
فبالر المسطورة والاقتدار . وينتدرك جنود الطنوت الابيس . ويندري ميثاق الارز وما رجاها تم تزلزلت فحات المسه  
وانوار التبريد تلي من وجوه نورا وهوائف الشيب تخاطبك من العلاء الاعلى . طوبى لك ثم طوبى من هذا التيام  
العظيم . الذي به نازح وشاه امرا لله واستحكمه طام في اللذ . وانتم ميثاق الله وانتم من طوبى الا بسرار  
واشتميرا لا نوار . وظهرا لا سرار وتلجج ببحار الاثار . وتاج نيران عرفان ربك المختار في مشورا لتببسات  
فانه صنف من المشايبات والتعلي الاذ ارايات معانيات من النور ربك . بصحف مولاك . فان كتابك الاتس  
المرجح الحديث وكتاب العهد باثر من القلم الاعلى هو الحجج الكامة على كل عين وانما المراد صور فيم سالا  
بحار منه جميع الصحائف والالواح . فان المتزلزلين اراي وانتم تبت جعل امرودين وتربوا النامة يتاويل وتنا سيروا  
جتها كواستباط . وقوم الببباء رطب الى الان باحسرة على العباد من هذا الظلم العيون . وانى لعمرا لله لفسى  
حن شديد من هذا النقي المثار الذي ارتفع في الفضاء وشبهه وجوه بعض الضعفاء وشباب لي ابحار ربح الببباء  
وتشفي به صدق والزماء . وانسويه تلوب اعداء الله يا سفا بيضت به اتمين الاحياء من الببباء وتاخرا لحيب الكلاء  
وتسبم به شمرا لا شفاء والببباء نفي نرج وسرور والببباء نفي ندم وخبر . فسوف يا تيمم نباء انا نورا يحلمون . وتسرى  
العلم المعشوق . بيت قدرة ربك الحود زب يرتفع على اعلام الشهود . وتيمم نوري صريح الوجود . وينشئت التيمم .  
وينشئت السحاب المذموم . من نور ميثاق ربك التيمم . بشماع ما طبع بحسوق حجاب الضباب . ويت شئت شعل  
ظهور السلام . فالتا بتور يودت افي حذاء عظيم والعتزلزلين لفسى عذاب اليم . ويقولون يا حسرة علينا بما نزلنا نفسى  
عهد الله وميثاقه وانتم ناء سخريا . والذينا على اذنا بنا ناسرين اوزا الشيبات متسكين بالمشايبسات  
تا ركين المشككات التي هي تصور في الكتاب لا قدر العيون . وفصوص خاتم العهد العظيم منا انا نورا ايسك .  
وانشيبنا من ركبنا متوسلين يد بل غمرك لذيت . ربنا اذنا نالا من عبادة الضعفاء واذ نربنا شرفة فضيلة من  
الببباء فاعف منا واعف اذ انت انت النصار . فعنا ذلك يتعنى القول المحتوم اذ نورا الله بين اتيحوا من الذين اتيحوا  
ونقول الضعفاء منا انا الله ما كتنا وكبرنا نورا ضرونا السبيل ( ع . ع ) ( اين عبث ) تا بحال با وجون ايسن  
عبروا ز شرو متزلزلي والمتا اين تيبسات وتذون يشرك هان جهال وتشتيت شعل كلمة الله بكنه تعرفوا با حسدى  
تسرك . وما ان كظم رخصت وسنوت معامنه نعوذ . وازهر نفس نزار وساي . تميم . ونشده شديت نياهم اه نكثيم  
وازياد ونشان تسرك كيبا ان نرسى شرب ان روك نكه . نربيد وميثاق متزلزلي شست ولى اين بيهر زمان امان نيكسر  
تسرك نبريد اوت افريد نند . عا قبت بعرض افتراب نرنا شست . وما وجود ظلم عند وار وبه نورا طيبان اه وانين بلند  
نرنا نند ما تليل وشبهتيم . ونر وضيت تسرك ( جواك ) بان القاشها بظلم نرنا شست نرنا وشاير نرنا الان  
اذا اين عبث ناسم ميثاقك ( فاعبروا يا اولي الابصار ) ( ع . ع )

مكة

و نیز میفرماید : ( ۱ )

هو الله

یا احبیه الرحمن و اماناً الاسرار) لعمر الحق ان قلم الميثاق قد هاج و ماج • و عظمنا المصهد تلاطم و تناقم  
بامواج كالجبال • و قذف الاجسام الميئة و الاصداف الخالية الخاوية الى سواحل الهاوية و الدمار •  
و ساء مشورا هل الغرور و الاستكبار • فهو لا الاجسام الميئة و الاجسام البالية و العظام الرميعة و الاصداف  
الخاسرة الخاسرة اجت معت و التثمت و تمنعت منع خرا لميثاق عن الامواج و تسكين عظمنا الاكرم من المييساج  
بعك ما ارتعدت الافاق من ذوى الزمان الذى شغلن فى اذان العلاء الاعلى فسبحان ربى الابهى و البها عليكم

يا اهل الميثاق ( ع ۰ ع ) معاً عليهم

و نیز میفرماید : ( ۲ )

هو الله

ای ثابت بر ایمان • سه نامه از تو ممثلاً بعارسید بت و ن فاعله از من مابین معلوم کردید که در کلبولند از عسکرات  
بعضی ناقصین قلوب متأثرند • است • و در میان احباب با الفت فتور یافته • سبحان الله از پیش صد مرتبه  
اخبار رسیده که ناقضان در کینند و بوسیله میخواستند میان احباب اختلاف اندازند تا این اختلاف منتهی  
بفتقر ميثاق شود • با وجود این چگونه احباب از این تصریح غفلت نمودند • مسئله محکم و متین است و ثابت  
مختصر • یا حضرت بهاء الله ظالم بود و انا بود • و از عواقب مرورا خبر • یا نادان و خطاکار • این عهد و میثاق  
با این عظیمی از قلم اعلى از عهده احباب گرفت اول از اغصان و اطفال و منسبین و امر با طاعت کرد • و امر متوجه نمود •  
و اثر قلم اعلى تصریح فرمود که مقصود از این ایه کتاب اقد بر نفس اعظم است • اذ اغیض بحر الرضال و قضی  
کتاب الميثاق فی الحال ترجعوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القديم • معنای «ج» وصل  
اینست که بعد از صعود من بابت امان و افسان و اطفال و منسبین و عموم احبیه انچه توجه بشرح منشعب از اصل  
قدیم کنید • و همچنین بصریح کتاب اقد بر میفرماید • یا اهل الانشاء اذ اطارت الورداء عن اینک الشناء و قصد  
المشعب الاقصی الاخفی ارجعوا ما لا عرفتموه من الكتاب الی الفرع المنشعب من هذا الاصل القديم • خطا  
بجسم خلت میفرماید • چون حمامه قدسی از حد بفرقه سنا برزاز کند و قصد مقصد اقصی نماید یعنی چون جماع  
مبارک از ظالم ظم و متوجه بعالم غریب نماید هر چه را از کتاب نمی فهمد راجع کنید بفرع منشعب از اصل قدیم  
یعنی آنچه کتاب بیان میفرماید و حقیقت واقع است و مطابق مقصد الهی • و در کتاب عهد بصریح عبارت

( ۱ ) مکاتیب جلند دوم صفحه ۲۱۵ تا ۲۱۶

( ۲ ) مکاتیب جلند سوم صفحه ۷۱ تا ۷۲

میفرماید که مقصود از این نوع منشعب شدن اعظم است . و جمیع اغصان واقفان و متقسمین و احبار را امر میجوید  
 میفرماید حال یا باین گفت جمال مبارک خضا فرمودند یا باین اطاعت کرد و هیت البها امری ندارد که نام را  
 دعوت یا طاعت کند مگر نترنرفحات الله . و اعلاء کلمه الله و ترویج وحدت عالم انسانی تا میس صلح عمومی  
 و امثال ذلك از او امر الهی . ابن او امر الهیست که خلی بعین البها ندارد . هر کس خواهد موافقت نماید و  
 هر کس نخواهد خود میداند . حال بعضی از مفسدین یا انواع حییل در رفتن یا ستمند . و جهت حصول ریاست  
 شبهاتی میان احباب القا مینمایند که سبب اختلاف شود و اختلاف سبب آن کرد که یک حزبی را تا بسع  
 خود کنند ولی احبابی الهی باید بیند اربا کنند و بدانند از این القای شبهات مقاصد نفسانیست و حصول  
 ریاست و وحدت بهائی را از دست نه دهند و وحدت بهائی جز بتمسک بدیثاق الهی ممکن نه . باری شما ارزو  
 سخرای طرف دارند تا نشر نفعات الله نمایند . بسیار موافق البته تائیدات الهی برست . و فوه عهد و میثاق  
 تو را مظهر و منصور نماید . و هلیک البها<sup>۱</sup> الابهی حینا ۱۸ جولای ۱۹۱۹ <sup>مقابر</sup>

و نیز میفرماید : ( ۱ )

هرا لله

ای نفوس مبارکه هر چند شما را متحان نمیدانم و افتاء هاید زیرا بعضی بمنتهای قوت میکوشند که احببای  
 لوزا نجلیز را منزلت نمایند ولی شما مشمول نظر عنایت بپه<sup>۱</sup> الله هستین و بجنون منازکه مؤیدین . بس  
 ند مرا تا بت نمایند و شبهات قوت نشر نفعات الهیه و اعلاء کلمه الله و ثبات بر میثاق پروردگارتان و یقین بدانید  
 که اگر نفسی با کمال استقامت نداید بملکوت نماید و شبهات منانیت ترویج میثاق کند . اگر مورد ضعیف است  
 فیصل عظیم را ازین ان فرار کند و اگر شده بحریف با نند عقاب کا سر را بال و بر شکت لهد اهمیت ندانید تا سباه  
 شبهات را بقوه ایات پریشان و متلاشی نمایند . این است وصیت من را بمنت نصیحت من با نفسی جسده ال  
 شما بت و از نزاع بیزاری کنید . کلمه حق بر زبان رانید اگر قبول نمود نعم المطلوب . و اگر نماند کرد او را بحال  
 خود بگذارت و توکل بر خدا بکنید . اینست صفت ثابتین بر میثاق و تلذیم و علیکن البها<sup>۱</sup> الابهی . حنا ( ۲ ) -

مقابر

حزیران سنه ۱۹۱۹

و نیز میفرماید : ( ۱ )

حینا ۲۹ تموز ۱۹۱۹ کالیفورنیا برا سطره جناب مستر و میس بکت لاس انجلیز و سایر شهرهای کالیفورنیا  
 احبب<sup>۱</sup> و اما<sup>۱</sup> الرحمن علیهم و علیهم البها<sup>۱</sup> الابهی

( ۱ ) مکاتیب جلد سوم صفحه ۸۰ تا ۸۱

( ۲ ) مکاتیب جلد سوم صفحه ۸۳ تا ۸۷

موضوع عهد و میثاق

قرآله

این احباب و اما الرحمن نامه از محفل روحانی لاس انجلیز سیت ل لیل بران بود که نفوس مبارکه تکیفورنیا مانند  
 جیبل را منع مقاومت ان باح نفس مینمایند و چون امتحان مبارکه در راز میثاقی ریشه نموده اند و در نه سسایت  
 ثبات و ثباتند لهذا امید از لطاف شمس حقیقت دارم که روز بروز بر ثبات و استقامت بیفزایند امتحانات  
 هرامری بقدر عظمت ان امر است . چون تا بحال چنین میثاقی صریح بقلم انلی و قور نیانته . لهذا امتحانات  
 نیز عظیم است . این امتحانات نفوس ضعیفه را متزلزل نماید ولی در نفوس قویه امتحان چه تاثیر دارد .  
 این تسبها تنقیر مانده کف دریا است و دریا بی کف نمیشود . بحر میثاقی است . موج زند تا اجسام میره را بکنار  
 اندازد . زیرا دریا جسم مرده قبول نماید این است ؟ بحر میثاقی موج زند تا اجسام میره را بیسرون  
 انداخت . یعنی نفوسی را که از روح الهی بی بهره اند و تا بی نفع و هووی . هر بار راست در سر درازند . بار  
 این تکهای دریا بقاتی ندا در غنقرب محرونا بود کرده . ولی دریا میثاقی الی الابد پرموج است و در  
 جوی و خروش . ملاحظه کنید که حضرت مسیح روحی له الفدا بجهت محافظت و رحمت مسیحی در حق بطرس  
 فرمودند تو صخره می و بر این صخره کلیسای خون را بنیاد کنیم این کلمه سبب شد که جمیع خاضع و خاضع  
 گشتند و هزار سال وحدت مسیحی محافظت کنند با وجود اینکه این کلمه امر متوجه بنا بعت نیست و روایست  
 است که حضرت مسیح چنین فرمودند با وجود این در دریا میسبح هر چه کف بیند آمد محوینا بود شد و هر  
 جسم مرده که طالب زخرفند نیا بود انرا بکناره انداخت . حال حضرت بها الله با اثر قلم اعلی کتاب عکس  
 مرتوم فرمود و نام ان را تا بعد گذاشت . و از جمیع عهد و میثاقی گرفتند اول خطاب با غصان و افغان و متسبین  
 فرمودند که توجه بمرتزمیثاق نمایند . و بشر کتابت . مرتزمیثاقی را مبین کتاب فرمودند که از اول ابداع  
 تا یومنا هدا در ظاهر و مظاهرها سه چنین عهد محکم مینش گرفته نشد . با وجود این این تکهاران در بحر  
 میثاقی ممکن لا والله . نا قضین ابروی خورید را میبرند و تین سه بر ریشه خرد میزنند منور و پندند نفس  
 چا بپوسند نه در نه بایست تملقند که از شدت نطق بعضی نفوس ضعیفه را متزلزل میندایند لکن این عا نیست  
 ندارد . سراب است نه آب کف است نه دریا مه است نه ابر مه جاز است نه حقیقت غنقرب خوا هیست  
 دیت . باری شما که الحمد لله ثابت و راستیست که مانند امتحان مبارکه در راز میثاقی ثابت و  
 راستیست و یقین است که هر ثابت ثابت است . اما رجهت ه بیارارک و روز بروز تراوت و لطافت بیفزایند  
 بجمیع الواح مبارک به الله چه از آیات و چه از مناجات ملاحظه کنید که البته در هزاره و مناجات  
 فرمودند که خدا یا نا قضین میثاقی را معتمد کن و ما لقیین بجهت در محلوب نما . و هر نفسی که نغز عهد و میثاقی  
 نداید مرده و حزن است و هر نفسی که ثابت بر عهد و میثاقی است قبول در راه احدیت و از این قبول آیات و مناجات

موضوع عهد و میثاق

بسیار . مراجعت نمائید خواهید یافت . باری شما ابداً ملول نشوید آنچه نذر بیشتریست بدید بر ثبوت و استقامت بیشترینگز نیند و یقین کنید که جنت الهی غالب است زیرا موارید بنده در ملکوت ابیسی . در جمیع افاق علم اهل ثبوت و استقامت بلند است و علم نذر منکوس . زیرا معنی و تلبیل از نفوس ضعیفه فریب تعلق و تلبیل ناقضین خورده اند و زنهاست سترینا هرا ظهار ثبوت میثاقیند و در باطن بتحریر مشغولند مگر جنت نذر که اصل محرکین نقضند آنان مثلاً هر بنفشند و ما بقی معنی و تلبیل بلطف نف الحیل نشو . را فریب میدهند زیرا بلسان اظهاری ثبوت و استقامت بر عهد میکنند ولی چون کوشی بیایند خفیا القای تمیبه میثاقیند جمیع اینها مانند نذر عهد یهودا یا سخریوطی است . به بینید هیچ اثر شماری از آنها باقی نماند چه نبی که از تابعان مسیح باقی نماند . مثل این کنا تباغی نماند با آنکه جمعی از پیروان با او همت استان بودند . این پیروان یا سخریوطی که رئیس حواریین بود حضرت مسیح را به سی در هم نریخت . فاعتبروا یا اولی الابصار . حال این نفرین مهمله ناقضین در کرمیثا قرابا لغی که بانسان حیل کدائی کرد و اندالبته میفروشند . سی سال است که حضرت یحیی علیه السلام صعبان نمود و این ناقضین تمام همت کوشیدند ایاتنا بحال چه کرد و اند . در جمیع مواضع ناقضین بر میثاقی مظهر بودند و ناقضین مغلوب و مرده و منجوس . و بعد از صعود عهد البها اثری از اینها باقی نماند مانند . این نفوس نمیدانند چه خواهد شد مگر در مقام خودند . با رزای احببای الهی و اما رحمت است قدرت الهی تا در موضعی از برای نما ترتیب نماند که جزا هر زوا شرف الی الاین بر افاق میثاق . نذر این مودت ترا بنانید و بشکرانه ان لسان بکنائید و ترویج تعالیم الهی بر آنند . زیرا این روح حیات است و سبب نجات و طلیکم و طلیکن البها لا بهیسی (ع . ع) تعابد

و نیز میفرمایند : ( ۱ )

هو الله

ای باران مهربان و اما رحمن . شما در آن جزا نرد و در موهجوزان را رازر مقدس در نهایت استقامت و شور مسافت بعد عظیم است ولی قلوب متلبه از قرب جندید . زیرا توه کلمة الله نفوس را چنان ارتباط نماند که بعد مسافت حایل نکرده . شماره در محفل معنوی الهی حاضر و بیکدیگر نمانند و التانی حضرت رحمان شامل در حق شما بسلکوت ابیسی عجز و نیا نمایم . در لبها را حیات جندید . خوا هر روز حیا را بشارت استانی ظلمتسا هرگز ایت کبری شوی و رایت لگوت ابیسی و سبب محبت و الفت بین جمیع بشر کردن و خد مت بحال انسانی کنید . نامو شبت الهی حاصل کردن و سرور و شرف نامتانی شامل نشود . و این مروط ثبوت بر میثاق است .

موضوع عهد و میثاق

هر نفسی متمسک بعهده و میثاقی بجنود ملا اعلیٰ منصور کرد که در روز رگه الهی موفق بفیوضات نامتناهی  
شود قوه میثاقی مانند حرارت افتابست که جمیع کائنات ارضیه را تربیت نماید و منشور نماید بخدمت  
چنین نور میثاقی عالم عقول و نفوس و قلوب و ارواح را تربیت نماید . (ع . ع) حقا بگردید  
و نیز میفرماید : (۱)

ای تائبان بر ایمان . مرکز تقوی و قطب شفاقی میرزا محمد علی چنین منحرفان ز ظلمات امرند و نقض میثاق نمود و  
تحریف آیات کتاب کرد و خلل عظیمی در بین الله انداخت و تشبیهت حزب الله نمود . و بیغضا و عظیم  
قیام برانیت عبد البها کرد و عهد اوت بینهایت بر این عبد استان متذکر هجوم کرد تیری نماید که بر  
سینه این مظلوم نهنداخت . زخمی نمایند که ماند است زهری نماید که در کتاب این ناکام نریخت . قسم  
بجمال الله و نور مشرق از حضرت اعلیٰ روحی لا رتا تمم الفدا که از این ظلم اهل سرانگی ملکوت  
ابهی گریستند و ملا اعلیٰ نوحه وند به نمایند و حوزیات فرق و سبج و فرغ آمدند و طلعات مقدسه ناله  
و فغان کنند و اعتساف این بی انصاف بدرجه بی رسید که تیشه بر ریشه شجره مبارکه زد . و ضربت  
شدید بر هیکل امرالله وارد آورد . در استان جمال مبارک را سرشک خرنبین از دیده جاری کرد و نما  
حق را خوشنود و شادمان نمود . بسا طالبان حقیقت را بشق فرستاد از امرالله بیزار کرد . و امت مایوس و محسوس  
را امید و انمود خوشستن را منفر کرد و در همان اسم اعظم را جاری و جسر زنده ایات معجزات را بکند است و  
التای شبهاست کرد . و اکثر تائیدات موعود و جمال قدمی درسی باین لائمی تغییر نیست بتلی امرالله را بحو  
و نایدک مینمود و بنیان رحمان بر آزا سا بر میبنداخت و الحمد لله نصرت ملکوت ابهی رسید . و جشن ملا  
اعلیٰ هجوم نمود و امرالله مرتفع کردید . وصیت حق جهانگیر شد . کلمه الله مسموع اناقی گشت . ظلم حسیق  
مرتفع شد و آیات تقدیس پاچا ائیر رسید . و آیات توحید نرئیل کردید . حال محضر حفظ و صیانت دین  
الله و و تابه و هدایت سر رحمت الله و مصونیت امرالله بنه رایبه مبارزه نابغه در حقا و تشبیه بایت نمود .  
زیرا انحرافی اعظم از این تصور نکرد که . قوله تعالی و تله من . لکن احزابی الجبهلاء اتند و سرسک نفسی  
و فسد فی البلاد و كانوا من المفسدین . ملاحظه نماید چه قدر ناس جاهلند . نفوسیکه تلقاء حضور  
بوده اند مع ذلک رفته اند و چنین سخنها استهاراد و اندالی ان تالی جلت صراحت انراشی از ظل  
امر منحرف شرک عهد و صرف خواهد بود . ملاحظه فرمائید چه قدر تائید است . ان انحراف تصریح  
فرموده زیرا بقدر انحراف شعرا کرمیمین و سارمیل حاصل شود انحراف تحقیق یابد . و میفرماید محسوس  
صرف خواهد بود چنانکه حال ملاحظه میفرمائید که غضب الهی چگونه احاطه نمود و بیوما فیومسا

(۱) لوح و صبا یا صفحه ۹ تا ۹



رویا نعت است نفوس تیره و اعوانه سر از جهارانی خسران مبین چه انحرافی اعظم از تقدر میثاق الهیست چه  
 انحرافی اعظم از تحریف آیات و سقا ایات و کلمات است . در اعلان میرزا بدیع الله وقت نمازید . چه انحراف  
 اکبر از شرار اچیف در حق هیکل عهد است . چه انحرافی اعظم از انحراف بر سر کرسی سلطنت . چه انحرافی  
 اند از تقوی بر قتل محرمین است که مستهل پایه من یمنی قبل الالف شده . و حال آنکه شود حیانت نمود  
 در ایام مبارک آن هانموده و جلال مبارک را نماند عاری از غرور و نند . بجز انحرافی که ازین بگذشت . و الان انحرافی  
 بخت و ختم و موجود چه انحرافی اند از کذب بیوہتان بر احیاء اللہ است چه انحرافی اسرار از بسبب شدن حبس  
 سجن احبای و ریاست چه انحرافی اصعب از تنسیم آیات و کلمات و کاتب به حکومت است . مرتضی این منسلک  
 قیام نماید چه انحرافی است از تنسیم بر الله و تشویج و تزویر و کاتب و موا سلات انحرافی است که سبب  
 رحمت و همت حکومت نمود . و نتیجہ سفک نام اینست لکن کرد . و ان کاتب در نزد حکومت چه انحرافی  
 اشخ از ظلم و طغیان است چه انحرافی اردل از تقویت شمل فرقه ناجید است چه انحرافی افطخ از انقضا  
 شبها است چه انحرافی افطخ از تا ویلات ریکه اهل ارتیا است چه انحرافی اخبنا زان تا اعدان الهی  
 و بیگانگانست که چند ماه پیش بالاتنا و ناقدر میثاق با بعضی لانه تریوب ناندند و از افترا و بیعتان  
 نکند استند . و بعد البهاران صرفه با الله شد و حاصل وید خواہ مرکز سلطنت عظمی کشت و از این قبیل مقدمات  
 شدند . و بعد از حکومت شهریار بر سبب تشویر افکار کشتند نهایت همت تقدیر از مرکز حکومت  
 انلی حضرت شهریار آمد و مخالفان را نصاف تا چندی بلکه در نهایت استعانت تقبیل کردن که بعضی  
 بد خواہان حتی ہیئت را احاطه نمودند و مضمون لانه را بلکہ زبانہ شرح و تفصیل ناندند و انان نیز من  
 تحقیق تعدد بقی کردند که معاذ الله این بد علی در این مدینه بر انحراف و ناسر را با جملہ در روز ظلم  
 نمود و تا عیس سلطنت نمودند و کرد و در کونکرمل قلعه انشان نمود و زمین اهالی این صفحات را تابع  
 کرد . و درین اسلاما تشریح نمود . و با مسیحیان عذی پیوند نمود . و معاذ الله قصد ان کرد . که در سلطنت  
 رخنہ کبری اند از ان قبیل مقدمات اعانہ اللہ من عند الافک العظیم حال آنکه بنصوح الہیہ مسما  
 معنی از نسا نیر و امور صلح و صلاح و مجبر بر استی و رستی و شتی با جمیع اقوام و ام انان و طاعت و غیر خرا  
 حکومت خیانت سلطنت ناندند خیانت به حق است . و بد خواہی حکومت شرد از امر الله با وجود این نمود  
 قاطعہ چگونه این مسجونان چنوبن تدبیر انطلی کنند . و با وجود مسجونان در این زندان بنون خیانتی ترانہ  
 ولی جبر نماید . که ہیئت تقبیل شد و بقی این مقدمات انوری و بد خواہان نمود و تقدیم حضور پاندنای کرد  
 این مسجونان اعظم تر رفتار را کرد و حضرت سلطان ایکه انان علی العدل جان رکرد . و اهالی را م  
 علی در هر سال عید البهاران نهایت سکون و قرار بجا نماندنی مهیا و نرہا باشد . تسلیم بر خدا . حال چه انحراف

اشنع و اقنح و اذین . و همه چنین مرکز غشاء در کتف مثل عین الجها و این بخاطر میرزا شماع که در طی ایسن  
 وصیت است ثابت و واضح و محقق که بکمال شد بیرون رصداً قتل هستند . و این نثر عبارت میرزا شماع در مکتوب  
 است که مرقوم داشته هر آن مسبب این اختلاف را نشین می نامد و برجا لا یرحمونا بنعم و امیت و ارم بزود ی مظهر  
 بیعت ظاهراً شود اگر چه ظاهراً هم و غیر لبا بر منسوب نمیتوانم زیاده شرح دهیم . مقصود از این عبارت  
 اینست که من از عی قبل الالف است ملاحظه شود که چگونه در وقت قتل عین الجها هستند . از کلامه زیاده  
 نمیتوانم شرح دهیم بفرستید که چه تمهید و تدبیر و این خصوصیت نمود . آنکه زیاده اکثر بیان نمایدند  
 شاید ورقه بدست افتد و آن تمهید و تدبیر بین هم خورد این عبارت مجرب بشود است که در این خبر و در قرار  
 شد بیرون از تحقیق خواهد یافت . الهی الهی تری عینك المثلوم بین منازب سیاح خاربه و ذاب تا سره  
 و جوش خناسه ربوبتی فی حین علی تجرید هذه الناس الی الناحیه بنسب بقاء الیفاء الممتلئة بلیغ العطاء  
 حتی یحمر قیضی بدی طریحا علی التراب صریحا لا عیرا ك للاعضاء هذ امانی و ربانی و ملی و عزی و لیکن  
 خاتمه حیاتنی ختام مسك یاری و ملاذی و هلال من موهبته اعظم من هذا ارضه و عزی و وانی انتمه ك انفسی  
 ان وین هذه الكافی کل الایام ما اكتسبت اینه و الذین یتقوا العتاق و اظنوا الشاقی و اظنوا الفناقی و اظنوا  
 فی الارض القساك . و ما را عو حرمك بین العباد ربنا احفظ حصنك من شریک الناکتین و احرس  
 حمارك الحمیمین من عیبته اما رفیق . انك انت القوی المقتدر العزیز المتین . باری ان احباء الله مرکز نصر  
 میرزا محمد . لی بسبب این انحراف لا تحصی بنصر قاطع الهی ما قیل کتبت . و از شجره مبارک منصفیل شد و ما  
 ظلمنا هم و لكن تانا انفسهم یظلمون . الهی الهی احفظ عبادك الایمان من شریک النفس و الهوی و احرسهم  
 بتین ربانیك من العتق و الحسد و البغضاء و ان خلیهم فی حصن حصین کلا ننتك من سهام التجهات و اجعل لهم  
 مظان و امانات الیونات بنور وجودهم بشعاع سماط من اذن و رحمتك و اشرح صدق ربهم باياتنا زله من ملكوت  
 تقدیرك و اتممنا ازودهم بقرة نافذة من جبروت تجردك انما انت القدیر العاطف القوی العزیز .

مبارک

۳- تمام حضرت ولی امر الله

راجی بتمام حضرت ولی امر الله نیز میفرماید: (۱)

نور و نور من ان درین

در الله

یا امام الله . ان ذلک الحافل مزبور و موجود و سیکون له من امره عجب تسمیعین به فی الاستقبال و تناسک

(۱) لایح مخصوص در سنه هزار و پنجاه و دو و میلادی یکی از امامه الرحمن امرنا از حضور مبارک حضرت عین الجها  
 روحانی لرسمه انانهم رفتند استوال می نمایند از فریاد ما از کتب اسمانی استخراج کرده ایم بعد از حضرت  
 عین الجها ولی امر الله نفسی غمنا شد بود که الان داخل است و مزبور است آیا اینطور است . این لایح  
 مبارک در جواب سؤال منارالیهما نازل شد است .

مقام حضرت ولی امر الله

با کمال صوره واعظم موهبتہ واتم کمال واعظم قوه وائتد قده يتلذذ وجهه تلذذ ويتشور به الافاق فلا تنسى هذه الكيفيته ما تات حيا لان لها اتا رعلى ممرات هوروا لاعصار رعليك انتعيتہ وانشاء (ع ح) <sup>معايد</sup>

ونوز مفر مايت (۱)

ای باران مہربان بعد از مفتون ای این مظلوم بابت اغصان واغنان سدره مبارکہ وایا نہ ای امر الله و احبای جمال ابہی  
ترجمہ بخیر نہ وسدرہ تدارک وشجرہ منہ منہ مبارکہ انبات شدہ وازا قتران نہ و فریہ نہ و حہ رحمانہ ہوجونہ آمدہ  
یعنی تشریح اغنیٰ نماید نر ایت اللہ وخصی مشا زولی امر الله و مرجع جمیع اغصان واغنان رایا نہ ای امر الله  
واحباء اللہ است و مبین آیات اللہ ومن بعدہ ہنرا بعد بکر یعنی نہ رسالہ او و شرح مقتہ زولی امر الله و بیت عدل  
عمومی کہ بان تشابہ عمومیت سیم و تشکیل نمود نہ ر تحت حفاظت وصیانت جمال ابہی وحراست وعصمت فائز از حضرت  
اعلی روحی لہ ما لعدا است . اندہ قرار شد ہند من عند اللہ است من خالفنا لہم فقد خالفنا اللہ ومن عصا ہم فقد  
عصى اللہ ومن عارضہ فقد عارض اللہ ومن نازعہم فقد نازع اللہ ومن جادل اللہ ومن جحدہ فقد جحد اللہ  
ومن انکرہ فقد انکر اللہ ومن اذازہ افسرہ واعتزل عنہ فقد اعتزل واجتنبوا بتمنع عن اللہ علیہ غضبا لہ علیہ قہر  
اللہ وعلیہ نغمۃ اللہ حصن متین امر اللہ با اطاعت من ذولی امر اللہ محفوظ و مکن مانہ واعضای بیت عدل  
وجمیع اغصان واغنان رایا نہ ای امر الله باید کمال اطاعت و تمکین وانایا نہ وتوجہ و خضوع وخشوع زای اولی امر الله نہ اند  
باشند . اکثرینا نچہ نفسی مخافت نمود مخالفت بحقی کردہ و سبب تشیت امر الله شود و ملت تفریق کلمۃ اللہ  
کردہ و مظلومی از مظالم مرمر از نغمہ نمود . زنیہار زنیہار مثل بعد از صعوبت نشون کہ مرتکز نشایا نہ واستکبار کردہ ولی  
بہا نہ ترحمت جنسی نمود وشوک را محروم و تفریر را منور و معہر نمود البتہ ہر مخرور کہ ارادہ نہ سادہ وتغریبی نماید  
صراحتا نمیکوند کہ غرض از ام لا بد ہوسا نلی چنتہ و بہانہ چون زرمعشور و شینین نماید . وسبب تشریح جمیع اہل بہا  
کردہ کہ مقصود اینست کہ ایات قرآن مبارک باید بیند اربا نہ شد بہ محضرا اینک نفسی بنا ی اختیار و مخالفت با ولی امر الله  
کدانت فوراً انسخہ بر اخبار از جمیع اہل بہا نماید . وایا نہ ایہانہ نی از قبول نناید چہ بسیار کہ باطل حد  
بصورت خیرہ رایا نہ ای احبای الہی باید ولی امر الله نہ زمان حرات خیرہ من ہو بعد مراد تعیین نماید . تا بعد از  
صعود بی اختلاف حاصل نکردہ نہ وشخصہ معین باید مضمون شد بسو و تنزیہ و تفریای الہی و علم و عمل و کمال باشد لہند  
اکر و نیکو زولی امر الله مظلوم را لولہ سرا بیہ نباشد بدنس از تضرر و حاسنی او نہ و شرفا ہرا با حسن اخلاق بہتہ  
نیست بایند شخص نہ یکنواشتنا بنماید . وایا نہ ای امر الله از نفس جمعیات خیرہ و یغفرانتغا بینہ اینو ہر ہوش  
بخند مات مہم زولی امر الله مشغول باشد نہ انتخایا نہ نہ شرفا باغنان مجسمیایا نہ ورا با کثرت اراء تحقیقا

مقام حضرت ولی امرالله - جبر و تفویض و قضا و قدر

و این نه نفی با لاتفاقی با کثرت اراده باید غصن منتخب را که ولی امرالله تعیین بعد از خود نماید تصدیق نماید  
 و این تصدیق باید بنویس واقع کرده که تصدیق و غیر تصدیق معلوم نشود . امیران ایان یا امرالله را باید و لیس  
 امرالله تسمیه و تعیین کند . جمیع باید در ظل او باشد و در تحت حکم او و ترخیص از ایان و نفی باید و تفسیر  
 نمود و اثبات قضا است علیه غضب الله و قهره زیرا سبب تفریق بین الله کرده و توفیق ایان یا امرالله نشود .  
 الله و تربیت نغمه برک و تعلیم علم و تحمیل اخلاق و عزم و تقوی و تفریق در جمیع شئونست از آثار و احوال و کردار  
 و گفتار باید تقوی الهی . اهورا سنا را است و این همه با دی در تحت اداره ولی امرالله است که باید انانسر  
 در انما بسعی و کوشش و جهاد در شمرنجات الله و هدایت من علی الارض بکماره زیرا بدین ایت جمیع عوامل  
 روشن کرد و در فیه شی در این امر فو و بر کل نفوس . فخر جا شزه تا عالم وجود جنت ابدی کرد و در وی زمین به پیش  
 برین نمود و نزاع وجد ال امر و ملل و شعوب و قبائل و دول از میان برخیزد آل من علی الارض ملت واحد و جنس واحد  
 و وطن واحد کرد و اکثر اختلافی حاصل شود محکمه عمومی که شامل اعضا از جمیع دول و ملل است فصل دعوی کند  
 و حکم ناطق نماید . *مناظره*

فصل یازدهم

۱- جبر و تفویض و قضا و قدر .

راجع بقضا و قدر میفرماید : ( ۱ )

سؤال

چون علم الهی تحلیلی از مذهب یافت و در لیس محفوظ فن و مشهورت گنستا یا مخالفت ان ممکن است .

جواب

علم الهی سبب حصول نبی نیست از علم دانی حق همیشه بر دقایق انبیا نبل وجود انبیا و بعد و در انبیا یکسبب  
 سبب وجود نبی نکردند . این کمال الهیست و اما انچه که بوحی الهی از لسان انبیا اخبار از ظهیر و موعود ترورات شد  
 این اخبار نیز سبب ظهور حضرت مسیح نکند . بر انبیا اسرار مکتوبه استقبال وحی گشت و واقف بر دقایق مستقبله  
 شدند و اخبار نمودند . این اطلاع و اخبار سبب حصول و قایل نکند . مثلاً منبج بحدی خلیفه است که بعد از  
 رفت ساعت افتاب طلوع کند این علم جمیع خلد سبب تحق و وطنی افتاب نکردند . پس علم الهی در هر زمان امکان  
 نیز حصول صور انبیا نیست بلکه از زمان ماضی و حال و مستقبل مقدس درین تحقیق انبیا است نه سبب تحقیق انبیا و  
 همینین ثابت و در کوشش در کتاب سبب وجود نبی نکردند انبیا بوحی الهی مطلع شدند که چنین خواهد شد .

جبروتفسوی و نفساوتفسد

یوحی الهی و تقدیر این شد که مسیح <sup>ت</sup> شهید خواهد شد و اخبار نمودند حال ای علم و اطلاع انبیا سبب نبی است  
حضرت مسیح است بلکه این اطلاع کمال انبیاست نه سبب حصول نبی است . ریاضین بحساب فاکسی  
واقف شوند که چند یعد خسوف و کسوف واقع خواهد گشت البته این نشانی سبب وقوع خسوف و کسوف نه . این  
من باب تمثیل است نه تصویر . <sup>ت</sup> معادله

و نیز اسبج به جبروت تیار مفرماید : ( ۱ )

سئوال

انسان را یاد جمیع اعمال خوب و فاعل هفتاد است یا مجبوری اختیار .

جواب

این مسأله از امهات مسائل الهیه است و بسیار قاضی است ان شاء الله روزی دراز است با شرت ناهار  
بیان این مسأله مفصل پرد ازیم . حال مختصر چند کلمه بیان میکنیم . و آن اینست که امور در تحت اختیار  
انسان است مثل عدل و انما فو عظم و اعتساف مختصرا اعمال خیره . و افعال شریه این واضح و مشهور است  
که اراده انسان در این اعمال من خلسی عظیم دارد . و اما امور است که انسان بران مجبور و مجبور است مثل  
خراب و معات و عروبر مرا خراب و حظا ط قوی و ضروریان این امور در تحت اراده انسان نیست و مستل از ان نه  
زیرا مجبور است اما در اعمال خیره و اعتساف و با اختیار و ضروریات ان نماینده مشاخر خواهد  
بد کرد ان مشغول کرد و اگر خواهد بیاید غیر ما لوف نمود ممکن است که از ان رحمة الله شمسی بر آن روز و میسر  
است که محب عالم کرد و با مبعث <sup>(د)</sup> شود و با بحد نبی از ان و با عادل شود و با ظالم کرد . این اعمال در  
اعمال در تحت تصرف خرد انسانست لکن استخوان از ان . اما مسأله دیگر ریاست و ان اینکه بشر چیزی صرف  
است و فقر تحت انانی و قدرت مخصوص حضرت پروردگار است و بشری نیست به نسبت اراده جنساب  
بهر اینانکه در ان بیاید نور که خداوند مانند کوزه . رفتن حسی عزیز سازد و ظرفی که لیل صنعت نماید . حال  
ا برین دلیل حقیقند انرا که اعتقاد بر کوزه نزلت است که چیزا مراجع عزیز ساختن که از دست بند مستقیمترند .  
مقصود از این عبارت این است که اما مشغول و مختلف است انکه در تمام ان از وجود مانند جملات حقیقند انرا که  
اعتقاد نماید خداوند امر او را نسلالات نباتی نداند . و سه بنین نباتات را من اعتقاد بود که چرا او را از کمالات حال  
حیران محروم ساختن و همچنین حیران را سزاوار نه که ارفقان کمالات انسانی شکایت نماید بلکه جمیع این  
انبیاء در مرتبه خرد انانند و بار ان در کمالات در رسیدن خرد انانند طه در انانند که تحت حد و صلاحیت

مقام و کمالات ما فوق نه بلکه باین در مرتبه خود برتر نمی نماید. و همچنین سکون و حرکت انسان موقوف بتائید حضرت  
 یزنان است اگرچه در نمند نه بر خیر مقتدره بر سر توانا بلکه چون من نه وجود از رب چون رسد توانائی بر خیر و شر  
 هر دو دارد. اما اگر چه در منقطع کرد نه بکلی عاجز ماند. اینست که در رتب متکمه نه ذکر تائید و توفیق الهیست.  
 مثل این مقام مثل کشتی است کشتی را حرکت قوه یا در قوه بخار است و اگر این قوت منقطع پند آخر کت نتوانست  
 با وجود این مکان کشتی بهر طرف متمایل قوه بخار کشتی را با ن سمت راند. اگر متمایل بشرف رود و اگر متمایل  
 بشرف رود. این حرکت از کشتی نه بلکه از باد و بخار است و همچنین جمیع حرکات و سکونات انسان مستمند از مندر  
 رحمان و لکن اختیار خیر و شر را جمیع با انسان و همچنین با شاه شخصی را حاکم این شهر نمود و قوه تصرف به مشیت  
 و طریق عدل و ظلم بموجب قانون بنمیسود. حال این حاکم اگر ظلم نماید هر چند بتقوت و نفوذ یا شاه مینماید و لسی  
 یا شاه تا از ظلم بیزار است و اگر عدل نماید نیز نفوذ یا شاه نماید و با شاه تا از عدل راضی و خورمند است. مقصد  
 اینست که اختیار خیر و شر را جمیع با انسان بود و بر صورت موقوف پند نه وجود از بروردن کار سلطنت الهی عظیم است  
 و کل در قدرت اسیرند. باران نه خود توانائی بر آوردن باران بر روی خاک و طایفه الهی عظیم است و کل در قدرت  
 قدرت اسیرند. باران نه خود توانائی بر آوردن باران بر روی خاک و طایفه الهی عظیم است و کل در قدرت اسیرند.

مسأله توضیح شد و مشروع کشتی و السلام. معاینه

و نیز میفرماید (۱)

سوال

ای ثابت بر ایمان مکتوب مرقوم ملاحظه کردید و مقصد مفهوم شد (سؤال) از حرکت و سکون اشیا نمود. بودید  
 که باران نه حق است یقین است زیرا من نه وجود از با خبر الوجود است. اگر بر وجود آمدن از حوز نمند تا نسی از  
 کائنات به حرکت نیاید. ولی مقصد و مراد این نیست که چیزی در میانست. بلکه در این است اگر چه در منقطع  
 شود جمیع کائنات از حرکت بازماند. مثلاً اگر من در فی از اعضاء و اجزای همگی انسانی منقطع کرد نه از برای هیچ عضوی  
 حرکتی نماند. و لکن این حرکت برضایت و خواست نفس است نه روح. چه بسیار واقع که روح تنه پس جوید. و  
 جان جانان طالبند. و لکن نفسا ماره مسلط نمود. و انسان را به حرکتی مبتلا نماید که مسبب دورت روح شود. در این  
 مقام است که ذکر میشود لا حركة ولا سکون الا بالله. (ع. ع) معاینه

زیند رمعنی الشقی ثقی فی بطن امه والسعیده سعید فی بطن امه میفرماید (۲)

(و اما الشقی ثقی فی بطن امه والسعیده سعید فی بطن امه) این بانسب به عظم الهیست زیرا در عظم الهی  
 بهر چه بر او وارد و آخر نیست حقیقت هر شی علی ما شوقیه با جمیع انتقالات معلوم و منتهی و چنانکه باغبان حقیقت

(۱) کتاب تیب جلد نه و صفحه ۲۷-۲۸

(۲) کتاب تیب جلد نه و صفحه ۱۶۱-۱۶۰

اشاره دارد برین اشجار مینماید که کدام تلخ است و کدام شیرین و لکن این علم سبب تحقق آن نیست اگر شما کشف  
 نمانید و واقف نگردید نه این شجر را چنان تصور ایام سبب وجود آن میکردند . نهایت آنست که کمال علمی  
 محیط بر حقایق اشیا است و از لطاف بی پایان حضرت ( یفعل ما یرید و یحکم ما یشاء ) استماع مینمایم که مذهب  
 العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء کردی ( وعلیک البهاه الابهی ) ( ع ۰ ع ) مکرر

۲- مسئله وحدت وجود .

راجع بمقید وحدت وجود میفرمایند : ( ۱ )

بواسطه جناب زائرانا شیخ فی الله زکی التکره وعلیه بهاء الله

( مصر )

حضرة الشيخ عبد الهان الزمان وفقه الله السائل عن معنى وحدة الوجود

هو الله

صنادید متصرفه که تا سیر عقیدة الوجود نموده اند مرادشان از آن وجود وجود عام مندری که مفهوم نه  
 است نبوده و نیست . زیرا این وجود عام که مفهوم نهی است عرضی از اغراض است که عارض بر حقائق ممکنات  
 میشود . حقایق ممکنات جوهرات است و این وجود مفهوم نهی یعنی وجود عام مندری عرضی است که عارض بر حقایق  
 اشیا است . بلکه مقصود صنادید وجودی است که حقایق اشیا بالنسبه بان عرض یعنی آن وجود تدبیر است  
 اشیا حادث پس مرادشان از وجود حقیقی غیر منعموت است که ما یستحقق بنا لا اشیا است یعنی قیام جمیع اشیا  
 باوست . و اوقیوم مساوات و ارتش است . و هو الحی القیوم نماید این بیان بان وجود ما یستحقق به الا اشیا را حد است  
 بر وحدت وجود است . ولی عوام متصرفه را کمان چنان که ان - قیقت غیر منعموت حلول در این صورتنا متناهی نمودند  
 چنانکه گفته اند . البحر بحر علی ما تان فی التدم . ان الحوانات امواج و انباج . و ما الخلق فی التمثال الا کتلج  
 وانت هوالدایه الادی هونایج . مجبور بر تعبیر هستند پس بر وجود تعبیر نموده اند .  
 خلاصه عوام متصرفه را کمان چنان که ان وجود غیر منعموت که منتظم وجدان نیست بمنزله ریاست . و حقایق اشیا  
 بمنزله امواج . امواج متناهی اند نه ها بوجوب استولی بحر باقی و مقرر .

اما در نزد اهل حقیقت بیانیان مثلث اینست . که ان وجود غیب وجدانی مثلث مثل افتاب است و اشراق بر  
 کائنات نمود . کائنات از جمیع نبات و حیوان و انسان کلا مستشرق از انرا افتابند . یعنی اشعه ساطعه بر جمیع  
 تابیده و کل حکایات از افتاب مینمایند . چنانکه بر هر جرم و روشن جرم و حیوان و بشر نظر نمایی کل را مستشرق از افتاب .

مسئله وحدت وجود

حقایق کائنات مستغیر از نفس حقیقتند . ولی نفس حقیقت از علیرتغیرش و تنزیهش تنزل و هبوط نماید . و در این کائنات حلول نفرماید و ما من فی الایه ایه - تدل علی انه واحد .

خلاصه اینکه عوام عرفا کمان نموده اند که وجود محصورند و موجود . یکی حق و یکی خلق . حق را باطن انبیا<sup>ه</sup> دانسته اند . و خلق را ظاهر انبیا<sup>ه</sup> ولی اهل حقیقت وجود را در همه مرتبه بیان نموده اند . حق و امر که عبارت از مشیت اولیه است و خلق و مشیت اولیه . عالم را مست باطن انبیا<sup>ه</sup> است و جمیع کائنات مشاشر مشیت الهیه استله مشاشر حقیقت و هویت الهیه . الاله الامر الخلق .

اما مرتبه الوهیت منزله و مقدره از انانیت کائنات است تا چه رسد باینکه در حقایق انبیا<sup>ه</sup> حلول نماید حضرت اعلی روحی لعالفند<sup>ه</sup> میفرماید . که متذکر این بیت البصر بحر علی ما کان فی القدم وان الحوائث امواج و انبساط در مشیت اولیه تمام استند در ذات حق .

حتی عوام متصرفه را کمان چنانکه حقیقت غیر منصوبه بمشایه واحد است و جمیع کائنات تکرار همان واحد است واحد تکرر یافته ثانی حاصل شد . و همچنین واحد در مرتبه تکرر نمود . ثالث شد . و همچنین اعداد و اعداد امر است اعتباری ثابت است لکن وجود ندارد .

و مسئله اعیان ثابت عرفا نیست که اعداد در چند ثابت است لکن لیس لها الوجود قطعا . امری است اعتباری چنانکه میگویند . ان المشرق والغرب والجنوب والشمال لهم ثبوت و لیس لهم وجود . و الاعیان الثابتة هسی الصور العلمیه الالهیه لها ثبوت و لکن ما شمت رائحة الوجود . استغفر الله عن ذلک . اگر چنین تصور شود که فسادیم حاکم نشوند و حاکم قدیم . حقیقت کتیه را بقورنا مشایه در حقایق کائنات تنزل و حلول لازم آید . و منسوخ و صمود و دخول و خروج و هبوط و حلول و متزاج و امتزاج از خصائص اسلام است حتی مجردات از این تصرفات منزله و میرا هستند تا چه رسد به حقیقت اولیه . این صفات مذکور نیست متحیر است نه مجرد .

خلاصه کلام صفا نه بد متصرفه اینست که ما چون از وجود ما بد تحقیق به الانبیا<sup>ه</sup> استوان واحد است لکن مجهول النعمت است و غیر جمیع است و منقطع بود . انبیا<sup>ه</sup> اولی بازمختند به مرتبه هستند . حق و خلق . و حق را در مرتبه قائلند . رتبه تنزیه و تغذیه و لیس کمله شی و رتبه . تنبیه و تمثیل و هو السميع العليم . چنانچه ملامتکون :

از تو ای بی نفس با چنده بین صورت	هم منبیه هم مجرد خیره سر
که منبیه را موحسسه میکند	که مجرد را کبیرت مسسوزنی
تونه این با نبی نه ان در ذات خویش	ای بیرون از همها و از پیش پیش
که تو را کویت بمسسی بوالحسن	یا صغیرا حسن یا رطب البسسن



مسئله وحدت وجود

باری مقصود بر این است که تران و تجلی است . یکی بلا واسطه یعنی مع انرا مسئله چون بدون واسطه یعنی پس از  
مجال و مرایا تجلی بر منبیه نمائی او را موحد <sup>می</sup> نمائی . و چون بر موحد تجلی بر واسطه مرایا و مجالی دینمائی موحد  
مشبه میکنی بدرجهئی که موحد ترایا صغیر السن یا رطب البدن خطاب مینماید .

باری حقیقت آنست که حقیقت استعداد را تنزل در عالم خلق نیست نه در خور استعداد خور است نه تنزل  
است نه حلول است نه امتزاج است نه امتزاج بلکه تنزیه نامتناهی است . مثلش مطوع شمع افتابست  
سبب ظهور و نموداری و تم و کائنات است . و هذا هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال و تلیا البهائم الا بهی

۲۷ اکتوبر ۱۹۱۹ ( ع . ع )  
مقاومه  
و نیز میفرماید : ( ۱ )

سوال

مساله وحدت الوجودیثا مشه و صرفیه چگونگی است و حقیقت مقصد نشان چه راین مساله نشان حقیقت است یا  
غیر .

جواب

بدانکه این مساله وحده الوجود قدیم است تخصیصیثا مشه و صرفیه ندارد بلکه بعضی از حکما یونسان  
نیز معتقد بر حده الوجود بودند نظیر ارسطو الیسر که میگوید بسیط حقیقی جمیع اشیا است و هیچیک از  
اشیا نیست . و بسیط اینجا مقابله ترکیب است یعنی حقیقت امر انبیه که نه بر منزه از ترکیب و تقسیم بوده  
منحل بصورتها متناهی کردیده پس وجود حقیقی کل اشیا است ولی هیچیک از اشیا نیست . باری معتقد یسن  
وحده الوجود اعتقاد برین که وجود حقیقی بمنزله ریاست و جسیب کائنات مانند امور . این امواج که عبارت  
از کائنات است صورتها متناهی ان وجود حقیقی است پس حقیقت متدسه به حرقه است و صورتها متناهی کائنات  
امواج حادته و همچنین تشبیه بر احد حقیقی و اعتقاد نامتناهی مینماید که در حقیقی در مراتب اعلا که  
نامتناهی جلوه کرده هر مرتبه اعتداد تکرر و احد حقیقی است . مثلاً اعتداد تکرر یکی است و همچنین سایر اعتداد  
را ز جمله بر این انان اینست که جمیع کائنات معلومات حد در کبیر است و علم بی معلوم تحقق نیابد زیرا علم  
تعلقیشی موجود یا بدنه معنوم . عدم صرف راجحه تعیین و تشخیص در مراتب علم حاصل کرده . پس  
حفظ ثبوت کائنات که معلومات باری تعالی است وجود علی نه استندت زیرا صورت اسمیه الهیه بودن و قد یمنه زیرا  
علم قدیم است مانا علم قدیم معلومات نیز قدیم است و تشخیصات و تعیینات کائنات که معلومات قدیمه نام  
احد یمنه عین علم الهی هستند زیرا حقیقت ذات احدیت و علم و معلومات ترا وحدت صرف معترف و مقبولالات

بر کتابت از ضمیمه . جمیع اشیا و در ذرات او با و بر در اشیا

احدیت معروض کثرات کرده و تعدد در وقت ما لازم ایند و این باطل است . پس ثابت شد که معلومات همین علم -  
 بوده اند و علم عین ذات یعنی عالم و علم و معلوم حقیقت واحد است . و اکثرین آن تصور نمایند تعدد در قسمه ایم  
 لازم ایند و کسلسل حاصل کرده و وقت ما منتزعی بنا متناهی نکرده . و چون تشخصات و تمیینات اثبات در علم حسی  
 عین ذات احدیت بوده اند و هیچ وجه امتیازی در میان نبوده پس وحدت حقیقی بوده . و جمیع معلومات بنحو  
 بساطت و وحدت در حقیقت ذات احدیت مندرج و مندرج بودن یعنی بنحو بساطت و وحدت معلومات بار  
 تعالی بودند و عین ذات حقیقی بودند . و چون حقیقت تجلی ظهور نمودن آن تشخصات و تمیینات کائنات که وجود  
 علمی داشتند یعنی صور علیمه الهیه بودند در خارج وجود عینی یافتند و آن وجود حقیقی بصورتها مثلا همیشه  
 منحل نکرده این است اصل استدلال آنان . و ثبوت صفیها و صوفیها بد و قسمند . یک قسم عرا مند که آنها محضر  
 تقلید معتقد وحدت وجودند و ملتفت مفهومی مشابهی خودشان نیستند زیرا عوام صوفیه را کما ان چنان کسه  
 مراد از وجود وجود عام مصدر است . مفهوم ذهنی و عقلی انسان است یعنی انسان در آن مینماید و حال آنکه  
 این وجود عام عرضی است از اعراض حرکت حلول بر حقایق کائنات مینماید و ماهیات کائنات جوهرهاست . و این وجود  
 عرضی که قائم بنا ثبات است مانند خاصیتها است که قائم با شیا است عرضی است از اعراض و البته جوهر اعظم از عرض  
 است زیرا جوهر اصل است و عرض فرع است . جوهر قائم بنفسه است و عرض قائم بغير یعنی محتاج بجوهری که قائم  
 بان باشد . در این صورت حقیقت خلق است و محتاج بخلق و خلق مستغنی از خلق مثلا عناصر بر کرده در ترکیبی  
 بحسب نظام عمومی الهی کرده که کائنات موجود شود یعنی چون عناصری ترکیب شوند از آن ترکیب وجود  
 نباتی حاصل کرده و عناصری دیگر ترکیب شوند و از وجود حیوانی حاصل کرده و عناصر دیگر ترکیب شوند و از او  
 کائنات مسائره وجود یابد . در این صورت وجود انبیاء و حقایق انبیاء مندرج در کسبه میشوند کما این وجود کسه  
 عرضی از اعراض است و محتاج بجوهری که قائم بان باشد قدیم ذاتی باشد و موجود کل . اما علماء ما هر ثبوت صفیها و  
 صوفیها بدان ترتیب که در این مسائله برانند که وجود بر دو قسم است یکی وجود عام که مفهوم ذهنی انسان است  
 آن حادث است و عرضی از اعراض و حقایق انبیاء و حقایق انبیاء و حقایق انبیاء و حقایق انبیاء و حقایق انبیاء و حقایق انبیاء  
 مقدس و وجود حقیقی است کما در تعبیری منقوله است و آن مایه حقیقیه الانبیاء است و این است یعنی واحد  
 حقیقی که جمیع انبیاء و وجود یافته یعنی مانده و قوت وجود عام که مفهوم عقلی انسان است . این است حقیقت  
 مسائله ثبوت صفیها و صوفیها . باری در اینکه مایه حقیقی به الانبیاء واحد است مندرج در کسبه است یعنی فلا فلسفه  
 و انبیاء و لکن فرق در اینجا است که انبیاء مفرده اند علم حقیقی محتاج بچگونه کائنات نیست علم خلق محتاج بچگونه  
 معلومات است . اگر علم حقیقی محتاج به آن باشد آن علم خلق است نه حقیقی زیرا قدیم مابین حادث است و حادث  
 مخالف قدیم آنچه را در خلق ثابت نمائیم کما زلوازم حده و شستند حقیقی سلب نمائیم زیرا تنزیه و تقدس پس از نقاشی

مسئله وحدت وجود

از خصائص وجوب در حادث • مثلا جهل بینیم در قدیم اثبات علم کنیم • در حادث عجز بینیم در قدیم قدرت •  
اثبات نهانیم در حادث فقر بینیم در قدیم غنا اثبات کنیم یعنی حادث منشا ذاتی است و قدیم جامع کمالات  
چونکه علم حادث محتاج بوجود معلومات است • علم قدیم مستغنی از وجود معلومات لذا قدرت تعیینات  
و تمیخات ذاتات که معلومات باری تعالی استغیر واقع • و این اوصاف کمالیه الهیه محاط بان را کس است  
عقلیه نیست تا حکم نمائی که علم الهی محتاج به معلومات است یا خیر • باری این اعظم برهان صوفیه است و اکثر  
بخوابیم جمیع دلایل انانرا ذکر کنیم و اجربه انانرا بیان نمائیم بسیار متشکل انجامند • دلیل قاطع و برهان  
ما طبع انان یعنی علمای فضلالی صوفیان و شیاهانیم این بود • اما مسأله وجود حقیقی که مایه حقیقیه الانیم  
است یعنی حقیقت ذات احدیت که جمیع ذاتات با وجود یافتند متفق علیه است اما تفاوت در اینجاست  
که صوفیه میگویند حقایق انبیا ظهور و واحد حقیقی است و انبیا و فرایند همان را واحد حقیقی است • و تفاوت  
میان ظهور و وحدت در سیار است تبیی ظهور عبارت از است که هر واحد در صورنا متناهی ظاهر و مسکون  
مثلا حبه که شی واحد است و دارند • کما لا تنبأ تیس چون ظهور نماید بصورنا متناهی اغما و اوراق و شکوفه  
و آثار داخل کرد • این را تبیی ظهور میگویند اما تجلی صحت وری نیست که ان واحد حقیقی در علوتش یکس  
خوبتر باقی برقرار و لکن وجود ذاتا از وجود و ریافته نه ظهور • مثل مانند اثبات است که شعاع از ارضان در  
و بر جمیع ذاتات فاش و لی شمس در علوتش در خود باقی تنزلی از برای اوراق نه و بصیرت شعاعیه منحل نگردد  
و در شویست انبیا بتعیینات و تمیخات انبیا جلوه نمودند حادث نگردد • غنای مطلق سیر فقر نشسته کمال  
محرر نقص صرف نگردد • مختصر کلام اینست که صوفیه با حق و خلق قائلند و گویند که حق بصورنا متناهی  
خلق منحل گردید • و ظهور یافته • مانند دریا که بصورنا متناهی امواج جلوه نمود باین حال که تا همه  
شعاع بحر قدیم است که جامع جمیع کمالا عالم بیبوند • اما انبیا برانند که عالم جزا است و عالم ملکوت و عالم خلایق  
سه چیز از جن صان را و این کیفیت است و ریافته و تجلی در حقایق ذاتات نمود • نظیر شعاع که از  
آفتاب در و ریافته و ذاتات جلوه نماید را فیه که شعاع است در حقایق کل شی بصورنا متناهی تجلی کنند  
و بحسب استعداد و قابلیت ما هیات انبیا تعیین و مشخصه یابد • اما قول صوفیه اقتضا کند که غنای مناسق  
تنزل بد رجعت نظر نماید و قدیم بصور حاشیه تنبیه یابد و قدرت محضر در مراتب عجز محدود و بعد از امکانیه نسوبه  
و این بدیهی البطلان است • ملاحظه مینمائیم که حقیقت انسانی که انشرف • شایق است تنزل بحقیقت حیوانیه  
نمایند و ما حیث حیوانیه که واحد قوت حساسه است بر جمیع حیوانات که حقیقت نباتیه نه از قوه نامیسه  
است در حقیقت جمادیه سقوط نفرماید • مختصر اینست حقایق علوی را در مراتب منزه تنزل و سقوطی نه  
چگونه میشود که حقیقت کلیه الهیه که مفید از جمیع اوصاف و عنونست با وجود تنزل و شریزه صرف بصور

موضوع عقیده و سفسطائیه - موضوع عقیده و تناسخ

و حقایق کونیه که معد رنقا نرا است منحل نرنه . این وهم محض است و تصور محال بلکه ان جوهر نندک یس جامع کالات ربوبیت و الوهیت است و جمیع کائنات مستفید از فیض تجلی صوری و مقبوس از انوار کمال و جمال ملکوتی او مانند جمیع کائنات ارضیه که اکسایب فیض نور از شعاع شمس وینمایند و شمس را نه در حقائق مستفیضه موجودات ارضیه

نزل و هبوطی نه بعد از خوردن نام و آخر تمب بیزار از این نوشتن مجال نه . والسلام . *مقاله گریز*

۳- موضوع عقیده و سفسطائیه

راجع بعقائد سفسطائیه میفرماید : ( ۱ )

طائفه سفسطائیه برانند که موجودات عبارت از ارقام است غیر موجود وهم محض است ابتدا وجود ندارند . یعنی وجود موجودات مثل مراب و یا خود مثل صور مرئیه در اب و مرانست که نمایش حذر است ابتدا اصل و اساسی و تصدیق ندارند . این را ی یا ظل است زیرا وجود موجودات نسبت بوجوه حق اوها م است اما در مرتبه امان موجودات را وجود محقق است و تا قبل انکار نیست . مثلا وجود جمادی نسبت بوجوه انسانی عدم است زیرا انسان وقتی که پناه هر معنی کرده که جسم نر جماد نشود ولی جماد در عالم جمادی وجود ندارد پس واضح شد که تراب نسبت بوجوه انسان معدوم است و وجودش اوها م اما در مرتبه جمادی تراب وجود دارد . و پس چنین وجود و وجودات بالنسبه بوجوه حق اوها م معدوم محض است و عبارت از نمایش است مثل صوری که در اینه پیدا شود ولی ان صوری که در اینه پیدا میشوند هر چند اوها م است اما اصل و حقیقت ان صور موهومه شخص عاکس است که صورتش در اینه اینه ظاهر شد مختصرا اینست که عکس بالنسبه بعکس وهم است . پس واضح شد که هر چند موجودات بالنسبه بوجوه حق وجود ندارند بلکه مانند مراب و صور مرئییه در مراتب ولی در مرتبه خود وجود دارند اینست کسیه غافلان از حق و منکران را حضرت مسیح مرده میگفتند و حال آنکه بنام هرزند بیرونند . اما بالنسبه باهل ایمان مرده بودند و کور و کور لال بودند . اینست مفسد حضرت مسیح که میفرماید مرده ها را بگذار مرده ها دفن نمایند

۴- راجع بعقیده و تناسخ :

راجع بعقیده و تناسخ میفرماید ( ۲ )

*مقاله گریز*

مسئله

مسئله تناسخ که معتقد بعضی ملل است چسان است ؟

جواب

انچه گفته میشود ما را مقصد بیان حقیقت است توهمین عقاید ملل دیگر نیست مجرد بیان واقعیت و بس والا -

( ۱ ) کتاب مفروضات چاپ مصر صفحه ۱۱۲

( ۲ ) کتاب مفروضات چاپ مصر صفحه ۲۰۰-۱۱۴

### راجع بعقیده تناسخ

بوجه ان نفسی تعمر در نما نمانیم و اعتراض را نمانیم . پس بد ان تناسخ برین برده و قسمت قسم معتقد به عقاب و شراب  
 معنوی در عالم اخروی نیستند لهذا برانند که انسان بتناسخ و رجوع این عالم مجازات و مقامات بیند وندیم و جحیم را  
 حصرت را این جهان نمانند و جهان دیگر نمانند . و این فرقها بشا برده و قسمت بعضی برانند که انسان تا هسی  
 در رجوع باین عالم بصورت حیوان در آید تا مجازات ندیده . بیند و بعد از حمل عذاب الیم از عالم حیوان در و باره به  
 عالم انسان آید و این را تناسخ نامند . و قسم دیگر برانند که از عالم انسان به عالم انسان رجوع کند و در رجوع و شراب  
 و جزای زندگانی اول مشاهده نماید و این را تناسخ گویند و هر دو فرقه به جهانی غیر این جهان نمانند . و فرقه  
 دیگر از اهل تناسخ به عالم اخروی نمانند و تناسخ را واسطه شامل شعرت نه انسان بد ها برای آید در این جهان  
 بتدریج کسب کمالات نماید تا آنکه به مرکز کمال رسد یعنی نفوس ترکیب از ماده و قوتند . ماده در بندایت یعنی در  
 اول ناقص است و چون مکرر باین عالم آید ماده ترقی نماید در صفا و لطافت حاصل کند تا مانند آینه شفاف گردد و  
 قوت که عبارت از روح است بچشمین کمالات در آن تحقق یابد این است مساله اهل تناسخ و تناسخ مختصرا بیان شد  
 اگر گفته بیل برده از زمانه اوقات تعطیل شود همین مجمل بقاییت است و دلالتی و مراهین علیه برای مسئله نه ارنسند  
 مجرد تصور و استنباط از قرائن است نه برهان قاطع باید از معتقدان تناسخ برهان طلبید نه قرائن و نشانه  
 و بوجه ان ولی تمام ازین دلالت و براهین امتناع تناسخ میجوئید لهذا بیان امتناع نماید نمود . اول بر سر برهان  
 امتناع این است که ظاهر عنوان باطن است و ملک آینه ملکوت و عالم جسمانی مطابق عالم روحانی . پس در عالم  
 محسوس ملاحظه نماید که تجلی تکرر نیاید چنانکه هیچ کائناتی از کائنات بد دیگری من جمیع الوجوه مشابه  
 نه است و چون در جمیع اشیا موجود و بدید . اثر خزان و وجود مطو از آنه نرد و آنه را من جمیع الوجوه مشابه  
 و مطابق و مماثل بدین امتیاز نیاید لکن تفرق و تمایزی در میان . چون برهان شوحید در جمیع اشیا موجود است و  
 وحدانیت عرفانیت حق در حقائق جمیع بائانات منسوده . پس تکرر تالی واحد متمتع و محال لهذا تناسخ که تکرر  
 ظهور و روح واحد به هیئت و نشوون سابق در این جهان تالی واحد است و این مستحیل و غیر ممکن . و چون از برای  
 حرکاتش از بائانات سوتیه تکرر تالی واحد محال و متمتع . پس از برای بائانات ملکوتیه نیز تکرر و مقامی از مقامات  
 چه در نفس نزول وجه در قوت صعوبت مستحیل زیرا تا سوتیه بائانات ملکوتی در بائانات سوتیه من حیث  
 الشیء موجود و در واضح یعنی اشباری که در زمین ما بین برک و شکوفه و شمر نموده . بوندند در سینه لاحق نیز بعین  
 همان اوراق و ازهار را با اوراق و در این را تکرر تالی واحد . و اگر کسی اعتراض نماید که ان ورق و شکوفه و شمر  
 مثلاً می آید و از عالم نبات به عالم جمادات تنزل نموده و باره از عالم جمادات به عالم نبات آید پس تکرر یافت . جزای اینست  
 که تکرر و تکرر را در عالم جمادات بعینها بعد از تحلیل و باره ترکیب نکشند و برده نمودند و بائانات ترکیب عا عرجه بدید و نوعیت  
 عرجه کرد . و همچنین جسم انسان بعد از تحلیل مثلاً می آید و اجزای آن را به تفریق نمود . و اگر چنانچه از عالم جمادات و

اینها را در عالم جمادات بعینها بعد از تحلیل و باره ترکیب نکشند و برده نمودند و بائانات ترکیب عا عرجه بدید و نوعیت عرجه کرد . و همچنین جسم انسان بعد از تحلیل مثلاً می آید و اجزای آن را به تفریق نمود . و اگر چنانچه از عالم جمادات و

راجع بعینه تناسخ

وایات د وباره این جسم عود کند این جسم بعینه اجزاء مرکبه انسان سابق نبود ، ان عناصر تحلیلی شد و تفریق گشت و در این فضای واسع منتشر شد بعد اجزاء دیگر از عناصر ترکیب گشت و جسم نانی شد و نهایت جزئی از اجزاء انسان سابق در ترکیب انسان لاحق داخل شود . اما اجزاء بنامها و بینهایت و بی زاده و نقصان محفوظ و همون نمائند ، تا د وباره ترکیب کرد و ازان ترکیب و امتزاج انسان لاحق بوجود آید و مانند لال شرد باینکه این جسم بنام اجزاء عود نموده و شخص اول شخص ثانی شده بنا علیه تکرر حاصل گردیده و روح مانند جسم بعینه عود و تکرر نموده و بعد از قوت بداته رجوع باین عالم فرموده ، و اکثریومیم که این تناسخ بجهت حصول کمالست تا ماده نسبت صفای نماید و شفاف گردد و بر ترویج بمنتقاهای کمال در او ظاهر شود این نیز تصور محض است زیرا بر فرود تصدیق این مطلب در تجدد و عود تغییر ماهیت معنی نه زیرا جوهر نفس بعون و رجوع حقیقت کمال نکرد و ظلمت صرف بعون و رجوع و صد نور نبود حقیقت عجز بر جمعیت قدرت و قوت نشرد و ماهیت ناسوتیه بعون و رجوع حقیقت ملکوتیه نشود .

نخچه زقوانچه تکرر باید تکررین شد و در نخچه طبیعه هر چه عود کند میوه تلخ بسیار نبارد پس معلوم شد که تکرر رجوع بعالم ناسوتی مورث کمال نشود ، و این تصور را برهان در لیلی نه عبارت از انرا است بلکه مدار حصول کمال فی الحقیقه نیز برورد تا حضرات ثیاب سفیدها برانند که انسان در قوس صعود بنرات و مرات عود و رجوع نماید تا اینکه به مرکز اعلی رسد ، از ان مقام ماده مرات نانی شود و انوار روح بنهایت قوت سطوح کند و کمال ذاتی حاصل کرد و مقام انسان نهایت قوس نزول و بدایت قوس صعود است ، منابل مرکز اعلی است دیگر از بدایت تا نهایت قوس صعود مراتب روحانیه است ، قوس نزول را ابداع خوانند و قوس صعود را اختراع نامند قوس نزول بجهت نیات منتهی گشت و قوس صعود بروحانیات و نیک پرکار در تقسیم دائره حرکت فقهیری نشاید زیرا ه نافی حرکت طبیعی و نظم الهی است و الا انتظام دائره بر عم خوردن و از این گذشته عالم ناسوتی را چند ان قدر زمینی نه که انسان بعد از نجات از این قفسه و باره از روی این نام نماید بلکه بنیاید تا استعداده و قابلیت حقیقت انسان بسیر در مراتب وجود ظاهر عیان کرد و نه بتکرر رجوع ، این صدف شرد و خرف که در ضمن دارد چون یک مرتبه در همان کشاید ظاهر عیان نمود و این کیا ، چون یک مرتبه پیروید خارا کز بیار از احتیاج بانبات ثانی نیست ، و از این گذشته سیر حرکت در نظام به خط مستقیم بر نظم طبیعی سبب وجود است و حرکت منافی نظم و وضع طبیعی سبب انعدام است و رجوع روح بعد از صعود منافی حرکت طبیعی و خالان نظم الهی است از رجوع حصول وجود معنی و مستحیل مانده است که انسان بعد از خلاصی از نظام رحمت و باره بعالم رحمت رجوع نماید ، ملاحظه نمایند که اهل تناسخ و تراسخ را چه تصور است ، جسم را شرف شمرند و روح را مشرف دانند مانند آب و جام این آب از این جام برافت نمود و در جام دیگر عود کرد ، این تصور ملعبه عبیان است ان قدر ملاحظه نکنند که روح از مجرد است و حصول

نزل  
از  
قوس  
نزل  
و  
رجوع  
روح

موضوع عقیده تناسخ

۲۹۴

و شری ندارد نهایت اینست که تعلیق یعنی مانند افتاب باقیینه حاصل نماید و اگر چنانچه روح بسبب تکرر رجوع  
 به عالم جسمانی قطع در اثب نماید و کمال ذاتی یا بت بی اثران بود که پروردگار روح را از تناد حیات در عالم جسمانی  
 میداند تا اکتساب کمالات و فیوضات مینمورد لزوم چشمپوشیدن جام همت و حصول حیات ثانی نبود این در اصل از تنصیر  
 حصر وجود در این جهان فانی و انکار جهانهای الهی در بعضی از تناسخیان منبصت و حال آنکه عوالم الهیسی  
 نامتناهی اگر عوالم الهی یا این عالم جسمانی منتهی کرده تا ایجا که حیات شود بلکه وجود ملعبه صبیان کرده که کسه  
 نتیجه این کائنات نامتناهی وجود اشرف انسانی آن نیز ایما می چند در این در افانی در هاب و ایاب نماید و مقامات  
 پیشه تا ثبت کل کامل کرده را ایجا که الهی و مقامات موجوده نامتناهی تکمیل و منتهی شوند و الهی در مرتبه و  
 اسماء و مقامات الهیه در حق این کائنات روحانیه موجوده الان از تاثیر محفل و معرّفی کرده (سبحان ربك رب  
 العزّة عما یصفون) مانند عقول قدیره فلاسفه سلف مثل بطلمیوس و سائرس که چنین اعتقاد و تصور مینمودند کسه  
 جهان حیات وجود محصوره را این کرما رخاست و این فثای نامتناهی وجود محصوره و طبقات تسعه اسمانی و  
 در هیچ فارغ و خالی ملاحظه نمایند که چقدر فکرتشان قصیر و عقولشان ضعیف بود و حال تناسخیان نیز چنانسان  
 کمان نمایند که جهانهای الهی محصوره در عوالم تصور انسانی بلکه بعضی از تناسخیان مثل در روز و شب و در تنصیر  
 چنان که وجود محصوره را این جهان جسمانی و این چه تصور جاهلان است زیرا که این کون الهی که در نهایت  
 کمال و جمال و عظمت نمود از این اجرام نورانیه عالم جسمانی نامتناهی دیگره قضایت نموده که عوالم روحانیه الهیه  
 که اصل اسماء است چقدر نامتناهی و بی پایانست (فاعتبروا یا اولی الابصار) باری بر مرصع اصل سلب رژیم و رکتب  
 مقدس و صحف الهیه ذکر رجعت موجود ولی نادانان بی بصاحتی آن نبردند و تناسخ کمان نمودند زیرا مقصود  
 انبیای الهی از رجوع روح ذاتی نیست بلکه رجوع فانیست یعنی رجوع منبصر نیست رجوع کمال است و در  
 انجیل میفرمایند که یحیی بن زکریا حضرتت یلیاست از این بیان مراد رجوع نفسی یا شمه و شخصیت حضرتت ایلیا در  
 جسم حضرتت یحیی نه بلکه مراد اینست کمالات و مقامات حضرتت ایلیا در حضرتت یحیی جلوه و ظهور نمود و سر  
 که شب گذشته در این محفل بر افروخت چون در شب آینده سران دیگر بر افروزه کنیم چراغ که شب با زروشن  
 شد ایاز چشمه جاری بود بعد از قطع یافت چون باز جریان کند در جهان ثانی گوئیم این آب ان است که در  
 جاری شد و این چراغ بعینه ان چراغ و همچنین در سایر امسال گذشته کل و یا همین شکست و بهره و خوشگوار باران  
 در سال آینده گوئیم که ان میوه خوشگوار باران و ان کل و یا همین از ان باران و در حق نمونه از این بیان مقتصد ان  
 نیست که اجزاء مرتبه کل بار سال بعینه بعد از تکمیل و باره سرسب یا است و در رجوع نمونه بلکه مراد اینست  
 که ان لطافت و ملاحظت و رانحه ضمیمه و لون بدین که در کل بار سال بود بعینه در کل امسال مشهور و واضح است

موضوع عقیده تناسخ

۲۹۴

خلاصه مقصود تشابه و تماثل بین این کل و آن کل است و رجعتی که در صحائف الهیه مذکور نیست و این معنی در رساله ایقان بقلم اعلیٰ مفضل و مشهور کشته مراجعت نمائید تا بر حقیقتا سرار الهیه مطلع گردید و هلیسک

التحیة والتناء • مقابله

و نیز میفرماید: (۱)

هو الله

ایند که در تاء الهی آنچه از خاتمه محبت الله جاری فرات کردید و از مضامین معانی دانشین انراک کردید امید از موجودیت رب مجیب در چنان است که در کل احیاء ان بنفحات رحمت زنده و تری تازه با تئید در خصوص مسئله تناسخ مرقوم نموده بر دید این اعصاب تناسخ از عقاید قدیمه انکسار و ملل است حتی فلاسفه یونان و حکمای روم و مصریان قدیم و انوریان عظیم • ولکن در نزد حق جمیع این اقوال و ادعای مزخرف • و پرهان اعظم تناسخیان این برود که مقتضای عدل الهی این است که اعطای کل ذی حق حقیقت شود • حال هر انسان بیلائی مبتلا شود گوئیم که کوتاهی نمود است و لکن طفلی که هنوز در رحم مادر است و نطفه او تازه انعقاد نگردیده است و کور و کوروشل و ناقص الخلقه است یا چه کناهی نموده است که بچنین جزائی گرفتار شده است پس این طفل از چه بظاهر در رحم مادر رختخانی ننموده و لکن پیش از این در قالب اول جبری کسره که مستوجب چنین جزائی شد و ولی این نفوس را این نکته غافل گشته اند که اگر خلقت پر یک سوال بود قدرت محیطه چگونه نمودار میسند و حق چگونه یغضب ما یشما و یحکم ما یرید میگذشت • باری در کتب الهی مذکور این مقصد رجوع نشدن و آثار و تماسلات و حقایق انوار است که در هر کور عود مینمایند نه مقصد اشخاص و ان مخصوصه است مثلا گفته میشوند که این سران در شب عود نموده است • و با انکمل پاری انسال باز در کتب ان رجوع کرده است • در این مقام مقصود حقیقت تخصیبه و همین تا بشه و کینونیت مخصوصه ان نیست بلکه مراد ان نشون و مراتب است که در ان سراج و در ان کل موجود بود حال در این سراج و کل مشهوره • یعنی ان تعالای و نشان و مواهب ربیع ما بین در بهار لاحق هو در نموده است • مثلا این نمر همان نمر سال کد نموده است • در این مقام نشون و طراوات و نشارت و حازوتان نمره است • و الا البتة ان حقیقت منبعه و همین مخصوصه رجوع نموده ایا از یک مرتبه وجود در این عرصه مشهوره انرا با الهی نعمتی و راحتى نیده اند که متعلاتون و رجوع و تکسیر خراشند • ایا یک مرتبه این مراتب و با زیا و زیا و شک و مات و مشکلات تکفایت نمیکند که مکرر این وجود را در این عالم خواهند • این کاس چند ان حازوتی نداشته که از روی تناسخ و تکرر شود پس در و ستان جمال الهی ترا بی و اجری جز مقام مشاهده و لطف در ملکوت الهی نجویند

(۱) مناقب جلد اول صفحه ۲۵۲ - ۲۴۸



موضوع عقیده تناسخ

ریز با دین تعالی وصول بر طرف اعلی نبینند نعمت باقیه خراشند و مودعت سرمدیه که مقدس از آن است  
 چه که چون بصر حدین نظر فرمائی جمیع بشرک را این عالم ترا بر محد بند مشتری می کند تا ثواب اعیان میات مکرر با این  
 بند و خود محالی نیست که عمره منتقات ماضیه چنین و اگر حیات انسانی بوجوه روحانی در صورت زنده ماندن نه تیری بود  
 ایجاد چه عمره داشت بلکه الوهیت چه آثار و نتیجه میبخشید بلکه موجودات و ممکنات و عالم مکنونات تکمیل  
 مهمل بود استخوان الله عن دود الشمس و الخفا العظیم • همنانکه شرات و نتائج حیات رحمن در آن عالم تناسخ و  
 تاریک عقود و چون انتقال باین عالم وسیع نماید تواند نشوونمان عالم واسع و مشهور میگردد بیهوشین شراب و عذاب  
 موم و جیب و مکنات و بهایزات اعیان و اعمال انسان در این دنیا حاضر در دنیا اخرای عالم بعد از این متعین بود  
 و معلوم میگردد • و همچنانکه اگر نشاء و حیات رحمن محصور در همان عالم بود حیات و وجود عالم رحمن مهمل و نامیر بود  
 میشت بیهوشین اگر حیات این عالم و اعمال و افعال و شراختر در عالم دنیا زنده بود بنای مهمل و غیر محقول است • پس بدان  
 نه عقور و اعوام غیبی است که آثار انسانی از آنرا جز است عقول بشری از تصور بقا ص • چون مقام روحانی را از هر  
 رانوستا منانی پاک و مشهور فرمائی نجات شد روح انحرمانی ان عالم بشام رسد و انبیا علیک و طی کل نای و مشهوره الی  
 الملکوت الا بهی الذی قد سم الله عن اراء الخافین و ابحار الکبیرین ( عبد البهاء عباس ) •

• تاثیر عصیان و امرای و طریق تد اوی •

راجع بتاثير عصیان در امرای یا ضریف نه اوی یا اشدید میفرماید • ( ۱ )

حواله

( ۱ ) منجد ب پنجاهات الهیه ) مکتوب مفصل که بمسیر کسندر لورا مرقوم نموده و چون به ملاحظه کردید فی الحقیقه در مسئله  
 متخل امرایند فیقی ندرده و بودید زنی الراجح عصیانرا متخلی عظیم در امرای در جسمانیه متفق است از جنبه آنچه بشر از  
 ارسال عصیان و طغیان بری بود • و بر میزان طبیعی خلیق بد و اتباع شهوات سلوک و حرکت مینموند البته امرای با یس  
 ندرت تنوع نییافت راستیلا نینموند • زیرا بشر منهدم در شهوات نند و اتفاقا با نهم به سیظه نازک نظامهای مسرکب  
 و متشر و متیابین تربیت اند • و منهدم در آن و در رد انش و خطایا نند و از اعتدال طبیعی منحرف گشت • لهذا امرای  
 نندید • متنوع توانگون حالت کردید زیرا حیوان من حیث الجسم تربیب انسان است • ولی چون با خصمه بمیان  
 نماند ناید چون این در اجرای شهوات مصرانه نگویند و ارتکاب معاصی ننداید • امرای با انبیا با انسان قایم است  
 پس معلوم شد که عصیان و طغیان انسان را مدخلی ننداید در امرای است • و این امرای بعد از حد و تربیب مسرود و  
 نراند و تقابل ناید و سرایت در نتران نند این اسباب معنوی خلق را عوا فر است ( و اما اسباب ) • در سطحی صورت امرای  
 اشتغال میزان اعتدال در اجزای مرکبه جسم انسانیست • مثلا جسم انسان از اجزای مشتمل در ترکیب است ولی اجزای از این

( ۱ ) مکاتیب چنگ دوم صفحه ۹۷-۱۰۳

تاثیر هضمیان و اسرار و طریقی تسکونی

اجزای مقدار معین که میزان اعتدال است و چون این اجزاء بر حسب میزان معتدل طبیعی در مقدار باقی و برقرار ماند . یعنی هیچ چیزی از مقدار و میزان طبیعی تبخیر و زکند و تزیات و نقصان نیابد . مثلاً خل جسمانی از برای اسرار حاصل نکرده . مثلاً جزء نسویرا میزانی و جزء شکر بر میزانی . اکثر بر میزان طبیعی باقی مانده مثلاً خلی از برای اسرار حاصل نشود ولی چون این اجزای میزان طبیعی تبخیر و زکند یعنی تزیات و تناقص ریاست ابتداء را از اسرار حاصل کرده . این مسئله را بسیار تحقیق لازم است . حضرت تاطلی روحی له الفداء فرموده اند که اهل بها باید که فن طب را بد رجح نه رسانند که باغذیه معالجه اسرار نمایند و حکمش این است که در اجزای مرکبه جسم انسانی از میزان اعتدال اگر اختلالی حاصل کرد که لابد این منخل اسرار است . مثلاً اگر جزء نسویرا تزیات نماید و یا جزء شکر تزیات نماید . مرضی مستولی کرد که حکیم حاندق باید کشف نماید که در وجود این مریض چه چیزی تزیات نموده و چه چیزی تزیات حاصل کرده . چون این را کشف نماید غذائی که جزء تناقص نموده در آن غذا بسیار است مریض در هد و اعتدال حاصل کند . و چون مزاج اعتدال باشد مریض منفع شود . و برهان این مسئله آنکه حیوانات سائره فن طب نخوانند و اندک کشف اسرار و عقل و درک و علاج ننموده اند در حیواناتی که بعضی مبتدیان کرده در این صحرای طبیعت او را دلالت بر نبوی از کیا نماید و چون انبیا و راتنا ولی کنند مریض منفع شود تشریح این مسئله این است که چون جزء شکر در رجم تناقص نماید با لظیح مزاج میال بکیا می شود که در آن جزء شکر در ریزش را رد و سوق طبیعی که نفسا شمشهاست در این صحرای میان هزار نوع کیا کیا می باشد این است که جزء شکر در آن بسیار است و آن را تنازل کند . و اجزای مرکبه جسم اعتدال حاصل نماید و مریض شون این مسئله را بسیار نت فیق لازم است چون اعضا حیوانی که در این مسئله تعقیبات و تعقیبات مکرره مجری دارند واضح و مشهود شود که منخل اسرار از اختلال کمیات اجزای مرکبه جسم انسان است و معالجه اش بتعادل کمیت آن اجزاست . و این بر ما مستطابندیه ممکن و مستورا است و البته در این مورد هیچ فن طب در جهان نخواهد شد که باغذیه اطباء معالجه نمایند زیرا که نوبه با صره و قوه سامعه و قوه ذائقه و قوه شامه و قوه لامسه جمیع اینها قوای میزیه اند . تا نافع را از مضر تمیز دهند . حال ممکن است که قوه شامه انسان که همسر مشروبات است از رانحه استکراه نماید و آن رانحه بجهت جسم انسان مفید باشد این مستحیل و محال است و همچنین قوه با صره که معیز مشروبات است ایسا ممکن است که از مشاهده مزایب مستکروهه جسم انسان استغناء نماید . استغفراله من ذلک . و همچنین قوه ذائقه نیز قوه میزیه است قوه ذائقه چون از چیزی کرده دارد البته ان مفید نیست اگر در این یافتند و از او حاصل شود با نمال مضر تر محقق است و همچنین مزاج چون در مقام اعتدال باشد آنچه از آن متولد شود شیبه فی نیست که ان مفید است ملاحظه کنید که حیوان در این صحرای صدها هزار نوع کیا کیا دارد در هر یک و قوه شامه استخساق روایح کیا میکند و با نغمه میچشد هر کیا می که تا میزان متولد و در انشا از آن متولد و آن را تنازل کند مفید است . اگر

تائیدیه از اسرار و اسرار و اسرار و اسرار

این امر، میزبانان است که در روزهای بزرگ، همیشه در زمان نیابت مسموم بسیار در برانبات از مضمون  
 الان و به پیشبردکن ملاحظه کنید که وجه میزان همگی دارند که با این کیفیت تاغی از ما میسازد و در چیزی که از اجزاء  
 مرکبه جسمانی تناقض نماید که در آن چیزی متزاید است و تناقض کنند و اجزاء مرکبه اعتدال حاصل  
 نماید و مرتز منافع شود و چون اغیار و حاد که معالجات را با غدی به رسانند و ضعیف به سینه ترتیب دهند و شش  
 بشر را از زنده ماندن در مشروبات منع کنند البته امر از مزمنه مقصود است یا بد و صحت عمومی انسان بسیار ترقی کند  
 و این معجز و عقرب است که خواهد شد همچنین در اخلاق و اخلاق را از ارتداد و بلای حاصل خواهد شد (و علی بن  
 النعمان و النعمان) (ع ۰ ع ۰) <sup>۴</sup> <sup>۵</sup>

و نیز از جمع بهمانجه بواسطه ما که به میفرمایند (۱)

در رساله طب و علاج روحانی که گویند که بقول معنایه معالجه امر از پیشوند حال از رساله جبهه ما که به صحبت داریم  
 طب عنوز که در جبهه شمولیت است بعد بلای در سینه و چون بحثه بلوغ برسد معالجه با شیش شرد که مشام و باقی  
 انسان کره از آن ندارند یعنی باغدی به و شراب که شبانانی که لطیف الطداتی و طایفه الرانجه هستند زیاده حاصل  
 امر از یعنی سبب که غول امر از در جسم انسان یا مواد جسمانی است و با تاغی و در بیان معنی ادله امر از جسمانی که  
 سبب اصلی امر از است اینست که جسم انسان مرکب است از عناصر و معنی که و این میزان اعتدال است مخصوصی تا این  
 اعتدال باقیست انسان معین از امر از است و چون در موازند اعطیه که من از اعتدال مزاج است خدای عارف در شش  
 مزاج مختل میشود امر از مستوی نکرند و مثلاً رنگ چیزی از اجزاء مرکبه جسم انسان تناقض حاصل نموند چیزی دیگر  
 تزیین جوید میزان اعتدال به هم برخورد پس در ظاهر شود مثلاً یک چیز باید که در زار در هم بافتد و چیز دیگر باید که  
 پیش در هم بافتد تا اعتدال حاصل شود این چیز هزار در همی تنزل کند هفتصد در هم شود و چیز پنج در همی تزیین پیش  
 کند تا آنکه میزان اعتدال بر هم فرود برود و چون بواسطه دویه و معالجات اعتدال پیش آنکه مسرور  
 دهند شود و مثلاً چیز شکری تزیین نماید صحت مختل نموند و نیز از غذاها و میوه و ششوی حکیم وضع کنند چیزی شکری  
 تناقض پیدا کنند اعتدال حاصل نموند و مرغ منافع نکرند و معالجات اعتدال این امر از است که در جسم انسان است و  
 اسباب حاصل نموند با سبب آنکه در این میزان اعتدال پیدا نکرند و نیز منافع نموند زیرا چنین هنگامی که در انسان  
 است در نبات نیز وجود ندارد این و چیزی از اجزاء مرکبه جسم انسان تناقض نماید اعطیه تناقض کند که در آن  
 چیز تاغی زیاد بافتد پس اعتدال پیدا کنند و ششای را که معنی است از اجزاء است این پیش را ممکن نیست  
 ممکن و امر از که بر انسان میسوزد اکثر بر میوزد و نیز در ششوی که معنی است از اجزاء است این پیش را ممکن نیست

(۱) مذا و نبات را با بهر وقت که ۱۷۹-۱۸۰

تأثیر عصیان و امراض و طرق تسکین اوی

حیوان در کوه و بیابان قوه ذائقه و قوه شامه است. این نباتاتی که در بیابان روئیده حیوان مرز را مستلزم کتک هر یک در مذاقش و در شامه اش شیرین و خوشبوی ایند انرا خورد و تغذایا بد و سبب تغذایا اینست. مثلا چو جزء شکری در مزاجش تغذایا یافته است با شیرینی پیدا نماید لهذا نباتات شیرین طعم تناول نماید زیرا طبیعت انرا سرز کتک و ذلالیت نماید از پوشش و از چشیدنش خوشتر اید انرا خورد جزء شکری تغذایا پیدا کند و صحت حاصل شود. پس معلوم شد که بیشتر با طعمه و اغذیه و فواکه معالجه کرد ولی چون طب الی الان ناقص است لهذا درست پی نبردند و چون طب بد رجه کمال رسد با طعمه و اغذیه و فواکه و نباتات طیبه الرانحه و مباحه مختلفه باریه و حاره و در جاتش معالجه خواهند شد. این بیان مختصراست انشاء الله وقت دیگر بسنا سبقتی مفصل بیان خواهد شد.

و نیز اجماع بمعالجه بوسائط روحانیه میفرمایند (۱) *مفاد*

سؤال

بعضیها بوسائط روحانی بعضی بد و ن دروا مرزها را تسکین دهند این چگونه است ؟

جواب

تفصیل این کیفیت از پیش بیان شد. اگر در دست ملتفت نشدند این تکرار کنیم که در دست ملتفت شوند بدان کسه معالجه و تغذایا و ن و با برجهها رتسم است و قسم را سبب و ن یا قسمت و ن و قسم دیگر سبب روحانیات است و قسم ما ن دیگری اینست که بین پسر خواه و صحت خواه مرفقی الحقیقه شد و سرایت ن ارد. اما سرایت مرفقت بد و سریع است ولی سرایت صحت بنهایت خفیف و اگر در جسم تا ن بهم کند لا بد برای این است که اجزاء میکروب از یکسی بد دیگری انتقال کنند و همین طور که مرد از جسمی بچسبند دید را انتقال و سرایت سریع و تسکین پیدا نمایند نماید صحت شدیده شخص صحیح نیز سبب تخفیف مریض بسیار خفیف مریض کرد. مقصد اینست کسه سرایت مرفقت بد و سریع ان تاثیر است. اما سرایت صحت بسیار خفیف و قلیل التا غیر لهذا در مریضها خفیلی خفیف جزئی تاثیر ن دارند. یعنی قوت شدیده این جسم صحیح بر ضعف قلیل جسم غلبه کند و صحت حاصل شود. این يك قسم است. اما قسم دیگر قوه مغناطیس است بیشتر که قوه مغناطیس از جسمی تاثیر در جسم دیگر کند و سبب شفا بشود. و این هم تاثیرش خفیف است لهذا میشود که که تخصصی دستی روی سر کسی بگذارد و یا آنکه روی دل مریضی نماید شخص مریض فائده حاصل نماید چرا که تاثیر مغناطیس و تاثرات نفسانی مریض موجب شود و مریض را تسکین کرد. این تاثیر نیز بسیار ضعیف و خفیف است. اما در قسم دیگر که روحانیست

تأثیر عصبان و امراض و طرق تدوی

بعضی واسطه تنافره روحا نیستا نیست که تشخیص صحیحی شخص مریضی را بشما مه توجه کند و شخص مریض هم در آنها بتقوه را انتشار نشنا با شد که از قوه روحانیه این شخص صحیح از برای من صحت حاصل خواهد شد و اعتقاد تام داشته باشد بقسمی که میانه آن شخص صحیح و میانه شخص مریض قلبا یک ارتباط تام پیدا کرده و آن شخص صحیح تمام نعمت را در شنا می مریض بنما رده شخص مریض نیز یقین بحصول نشنا داشته باشد از تائیسرو تاثیرات نفسانی در عصب هیجانی حاصل شود و آن تاثیر هیجان عصب سبب کرده و مریض نشنا باشد و شکر این است که شخص مریض را چیزی نهایت امان و آرزو باشد بقره بشارت حصول انرا با ویت هیت نماید در عصبش هیجانی حاصل شود و از آن هیجان مریض کلی رفع کرده و وهم نین چون مریض عشتی فجا نه رخ شده نماید در عصب شخص صحیح هیجان حاصل کرده و از آن فورا مریض حاصل شود و سبب آن مریضی مانده نبوده زیرا چیزی نخورده چیزی با و نرسیده بلکه مجرد هیجان عصب مورث آن مریض شده و حال بهمین قسم از حصول متبای از روغنه چنان سرور پیدا کند که هیجان در عصب پیدا شود و از آن هیجان صحت حاصل کرده و خلا از ارتباط تام با مل در میان شخص طبیب روحانی و شخص مریض بقسمی که آن شخص طبیب توجه تام نماید و شخص مریض نیز جمیع توجه خوشتر احصیه در شخص طبیب روحانی کند و منتظر حصول صحت گردد همیشه ارتباط سبب هیجان عصب شود و از هیجان عصب صحت پیدا کرده اما اینها همه بیک درجه تاثیر دارند نه اثنا مثلا اگر کسی مریض بسیار شده مبتلی کردن و با زخمی بر آن کرده حکمی ندارد مگر بنیه معاونت کند چرا بشه قویه خیرای وقتها مریض را نه رخ کند این چنین قسم میم بود اما قسم چهارم است که بقره ریح القدس نشنا حاصل کرده و آن نه مشروط بتدا بر است و نه مشروط بظنرحشی و نه مشروط بحضور رهیب شرطی مشروط نیست مریض ضعیف باشد و خواه قوی خواه تماس جسمین حاصل کردن خواه نکرد خواه در بین مریض و طبیب ارتباط حاصل شود خواه نشود خواه مریض حاضر باشد خواه غائب آن بقره ریح القدس است

و نیز راجع بد قسم معالجه میثربا یک ( ۱ ) مقادیر

هو الله

( ای منجذب بفتحات ریاض ملکوت ) نامه روحانی قرائت شد و مضامین محبت رحمانی معلوم و مفهومی گشت محمد خد ارا که از کاتبی محبت اله سر مستی و از ما نده سمانیه مرزوقی و سمانی جنتا بهی مه متزین شرح و منبجلی امروزینان تائیک از ملکوت الهی ظاهر و با هر که اگر نفسی از ایا رحمن مرفق بان شود قلوب در دست تصدیق ارا سیر و مه تزو متحرك است و از رواج پیشا رات ا و مستبشر و منشرح و متکرر ( ای امة الله ) اهرایرید و قسم

تأثیر عصیان و امراض و طرقی تداوی - اهمیت و لزوم تبلیغ و موضوع حکمت

روحانی و جسمانی امراض جسمانی با دویه و خلاصه اعتساب و حقاً قیر معالجه کرد . اما امراضی که از اثرات نفسانیه حاصل بقوه روح انسانی معالجه کرد . ولی قوه روح الهی حاکم بر عوارض جسمانی و عوارض نفسانی است . لهذا چون روح انسانی بتائیدات روح القدس مویذ و موفق شود . در عالم کون و دهر رتبه از مراتب تاثیرات خورشید را بخشد اما تصرفات نفسانیرا نیز حکمی زیرا بقوه توجه انعکاساتی بین قلوب حاصل کرد . و از قوه ارتباط فعل و انفعالی حاصل شود و از فعل و انفعال معالجات تحقق یابد .

مقید به

زیرا جمع بتأثیر عصیان در امراض و موضوع اغذیه نباتی میفرماید

( فصل دوازدهم )

تبلیغ و اهمیت آن و موضوع حکمت

راجع با اهمیت و لزوم تبلیغ در یکی از الواح میفرماید ( ۱ )

طهران انجمن روحانی احباب علیهم بهاء الله الایهیی

هو الله

ای بندگان جمال مبارک . . . . این معلوم و واضحست که الیوم تائیدات غیبیه تمامل حال مبلغین است واکسر تبلیغ تاخیر افتد بکلی تائید منقطع کرد . زیرا مستحیل و محال است که بتون تبلیغ احبابی الهی تائید یا بنسند در هر صورت باید تبلیغ نمود ولی بحکمت اگر چه را ممکن نه خفیا بتربیت نفوس بره از نند و سبب حصول روح و روحان در عالم انسان شمرند . مثلاً اگر نفسی از احباب با نفسی از قافلین طرح دوستی زراشتی اندازد و بتکمال مهربانسی با او معاشرت و مجالست نماید و در ضمن با اخلاق و خوار و حسن رفتار و تربیت الهی و وصایا و نصائح ربانی مسلک نماید البته کم کم آن شخص غافل را بیدار کند و آن نادان را نادان نماید نفیس استیحا ش دارند باین نوعی مجبوری داشت که اول استیحا ش بعد کلمه نفرد نماید اگر نفسی از احباب با نفسی از قافلین مهربانی کنند و در کمال محبت حقیقت امرا ترا بشد روح تفهیم نمایند که بداند اساس دین الهی بر چه منوال است و منقلب چیست البته منقلب کرد . مگر نادان نفسیه که حکم را ندارند و قلبی بهم کالهجارت او اند فسوة اگر بر این منوال در یک از احباب با نفسی را بگویند تا بداند اینست نماید در هر سال تفسیر مضاعف شود . و این را بشهائیت حکمت میتران مجری داشت که این اضوری حاصل نشود و همه پیشین مبلغین باید با شراف سفر نمایند . اگر تبلیغ سبب فساد است و تشویق و تربیت احباب بره از نند

### تبلیغ و دعوت ان

که ان نفوس بجدب و طرب آیند و فرج و وله جویند . حیات تازه یا بنده و منفحات قدس ثروت تازه گردند در خصوص  
 شرکت شریعه البته با ین اهمیت دان . اصحاب حضرت روحی له الفداء بازند و نفرمودند و شک و شکستی  
 تشکیل نمودند پس ترتیب صند و فائز راهمیت دانست و علیکم البهاء الابهی (ع . ع) *مکتب دین*  
 و نیز میفرماید :

#### هو الابهی

ای بند ، پروردگار از خدا بخواه که در این عالم بر رحمت نفس راحتی کنی . و در این جهان بر الایس اسایشی نهانی  
 زاین مودت چهره نگشاید و این عنایت محفل دل نیاراید مگر با نفاذ از ما سوی الله و توجه نام بملکوت ابهسی و این  
 انتظاع و توجه حاصل <sup>نگردد</sup> مگر با نجات اب و منفحات الله و استعمال بنا رکبه الله این انجذاب و استعمال میسر نشود  
 مگر به تبلیغ اموال الله و ثبوت و رسم و بر عهد و میثاق الله . و الیه اعطیک و علی کل منقاد متوجه منجذب مشتعل بلوغ  
 ثابت را من مستقیم فی دین الله (ع . ع) *مکتب دین*  
 و نیز فرموده : *مکتب دین*

#### هو الله

ای مشتعل بنا رحمت اله حیدر احال نشومی که چون سعله نوزانی سبب روشنائی قلوب انسانی گردند ای فرخنده  
 انسانی که اب حیات زندگانی جان دانی سبیل کنند . و ای مبارک نامی که نم مشهر گشاید و مستعدی را بی انسانی  
 چون در کبر نثار نماید چه جواد در شینی به تر از در معرفت و کوه دهد ایت است پس نطقی کوه را با زکن و بر فرقی  
 نشود انسانی جواد بر همت ایت اسم انی نثار نما (ع . ع) *مکتب دین*  
 و نیز فرموده : *مکتب دین*

#### اللها بی

ای زند و بد کرحق حیات حقیقی در این جهان در کزین ان و در ان جهان جوار رحمت رحمن بر این حیات را ایات بینا  
 کن تا ان حیات حاد روم بیا گرد و والا هرک و <sup>در بندگی</sup> و نشستی ازینیا که بر اکت و کرحق در رتبه اولیه تبلیغ امر حق است .  
 و البهاء علیک (ع . ع) *مکتب دین*

در لحن دیگر راجع با اهمیت امر تبلیغ در تفسیر حدیث العلم علما ان علم الابدان و علم الالایان میفرماید ( ۱ )

#### هو الابهی

جناب میرزا حاجی انای طیب علیه بهاء اله الابهی ملاحظه نمایند .

#### هو الابهی

ان طیبی که یارب . روایت حدیث روایت کنند که نور حجازی و انجاب یثرب جمال محمدی روح المقر بیسن  
 له الفداء فرموده اند . العلم علما ان علم الابدان و علم الالایان در این حدیث صحیح تعریف و توضیح طسب

( ۱ ) در الیاح خطی و عینا نقل شده .

تبلیغ و اهمیت آن ( در تفسیر حدیث العلم علمان )

ع. ۲

صریحست چه که مقدم بر علم دین است. و متناهی است از این نخواهد بود. محققین در رفه‌های این حدیث حیران  
 و سرگردان شدند که با وجود آنکه طب سقراط و بقراط و حکمت جالینوس و پراکلسوس جسمانی و شرایح الهی و  
 ان‌دیان اسمانی طب روحانیست و حکمت رحمانی چگونگی این جسمانی بر روحانی تقدیم یافته و صحت و سلامت اجسام  
 بر آرزای مقدم شمرده شده است. کل را حیرت دست داده بعد از بحث دقیق و بنیادین تحقیق نمودند که عبادت و  
 فرائض عبودیت حصول منوط بصحت و عاقبت ابدانست اگر جسم نحیل و بدن لایل و اعضا مست و پرفتور و مزاج  
 مشعل و پرفتن‌ریاست توانائی عبادت نماند. و فرائض عبودیت بجائی نیاید بلکه مدارک مختل شود و مشاعر معطل  
 گردند حصول صحت و عاقبت روحانی و ظهور سلامت و راحت وجدانی منوط و مشروط با اعتدال مزاج عنصریست  
 یعنی موقوف علیه است لهذا در حدیث مقدم بیان شده است این معنی هر چند منقطع است زنی الحقیقه توجیه  
 لغیبیست لکن معنی دیگر که الطف از اینست نیز منظر می‌آید و اینست که این مطلب یعنی هدایت الهی در جمیع  
 کتب و صحائف اسمانی و نیزه جمیع عقانق پرستان و انانیان و مطلقین بر سرارنا متناهی رمانی اهم امر و اعظم مطلوب  
 بردن نشناخت و مسلم است و نفوس که بر هدایت ناسقیام نمایند از افق کائنات چون نجم ما طع ظنا شروع می‌گردد  
 چنانچه که مظهر حکمت الهیه و مطلع حیات باقیه هستند و چون در میان طب جسمانی و حکمت روحانی تطبیق تمام  
 حاصل و متناهی حقیقه طابق النعل بالنعل موجود و مشهور و بتسمیکه نکات جزئی در بین علمین نیز ملاحظه  
 و ملاحظه یکنه و اینست که در تشخیص امراض و تعدیل مزاج و ترتیب علاج و مدارای با مریض و تحلیل و مهربانی با سقیم و طریق  
 تفاوت و اختلافی نه لهذا طبیب روحانی که باید بر هدایت نفوس سفیهه با مراضی قیام نماید در جمیع معالجه  
 سرشته از طب جسمانی کیره و بران ترتیب حرکت نماید مثل اول تشخیص مریض هر نفسی را بداند و مزاج و استعداد  
 و تابیت او را کشف کند و بران اساس ترتیب علاج نماید و منتها می‌ماند از مهربانی را با او و ملاحظه دارد زنی الحقیقه  
 خیرخواه و مصلح‌خواه و مریض‌پا شده است نه اینکه چون مریض او را شدید بیند طرف و تبعید کند و بغفلت معامله نماید  
 بلکه بقدر امکان در صحت و یکنوت و چون عاجز گردد در تندرستی از معالجه مشا دره کند ترک او کند چون در این کشور  
 اعظم منار رفتار و رفتار او کرده اراحه الهی برای منزلت و طب باطن را بطب ظاهر تطبیق و قیام لازم لهذا  
 در حدیث طب ابدان مقدم شمرده شده است چه که میزان عمل و قیام است و ملاحظه است مقدم است پس ای پزشک  
 دانا اگر خفاقت نامان خواهی و حکمت جامعه جزئی جمع بین طبیبان و مابین جناحین بر او زکن یعنی طبیب  
 اجسام با روح حکیم ارواح و پزشک دلهای و معالجه جانها جسم علیل عالم را در او و نافع باش و مزاج ضعیف اند را در او  
 نافع ستم جهل و غفلت را در ریاض اعظم شروزها احتیاج و سوء اخلاق را با زهر کشم کرد تا از افق طب الهی چون  
 آفتاب رخساز مشرق حکمت رانی چون مه تابان طالع شری و حیات روحانی وزندگی جاوانی بدول داری  
 و البیاء علیک و علی الذین ظلموا انقلب بنفحات اله (ع. ۰ ع) مع بر  
 ثم کبر علی وجه الورقه الطیبه و ذکرها من قبلی بذکراله و طیب منها ما بنفحات انه الممیز التیوم



و نیز در رتبه تبلیغ میفرماید : ( ۱ )

هو الله

( ای ثابت بر ایمان ) ایمان و ایقان هائیکه شجر بوستان است . و افعال و اعمال معنی و وجه در کتاب بمتابه شعر  
سراج را در بساط طبع لازم و در ریح را شعاع لایح واجب . از خنده اخرا هم که یا را ان الهی را بران چه لائق و سسزوار  
اصغیا ست مرفعی فرماید . و از ان کلمه ای در معانی نفعه تقدیر منتهی فرماید . و هر یک از ارباب چون با اهل غرور مانوس  
کردن بایست بنهایت مهربانی و مروت و سبب تشبیه او شود و طاعت تذکیر و کردن در اجتناب ببرد و قسم است یک قسم حفظ  
الله است و این باید برین روحان باشد نه به غفلت و تنهد و تقصیر در نیکنان زوی غفلت زان مقبول نه . و با تبلیغ  
باید به حکمت مجری کرد و به خوشخوشی و خوش رفتاری و مهربانی حصول یابد . و اگر چنانچه بشروط مشروط شود  
تبلیغ قلیل الوجود کردن . و اما در معانی مضاعفه باید بگنجان نکالمت خارجه واقع نکرد . بلکه متاعت بست  
محصول رتبه ایات و قرانت کلمات را مریکه را چه با بر الله است باشد . مثل بیان حجج و براهین و دلیل  
واضح صریح . و آثاره برب العالمین و نفوسیکه در ان معانی قبل از قبول بایست نظافت اراسته و توجه  
بملکوت ابدی نموده در کمال خضوع و خشوع وارد کرد . و در ریحین تلاوت صمت و سکوت کنند . و اگر نفسی تکلمه  
خواهد بایست در نهایت انبیا بر خضوع و تواضع اهل مجلوسه در کمال فصاحت و بلاغت نماید ( و طیب التخیله

والتناء ) ( ع . ج ) مقابله

و نیز در تاثیر تبلیغ میفرماید : ( ۲ )

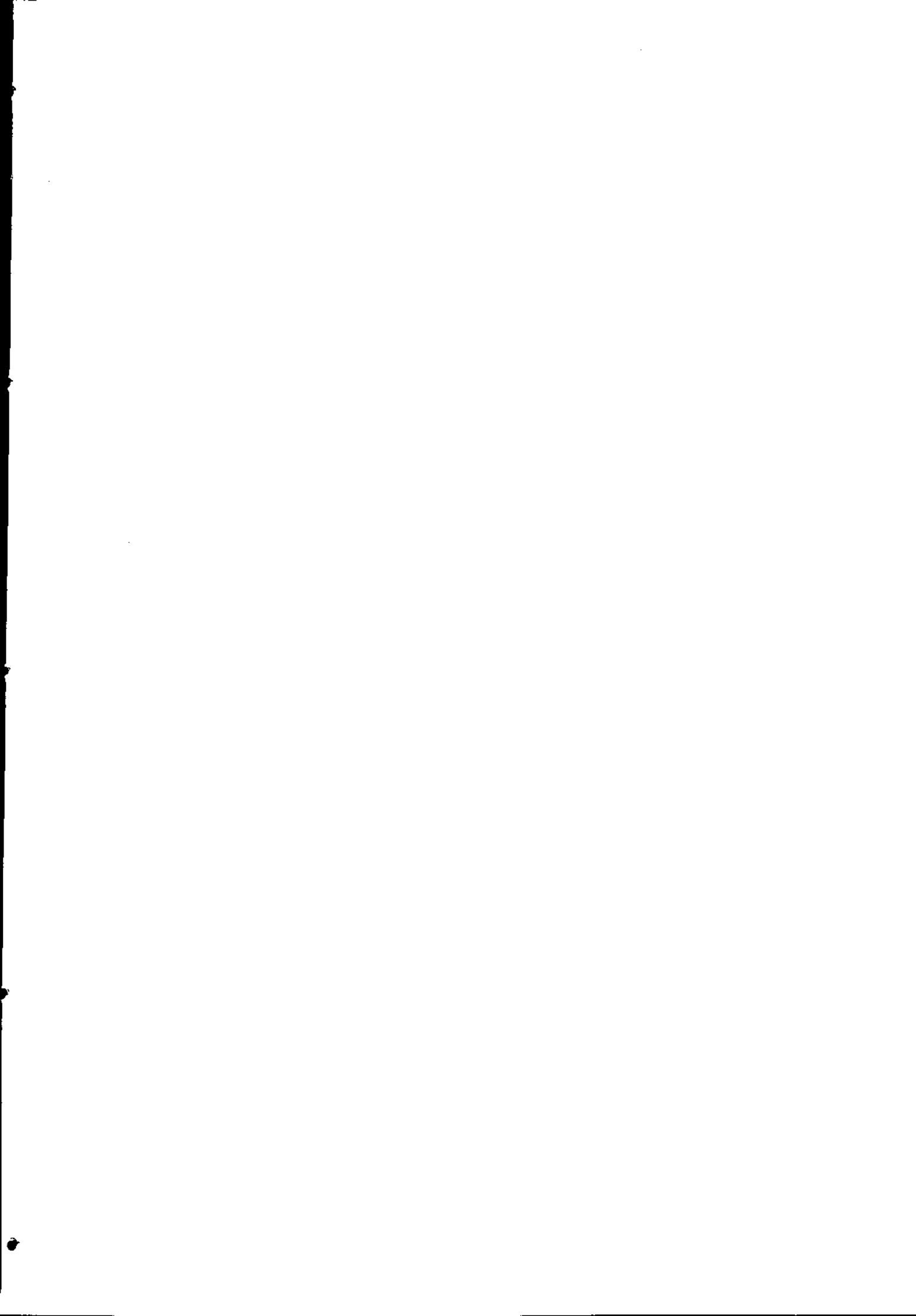
( ای بنده ثابت ثابت جمال قدم ) نامه مفصل ما در حقیقت کردید تا توانید در این با هم تبلیغ امر الله نماید فرصت  
بسیار خوبیست قدرت الهیه فراهم آورد . این فرصت را از دست ندهید . جمیع کرب مشوجه با بر الله و جمیع  
کوتیها منزهت استطاع کلمه الله . احزاب ایران کل مشغول بخود و اکثری از مدت نزاع وجدال از حیات و زندگی  
بیزاری میباشند و غریبتری و مهاجرتی در جوارش می جز طاعت و توبه که در راه و زلزله در افاق انداخته و شتر بسبب  
ایران را همسوار ایران را عزیزتر کرد و جهان نمایند . شوخ و خفاهی ایران این است که جمیع ملل و مشعوب و قبائل  
عالم را خاندن و خاندان هر نفسی که ثابت بر عهد است و لویضا هر خرداندن ! بچندند اند . بایست در فکر اعلا

کلمه الله تبلیغ باشد ( ع . ج ) سکا بدنه

در رتبه ایات چندین ایالات متحده امریکا میفرماید : ( ۳ )

یک از ما اهدیه که به با خود میفرماید اکثر ان سبب رونقشانی نفسی کرد و به برتر از شرفوت بین با بیان است

( ۱ ) مکاتیب جلد دوم صفحه ۲۷۱-۲۷۲  
( ۲ ) مکاتیب جلد دوم صفحه ۲۸۲  
( ۳ ) مکاتیب جلد سوم صفحه ۲-۳



### تبلیغ و اهمیت آن

نگردند چگونگی میترانند نقدی دیگران را زائل نمایند ، تا خود مشتعل انی الله نشود چگونگی میترانند دیگران را منتقل

کنند یاری ای احبای الهی بگویند تا ترویج دین الله و نشر تعالیم الهی بجمیع مسائل نمایند .

از جمله تشکیل محفل تبلیغ است که نفوس مبارکه وقت ما را با احتیاط نورسیند ، کان محبة الله را در مدارس تبلیغ

جمع نمایند و جمیع پراهمین ما را در حجج بالغه الهیه را تعلیم دهند و تاریخ امر را تشریح نمایند و آنچه را که

ذهن میثود در کتب و صحف الهیه از قبل موجود آنها را نیز تفسیر کنند تا نورسیندگان در جمیع این مراتب ملکه

نامه حاصل نمایند .

و همچنین هر وقت ممکن شود یک دایره ترجمه الواح تا سپس شود ، نفوس کاملی که در لسان فارسی و عربی و

السنه اجنبیه یا در یک لسان از السن اجنبیه متعین و ما بشوند بترجمه الواح و کتب است لایه مباهرت نمایند

و طبع نموده در اقالیم خمسه عالم نشر دهند .

و همچنین مجله درجه با خیر را در نهایت انتظام تحریر نمایند ولی مند رجعات باید مریخ امر الله باشد تا کمال در

شرق و غرب مطلق برو قایع مهیمه گردند .

یاری در جمیع محافل چه عمومی و چه خصوصی از مندرجات صحیفی ندارند ، جمیع مقالات را حضور امر الله

نمایند ، صحیفهای مترجمه بمانند زبان و جندال بهر چه جواز و بهر چه که با طرف میروند باید لسان

شرمشک که داخل میگردند بدانند ، مثلاً نفی که در لسان ژاپون ما هر سه مملکت ژاپون سفر نمایند نفسی کسی

در لسان چینی ما هر مملکت چین بشتابند و نفی هذا الضمائل ، باری بعد از این حرب عمومی نام را بچشم بست

استماع تعالیم الهی استعداده و فرقی العاده حاصل کرد ، زیرا حکمت این حربا نیست تا بر کل مملکت شود که

اتش حرب جهانسوز است و انوار صلح عالم افزود ، این معات است و ان حیات این فاست و ان بنان نعمت کبری

است و ان نعمت عظمی این ظلمات است و ان انوار این دلالت است و ان عزت سرمد به این سرب

بنیان بشر است و ان موسس سعادت انسان ، لهد ان ان نفوس بشری بتسویف مک کوره پیام نمایند و با طرف جهسان

بشتابند علی الخصوص از امریک بقطعه اروپ و انریک و آسیا و استرالیا بشتابند بزرگترین و چین بزرگ و همچنین

از ایمان میلین و احتیاط با قلم امریک و انریک و ژاپون و چین سفر نمایند خلاصه بصورت ممالک و جزایر عالم سفر

کنند در آن زمان نتایج عظیم حاصل کرد ، و هم صلح عمومی در طلب عالم من زند و انوار روح ت عالم انسانی

جهان تراروشن نمایند . مقابله

و نیز بشارت : ( ۱ )

ای تابان بر رویا با این طیر بال و پر شکسته و مخالفین و اهل کفر با این طایفه و جهان بندگان مطابقت و جسدش

تحت اظہار قرار یافت یا معفو کرد یا با اقرار ثابت را سخته بر میان لکھ کہ از سترتہ تنہ می ریزند ہ اندہ  
 یا حضرت ایامہ را مرالہ علیہم بہاء اللہ و جمیع یاران و دوستان بلا تفاق بنشر نجات اللہ و تبلیغ امر اللہ  
 و ترویج دین اللہ بدل و جان قیام نمایند نہ قیضہ آرام نمایند وانی استراحت ننهند نہ رسالت و نہ یار و منتشر شوند  
 و از بارہ ہر سزا و سرتنہ ہر اقلیم کرد نہہ نہ قیضہ نیاسایند وانی اسودہ نہ نگرند نہ و نفعی راحت نچوبند نہ رہس  
 کشن نہ عورہ یا پہا ۱۰۰ بیسی زشت و دگرشہم بر زمینہ افاق نموند نہ در روان جہنم چون شمع بر آرزو شد نہ رہس  
 محفلی نار عشق بر آرزو شد تا نہ رقتلب انا و انوار حق انرا ق نمایند و نہ رشوق و غریب جہم غفیری نہ رقتلب اللہ ایستہ  
 و نجات قدس بیزدہ و وجوہ نورانی کرد نہ و قلوب ریانی شود و نفوس ریانی کرد نہ در این ایام اہم ہر شدہ است ملل  
 و ام است باید امر تبلیغ را مهم شعرد نہ بر اس اسراست این عہد مظلم شب و روز شرین و تشویق مشتاق کردید  
 نہ نیکہ آرام نیافت تا آنکہ صیت امر اللہ انا و احاطہ نمود و از ازہ ملکوت ابھی خوا و یار و یار و یار و یار  
 الہی نیز جنون باید پفرمایند اینست نرد و نا و اینست مقتضای عبودیت انسان بہا حوارین حضرت ربی بکلی  
 خود را و جمیع شئون ہر امور نمود نہ فتوک سر ما مان کرد نہ و منہس و مغزہ از ہور و خوش گذشتہ از عمر شطقی  
 بیزار شد نہ و نہ مالک و نہ یار و منتشر شد نہ و پیدایست من علی الان پرہ اختشہ تا جب انرا جہان نہ یکر کرد نہہ  
 و تالم خان را تا بنان نمود نہ و بیایان زنت کانی نہ رہ اندہ لپرو حدانی جانا نشانی کرد نہ و شرین کرد یاری شہید  
 شد نہ قبطل ہذا انہ جعل العالمین .

و نیز مفرودایت : (۱)

( نہ رخصی حکمت )

ہواللہ

از اندیان الہی این جہان ترا بی و شاگردان تانی انیان مرغ خاکی است و لاندہ خدا ان ظلمانی نہ ہوا الہی  
 ملاحظہ فرمائید کہ فیروز حدائق قدس و نسو و خاندان اس در ہیج عہد ی نہ را این کہ خن تانی ار میدند و یا از  
 شاخصا را مان کلی چریت نہ و یا نہ ہی راحت و سایش نہ بدند و یا آنکہ مسرت جان یافتند و تسحت و جہان جہتند  
 در صبح خورا نام تاریک بدند و ہر نما میرا وقت سرزدانی و ہی سرو سادانی یا منتہ تانی کل و زنجیر و سلسلی  
 اختیار نمودند و تانی تلخی شمشیر و ن سید حد و رہہ مال مرور شدند نہ ہی انش جانسوز نہ رود را  
 کلمتان یافتند و ہی حلیب و دار بہود را ای از و نہ دل و جان ملاحظہ نمودند و تانی نہیں مستکارانرا نسو  
 یا منتہ زو تانی تیر زایع یزیت انرا ہر دم زخم ل ناتوان ہ باری اگر جہان بی بقا و جہا انرا بی و تاراند و سہانی بود  
 ان این تصور ہند نہ تظا و اسایان زنت تانی مینمودند و از روی خوشی و تاملی ہ ہی بیستین ہا تیک و نہون نیر  
 مبین شاخہ کتبت راتاہ و برانقباہ کردید کہ اہل ہوش و دانش بالذاتی سبیل الہی را راحت جان رسو ستر

### تبلیغ واهمیت آن

و چون آن شمرند و مشتات را صرف عنایات دانند زحمت را راحت بینند و نعمت را نعمت دانند منح اجتناب صحت ما ترا  
 عذاب فرات خوانند و تنگی زندان را فسحت ایوان یابند . حرارت محبت الله با خمودت و جهودت جمع نشود  
 و آن بدایات جمال الله با متانت و سکون مجتمع نگردد و آتش و تلج دست در آغوش نشود و کره نازک رحمت  
 برف و مثل خس و خا رینمان نگردد . ای احبای خدایان و اوندانی و ای بندهگان درگاه غمان و اعیان و اعدایان  
 سرور آنکه از برای تاربان را زونبازی . در رواج الهی نگردد حکمت کشته ریحان مراعات مقتضیات مکان بر وقت شده  
 مراد سخن روحی و نشون عنصری نبود . بلکه بر آن الهی این بود که تمنع در جمیع برافروزند نه در صد خورای پیشخ  
 ماء غیر الهی بر ارض طیبه نازل گردد و اندر ارض جزیره و الاخاموشی شمع را حکمت نترسان کمت و بر شانی جمعرا  
 علامت وحدت نتوان نمود افسردگی حیات و زندگی تعبیر نمود بنا ثنائی در زمانه کی هر شعله یوزیر کی نگردد  
 ایت کم الله یا احباء الله علی الامتعال بنا رحمة الله ( ع . ع )

و نیز میفرماید : ( ۱ )

#### در الله

یا من انجذب الی الملکوت و سرب التا برالتی مزاجها کافور . در این ایام که فیوضات ملکوت ابهی جبروت غیب  
 و شهوت را احاطه نموده است و تجلیات مجلی خور از سما غیب چون غیث ها طل متناجی کشته و بحر اعظم  
 امواجش از عالم پنهان بساحل امکان پیوسته و انوار عشا پیش جمال ابهی از جمیع جهات تابنده و صبح امیسمه  
 با نوار توحید نموده باید که چشم نمرد و در استان الهی شدت متی بنموده در این غمان روحانی پروازی کرد و در این  
 بنم بزدانی آغاز ساز و نوازی نمود . خمودت جمره در ارد و سکوت سبب هیبت گرد که خدا موشی فراموشی ارد و صبر  
 و قرار نسیمان و انبیرا ایرات کند . پس شهور زانی ارامی چون بلکه در جنت ابهی کا مابین خواه که تیفه راحت  
 جهان و خانیست روی و صورت و بدن آن مطلب بلکه سرور الهی را در مشتات و احزان عوالم جسمانی با جزولذت روحانی  
 را در رحمت این عالم فانی بین شمش و شکر را در تلخی زهر مکررینان و نیش بازیا را مراد از نوح عتایا بین و حاضیر  
 لذت را در روانی بجبال قدم اوج عزت شمار و هبوط اعرابین صعوبت بن این معات را جودت رسیدات یقین کن . و آنچه  
 در انواع الهی نگردد حکمت است منه بود اینست که در امور آشنائی شوند . در رهش را می بر مسافت کاطه و منا سب  
 زمان و مکان تثبیت نمود تا مرید بحال چه بقاعده درک و تحلیل من ارا بنویس موافق نه اینکه بکلی ازیندا چه و منه ارا  
 دست کشیده شود . هیکل امکان مرید است و جسم کیهل نخلیل . اگر طیب و بر ستار کلی ترک علاج و دانما  
 پیشی مهمل و معطل کرد بلکه برادر موت مبتلا شود . حکایت تمصین سفار اما از حلقه باید نمود . و نفس سراز  
 حواریون حضرت روح بجمیت تبلیغ امر الله بشهر انشا که رفعت پیچید و رود بنا و جمل ریحان نمودند ا هالی

اهالی چون بکلی از مسائل الهی بیخبر بودند جزع و فزع نمودند. این جزع و فزع منتج حبس و زجر شد و به هیچ وجه نفوس از تفصیل خبر نیافته راه معاشرت و الفت مقطوع گشت و چون این خبر بشمعون صغار رسید عزم اندیشه یار نمود چون وارد شد اول بمعاشرت و الفت پرداخت تا با سران و سروران نرد محبت باشت بزهده و ورع و تقوی و بیان رتبیان فضائل و خصائل عالم انسانی در مدتی قلیله شهرت یافت تا آنکه با سلطانان ان مملکت آشنا گشت و چون ملک مد کورنهایت اعتقاد و اعتقاد را در حق حاصل نمود شعی بنیامینی که در حواری بین شد با شاه که کسر نمود که دروغ و زجا هلاک پیخرد ان چند یریش وارد این شهر شد و بنا ی حرفهای فساد کد اشفتند لهذا انها را گرفتند اسیر غل و زن جبر نمودیم. حضرت شمعون اشهار میل ملاقات ایشان نمود احضار کرد و به مقتضای حکمت تجا هل فرمود و سؤال کرد که شما کیستید و از کجا آمدید. این در جواب گفتند که ما بنده کاند حضرت روح الله هستیم و از اورشلیم میائیم سؤال از حضرت روح نمود که او کیست گفتند موعود تورات است و مقصود جمیع عباد بعد بنوی معارف از جزئی و کلی مسائل متداول نمود مجاب له کرد و از نفس سؤال می فرمائید که چه جواب بدهد مختصرا اینست که شبها قوراند آفران کردند و جواب دادند. گاهی بعضی را قبول مینمود بعضی را مشکلات بیان میکرد که مدت نشوند که او هم از آنهاست. خلاصه چند شب برای سؤال و جواب گذراند تا می مجاب له و کهنی مصداقه و می مباحثه و وقتی محاوره میفرمود تا جمیع حاضرین از اسب مطالب الهیه با خبر شدند و آنچه شبها داشتند زائل شد در لیله اخیره گفت که حقیقتش اینست که آنچه گفتند صحیح است و جمیع تصدیق نمودند انوقت فهمیدند که این ثالث شرفیت ان اثنین است اینست که درایه مبارکه میفرماید (فمنزناهما بئناک) باری مقصود از حکمت این است که انسان باید بنوی موافقی که در قلوب تاثیر نماید و نفوس اذراک کنند تبلیغ امر الله نمود و نماید نه آنکه سکون و سکوت یافت. عند لیب هزارا از اگر مساز نغمه نشاط صحوه لال است و بلبل کلزار محانی اگر ترانه مسازند همغرا بکم بی پروبال است حنا مه تلشن اسرار اگر شکر و نغمه یار چون غراب کلخن نمود ار کرد و وناوس فرود و پتا اگر جلوه نغمه یار چون زاغ خرابه زار فنا است اگر از تلیر رحمتی قدسی بال و پری زن و اگر از غنای لیبان ریاض حضرت انسی آغاز از از اشکی ناطرا از اشقان جمال کبریا نیاه و فغانی بکن و اگر از از منفستان روی لبری ناله و فریادی برادر از زلزله در آگان عالم اندا زیراتش بجان بی انم زنی و جمیع عاشقان و مستان را مست و مد دروش نمود. در این جنت ابتهی علم عزت قدیمه بران سرزای و با نده منتهی امال مقربین و نهایت ارزوی مخلصین است فائز شوی. والبهاء علیک (ع.ع)

و نیز میفرماید (۱)

و در همین باب است که شب و روز و فکر تبلیغ امر الله و نشر نجات الله و اعلاء کلمة الله باشد و بیگانه مهربانی و توان

مقام زن در عالم بهیاشی ( حضرت نوره العین )

و خنوع تشنگان سلسیل هدایت را بجمعین صافی رحمانیت دلالت کنیند .  
مقام بهیاشی

( فصل میزده هم )

راجع به حضرت قرقا لعین میفرماید ( ۱ )

هو الله

وا ز جمله نساء طاهرات و آیات باضرات قبسه نار محبت الله و سرای موهبت الله جناب طاهره است اسم مبارکش ام سلمه بود صبیحه حاجی ملا صالح مجتهد قزوینی بر آن رزاکه ملا تقی امام جمعه قزوین و آنرا بنام ملا محمد پسر حاجی ملا تقی نمودند و سه اولاد از ایشان تولد یافتند و اولاد مذکور بود که دختر ولی هر سه محرم از موهبت مادره .

خلاصه در سن طفولیت پدر معلم تعیین نمود و تحصیل علوم دینی بر آن دخترند و در علوم آیین نهایت مهارت یافتند بدوجهی که والدین آنان سوگرم میخورند که اگر این دختر سر سون خاندا آن مرار روشن مینمود و چنانشین من میگشت .

روزی جناب طاهره بخانه پسر خاله ملا جوک مهران گشتند در کتابخانه ملا جوک که جزوه شی از تالیف حضرت شیخ احمد احسانی یافت جناب طاهره بیانات را بسیار رسندید و خواست که با خود بخانه برود ولی مسالا چرا نداشتیجا شرمینماید که پدر شما حاجی ملا صالح دشمن نورین نیرین شیخ احمد و اقا سعید کاشم است اگر استنظام نماید که نفعه شی از کلمن معانی در مسائل آن و نیز کوار چشم نامدار سینه منصف جان من نماید و شما را نیز منسوب نماید که جواب جناب طاهره میگرد که من مدتی بود تشنه این جام بودم و طالب این معانی و بیانات شما از اینگونه تالیف هر چه دارم بدید و لو بود رفتیمو کرد که لهدا ملا جوک تالیف حضرت شیخ و حضرت سید را از برای او بفرستد .

شیب جناب طاهره در کتابخانه نزد پدر رفته و از مطالب و مسائل شیخ مرحوم صحبت میدارد . به مجرد احسنا که دختر از مطالب شیخ با خبر است زبان شتمیند نمایند که میرزا جوک ترا کمره نموده که در جواب میگویی که من از تالیف شیخ مرحوم این عالم ربانی معانی نامتناهی استنباط نمودم و جمیع مشامین مستند بر آیات از انبیا اطهار است شما خود را عالم ربانی مینامید . و همچنین عمومی محترم خود را فاضل و شایسته تفری و الهی میدانید .  
رجال آنکه اثری از آن صفات مشهوره نه .

باری مدتی بایده رسالت قیامت و حضرت زینب و معراج و رویت و دعوت و طلب و در حضرت موعود مباحثه میشود . ولی پدر از عدم برهان بسبب لعین دیدن اخت تا آنکه شیب جناب طاهره در آیات مدعای شیخین حدیثی

مقام زن در عالم بهائیت ( حضرت قرة العین )

از حضرت جعفر صادق علیه السلام روایت نمود چون حدیث برهان من عا یا ابوبکر رسخریه و استم سزا  
پرداخت گفت ای بنده را این بیان جعفر صادق <sup>حضرت</sup> علیه السلام است چگونه شما استیجاب نمودید و سخریه <sup>نمودید</sup>  
من بعد دیگر با بنده اکره و مجاز له نمود خفیا بحضرت سید مرحوم مکاتبه میکرد و در حل مسائل معضله الهیه  
مخاطبه مینمود . این بود که سید مرحوم لقب قرة العین با و دانند و غیر موندند بحقیقت مسائل شیخ مرحوم  
قرة العین پی برد و اما لقب ظاهره اول در بنده است واقع گشت و حضرت اعلی این لقب را تصویب و تصدیق  
نمودند و رالواج مرتقم گشت .

باری جناب ظاهره بجزو و خروشان آمد و بجهت تشرف حضور حاجی سید ناظم رشتی توجه بکریلانمود و لسی  
قبل از وصول بنده روز پیش حضرت سید صعوبت بهار اعلی نمود لهذا ملاقات تحقق نیافت اما حضرت سید مرحوم  
پیش از خروج تلامذ و خویش را بشارت بظهور موعود میدادند و میفرمودند برین و آقای خویش را تحری نمایند  
از اجله تلامذ و ایشان رفتند در مسجد کوفه محتکف گشتند و ریاضت مشغول شدند و بعضی در کربلا مشرک  
بودند .

از جمله جناب ظاهره روز بصیام و ریاضات و شب بتهجد و مناجات مشغول بود . تا آنکه شبی در وقت سحر  
سربالین نهاد و از اینجهان بیخبر شد و رویای صادقه دید که در رویا ملاحظه نمود که سید جوانی عمامه سپر  
پرسر عبا سیاه در بر دارد پای مبارکش از زمین مرتفع است در اوج هوا ایستاده و نماز میخواند و در ثنوت ایاتی  
تلاوت مینماید . جناب ظاهره یک ایه از ان آیات را حفظ مینماید و در کتابچه خویش مینگارده چون حضرت  
اعلی ظم و فرمودند و نخستین کتاب احسن القصص منتشر گشت . روزی در جزوه احسن القصص جناب ظاهره  
ملاحظه مینمود ان ایه محفوظه را اندجا یافت فوراً بشکرانه پرداخت و سجود افتاد و یقین نمود که این ظهور  
حقی است .

باری این بشارت در کربلا بایشان رسید مشغول بتبلیغ شدند و احسن القصص را ترجمه و تفسیر مینمودند و  
بتالیف فارسی و عربی میپرداختند و تسعاً روز لیاقت انشا مینمودند و در نهایت خضوع و خشوع بعباسادت  
میپرداختند حتی از مستحبات چیزی فرو نمیکشادند . چون این خوب سلما سو در کربلا وصلی یافت که این زن  
ناس را با برجیدند دعوت مینماید و در بعضی سرایت نمود و دوما بحکومت شکایت نمودند مختصراً نیست کسه  
این شکایت منتهم بانند که تعرضات شدیده و جری گشت و شکرانه ان معائب و نازیها رد اخذند حکومت  
زن به جستجو پرداخت اول کمان نمودند که جناب شمس الضحی جناب ظاهره است تعرض با نمودند .  
و چون عیرانان متلیف شدند که جناب ظاهره را گرفته اند لذا شمس الضحی را رها نمودند زیرا جناب ظاهره



مقام زن در عالم بهائی ( حضرت قرة العین )

جهت حکومت پیام فرستاد که من حاضریم - ما در این را تصور ننمائید . حکومت مغان ایشانرا در تحت تربیت گرفت و  
 بخت آن نوشت تا دستور العمل دهند که چند شرح حساب ترکند مستحقان سه ماه اطراف خانه را احاطه نمودند  
 بکنج مراد و را قطع کردند . چون از برای حکومت جراب از مغان تا غیرانند جناب ظاهر به حکومت مراجعت  
 نمودند که چون خوبی از بخت آن و سلام قبول نرسیده ما خود بیخدا که میرویم و منتظر جواب سازیم . میگردیم . حکومت  
 اجازه داد جناب ظاهر با شمس الضحی و ورقة الترق وین همسیره جناب باب اباب و واکه و ورقة الترق وین عازم  
 بخت آن شدند در بخت آن در خانه جناب انا شیخ محبت والد جلیل اقامت مصطفی شرف نزول فرمودند چون مراد و  
 تا در شرف است منزل را تغییر دادند و شب و روز تسبیح پنداختند و مراد و و معاشرت با اهل بخت آن میفرمودند  
 بعد از بخت آن شهرت یافتند و ولایت در شهر امانت و جناب ظاهر با اهل مغان معاشرت میفرمودند و تمام  
 حجت مبارکند در ملک ما در میان قاطعه اقامت میفرمودند . عاقبت بعضی از علمای شیعه خبر فرستادند که اکثر  
 تابع با این برادری قاطعه نیستند با شما بلکه اینها پانز و پنج از شماست حکومت مجبور بر آن گردید که  
 ایشانرا با شما بکنر خانه مفتی بخت آن ابن الوسی فرستاد سه ماه در خانه مفتی پرورد و منتظر امر و خبر از اسلامبول  
 ابن الوسی بمباحثات علمیة میبرد اخت و استیصال جواب میکرد و ظاهرا استیصال فرمایند .

روز از ابن الوسی حکایت روایتی از خوبی نمود و فرمودند که در عالم رویا دیدم که علمای شیعه در وضع  
 علم بر سینه کشیدند و او را کشیدند و ضریح را بر آن کشیدند و قبرش را بسوی نمودند جهت مظهر نبوت ارشد خراسان  
 مبارک را بر آن کردند و برجستند نورانی اخت و معانی نمودم . جناب ظاهر گفتند تعبیر خواب اینست که شما  
 مراد و است علمای شیعه رهائی میدهند . ابن الوسی گفت من نیز چنین تعبیر نمودم . و ابن الوسی چون جناب  
 ظاهر را مطلع بر مسأله علمی و شواهد تعبیری دید ایشانرا وقت استیصال و جراب میپسنداشت و از حشر و شرم و میزان  
 و عراط و مسأله بگردانید میفرمودند استیصال این نمیکرد . زلی شیبی بد را ابن الوسی بخانه پسران و جناب ظاهر  
 ملاقات نمود بدین تامل و استیصال بسبب و لغت و سخن زبان پسران و شرم و بخت آن است ابن الوسی  
 بخت آن اعتقاد زبان بمعدرت کشاد . وقت که جواب از اسلامبول آمد پسران شمارا امر بر آن کردند . ولی بشروط  
 آن در ممالک عثمانی نمائید . بعد آنکه پروین و تهریه اسباب سفر شما نیست و بخانه مملکت بخت آن بعد از جناب  
 ظاهر بانسان در مرکز خانه مفتی پروین آمدند و تهریه اسباب سفر کردند و از ایشان پروین آمدند وقت پروین آمدن از  
 بخت آن جمعی از اعیان عرب مسلح بیاد همراه گشتند . از جمله جناب شیخ سلطان و جناب شیخ محبت و سلیمان  
 جلیلان تا محبت و مفتی و شیخ صالح این چند نفر مسافر بودند و جمیع معارفات را جناب شیخ معطل بودند تهریه  
 وارد گردانیدند تا بخت آن در خانه بی پروین در خانه دیگر منزل نمودند و اهل شهر تمام با حاضر میشدند و از ممالک  
 چندین اطلاع میافتند در کربانها نیز ظاهرا بهر بیجان آمدند و حکم با خراج نمودند .

بعد از آنکه ممالک محلی با جمعی از بخت آنه در وقت رانده را که مریدان بودند تا در وقت رانده بودند و در کربانها  
 روزی نشانند و از شهر پروین تا آنکه به جرائی رسیدند . امیر ترابیان و نوریان و سایر حیرانات خسود را  
 بر داشتند . بخت آنه کرد این اسرایک و زن و راحله در آن بیابان سوسا مان شدند . جناب ظاهر نامه  
 با امیر ترابیان نوشت که ای حاکم حال ما میسرمان شما بودیم یا میسرمان بنین رفتار سزاوار است چون نامه را به حاکم کربانها  
 رسانیدند حاکم گفت من از این مشهور و نامشهوری که این اسباب میفرستد را برده تمام بخت آنه در ممالک از شهرها مسند  
 سوار شدند در آنجا رسیدند و در آن شهر ایشان بسیار خوشتر گذشت . و آنجا که رسد شهر حاکمی

مقام زن در عالم بهائی (حضرت قرة العین)

نما هزادگان نزد جناب ظاهره میآمدند و استغاضه از بیانات ایشان نمونند . در دهستان جمعی از همراهان را موصف بیغداد نموند و بعضی را بقرهین همراه آوردند . از آن جمله شمس العجی و شیخ صالح رأسلرانیسی در بین راه از منسوبان جناب ظاهره ز قزوین رسیدند و خواستند اوراق آنها بخانه پدر ببرند جناب ظاهره قبول نمودند که آنها بشما بمانند . باری باین ترتیب بقزوین باز آمدند و جناب ظاهره بخانها پدر رفتند . و اعراب که بشما همبوندند در کاروانسرا محل گزیدند و جناب ظاهره از خانه پدر بخانه پدر درشتانفتند و آنجا اعیان ملاقات مینمودند . تا آنکه قتل مبارک و قوی یافت جمیع با بیان قزوین را گرفته بودند و نفر را بطهران فرستادند و از ظلم سران رجوع بقزوین دادند و تشریف کردند . و بسبب قتل حاکم الاتقی این شد که آن ظالم جهیل روزی بوغرا زهیرز بسان بطهران ولین شیخ جلیل انبیر که بود یعنی حضرت شیخ احمد احسانی را بانهایت بیحیاتی که اوقات این فتنه برافروخت و جبهانی را بزحمت از مایه برانداخت . بصوت جمعی بوسیله بسیار رزیده بر زبان راند . شخصی از اهل شیراز از پیشکسبین حاکم و مجلس بود تحمل طعن ولین شیخ نمود . شبانه بمسجد رفت و نیزگی در دهان مبارک تقسی می نمود و خون فرار کرد صبحی احبار را گرفتند و نهایت شکنجه و زجر مجرب داشتند . ولی کل مطالب و بیخبر تحقیقی نیز در میان نبود . آنچه گفتند ما از این واقعه بیخبریم . بدیرفتند . بعد از چند روز شخیر قاتل پهای خون نسرک حکومت حاکم شد و وقت من قاتلم و بسبب قتل شتم ولین بر شیخ احمد احسانی مرحوم . حال خون را تسلیم میکنم تا این پیشکسبها در خاشاک بماند و ران نیز گرفتند را سیرکت و زنجیر کشیدند . و با دیگران در زمره سلاسل و اغلال روانه طهران نمودند در طهران ما از حاکم کرد که با وجود اقرار و اعتراف دیگران رهائی نیافتند . شبانه از زندان فرار نمود و بخانه درگاه صدف محبت الله و خوشه رندانه در نج و فنا و کوب درختند . بوی که از حضرت رضا خان سلیمان خرد رحمت شاه محبت خان وارد گشت . و در آنجا بعد از چند روز قامت خفیا فرار با رضا خان همعنان بقلعه دازند را نشدند از طرف محبت خان سرارانی چند بهر طرف پناختند و آنچه جست بپوشیدند و نیافتند . آن در سرار قلعه طبرسی زار و بجام شهاب کبری نوشیدند اما احبابی دیگر که در طهران در زندان بودند . در نفسردان را بقزوین فرستادند و تشریف نمودند روزی صاحب دیوان میرزا شفیع شخیر قاتل را احضار نمود گفت ای جناب شما یا اهل طریقت یا اهل شریعت اکسر شمسک بترعتید چرا چنین برفتید بر فضیلت را چنین زخمی بدید همان نزدیک و اگر اهل طریقت از توطئه طریقت عدم ادیت است پس چگونه بقتل عالم رحمت پرند اختیاد . در جواب گفت جناب صاحب دیوان بیک حقیقتی نیز که از رسم بند و بحدیقت جزای عمل او را دادیم .

باری این وقایع پیش از ظلم و روضوح حقیقت امریج دادند بر آن کسی نسبت است که شمس خرد حضرت اعلی روحی له الشکوناه مقیمین بشهر رجمان مبارک کردند و اساس انتقام آن نیا بپراقتند . و آن قتلوا و خیر من ان قتلوا اساس شریعت الله گردانیدند . نزاع وجدال برانگشت و میان حرب وقت ال دوران کردند در آن اوقات چنین وقایع رخ میداد . ولی الحمد لله بظلم

مقام زن در عالم بهائیت (حضرت فرة العین)

جمال مبارک جنان نور صلح و سلام در خمیت و مظلومیت کبری بعبان آمد که درین رجال و نساء و اطفال هدیه شیرین و عرشه شمشیر کشتند سربران و غلامان سز و بیرون بالاتفاق هجوم بر مظلومان نمودند و سفارک و ما استعدیدگان بره اختنند حتی مخد رات را شرحه شرحه نمودند و بیجان ستمیدند و را بخنجر جفا حنجر بریدند و تنهای پاره پاره را اشش زدند با وجود این نفسی از احباب الهی دست نکشاند بلکه بعضی از تنهیدان در شت بلا همعنان ستمدای کربلا چنین قاتل را سیف نما هر مهاجم دید نبات که رد هن را کد است و گفت یا مذاق شیرین بقتل این مسکین پرن ازیرا این مقام نداشت و این شهادت کبری و مرا از روی بیعتش .

باری بر سر مطلب رویم جناب ظاهره رفزوس بعد از قتل عمومی بیدین در نهایت سختی افتاد محزون و مسجون و از وقایح مرثعه در لخنون بود . و از هر طرف نگهبان و جوانان و فرانس و پنا و ویشا ن مواظب بودند و در این حالت بود که جمال مبارک از طهران آقاها را ی قزوینی زوج خاتون جان منبر را فرستادند جناب ظاهره را بحسن تدبیر از آن دار و گیر رها نیدند شبانه بخهران رسانیدند و ارد بسرای مبارک کشتند و در بالا خانه منزل نمودند . خبر بطن سمران رسید حکومت در نهایت جستجو بود و در هر کوی گفتگو با جرد این در خانه متعلایاران میامند جناب ظاهره در رس برده بودند با آنان صحبت میکردند .

روز بی جناب اتا سید یحوی و حریت شخصی فرید روح المعزین له الفدا حاضرند و در بیرون نشسته جناب ظاهره روزی برده نشسته و من طفل بودم و در دامن او نشسته بودم جناب وحید ایات و احادیشی نظیر فرید از د هسان میافشانند ایات و احادیش بسیار را اثبات این امر روایت فرمود بخت ظاهره بهمیجان آمد کتت یا یحیی فات بعمل ان کتت در اعظم رشیت . حالا وقت نقل روایات نیست وقت ایات بینا نیست وقت استقامت است وقت هتفا سارا و هام است وقت اعلاء کلمة الله است وقت جانفشانی در سبیل الله است عمل لازم است کحل . باری جمال مبارک ظاهره را با تنهید و تدارک مفصل از خدمت و چشم بید شت فرستادند بعد از چند روز کتاب مبارک نیز با نسمت حرکت نمود در دست شست میدانی در روستا ابروان از زمین رسا رو خلف سه باغ غبطه روضه جنان در باغی جناب قدوس روح المعزین له الفدا مخفیاً منزل داشتند و در باغی دیگر جناب ظاهره ماوی داشتند و در باغی دیگر جمال مبارک در خریمه و خرگاه تشریف داشتند و در بین میدان واقع در روستا احبا خریمه زده بودند . در شبها جمال مبارک و جناب قدوس و عا<sup>جانب</sup> هره ملاقات مینمودند . هنوز نا دعیت حضرت اعلی اعلان نشده بود . جمال مبارک با جناب قدوس و قرا و اعلان شهر و کلی و نسخ سراج دادند . بعد روزی جمال مبارک را حکمة نقاشی فارضی یعنی نقاشت عین حکمت بود . جناب قدوس بعنة واضح و آشکار از باغ بیرون آمدند و بخیمه مبارک شتافتند طاهره خبر فرستاد که چون جمال مبارک نقاشت دارند رجاء نام با این باغ تشریف بیاورند . در جواب فرمودند این باغ بیتر است سماحا شرمسود . طاهره بی برده از باغ بیرون آمد بخیمه مبارک شتافت ولی غریبا که کنان این نقره ناقرا ستا بین نفعه صورت است اعلان ظهر و کل شت جمیع

مقام زن در عالم بهائی ( حضرت قرة العین )

حاضرین پریشان شدند که چگونه نسخ سراج شد و این زن چگونه بی برده برون آمد . بعد جمال مبارک فرمودند که سوره واقعه را بخوانید . قاری سوره ادا وقعت الواقعة را تلاوت نمود . اهل آن دوره چندین تن و ظهور قیامت کبری کردید . ولی جمیع اصحاب اول همه فرار کردند بعضی بکلی منحرف شدند . و بعضی در شکی و شبهه افتادند بعضی بعد از ترس و پاره بحضور آمدند باری شدت بهم خورد ولی اعلان ظهور کلی گشت بعد جناب قدوس بقلعه طبرسی شد افتند و جمال مبارک با تهیه و تدارک مکمل سفر نیا لا فرمودند تا از آنجا شبانه باره و بزنت و داخل قلعه طبرسی شوند این بود که میرزا تقی حاکم اهل باختر شد و با هفتصد تفنگچی بنیاد رسید شبانه محاصره کرد و جمال مبارک با تهیه و تدارک مکمل سفر نیا لا فرمودند تا از آنجا شبانه باره و بزنت و داخل قلعه طبرسی شوند این بود که میرزا تقی حاکم اهل باختر شد و با هفتصد تفنگچی بنیاد رسید شبانه محاصره کرد و جمال مبارک را با یازده مسوار با مل رجوع داد و آن بلایا و مصائب که از پیشتر ترسید رخ داد .

اما ظاهره بعد از بر شانی شد دستگیر کردند او را در تحت تکمبائی عوانان بطهران فرستادند . و در طهران در خانه محمود خان کلانتر مسجون شد ولی مشتعل بود منجذب بود ابتدا اسون و فرارند است زنان شهر بیبانه میرفتند با استمال کلام و بیان او و می نمودند از قضای اتفاق در خانه کلانتر جشنی واقع گشت و زهی اراسته شد سوره یسرا که از نظر بر داشت زنها و محترمه نهرا زنا شزان تان و نساء و زوا و بزنان بد عورت حاضر میشدند . بنم مزین جشن مکمل بسود سازها و از جشن و جشنه و شرانه روز و شبانه مستمر بود . ولی ظاهره بصحبت پرده اخت چنان زنا ترا جندب نمود که شمار و ظنهور ادا شدند و میش و ضرب و افرا موثر نمودند در برامون و جمیع شد و کونین بکلام میرزا امید اندید برای بحسالت مظلوم و مسجون ماند . تا آنکه حمایت شاه واقع شد فرمان بقتل او داد و در عیان خانه صد راجشم او را از خانه کلانتر بیزین آوردند دست ز روی بشمس و با برت زنها بیت تزیین پیونید عطر و کلاب استعمال نمود و از خانه برون آمد او را بیباغی بردند و در نجفیان در قتلش ترونید و با نمودند غلامی سیاه یافتند در حال مستی آن سیاه روسیاه دل سیاه - خود در شمالی در قم مبارک فرورد و مخنوق نمود بعد جشن مظهورش را در آن باغ بچاهی انداختند و خاک و سنگ رویان ریختند . و آن او نهی است پناست و نایب سرت مستبشر بشارات لبری ترحمه بطور اولی جان فدای نمود علیها التحیة و التنا و نایب شریتها بطبقات نور زلت من الساء .

مقام بهائی

نیز در ضمن بیانات مبارک بگویم و غیر این ( ۱ )

در این امر بهائی نیز قرة العین برون زنها است تحت و بلاغت ایبات و آثار ظلم ارج چون است جمیع فصحا ی شری او را توصیف نمودند چنان مناوتی داشت که در با حائنه با علما همیشه غالب بود جرئت مباحثه با او نداشتند چون مرید این امر بود حکومت او را چسبید آنکه بیت نمود ولی او با اساکت نشد در رحیم فریاد میزد و شورش راهدایت میگرد عاقبت حکم بقتل او دادند او در نهایت شجاعت ابتدا فتنه نیاورد در خانه والی شهر رحیم برت از قضا در آنجا

مقام زن در عالم بهائی ( حضرت قرة العین )

عروسی بودن و اسباب عیش و طرب و ساز و نغمه و آواز و اکل و شرب جمیع مهیا لکن قرة العین چنان زبانی گشود که جمیع اسباب عیش و عشرت را کنارده و دور او جمع شدند کسی اعتنائی به عروسی ننمود و او تنهایی باقی بود با آنکه شاه حکم بقتل او نمود و با آنکه در عمر خود زیست نمیکرد انروز خود را زینت نمود همه حیران مانند نند با و گفتند چه میکنی گفت عروسی من است در نهایت وقار و سکون بان باغ رفت همه میگفتند او را میکنند ولی او همان نحو فریاد میزد که ان صوت صادر که در انجیل است منم با این حالت در باغ او را شهید کرده بچاه انداختند . معاذ الله

در ترجمه احوال شمس الضحی میفرماید ( ۱ )

و از جمله مهاجرات و مجاورات والده حرم سلطان الشهداء امة الله المنجدة بنفحات الله حضرت خورشید بیگم الطیبة بشمس الضحی است . این امة الله الناقطة بنت عم حاجی سید محمد باقر معروف است که در اصفهان امیرالعلماء و شهیرالافتا می بود . این امة الله المنجدة در سن طفولیت چون یک روز در وفات نمودند . در اغوش جده نماند و سرای عالم فاش شد کور و جهنم منهورتر بیت شدند و در علوم و فنون و معارف دینی تتبح نمودند . و چون بسن بلوغ رسیدن اقتران یجناب اقا میرزاها در شهری نمود و چون هر دو از نفحات عرفان النجم الساطع و الباریح الصانع حضرت حاجی سید کاظم رشتی مشام معطره استند . لهذا با برادر اقا میرزاها در یجناب اقا میرزا محمد علی نهسری بکریلا مشافقتند و در مجلس سید کاظم حاضر میشدند و اقتباس انوار معارف مینمودند تا آنکه امة الله المنجدة بسبب از مسائل الهیه و کتب سماویة اطلاع و در حقائق و معانی تتبح تا می یافت . و یک دختر و یک پسر سلاله یافتند . پسر نامش سید علی و دختر نامش فاطمه بدینکه بعد از بلوغ حرم حضرت سلطان الشهداء آگشت .

باری ان کنیز نورانی الهی در کربلا بود که ندا ی رب اعلی از شیراز بلند شد . فوراً فریاد بلی بر آورد اما فرین محتسرم انا دورها در شهری با برادرین و کاروان فریاد عازم شیراز شدند . زیرا این دو برادر در روضه سید الشهداء علیه السلاوة والسلام جمال مبارک نقطه اولی روحی له الفداء را مشاهده نمودند و از ان تماثل نورانی و خصال و فضائل رحمتی حیران گشته بودند که این شخص جلیل شهبه نمی نیست که رجل عظیم است لهذا بجزند استطاعت ان فریاد بلسی برآوردند و ناروحیت الله انروختند و همچنین هر روز در محل بر فیض مرحوم سید صراحة میشنیدند که میفرمودند ظهیر نوزدیک است و مطلب بسیار قیق و باریک کل باین در تجسس و تفحص با شنیدند . شاید حضرت موعود در بین خلق ساغر و مشهور بود . ولی کل غافل و محجوب چنانکه در حدیث اشاره بان شده .

باری ان دو برادر چون با برادر رسیدند سفر که حضرت اعلی را شنیدند . لهذا حضرت اقا سید محمد علی با عفتان رفتند و جناب اقا میرزاها در یکی لامراجعت کردند تا ما شمس الضحی در این بین با امة الله ورقة الفرد و بر همشیره جناب باب الباب آشنا گشتند و بواسطه ورقة الفرد و ملاقات با جناب ظاهره کردند . و شب و روز در نهایت است الفت و محبت و روانست بودن و تبلیغ مشغول چون بدایت امر بود استیجابش تا در چندان نبود از ملاقات حضرت

مقام زن در عالم بهائیت ( حضرت شمس الضحی )

انجذاب و اشتعال نشان بیشتر گشت را ستفاده بیهوده نمود .

سه سال در کربلا با حضرت ظاهره معاشر و مجالس بود و نسب و روزها نشد در با بنسایم رحمن پر جوش و خروش و لسان  
 نصیح در گفتگو چون حضرت ظاهره در کربلا مشهورت یافت . و امر حضرت اعلی روحی له الفداء بیشتر در جمیع ایسران  
 منتشر گشت . علماء اخرا الزمان بر تنگنویز و ترک میر و تحقیر پیام نمودند و فتوی یافتند عام دادند . از جمله علماء سوء در کربلا  
 جناب ظاهره را تنگنویز نمودند و چون کمان مینمودند که در خانه شمس الضحی است در خانه او ریختند و امة المنجد  
 را مخاطبه کردند و سب و تمس و لعن بر او داشتند و زجر و سب شدید وارد آوردند . و کسان کسان از خانه بیرون شدند  
 و بدو سب و سنگ و تنام هجوم مینمودند . در این اثنا ابوی قریب حرمستان حاجی حیدر مبارک رسید . فریاد برآورده که  
 این زن جناب ظاهره نیست ولی فراتمان و جان و مان و نفیر تمام دست برداشتنند و بر این مدعا شاهدی خواستند در بین  
 ضوفا و اقربا شخصی فریاد برآورده که قره العین را گرفتند لهد از اسمرا لضحی دست برداشتنند باری در خانه جناب  
 ظاهره مستحفظ گذاشتند . و دخول و خروج ممنوع بود و منتظرا و مرانند او را سلامبول بودند چون انتظار بطول  
 انجامید جناب ظاهره از حکومت خواست نمودند که دارا بگذاردند خود بیفدا که میر و تسلیم صرف هستیم هر چه  
 وارد کرد همان بهتر و خوشتر است حکومت نیز اجازه داد جناب ظاهره و جناب ورقة الفکر و سر والد ، شان و جناب  
 شمس الضحی از کربلا رو بجهت ادر حرکت کردند ولی عوام ناله و ام نامساقتی از او در سنگسار مینمودند . چون بیخند او  
 رسیدند در منزل جناب اقا شیخ محمد شیل والد جناب اقا محمد مصطفی منزل کرده بودند چون از کربلا مراد و عرسه  
 در راه افتاد و از آنجا بمنزل مخدومی نقل و حرکت کردند و شب و روز تبلیغ و اعلا کلمة الله مشغول بودند و علمسا و  
 مشایخ و دیگران حاضر میشدند و سؤال و جواب مینمودند لهد ان ریفتند ان مشهورت عجیب یافتند زیرا که در آن مسائل  
 الهیه صحبت میداشتند چون این اخبار به بیان حکومت رسید حضرت ظاهره را با شمس الضحی و ورقة الفکر و سر  
 به خانه مفتی شریعت بردند . و مدت سه ماه در خانه او بودند تا جواب از اسلامبول رسید . و در ایام اقامت در خانه مفتی  
 با منارالیه در اشتراقات بمکالمه و مذاکره مشغول بودند . و اقامه بر همین وجهت قاطعه مینمودند و تشریح مسائل  
 الهیه میکردند و بحث از جنس و سر مینمودند . و از حساب و میزان سخن میراندند و بیان معضلات احوال و معانیسی  
 مینمودند و بعد پد رفتی روزی وارد و پنمها بیت تعریفی طانه لسان پرده اخت مفتی از این معاطله قدین از ره نشست و  
 بعد و خراخی پرده اخت و گفت که جواب شما از اسلامبول آمد پادشاه شما را مرخص کرده ولی بشرط آنکه از ملک او  
 خارج شوید لهد اصحی از خانه مفتی بیرون آمد و بحمام رفتند و جناب حاجی شیخ محمد شیل و جناب شیخ سلطان  
 عرب تمهیه اسباب سفر دیدند و بعد از سه روز از زندان بیرون آمدند یعنی جناب ظاهره و جناب شمس الضحی و  
 جناب ورقة الفکر و سر والد . اقا میرزا هادی و چند نفر از زمانات بزرگ یاز بغداد دروایران بیرون آمدند و مصارف شریعتی  
 را جناب شیخ محمد متحمل شد تا آنکه بکرمانشاه رسیدند . این مشغولات در خانه منزل نمودند و رجال در خانه دیگر  
 ولی تبلیغ و تحقیق مستمر بود و چون علماء مطلع شدند حکم باخراج دادند لهد ان که خدا با جمعی به خانه ریختند

مقام زن در عالم بهائی ( حضرت شمس الضحی )

اسباب حضرات را تالان و تاراج نمودند و در کجاوه بی رویه بستاندند . و از نسبه برانند تا بصحرای رساندند .  
مکان بهای حضرات را بر روی خاک نهاده اند و در آب برداشتن و برده اند نه زان و توشه بی نه لکه و اشیا نه ای نه اسباب  
مغری .

جناب ظاهره بوالی کرمانشاه نامه بی مرقوم نموده که مساعی بودیم و میبمان . اگر موافق و لوکان کاغذ ایسا  
میبمان ترا تحقیرتند میربنا نژوتسا بیان . و الی شمس حکم باعانه منسوبیات نموده که آنچه تالان و تاراج نمودند و باره  
ارجاع نمایند لهدا امکا رسبا نیز از شهرمانند و حضرات را سوار نمودند بهیمنان وارد شدند . و در همدان نسا  
حتی شاهزاده خانصها هر روز میمانند و ملاقات می نمودند . و مطه در اینجا زیست نمودند جناب ظاهره در همدان  
بعضی از همراهان را مرخص نمودند تا مراجعت بپغده اند نمایند . لکن بعضی دیگر تا قزوین مراجعت نمودند در بین  
راه سوارانی از منسوبین جناب ظاهره رسیدند . یعنی بران را نشان گفتند که ما با مرزبانان بدرامند ایم تا او را  
تنها ببریم . ولی جناب ظاهره قبول ننمودند لهدا اجتماعا وارد قزوین شدند جناب ظاهره بخانه پت رفتند  
و احباب از سواره و پیاده در کاروانسرائی منزل نمودند اما جناب قامیرزا ها بی قرین شمس الضحی بجهت تشرف  
بمحضر حضرت اعلی بیا کورفته بود حین مراجعت در قزوین منتظر ورود شمس الضحی شدند . و چون وارد شدند بسا او  
با صفهان حرکت نمودند و چون با صفهان رسیدند جناب قامیرزا ها بی مقریب نستم نمودند . در دست و اطراف  
ان پت رجه بی ادبیت و جفا و مشقت و ابتلاحتی مستشاری پندند که در کاروانسرای خرابه بی وفات نمودند و جناب  
انامیرزا محمد علی اخویشان در سر راه ایشان را دقت نمودند . حضرت شمس الضحی در صفهان ماندند ولی شمس  
وروزید کرخه مشغول بودند و تبلیغ امر الله در زمین نسا . و لوفیلسان فصیح موفقی بودند و بیبایان بدیع مؤید در میان  
اجلان ماه در راه صفهان بسیار محترم بودند . و در زنده و ورخ و تقوی نزد کل مسلم هفت مجسمه بود و عصمت مهند صده و  
شب و روز با ترتیب ایات می نمود یا تفسیر ایات کتابیا تشریح غوامض مسائل الهیه یا تبلیغ امر الله و نشر نفعات <sup>سیده</sup> قسده  
لهدا حضرت سلطان الشهدا روح المقربین در الفدا بصهریت اوقیام نمودند و بصیبه محترمتان اقترا کردند . و  
چون در خانه ایشان منزل کردند و سرای حضرت سلطان الشهدا شب و روز ملوا زاینده و ورزند بود . زیرا اجلسه  
نسا از آشنا بجهانه و یار و اغیار مرادند . می نمودند . و شمس الضحی بنا بر محبت الله امروختند و بنهایت انجسد اب  
در اعلا تلمه الله میگویند این بود که در میان اغیار بنا شمه الزهراء بهائی مشهور گشت .

حال برای منزل میکند که رفتند و در شب اتفاق نمودند و فتوی برقتل حضرت سلطان الشهدا دادند و با حاکم  
شهر همدانستان شدند تا اموال بی پایان بتالان و تاراج ببرند . تمامه نیز با این که و نزار همراهان شست و هم از زند امر  
بسفک دم منظرند و مرا در حضرت سلطان الشهدا حضرت محبوب الشهدا دادند بفتنه در انان رفتند و در شب و غرا <sup>شما</sup>  
و چاوشان بر جفا هجوم نمودند . و ان در و نزر کار را بسلاسل را غنابل بهنیم خانه بردند . و سرای سلطان الشهدا

مقام زن در عالم بهائی ( حضرت شمس الضحی )

و محبوب الشهداء را بنامه تالان و تاراج کرده اند حتی با اطفال شیرخوار رحم نمودند . تا توانستند بستای و منویان  
ان کوشش منتهی را طعن و لحن و سب و سرب و اندیت بی پایان نمودند . ظل السلطان در پاریس حمایت میکرد  
و ششم های موکده روایت مینمود که من آن د و مید جلیل را بکرات و مرآت نصیحت نمودم ولی فائده نبخشید . هاقبت  
نبانه آنان را خراب کردم و با المشافیه به نهایت الحاح بند و نصیحت نمودم که حضرات سه مرتبه است که شاه امسر  
بقتل شط نمود و فردان پیاپی رسید و حکم قطعی است چاره نمی نماند مگر اینکه شما که در حضور علماء تبریزی نمائید  
در جواب گفتند یا بهاء الا بهی جان با فدایا با دعا قبت راضی شدیم که تبری نمائید همین قدر سکونت که ما به سائی  
نیستیم قتم با این د و کلمه اکتفا مینماییم تا من این را و ببله نمود و کیفیت را بشاه نگار تا سبب خلاصی و نجات کرده .  
گفتند این معنی است ما بهائی هستیم یا بهاء الا بهی تشنه شماست کبری هستیم یا بهاء الا بهی هاقبت تغییر  
نمود و وحدت و وحدت خواستم که آنانرا منحرف و منحرف نمایم ممکن نشد . وقتاً ی رتشاء و ذنب فدای و حکم شاه مجر  
گشت . پاریس از شماست آنان پاپی شمس الضحی شدند ان الله المنجد بقه جبر بر این شد که بخانه  
بر آن رود . زیرا بر آن زمان هر چند مومن نبود ولی در اعقابان مشهور زنده و تقوی و علم و فضل و اعتداف و انزوا بود .  
لهدا محل رسوب و اعتقاد و اعتقاد مومن تا بر گشت در خانه بر آن زمانه که ولی حکومت پاپی بود و در نهایت جستجو  
انکه از او خبر یافت حکومت شمس الضحی را خواست علماء سوزن یا حکومت همرازه و همراستایان شد که لهدا پرا در ش  
مجبوراً او را برداشته بخانه حاکم رفتند خود در خار و شمس الضحی را با آن روز حاکم فرستادند حاکم در دم اندرون  
رسید و شمس الضحی را بزرگوار به رجه می گویند که نفر و منقطع شد و حاکم فرمود بر آن روز و هم سرخوشی خطاب کرد  
پاریس و همرازه امیران و امیران و بیای و تمامای فاطمة الزهراء و بهائیان نما .  
پاریس و همرازه امیران و امیران و بیای و تمامای فاطمة الزهراء و بهائیان نما .  
خوار هم از دست ت شرب بی جان و روان گشته و وجود نرد را اینجا چه ندره اند امین حیاتی نه لهدا مساعد و فرمائید  
که بخانه مراجعت هم در اینجا اگر از این جهان در گذرد بهتر است این سینه است از سلاله خاشره است جرم  
و تصویری ندارد که آنکه منسوب است اما که خورشید است حاکم گفت این از صنادید بهائیان است باز سبب هیچان کسرت  
بر در شان گفت من تعجب مینمایم که در نفس بر نیارک و یقین است بیشتر از چند روزی تا بی نخواهد دانست جمعیست  
بی بیان و تنی است در نهایت ضعف و ناتوان و مورد صد مات بی پایان . چون اندیشه در بسیار محترم بود و محل اعتقاد  
خوار و نام لهدا احاکم او را بخشید و بدست بر آن در سپرد چند ی در آن خانه بسر میرد و شب روز بینا و نساله  
و عثمان و ماتم جزا ناری اوقات میکند رانده ولی نه بر آن راحه بود و نه عوانان دست بر آن هر روز همه می بود و هر  
وقت دمه می برادران ملاحظت در آن دین که از را بزیارت مشهد بر آن این عیناً و ضریفاً بنشیند . و ایشانرا  
مشهد بر . و در جوار حضرت عالی بن موسی الرضا علیه السلام در خانه مخزن طبیعی تنها منزل دان . چون برادر  
بسیار زنده و تقوی دانست در روز صبحی بزیارت میرفت و تا قریب ظهر سعادت مشغول بود و همچونین بعد از ظهر



مقام زن در ظالم بهائی ( شمس الضحی )

بیفعله مبارکه میشتافت و تا تمام بنام زواد کار میبرد اخت . خانه خالی بود و همچنین شمس الضحی با این وسیله  
 بنساء احباب راه یافت . و بنا میزاید کذا است و چون نار محبت الله در قلب مشتعل بود تحمل سکوت و صمت  
 نداشت در وقتیکه برادر رخانه نبود مجلس کم بود نساء احباب میرفتند و بیان بلیغ و کلام فصیح میشتدند .  
 باری با وجود آنکه در آن اوقات در مشهد بی نهایت سخت بود و ستمکاران یابی . و معجزه آنکه احساس از نفسی  
 مینمودند فوراً بقتل میبرد اختند . ابتدا راحت و آمان نبود . لکن شمس الضحی را اختیار از دست رفته با وجود آن  
 جلایایی محابا خود را با تشوید ریامیزد . برادر چون با کسی معاشر نبود پس خبر . و روز شب از خانه بزیارت و از  
 زیارت بخانه مراجعت میکرد و کسی را نمیشناخت . چونکه منزوی بود حتی با نفسی مکالمه نمینمود . با وجود این  
 روزی ملتفت شد که در شهر همه ایست و منجر صدمه خواهد شد . از سکه ساکن و بیصفا بود تعرض بخواهر  
 نمود بخت او را برداشت و مراجعت با صفهان کرد . و در اصفهان نزد صبیبه خورشید حرم سلطان الشهدا فرستاد  
 در خانه خود منزل نهاد .

باری شمس الضحی در اصفهان بود و در شطرنج و بیان چسور بود و نشر نفحات اللذات سورت نار محبت الله هر ظالمی  
 می یافت بی محابا زبان میکشود و چون ملحوظ بود که خاندان سلطان الشهدا در باره در رنج و بلا افتند . و در  
 اصفهان در نهایت زحمت و ابتلا هستند . لهذا اراده مبارک بحضور آنان بسجن اعظم شد و ریافت . شمس الضحی  
 با حرم سلطان الشهدا و اطفال با فرزند سر وارد شدند و در نهایت روح و روحان و سرورین با این اوقات بسر  
 میبردند . تا آنکه سلیمان جلیل حضرت سلطان الشهدا اقا میرزا عبدالحسین از اثر شدت صدمات در اصفهان  
 بمشرفیست مبتلا شد و در کافوت شد . از وقت او شمس الضحی بی نهایت متأثر و حزین گردید . و با تشرفیست و  
 حسرت میسوخت علی الخصوص چون مصیبت کبیری و زریه عظمی رخ نمود بکلی بنیان حیاتش متزلزل گشت . و شب  
 و روز چون شمع میگداخت عاقبت شمس الضحی بستری شد و اسیر فرا تر گشت قوه حرکت نداشت . با وجود این که می  
 ساکن و ساکت نبود یا از ایام گذشته صحبت میداشت و از وقایع امریه حناایت میکرد . یا ترتیل آیات بینات مینمود  
 یا بشعر و مناجات میبرد اخت تا آنکه در سجن اعظم بجهان الهی برآز نمود و از این دره خاک بجهان پاک  
 ستافت و از این خاکدان رخت برست و بعالم انوار رحلت نمود . علیها التحیة و الشان و علیها الرحمة العظمی فی  
 جوار رحمة ربها الکبری .

و نیز آنچه بقسای حقوزن و مره میفرماید : ( ۱ )

( نطق مبارک ۲۳ دیتحه ۱۳۲۹ در منزل مبارک پالویس ۱۴ نوامبر ۱۹۱۱ )

( ۱ ) خطابات جلد اول صفحه ۱۶۳-۱۶۶

### مقام زن در عالم بهیسانی

هو الله

جمیع کائنات موجوده مدکروموه نهند و در میان آن کوروانا<sup>انها</sup> کورانی نیست . نظردن عالم نبات میکنیم ببینیم که کوروانی  
 است . و مساوات مستجین آنها مترازی نیست و در جمیع مراتب مساویند و در جمیع وظائف حیوانی شریکند ولی چون نظردن  
 در عالم انسان میگذریم میبینیم تفاوت و عجز این تفاوت خلقی است یا از جهت تربیت است آیا جنس مذکور را بجای  
 الهی ممتازانات هستند با وجودیکه در اینجا الهی تفاوت نیست چرا این تفاوت مذکورده میشود . هیچ شبیهه  
 نیست که از تربیت است اگر نساه<sup>بمثل</sup> رجال تربیت شوند مثل مردان میشوند بلکه احساسات زنها بیشتر است . رفت  
 قلب زنها بیشتر از مردهاست . لکن تا بحال چون زنها در ریاضت مانده اند لذا عقب مانده اند باید زنها هم مانند مردها  
 تربیت نمایند البته در وجه مردها میرسد . علی الخصوص در بهیئت اجتماعیة عضونا ملنک لهدا<sup>خدا</sup> راضی نیست که  
 این عضو مهم زنهاست کمال نباشد . و عدل نیز چنین اقتضا مینماید که زنان و مردان مساوی باشند . تربیت واحد بشوند  
 و وظیفه شان را بطور اجماع دارند . در نزد خدا ازنی و مردی نیست . هر کس قلبش روشن تر است نزد خدا مفرستراست  
 هر کس را بداند بیشتر است نزد خدا مقبول تر پس تعابا<sup>یک</sup> شبریز بگویند کسب کمال کنید تا در فضائل عالم انسانی  
 مساوی با مردان باشید . تا در جمیع شئون عالم انسانی چنان ترقی کنید که مردان آنهاست که نه دهند که شما با آنها  
 مساوی هستید زنها در او را خیلی ترقی کرده اند اما هنوز یک رتبه رجال نرسیده اند . امید من چنانست که در وجه  
 رجال برسد . انوقت عالم انسانی کامل میشود . باید خیلی دست کنید . در تحصیل علوم بگویند . در ادراک حقائق  
 اشیا جهت کنید در فضائل عالم انسانی بی نهایت هم ترقی کنید . و بدانید که فضل الهی شامل شاست و تقسی  
 زنان ترقی کنند که مردان خود آنهاست نه دهند که زنان با ما مساویند . حاجت بجدال و نزاع نیست . پس از آنکه  
 اطفالی در مدرسه جهت کنند . تحصیل علوم نمایند و مفتی که وجه کمال رسد هر کس آنهاست نه دهند که آنها کاملند  
 نفس اعمالشان آنهاست نه میدهد بر کمالشان . و از جمله مساوی و تعلیمات بهاء الله مساوات بین رجال و نساء است .  
 لذا باید زنها خیلی بگویند . تا تحصیل فضائل عالم انسانی نمایند . در وجه تعالیم انسانی بگویند . در نشوون  
 نفعات الهی بگویند . سببایمان نفوسش سبب دخول نفوس در ملکوت الله گردد . تا مواهب الهی شامل  
 کل شود . و هر کس احاطه نمایند . مستقر در

و نیز ضمن بیان اصل امر بهیسانی میفرماید . ( ۱ )

از جمله مساوات رجال و نساء زیرا عالم انسانی را که و مال یکی که کور یکی انانیا تا هر دو و مال قوی بگردند عالم انسانی

### مقام زن در عالم بهیسانی

بروز زنماید و فلاح و نجات حاصل نکند.

و نیز در حدیثی مبارک در آنجمن ت و رانیا ن ضمن تعالیم دیکر میفرماید ( ۱ )

ساده من بیان مساوات رجال و نساء فرموده . در تورات است که خدا فرمود انسانها را خلق کنم بصورت و مثال خود .  
و در حدیث رسول الله ص میفرماید خلق الله لادم علی صورته . مقصد از این صورت صورت رحمانیست یعنی  
انسان صورت رحمان است . و مظهر صفات یزدان . خدای است انسان هم حی است خدا بهیسان است انسان  
هم بصیر است خدا سمیع است انسان هم سمیع است خدا مقنن است انسان هم مقنن است پس انسانیت رحمن  
است صورت و مثال الهی است و این تعمیم دارد و اختصار بر رجال درون نساء ندارد چه نزد خدا در کوروا نساء

نیست هر کس تا کمتر مقرر بخرا مبرد باشد خرا مزن . اما تا حال زنان مثل مردان ترسیت نشده اند از آن قسم ترسیت  
نبودند مثل مردان میشوند . چون بتاریخ نظر کنیم بینم چقدر از منشا هیسرتان بوده اند چه در عالم  
سیاسی در زمین زنی سبب نجات و فتوحات بنی اسرائیل شد . در عالم مسیحی مریم مجد لیده سبب ثبوت حواریان گردید  
جمیع حواریان بعد از مسیح مضطرب شدند لکن مریم مجد لیده مانده و مستقیم ماند . در زمان محمد ص ک وزن بودند

که اعلام از سائرتنساء بودند و مروج شریعت اسلام گشتند پس معلوم شد زنان نیز منشا هیسرتانند . و در عالم سیاسیست  
البته کیفیت زیویباران در تلخیص شنیدید . آید که امپراطوری المان را بزلزله در آورد هنگام حرکت تاجی بر سر نهیسان  
لبا بر رفوانی بودند موی را بریشان نمود شمشیر را در دست گرفته چنان سر را ری کردند که لشکر مخالف را تباہ ساخت  
آخر خود امپراطور مجبور بران شد که بنفسه در حربه حاضر شود مدت و سال با امپراطور محاصره کرده نهایت نتوانست

بشجاعت غلبه کند چون آن وقت تمام شد تسلیم کردند به پیرینید چقدر رشیا بود که در مدت و سال امپراطور را و غلبه  
نتوانست و بعد چنین حدایت تلویق و امثال آن را شنیدید . آید که در این امر بهائی نیز قره العین بودن در نهایت فصاحت  
و بلاغت ایات و آثار قلم و موجود است . جمیع فصاحتی شرقی را توصیف نمودند چنان مشغوش داشت که در مباحثه

با علما همیشه طالب بود جرئت مباحثه با آنها نداشتند چون مروج این امر بود حکومت او را حبس کرد و نهایت ولسی او  
ابد اساکت شد . در حدیث فرماید میزد و نفوس را هدا یست میگرد عاقبت حکم بقتل او دادند او در نهایت شجاعت  
ابتدائوزنیان در خانه والی شهر بیرون از قضا در آنجا عروسی بود و سباب عیش و خرب و ساز زغمه و آواز واکل و  
شرب جمیع مهیا لکن قره العین چنان زمانی کشود که جمیع سباب عیش و عشرت را کنار دادند و در واقع شدند کسی اعتنا  
بعروسی ننمود و رفتنها ناطق بود . با آنکه شاه حکم بقتل او نمود و او آنکه در هر خود زینت نمیکرد اندر بز خود را زینت  
نمود همه شیران ماندند . با و گفتند چه میکنی گفت عروسی من است در نهایت رفتار و سکون بان با غرمت شمه میکنند

او را بستند ولی او همان نحو فریاد میزد که ان صوت صافر که در آنجیل است منم . با این حالت در باغ او را شهید کردند  
پناه آن داشتند مختصرا نیست که از این تنها لبر بسیا راست منصف و سایر ادیان الهی یکست را ان محبت با تحسنا

### مقام زن در عالم بیسانی

بین نوع انسان است و همچنین فلاسفه و جمیع خیرخواهان نوع بشر مروج وحدت عالم انسانی و صلح عمومی بودند و اند  
لهذا ما باید بکوشیم تا این وحدت و صلح بین عموم بشر منتشر شود . مکتب /

#### (( فصل چهارم ))

۱- معقولات فقط در قیاس محسوس باید بیان شود .

در بیان اینکه معقولات فقط در قیاس محسوسات باید بیان شوند میفرماید ( ۱ )

یک مسأله ایست که خیلی مدام است از برای ادراک مسائل دیگر که در نمونه و خواهم کرد تا بجهت مساوی پس  
برند . و اینست که معلومات انسانی منقسمند و قسم است . قسمی معلومات محسوسه است یعنی شئی که چشم  
و یا گوش یا شامه و یا دافعه و یا لامسه ادراک نماید آنرا محسوس نامند . مثلاً این افتاب محسوس است زیرا دیده  
میشود این را محسوس گویند . و همچنین حرارت محسوس است زیرا کوش میشود و روایح محسوس است زیرا مشهور است  
نامه احساس آن میکنند و طعم محسوس است زیرا ذائقه ادراک خلوت و حموضت و ملاحظت آنرا مینماید و حرارت  
و برودت محسوس است زیرا لامسه ادراک آنرا مینماید اینها را حقائق محسوسه گویند . اما قسم دیگر از معلومات  
انسانی معقولات است یعنی حقائق معقوله است که صورت خارجی ندارند و مکان ندارند و غیر محسوسه است مثلاً قوه  
نقل محسوس نیست و صفات انسانیه بشما هم محسوس نیست بلکه حقائق معقوله است و همچنین حب نیز حقیقت  
معقوله است محسوسه نیست زیرا این حقایق را کوش نشنود چشم نبیند شامه استشمام نکند ذائقه نچشد لامسه  
ادراک ننماید حتی ما که تاثیریه که قوایشرا در حکمت طبیعییه حرارت و نور ( و ) که بریا و مغناطیس گویند آن نیز حقیقت  
معقوله است نه محسوسه . و همچنین نفس طبیعیست نیز حقیقت معقوله است نه محسوسه . و همچنین روح انسانی  
حقیقت معقوله است نه محسوسه و چون خواهی که این حقائق معقوله را بیان نمائی مجبور برانی که در قالیاسب  
محسوس افراغ نمائی و بیان کنی زیرا در خارج جز محسوس نیست . پس چون بیان حقیقت روح و شئون و مراتب خواهر  
مجبور برانی که بصورت محسوسات بیان نمائی زیرا در خارج جز محسوس موجودند . مثلاً خرد و سرور را امور معقوله است  
و نیز آن کیفیت روحانیه را بیان خواهی کردی که در تنگ تنگ یا تلم کنش یافت و حال آنکه در روح انسان و قالیاسب  
تنگی حاصل و نه کنش بلکه کیفیتی است روحانی و معقوله . چون بیان خواهی مجبوری که بصورت محسوسه بیان کنی  
مثلاً میثقی فلان شخص خیلی ترقی کرد و حال آنکه در مقام و محلش باقی و برتر از . . . و فلان کس نامشربالی شد و حال آنکه  
شخص مثلاً ما ترا شخص بر زمین را . . . میروند ولی این علو و ترقی یک کیفیت روحانیست و حقیقت معقوله است چون  
بیان خواهی مجبوری بصورت محسوسه بیان کنی چه . . . که در خارج جز محسوس نیست مثلاً علم را بنورتا و پیل کنی و جهل

بظلمت . حال ملاحظه نمائید آیا علم نور محسوس است و یا جهل ظلمت محسوسه ابتدا چنین نیست فقط کیفیت معقوله ایست وقتی که در خارج بیان خواهی علم را نور جهل را ظلمت خوانی و گوئی که قلب من تاریک بود بدنه <sup>شیر</sup> شد . حال ان روشنائی علم و ان ظلمت جهل حقیقت معقوله است نه محسوسه . ولیکن چون در خارج بیان خواهیم مجبوریم بضرر محسوسه بیان کنیم . پس معلوم شد که کبوتری که داخل مسیح شد نه این کبوتر محسوسه است بلکه يك کیفیت روحانی بود بجهت تفهیم و تفهم بصورت محسوسه بیان شد مثلاً در تورات خدا در دعوی از نساار ظاهر شد . حال مقصد این صورت محسوسه نیست يك حقیقت معقوله است که در صورت محسوسه بیان شده است . حضرت مسیح میفرماید الاب فی الابن و الابن فی الاب . حال حضرت مسیح که در روضه خدا بود یا خدا که در روضه مسیح بود لا والله بلکه این کیفیت معقوله ایست که بصورت محسوسه بیان شده است . امدیم در بیسان عبارت مبارک اینکه میفرماید ( یا سلطان انی کنت تاحد من العباد و رات اعلی المهاد مرت علی نساام السبحان و علمنی علم ما کان لیس هذا منی . ندی بل من لدن عزیز علیم ) این مقام تجلی است این محسوس نیست معقول است و این از زمان ماضی و حال و استنبال مبراه و منزه است این تعبیر و تمثیل است مجاز است نه حقیقت و نه حالتی است که مفهوم انسانست . یعنی خواب بود به بیدار شده بلکه انتقال از حالی بحالی است . مثلاً نوم حال مکنونست و بیداری حال حرکت نوم حالت صمت است بیداری حالت نطق نوم حالت خفاست و بیداری حالت ظهور نوم است در فارسی و عربی تعبیر میشود که زمین خواب بود بهار آمد بیدار شد یا زمین مرده بود بهار آمد زنده گشت . این تعبیر تعذیلی است و تشبیه و تاویل در عالم معانی . باری ما هر وقت سه لم یزل حقایق نورانی بود و هستی تغییر و تبدیلی در ذات انبیا حاصل نکرد . نهایت آنستکه نبل از ظهور چون ساکن و ماستمانند نمانند و بعد از ظهور نورنا تسلط و شارق مانند بیدار . *منا بد*

۲- در بیان نور ظاهری و نور معنوی و حقیقی میفرماید ( ۱ )

( نطق مبارک ۱۴ دی قعدہ سنه ۱۳۲۹ در منزل مبارک پارس ۵ نومبر سنه ۱۹۱۱ )

هو الله

بسیار بسیار خوبتر است . امروز هوا تاریک است بر است شوق خوشتر است که همیشه اکتاب روشن است بر بسیار کم است ظاهر طبع باطن است لفظ موافق معنی است شوق و روشنائی دارد روحانی و جسمانی انرا را الهی همیشه از شرق تا بینه و خالم غرب را روشن کرده اما نور برک و قسمت نورنا در پیشانی است از اجسام فلکیه زیسرا جمیع انبیا بشورید و میشود بن و نور چیزی بیدار نمیشود ولی این نور ظاهری از خود بیخبر است نه بیدار است

معانی کلمات انبیا ( نور ظاهری و نور معنوی )

که انبیا را ظاهراً میبیند . اما نور بصر مظهر انبیاست و کاشف انبیا یعنی انبیا را کشف میکند و احساس میکند .  
 نور بصر نیز حقیقتاً انبیا را درک نمیکند . ولی نور عقل هم انبیا را ظاهراً میبیند هم انبیا را کشف میکند هم انبیا  
 را درک میکند . پس نور عقل اعظم انوار است . اما نور الهی فائق بر نور عقل است زیرا نور عقل را درک انبیا  
 موجوده را میکند . اما نور الهی درک انبیا فائیه را میکند . درک حقایقی میکند که هزار سال بعد  
 ظاهر میشود . این نور الهی است تا این است که انبیا خبرها نیکه هزار سال پیش داده اند الان ظاهر میشود  
 از این معلوم میشود که نور الهی در هزار سال پیش از انبیا را ظاهراً کرده هم کشف کرده هم درک نموده .  
 حالات ثابت میشوند که از پیش درک کرده پس باید تا تحری نور الهی بکنیم چه کما ز جمیع انوار اعظم است نوریکه  
 حضرت مسیح موعود این نور است . نوریکه حضرت موسی نرموده این نور است . زیرا تجلی الوهیت را در این  
 نور مشاهده کرده از این نور این انبیا ندا میآید حق را شنید این نور است که حضرت محمد در قرآن میفرماید  
 ( الله نور السموات والارض ) تحری این نور را بکنید تا اینکه حقائق انبیا را درک کنید تا با سرار الهی  
 مطلع گردید تا آنچه مستور است به بینید تا بر جمیع حوادث غیبیه مطلع شوید این نور مثل اینست چگونه  
 در این صورت جمیع انبیا منطبع است این نور نیز محیط بر جمیع صور و محیط بر جمیع انبیا است اینست که  
 حقائق انبیا با نور کشف میشوند اسرار کتب بگفتن بان نور واضح میشوند اسرار ملکوت بان نور مشهود میگردد و عوالم  
 الهی بان نور درک میشوند . حقائق اسماء و صفات الهی بان نور معلوم میشوند . بان نور روابط بین حسی و  
 خلق واضح میشود لهذا امید داریم که بان نور نور شریف .

۳- در بیان سرور و حزن میفرماید ( ۱ )

( نطق مبارک سلخ دیقعد ه سنه ۱۳۲۹ در منزل مبارک بارس ۲۱ نومبر ۱۹۱۱ )

هو اللسه

جمیع بشر همینه مورد احساس هستند یکی احساس سرور دیگری احساس حزن . وقت سرورین انسان در  
 پرواز است . جمیع قوای انسان قوت میگیرند . قوه فکریه زیاد میشود . قوه ادراک تند میگردد . فسوس  
 قلب درجه مراتب ترقی میباید و عاطفه به حقائق انبیا میبندد . اما وقتی که حزن بر انسان مستولی شود مخم  
 میشود جمیع قوی ضعیف میگردد درک کم میشود . تفکر نمیآید تن قیقین در حق انبیا نمیتواند خسوا  
 انبیا را کشف نمیکند . مثل درده میشود این احساس شامل جمیع جسم بشر است از برای انسان حزن

( ۱ ) خدایا تا اول صفحه ۱۹۲-۲۰۱

معانی کلمات انبیاء (در بیان سرور و حزن)

حاصل نمیشود و از عقل انسان زحمت و مالتی ریخ نمیدهد. یعنی قوای روحانیه سبب مشقت و کدورت انسان نمیشود  
 اگر حزن از برای انسان حاصل شود از مالت است. اگر از برای انسان خمودت و جمودتی حاصل شود از  
 مالت است. مثلاً تاجر است زبان نمیکند حزون میشود. زراعتی دارد برکت حاصل نمیشود مغموم میگردد  
 بنیانی میسازد خراب میشود حزون میشود و مضطرب میگردد مقصود اینست که حزن انسان کدورت انسان از  
 عالم مالت است یا سرنومیند از نتایج عالم طبیعت است. پس واضح و مشهودند که حزن انسان و نکبت انسان  
 و نحوست انسان و دلت انسان همه از مالت است. اما از احساسات روحانیه هیچ ضرری و زبانی و خصه و فسی  
 از برای انسان حاصل نمیشود حال جمیع بشر هر ضرر و غم و خصه و مالت هستند انسانی نیست که از برای حزن و آلم  
 و مشقت و زحمت و تعب و خسارت حاصل نشود. چون این احزان از مالت است حاصل میشود چاره نیست جز  
 اینکه رجوع بروحانیات بکنیم. وقتیکه از مالت است نهایت تنگدلی حاصل گردد انسان توجه بروحانیات میکند  
 زائل میشود. انسان وقتی در نهایت مشقت نهایت یاس میافتد چون بخاطر ایندخت ای مهربان دارد سرور  
 میشود اگر شد فقیر مالت یافتند با احساسات روحانی این خورد را از کفر و تکبر غنی بیند. وقتیکه مریض میگردد  
 فکر شفای میکند تشفی صد حاصل نماید وقتیکه بمصائب عالم ناموت گرفتار شود بفکر الهوت تسلی یابد. وقتیکه  
 در حیرت عالم طبیعت در لنگ شود بفکر سرو از عالم روح میافتد سرور میشود. وقتیکه حیات جسمانی مختل باشد  
 بفکر حیات ابدیه افتد معنون میشود اما این نفسیکه توجهشان صرف بمالت است و در حیرت مسوت  
 مستغرقند در وقت بلا و حزن چه تسلی خاطر دارند. نفسیکه معتقد باین باشند که حیات انسان محصور در  
 حیات مالتی است چون نتوان کرد و در دنیا و مصیبتی گرفتار شود و کور و حیل بگوید بچه چیزها میداند و بپند  
 چیز تسلی یابد کسیکه معتقد بچی قدر مهربان نیست چگونه روح و روحان یابد. یقین است که در عذاب ابدی  
 و نریمیدی سرمه است پس شما ها خدا را شکر کنید که احساسات روحانی دارند و انبذابات قلبی نیستند  
 بینا دارند و کوشش نمائید. جانی زنده دارند و دلی ملو از محبت الله در هر مصیبتی گرفتارند تسلی خاطر  
 دارند. اگر زنده کانی نیروی مختل شود بحیات انسانی مستبصر هستید. اگر در ظلمت طبیعت گرفتار شوید  
 بنور انیت مکتوت سرورید. هر انسانیکه احساسات روحانی دارند تسلی خاطر دارند. من چهل سال در حبس  
 بودم با آنکه تحمل یکسال ممکن نبود. هر نفسی را بان حبس بیارند یکسال بیشتر زندگانی نمیکند از غم و خصه  
 هلاک میشد. لکن من الحمد لله در این چهل سال در نهایت سرور بودم هر صبح بر میخوابم مثل اینکسسه  
 یک بشارتی جدید بمن میرسد. در شبها رینک میشد نور سرور در قلب میافزود. احساسات روحانی تسلی  
 خاطر و توجه بخدا سبب روح و روحان. اگر توجه بخدا نبود احساسات روحانی نبود چهل سال در حبس

معانی کلمات انبیاء ( در معنی شوق القمر )

چند میگردم . بر معلوم شد اعظم موهبت عالم انسانی احساسات روحانیست و حیات ابدی انسان توجیه بخدا  
آید و ارم روز بروز توجیه آن بخدا از آن شود . و تسلی خاطر بیشتر کردن . نفثات روح القدس بیشتر تاثیر کند  
و قوای ملکوتی بیشتر ظاهر شود . اینست منتهی امل و آرزوی ما از خدا انبیین میخواستیم .

۴ - در معنی شوق القمر .

متا بیدر

در معنی شوق القمر میفرماید ( ۱ )

هو هو

اشفاق قهر را معانی متحد نه است . محصور معنی ظاهر نبود ، از ان جمله مقصود اضمحلال نفسی است  
که قبل از طلوع شمس احدیه از افق محمدیه ناس مستنیرا زانوار ظلم و حکم و معارف اربونند . چون شمس یگانه  
در کور مسیح قبل از ظهور جمال احمدی در ما بین ناس دعوت بصراط مستقیم و منهج قویم مینموند و انوار معارف  
و حکمی که از مصباح عیسوی و مشكاة مسیحی اقتباس نموده بودند از السنن ظاهروناس . میباید و نه لاشئنا  
ز نور حکمت و معرفتستان و وسیل هدایت سلوک مینموند چون نیرانظم و منمن قدم از مشرق بشرط و مطعسا  
ظا هر کشت این نفوس مرفق بایمان نشند و از ان شمس افق توحید مستغنی نشدند لهذا این نجوم سافسط  
و قدینش کشت . ( چون برآمد شمس ان شوق القمر ) این است که در انجیل در علامات ظهور و معنی میفرماید  
( تما ساط النجوم والقمر لا یعطی نوره ایذا ) البته انعه ساطعه که از شمس حقیقت ظا هر کشته رونسق  
و جلوه در کونین منیری را محو میفرماید ( ع . ع )

متا بیدر

۵ - در معنی توحه ادم .

در معنی توحه ادم میفرماید ( ۲ )

( ۱ ) بیها المسائل الجلیل ) قد سالت عن عدة مسائل معضلة و طلبت شرحها و سئمتها علی ما ینبغی لها  
و شك الامر مستعد عن فرجة من الآفات . و مهلة من النوائب و البلیات و انی لعبد النبیاء مع تشتت الاحسوال  
و عدم المجال و كثرة الغرائل و زفر المناغل و الشواغل . لعمرک لا یجد طرفه عین مهلة للراحة و لا فرصة  
للسكن و الهدنة مع ذلك سنقر علیك بكلام موجز معجز و علیك بان تهتدی بالاشارة الی الحقیقة و هو ان  
نوحه ادم فی سبعین الف سنة لیست عبارة عن السنین المعروفة و الاذیام المنعدودة بل انما من مشروطیست  
زمانا من و ان یمیم القیامة كان منصرها بانة خمسون الف سنة ففقی بدقیقة واحدة نظرفة عین بل اقل من ذلك  
ولكن الا مورا لشی لا شان تتم الای خمسين الف عام ثم وقعت و تحققت فی ان واحد . و هكذا نوحه نوح كانست  
كالنبا الذی یمشد فی سبعین الف سنة هذ عبارتة عن ذلك .

متا بیدر

( ۱ ) مكاتیب جنك در صفحه ۶۲ - ۶۳

( ۲ ) مكاتیب جنك در صفحه ۱۲۳ - ۱۲۴



۱- معانی کلمات انبیاء ( در معنی ناقة الله ) ۰ ۲- زیارت حضرت

سید الشهدا

۳- و حمل عرش ربك يومئذ ثمانية ۰ ۴- در کتاب منشور مشهور

۱- در معنی ناقة الله ۰

در معنی ناقة الله میفرماید ( ۱ )

( و اما ناقة الله المذكورة ) فی سورة الفتح فیها عبارة عن ناسه الحفدة التي وقعت بيد الاعداء فحرقوها  
ای خدا بردها و سوزاندها با سینه خندان ۰ و آن نبیها و نعمانها حتی احتسبوا اللحم الفراء ( قد منم علیهم ربهم  
بد نبیهم ) از حرم علیهم المراهبا لالهیه و اخذهم و تركبهم فی غلظتهم و ثوبتهم و حرما نهم و جعلهم الی ابنا الیاد ۰

۲- در معنی زیارت حضرت سید الشهدا

در این معنی میفرماید ( ۲ )

( و اما ما ورد فی زیارة سید الشهدا ) روح المعزیین له الفداء و هی بمعنیبتك تركت النقطة مقرها و اتخذت  
لنفسها مقاما تحت السماء ( اعلم ) ان النقطة من رنا عن ان کتابا لا نشاء ان النقطة تنفصل بالالف والالف تتكسر  
فی الاعداد ۰ فتظهر الحروفات العالیات والكلمات الخاملات و حیث ان الشهادة فی سبیل الله علی سید  
الشهدا روح المعزیین له الفداء فاستقر مغشیا علیها تحت الباء و اما الایة المباركة ۰

سید الشهدا

در این معنی میفرماید ( ۳ )

( و حمل عرش ربك يومئذ ثمانية ) اعلم ان الثمانية حاملة للثبعة و هذا النار الی ان عدد الاسم الاعظم المقدس  
ثبعة لانها جالسة علی الثمانية الحاملة لعرشها ۰

۱- در معنی در کتاب منشور ( نقل از بیست و وی )

سید الشهدا

در این معنی میفرماید ( ۴ )

از يك بيت مشهور متوال نموده بودید جواب مفصل لازم ولی بجان عزیزت قسم که مهلت و فرصت ندارم و آن اینست  
که در کتاب منشور است یکی کتابت کون و دیگری کتابت ندوین ۰ کتابت وین کتابت معانیست که بر انبیای الهی  
نازل را از هم متمایز کردی ما در کتابت کون این لوح محذوف است اما مستورق منشور اکوان و تکوین طبقند و نیست ۰ در کتاب  
تدوین سورايات و کلمات و حروف موجود و حقائق و معانی در ان منتهی و منتهی و هم چنین کتابت کون منشور الهی است

( ۱ ) مکتب و صفحه ۱۳۴

( ۲ ) مکتب و صفحه ۱۳۴-۱۳۵

( ۳ ) مکتب و صفحه ۱۳۵

( ۴ ) مکتب و صفحه ۴۳۶-۴۳۸

مناجات انبیاء - ذکر اصحاب راسه رقران

و در صفت اسرار بانی . آیات عظیمه موجوده و صورت کلیه مشیون کلمات تازه مشهور و حریرنا تعالیه منظور و اسرار ما کسان  
 و مایه کن در آن موجوده . در این کتاب با اسرار الهیه و تفکره یونین با کتاب تکریم ذکر نمازی انارور مسوز  
 و در آن درونش کنه های است سر مکتون و غیره است حضرت یونین مشاهده کنی اینست که در قرآن خطاب میفرماید ( انظر  
 الی الابل کیف خلقت والی السماء کیف رزقت والی الارض کیف مدهت والی البعدا کیف سجدت ) را مثال ناسک  
 پس محتاج و واضح شد که در عالم ته و در حروف و کلمات را با است و در عالم تکریم نیز حروف و کلمات را با است . ملا خواست  
 است که تکریم را تشبیه بشد و مع نماید و تشبیه ما نماید . که اینست که میگوید نون ابر صا نه چشم و چشم کرش و نور شبی  
 فتنه صد عقل و شورش و انه . بنین الف را بقامت تشبیه نموده اند و همین را با مسنان و قمر را بصوم و لام را بحدار و مثال ناسک  
 جودش مقصود اینست که تکریم نسبت شد و این استی ز این یقین است و لکن بیان حضرات مگر در انزال تشبیه است  
 بنگرید اشتباه و عواید است و انما شکلی مشهود بانه بزرگند و در حد و طریق نموده و فرج و سروری یافتند این در آن زمان  
 بر حال الحمد لله بفضل نامتناهی الهی و عنایت جلال تمام بواب اسرار بر روی در انبار مفتوح گشته عالم کسبون  
 در جنبش است و اسرار را تان و مایه کن درین درین ظاهر ( و اخرجت الارض انما یومئذ تحدث اخبارها ) ظاهر و

اشکار کرده است .

۱- ذکر اصحاب راسه رقران .

در ذکر اصحاب راسه رقران ۸ میفرماید ( ۱ )

یا کوی ... احب الی الهی و اما ... رحمن حلیمم و علیهم السلام الابی

هو السلام

اینها تان کوی و دست ای عاشقان روی و دست قفا ز اجویح تا بیج رون اس است که در قرآن ( اصحاب رس ) تعبیر  
 شده جمعی از انبیاء در زمان قدیم که شبرتمان منقطع شد و در آن قلم مبعوث شد و عالم انسان را بنفحات رحمانی  
 مستطرد نمودند . و هم چنین در زمان اخیر حضرت عالی روحی فدای چشم بریق سر کون و در آنجا مسجون گشتند . حافظ  
 شیرازی را نحه بمشام سر سیت و این شعر را گفت .

ای صیبا در بگذری بر ساسل رون اس

بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس .  
 و حضرت زود شد نیزه شبی در آن در عادت سپر و حرکت میفرم و دند . و کوه قاف که در احادیث و روایات مذکور  
 گفتار است و ایرانیا را اعتقاد چنان که اشیا به میفرخ است و لانه غنای شرق . لمده امین چنان است که ایسن  
 خطا که شهبازی ننگی در شرق و غرب منتشر نموده و آن امرت بیج ربانیت در گفتار لانه و اشیا به نماید .

معانی کلمات انبیا \* ( در معنی چهار کوه و چهار سو و چهار جایگاه )

الحمد لله احبای با نكوبه در این سالهای جنگ با جمیع طوائف انستی نداشتند و بموجب تعالیم الهی بکل مهربان و در راه و الله جوش و خروش نداشتند و از آنکه محبت الله سر مستوت هوش بودند حال باید مانند نهنگ بخروشنند و تلافی سالهای جنگ نمایند و با هفتک مستانه و ترانه عاشقانه ان اقلیم را با هتزاز و حرکت آرند تا نورا نیت چنان قلمبر روشن نمایند که اشعه یگانگی بتابد و ظلمات بیگانه را زایل کرد و جمیع طوائف باید یکدیگر میزند و در الفت و محبت فتنه و شکر ریزند و شور و ولهسی انگیزند که ممالک مجاوره نیز با هتزاز و حرکت آیند و علیکم و علیکم لبیا \* الا بیسی آ تموز سنه ۱۹۱۹ (عبدالبهاء عباس) مکتب

۱- در معنی لیلۃ القدس

در این معنی در لوحیکه با فتخارا قای میرزا بدیع الله آگاه نازل شده میفرماید ( ۱ )

لیلۃ القدس شیئی است که در قشله لوحی صادر و همچنین لوحیکه بجهت درویش صد فعلی نازل شده است احبای را با تحاک و اتفاق نذالت فرمودند و این لوح در ضمن کتابی طبع شده .

۱-۲ در معنی چهار کوه و چهار سو و چهار جایگاه . مکتب

در این معنی میفرماید ( ۲ )

سواله

( ای پیدار همنیار ) ستایند و پرستشیزند ان را ناکه ترا از کرباب پیمان شکن اهریمنان رهاشی نداد و در انجم رانستان در آورده . این گروه پرشوافتاب نبینند و چون موثر کورد رنج کور جایگزینند و کونیا هفتک جان بخش جهان آسمانند هفتک و چون مار کرب رسد راج تاریک و تنگ خزیدند و چون خرا هفتک انانی بنمایند و بیسناک شویشراستایند کوندافتاب درخشند تا رندا مستوماه تابان تیره در چشم هرک و روزنیک اهنگ مسر پس بد . و از کلاغ و زغن خوش گلشن زاریند ان گلخن است و سرزمین خس و خاشاک کلزار و زمین پس چهار کوه و چهار سو . چهار سو . چهار کوه . چهار جایگاه . چهار روزن رسخن پیشینیان و نیایکان بسیار . اختر چهار امسک چون روز چهارم جام جایگاه روی بنمایند . هر که یزدانی یرد انی کرد و هر که اهریمنی اهریمنی شود . ز راهی چون از تن جدا کرد . در روزا زجا یتاه انا زرسد و بتذکره و از شوهر جهان خاگ در کرد و روزنم از جایگاه دوم از شوهر جهان روینده در کرد . روزمیم از جایگاه سیم جانوران در کرد . در ایام ان روز چهارم جایگاه هرک مان چون مهربد رخسند و جهان یزدان بتابد . هر که در کرد و جهان خداوند مهربان پیوسته کسری والا در تیرگی جایگاه جانوران . اند چهار روز چهار جایگاه است چه که خورشید جهان ان بر چهار جایگاه

( ۱ ) مکتب سوع ۲۲۷-۲۲۸  
( ۲ ) مکتب سوع ۸۴-۸۵

معانی کلمات انبیا ۱- در معنی توقف افتاب ۲- در معنی عنقریب صرافان وجود

باندازه آن جایگاه بر تو بخش است و دستاوردی بیک بیخام دوستی و پیام انسانی برسان (ع ۰ ع)

۳- در معنی توقف افتاب تعابیر

در معنی توقف افتاب که در کتب زردشتیان ذکر شده میفرماید (۱)

هو الله

ای زردشتی بهائی و بهائی سنائی آنچه مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید • جمیع نقوش نامه اثار کنگ مهر پرور • بلکه در روگه هر بود • زیرا دلایل جلیل بر مملوک در سبیل بود • خوشحال تو که بدین بخشش سرافراز گشتی • و چنین آفریندگی شدی • در خضر صرافان مرقوم نموده بودی که در کتاب زردشتیان مرقوم است که در آخر دوره مقرر است که این توقف در سه ظهور واقع گردد •

(در ظهور اول) که روز افتاب در وسط آسمان توقف نماید •

(در ظهور ثانی) بیست روز (در ظهور ثالث) سی روز (پدرانکه) ظهور اول در این خورشید و حضرت

رسول است که شمس حقیقت در آن برج که روزا استقرار داشت و هر روز عبادت ازین عین است • زمان صد سال

باین حساب هزار سال میشود • و آن در روگه رحمتی بود که بعد از شروب نجوم و لایبتا ظهور و حضور و اطاق هزار

سال است • و ظهور ثانی ظهور نقطه اولی روحی له الفداء است که شمس حقیقت در آن در بیست سال در آن

نقطه استقرار است • بنا اینست سنه شصت هجری بود • و بنا بر اینست در ستاره و در وجه مال مبارک چسبون

شمس حقیقت در برج الهی که خانه شمس است ظهور و اتماتی فرمودند مدت استقرارش شد سی بود که آن نهایت

مدت است قرار افتاب است در یک برج تمام نموده اند که در بسیار اقل با نصد هزار سال • حکایتی در

۱۴- در معنی عنقریب صرافان وجود •

در این معنی میفرماید (۲)

هو الله

(ای بنده جناب الهی) مشرک ازایه مبارکه نموده بودی که میفرماید (عنقریب صرافان وجود در پیشگاه

حضور محبوبه جز تقوای خالص نبندیرند و غیر عمل پاک قبول نمایند) معنی این است مبارکه مفضل فرمودند که مفضل

بیان مینموند • و آن اینست که ما خدا را تقوی و عمل پاک پذیرد راه احدیت مقبول است • شجرس شکر در نزد پادشاهان

احدیت پسندیدند • نیست ایمان با نند شجر و تقوی و عمل پاک بنایه شمس است الیوم اعظم تقوای الهی است • بر

توبه و ایمان است و عمل پاک پسین رفتار و کردار • و آثار بهائیان حقیقی که متاخر و یا و نماز الهی است •

(۱) مکاتیب جلد دوم صفحه ۲۵-۲۶

(۲) مکاتیب جلد دوم صفحه ۳۰۵

معاني كلمات انبياء - در معنی اذ الشمس كورت

١٥ - در معنی اذ الشمس كورت

در این معنی میفرماید ( ١ )

هو الله

قال الله تعالى في الثران المبين والذكر الحكيم (اذ الشمس كورت واذ النجوم انكدرت) (يا ايها الورقة الحاة) <sup>ثورة</sup>  
اعني بان الشمس هي الذوكبا لساطع الفجر والباهر الشعاع اشهر النجوم واعظم الكواكب في عالمها .  
فيظهرها لقيامة الكبرى والظامة العظمى وقيام الساعة الامرالان هي تتكورا لشموه وتنتشر النجوم وينشق القمر  
وهذا سر من اسرار الحشر المستمر الرمز المستقرن بمركل ذي نثر . والكاشف له ظهور الجليل . الاكبر  
المعجود المنتظر . فاد اقامت القيامة وانت الساعة وجاءت الظامة وزلزلت الارض زلزالها وانفطرت السماء  
باظباها ونسفت الجبال وانفجرت الاشجار وسجرت البحور وحشرت الجحوش ونسب لميزان وتسعرت النيران  
وازلفت الجنان وامتد الصراط . وتكملت الاسراط فهل لعترض ان يعترض لم كورت الشمس وخسفت البدر  
ارضعت النجوم وتابعت الرجوم . لافورس القيم . انه شرط واضح معلوم لا ينكره الاكل جهول عنود .  
مخفاظ مردك والذي من اهل الانصاف الخالي من الاعتساف يقول من شروط الساعة وقيامها تكورا الشمس  
وانشق القمر وانظما من النجم لانه امر منصور كالبنيان المرصوص وان اكانت الحقيقة والماهية غير الوجود  
وليس عين الوجود . فالوجود قابل للانفكاك عنها لانه مستفاد من الغير وانه غير الماهية فالجزم اذا كان  
غير النور . يجز انفكاك النور عنه . واما اذا كان الجرم عين النور . لا يجزوا لانفكاك (ولله المثل الاعلى) فسان  
النيران على ثلاثة اقسام . منها ما هو نوره مستفاد من الغير كالنجوم السيارة حول الشمس . ومنها ما هو نوره  
مستفاد من الغير كالنجوم الصارحة حول الشمس ومنها ما هو نوره غير جسمه وجرمه غير نوره ولكن الجرم مقتضى  
لذلك ومستلزم له وحيث طوق بينهما الغيرية يتصور لانفكاك عن النور كالشمس والنجوم الكرهه ومنها نفس  
النور فان تصور انفكاك الشيء عن نفسه (اللمنور السموات والارض) فالشمس والقمر والنجوم والسراج كلها يخلق  
عند اسم النور . وكل موجود وماهية وجوده مستفاد من الغير ووجوده غير ماهية وماهية غير وجوده . يجز  
انفكاك الوجود عنه واما نفس الوجود فان يتصور انفكاك عن نفسه . وهذا امر واضح مشهود . لا يحتاج الي البيان  
ويغنيك عن البيان الشهود والعيان . سبحان رب الرحمن عن كل نعمت وصفة وتصويري <sup>٤٤</sup> حيز الامكان وانك  
انت يا ايها الورقة لتحلمين حق العلم . ان جميع الشموس كانت كاسفة عند انراق نور من انوار ربك وان الالمنة  
كانت كائلة من الخلق في محض مولك . وان الوجوه تانت خاضعة خاضعة وانعناق منكسرة عند تجلج اشار  
سردك الذي ربك . فسحقا للذين حجبوك وحالوا بينك وبين محبوبك الحنون . وسعرا ليلاتها را احتسبي

معانی کلمات انبیاء ۱- در معنی سینه بند حضرت هارون ۲- در معنی مائده اسمانی  
۳- موضوع اسکندر و القزین و اب حیات

ینظروا ویسقطوک من الدوحة الرحمانية والسدرۃ الفردانية واستل الله ان یرجعک الی الشجرة المبارکة

(ع.ع) • ست مدبر

۱۶- در معنی سینه بند حضرت هارون

در معنی سینه بند حضرت هارون از کتب اسرائیل میفرماید (۱)

(و اما سینه بند حضرت هارون) که عبارت از دوازده سنگ بود انستکه با دوازده سبط بود که سینه بند حضرت

هارون بود •

ست مدبر

۱۷- در معنی مائده اسمانی میفرماید (۲)

هو اللہ

امید دارم در مجلس نما مائده اسمانی بخوریم ان بالتمامه مطابق مذاقی است زیرا این جمعیتی است که بحیثیت  
جمعیت و هر جمعی که بحیثیت جمع شود یقین است مائده اسمانی در آنجا است • و اصل مائده اسمانی بحیثیت  
است در آنجیل مذکور است که مائده اسمانی بر پختربنازل شد و در میان اهلانی ترویج مذکور است که بحضرت  
مسیح نازل شد و هم چنین مذکور است که مائده الهی بر حضرت مریم نازل میشد و یقین است که این صحیح است  
که هم بر حضرت مسیح و هم بر حضرت مریم مائده اسمانی نازل میشد اما مائده اسمانی بمقتضای اسان اسمیت  
مائده روح بحسب روح و مائده عقل بحسب عقل و ان مائده که بر حضرت مسیح نازل میشد و بر حضرت مریم نازل میشد  
ان بحیثیت الله بود • روح انسانی از ارزنده میشد خدا ای قلوب برد تاثیرات این ندا ای جسمانی مرقم است اما تاثیر  
ان ندا ای اسمانی این است در این ندا احیای جسم است اما در ان ندا احیای روح •

سما و در

۱- موضوع اسکندر و القزین و اب حیات

راجع با اسکندر و القزین میفرماید (۳)

هو اللہ

ای ثابت بر پیمان چشمه اب حیات عین یقین است الحمد لله از ان نور تیبی و نور شمشاد و حضور مسان است  
استند رفیع بود ای القزین نیست تنایه از شخص با آنکه اراست ملاحظه کن که اسکندر را ان خدمت از چشمه حیات  
پس تیب شد و چشمی نوا با نوا گشت رسم بره و تیب بود در القزین از طوک یعنی بزد و حرب بود زیرا ان القز و له و القز

(۱) مآئیب جلد دوم صفحه ۱۵۸-۱۵۹

(۲) بیانات مبارکه در منزل مستر شوسن در امریه امیر خه چون ۱۱۱۲- خطایات جلد دوم (چهارم) صفحه ۲۶۶

(۳) مآئیب جلد سوم صفحه ۳۶۶

عید پنجم جماد الثانی - اگر شبانه در حضرت اعلیٰ در روز چهارم و پنج شمس و

روز را شکرین روز می یزد این از آن باب مذکور است و این بعضی از حفظ روایت کتاب روایت که اسناد بر تالیف است  
و این خطی فاحش است زیرا که از نزد بین از میان مثنوی الهی است و اسکنت مشخصی بر روی تالیف می باشد به سبب  
این از تالیف و در حدیث تو بدرتا ، اول بیت بعد از روزا روایتیم که در حدیث بر شهرت بر تالیف باقی می باشد و تالیف و خطی  
الهیاء الاهی ( ج ۱ ) . سید محمد

(( فصل بیست و نهم ))

۱- موضوع عید پنجم جماد الثانی

در این موضوع میگردانید ( ۱ )

( ایما را انهم ) از آن مسموم که بعضی بزرگ پنجم جماد الثانی را عید ولادت بهجت این عید گرفته اند  
عزیزند اما در این عزیمت خیرند و گفته اند همان باین واسطه اعلاء لمة الله است و در حدیث روایت شده اما بنام حضرت  
المهدی و در این پنجم جماد الثانی از آن روز بهجت حضرت اعلیٰ روحی که الهی است . ام تا باین روز مبارک را بنام  
بهجت ان تیرا تا ان تیرا کبریا و از این روایتیم . و در روزنامه ما این گفته و یاد نگوریم بزرگه اما اسما این بهجت که در روز  
ان ذات صد و بیست و هفتم اعظم بود . پس جز در حدیث حضرت اعلیٰ روحی الهی است که در این روز پنجم پنجم جماد  
الاول جایز است . زیرا این در تاریخ شهرت المهدی است ( اما ولادت این عید ) در آن روز پنج گفته این که اسناد بر  
الذات و تالیفات الهی است که در حدیث این عید و این روز مبارک را باین بهجت حضرت اعلیٰ دانست . و این است  
تالیف صحیح حدیثت شناخت و باین سبب یعنی و سر روزنامه ما این برداشت .

( در احوال ) زینها روزها را زانها که در حدیث در بار روز فکره که در سبب تمایز است و این که در حدیث ( عید المهدی ) است  
من این تالیف بر باین حدیث بر روزها را زانها که در حدیث در بار روز فکره که در سبب تمایز است و این که در حدیث ( عید المهدی ) است  
و این نامه را در حدیث بزرگه منتشر است . تالیف بهجت حدیثت در حدیث و در حدیث ان عمل کنند ( و تالیف المهدی )

و انشاء ( ج ۱ ) . سید محمد

۲- اگر شبانه در حضرت اعلیٰ در روز چهارم و پنجم

در این عید و در روز تالیف ( ۲ )

اما شبانه در حدیث اعلیٰ روحی که الهی است که در این روز پنجم پنجم جماد  
تالیف المهدی

( ۱ ) مناقب ج ۱ و ۲ صفحه ۱۲۷ - ۱۲۹

( ۲ ) مناقب ج ۱ صفحه ۳۳۸

تعیت اللہ ابہسی

در موضوع تعیت و لزوم اتحاد میفرماید ( ۱ )

سر اللہ

یا من انہ بہ اللہ لتشرقنا تموا ثبات القلوب الضعفاء علی عهد و میثاقہ ، والنیام علی خدمۃ امرہ تسد ثلوث آیات  
 نیرتہ الی اللہ ، ورتلت کتابا نجد ابک الی ملکوتہ لا بہسی ، وان کتابنا للشر فیما لقی الغلبۃ لیس اعبۃ النزال -  
 رائتکاح فی الملکوت لا بہسی ، حتی بہاجیم علی مدائن القلوب ، صون الشوری و تشدک فی الذناب و تبت نہ نمدل  
 جنون الشبہات ، ولکن قاتلہ الہود یترقب النقط المہمۃ السنجیۃ حتی یسوق الجیور و مزیل الطیش ، و بہجری  
 تعبۃ الجیور ، و ہذہ النقط المہمۃ فی مدائن القتال ، والقلاع الحصینۃ فی مرقع النزال عبارۃ عن التفسیر  
 نامتہ ، و الاسرۃ الصائلۃ و الخیر الصافرۃ و المصاب القامرۃ الہاجمۃ علی وجوہ الشبہات و المالب الارنیاب  
 تاللہ یا حبیبی ان سان الرفرف الاعلی کل واحد یشی الدود الی ہذہ الدارۃ الالبیاضۃ و النقی لعلہ یترسق  
 الی خدمۃ المنازیر و النجات و یسئل فی سلسلۃ افراد جبر الہیۃ و یحارب الرجوع و الضاریات من جنون الشبہات  
 ( در خصوص اختلاف ) در بین احباب از حجت تعیت مرقوم فرمودہ بودید ، در این امر جزوہ نہایت احباب بہ ہسی  
 یکدیگر مشورہ ، تا بخود مشغول نہ شیند و از نشر نجات فدہ روایات ثنویہ بر میساقی بازمانند ، بلکہ سبب میسر نہ کہ  
 مثلزلین بر عہد رخنہ میندایند و ضمنا را متزلزل میکنند حال وقت تا سیم استنہ زمان ترتیب ( ثبت الحشر ) کسم  
 انشر ) مثل مشہور است ان حضرت اخبارا اتاہ داند کہ ما ان کونما اختلافنا مثل سم شیعہ زود در سیر است  
 تا قضیہ بکمال قوت نہ ردتہ میخوانیم ان ساعی و سطر کہ انحد للثنا بتورا سہ نیت سبورون یا بدہ در اعجازہ و ان تاقی و یطخ  
 ریشہ سفاق بکونیک و اکونہ نانہ ، بیانیت جزئی در مساقی ، فرعیہ حاصل کردہ ، پایینی بکونیک و اعجازہ و ان تاقی و یطخ  
 نہاند بہ ان دعوت و بیانکی بد و انفسرد کی نفسی اختلاف نائل و اختلاف حاصل دیگر نہ ( در مسئلہ تعیت ) ایسمن  
 چہارتحدی تا حضرت اعلی روحی لہ الفداء است و مقتضای ہر چہ ہا رجماں قدم روحی لاحبابہ الفداء است نہ ہون -  
 حضرتش ، و اجراء ہر چہ ہا رجماں نہ ہرمان از فطرت یکی از اینہا ، اموجہ نہ بہ ان کونیک ہرینہ و ان تاقی نہایت از ہسی  
 اللہ خارج نکردہ و مرید لیم و ضمن و دم و قدح نشود ، و تعریف و تہذیب جانی نہ و اعتقاد نہایت نہون ، چہ کہ عہد ہا ہا  
 تعیت نہ کتاب البسی وارہ ، ولی الیوم بانہ ملائقی ( اللہ بہسی است ) و شی این عبت از این نہا ، مہترہ ، در نہتہ  
 مقتضای از ( اللہ اعظم ) نیز جمال قدم روحی لاحبابہ الفداء است ، چہ کہ از استا سم اعظم نہ براعظم و شہد براعظم  
 اما این تعیت ( اللہ ابہسی ) کومرہ بویست جمال غیب احدیت است کہ در قلب اماں تاثیر بہنمایند ، ولی ایسمن  
 اختلاف را بنویسید بسیار خوشی بد و سرزنشرا حدی از میان بردارید کہ بیانہا اسباب احزان قلوب رہ نہ و شہد ہسی  
 نہ بکری ملازمہ نہایت الیوم یا بد احباب الیوم ، نہ نہایت حضور و حضور و محویت فنا و غفر حقیقی و نہ و روزگار با شہد

( ۱ ) مذاہب جلد نہ و صفحہ ۳۰۲ - ۳۰۵



تحییت اللہ ابھی - ضیافت نوزدہ روزہ

بہیچیک برن یکر اعتراض کرنکن و خجلمنر نیسننہ نہ تا کل نہ رظیل کلمہ میثاق (اعوان علی سرور متا بلین) زیست نہ ایند  
نرخصو ماعتنا از نارالتنن مرقوم نموده ہون پنا استعنا جائزہ انشاء اللہ نہ رد ارا الفنون رجال نہ و فسنون  
نرینت میکر نہ (ع . ع )

۴- ضیافت نوزدہ روزہ و مشورت

نر موضوع ضیافت و نرایت مشورت میفرماید ( ۱ )

ہوالہ

(ای ثابت بر ایمان) نامہ مفصل شمار سید . ولی از کثرت مشاغل جواب مختصر مرقوم میشوند . نرخصو مراضیافت  
نر ہر نمبر ہائی سٹوال نمونہ ہون پند . مقصود از این ضیافت الفت و محبت و تبتل و تہذیب و ترویج صنایع خیرینہ  
است . یعنی بد کرا الہی مشغول شوند . و تلاوت یا توجہات نمایند . و یا یکدیگر نہایت محبت و الفت مجسری  
نارند . و انرمیان نہ و فسنون را با اخطو مری حاصل ہر نہ ورا دعوت نمایند و یا صالح ما بین کوشند . و نہ را مورخین  
و اعمال پرہمدانہ نمایند . تا نتایج ممدوحہ حاصل کرد نہ نہ یک را از الفت و تہذیب و مہربانی سٹوال نمونہ ہون پند  
این واضح و پندید است . محتاج بسٹوال نیست الفت و تہذیب مراتب نہ ار نہ ہر تہذیب ہی از ہر تہذیب مقبول و انہی ترقی  
بیشتر نمایند مقبولتر و مہربتر و خوشتر است و سبب تقرب بار آہ نہ و الجلال . و جلیل تا نوسد است تا مٹا ہی . مہنسی  
قبل مکتوب مرقوم نرخصو مراضیافت و تفاق مرقوم کرد پند . و نتایج سامیہ و فرائد الیہ الفت و تہذیب انکی بیان کرد پند  
و با ظرافت ارسال شد . نہ را مری ترجمہ کرد پند . و انتشار یافت و در قفقاز ترکی ترجمہ شد . و انتشار یافت الہی  
بمشورت رسیدہ نہ نرخصو مشورت جا مور بہا سٹوال نمونہ ہون پند . از مشورت مقصود انست کہ اراء مشورہ مشع نہ الہی  
بہتر از اراء واحدہ است . تاثیر قوت نفوس کثیرہ البتہ اعظم از قوت شخص واحدہ است لہذا مشورہ مقبول نہ رکاہ کبریا  
و ما مورہ . و ان از امور عالمیہ تخصیص گرفتہ تا امر کلیہ عمومیہ . مثلاً شخصی را ناری نہ ریند الہی اگر با ہمہ شخصی  
اعوان مشورت کند . الہی نہری و کشفانچہ موافق است کرد نہ . و حقیقت حال واضح را شکار نمود . و ہمچنین  
مانعوان اگر اہل قرہ ہی بہت مورخوش یا یکدیگر متور نہایت و الہی طریق صواب نمونہ رنود . و ہمچنین  
نر صنف از اصناف . مثلاً اہل صنعت نہ را مورخوش یا یکدیگر مشورت نمایند . و تجارت و مسائل تجاریہ مشورت  
نشد . مثلاً مشورہ مقبول و مہربوبہ رھر خصوصاً امور اہل مشورت مجلس مشورہ می عمومی ملکی و ملکی . یعنی  
بیت عدل انہا انتخاب مومست و آنچه اتفاقاً اراء اکثریت اراء نہ ان مشورہ تہذیب محمول بہ است . و اکثریت  
بیت عدلی نہ ریمان نہ . محافظ روحانی نہ را طرائف تشکیل شدہ است کہ اینہا نہ را مراد نہ طفت تربیت انہا سال

و محافظه ایتم و رعایت عجزه و نشر نفحات الله شوره ایند . این محفل روحانی نیز با کثرت راه انتخاب شونده  
 تجدید آن تناب و تعیین مدت راجع به بیست و نعل عمومی است که جمیع بهائیان عالم انتخاب کنند . زیرا آنچه  
 نصرت طبع نه بیست عدل عمومی قرار داد . حال چون تشکیل بیست عدل عمومی میسر نه . قرار شده که  
 محافل روحانی امر را در مدت هر پنج سال تجدید انتخاب نمایند (ع . ع ) *مقاومه*  
 ۵۰۰ - مسئله ارث .

در موضوع ارث میفرماید ( ۱ )

اما مسئله میراث . این تشسیم در صورتیست که شخص متوفی وصیتی ننماید . آن وقت این تشسیم جاری گردد . ولی هر نفسی  
 ملکش بر جیت است . بلکه فرزند واجب است . و صریح تصور الهیه است که در حالات صحت خویش باید حکم  
 وصیت نماید و حسب میل خود در توفی که بخواهد وصیت کند و آن وصیتنامه را مستوفی دارد و بعد از وفات نیز باز  
 شود و بموجب آن عمل گردد .

در این صورت شخص متوفی میدانی وسیع دارد که در زمان حیات خود بهر قسمی که میل دارد وصیت نماید تا بهتری شود  
 و لیکه ما البیها الابی ۱۰ ادر منه ۱۹۱۶ ( عبد البیها عباس )

*مقاومه*

۱ - موضوع از نواج - زنا - طلاق

در موضوع سه تانه فوق میفرماید ( ۲ )

هـ ر ا ل ل س هـ

ای در ضمن موقن ثابت . حمد خدا را که از شعله نیرنگی میفای دل و جان روشن شد . و راه های این زواج قسب  
 مضمحل بر صحنه نور و شعله طبرکتم . لیکه اینست که این عدل است که بر روی همه استعظمی باید بکمان همت بندند تا ایم الهی  
 بر آنید تا روز بروز بتا بید و تحقیق بیفزائید .

در شیوه حرمت نکاح . پس زواج با برقیق نموده بودید . راحت این حکم لیل بر باحت نیکران نه . مثلا در قرآن  
 میفرماید ( حرمت علیکم البیتة والذم ولعالم الخنزیر ) این لیل بران نیست که حرام نه . و در الزام ما اثر بر  
 عبارت در قیم که در از نواج حکمت الهیه چنان اقتضا میداند که از جنس صیغ با شد . یعنی بین زوجین در آن است  
 بیشتر سزا له نیش و خوش میماند . و صحت و نیت به ترتیب کرد . و این در فن طلب نیز مسلم و معتقی است . و احکام  
 مشروع و میل بموجب آن منتهی بر فرزند . اما نراند انسان باید خویشی بچند رعیت نماید و چون امری است نیت کیست  
 مضمحل با نیت کاذب یا نراند نیز نواج را در قیق کرد . و در این خصوص در ما تشیبهتند که در قیق کردید . از جمله  
 مکتوب مبتدعی است که پنجاه سال پیش پیا ن کوبه مرقوم شد . اثرات تحریق نیت بیان مندرج است و در آن زمان  
 ۲۲۲ ( ۱ ) ما نیت جلد سوم صفحه  
 ۲۲۲ - ۲۲۰ ( ۲ ) دلائل جلد سوم صفحه

مسئله: ارث - مومن از دواج - زنا - طلاق

اثرات شرب دخان

عدل این احکام را جن بمرکز منظور است. و اما مسئله زنا. در الواج الهیه در مسئله زنا بقدر زجر و تنبیه و عقاب مذکور که بحد حصر نیاید. که نخورد مرتکب زنا از راه احدی است. و مرد و زن و زنزد یا ران مذموم و زن رنزد عموم بشمارند. ولی در بعضی کلمات بیان خسران مبین و محرومیتها بدی است. ولی در تمام حکومتی و سیاسی چنین امری صادق است. زیرا حکومتها در جمیع دنیا بزنان. ابتدا تصرف نمودند و منعی نیاید. پس از آن محکوم رسوای عالم نکردند. این جزا بجهت آنست تا ردیل و رسوای عالم کرد. و بعد از تنبیه است. و این رسوایی اعظم عقوبت است. ملاحظه نماید که بنوعی قرآن با ازنا ثابت نکردند. زیرا شهوات ارجحه در آن واحد با یکدیگر نمیتواند تمکن تام از هر جهت بد دهند. لکن در اجزای قرآن ثابت نکردند. آیا دختران نسبت آنکه عدم اهمیت بزنا بختران ناک. لا والله. فانصفوا یا اهل الانصاف.

و اما مسئله طلاق میفرماند شخص مطلق آنچه موافق رایسرهست مجری دارد نباید بشرا نیست که زوجه چند ماه بود حال یکسال است اما اگر جهتین تا قبل یا شش ماه عوارضی در میان حاصل کرد که سبب بروقت نبود در فصل نام تعجیل نکنند. یکسال صبر نماید تا شاید آن عوارض زائل گردد و دوباره الفت حاصل شود. مقابله  
۷- راجع بمضرت تریب حشیش و انجین  
در این باب میفرمایند

سواله

ای بند، حضرت کبری با آنچه مرقوم نموده بودی ملحوظ افتاد بر تفصیل اطلاع حاصل گشته در مسئله حشیش نشود مرقوم بود که بعضی از نفرسایرانیا بنشینند گرفتار سببها نمانند این مسکرا از جمیع مسکرات بدتر و حرمتمشوش مبین و سبب ریشانی افکار و غمخوردن است. انسان در جمیع ذوان بگردد تا سر این شوره شجره زقوم استیناس با بند و به عالتی نکرده اند که حقیقت انسان شریفه چگونه این شیء محرم را استعمال کنند و محروم از لطافت حدیث رحمن گردند البتة صد البتة تا تائید تا سرانصیحت نماید خمر سبب در عقل است و صحت و در حرکات جادانه اطال این انجین و زقوم کثیف و حشیش خبیث عقل را زائل زنده را خامد و در حرام جامد و تن را ناخار و انسان را بانی خائب و خاسر نماید با وجود این چگونه جسارت نماید ملاحظه نماید که انجالی هند و چین و تریب شرب دخان این گیاه سببین معانی اند. کونه مضموم و به بیروت و منکوب و مدلول و هرزولند هزار نفر مقامت یک نفر نترسانند هشتمه که برین نفر از اهل چین مطلق با چاند فی از رنگ نمودن بر چینی و خورف و در اس که در طیفندان بسبب شرب دخان انجین مضموم گشته سبحان الله چرا در بخران عبرت نگیرند و از قراره لیم این فعل مشغول بیروز و بوسایران نیز سرایت کرد و اعان الله و یا کم من هذا الحرام القبیح و الذخا ان الشیف و زقوم الجحیم کما قال الله تبارک و تعالی یغلی فی الجاون کغلی الحمیم علیکم التحیه و التنا (ع ۰ ع)

مقاله

در این باب میفرمایند

راجع بضررت شرب حشیش و افیون

و نیز میفرماید •

در شرب افیون مرتکب نموده بودید شراب و تمار و سایر و این کل معنی از شرب و تقایب الیه و سقنه و تدریج فی الیه  
 حرامست شراب الخمر و هزاره رجه تشکیل بر شراب افیون دارند و رساحتا قدر بر سواریت مویشی که محسوس  
 وقت در شرب افیون میند چهره مبارک مشهوره است باین درجه مد مور حرامست مگر کسی بجهت معالجه خرب  
 وغریب نماید که در اجزاء خانه ها معالجه امرای در طرف میکنند سچیح را تا تریاق از شرب افیون در روز نما  
 بلکه انشاء الله مثبته کرد و از این معیبت تیریقات یاب و لا یاخذ الله اخذ فی من متذره فی راضی بقاسل  
 نجسوزی از خود دانند باین اشکاف این منادند و خیر است نمود مرا از <sup>الله</sup> چنانست که انشاء الله ایا هم از  
 شرب خان نیز احتراز نمایند تاجه رست بافیون •

و نیز میفرماید •

بر اسامه جناب انا من زعیم الوداب زائر (من شده) جناب انا محنت و سیمین زبیل غلوه بی انشاء الله الایمینی •  
 برالله

از بنده الهی نامه می که بدستاب دین زعیم الوداب در وقت نموده بود و ملاحظه کردید که سبب بیماری من و برونه  
 زور مرتکب شده بودید که بوصول مکتوبه خان احباب مرا تریاق نمودند و خان مکتوبه را از دست انداختند  
 فی الحقیقه ضرر زیان این نه و نه بین نشی و سوره واضح و مشهور است اجب نام را بکنی محسوس نداید و اعتبار را در خواست و  
 سستی بدستورده ما از همه منی منجزا از اسامات که به معنی نماید و اشقی بشنید پس برونه بدستورده و امالی بی حساس  
 در نکرده که شکی بنشانند و نه از منکر زائل گند • شکر با قیل البتة ترا این معر را با بنایک و شواره با نحصه  
 سبب محنت و سلامت است بره ازک بار و باران انجا را رند و محنت ندیده مرا می شکیبند بر شانی بی نوح و محسوس  
 نموده • بر راحت تر نمیکند اگر بنایک ما بین ما نشانی زائل نکرده و عقوبت پریشانی کنی حاصل شد است و شرا عسل  
 کرد که حال ملاحظه نمودید بنامها و اشقی شد من این بر شانی را انوقت در وقت پولی باران است بودند در مسلمان  
 العمد لله واضح و مشهور شد که انچه من میگویم صحیح بود • پس عذبت شربت و انچه که لا اله الا الله و شکر  
 والله شکر شما است و انا از بر این زندانی چه تفاوت و باشد چه عیار اندک شد انچه گفت و بشنید و شکر و شکر  
 نکرده است ولی ما نند و مستحق انرا ولی اب نشاید که بشنید و ولی من در تمام ما یابیک بیش از شکر و شکر ان  
 در بنایک این عیب باشد و محنت و شکر را بر من پولی درون تا این بنایک به حکمت اند • ملاحظه کن ای الایمینی  
 را بدو روز تا المتصور که از آن مد وقت است لا والله • در این بنایک به ترا از این روز به بران بنده میگویند باران است  
 بشنید از این عیب پرته • تا در روز شکر با باران که بر ما آمد • در وقت بی نوح و رسالت را از قبل حدیث است و ما را که بر ما  
 و طوبی الایمینی (ع • ع • )

الواح خصوصی - راجع بمحضرت شرب حشیش و انیون - اخبار از رواتقون معلوم عالم

ای بنده حق این حکایت پیش بود اما حال من از احبای عراق بسیار راضی و از خدا اطلبم که بهم ترو خوشتر کرده اند انوقت

تائید برسد و توفیق حاصل کرده ع ع سید

و نیز میفرماید .

طهران جناب استاد علی فخار و جناب استاد عبد الله فخار و جناب افاضت ابراهیم بنا علیهم بها الله الایهی

حواله

ای بنندگان جلال الایهی . جناب استاد علی منظومه مخسر مفصلی ارسال نموده و داده سخن داده و بند کرم حبس و

افاق برده اخته چون این ثنای حقا مستقیم درگاه کبریاست و سزاوارت تحسین فصحا و بلغا ذکر شماران نموده و از

برای نکل فوز و فلاح و فیض و نجات خواهانم و بنده البها از عدم فرصت بشما جمعاً نامه می بینا کرد و بانهایت شوق و ولسمه

بذکر شما میبرد از دوا و الطاف الایهی بهره و نصیب خواهد یکمعنی از معانی شجره ملعونه که خاست که مکره است

و مذموم و مضراست و مسموم تضحیح مال است و جالب مرا فرو مال و اما شراب بنص کتاب اقدمش ممنوع زیرا شربش

سبب امراض مزمنه و ضعف اعصاب و زوال عقل است . اما حشیش را از جمیع بد تراست و انیون ها هم بنیان ایمان و ایستاد

و نوع انسان و اما معنی دیگر شجره ملعونه در قرآن است که در هر دو مظهری دارد دره و در بیان اول من استکبر

و دره و در جمال مبارک اول من اعزروه و این ایام اول من نغز المیثاق اما هم و حوازیج و زوجه و سر سلسله نوع انسان

بودند و بر راحت در این روز جمع است و علیک البها الایهی ع ع سید

حواله

ای باران پاک یزدان . تنزیه و تقدیر در جمیع نشین از خائص یا کاست و از لوازم ازادگان . اول کمال تنزیه و

تقدیر است و پاکی از نقائص . چون انسان در جمیع مراتب پاک و ظاهر کرد که مظهر تجلی نوریا هر شود . در میسر و

سلوک اول پاک و بعد تازکی و ازاده کی . جوی را باید پاک نمود بعد از بعد بغرات جاری نمود . و دیده و بساک

ادراک مشاهده و لقانما یند و مشام پاک است شمام راتحه نکشن عنایت فرماید و قلب پاک اینه جمال حقیقت کرده

اینست که در کتب سماویه و صایا و نصایح الهیه تشبیه باب کشته چنانچه در قرآن میفرماید ( و انزلنا من السماء

ماء طهورا ) و در انجیل میفرماید تا نفسی تمعید با بروح نیاید در ملکوت الایهی داخل نشود . پس واضح شد که

تعالیم الهیه فیخر سما نیست و باران رحمت الایهی و سبب ظهارت قلوب انسانی . مقصود این است که در جمیع

مراتب تنزیه و تقدیر و پاکی و لطافت سبب علویت عالم انسانی و ترقی حقائق امکان نیست حتی در عالم جسمانی نویسر

لطافت سبب حصول روحانیت است چنانکه صریح کتب الهی است و نظافت ظاهره هر چندا مرست جسمانی و

لکن تاثیر نندید در روحا نیات دارد مانند لحن بدیع و اهنگ خوش . هر چند اصوات عبارات از موجسات

هوائیه است که در رصص صماخ گوش تاثیر نماید و موجات هوا عرضی از اعراض است که قائم بهواست . با وجود این

### اثرات شرب دهخاں

ملاحظه مینمائید که چگونه تاثیر داروای دارد ، هفتک بدیع روز را طایران دهد و قلب را با استراحت ، مراد این است که باکی و ظهارت جسمانی نوزادان را در اوج انسانی کند . ملاحظه مینمائید که باکی چند و تبدیل در کسایه کبریا و مضو مرکب مقدسه انبیا است . در کتاب مقدسه منع از تناول هر شیء کثیف و استعمال هر چیز ناپاک مینماید ولی بعضی قطعی بوده و بعضی بکلی و در ترکیب آن مینماید . حضرت کبیرا . و مراد و نزه اولیا ، انشاء انبیا ، محرمه ، تحریم قطعی که ارتکاب آن از کباب بر معاصی شمرده میشود و از شدت کثافت ذکر نیست . مستحبین است اما نهیجات دیگر که ضرر فوری ندارند ولی تاثیرات مفسده بخش بر روح حاصل کرده اند . انضیبات نوزادانه الله مکرره و بند و بی حد حریم . ولی حرمت قطعی مخصوص نه بلکه تنزیه و تقدس و طهارت و آکی و حفظ صحت را زاده فی مقتضای آن ، از آنجمله شرب دهخاں است که تئوی است و بد و در کتب معتبره و بیاد موم و مقدسه روح و شرفش مسلم عموم و جمیع اطباء حاکم نموده و تجویز نموده اند ، که جزئی از اجزای مرکب دهخاں سم قاتل است و شارب معرض غلظت و امراض عروق است . این است که در ترمیم کراهت تنزیهی بتصریح دارد ، حضرت اعلیٰ روحی له الفداء در این است امر بصراحت منع فرموده اند و جمیع احباب ترک شرب دهخاں نموده اند ، ولی چون زبان تقیة بوده هر نفس که از شرب دهخاں امتناع مینماید مراد ادبیت و جفا مینماید بلکه در معرض قتل میماند . لهذا احباب بجهت تائید شرب دهخاں بر آن اختتام بهت کتاب اقدس نازل شد چون تحریم دهخاں صریح کتاب اقدس نبود احباب ترک نمودند . اما جمال مبارک همیشه از شرب دهخاں اطباء و کراهت میفرمودند حاشی درین ادبیت ملاحظه ای قدری استعمال میشودند بعد بکلی ترک فرمودند و نظیر مکه می که در زمین امور تقاضا بهت جمال مبارک مینمودند آنان نیز بکلی ترک شرب دهخاں کردند . مضمون این است که شرب دهخاں عند الحق مذموم و مکرره و در نهایت کثافت و ناپاکیت ، مشورت و لذت ربحا . و از این گفته بساعات خسارت اموال و تشییع اوقات و ابتذالی بیجا ده مشوره است لهذا در نزه ثابتن ، روحانی عقلا و متفکران و بیرون تسکین سبب راحت و مسایش نمود . و اسباب ظهارت و کثافت نسبت و دهخاں و مواز تمشین کثیف بدیواست . البته احباب الهی بوصول این مقاله بهر وسیله با شد و لغو شد روح ترک این غادات مشوره خواهند نمودند چنانچه این است ( اما مسئله ) امیون کتیف ملعون نعوذ بالله من عذاب الله بتصریح کتاب اقدس محرم و مذموم و مشربین متلاذبین از جنون و شجره مرکب آن بکلی از دالم انسانی محرم پناه بخدا امیون از ارتکاب چنین امر فظیعی که هادم بنیان انسان است و سبب خسراں ابدی . چنان انسان را بدین وجه آن بیرون تصور زائل شردند در آن بکلی از زنده را برود ، نماید حرارت طبیعت را اسرود ، گفته دیگر تتران مذارش اعظم از این تصور نمود . شوشا بحال نفرود ، که نام تریاک هر زمان نرانند تا چه رسد با استعمال آن ای باران الهی جبر و عتق و زجر و تهره را این که دره الهی مذموم ولی در منع از شرب انیون باید بهر وقت بیری تشبیه نمود بلکه از این اعتقاد قطعی نوح انسان خلاصی و نجات یا بد را از راهی را ملاحظه کل من یغرف فی جنب الله ای برورد تا راهش بهاران در زمزمه و تشبیه و تشبیه پیشانی از حرارت کوی راکی و از آن کوی

اثرات شرب دخان - موضوع علم کف و تشاوم و حمل حرز و دعا

عطاکن از ارتکاب هر مکروه نجات دهد و از قیود هر عادت رهایی بخش تا پاک و از آن با شنید و طایب و طاهر گردد سزاوار  
 بندگی استان مقدس شمرند و لایق انتساب بحضرت احدیت از مسکرات و دخان رهایی بخش و از این مورث جنون  
 نجات و رهایی دهد و منفحات قدس مانوس کن تا نشاء از یاد و محبت الله یا بند و فرج و سرور از آن جدا بابت ملکوت ابدی  
 چویند . چنانچه برمودی ( آنچه در خمخانه داری نشکنده صغریه شوق . زان شرا به عنوی ساقی همی بخری بیان )  
 ای باران الهی ترک دخان و خمرو فیون بتجربه رسید که چگونه سبب صحت و قوت و وسعت ادراک و شدت ذکا و  
 قوت اجسام است طائفه ای الیوم موجود کمانان از دخان و مسکرات و انیون محترز و مجتنبند ان طائفه بر طوائف سائره  
 در قوت و شجاعت و صحت و ملاحهت و صیاحت منتها ی تفوق دارند یکی از انان در دغرا از طوائف سائره را ماثومت نماید .  
 و این تجربه در عموم است یعنی عموم افراد ان طائفه بر عموم افراد سائره طوائف از هر جهت متفوقند . پس همتی نمائید  
 تا تنزیه و تقدیس کبری که نهایت ارزوی بد الهیاست در میان اهل بها جلوه نماید . و حزب الله در جمیع شئون و  
 کمالات فاشی بر سائر انواع انسان گردند و در ظاهرو باطن ممتاز از دیگران و در طهارت و نظافت و لطافت و حفظ صحت  
 سرخیل عاقلان و در رازانگی و مزانگی و حکم بر نفس و هوای سرور پاکان و رازانگان و اقلان و علیکم البها الابیسی ( ع . ع )

۸- موضوع علم کف و تشاوم و حمل حرز و دعا

در موضوع علم کف میفرماید ( ۱ ) - و اما استخراج اخلاق و قوی و حواس را از ترکیبات تشسیمات دماغیه که این فی الحقیقه  
 از تفردات علم نیافه است یکنوع حکم ملحوظ . هر چند حکم قطعی نه ولی احکام منتهصری ملحوظ است یعنی میتوان  
 یکنوع استدلالی نمود . اما اگر جمیع علامت صفتی از صفات در جمیع شمائل و ترکیبات دماغیه موجود باشد میتوان حکمی  
 کرد . و اما مسئله علم کف چون جمیع انبیا و کافه کائنات کما عظامی هیکل عظیم عالم وجود است کل یا کل مرتبط است . یعنی  
 هر کائنی از کائنات عضوی از اعضا یا جزئی از اجزاء ان هیکل عظیمست لهذا از هر جزئی بسبب ارتباط اکتشاف حقائق  
 سایر اجزاء توان نمود . مثلاً لنس هیکل انسانیست . یعنی عالم امکان را چون هیکل انسان تصور نما که جمیع اجزاء و اعضا  
 و ارکان و جوارح مرتبط است . بعضی ببعضی ارتباط تام . مثلاً زلزلون چهره و چشم اکتشاف حرارت و امراض نهایی  
 احشاء تشخیص داده میشود و از نبض عوارض انبساط پیدا میکند . سبحان الله چه ارتباط عظیمی است  
 لهذا میتوان استغراب نمود که از خطوط کف و لایلی مکتوفی کرد که حقائق حال و استقبال معلوم شود . باری  
 این بیان سه چیز است که سنوال نمود . بودی حال ای ماه رحمان از خدا بخواه که بنفثات روح القدس موید گردی  
 تا از جمیع این فرائض و دلایل و قوی مستغنی شوی . زیرا ان نفثات قوتی است که در حقیقت انبیا متصرف است و چنان  
 تاثیر دارد که مرده را زنده نماید . و کور را بینا کند و کور را شنوا نماید یعنی نفوس جا هله را بشریعه علم الهی وارد  
 گرداند و فقدان صرف را و چون ان عنایت کند و مستمند را بشروت بی پایان دلالت فرماید . خلعت در بجزور تجلی نور کند  
 و جهل محض را تاج علم بر سرند لهذا این است قوت روح و تاثیر کلمه الله .  
 ( از خدا ) بخواه که از این فیض عظیم و لوزمین بهره و نصیب ببری . دعائی بجهت وسعت معیشت خواسته بسوی  
 پس مناجات کن و بگو .

### موضوع علم کف و تشاوم و حمل حرز و دعا

( ای روزگار ) مستغنیانیم مرحمتی کن . و فقیرانیم از حرقان نصیبی بخش . محتاجیم علاجی ده . ذلیلانیم عزتسی  
ببخش جمیع طیور و وحوش از خون نعمت روزی خوار . و جمیع کائنات از فیض نهایت بهره بردار . این ضعیف  
را از فیض جلیل محروم مفرط . و این ناتوان را از توانائی خویش عنایتی بخش . رزق یومی را رایگان ده . و معیشت  
ضروری را بر کسی احسان فرما تا مستغنی از دین تو گردیم و تنگی بیاد تو آیدیم راه تو بپوشیم روی تو جوئیم از تو گوئیم

توئی توانای مهربان و توئی رازق عالم انسان ( و لیک التحیه و الثناء ) ( ع . ع )

مکاتیب ۲۵۶

و راجع به حمل حرز و دعا و تقال و تشاوم و قال و دعای مال خیر میفرماید ( ۱ )  
( ای بنده جمال الهی ) ستوال از ایه مبارکه نمود . و دی که میفرماید ( عنقریب صرافان وجود در پیشگاه  
حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک قبول نمیکنند ) معنی این ایه مبارکه مفصل فرصت نه .  
مختصر بیان میشود . و ان اینست که ماعدای تقوی و عمل پاک در درگاه احدیت مقبول نه . تجرعی شمره رنزد  
باغبان احدیت پسندید . نیست . ایمان مانند شجر . و تقوی و عمل پاک مثا به ثمر است . الیوم اعظم تقوای الهی  
ثبوت بر عهد و پیمان است و عمل پاک . یعنی رفتار و کردار و گفتار سپاسان حقیقی که مطابق و یا انصایح الهی  
است ( اما مسلمانی ) حمل حرز و دعا یا حمل اسم اعظم مرقوم در باب نوشتن و جهت رفع مراضی اگر این دو عمل  
بتوجه تام و خلوص قلبیونیت پاک و انجذاب بروج و ائمه شود تاثیرش شدید است .

( اما مسئله ثالث ) یعنی قال بر عمل آنچه در دست نامر است امریست موهم صرفا بد احدی تدارک .  
( و اما مسئله چهارم ) که تفاول و تشاوم و اعتبار و اکتان و نواصی باشد . یعنی تطنک حیوانات در بروج قال  
شرب سبب روح و روحانست . اما تشاوم یعنی قال بد مذموم و سبب افعال ( و اما مسئله پنجم ) هیچ عملی در عالم  
وجود بی ثمر نماند . اما عمل یا عرفان مقبول و نام و تامل ران اینست . که انسان بمعرفت الله فائز و اعمال خیر  
موفق و حاجتگرند . با وجود این البته اعمال خیره از برای نفوس مسائره و لوازم عرفان بی بهره البته بی ثمر نیست  
یعنی در نفس بی خیر از حق جبروم از عرفان یکی عادل و دیگری ظالم . یکی صالح و دیگری کاذب . یکی خاشن و دیگری  
امین یکی سبب اسباب عالم انسانی و دیگری سبب رحمت و خون خواری . و هر دو نافع از حق اینند و مشخصند

حق تشاوم نیستند بلکه فرقی بی منتها در میان ( و لیک التحیه و الثناء ) ( ع . ع )

مکاتیب ۲۵۶

۱- موضوع استنباطات نجومی و تاثیر ساعات و غیره  
۲- موضوع استنباطات نجومی و قطعه میفرماید ( ۲ )

( ۱ ) مکاتیب جلد دوم صفحه ۳۰۵-۳۰۷

( ۲ ) مکاتیب سوم صفحه ۲۵۶



موضوع استنباطات نجومی و تاثیر ساعات و غیره

هوالله

ای رنده الهی نامه شما وصول یافت و از عدم فرصت جواب مختصر مرقوم میگردم. از علم نجوم سؤال نموده بودی آنچه تعلق بر اضیاء دارد آن مقبول و آنچه از پیش منجمین ندیم تا سپس نموده اند و تاثیرات عظیمه در ترتیب و تثلیث دانسته و از قرآن کواکب رواقع و مسیر حرکت در منطقه البروج و استقامت نجوم و تاثیر ساعات و تخصیص اوقات مرقوم نموده اند و در کتب موجوده مذکور عبارات از تصورات و افکار سالانست. و اساس متین غیر موجود. ولی نفوس از پیشینیان بقوه تبتل اطلاع بر بعضی از اسرار رکنی یافته و از روابط و تعلقاتی که در بین موجودات مستی اطلاعی حاصل نموده. آنان مطلع بر بعضی اسرار خفی که در حقائق انبیاست واقف گشتند و بعضی وقایع آتیه از روابط موجودات استنباط نمودند. این محل انکاره چنانکه در رساله خال در ذکر نجوم با نغ که دلالت بر ولادت حضرت روح مینمونه مرقوم اما با واهامات مندرجه در کتب نجومیه قطعیا اعتقادند. و اما مساله هطسه و هم صرف است این در مبارک این اوهام را از میان برد. ذکرش نیز جائز نه. و عليك التحية والشان. و سایر راجع با استنباط نجومی نسبت بظهور و مظاهر مقدسه میفرماید (۱)

استنباطها منجمین یعنی استنباطها فی که تعلق بوقایع خیر و شره ابد احکمی ندارد. کذب المنجمون برب الکعبه. ولی استنباطها فی فی که تعلق بحركات نجوم دارد مثل خسوف و کسوف و امثالها این پایه و پایه دارد.

و اما استنباط از نجوم از ظهور و مظاهر مقدسه خارق العاده است که خفی بطن نجوم حالی ندارد. و راجع بتاثيرات نجوم آسمانی میفرماید (۲)

سؤال

ایا این نجوم آسمانی در تغییر انسانی تاثیرات معنویه هست یا نه.

جواب

بعضی از کواکب آسمانی بر کره ارض و کائنات ارضیه تاثیر جسمانی واضح و مشهوده احتیاج بیان نیست ملاحظه نمائید که افتاب بحون و عنایت حق تربیت کره ارض و جمیع کائنات ارضیه مینماید. و اگر ضیا و حرارت افتاب نبود کائنات ارضیه بکلی معدوم. اما تاثیرات معنویه هر چند این کواکب را تاثیرات معنویه در عالم انسانی بنظر عجیب آید ولی چون در این رساله تفصیلاتی چند ان تعجب نفرمائی و لکن مقصد این نوشتار است: که منجمین سابق احکامی که از حرکات نجوم استنباط نمودند مطابق واقع بود زیرا احکام ان طوائف منجمین سابق ضریب از اوهام بود و مجرد ان کاهنان مصریان و اشوریان و کلدانیان بنفکه اوهام هند وستان و خرافات یونان و رومان و سایر

(۱) مکاتیب جلد سوم صفحه ۳۴۸

(۲) کتاب مفروضات صفحه ۱۷۰-۱۷۲

ستا ره پرستان بود . اما مقصد من اینست که این جهان غیر متناهی مثل هیکل انسانست جمیع اجزای یکدیگر مرتبط در نهایت اتقان متسلسل . یعنی اعضا و ارکان و اجزای هیکل انسان چگونه با یکدیگر مرتبط و متعاضد و از یکدیگر متاثرند . همچنین اجزای این کون نامتناهی مانند هیکل انسانی اعضا و اجزایش بیحد و یکره مرتبط و از یکدیگر معنا و جسامتاثرند . مثلا چشم مشاهده نماید جمیع جسم متاثر کرده استماع کند جمیع ارکان یا اهتزازات و در این مساله شبهه نیست زیرا عالم وجود نیز مانند شخص حی است . پس از این ارتباط کس در میان اجزای کائنات تاثیر و تاثر از لوازم آن چه جسمانی و چه معنوی از برای نفوس که اندک تاثیرات حسرات معنویه در جسمانیات نمایند این مثل مختصر را ذکر میکنم و آن اینست که اسوات و لحن بند بجهت و باطن سنگ و اوازهای خوشی عرضی است که بر هوا را در زمین زلزله یا صوت یعنی عبارت از تموجات هوایی است و از تموج هوا اعصاب صماخ گوش متاثر نموده استماع حاصل کرده . حال ملاحظه کنید که تموجات هوا که عرضی از اعراض است و ضعیف شده و نمود روح انسانرا بجدب و وله اورد و نهایت درجه تاثیر بخشندگرا بآن کسند خندان کند شاید بدرجه ایند که بعضا طرفاندا زنده . پس ملاحظه کنید چه مناسبتی بین روح انسان و تموج هواست که اهتزاز هوا مسبب شود انسانرا از حالی بحالی اندازد و یکنگی منقلب نماید بلکه صبر و قرار از برای اوردندارد . ملاحظه کنید که چقدر در این قضیه عجیب است زیرا از خزاننده چیزی خروج نیاید و در مستمع داخل نماید با وجود این تاثیرات عظیمه روحانیه حاصل شود . پس این ارتباط عظیم کائنات را لابد از تاثیرات و تاثرات معنویه است چنانکه ذکر شد که چگونه این اعضا و اجزای انسان متاثر نموده و در یکدیگر مثلا چشم نظر کند قلب متاثر شود گوش استماع کند ریح متاثر شود قلب با رغبت شود فکر کشاید و ایند را از برای جمیع اعضای انسان حالت خوشی حاصل آید . این چه ارتباطی است این چه مناسبتیست . و چون در اعضا جسمانی انسان که کائنات از کائنات جزئی است این ارتباط و این تاثیر و تاثرات معنویه است البته بین این کائنات کلیه نامتناهی نیز ارتباط جسمانی و معنوی هر دو موجود . و هر چند بنوعی موجود و فزون حاضر . کشف این روابط تقریبی نمود ولی وجود روابط در بین کائنات کلیه واضح و مسلم است . خلاصه کلام اینست که این کائنات چه کلی و چه جزئی بحکمت بالغه الهیه مرتبط و بیحد و یکره است و هر دو متاثر از یکدیگر . و اگر چنین نبود در نظام عمومی و ترتیبات کلی وجود اختلال و فتر حاصل میشد . چون این کائنات در نهایت اتقان مرتبط و بیحد و یکره است لهذا منتظم و مرتب و مکملست این مطالب شاید تا حد تحقیق است .

۱۰ - موضوع روش و برق

در این موضوع میفرماید ( ۱ )

موضوع رعد و برق - موضوع چشم پاك و ناپاك - تاثير مناجات واذكار واوراد

( واما الرعد والبرق ) فالبرق عبارة عن اجتماع قوتين عظيمنتين السلبية والايجابية اى القوة الجاذبة والقوة الدافعة . فتقوى اجتمعت هاتان القوتان بيبقى البرق ويخترق الهواء ويخلو انفسا . ثم يرجع اليه والحل الخلاه ويحصل منه تموج فى الهواء . بيناثر من تموج الهواء . مصب الصمخ فيكون هو الرعد . هذا بيان موجز معجب متفح مشيح لمن يدرك المعانى مع ايجاز الالفاظ (وعليك التحية والثناء) (ع . ع) ستا بدره

۱۱ - موضوع چشم پاك و ناپاك

در اين موضوع ميفرمايد ( ۱ )

هوالله

از بنده الهى . در خصوص چشم پاك و ناپاك يعنى اصابت عين . رتوم نمودن . بوديد . ابن محذر توهم است ولي احد اساتى از اين وهم در نفوس حاصل كند . نه ان احساسات سبب حصول تاثيرات شود . مثلا نفس بنسور چشمى شيرت يا بكتاين شخړيد چشم است و نفس يك مرتبه متيقن بتاثيرات چشم چون انشخص به بد چشم مشهور و نظري باين بيچاره نمايد اين متوهم مضطرب كند . و پريشان خاطر شود و منتظر و زور و بلاشى كند . نايسن تاثيرات سبب شود و وقوفاتى حاصل كند . و الا نه اينست كه از چشم انشخص رفتى صادر شده و وجود ايسن شخړ رسيد . لهدا اكثر نفسى بقلبيش چنين خذوري كند كه فلان شخړ شوم چشم است و مرا نظر نمود فوراً بده كره الهى مشغول شود تا اين وهم از قلب زایل كند . و عليك بالبهاء الابهى (ع . ع) ستا بدره

۱۲ - تاثير مناجات واذكار واوراد

در اين موضوع ميفرمايد ( ۲ )

اى بنده استان مقدس از نوافل و مندوب و اذكار و اوراد مسنون سوال نمودن . بوديد . در اين دوران چه مخصوص نرائن است اما اوراد و اذكار و نوافل و مندوب مخصوص غير مشرور . اما قرائت هر مناجات بعد از نماز محبوب و مقبول اختصار بنده استه و اما تكميل نفس در اين دور منوط بر رياضت و خلوت و عزلت نه بلكه بانقطاع و انجذاب و اخلاق رحمانى و تحصيل معارف ربانى و تحسين اثار و ترتيب قلب بنفحات رب الابرار بود . و خراهد بود اناب و اصول رياضت كه از حيث بود بلكه منسج كشت . هذا هو الحق و ما بسند الحق الا الضلال اليبين . و عليك التحية والثناء (ع . ع) ستا بدره

۱۳ - فوت طفل حين بلوغ و پيش از بلوغ

در اين خصوص ميفرمايد ( ۳ )

( ۱ ) مكاتيب سوم صفحه ۲۵۸ - ۲۵۷

( ۲ ) مكاتيب سوم صفحه ۲۵۵

( ۳ ) مكاتيب دوم صفحه ۷۶

فوت طفل حین بلوغ و پیش از بلوغ - مواضع مختلفه راجع بایران

(اما سؤال) از فوت طفل حین بلوغ هر چند طفل مکلف بعد از بلوغ است. ولی بعضی از اطفال در صغر سن از پستان هند ایت شیر خوارند. البته این اطفال مظهر فضل و مواهب یزدانند. و نیز میفرماید (۱)

سؤال

اطفالی که پیش از بلوغ صعود نماید یا قبل از زرعنه از رحم سقوط کنند حال اینکه اینگونه اطفال چنانست.

جواب

این اطفال در ظل فضل پرورند کارند چون سیئاتی از آنان سر نزند و بواسطه عالم طبیعت از و نه نکرند و اندک لهدام ظاهر فضل گردند و لحظات همین رحمانیت شامل آنها شود.

(( فصل شانزدهم ))

۱- بیانات مبارکه راجع بایران

راجع بایران و اینکه ان میفرماید (۲)

هو الله

ایران را در یرین. افق ایران بسیار تاریک بود و چون نگاه ترک و تاجیک. و فارس را بنیان بر پا و بنیان ایران تا آنکه شب تاریک بپایان رسید صبح امید بدید. و آفتاب بر قامت بدرخشید. عنقریب گلشن گلشن گردید و تاریک روشن شود. و آن اقلیم قدیم مرکز فیض خلیل شود. و از آنکه بزرگوار بشوید و روشن گردید. و مصر مرکز منوحات رحمانیه شود. و عهد رفیوضات ربانیه کرد. و عزت قدیمه باز گردید و درهای بسته باز نمود. و زبیر نیزه انی در او جشیت یافت. و نور حقیقت در قطبش عالم پرا افراخت. اهنگ جهان بالا بلند شد. و پرتو مسلا اعلی بدرخشید. ملکوت الهی خیمه زد. و این نیزه انی منتشر شد. عنقریب خواهی دید که ان کشور منقحات قدس معطر است و آن اقلیم بنور قدیم منور. لهدا باید فارس میان قد را این بخشمش پندانند. و انترین بر خد انسد. انرینش نایند که چنین بخشمش نمود. و اما یشی بخشمش و ایشی داد که موطن قدیم را انشرف اقلیم نمود. و مسکن دیرین را مطلع نور ببین فرمود. این مودعت سزاوار است و جهان انترین را سزاوار نیایش. این کوکب روشن اگر از مطلع انجمن اروز. مطلع شد. بود حال ملاحظه میفرمودی که چه شور و ولهسی بود. و چه ولوله و طربس. با وجود آنکه از سرق طالع شد. ولی اهل غرب منجد شد و اقصی بلاد عالم از این اهنگ منبسط و منشرح دران

(۱) کتاب هفا و ضات صفحه ۱۶۷

(۲) مکانیب جلد ۱ و صفحه ۲۸-۸۰

(مواضع مختلفه راجع بايران)

نزد يك شدند . پس نزد يك ن چرا محروم مانند .

بيگانه اشنا شد . اشنا چرا ساکت وصامت است . تا توانی فارسيان هند وستان را مژده<sup>۵</sup> و پند ارکن و هوشيار  
نما تا از اين ساغر نيز دانی سرمست و سودانی کردند . و مفتون و شيدائی شوند . آنان بايد سبقت کيرند زيرا اين  
سرويه شتی در باغ فارسيان ناپت شد . و روان کرده پند . و اين نور حقيقت ز افق ايران طالع شد (جانم خوش  
باشد) (ع . ع) ست مد <sup>۲</sup>  
و نيز مي فرمايد ( ۱ )

( بنام پزده ان مهربان )

( پاك پزده ان ) خاك ايران را از آغاز مشکبيز فرمود ي و شورا نكيز . و دانش خيز و گوهر ريز از خاورش همسواره  
خورشيدت نور افشان . و دريا خترش ماه تابان نمايان . کشورش هر روز در شت بهشت اسايش پر گل و گياه جان  
پرور و کسپارش بر از ميوه و تازه و تر و چمن زارش رنگ باغ بهشت . هوشش پيغام سروش و جوشش چون درياي ژرف  
پر خرو و نر و زگاری بود که اشک و انشش خاموش شد . و اختر نيز گوارش پنهان در زير پوشش . باک بهارش خزان  
شد و گلزار در بايش خارزار . چشمه شيرينش شور گشت و بزگان نازينش اواره و دريد رهگشور و در . پس سرشوش  
تا ريك شد و رود شرابياريك . تا آنکه درياي بخشش بجوش آمد و آفتاب در هيد دره سين بهار تازه رميد . و  
باک جان پرور و زيب و با بر بهمن ياريد و پرتوم سرور تا پيد کشور جنبي خا کدان گستان شد . و خاك سياه رنگ  
بوستان گشت جهان جهانی تازه شد و آوازه بلند گشت در شت و کسپار سبز و خرم شد . و مژگان چمن پترانه و اهنگ  
همدم شد ند هنگام نشانه مانيت پيغام اشنا نيست پنگاه . جا و انيست بيند ارشويک ارشون .  
( ای پروردگار زگوار ) حال انجمنی فراهم آمد و گروهی همدان گشته که بجان بکوشند تا از باران بخشش  
بهره به ياران دهند و کونگان خورده را به نيروی پرورشش در افوش هوشن رورده رنگ دانستند ان نمايند .  
اين اسمانی بياموزند و بخشش يزدانی اشکار کنند پس ای پروردگار مهربان تو پشت و ناه باش . و نيروی بازو  
بخشش تا بارزوی خوشتر رسند . و از کم و پيش در گذرند . و ان مرز و بوم را چون نمونه جهان بالا نمايند . ( ع . ع ) ستار  
و نيز مي فرمايد ( ۲ )

هو الله

( ای سليل حضرت شهيد عزيز عبدالبها ) نامه ۲۹ ربيع الثاني رسيد و از تفصيل اطلاع حاصل گرديد  
الحمد لله بخدمت موفق و معبوديت حضرت بها<sup>۱۰</sup> الله قائم و مويک يود رنزد عبدالبها معزز و مقرب پروردگار  
خالعيان محضر فضل و احسان هيکل ايران را بخلعتي مفتخر فرموده . و ايرانيان را ناجی بر سر نهد که جواهر

( ۱ ) مکاتيب جلد ۴ م صفحه ۸۲-۸۳

( ۲ ) مکاتيب جلد ۴ م صفحه ۲۵۷-۲۶۳

### مواضع مختلفه راجع بايران

زواجر برترين و اعزازت بايد از ان دلبور اين امر بديع است و بر اهرامى وطنى كه بنهايت انحطاط و اضداد نازل  
 مبتلا شده تاريخى عظمى نكرده به بر نه نيزه مانند مريضى كه مراد زمين بايد بارهنگ و خاكش بر تاثير نكند و خشم  
 و بنگشه نه نفع اند يشه ننمايد . طغى و خفايى خواهد و معجون الهى شايد تا هيچان عظيم نه رخون حاصل  
 كرد نه ويران كافي و ائى نمايد بايد نه تاريخ سلف تعمق نمود مثلا قوم عرب چون با سفل دركات انحطاط امانه  
 و بختى و نبش محتا نه كشت و از عظمت دستى محرم نهست ترقى و نشاط بشه ابرو مستنق و محال بود زهرا قوه نه پير  
 ابود زهرا امير نيكو نه و تكرر اند يشه انسانى صافه مرشاد و امانى نكند امانه زوارا نه قازستان جزيره  
 العرب را با و عزت ايند نميرساند . و نيا سره را كاسه را مخلوب و مقبره ويران قومى سرى يا نيم نمود . ولى عزت  
 معنويه بمان آمد نور نبوت نه رخشمه . رستخيز عظيم حاصل كشت . هيچان شديده نه زور و اعصاب ظاهر  
 شد لهذا ان قوم پلמיד را نه را يامى عديده از اسفل دركات نه نعت با و عزت رساند . ايران و توران مقهور نه و  
 ابرو زورى رومان هذول و شكوب كشت . حال چنين امر عظيمى بقوه نه پير ممكن بود لا والله . اين قضيه مثل  
 افتاب است اننون ايران نيز چنين است بحريه و هاى و شوى انقلابيون و حسن نه پير امتد اليون و كايست  
 و نرايت سپاه سين از اين انحطاط نجات نيابد . ولى ملاحظه خواهد كرد كه بناييد الهى ايران پنجاهان  
 دوران نمايد كه ميل جهان بخشتره عالم را سبز و خرم نمايد . ولى انسون كه ايرانيان از اين موهبت كبرى  
 نه زنهايت ثنلت و سيمان (گوهى ظلمى بقدر توان نه نند ) اط مشيت الهيه نه نلى مانده و نوه محضه نه زياران  
 نيمان نمود ( هذا امر محترم و عهد غير مكنه و ب ) به حضور سرور معالى و نوراين قضيه را عرض نمايد كه با وجود  
 اين همه احزاب متخاصمه و اراء مختلفه و منافست خفيه و جمعيتهاى سره معلوم است كه نتايج مفيد و مستحيل  
 است انسان بايد بنيا نه نهى و بنيانى بنايد كه ايرانى از ايران بگذرد پس شخصى نه وراثت يشر تا شرا نه خد هنى  
 به ايران الهى كند تا بايران رحمانى بى برونه يعنى ايرانيان را بيدار كند كه با نچه سبب استحكام بنيانست  
 تشبث نمايند و با نه را بدهى جو بيشه و قوتى نه زور و اعصابه نند ربح سريان نمايد . كه در كمال حرمت توش كند  
 و بساير ملل تفوق جويد . ملاحظه نمايد كه نه و دولت استبداد به بولج و نفع اين ازاره سالهاى چشت قيام نمود  
 هلى الخصوص عهد الحميد ولى اين عهد توكل بر حق نمود و با تمام قوت مقاومت كرد و استقامت نمود تا نيت ايران  
 و سبب انان ويران شد ولى بنيان ضعيف اين عهد نمايان كشت . انان تاج و شهنش را بيدار نه نند . و با وجود نه و  
 كيرى سياه مخلوب و مقهور كشتند . ولى اين عهد بى ناصرو و سيم نريد اريد اهد رحالت اسير و سى مجرورى  
 مسجون نه رقلعه عكا بود با وجود اين الحمد لله بقوه محبت الله چنان نتجى حاصل شد كه نه زهرا زهرا

مواضع مختلفه راجع بايران

تسخیر کشور آمریکا گشت و در زندان تاریک و تنگ علم و ممالک هرگز بلند شد . حال اگر چه معلوم نیست ولی بانسک این دلیل با مناد معلوم میشود حضرت رسول روحی له الفدا و فیکه در حربه خنده و محصور احزاب بودند و مفسر خنده و مشغول شدن سنگی گران پیدانند و باران نتوانستند از جای برانند ازنده حضرت باعموم اصحاب حاضر شدند که آن سنگ را قلع و قمع فرمایند هوائی در دست مبارک بود و چنین حالت بران سنگ زند فرمودند که ما لك اكا سره فتح شد و باره زند فرمودند انا لیم قیاصره مسخر گشت جمعی از منافقین که در آنجا همراه حضرت بودند گفتند سبحان الله این چه حرفیست ما محصور بناتل ضعیفه عرب هستیم حتی آب و گیاه از ما منقطع و بخت اول و منکوب این شخص فتح ممالک تا مر موقیاصره مینماید این چه حکایت است و این چه روایت . چندین نکتست و تلویکه همان اشخاص عرب وارده ایران کسری شدند گفتند ( هذا ما وعدت نالک ورسوله وصدق المرسلون ) حال ملاحظه نمائید که قوت معنویه چه میکند علی الخصوص تعالیم بهاء الله و اسرار این امر و ما س این ظهور و منکرند ارد . افاق مانند ماهی لب تشنه است و تعالیم جمال مبارک اب روان نه حیثی و نه سببی و نه تکفیری و نه میری و نه تضییقی و نه تعرضی و نه تکلفی . شمشیرش اعلان وحدت عالم انسانی . تیغ جهانگیرش موهبت رحمانی . قوه جنگنده اش محبت الله . قوانین و اثین مباحث بیان معرفت الله سبحانه لا رثن نوردهن ایت الله . اصول و قوانینش محبت و مهربانی با جمیع نوع انسانی حتی بد رجاء ای که بیگانه اشناست . اغیار باره دشمن دوست . بدخواه خیرخواه و باین نظریه رفتار میشود . زیرا خطاب بعالم انسانی میفرماید یعنی جمیع ملل که ( همه بار یکند آریند و برگ یک شاخسار ) ( در خصوص ) جناب امام میرزا حبیب الله این سلیله اقا رضا ی جلیل است هر قسم باشد همگی نمائند با سائر باران که بلسه انشاء الله مشغولیتی از برای او مهیا کرد و ولود رسا ثرو لایات و یا خارج مملکت . در زند من این مسئله اهمیت دارد و نشر محبتی که بجناب اقا رضا درم بجناب مریث مدتی است جواب مرقوم شد و ارسال کردید . البته تا بحال رسیده و در خصوص عضویت در مجلس احبای الهی لازم است که بنام قوت بخد مت و ملت بر د ازند و بنهاست صداقت و خیرخواهی و پاک و آزا کی حرکت کنند . حضرات ایان را باین پرر قسم بان عضویت در مجلس دانسته باشند بجناب امام نهایت محبت و مهربانی مجری دارند ( و هلیک البهائیه الابهی )

و نیزه یکی از لراح میفرماید ( ۱ )

عاقبت خواهد دید دانست ایران ویران کرد و دولت و ملت بنهایت منقذاتند لکن ما ایران را روشن نمودیم و ایرانیا را عزت آبدید خواهیم هر چند ایران در بین دولت الان کم نام است ولی این امر عظیم عاقبت اش ایران را سرور عالم امکان کند . و نیز میفرماید ( ۲ )

هو الله

ای بنده حضرت بهاء الله ان حد و ن و شعور منبت سجره مبارکه است و موطن حضرت مقصود و عاقبت چنان آبا د گسرد

مواضع مختلفه راجع بایسران

که جمیع ممالک عالم غبطه خوردند . کعبه مکره سنکستان بود و رازایادی صحرا بیروانی غیرت یزید بود و  
 ریک زار بسیار گرمی لکن چون نسبت بحق یافت یعنی مونس حضرت رسول علیه السلام بود قبله امانی نشست و مطاف  
 مقربین و مخلصین در آنجا کبریا . هر سال صد هزاران نفوس مومن از آنجا راهی بیسارک و ریحان و نول قدم میباشانند  
 تا آنکه مدینه مبارکه را طواف کنند و زیارت نمایند . مکه ملجاء عالمیان شد . و ملاقات میان چون مومن مسرور  
 تا ثنات بود اما در ایام حضرت در ریزه ناس قدر منزلتی نداشت بعد از مدتی این قدر منزلت جلوه نمود . حال  
 نیز در چند حد و در و ثغور نورینک مشهور است لکن عنقریب بیت محمدرک در عزت بدیه جلوه نماید مثالی عالمیان  
 کرد که اول اقلیم جهان شود و اهل نورا افتخار و مباهات بر جمعی نماید که ما سلاله هموطنان جمال مبارکیم . ابا  
 واجدانه ما بشرف هر چند آناه نشاندند و لکن چون ما هیان دریا بردند . هر چند پیشتر بودند ولی غرق در دریا  
 بودند و منظور نظرملا علی . و علیک البهاء الابهی (ع . ع) *مسئله*

و نیز میفرماید ( ۱ )

هر چند شما ناخیلی انتظار کشیدید ولیکن الحمد لله اسباب فراهم شد که ملاقات شد من هم بسیار از روی ملاقات  
 نداشتم الحمد لله آمدید بروضه مبارکه بیغمه شد سه روزی و هوی را محطار نمودید در این ایام زیارت عقبه مبارکه  
 مثل آن است که بحضور مبارک مشرف شویم هیچ فرقی ندارد جمیع ارواح طائف انحول است و ارواح ملا علی  
 طائف حول روضه مبارکه و طائف مقام اعلی است . الحمد لله که بان فائز شدید حالا اهل ایران بیستار شد و اند  
 میدانند که از کجا هستند همچنین موهبتی خداوند رحیق آنها نمرد که مثل و نظیرند آن و همچنین عنایتی در حق  
 آنها مقرر شده همچنین تاجی خدا بر سر آنها انداخته است حالا معلوم نیست لیکن بعد معلوم میگرد که خداوند  
 چه موهبتی بایران و ایرانیان کرده است . اگر ایرانیان بدانند الهی الابد افتخار میکنند و از شدت فرح و مسرور  
 برآزمینند .

حضرت مسیح در میان سبطیان ظاهر شد اول آنها از اول وری میباشند و تمسخر و شتمت مینمودند بعد فهمیدند  
 که چه نعمتی از دست نمانده اند و قتیکه ادالی اروا ایمان آوردند آنوقت ملتفت شدند که چه موهبتی در حق  
 آنها شده ولی برای هیچ از دست نمانده حالا حالت ایرانیان هم همینطور است نمیدانند که چه عنایتی در حق  
 آنها شده جمیع خلق نهایت از روی این دانستند . بحضور شرح مبارکی مشرف شدند الحمد لله که شما خدا را  
 جمال مبارک بودید در وقتیکه انرا زینیر اعظم در عثمان و باران رحمت ریزان و نسیم عنایت در مرور بود . شکر کنید  
 خدا را بگوئید و تبلیغ نمائید این ایرانیان را بیدار کنید . بگوئید ای ایرانیان این چه عنایتی است که  
 افتخار ایران طالع ای ایرانیان هیچ میدانید که چه شجره مبارکی در میان شما غرس است . ای ایرانیان همین

( ۱ ) نطق مبارک در پورت سعید خطایات عکسی خطایات روحانی خطایات جلد دوم ( چندین )



مواضع مختلفه راجع بایران

میدانید که چه بحری در میان شما موج زده است بیدار شوید بیدار شوید تا یکی غافلید تا یکی خاموشید تا یکی از این موهبت بلیسموهبت بیخبرید حالا دیگر وقت بیدارست وقت هوشیاری است . *متن به رسم*  
و نیز میفرماید ( ۱ )

هوالله

ای جوان روحانی نامه ات رسید اعظم رفیقه سرور از محبت موفرا احبای استتکارت نموده . بوندی البته باید مسرور باشی زیرا امروز نه ولت و ملت العان کور لمن الملك میزند . و خود را از جمیع دول و ملل عالم ممتاز میدانند با وجود این اهل العان چنین در حضور شما خاضع و خاشع شوند و نهایتا مال را از تو شان خدمت بنسب با شد البته باید مسرور و پر شور و پر حسیب باشی یک جوان ایرانی مخدوم اعظم العانی کرد و البته سبب سرور است و این از قوه نافذه حضرت بهاء الله است که چنین اشخاص مهمه را خاضع و خاشع نرند اما میرزا الخلیل الله نموده سبحان الله با وجود این موهبت کبری ایرانیان در خواب غفلت گرفتار از نسبت باین امر ننگ و عار دارند . زمانیکه مسرور کائنات حضرت رسول ص علیه السلام مانند کوكب لامع از انقیاد حجاز ما طلوع گشت . قوم قریش ننگ و عار داشتند و خوف از بد نامی میفکتنند این شخص سبب بد نامی و رسوائی طاعت است بعد از آنکه انوار الهی در افق عالم منتشر شد و کوكبه اسلام بشرقی و غرب رسید همان کسانیکه ننگ داشتند آهنگ طوبی لغائم طوبی بلند نمودند عباس عموی بیندیر همیشه خوف و هراس داشت که بنیان خاندان ما متزلزل گشت و حال آنکه منصب او در جاه نلیت سقایة الحاج بود . بعد از اسلام به مقامی رسید که سلاطین او را نصد سال خلافت چها را ظیم کردند و عفر سبب ایرانیان نیز سراپاچ افتد تا رسانند و از حصول این موهبت کبری طوبی لغائم طوبی بگوشند جمیع احبا و ما رحمن را تحیت ابدا ع ایچی برسان . عبد البهاء عباس . *متن به رسم*  
و نیز میفرماید ( ۲ )

حضرت عبد البهاء میفرماید

مستقبل ایران در نهایت شکوه و عظمت و بزرگواری است زیرا موطن جلال مبارک است جمیع انالیم ظالم توجه و نظرا احترام بایران خوا شد نمود و یقین بدانید که چنان ترقی نماید که انظار جمیع اعظم و انایان عالم حیران ماندند و بشاره کبری بلسها لمن تنما و شد او بعد غیر مکتوب و مستعلمن نباه بعد حین .

۲- لزوم اطاعت حکومت و عدم مداخله در امور سیاسی *متن به رسم*  
در ضمن نمانح دیگر میفرماید ( ۳ )

( ۱ ) لوح مبارک از الواح عکسی خط اتای روحانی

( ۲ ) در یکی از الواح مبارک

( ۳ ) مکاتیب سوم صفحه ۲۳۷

۵۱ مواضع مختلفه (لزوم اطاعت حکومت و عدم مداخله در امور سیاسی)

ملوک عادل را مملوک با نهند و امیران دل را رعیت خویش مملوک اطاعت حکومت نماید و نه را در امور سیاسی مداخله نمایند.

و نیز میفرماید (۱)

(راجع بانجام وظیفه نسبت بدولت) هوالله

ای سهرم و شریک عبودیت عین البهائم نامه رسید ستموال فرموده بودید که خیر خواهی بدولت و ملت و خرد قاطع از قرا ندرند بنیماست و همچنین ستاری و خطا پوشی از لوازم ایمان و ایقان بحضرت احدیت در این مسورت چه باید کرد اگر از نفسی خیانتی بدولت و ملت خدا در باید ستر نمود یا آنکه با مناء بدولت و روسا و انجمن ملت عرض بیان کرد.

حکم اول نهر قاطع و واجب الاجرا است اما ستاری در امور است که ضرر بنشیند فاعل غایت نه بدولت و ملت و جمعیت بشریه و نوع انسانی راجع مثلاً اگر شخصی ارتکاب فعلی نماید یا آنکه عمل قبیحی از او صادر شود که ضرر راجع بنفس آن شخص است مثل اینکه تعاضی شرب کند و یا مرتکب فحشائی گردد در این مقام ستاری مقبول و خطا پوشی محمود اما اگر نفسی در زد یا مال دیگری بریاید در این مقام مسترظلم بر صاحب مال است در حقیقت ساری ستاری خنایت است ولی در حقیقت بیچاره مثلیم که اموالش منسوب گردید و عین تعدی و ظلم است این میسران است که بیان شد و با وجود این نباید پاپی ظمیر و نقائص نامرشد تحریر لازم اما تا باندازه ای نه اینکه نفسی شغل و عمل خیرش را این قرار است که فلان شخص ظلمش نمود و فلان کس تعدی کرد و از ما مورین چه خیانتی ظاهر شده اوقات خویش را احصر در این نماید این نیز غیر مقبول بنمایند سخنان را از قبل این عهد تحیت مشتاقانه بر ما و کوالحمد لله هم نام منی را میدارید که دستام من کردی و ان عبودیت استان مقدس است و طلبک البهائم الابهی.

و نیز میفرماید (۲)

باری مقصود این است که مملکت ایران بسبب مداخله بیخردان و پیشرویان نادان در رتبه نی است و نیت خالصه اعلی حضرت تا بجد از در فکر ترقی اقلانها که خیر خیراء بدولت و ملت و حاکم قید و مصلیح حکومت و موافق همواره بخد مت برده اند و همیست که در دربار بدولت مستخدم گردیدند باید بنهایت راستی و حقیقت پرستی و هفت و پاکدامنی و تنزیه و تفکر بر عدالت و انصاف سلوک و حرکت نمایند و اکثر چنانچه معاندان یکتی دره خیانت کنند و یا در امور مملکت خویش تمهین و وسعتی نمایند و باخود مقدار بناری بر رعیت تعدی کنند و یا آنکس منفعت مخصوصی خویش چربند و قرا ندرند شخصی طلبید البینه محروم از میراثات حضرت پروردگار شوند و زنها از زنها

(۱) یکی از الواح عکسی به خط آقای روحانی  
(۲) مجموعه الواح عکسی صفحه ۱۳۸-۱۳۷

مواضع مختلفه راجع بايران ( لزوم اطاعت حکومت وقت منداخله در امور سياسی )

در آنچه تحريريات قصور نمايند و عليكم التحية والثناء ( ع . ع )

و نیز میفرماید ( ۱ ) مرقوم نمرد ، بونی چگونگی میشود که حکومت غیره را لبراً اطاعت و متابعت نمود . منصف از حکومت مشروطه حکومت عادلانه است که محافظت حقوق عموم بشری نماید . و حکومت مشروطه است که در تحت قوانین متین است .

و نیز میفرماید ( ۲ )

یاری یاران باید در نهایت اطاعت و انقیاد بسر برتاجنداری باشند . و بخدمت و صداقت برن ازند و در سایش مملکت بد بیضا بنمایند هر یک که در دانه حکومت مستخدمند باید ماموریت را اسباب تقرب بد رتاه کبریا نمایند و بعت و استقامت برن ازند . و از رشوت و ارتباب بتلی بیزار گردند . بثمری قناعت کنند . و در ارادتنا را رعایت و کفایت و در آید اند . اگر نفسی بر غیفی از ان قناعت کند و مانند ازه شویش بدالتوان تصاف برن ازند سرور را میان است و عمد و حتر از میان بزرگوار است ولو کیسه تهی . سرور از انکان است و لربنا مه کهنه . و عتیقی عزت و افتخار انسان بقذائل و خصا حمیده است . و شرف و منقبش تقرب در تاه کبریا و الا اموال دنیا مانع ضرور است و تالیان از انزل سرور و تقرب مایه و بخدمت و این بهترین است . انسان در نهایت تنزیه و تقدیس رفتار نماید . و در ذایت عفت و استقامت و صداقت ظاهر و آشکار گردند . البته این از کتب روان بهترین اثر است امتان خوشتر . . . . . ر عليك الجاه الا بهی ( ع . ع )

و نیز میفرماید ( ۳ )

حواله

از یاران عزیز عبد الجبها نامه فی بشیر از معرفی کردید . سرا در شرف جوست از حظه نظایت و انتشار دیدید . از نایت انقلاب طهران بجمیع اطراف علی الخصوص از طرف اعلان شد . که حزب الله را در امور سیاسی متذکرند و از حکمرمات عالم شکر و شکره فی نیست از جمیع احزاب در کنار هم و با هم شکر باران برای کل امم و ملل فضل و برکت پروردگار العظیم . و بد با مشروطه طلبان دهند هم و هم از نوبت با استقلالیان هم قدم و هم از نوبت بیخبران و غیر خیر خواه بی مزه و بی معرفت بفتحات قدر مشغولیم . و بان بد با ترویج اندکی لونا از جهان و وجهان نیان بیخبریم و سرجام سرشار کوشش ما در ریاست حکومت مردم و دوزار از هر نزاع و خصومت باید یاران سبب الفت عالم انسانی گردند و در امتان و پشانی اقوام و ملل بنفش رحمانی شوند . الحمد لله . یاران کتاره گرفتند و بجز از احزاب تقرب نجستند در حق کل ندان نمودند . و بخدمت را امتان در خیر خواهی جمیع فرق کوشیدند تا انکه انجا از نوبت مینای صلح در دالم وجود آشکار و ظاهر گردید . و جمیع دانستند که این قلم مویذ است و این قلب هو انوار الطافی اسم اعظم . ولی از قرار معلوم بعضی بدخواهان مشغول خواسته اند که بیخبری یا رانرا مشتبه نمایند . و در انسن و اغواء انداخته اند که بیاید از حزب استبدادند و دشمن مشروطه طلبان قلع و قمع میباشند و خواهانند و از بیرون فی حدیث طلبان میگردند . سید

( ۱ ) مناتب سوم صفحه ۳۸۸ ( ۲ ) مجموعه ارواح عکسی صفحه ۱۲۸-۱۲۷ ( ۳ ) مجموعه الروح عکسی ص

مواضع مختلفه راجع بايران (نزوم اطاعت حكومت و عدم مداخله در امور سياسى)

با وجود آنکه «بیرا فضل الله نوری و سید علی برسرنا بر فریاد میکردند و تحریرا انتشار میدادند» مشهورشان مطبوع و موجود و مضمون آنکه مجلس را بهائیان ترتیب دادند. و مقصودشان حریت اندکی است تا کتب و الواح جمال مبارک و زیر و صحن حضرت اعلی و مکاتیب عبدالبهارا بکمال ازانگی طبع نموده انتشار دهند. و ترویج امور بهائی کنند با وجود این اعلان صریح بازکار مشتبه نمده و اراجیف در افواه افتاده حیف صد حیف که تا بحال عموم ندانسته اند که بهائیان ترا همت بلند است و مواضع ارجحند. اینگونه منازعات را سزاوار نفوس عالمی دانسته و اندیشه های عالم بشری نموند. باری ما را با احزاب نه الفتی و نه کفتی. زیرا در نظریات ان الهی منازعات کنسوری از سیاسی و مذ هین از اهمیت بکل عاری است دیدارند و شمشه و فریفته انزلف مشکیار. هرگز گریه و نوا و صاف انخفی الالفاظرا ملعبه صبیان نسوم و او شام و افکار کردگان دانیم. دیگر چگونه خوشتر با این منازعات جزئی و مباینات نظریه اوله نمائیم. باری یاران باید کن را تفهیم کنند که ما خیرخواه عمومیم و بیخبر از انکسار مسووم. تا ترا نیم اسامرا الفت بنهیم و بین الانیان و الامم دفع کفایت کنیم. صلح عمومی طلبیم و راستی و دوستی و اشتی بین شعوب و قبائل خواهیم. اینست مسکن بهائیان اینست طریق رسانیان و آنچه از نظم میثاق صادر در شون بعد ل و انصافست و مشروط بحفایت الطاف اذ تصور انهمه مجری کردن نایست و برقرار است والا -

یفعل الله ما یحبونشاه شعوب هر چند بر خاش میروند و جسور و بیباکند. ولی باید فکر را حتی نمرد. و امیاب سهولتی فراهم آورد. چشم از تصور پوشید و گناه نادانان بخشید و اسباب امنیت عمومی فراهم آورد. و راحت و مسایر کن را خرامت این است طریق فلاح این است سبیل نجاج. ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا مساب بانفسهم. باری شما بیخرفی خوشتر با بیان کنید و خیرخواهی عمره را واضح رویان ننمائید. و مشورتها را الله برکازت. و وقت ان آمد که بکمال همت یحیا نیهارا بنهایت سهرانی بظن رسانی کنید. و همه چنین هر نفس چون نفس دیگری تکلیف نماید مستورند. و باید قطعیا نشانند. علی الخصوص بزرگانرا باید بسیار جانیده بود و منحیران متمیزانرا بنهایت باید تقسیم داشت الان بسیاری از شعوب همه از روی دخول در ظل حسنی دارند ولی از اعتنا و شهرت میترسند. اگر بدانید مقوم و محفوظ میمانند. متنا بقا اقبال کنند این مسئله را بسبب مهم نموند. و با ولایة امور و حضرت سهرار انبیا است صافقت و خیرخواهی مجری دارند و اداعت و حسن نیست

مشهورند و این در امور سیاسی قطعیا مداخله ننمائید و طلبکم البهارا الهی (ع.ع) (ع.ع) در

۲- اصول تعالیم حضرت بهاء الله

راجع باصول تعالیم حضرت بهاء الله و غیره (۱)

(۱) نظر مبارک در بار سوره منزل مبارک خطابات عکسی خطباتای روحانی - خطابات جلک دوم (جدید)

### اصول تعالیم حضرت بهاء الله

#### هوالله

خوش آمدید من وقتی کتاب شما را دیدم خیلی مسرور شدم میبخواهم شما را ملاقات و اظهار تشکر نمایم که آثار  
 حقیقه را جمع و ضبط نمودید . شما از شرق خبردارید که چند رافق شرق را ظلمت نادانی احاطه کرده  
 بودند این و مذاهب شرق در نهایت عناد و جدال بودند بجز این که اسرائیلیان روز باران نمیتوانستند  
 از خانه بیرون بروند چه که مائترین بارطوبت آنها را المرن نمیتوانستند و ایشان را پاک نمیدانستند مثل شرق  
 خون دهنده یکرار یختن مباح میدانستند در همچو زمانی حضرت بهاء الله چون شمس از افق شرق ظالم شد  
 اول اعلان وحدت عالم انسانی فرمود که جمیع اشنام الهی هستند و خدا اشبا ن حقیقی و بکل مهربان جمیع  
 را رزق میدهد جمیع را میسروراند . اگر دست ندانست مهربان نبود آنها را خلق نمیکرد روزی نمیداند .  
 ثانی تعلیم حضرت بهاء الله تحری حقیقت است که چون ایدیان تحری حقیقت ندانند متحد شوند زیرا حقیقت  
 یکی است تعبد قبول ننماید بالعکس چون تقالید مختلف است ما نام پیروی تقالید میکنند در اختلاف و  
 نزاعند .

ثالث دین باید سبب محبت و الفت بین بشر باشد اگر دین موجب نزاع و جدال شود بین بهتر است زیرا  
 دین بمنزله علاج است اگر علاج مسبب ضرر گردد ترک علاج بهتر است خدا ایدیان را برای ارتباط بین قلسوب  
 و محبت و الفت فرستاده نه اختلاف و عداوت .

رابع باید دین مظالم عقل و علم باشد اگر مسئله ای از مسائل دینییه متناهی علم و عقل نباشد و هم است از این  
 قبیل تعالیم بسیار فرمود ولی او را تکفیر نمودند . و اموال را نهب و غارت کردند . حبس و زجر نمودند و اخسراز  
 ایران سرکون بیغته اند . و از بغداد با سلا مبول در میانی با وجود این ندیدند این سراج روشن ترشد و قوت  
 این امرند بد ترکشت عاقبت حضرت بهاء الله را بسجین هتا فرستادند ولی بهاء الله در زندان نجیرا مرالله را  
 بلند نمود و تعالیمش را در جمیع ممالک منتشر ساخت با وجود آنکه در بعضی بود احکام صالح و سلا مواتر به مسیح  
 فرمودند بجایه سال پیش مسئله صلح عمر میرا اعلان نمود . سلطان و شاهایران نوشتند که هر چند در زندان  
 مبتلای ظلم و طغیان لکن این سلطنت و عزت نیز باید ازمانند . مبدل بزحمت بگردند ان انواع در هندی مخلوع  
 شد و لان موجود است خلاصه از نفوذ این تعالیم در شرق هم مختلفه متحد شدند نفوس شیر از سهود و زرتشتی  
 و مسیحی و مسلمان الفت نامه جستند و در نهایت یکا نکی و اخوت با یکدیگر محسورند چنانچه آنکسی در جمیع  
 انبیا وارد شود نمیدانند که ام بیبوند که از زرتشتی که ام مسیحی که ام مسلمان است خوبا کل بران و خیرا هرانند  
 و یکعائله و خانان .

( مستر و سر موزرا ظهار نمودند که از این امر خوب اطلاع دارم این امر نور است که از شرق دیدم و سبب  
 صلح خواهد شد ) فرمودند بلی بلکه انشاء الله عالم آسوده شود چه قدر بلایا بر نفوس وارد شد چقدر

اصول تعالیم حضرت بهاء الله

پشور باران

پیشتر پسران بی پند رکنند همه این جنگ و جدالها از تعصباتست یکی از دوستان من در اینجاده کریم کرد گسه در شرق مشرق فریه در نهایت عمران و آبادی دانسته حال خیرامند که تمام زیر زمینند و هیچ اثری از آبادی نمائند (عرف کرده شد چیزی که در این امر خیلی جلب قلوب و انظار مینماید آن قوه ایست روحانی که سبب صلح و اتحاد میشوند الا ما مجالس بسیاری دانستیم که برای صلح بود و لکن جمیع بی فایده و اثرمانند )

فرمودند بلی در عالم انسانی صلح و وحدت یا از ارتباط وطنی است که بواسطه معمولی جنسی بهم مربوط میشوند یا از ارتباط جنسی است یا از ارتباط سیاسی ولی هیچیک کفایت ننماید چه بسیار هموطنان گسه باید که بگرد جنگ و جدالند و خلوه هر کس وطن خود را دوست دارد و دوستی وطن خود سبب منفی بسا دیگران میشوند همینطور ارتباط جنسی و سیاسی بسبب اختلاف قومی و اختلاف منافع ممکن نیست سبب صلح و اتحاد عمومی گردد پس چه باقی ماند قوه الهی لازم است سبب چنین صلح و اتحاد گردد (در باره نفس بند اخلاق سؤال نموده اند که با انبیا چگونه سلوک شود ) فرمودند قوه الهیه اخلاقی را تعدیل میکند شخصی از اهل قفقازیم از قطع طریق بود نفوس بسیاری را کشته بود چون بهائی شد بدرجه شی مظلوم کردید که شش لول با راند اختن ولی اودست باز نکرد چنان شخص کردند و ای چنین انسان مظلوم شد

پس باید اخلاقی را تعدیل نمود تا نفوس پتنبه شوند و این چیز قوه الهیه ممکن نیست ( مشرال نمودند در چه مالکی بهائی بیشترند فرمودند ) در ایران اهل بهما بیشترند و این اورد رانجا تکلیف یا نموده در امریکا شم از توفیقش در نفس هستند ( مؤذنه در حد الحمت لله در این عصر از در ملکی نفوس با استعداد یافت میشوند که از روی صلح عمومی دارند نمیتوانند مانند اری یا مسلمان بلکه طالب المبتدئ اما از مسا نی دینیه در کتاب فرمودند انشاء الله موفق و موفق با شید در مثل عنایت جمال مبارک با شید و نهایت سرور و فرح با شید والسلام و نیزراجع با اصول باران ، تانه میفرماید ( ۱ )

(تذلق مبارک در مجمع بهائیان لندن روز و تاریخ ۱۱ سوال سنه ۱۳۲۹ - ۳ اکتوبر سنه ۱۹۱۱)

هو الله

ای جمیع محترم اشهر را لزوم ذاتی سوختن است و قوه بر قوه را لزوم ذاتی آفرینش ، افتاب را لزوم ذاتی درخشیدن است و خاتون را لزوم ذاتی قوه رویتن ، در کیم ذاتی انقضای جائزنده ، چون تغییر و تبدل و تحویل و انتقال از حالی بحالی از لوازم ذاتیه عالم امکان است یعنی تتابع فصل ربیع و صیف و خریف و شتا ز تبدیل روز و شب از لوازم ذاتیه عالم ارضی است پس در آنها ری را خریفی در ریس و خریفی را شتایی در رعب و روزی را شعی و هسر

## اصول تعالیم حضرت بهاء الله

صبحی را شامی و قتی که اما را بیان الهی بکلی منهدم و اخلاق عالم انسانی متغیر اثری از نورانیت آسمانی نه و محبت بین بشر مختل • ظلمت عنائی وجود الی و قتال و سرمای خمودت و انجمنان حاکمان برون و تاریکی احاطه نموده بود حضرت بهاء الله مانند کوکب فانی از مشرق ایران ظاهر شد • انوار هدایت کبری درخشید و نورانیت آسمانی بپوشید • و تعالیم بهایی تا ماس فرمود و نقیضات عالم انسانی تا ماس کمره و غیره ذات آسمانی ظاهر فرمود و قوه روحانیه بنا هر ساخت • و این اساس را در عالم وجود ترویج فرمود •

(اولا تحری حقیقت زیرا جمیع ملل بتناهی دعا میانه تشبیه نموده اند و از اینجهت باید یکد رنگ مسا است اختلاف و قیامت نزاع وجود الله • اما ظهور حقیقت کائنات این ظلمات است و سبب وحدت اعتقاد • زیرا حقیقت توحید قبول نکند •

(ثانیا) وحدت عالم انسانی یعنی جمیع بشر که مشمول الطاف جلیل اکبرند بندگان یکند اوندند و پرورده حضرت بود بیعت رحمت شامل کل است و تاج انسانی زینت هر سری لهندا باید جمیع عوائف و ملل خود را برون یکد بکند انند و شاخ و برگ و شکوفه و ثمرشجره واحد • شمرند زیرا جمیع سائله حضرت اند و ثانی یسک صدق نهایت نیست که محتاج تربیتند • ناند انانند جا هدایت باید هدایت نمود مرشخا نند باید معالجه کرد طفلانند باید در اغوش مهرمائی پرورشند • تا ببلوغ و رفتند رسد و جلالات تا درخشند و روشن گردند •

(ثالثا) انکه دین اساس الفت و محبت است و بنیان ارتباط و وحدت • دین ان سبب عداوت فرد الفست نبخشند بلکه مهرش کفایت کرد • و عدم دین بنا وجود است و تجرد از دین مرجع بران •

(رابعا) دین و دین تمام است از بند پیران فتا که نداریت را از برای انسان و وبال است که بان پرواز نماید چن سحاح واحد کنایت نکند • شردن بیگانه از ظلم عاریست عبارتا زینت است و مجازا است نه حقیقت لذا تحطیم از فراموش دین است •

(خامسا) انکه تعصب دینی و تعصب جنسی و تعصب سیاسی و تعصب وطنی ها نام بنیان انسان نیست حقیقتا دین الهی واحد است • زیرا حقیقت یکی است نند د قبول نکند و جمیع انبیاء در نهایت اتحدند نبوت حکم انساب دارد در هر مومنی از نقطه ظهور نماید • لهندا هر ملتی اخبار از خلف فرموده • و هر ملتی تصدیق سلف کرده • لا تفرق بین احد من رسله •

(سادسا) تعدیل معیشت نوع بشر است تا جمیع از احتیاج نجات یافته هر کس بگذراند امکان و اقتضاء در رتبه و مکان راحت یابد • همچنانکه امیرنیز است و در رحمت مستغرق نمیرد زوزیوی داشته باشند در دولت کبری نماند و از شدت جوع از عالم حیات معزوم نگردد •

(هفتم) صلح اکبر است باید از جمیع دول و ملل با انتخاب مومنی محکمه کبری تا ماس شود و اختلاف و نزاع دول

این کتاب در روز یکشنبه ۱۳۵۶ خورشیدی در شهر تهران چاپ گردید  
 شماره ثبت کتابخانه ملی ۵۱۳۴  
 شماره ثبت کتابخانه مجلس شورای ملی ۵۱۳۴  
 چاپخانه انتشارات بهائی  
 تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۰۰

اصول تعالیم حضرت بهاء الله

و ملل در آن حکمه کبری فیصل یابد تا منتهمی بچنگ نکرده .

(تاسعا) انکه دین از میاست جداست . دین را در امور سیاسی مدخلی نه بلکه تعلق بقلوب دارد . نه عالم اجسام رسوا . نه دین بایست بتربیت و تعلیم نفوس برده از بند و تزیین حسن اخلاقی نماید و در امور سیاسی مداخله ننماید .

(عاشرا) تربیت و تعلیم و ترقی و رشایت و حرمت زنان است زیرا آنان در زندگی شریک و سهیم برده اند و از حیثیت انسانی یکسانند .

(حادی عشر) استفاضه از نبی و شایع شرح نقد بر استقامت نیست بر حانیه تا جیس شود زیرا مد نیت ما دینه تنها کفایت نکند و سبب سخاوت انسان ننموند . زیرا مد نیت ما دینه مانند جسم است و مد نیت روحانیسه مانند روح جسم بی روح زند و نکرده (نقد خالقنا الانسان فی احسن تقویم) این نیکه شی از تعالیم بهاء الله است و رتا سیر و ترویج آن نهایت مشقت و یازایا تحمل نمود . همیشه مسجون و محذب بود و در راه با ایست تعبولی در زندان این ایوان رفیع را بنیان نهادند و در تار و پودگی مجسم با این نور بر توپرا فانیانند اختشند .

بها نیا ن را نهایت از رو و اجراء این تعالیم است و چنان و دل میگویند که جان خویش را فدای این مقصد کنند تا نور انسانی افانی انسانی را روشن نمایند من بی نهایت مسرورم که در این مفضل محترم با شما آفتکسو بینمایم و نهایت رجانه ام که این احساسات و جذباتی من در زندگ شما مقبول کرد و در حق شما دنا بینمایم که با عظم مراتب عالم انسانی موافق و موید گردید .

۴- مواضع مختلفه

راجع بتعلیمات مبارک و اهدیت امر میفرماید ( ۱ )

هو الله

ای شخص محترم نامه مفصل شمار سید و بن تون زکورت مکاتیب که از اطراف بیرونه فرصت جراب مفصل ندانم .

مقتصر این است که اهل عالم محتاج بحیات ابدیه هستند و حیات ابدیه مشروط بتظهور ملکوت و ظهور ملکوت مشروط بشوق کماة اللومانیث روح القدس یعنی مشروط بتقوت الهیه که مرد مر ازنده و بینمایند و کوررا بینا و کوررا شنوا میکنند و ولادت ثانویه که در نفس انجیل است تحقق یویا بد (الاولون من الجسد جسد هو و الاولون من الروح هو الروح . یعنی لکم ان تولدوا مرة اخرى) .

اما از جهت ان بان سائره در تصویر بهاء الله و کتابها حیا مثل کتاب میرزا ابوالفضل که در حضرت زود شست و



موضوع مختلفه

حضرت بود او بر شما و تا نمیوشن مصرح است و همچنین در متناوب من . درین ایستادگی من قدرت زره نیست  
 و حضرت بود ابیاری مولد فوق ولی بعد تحریف و تغییر یافت کویا شما این الواح و کتب که در آن مسطور است  
 ندید . این . کتاب مطبوع میرزا ابوالفضل را بدست آرید کتابت است . قناعت حاصل خواهد شد که تعالیم  
 بهاء الله تعالیم عمومی است و مورد بشود کلمه الله و نشانی روح القدس و قوتی اسمانی شما آنها بتسلسل  
 اینست که آثار مطبوعه حضرت بهاء الله را مشاهده کردید . این الواح مطبوعه بالنسبه بالواحد غیر مطبوعه  
 بسیار جزئی است اساس آن بیان الهی یکیت . ان اسما ربوت حضرت بهاء الله عمومیت حاصل خواهد  
 نمود . در شرق تعالیم متمدنه از پیش منتشر شد که بشا هر عمومیت داشت ولی چون بقوه الهیه مویسه  
 نبود شعله زود خاموش شد .

ولی تعالیم بهاء الله بدوجه نفوذ یافت که بیست هزار نفس کشته شد با وجود این روز و زویش بیشتر  
 گشت اما مکان بهیچ وجه حکمی ندارد . حضرت مسیح جلیل در فلسفین ظاهر شد . و لکن تعالیم بهیچ  
 عالم سراست نمود . بقوت الهیه ملل مختلفه را در ظل نلمه واحد جمع کرد و ادوات ملکانی این احکمی  
 داشت اما روح القدس جامع جمیع کمالات است . معلم اولست کاردی که ارسال نمود . بود بسیار سبب  
 سرور شد . روح انسانی با ایمان و ولادت تا نوزاد بدست حاصل مینماید و اما نصوصی کما ز کتب مقدسه استخراج  
 نمود . بود بدین آنچه بعلم صحیح و عقل و حکمت الهیه مطابق آن نصوص به حسب ظواهر است و اما نصوص دیگر  
 کل تاویل دارد . و تاویل مطابق عقل و حکمت است انشاء الله این مسئله را کشف خواهد نمود . امیدم  
 چنانست که جمیع این مسائل را بتائید الهی تا پیش از انکشف بقوما تیک من فرصت این مسائل را امران امران  
 اگر نفسی ملاقات حاصل شود شما هر یک از این مسائل را جواب مفصل خواهد داد . و شبیه نیست کسیه  
 اساس این سنوالات عنایت از تحریر حقیقت است . لهذا اینها بایت محبت و مهربانی این مختصر مرقوم کردید .

وخلیک التحیه و التنا (عبدالبهاء عباس)

قیام احبای غرب یا احبای ایران

همچنین از برای شما تائیدات الهیه از هرجهت اسباب ترقی مهیا فرموده . شرفیاب برادرانتان از اروپا و  
 امریک با ایران خواهند آمد و تا سیر صنایع بدیده و بناء آثار مذهب و انواع کارخانه و تجارت و تکثیر  
 تلاطم و تعمیم معارف خواهد نمود . نمودن زمین قدران را مان بهیست حکومت بحد کمال برسد خواهد داشت و  
 ختله ایران را رتک جهان و بیظه اقلیم . اثره خواهد داشت . نمودن انوقت حکومت بینهایت خونشود خواهد  
 شد و نوابای این عین در خدیو خواهد شد . ولست و خلوص سریر شهر یاری شما خواهد گشت .

مزایای امر مبارک

مزیای امر مبارک - وظائف عمره

راجع بمزیای امر مبارک میفرمایند ( ۱ )

هو الله

ای حشمت عبد البهاء نامه مفصل شما ملاحظه کردید نهایت سرور از سعی مشکور شما حاصل گشت کثرت کثرت انبیا  
عیسوی اگر بروج بهائی حرکت نمیکرد البته موفق و هوید بینهایت نیست و اما شما در چند حال در این  
معدود و ولی عنقریب ملاحظه خواهد نمود که برکت اسمانی خدا هر تائیدات الهیه میرساند زیرا شما  
نهالهای جدیدیت البته در جوهر حقیقت چنان نشوونما نماید که سایه براتانی افکند . ملاحظه کنید که  
حواریین معدود بودند و هیچ معین و ظمیری نداشتند ولی چگونه برکت اسمانی نازل شد یک حبه خرمن گشت  
و یک قطره دریا گشت ملاحظه کن که از نامه شما بفرموده روح و روحان یافتند که با وجود تناسل و پیوستاری تمام  
شب بخط و قلم خود جواب مینگارم . یقین که یک بهائی ثابت ثابت صفوف عالم را در هم شکست ولی پسند  
مجانده و یا شاعره هند مخا بره کن و بکوش نماید بنفحات الله منجذب گردند . و اما اگر کسی سؤال کند که  
پرتوی تعالیم چه چیز است در جواب بگویند که تعالیم بهاء الله جامع جمیع تعالیم کتب مقدسه است و از این  
گذشته تعالیم مخصوصه دارد که نورانیت عالم انسانیست و روح این عصر است .

اول وحدت عالم انسانی که جمیع بشران غلام الهی شدند انبیا حقیقی و جمیع مهربان پس جمیع شعوب را قسوام  
باید بایکدیگر و نهایت الفت مهربان با هم .  
ثانی تحری حقیقت است که جمیع تالیف را باید ترویج نمود و تحری حقیقت کرد .  
ثالث آنکه حقیقت نه بین باینده سبب الفت و محبت و ارتباط و اتحاد بین بشرانند و الا بیت بینی بهتر .  
رابع اینکه باینده بین مطابق عقل و علم باشند و الا از دام است .

خاص اینکه تعصب بینی تعصب جنسی تعصب وطنی تعصب سیاسی ها که بنیان انسانیت و سبب قهر و  
غضب الهی .  
مانندین مساوات بین رجال و نساء را مثال دلای و در نقل مقامی از مروتنا مشتمل مذکور در اجست نمایند راضع کسرند  
و با ظم و روح جمال مبارک و ظم و روح مسیح مقصود وحدت جسمی و وحدت شخصی نیست . مقصود این است نسوه  
ما را الطبیعه و نورانیت رحمانیه در هر دو ظاهر و با هر دو واسطه و مثل افتاب که از بروج متعدد در انبیا  
دینداری ولی افتاب یکی است اما شخصیت و جسمیت مانند بروج متعدد است و شکیک البهاء الا بهی .

عبد البهاء عباس

۱ - وظایف عمومی

( ۱ ) لوح عکسی با نشخار جناب حشمت خط آقا روحانی

وظائف عمومی

راجع بوظایف عمومی احباب مفرمایند ( ۱ )

هو الله

ای حزب الله نامه نبی با مضای شماعموما واصل کرده بد عبارت نه نهایت ملاحمت و باذغت و فضاحت و حلالت بود  
از قرانت نهایت مسرت حاصل کرده . نا طریق پرورزه ماه صیام بود خوشتا بحال شما که حکم الهی را مجسری  
نداشتید . و در ایام مبارکه بصیام قیام نمودید زیرا این صیام جسمانی رمزی از صیام روحانی است یعنی کف نفس  
از جمیع شهوات نفسانی و تخلیق یا خلاق روحانی با جناب بنفحات رحمانی و استعمال بنا بر محبت سبحانی  
و همچنین نامه دلیل بر آنست که لعل قلوب بود امین از فضل و موعبت رب جلیل در این عصر جده بد چنان است  
که اقلیم غرب شرق شمس حقیقت در نه و احبای الهی متالحم انوار و مضافا هرا تا روشنند و از شبهات غافلان محفوظ  
و مصون مانده و ثابت بر عهد و پیمان مانده و شب و روز بگوشتند تا خدمت انرا پیدا کنند . و غافلان را هوشیار نماید  
محروما انرا محرم از کنند و بی انرا از میخرا بدی نصیب بختند منادی ملکوت در نه و اهل ناسوت را بجهان  
لا الهوت خوانند . ای حزب الله امروزه را بد چنان هر حزبی در راه ای سرگردان و پها و هوس متحرک و  
بخید ال خویسر پویان و جویان در بین احزاب عالم این حزب اسم اعظم از هر خیالی فارغ و از هر متصدی در کسار و  
بنیت خالصه قائم و تعالیم الهی در نهایت ارزوماعی و مجاهد تا اینکه روی زمین بهشت برین در نه . و جهان  
نا سوت اثینه ملکوت شود جهان جهان در تکرر نه و نوع انسان تربیت و روش و سلوک در یگر یاب .

ای حزب الله . بصون و عنایت جمال مبارک روحی لاحبائه الدنا با بد روش و سلوکی نمایند که مانند انساب از  
سائرنفوس و متا ز نفوس هر نفسی از شما در هر شهری که وارد کرده بد خلق و خوی و عصبه قو و با و محبت و امانت و با  
و مهربانی بصوم عالم انسانی منار را لبنان کرد در جمیع اهل شهر گردیند که این شخص یقین است که بها نیست  
زیرا اطوار و حرکات و روش و سلوک و خلق و خوی این شخص از خصا نص بها ثبات است تا با این مقام نیاید بعهد و پیمان  
الهی و نماند . ایند . زیرا بنصوص قاطعه از جمیع ما میثاق و وثیق گرفته که بموجب و صا با و نتائج الهیه و تعالیم  
رانیه رفتار نمایند .

ای حزب اللہ وقت ان است که تا تا رو کمالات اسم اعظم در این عصر مکرم ظاهر را منار شود تا ثابت و محقق شود که  
این عصر عصر جمال مبارک است و این قرن ممتاز از قرون و اعصار .  
ای حزب الله هر نفسی را متا هده نکند که توجه تام با مر الله در ادک و مقصد محصور و نفوذ کلمه الله شب و روز  
بنیت خالصه خدمت امر مینداید و با بد که روش و سلوک راحه خود خواهی و اثری از غرض شخصی نیست بلکه  
سرکشته بیابان محبت الله است و سرمست با ده معرفت الله و مشیت در نشر نفحات الله و منجذب بایات  
ملکوت الله یقین پیدا نید که موفق ملکوتی شود و موید اسمانی کرد و مانند ستاره صبحگاهی از افق موهبت

وظایف عمومی

ابدی بشبایت نورانیت درخشنده و تابنده خواهد شد . و اگر بشائبه همی و هوس و خود پرستی مشوب یقین است که مساعی عاقبت بی نتیجه ماند و محروم و طایس کرد .

ای حزب الله الحمد لله جمال مبارك اعنا قرا از مسلاسل و اغلال خلاص نمود و از جمیع قیود رهایی داد و فرمود بارئکه ارب و برگ يك شاخسار عالم انسانی مهربانی کنی و بنوع پشرمهر پرور کردید . بینا ننگا ما نماند اتنا معامله نمائید و اغیار را بمانا به یار و نوازش فرمائید . در تمن راه دست بینید و اهرمن را ملائکه شمارید چنانکارا مانند و نادا رنهایت محبت رفتار کنی و گرفتار خونخوارا مانند غزالان خشن و ختامشک معطر بشام رسانید خائفا نرا ملامت با و نکرید و مضطربانرا سبب راحت دل و جان . بی نوا یا نرا نوا بخشید و بغیرا نرا کنز نماند نویسد در دنتان را در مان کردید . و مریضانرا طیب و برستار صلح و سلامت نمودید و رستی و استی و راستی و حقیق پرستی و استی در جهان نیستی تا میس نمائید .

ای حزب الله همتی بنمائید بلکه این عالم انسانی نورانی کردید و این توده غیبا جنت ایسی شوه ظلمت احاطه نمود . است و خلق و خوی و حیثیانه مسئولی کردید و عالم بشر جولا ننگ و جنیان در نده کردید و میسده ان جاهلان نادان نفوس یا کرگی خونخوارند . و احمیان بی ادراک یا سم قاتلند و اکیا و عاقل و باطل . مگر اند کسی از نفوس که فی الحقیقه فی الجمله مقاصد خیریه دارند و در فکر راحت و سعایش عالم انسانی هستند . اما شما باید در این مورد یعنی بخدمت عالم انسانی جانفشانی کنی و جانفشانی شما دمانی و نادرانی نمائید .

ای حزب الله حضرت انلی روحی له الشفاء بجان نرافت انمود و جمال مبارك در هرک می صد جان فدای نمود و تحمل مصائب و شدائد شدید و کرد حبس و زنجیر زدند او را و سرکون و یار سعید و دشت و عاقبت در سجن اعظم ایام بسریک و همچنین چشم فقیر را از یاران الهی در این سبیل شهادت نشاند و جان و مال و اهل و عیال کسر را فدای نثار نمودند . چقدر رخا نمانها که ویران گشت و چقدر رخا نمانها که تاراج و تالان کردند چه بنیانها که بنیان برامتان وجه قدر تصور معموره که قبور مطوره شد جمیع بجهت اینکه عالم انسانی نورانی کردید و نادانی بد انانی مبدل نمود و نفوس بشری رحمانی کردید و نزع و بیدار ال بکلی از بیخ و بنیاد برانند و ملکوت صلح بر عسوم بشو استیذایا بد . حال شما همت نمائید که این دلیران را در انجمن عالم جلوه نمائید و این موهبت حاصل شود .

ای حزب الله مباد اخا طری بیازارید و نفسی را محزون کنی و در حق شهادتی چه یار و چه اغیار چه در دست وجه دشمن زبان بطحنه نمائید در حرکت کل نمائید و از برای کل موهبت و شرفان طلبید زنها رزقها را از اینکه نفسی از کفر خطا طری بیازارید و لویت خواه و دگر کردار باشد نظیر خلق نمائید توجه به خالق کنی . قوم عنود را ببینید رب الجنود را ملاحظه کنی خاک رانه ببینید پرتو تاب تا بشاک ببینید که هر خاک سیاه را روشن و پدید آر کردید .

ای حزب الله در موارد بلا صبر و سکون و قرار را بیاد هرک در مصائب شدید تیره مضطرب نشوید . در کمال اطمینان بغض حضرت یزدان مقاومت طوفان محبت و الامت نمائید در رسال کد شسته بعضی از بیوفایان از یار و اغیار و بیگانه و اسنادت را را علیه حضرت پادشاه عثمانیان در حق این اوارگان سعایش نمودند و افترا و بهتان زدند که ایسن

وظایف عمومی

اوارگان بی ازان مفترا باشد . حکومت بمقتضای مصلحت بتحقیق و تدقیق این مفتریات برخواست و جمععی از مفتشین و اباین بلاد ارسال فرموده دیگر معلومست که بدخواهان چه میدانی یافتند و چه ظوفانی بر پسا نمودند تحریر و تفریر نتوان نمود . اگر نفسی حاضر بود میدانست که چه نیامتی برایش و چه زلزله و مصائبی رخ داد با وجود این بانها بیت سکون و اطمینان و صبر و قناعت و کمال علی الله رفتار شد بقسمیکه اگر کسی نمیدانست کمان مینمود که مادر نهایت اما پیشرو چندان و راحت دل و جان و نماند مانی و نامرانی هستیم و نهی واقع گردید که نفس مدعیان و مفتریان در تحقیق و تفتیش با مروی سهمیم و شریک شد ننمودند و حاکم و تامل نشود و خیر و احسنه کردید . دیگر معلوم است که چه واقع گشت با وجود این انصاف اینست که اعلی حضرت پادشاه عثمانیسان اعتدنا باین سعایتها و رویا یثها و حکایتها و مفتریات تا بحال ننمودند و بعدل و انصاف معامله کردند .

فی الحقیقه هر کس غیر این پادشاه بود این اوارگان اثری باقی نمیماند انشا فاش این است نباید از انصاف گذشت و امروزه رفتند آسیانی الحقیقه پادشاه ال عثمان و پادشاه ایران مظفرالدین شاه مثل و مانند شدند و دارند اگر بدانید که فساد و شتمان و فتنه بدخواهان علی الخصوص برادرنا مهربان چه در اینجا و چه در ایران بچسبیده است و با وجود این فساد و این فتنه این پادشاه بسکون و وقار حرکت میدادند البته یقین مینمائید که هر دو ماندند . اگر ملوک سلف بودند البته روزی هزار نفر از خلق در ایران تلف میشد پس در حق این پادشاه عاکید و طلب عن و عنایت نمائید و فتح و نصرت جوئید علی الخصوص پادشاه ال عثمان که محضر عدالت تا بحال باین اوارگان معامله فرموده است .

مناجات

پروردگارا یا اربابان غرب را بشفقت روح القدس منام معترف فرمودی واقع غرب را بشورهد ایت روشن نمودی و در آنرا نوری یک کردی و انبیا را یا مهربان فرمودی خفتگانرا بیند ار کردی و خافانرا هوشیار فرمودی . ای پروردگسار ایمن درستان بزرگوار را مودت و مودت برضای خویش فرما . و خیر خرا و بیگانه و خویش کن . بجهان ملکوت ابدی در ارواز فیض لا هوت نصیب بخش . بهائی حقیقی کن و ربانی صمیمی غرا از مجاز برهان و در حقیقت مستقر فرما . ایسات ملکوت کن و کواکب درخشند و در اقیاناموت نماید . سبب راحت و آسایش عالم انسانی در ما رخا نام صلح عمومی کن کل را از یاد و صایا و نصایح خویش سر مست کن و جمیع را در مسبیل تعالیم خرد روشن و سلوک عطا بخش . ای پروردگارا از روش این بنده در گناه ان است که یاران باختر را بیست در ان شرف درستان خار نمود و اندک و آنرا انسانی بنهایت مهربانی اعضا ی یک انجهند و قنرات یک بحر طبریک گشتند و لتالی یک دریا و راق یکشجرند و انوار یک شمس . تویی مقتدر و توانا و تویی قاهر و عزیز و بیبا (ع . ع)

وظایف عمومی

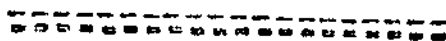
هوالا بهسی

الحمد لله بغير هوائيت شمس عنايت صبح قدم بافتاب حقيقت يی بردی ز نور هدیه ایت اقتباس نمودی و چسب  
 محبت نوشید و رسمه موهبت چشید و آیات کبری مشاهده نمودی و مغرب ملاحظه فرمائی که در وقت لبس  
 شرق و غرب دست در افق و شمال و جنوب و باخترازیك جام مست و مد هوشا فاقا ایران محل توجه جنبان نیان کردی  
 و خطه فارسیان متصد اهل امکان شود و ذلك من فضل ربك على ملوك الفرس و مملوکهم و مواهب الله على ملوك  
 الاقطار سروران اهل ایران اگر بداند که خداوند به موهبتی در حق ایشان فرموده البته از وجود و طسرب  
 بپرزمانند و بشکر الطاف الهیه در مساز گردند .

جميع من على الارض بخصوص ایران بالاخر طهران احتجنا ان تام دارند ولی تبلیغ لازم است جميع يساران  
 الهی طرأید توجه بملکوت ابسی نمایند و طلب تائید کنند و زبان تبلیغ کنند امروز فیروزیه از برای نفسی است  
 که از هر فکری زان کرده و با علاء کلمة الله و نشر دعوات الله بر آن زیرا موسم تخم افشاست در کسب ریشناک  
 مثل آنکه رزمان بد را فشانند و گشتن مویک و موفق است  
 خرمها تشکیل کرد تا امروز مرتب تبلیغ است نه حدیث و بیاریها و جميع باید قلب را از هر تصوری و تفکری  
 پاک و متدبر نماید و نسب و روزنه بملکوت الهی نمایند و عمره یا بهاء الابهسی بلند کنیم انوقت ملاحظه میکنید  
 چه حشر و شوری حاصل کرد و چگونه قوه عظیمه امرالله باهرا شکار کرد .

امروز تبلیغ فرغ و واجب بر احباب است رجالا و نساء این است که عبد الجبها باضعف و نفاهت و ناتوانی از استنسان  
 مند بر روحا طلب آن واجازه نمرد و تائید و توثیق طلبید و با نفسی بلاد غرب شناخت نسب و روز آرام نگرفت و راحت  
 ننمود با وجود این که اکثر اوقات مرخص بود و شب خواب نداشت با حالت شب بمحافل عظمی میشتافت و در کتابس  
 نبری عمره یا بهاء الابهسی بلند مینمود حال نیز مرانها بیت ارزاین است که بلکه بفضل و عنایت جمال مبارک بار  
 در کسب می دیکرد و نهایتا انتفاع توجه نماید و تا نفس اخر در یاد زند و با همت ملاحظه نماید و بر بملکوت ابسی  
 دعوت کند نماز عاکتید بلکه این موهبت عظمی جلوه نماید و این روح طلیل و جسم ضعیف در سبیل جمال مبارک  
 در مشهد و انتوجه بملکوت ابسی کند تا ختامه معك تحفه فرماید . و الیه اعلیک (ع . ع)

(( فصل هفتم ))



۱- راجع بتجدید حیات بارسیان

در این باب میفرماید (۱)

(۱) لوح مبارک بخط اقا یروحانی (عکسی است)

الواح خصوصی ( تجسدید حیات پارمیان )

بواسطه حضرت امین یاران، برین حضرت عموم پارمیان در جمیع بلدان و در عالم بیها، الاهی

هوالله

ای یاران عزیزان هر فردی از افراد انسانی چون از خا و رزنده گانی در جهان هستی سر بر آوردن تا چار روزی در ریاضت نیستی متواری کرد تا از آغاز اولاد نشوونما کند و از استان زنت گانی شیر نو نمین نونند و در اغوش نا زونعت پسرورده کرد تا بد رجه بلوغ رسد و نهال اما برگ و شکوفه نماید بارور کرد در شمر لطیف بخشد روزی روز ترقی کند تا بد رجه کمال رسد پس از آن رویا لحاظ نمید روز بروز قوی بتحلیل رود تا درخت کهنه گردد و از باروری بهره مانسد نهایت بکلی ظراوت و لطافت زائل شود و بافسردگی و پژمرده گی رخ نه هده به نماید و نمود بد رجه رسد که دیگر امین نشوونما و ظراوت و لطافت نماند حال باید در هتان حدیقی تخم همان درخت را در بوستان بیفتانند تا در باره بروی و نشوونما کند و نهال بیهمال شود و در نهایت تازگی و بارزندی و از آن کی پرورند یا بد و بیخوش جهان آفرینش در نهایت لطافت و ملاحظت و جلالت و بار مرونش ندیم و برکت در برین حاصل نماید در هتان انسا چنین مجری نماید اما در هتان نا دان بگوشد که اندرخت کهنه را در باره بشوونما ارد و این منتع و محال حال درختان مبارکی چند در ایام سلف در این گلشن هستی و بوستان بخشنه الاهی نشوونما نمودند تا کمالات خویش را در چمنستان حقیقت بنمودند و لطافت و بخشش ایزدی جلوه نمود و آنچه باید و نباید از تاثیرات حقیقتی و نشان عالم انسانی ظاهر میبان نمود درخت تنومند شد و شاخها امتداد یافت و بر جهان آفرینش میاید انگند و خوائش ممل در مثل معن و اساسی یافتند و از فرا که طیبه ان پرورند چستند تا آنکه در در حیات منتهی شد تجدد بد لازم گشت نهال دیگر از همان شجره مبارکه آغاز نشوونما نمود و حال این درخت آسمانی و شجره رحمانی نتایج اندرختان فرخنده آسمانیست که در نهایت ظراوت و لطافت و ملاحظت و فیض و برکت در نشوونماست و اناناسا فریغ منت نماید و باروری بخشش آسمانی و موهبت رحمانی و کمال انسانی و اناندرت سبحانیست این نهال همان شجره است ولی نا دانان گمان کنند که درختی دیگر است و شری دیگر بیتانه است نه شجره ایطاف خداوند یگانه این سه و در خطا جهالت است سفاقت عدم در ایشمت بی نصیبی است محرومیت مغرور است مغرور است باری مقصود اینست که الحمد لله در گلشن مال پارمیان نهال بیهمالی در نهایت قوت و قدرت از رشحات محاب موهبت و حرارت شمع حقیقت و هبوب نسائم عزتاید بد در نشوونماست فیض الاهی و بخشش آسمانی این نهال را در باره در ایران انبات در موده نمایان شکرانیت است سزاوار مثنویت است لائق حمد و ثنای حضرت احدیت است پارسیان ترا کویک لامع اما ل هزا رسال در ریاضت اقبال متواری بود الحمد للنا زخار و عزت آسمانی در نهایت لعمان درخشند و تابان گردید و در چند بد رسید و حیات تازه حاصل شد ان بهار روحانی که از هزار

الواح خصوصی - تجدید حیات پارسیان

حال تا بحال مفتقل بمواسم دایستان و خزان زمستان گردیده . بجهت و باره ان بهار نه نهایت طراوت و لطافت  
 با سپاه بخشش خداوند انریش در دست و صحرای ایران خیمه برافراخت و نهایت امان و آرزوی پارسیان  
 حاصل گشت کوان بلبلان سخن کوان مرقان چمن نیکو کوان تذر روان گلشن ایزدی کوان طوطیان شکر شکن  
 پارسی الحمد لله اندک اندک پی بگلشن بردند و در این شاخسارها هنگ او ازوشهنا ز نمودند و زمین چنان مست  
 که غلغله در زمین و آسمان اندازند و ولوله باوج اعلی رسانند و زلزله در ارکان مائرا قالیم افکنند تا عزت ابدیه  
 یاران نیانکان در باره مانندگان ظاهرا شکار کردند و سروری پیشند انیان در ده مان کبانیا ان شکار بوسان  
 شرد پس ای یاران پارسیان هنگام شاه ما نیست و هم مرانی و در رحمانی و بخشش آسمانی خود تا بعضی زانی که  
 از یاد موهبت الهی سر مست شوند و قدح بند سکت بر بند و قمر کنان و با کویان کف زنان در این میدان بشکرانه  
 خداوند یگانه پردازند و بگردن آرزو رفتا روکتا را این نهال بیهمال را بیاری کنند ای یاران پارسی افتاب هستی  
 پرتو لطف بر جمیع اطراف زد . جمیع طواغیر ملل را نصیب از عنایت و موهبت بخشید کل را در سایه بخشش  
 جهان انریش در آورد و در مود همه باریک در اندر برگ یک شاخسار . این خیمه وحدت عالم انسانی و عمومیت  
 بشریت که بلند فرموده این ماس متین را چنان قوی و رزین و زمین بنیاد کرد که در الواح بصریح تعلیم داد که  
 در نمنا ترا دست بگیرند بدخواهان را خیر خواها نمایند . بیانا نشانرا اننا کما رید و در انرا نیک نیک نسرید و جمیع  
 ملل را پیوند و خویش خوانید و بگردن شمنی در میان نه که مقاومت خصوصیت از ناپاید و بعد اوت و با نایام کرد  
 البته صد انبته دانما مضاف رحمت با نید در حق بیگانه و خویش و ترانگرون رویش حتی بدخواه و بدگوش نیز  
 اندیش با نید اینست و صایای الهی اینست تعالیم مسطانی جانان خوشای (ع ع)

هو لا بهی

ارغریا احبای پارسیان علیهم بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند .

و نیزه یفرماید ( ۱ )

هو لا بهی

ای پارسیان بلند انیان مالهایی دراز است و در هر هائی بیشتر که از حرا دشت روزگار و وقایع لیل و نهار در گوشه  
 پزیرد کی خیزد مود رحمة افسردگی از ده وظیفه بودید . در نهایت شدت و معنی از هر عراش بودید .  
 حال ابر بخشش پروردگار بلند شد و فیض و بارش بیشتر آمد ولی نداشت ز پیرزنی کوهها و جانهای یاران در انوش  
 صد ف مهر حضرت مهران پرنداخت شما انکو کوسرا بد از بد خویشی و نمانی نمایند را کز در میان چمن پروردگار  
 انزوی بانگ و تراکتید و مال و برکتنا نید و با انیان بلند یزدان دل بشدید افتاب مهم بر زنی انی از تا و سپهر و بریان

( ۱ ) لوی مبارک بخدا تا روحانی (عنی است)



تجدید حیات پارسیان - اطاعت حکومت - لوح سلمان

درخشید و بر توی در نهایت روشنی بر جمیع جهان انداخت . بینایان شما که مانده اند و کزبان آغاز راه و فغان کرده اند بانگ سروش بگوش هوش بشنوید و آواز راز از چرخ رختان گوش کنید . اکنون روز پنداری است و هنگام هوشیاری زنده مدلان در خونمی و شما که اندیش و مردگان در اندوه و نادانی اکنون هنگامی است که نیاکسان را خشنود کنید و جان و روانرا بپسوندید . جانها تن شما که مانده اند (ع . ع)

۲- راجع به اطاعت حکومت

در این باب میفرماید ( ۱ )

هو الله

ای بند و صاحب حق . شما که با شرمستریح و ممنون باشوید مستفیذ از امر حکومت را انقاد نمودن سبب سعادت دارین است و اطاعت سلطنت فرض عین دین کور جمیع دستان ما موریا طاعت و انقیاد اولیا امورند و مجبور بر صداقت در خدمت پادشاه عادل غیور . پس تومسرو باش (ع . ع)

۳- لوح سلمان

راجع به نصیبت وارثه و پرا میفرماید ( ۲ )

هو الله

ای محزون که ل خون از عواذت وارد و اخبار نازله جمیع اهل سرادق عزت در درمای احزان مستغرق گشته اند و در شوقان ماتم رانده و بی پایان مشترک چشمی ندانند مگر آنکه بر مصیبت ترکوست و دل نمائند مگر آنکه پر خون گردیده اند . آرزویان بلند شد و ناله و فغان آج گرفت این عهد پر مشن نموده که چه واقعه واقع و چه قضیه چسبون هم نافع حاد شکه سبب این سوز و گداز است و علت این جدت و حرقت و رقت و تب و تاب بندر چه جواب داده اند که بتا نه روزندان بند و مستمند خلع ثیاب نمود و مساحت ربا لاریاب شتافت از تنگای امکان خلاص شده و بسلا مکان بر پرید از تن بیزارند و بجهان جان نهند و حضرت جانان رسید اگر چه برای ان مرغ بهشتی ازادی از قفس بود و نجات از زندان هوی و غمور فخره ای بود که به بحر شتافت دره ای بود و باج افتاب بتاخت مشتاقی بود بر ناله و حبیب انا قراه یافت ولی این بد رحمن را قرین ماتم شد بد نمود و ان مانده که کین را هم ماه و چنین کرد ان بیگانه لوح الهی را از با بند اخذ و ان قاصد صحرا ای هجرت که های ام اعظم را با تشر حسرت بسوخت و شعله نانه حرقت در قلبش چون علم بر افراخت ولی وحید او بود و در نه انه فرید تر ریش حقیقی بود درخششی صمیمی ای حال ان پیر ما لخورده چگرنه کشت و ناله ان مانده را فسرده چقدر بلند شد این را بگفتند و از سر نیک

لح سلمان - صلح عمومی

و چشم بسی در دانه سفینت و ناله نمودند و فغان کردند و حسرت و افسوس خوردند در این مصیبت با توهمندم و  
 همرازه گشتند و چون راه و چنین و آنین از حد گذشت این عهد گفت که این پیردانا در صبر و تحمل و بلا و مصیبت  
 طاقت فرسا جوان و برناست و چون صخره پرفوت و توانا چه که بینا و داناست و واقف بر زوال دنیا هر پرسنده  
 و جنبش از بر او حرکت بازماند و هر نفس اینین بیقین در هم شکند و مرغ پرواز کند در این صورت مکث زمن طویل  
 و با قصیر آنچه تاثیر و امروز فردا را چه تفاوت و توفیری و بنا لا خیر که مصیبت کبری و زویه عظمی بجهت  
 مصائب و زاریانگدشته و لا شمس من و توهم حال شدیم و بیک صفت و سمت موسوم و منسوب و لا حوال غصه مخور  
 رینیق و هم حال منی و انیس و فرین ما و سال آنچه حق بجهت من خواست بجهت تو خواست هم نصیب و شریک  
 و سهیم و برخداوند عظیم متراکل و بد رگه او مستعجرا ز دنیا ای اتفاق سلمان فارسی که در زمره اهل بیت شمرده  
 شد و از هر قیدی از زاده یک طفل وحید داشت و یک نور دیده بی مثل و فرید یگانه مرزبان را گاهی رهن خود شد  
 بجهت او باز می نمود و گهی تنها وی کس میکند است و سیر و سفر میکند گهی حجاب از بود گهی یمن کبسی مد این بود و گهی  
 در میان عمان و جبل نجد و نه است پر محنت غایت ان طفل یگانه اثر روزمانند در رستخاک بخت و ان در دانه  
 بالعامر اجلید قضا بسنت ولی نه کریان شد نه سرزان نه اء پنهان بر آورد و نه داغ نمایان میان نمود نه زاری  
 و فغان نمود و نه بیقرار روی و ماتم بی پایان راضی بقضا شد و تسلیم و رضا بنمود تا قیت اگر چه در ره جسمانی نشد است  
 ولی چقد زاده عنصر روحانی گذاشت جمیع غضب و زحمت و جان و دل او ترک نمودند و از زاده اب رگل پیشتر  
 سبب عزت قند یما و گشتند بر تونیز غمخو و زور کرده و مویسه مکن صد پسر اگر خواهی من تفکیم و پیشتر تو هم کسسه  
 هر یک پسر روحانی تو باشد و سلاله عنصریانی سلاله بی زحمتی کردند و اولاد بی تعبیب بجان تو که بجان و دل  
 نه رخد مت بکوشند و بد وجهانت نفروشتند تو بطلب تا من تفکیم نمایم غصه مخورم خوار تو من شستم چنی و منسا  
 همدم تو من دستم شد مرز مهربان عزیز تر من هستم از فضل جلال قدم میدارم که تسلی یا بی مسکن بچو بی و  
 راحت بینی و راضی بقضا شوی و مصیبت و زاریا با من همدم و شمر از گرنی (ع ۴)

ترجمه حضرت شیخ سلطان (۱)

مد والله

حضرت شیخ سلطان علیه بهاء الله الایهین این قاضی است و بین در سنه ۱۳۶۶ هجری در رهنش یا نندای  
 انهی شنید و مانند طپور با وج سرور برید چنان منجد پ شد که از رهنش یا ن پدک و بشاخصت و نظهران شنانت  
 سرور و لپی و سرور و شفقی داشت چون بظهران وارد شد خدایا با یا ران الیهی همرازه هم از بود تا روزی یا انسا  
 محمد تثنی کاشانی علیه بهاء الله الایهین در باره زاری میگفت فراتشان از عقب روان شد و در محراب او رایافتند روز  
 ثانی او را جانشان را رویه و فراتشان بجهت جبری او افتادند تا قیت گرفتند نزد محاسب شهر آوردند و مستزاد

### ترجمه حال حضرت شیخ سلمان

نمود که توکی هستی گفت من از اهل هند یا نام بطهران آمد ، ام و هم خراسان نام تا زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف شوم گفت که بیروز با این شخص قبا سفید بچه سبب راه میرفتی گفت عیاشی روز پیش با فروختم و بهای ترا زید میخواستم گفت تو شخص غربی چگونه اعتماد با و نموده ای گفت شخص صراف کفیل شد جناب اقا محمد صراف علیه بهاء الله را ذکر کرد محاسب گفت ای ترا ترا و ترا صراف بود تحقیق کیفیت نما چون نزد صراف رفتند فراش پیش را افتاد گفت مسئله نکالت شما چگونه است بیان کن گفت من خبر ندا ام فراش به سلمان گفت بیا مسئله معلوم گشت که تو بایستی هستی .

چون از چهار رسوایزر کردند و عمامه پیکانها مین مانند عمامه اهل شوشتر بود شخصی شوشتری از حجره تجسارت بیرون آمد و دست در راغوش شیخ نمود و گفت خواجه محمد علی کجا بود یکی آمد و خوش آمدی جواب داد چند روز است آمد ، ام و ملاکیرد ارغه افتاد ، ام بفراش گفت چه میخواهی از جان این شخص گفت بایستی است شخصی شوشتری گفت استغفر الله من این خواجه محمد علی را میشناسم مرد مسلمان نیست متقی و از تبعیان علی و بلغی بفراش داد و جناب شیخ را خلاص کرد . چون داخل حجره شدند آن شخص استفسار از احوالات نمود ، بنا را به گفت من خواجه محمد علی نیستم خواجه شوشتری حیران ماند و گفت سبحان الله بعینه مثل او هستی به وین امتیاز حال که نیستی آنچه بفراش داد ، ام به جناب سلمان فرمود مبلغ را داد و از آنجا روزه در روزه گذارید و بهشتیان شادان ، باری تا آنکه جمال مبارک بعراق عربت شریف آوردند اول قاصد بنکه بساحت اقدس آمد ان بیگ رحمانی بود و بشرف حضور مشول یافت ، و بالرحمی خطاب پیداران هند بیان مراجعت کرد ، این نفس مبارک هر سال پیلد نه و عزم کوی دست مینمود و بالواج مراجعت باصفهان و شیراز و کاشان و طهران و شهرهای دیگر میکرد و بالواج الهی را میرساند .

از سنه ۶۹ تا ایام سعادت مبارک سنه ۱۳۰۶ هر سال بساحت اقدس و بیشتافت و ترا بشرف میرساند و بالواج حاصل میشد و محفوظ و مصون بجا حبان الواح میرساند ، در این مدت مدید هر سال پیلد از ایران بحر اوقیسا با درنه ویا بسجن اعظم در نهایت شوق و شغف میماند و مراجعت میکرد ، فی الحقیقه تحمل شدیدی داشت سفر پیلد مینمود و غذایش اکثر نان و بیاز بود و در این مدت مدید در جمیع استاز چنان حرکت نمود که ابدان رجائی کبر نکرد و عریضه و لرحی از دست نداد جمیع عرایذ را رسانید و جمیع الواح را بجا حبان ترا وصل کرد با وجود اینکه در اصفهان بکرات و مرات در تعب و مشقت شدیدا افتاد صبر و شکر بود ، بیگانگان لقب او را جبرئیل با بیان نموده بودند ، در تمام عمر خود متقی عظیم با مرالد نمود زیرا سبب شرویج شد و مورث سرور احبب بالهسی گشت در هر سال بنا را ترا الهی را بشهرها و ترا ایران میرساند ، و در بساحت اقدس مرقب بود و نظر ثنایت مخصوصی با بود الواحی بنام او در کتب الهی موجود است از صعوه جمال مبارک روحی لاجبائسه الفت اثابت و راسخ بر میثاق بود ، و تکمال قوت بخند مت امر میبرد اخذ و بر نهج سابق هر سال بسجن اعظم وارد

صلح عمومی - غذای انسانی و موضوع گوشت خواری

و مکاتیبی از احباء همراه داشت و جواب با نرا گرفته رجوع بایران میکرد تا آنکه در سیراز بال ویرکشود و ملکوت ابیسی پرواز کرد .

از بدایت تا ریخ بشرالی یومنا هدا چنین پیک امینی وقاصد نور مبینی در عالم وجود موجود نکشت حال بساز ماندگان محترمی در اصفهان دارند بجهت انقلاب ایران برینا ننند البته احبای الهی مراعات آنها را خواهند داشت .  
علیه بهاء الله الابهی وعلیه التقیة والثناء

۴- راجع بصلح عمومی

در یکی از الواح راجع بصلح عمومی میفرماید ( ۱ )

وا شنکتون جناب اقامه : الاحمد اصفهانی علیه بهاء الله

هو الله

تقریر مره ۷ ملاحظه کردید . در خصوص صلح عمومی مرقوم نمودم بودید که عنقریب انجمن لاهای تشکیلی کرد و مذاکراتی در باب صلح عمومی نمود این مسئله براسطه انجمن لاهای که اعضایش وزرای دولت است انجام نپذیرد بلکه بقوه کلمه نافذ و الهیه این را لبررنا در جمیع افاق رخ بکشاید و جلوه نماید انجمن لاهای مثالش این است که خطرها یعنی میفرودنها محفل بیارینند تا مذاکرات از مضرت شراب بکنند و شرب شراب را از عالم برانند از بد حال آنکه صفت خون شان میفرودنی است مثلش بحینه اینست که در ولایتکسر جهانگیری هستند یا توسیح مالک خودیش یا خصوص یا عند اتان وزرائی و وکلای بی مجلس لاهای ارسال میدارند که مذاکرات صلح عمومی نمایند و قرار در منع جنگ بد هندا اما مسئله لسان عمومی عنقریب مذاکرات مؤسسه در این خصوص میان اهل معارف بوقوع خواهد انجا میند و نتیجه خواهد بخشید و غنیک التحیثه والثناء

(ع ۴)

۵- راجع بغذای انسانی و موضوع گوشت خواری

در این باب میفرماید ( ۲ )

بواسطه اقا میرزا احمد الدان مستر درین فیشرعاده بهاء الله

هو الله

ای بن ملکوت جناب مستر و بلمهم ازینک مال پیش اجازه حضوره داشت حال حکمت متکلیف حضور شما نبود در مال اینده و بیانیته در خصوص معاونان از خون مرقوم نمودم بودید در فکر و خیال دستگیر انشاء الله میسر

( ۱ ) استخراج از الواح خطی

( ۲ ) استخراج از الواح خطی

### الواح خصوصی - فدا ای نسانی و موضوع گوشت خواری . دنیا ی ناسوت از نظر هید البها

خراهد شد ای بند و صادق الهی انسان چنانکه مرفوم نمودی ی باید قصور رخود بیند نه د یکران بلکه د رحق د یگرا  
 بایت خشنا پوش با شد و ره رنسی تحری کمالات نماید نه نقائص و از کمالات انشخص دم زنت نه تصور و نوا قدر من  
 درت و کمال بیند نه نقص و صفات حمید و مشاهده کنیم نه بالحقس اما در خصوص مسئله خوردن گوشت حیوان و حسن  
 ان بد آنکه د راصل ایجا د الهی طعام هر د ی روحی معین کردید و که د ون ان موافق نه مثلا حیوان درند و مانند  
 کرک و شیر و سنگ الت درندگی دارد مثل دندان کج و ناخن و چنگ این واضح است که طعام این حیوان گوشت است  
 اگر چه و اهد بچرد دندانش نیان ترا نبرد و همچنین دانه راحل نتواند زیرا دندان اسباب دندارد و ما حیوان چرند و  
 رامل چهار پایان دندانی داند که مانند داس گیاه را درون نمایند این واضح است که باها م این حیوانات نیان  
 است اگر چه خوردند صید حیوان نماید نتواند ولی با زرا منقار کج است و چنگ تیزا کرد خواهد دانه از زمین بردارد  
 نتواند زیرا منقار مانع از اخذ دانه است لهد افدای و گوشت است و اما انسان رانه دندان کجی ونه ناخن تیزو  
 چنگی ونه دندانی نظیر داس را هنی از این واضح و مشهور کرد که طعام انسان حیوانات است و انسان دندانی  
 انسانی بعضی مانند اسب است که دانه راحل نماید و بعضی تیزو است که ایشار پاره کند لهدا انسان محتاج  
 و مجبور بر خوردن گوشت نیست اگر اید گوشت نخورد باز د نهایت خونی و قوت زندگانی نماید مثل اینکه طائفه  
 برهمناء هند اید گوشت نخورند با وجود این د قوت و قدرت و نیه و قوای حسیه و مشاعر عقیده از طوائف دیگر هست  
 تر نیستند و فی الحقیقه د بیح حیوانات و خوردن گوشت قدری مخالف رحمت و شفقت است اگر کسی بتواند بچویات  
 و فوا که ورشها و مغزها مانند بسته و با دام قناعت کند البته بهتر و خوشتر است و علیک البها الابهی (ع ۰)

۱- دنیا ی ناسوت از نظر حضرت عبد البها

در این باب میفرماید

### هوالا بهی

ای مشتاق موهبت پایدار تا چند د رزایه خمول از او قبول د ورمانی و در این ظلمتک و تاریک و تنگ صبر و رننگ  
 جوئی و امیر و روزنگ شوی هنگ ملا اعلی کن و توجه بملکوت ابهی همت را بلند کن و مقصد را رجمند چون جوق طیور  
 جهول د رگنخ ناسوت لانه و آشیانه منما و چون بوم بوم رویا نه کا شانہ منما . اگر از مرغان چمنستان حقیقتی  
 د ر بوستان توحید بر آ ز کن و اگر از غنث لیبان حدائق نشی نغمه و آوازی د مساز کن . تا کی خاموشی طلبی و تا چند  
 سر د ر کربان سگوت کشی آنچه از صد کرد شد چه در غمشیند وجه اشراقی ماند جزای و حسرت نتیجه نداد و  
 غیر ضرورتی نعم حاصل نشد و آنچه از شرمای قی نیز چنین بگذرد پس تا کمان در دست و تیرک رشمت دینی بکسن  
 تا حدی د مسانی کنی و رومید ان حیات جولانی نمائی . اسبی برانی و چونکائی بزنی و کوشی برانی از حیثات نتیجه گیری  
 و از زندگانی بهره بری تری بگذاری مری بر داری شراقی بکسی افانی روشن نمائی موجی بزنی و آجی بگیری . د ری  
 بیفشانی چمنه بچوشانی مشعل بر افروزی حجابانی بسوزی . سبب سطلی انوار کردی و وسیله ظهور را سرار . نفعات

الواج خصوصی - دنیا و ناسوت از نظر حضرت عبد البها

قدس نشینمانی و نسانم حدائق انسی بوزیدن آری . قسم بجمال قدم که در جنت بین حال جنود ملکوت چون ظیور تائید  
نمایند و قوای لاهوتی بشایه فیض محاب افاضه فرمایند . **والبها علیک (ع . ع )**  
و نیز میفرماید .

هو لا بهی

ای متمسک بعروه و ثقی . جهانی در جهت و کوشش است و عالمی در رسمی و کشاکش . هر سری را سری است و هر نفسی  
را هوس یکی در ریایه هیش و عشرت سرگزده آن و دیگری در پی عزت پویان بعضی در رغب متعصب و بزرگی در آن و برخی  
در تیه تجارت و اله و حیران و جمعی در صحرای وزارت و مارت افتان و خیزان و معدود بی بر سر سلطنت معذب و  
هر سامان اگر نصیحت الهی شنوی از جمیع این اندیشه ها از راه نروا زکل این الوند کی پاک و مبارکند بندگی در گناه  
چنان ا بهی جو تا شهر بار شهر باران کردی ز سرور جهان اسمان شوی عبد البها عباس .  
و نیز میفرماید .

درخش جناب ملاذلا محسن طحان علیه بها الله ملاحظه نمایند .

ای بند ، حق آسیای جهان در گردن است و جمیع خلق مانند دانه نم و محرو از این جنبش این آسیای در گردن شکرورده  
دانه مثلثی نماید با وجود این چند رخلیق خاقلند که این کردی ترا مشاهده و مینمایند و این جهان در دل بستگی  
دارند . این چه ظنمیان است و این چه ارهام و این چه جهالت است از این چه عصیان که از خدای خاقلند و بجهان  
هوسیار از ملکوت در خوابند و ناسوت بیک ارتبالمهم و محققا بقضوال لرب عن الایصار و سلکرافی ظلام لیل حال سک  
صلیم فی هذا العصر الانور و نیک التحیه و الثناء (ع . ع )  
و نیز میفرماید .

هو لا بهی

ای نذر د کیه صلاهی عبودیت است که چون نقره تا قور بلند است و نندای بندگیست که آوازه سرق و زرب است اکسر  
سلطنت ملکوتی خواهی عبودیت درگاه جمال ا بهی جو و ا کبر عزت جبروتی جبروتی بزرگی در راه خواه اینست شهبازی  
جهان الهی اینست خسروی قلم رحمانی و البها علیک (ع . ع )  
و نیز میفرماید .

الله ا بهی

ای مشربیه الی الله چشم از جبهه ما سوی بر بند و ملکوت ا بهی بر کشنا آنچه خواهی از او خرا و آنچه دانی از او طلب  
بشاری صد هزار حاجات روا نماید و با لفتاتی صد هزار در در بین روانه و آنگاه و با نعدنای زخمبارا مرجم نمید و بنق  
دلها را از قید غم برهاند آنچه کند او کند ما چه توانیم کرد بفعل ما یست و بحکم ما یرت است پس مرتسلیم نه و شوکل پس  
رب رحیم به و البها علیک (ع . ع )

الواح خصوصی - دنیای ناسوت از نظر حضرت عبدالبها - روابط معنوی و مادی

کیفیت حضرت یونس

و نیز میفرماید

ای بنده خدا که قالمی در عالم وجود حشمت معروض صد عزارافت و در هر آن که رخ طر ملاحظه کن امپرا طور روس از حشمت و جانه مایوس نشد و امپرا طور المان از حشمت بی پایان با سفل هر آن و خذلان شتافت و همچنین مایر ملوک در اندک زمانی عبد ملوک گشتند نه حشمتی و نه سلطنتی و نه دیهیمی نه تاجی نه مملکتی نه خراجی نه لشکری سپاهی نه باوران آگاهی جمیع محرونا بود پس حشمت ملکوتی لازم و عزت ابدی واجب و دولت سمانی مقبول و موهبت رحمانی مقصود ملاحظه نما امپرا طور یکه لرزه بجهان میانداخت حال چون بید لرزان و خنرب اسیر کور و رسقوط بی پایان و لکن بندهگان حق از افق عزت ابدیه مانند ستاره دردم روشن تر این حشمت بی پایان است و عزت و سلطنت جاودان و ملک البها الابهی ۱۴ ربیع الثانی ۱۳۳۷ (عبدالبها عباس)

۷- روابط معنوی و مادی

در این باب میفرماید

هوالا بهی

ای ناظر ملکوت الهی در حیزا مکان که جهان تنگ و تاریک است با اتصال و تمدید سیم باریک شرق و غرب خدا بهره نماید و جنوب و شمال مذاکره کند و آخر منتها نقطه اسرار در نهایت قلععه اروپا واضح را شکار بینی و سر بکسوم امریک را اقصی نقطه افریک منور ویا بی . حال این کرامت اتصال سیمی و قره سرمان ماده الکتریک است پس تو ای منجد ب ملکوت الهی بگوش تا یکسر سیم را در مرکز و در منصف بگشی و سر دیگر را در مرکز اعلا تا مصد را سرار ملکوت ابهی کردی و واسطه فیخر حقایق و معانی جبروت اظلی شوی این سیم توجه تام و ارتباط معنوی روحانی بجهان بالا و سیاله بسرقیه اشرفه و محبت الله و شدت تمسک بعمده و میثاق الله است و اذ بها علیک عبد البها ع

۸- کیفیت حضرت یونس

در این باب میفرماید

ای ماهی در ریای بی پایان حضرت یونس علیه السلام چون مونس درون حوت طبا یحیوننا صرتک و در غلطات بحر امکان مبتلا گشت یعنی از عالم ملکوت وجود که انوار لامتناه است جدا شد و در حیزا مکان موجود گردید پس حقیقت ذوالنور کینونت نما خصه او و حوت جسد عنصری و هیکل بشری و حقیقت ظاهره او و بحر عالم امکان است و شئون ظلالی اکوان و چون در این تنگنای تنگ و تاریک افتاد از حقیقت جان و وجود آنند اکثر سبحانک انی تبت الیک پس ترکه در قعر این دریا افتاد و تضرع و ابتهال نما که رخت بسلاسل نجات کشی و در ظل شجره مبارکه که راحت جان و مسایش و جنان است داخل شوی عبد البها ع

کیفیت حضرت ابراهیم و خلیل - در تفسیر ایه توره (چون خلق فرموده دید که نیکوست)

۹- کیفیت حضرت ابراهیم و خلیل

در این باب میفرماید .

هو الایهسی

ای ابراهیم سنی خلیل رب رحیم هم نام توجون در ستاره اسما ن نظر نمود بجهة تنبیه قوم خویش که عقیدت بحقیقت  
 تاثیر جرم ساقیه داشتند هذار بی فرمود و چون افول کرد لا احب الا فلین گفت پس طلوع ماه تابان شد باز بجهة  
 ایضا فلان هذار بی فرمود و چون غروب کرد لا احب الا فلین گفت پس ظهر و خورشید رخسان گشت باز تنبیه  
 للمحتجبین هذار بی فرمود و چون افول نمود باز لا احب الا فلین فرمود پس چون کل حدائق مکانیه را که در ظهر و تجلیات  
 تمس افق شد پس حورفانی مشاهده کرد توجه بمنظور اکبر فرمود و نگفت انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض  
 حینما مسلما و ما انا من المشرکین حال توبین مبارکی همنام آن بزرگوار چشم از جمیع کواکب لیل و نهار پیوسته و انفساب  
 حقیقی کلمه الهیه که از افق توحید مشرق و لامع است توجه فرمازان کلمه جامعه الیوم امر جمالی قدم است که بحیث  
 بر وجهان افرینش است و نورانیت وجود بسطوع و ظهور و بروز است الیوم جمیع حدائق صافی و کینونات مجرد و بمنزله  
 بد و راست کمباید انقبای را انوار از منور الهی و کواکب لامع شریعة اللد نمایند و آنچه تقابل بیشتر واقع انوار  
 بیشتر لامع این فضل و موهبت که از افق توحید ظاهر و با هراست قدرشرا باید دانست و حوزش باید نمود در موسمی  
 بهارنه و هر صبح دم بوی نسیم مشکبارنه پس تا جان باقی و جانان یا مودت بی عظیمه است و معین باید همی نمود نسیم  
 نصیب او فرید و سپهر اعظم گرفت عبد البها ع  
 ۱۰- در تفسیر ایه توره (چون خلق فرموده دید که نیکوست)  
 در این باب میفرماید .

هو الاله

ای عزیز عبد البها نامہ تبار سیک و اشعار با ارملا حدیثه کردید . ستر الیکه فرموده بودید بسیار نیک و همیشه  
 است بیان بلیغ لازم دارد . وجود بره و قسم است و وجود علمی و وجود عینی تا ثبات قبل از وجود عینی و چون تلمس  
 داشتند یعنی معلومات حقیق بودند بهمت وجود عینی یافتند یعنی تحقق در خارج شد بصورت تعلق بود علمی ندارند  
 تعلق بوجود عینی دارند یعنی بصورت ظالم وجود به نفس غیر موجود تعلق نیابت باید وجود خارجی دانسته بانند  
 تا بصورتان تعلق یافت . عالم کون قبل از وجود عینی یعنی تعلق در خارج وجود ذاتی را شمس تا بصورت تعلق بود بر  
 اسم بصورت غیر اسم علم است . کائنات معلومات حقیق بودند ولی اسم بصورت تعلق به حقایق اشیا اند است چون در ظالم  
 وجود تحقی یافت اسم بصورت ان تعلق گرفت این مسئله بسیار نیک است بسیار قابل فرمائید من باب مثل ذکر  
 صورت علمیه که در حیزه دراک شماست بصورتها با و تعلق ندارند چون در خارج ان صورت علمیه تحقیق باید بصورتها



در تفسیر این توره (چون خلق فرمودند که نیکوست) - راجع بوجود حضرت محمد بن حسن

تعلق گیرد و دیگر آنکه علم بره و قسم است یکی علمیکه تعلق بذات دارد علم ذاتی الهی است ان عین ذات است  
ممتاز ذات نیست چرا که در آن مقام وحدت صرفه است و ذات عبارت از جمیع اسما و صفات است ان علم ذاتی  
الهی لایدرک است و علم دیگر رحیم فعلست یعنی عین معلومست و ان تحقق در خارج است و بصرتعلق بشی  
موجوده یا بدنه بشی معدوم تعلق علم به شی غیر موجود ممکن است اما بصرحال است اینستکه مفرده است چون خلق  
فرمودند که نیکوست و واقعین اسرار الهی بر آنند که علم بره و قسم است و بتکمیل در آن شی است بدین صورت  
متمايزه در ذهن این علم ذاتی است و علم ثانی علم صورتست و ان علم شهودیست و ان عبارتست از ادراک شی مع  
صورتها المتمايزة فی الذهن این متاهله و حقیقتا ان از علم شهودیست اما علم وجودی ان عین ذات حقی است  
مانند ذات حقی در آن نشود و بکنه حقیقتش کسبش نیرد بسیار تعمق لازم است تا باین لطیفه معانی انسان رسید  
بره شما علم باین دارید که در صورت این حبه شجره عظیم موجوده لکن بصران را نبینند مگر وقتیکه انبات ششود  
و شجره کردن از این مثل حقیقت مسئله واضح و بیانست پس عبارت تورات معانی علم الهی نیست که محیط به حقایق

اشیاست و عليك الجبال الاهی مع

۱ - راجع بوجود حضرت محمد بن حسن

در این خصوص مفرده است ( ۱ )

هو الله

ایها المنجذب بنفحات الله قد اطلعت بمضمون الكتاب و عرفت فحوى الخطاب و حمدت الله على ما اللهم الظهور  
الدافیه بالهايات رحمانیه و عظم مقام اهل الامراق بر ائمه طیبه عیقت علی الافاق و انشرع الیه ان یو بسدن  
بروح تدی بها القلوب و الافئده و الا رواج انه سمیع لدعا و مجیب لمن ناجاه و در خصوص ما م ثانی عشر استفسار نمود  
بودند این تصور از اصل در عالم جسم وجودند اما منته بلکه حضرت ما م ثانی عشر رحیم بود اما در عالم جسم  
تحقیقی ندانست بلکه بعضی از انا بر شیعیان در آن زمان محضر مخالفات ضعیفین چنانچه مصلحت دانستند که  
ان شخص موجوده رحیم را چنین در کفر نمایند که تصور نمود که در حین جسم است لان عالم الوجود عالم واحد  
ما ان غیبا الا بکم و ما تان شهود الا بکم چنین فکری و تصریری وقت بری نمودند ان این حجت در صواعق یک بیستی میگوید  
ما ان المسر ان بان یلذ اللذی سمیتوه بزعمکم انسانا فلی حقولکم العناء لانکم ثلثتم العناء و انی لانا باری اگر رجوع  
برایات شود و وقت تمام کرد و واضح و مشهور شود که این امام همام علیه السلام از اصل در حین جسم نبود و اما بقا  
شود و مبدله بعد از خلج جسم بقا نیست که عین فناست چه که مخرج از حیات طیبه اند ما ندانند جدا نه هر چند  
در حین جمادی بقا نای دارند ولی بالنسبه بوجود انسانی فناست عوالم دیگر محل تبدل حقا ثقی و تفسیر

راجع بکد نشن ایام محن و الام

طهیات و تجدید خلق نه ولی ترفیح درجات و شمول عفو و غفران امریست واضح از عدم فرصت سخته مر جواب داده شد ان جناب بتمعن و تفکر تفصیل خوا هید داده و تشریح خوا هید نموده الان نفس طهران را مرکز قرارن هید گاهگاهی بسائرو لایات يك كنت و گذاری نموده مراجعت کنبد حضرت فتح الله خان مشیر رانحیات مشتاقانه برسانید حال حضور مقتضی نیست انشاء الله برفقتن اجازه داده میشود ع . ع

۱۲ - راجع بکد نشن ایام محن و الام

در این باب بیفرماید

هو الله

جناب قاسم زین العابدین علیه بهما الله الایمنسی

هو الله

ای بند و متحن الهی آنچه با قاسم زین العابدین مرقوم نموده بودید ملاحظه کردید فی الحقیقه حق با شماست و چنین مصائبی که از هر جهت مستولی گشت در هیچ عهدی رتبع نیافت این همه آوازه از شما بوده ان لبر طرار چو زلف مشکبارا بدست با ن صبا داده البته خاطرنا شوق پریشان کردد اوری باین عظمت که در قطب امکان سرا برده مجد بلند نموده البته صد هزار ضوفان دارند لهذا انشاء مکن دنیا شیک بکد رن این روزگار تلختر از زهر تا ضوفان و برف و بوران در زمستان نشود بهار مشکبار نیاید و نه است و کبک سار سبز و خرم نشود و گل و ریا حسین روی زمین را بهشت نشاید باری فی الحقیقه بر شما صدمات شده و دارن و امید وارم که در هر دو می در راه ان لبر جان نپرو صند جان را یکسان فدای انسانی و تحمل اعظم صدمات عمر موده و عمر باقی ای رای کلمه فرمائی موهماست خیر خیر ما شی و مضارح در روزه اهل عرفان عین حالست ع . ع

۱۳ - اخبار رازگون نشن عثمانی

هو الله

ای ثابت بر ایمان الان که یوم یکشنبیه شانزدهم ربیع الثانی سنه هزار و سیصد و بیست و یک خجری است بهوا مطه میرزا محمود خان جناب اقا سید تقی سه طغریا مکانیب مفضلہ شما را ارسال دانست موراً هر سه را بنده تمام از بندت تا نهایت خوانند و حال آنکه ابدا فرصت نداشتم محضر صحبت قلبی و تعلق خاطری که بان بارگشیم نام چه بسا متماثل مریحه را کنار گذاشتم و بقرانت ان سه طغریای مفضل برک اختم جمیع ثنا صیل معلوم ندان این فتنه و فساد هکذا جمیع را سبب بد خواهان دولت و ملتند نفس حکومت الحمد لله عادلست و باقی ولتین فتنه جوین آرام نگیرند و اهل رفا را جفا ریا دارند فتنه ما قال جغد ها بر ما زانم میکنند پرویا لشبیهی گناهی میکنند که چرا تو با ناری زانند و ارز تصور سا عد انشهر بر ارجم او اینست کویا زانم و سرخو بی جرم یوسف چیست پس من ظلمت لایت دشمن نور است و کرک عد انقام الهی ما ریا نکرند و مغرب وجد و غریب ندانند شما زانم را خصلت ابرارند غلبید و از اهل جفا طغریا نشاید الحمد لله دولت کامل است و اولی حضرت نه بر بارعا دل و حضرت صد لرت بناهی نکرند ان و نا رازموز و عا قلی اصل است اما خلق کبراه تا بسر حقیقت آگاه نکرند آرام نگیرند و این از مقتضای جهل است پس احبای الهی بایست

الواح خصوصی - اخبار روزگواران - اهمیت خدمت در مواقع شدت

بجان و دل بگویند و بگفتار رفتارنا بت را شکار نمایند که راه خدا پیمودند و در مسیبل رضا سلوک نمودند بحسب اله  
 افروختند و برده و نسبهات سوختند و آن چند ناله‌های غالبین غایب است این قبه های کرد سفید و سبز نیلگون سرنگسون  
 کردند و وینر روحانی و برتونورانی از حضرت بیچون عالمرا احاطه نماید چنانکه مشاهده میفرمائی که هر چه جهاد  
 بیشتر جفا نمودند علم و فایده تر شد و هر چند مقامت بیشتر کردند معنی انوار افزونتر شد تا نفس اعدا سبب گشتند  
 که صیت امرالله در شرق و غرب منتشرند و آوازه جمال ایهی جهان تذکر گشت اگر چنین تصرف و تصرف جهلای است  
 نبزد بجان عزیزت صیت امرالله تا بحال از ایران تجا و زلف نمودند چون شرق منور نبود غرب معطر نبود جنوب و شمال  
 معطر نگشته بود این از مواهب کثیف الهیه است ای بند و بهمانا بحال مکاتیبی که بخود شما مرفوع گشته البتسه  
 کتا بیست و آنچه بواسطه شما مرفوع گشته صحف و برگردند با وجود این کله مفرما شکر سبب از دیان نعمت است  
 و بالشکرترین النعم جمیع احبای الهی را تشبیرایت ع ایهی ابلاغ دارند و علیک التحیته و الشنا ع  
 شیر از حضرت افغان سدره مبارکه جناب میرزا آقا علیه بهاء الله الایهی  
 ۱۴ - اهمیت خدمت در مواقع شدت

حواله

ایها الفرح الرفیع من سرة الرحمانیته آنچه نگاشتمیند معلوم و واضح شد حدت خدا را که ما مورثای بیت مکسرم  
 کردید بدین قدر این موهبت را بداند و الله الذی لا اله الا هو که خدا انور روحانیه نشویند سه در برابر اعلی طوسی  
 لك من هذا ندا بینا بند و یا جید افرا که برارند آنچه احبای الهی بحسب تعصیرنا ی بیت معظم تقدیم نمودند اند  
 مقبل و مرغوب و همچنین اگر من بعد از نفس بنمایند از روز جزای تقدیم نماید بجهت ان بنای مقدس قبول نمایند و فرسوم  
 ناریت هر چند در این ایام زلزله در افاق افتاد و زلزله در ارکان عالم انداخته و ابواب بلایا و مصائب مفتوح و طوفان  
 و افتتان موجود در زمین قیامت بنای محترم عظیم است و سبب فوج و سرور هر قلب حزین است زیرا که روقت امن و امان  
 هر کسی در کارهای تیراندازی در روقتی که با درباران شدت و برف و تگرگ و رعند و برق و صاعقه عظیم از هر جهتی پی در پی  
 و نزدیک با محیط در زمین معیشتی در فتنه در راه و اوقات اعظم اگر ناخدا انشراح یکشاید قوتی عظیم بنمایند والا در  
 سکون دریا هر میفرمائی با بان باز کنند و گشتی برانند ان خدا من فضل ربی الرحمن الرحیم ع  
 ۵ - راجع با متداه حیات که در رتیب قدیمه ذکر شد

علیه بهاء الله

حواله

ای بند و جمال ایهی آنچه ذکر شد حیات سلف استا مرست اعتباری نه بحسب اصطلاحی در این ایام زیسرا  
 در از مشقه قدیمه سنین مختلفه بوده بعضی یکدومها هر یک ساله میسرند و بعضی در وراثت برار هم چنین در روزگار

الواح خصوصی - راجع بافتاد حیات که در کتب قدیمه ذکرند - امتحان مظاهرا الهیه

توکب میا ریرا یکسال مینامیدند مثلاً سنه قمری سنه شمسی سنه زهره فی سنه عطاره فی سنه مریخی سنه مشتری سنه زحلی که عبارت از مدت دوریه این کواکب است و الا ایام حیات همین است که واضح و بدین است نهایت است آنکه اجسام پیشینیان از جهت معیشت بسیطه قویتر بود و بنیه شدید تر از فضل حق مستدعیم که حیاتی با حسابی خودیش عنایت فرماید که عمر نوح و هود بحسب تصور مشهور مطابقه انی از اعتقاد هر کور که در جناب اقا علی رضا را تحیت ابدع ابهی ابلاغ نما از خدا خواهم که درینا رحمانیتش این عبد و جمیع احبارا همدن نماید و همچنین جناب سید اسد الله را تحیت ابدع ابها ابلاغ نماید و امید وارم که در عبودیتا ستان مقدس هم را زوهم و از این عبودیت

بر عجز و نیازتزدن و . و علیک التحیتة و الشنا ع

۱۶ - امتحان مظاهرا الهیه

بواسطه حضرت اسم الله عشق باک جناب کریمانی اسکندر از اهل اسکو علیه بهاء الله

شواله

ای بنده الهی چون بقلبی نورانی توجه بد رکاه رحمانی نمودی البته مقبول خواهی گردید و آنچه در عالم رؤیا کشف حقیقی شود رؤیای صادق است و مطابق واقع از خدا میطلبیم نه در هر دم بغیضی جدید و فوزی بدی بچویش کردی پسند بهمنهدهی اسکندر و کور که عبدا لبها در ترا زوی امتحان نکند و مسزوارا متحن نه هر متحن خنود را متحن نماید زیرا غالب راحق امتحان نه حضرت امیر علیه السلام را شخصی بریام یافت و گفت اگر ترا بر حفظ حق اطمنان کسامل است خود را از زبیر انداز حضرت امیر علیه السلام فرمود حق با بد مرا امتحان نماید نه من او را و این عبد مدعی علم غیب نیوم . تا سؤال از غیب ندانی حضرت رسول میفرماید . ولا اعلم الغیب ولو علمت الغیب لا استکثرت من الخیر و لا اعلم ما یفعل بی و کم قد اوتد رهروقت که ان حسرت را امتحان نمودند ما پرس شدند و بهر چه طلب کردند جواب رد یافتند و این تصرفا نیست و آنچه شما سؤال نمودید این جواب ایشان همان و چقا رحمانست نه ابرار در ره بن عبودیه اولیا الهی بچنین ملعبه صبیان نیونداختند و اگر چنانچه سرینهایی کشف نمودند ان یکون مشوال بود بلکه

محدو ظهور موهبت بر رن کارا السلام علی من اتبع الهدی ع

۱۷ - حجیات اهل بیان

کاشان بواسطه جناب امین و امته الله الموقفه جناب حاجی ملا ابراهیم و انا میرزا ضیا الله علیهما بهاء الله الایوب هوالله

لك الحمد يا الهی بما كتفت الغطاء و كتكت الحجاب و اوقدت سراج الهدی فی قلب نفوسنا نجد برانی مشاهد الجمال فی الافق الاعلی و هدیتهم الی المشیة النوریه و الصراط المستقیم حتی سلکوا فی المحجبة البیضاء و وردوا علی الشریعة المسحتة النوریه و شرعوا من زلال العرفان و ترنحوا من نساتهم ریا خرا الا یقان رب رب انزلهم منزلا مبارکسا و ادخلهم من خلصه قی و اجعلهم ایات الثبوت و الرسخ بین خلقك و ایات العزة و الحیوة بین عبانك لا تززعهم

الروح خصوصی - حجابات اهل بیان

زواج الامتحان ولا تنزل لهم قیاض الا فتان ويقوموا على نصره امرک وتسر عینک لعلک تسولوا رجوعا بمنه نجاتک  
وهذا اية الذين احتجبوا بعد ما امنوا ونكثوا بعد ما عاهدوا ورجعوا بعد ما قبلوا فيها موافق نوات الشك واحتملوا  
عن مناهدة نور الجمال معد لك انهم مبادک وخلقتک فمهم ضمعا يستحقون فضلك وغنايتک ونفرا يحتاجون الى  
تنزلاتک رب ربنا نهم عی فا بصرهم وضم فا سمعهم وکم فانطقهم واموات فاحیهم // بنفحات قد سک انک انست  
الدفن والعزیز الثوی العلیم الحکیم ای د ونفسزکیه راجعه الی الله چون نداء هاتف غیبی یا بکوش جان  
شید ید که میفرماید یا ایها النفس المظلمة ارجعی الی ربک الحمد لله رجوع الی الله نمرکت وازیدک اهلا  
نجات یافته بسر چشمه حیات رسید ید پرده و حجاب : ید ید و تبر حقیقت ید ید این از قبل و موغبت حضرت  
کبریاست که ید به بسته را باز نمود و از قافله بی نور و قلاج بساحل بحر الشاف وارد نمود جان وقت انست که ان  
قوم غنوه را از جحود بیهود خلاص نمائید و جمال معبود هدایت کنید و پروردگوار و از زندقه مرفوع نصیب بخشید  
و در ظل معبودت درارید و مقام محموند رسانید سبحان الله موعود جمیع کتب و صحف بشرطی مشروط و علاماتی  
مرهون که بخفا هرگز ناس محتجب نیستند بهانه شی داشتند مثلا موعود بیهود مشروط بخروج از مکان غیر معلوم  
بود و از جمله شروطش سلطنت غیر محدد و جلوس پر سر برد او و وصل سیوف و تاج بیوزا السوف و ترویج نور و تشخیص  
ایات و تعمیم شریعت موعود و ظهور عدالت کبری تا کرگ برده و پلنگ و بزغال و تیرو کرماله و ما را ز غفلت میر خوار هدم  
و هم انبیان و همرا ز کردند و این بنص و صرا طعه تورات مسلم در نزد عمید بود حضرت روح الله بخروج بشرودت یاقاق  
را روشن کرد هیچیک از این شروط و علامت بحسب نظر هر کس که رنگد ید زیرا نل این بیانات معانی حقیقی نداشت  
و رموز و سرایون آنچه بیهود انکار نمودند ولی بحسب ظاهر هر قدری در کتاب بود و هم چنین موعود انجیل باید باخیل  
و حشمی عظیم و جنون ملائکه طیبین بر ایوی سوار از آسمان بزمین آیند و آفتاب و ماه تارک شود و صورتی نجوم بر روی  
ارض منما فقط شود و ان موعود جلیل یا بوق و نهیر و افواج فرشته اثیر از آسمان باین جهان آیند و شرق و غرب را بصوت  
صاف بریند ان دشمنار کنند لکن اگر هم مسیحیان در ظهور و رجوع ال محمدی بهانه جستند بحسب ظاهر و قدری اوردند  
و همچنین موعود ثرکان مشروط بحسب بی پایان بودن با پلنگ و بزغال و تیرو کرماله و ما را ز غفلت و سلطنت قائم و  
سلطنت سین الشهدا و نزول عیسی و ظهور در جهان رقیما کبری و خسرو و مشهور و جنت موعود و نیران ذات التوفیق و  
امثال ذلك و لازم لا تخصی بود اگر فرقان بیان عذر و بهانه مینمودند در نزد جاهدان مسموع بود اما موعود بیسان  
حضرت اعلی روحی له الفتا چنان واضح و آشکار فرمودند که از برای نفس نه سر او نه چهارانه باطلانه ظاهر  
نه معنی نه صورت عذر و بهانه شی باقی ماند بنص صریح میفرماید ایان ایان ان تحتجب بالواحد البیانیه او بما  
نزل فی البیان الخیر ملاحظه فرمائید که میفرماید مباد به بیاناتیکه در آثار نقطه اولی از او محتجب نموده یعنی  
بکوشی که در بیان چنین فرموده و چنان منصوص است و همچنین میفرماید که مباد با واحد اول از او محتجب شوی و

الروح خصوص - حجیات اهل بیان - سلطنت سلیمان

که حضرت اعلیٰ روحی له الفدا و امر صریح میفرماید که سیزده واحد از مرایا در ظل حضرت قیومند با وجود این  
میفرماید مبادا بمن و بحر و فحی از جمال موعود محبوب کرده ی سر ملاحظه کرد که چقدر تا کیت مرمون و میفرماید  
که در عین ظهور جمال مقصود مبادا انظر من کنیت که من تصدیق و یندایم یانه و بسبب من محتجب از او گردید  
یعنی اقبال و تصدیق من و حروف فحی را منوط و مشروط ندانید این معلوم است که حضرت اعلیٰ روحی له الفدا  
مبشر جمال قدم بود نه و روح انا را و استغفر الله نسیم بان عالم بان راه ندارد تا چه رسد به معصیان اینک  
میفرماید مبادا بمن از او محتجب شوید تصور محال است با وجود این بجهت تاکید میفرماید و تصریح میکند تا  
نفسی من بعد تکوین اگر این امر حق بود و این موعود موعود بیان البته مرات قبول مینمود و اعتراف میکرد و همچنین  
مبادا محتجب ببعض ظواهر بیان بشوند مثل آنکه شد اند از جمله میگویند متوقیسی از حضرت اعلیٰ روحی  
له الفدا اصابه که در مکتب من ینظر الله خوانده شود پس مکتب من ینظر الله کو وسلاطین بیان کجا است و  
معابد و مساجد بیان کو و علام و شعائر آن کجا است هنوز مسجدی پر پا نشده معبدی بیانکننده شریعت بیان  
ترویج نشده و امثالهمی ظاهر نگشته چگونه موعود جدید آمده و من ینظر الله ظاهر شد و با الله انصافت  
و چشم اعتساف ببوشید اگر اهل فرقان فریاد برارند که حضرت اعلیٰ روحی له الفدا مرمون نه من موعود فرقانم و قیامت  
بر آید و عظامه کبری ظاهرا حرکت آن کان هذا هو القائم الموعود این سیفه المسئول و این لرائه الله شود و ایسین  
جنود و المجدد و این الالهة و الائمة این ترویجه للشریعة انفرادی این تعمیم للطریقة المسحوتة البیضا  
این طیران النقاء و النجباء و این اجتماعهم فی ام تقران این انقیاد التبری این المیزان این انصراط این الحساب  
این الجحیم المتسعرة و این الجنة المبهجة این الکوترو السلسبیل و این التکاس المعزوجة بالذفر و الزنجبیل  
این الحوریات ناقصات الخرف فی الخیام و این الولدان المخلون و کانهم لولوا متنون این الملائکة الغلاظ  
الشداد و این السلاسل و الاغلال و این و این و این حضرت اعلیٰ روحی له الفدا میفرماید که جمیع این شروط و علام  
و قیام در لیم البصر واقع بلکه و کن ناسار منته هده امر محتجب یا الله این الانصاف جمیع این و قیام در لیم البصر  
و این شمول کینتس از منته و تاویل و انتم بکتب ینظر الله قابل تاویل نیست انصفوا یا قوم ملاحظه کنید  
که بگذر تا فائدت حضرت اعلیٰ میفرماید ایا که ان تحتجب بما نزل فی البیان این میگویند که مکتب من ینظر الله  
اینست که مکتب ما نزل فی البیان (است) که میفرماید که مبادا بان محتجبا ز من ینظر الله کرده بیساری  
الرحمن لله که حضرت اعلیٰ روحی له الفدا عی حجای ننگ استند جمیع را خرق فرمودند لکن این قیوم مانده  
عنک یوتن سرچه پرده انرا بدرز نور ابرده و جد یندیند زیرا این احتجاب منبعت از کینت ایشا است چون امری  
از لرازم ذاتیه شی با شد انفاک ازان محالست و علیکم التحية و الشاء ع . ع

الواح خصوصی - سلطنت سلیمان - سلطنت اسکندر

۱۸ - سلطنت سلیمان

در این باب میفرماید .

هو الله

ای سلیمان پسر داود سلطنتی در عالم وجود تا سیس نمود که محسود سلاطین عالم گشت و غبطه ملوک ام کردید با وجود این بنهایت سرمتان سلطنت برافتاد و آن عزت منقلب شد منزله اش از سر بر حصیر مبتلا شد نه از تخت و تاج بیلائی محخت و خراج افتادند بر واضح و منتهود شد که در این جهان آنچه بگوشی و بجوشی و بخروشی مانند سراب و نقش بر آبست پس باید بجهان دیگر شتابی و بزهتگاه دیگر خواهی و کلین سرای دیگر طلبی و عليك التحية

والثناء (ع . ع)

۱۹ - سلطنت اسکندر

در این باب میفرماید .

هو الله

ای ناظر بمنظرا کبر حکایت کنند اسکندر رومی را چنانکه بنا بود و کنسورستان چون از فتح ایران و توران و چین و هند وستان طبل رجوع بکردت و با حشمت بی پایان توجه بوطن مالوف نمود در شهر زره چراغ هافیت خاموش شد و شش جهت برده ظلمت دراکرفت صبح آخرت نمایان شد تا پایان پر جنازه او جمع شدند و هر یک انجمن ماتم تا سیس نمودند هر کس تعزیت نمود و در مقام تاسف بسی گشود از جمله شخصی از خورشمنده ان برخاست و در مقابل نعش ایستاد و گفت سبحان الله این شخص کمان مینمود که ملک الملوك است حال نفسی <sup>ثابت و گنج گشت</sup> بروی ثابت <sup>تعبده</sup> که عهد مملوک است دیگری گفت سبحان الله این پادشاه غیر از <sup>تعبده</sup> نیست وقت اقلیم و سمت کنجا یترند انست و حال در شهر ای زمین کنجا یتر یافت باری اگر سلطنت باقیه چیزی در جهان الهی مکندری جورا اگر ملک الملوك خواهی در ظل فتور و رویشی در سبیل الهی در ای تاد و لثرتین جهان جاودانی کردی و عليك التحية والنشساء

عبد البهاء عباس .

۲۰ - در معنی شجاعت و مردانگی

در این باب میفرماید :

هو الله

ای پوررستم . امروز شجاعت و مردانگی و جسارت و فرزادگی امانت است امانت دیانت است دیانت صداقت است صداقت استقامت است استقامت و لبها عليك (ع . ع)

الواح خصوصی - در جوهه متضاده دنیا - در وظایف بهائیان در خدمت دولت

۲۱- در جوهه متضاده دنیا

در این باب مفرماید .

هو الله

ای متشبه بندیل اطهر مرع سدره مبارکه ، در جهان وجهانیاں بدیده بینانظر نما که تماشاگاه عظیم است افواج نفوس بینی که در میدان سود و زیان دوانند و امواج بحر جنون بینی که از هر جهت ظاهر و عیان و نعره ها بلند و ضوضا و شور و غوغا و اصل بسمع هر گوشمند نزع وجد ال بین هر توانگر و مستمند و جنگ سیف و مسلمان و تیرو کمان بین عمر حقیر و ارجمند افواج جنود از هر جهت صف حرب اراسته و آلات اشرفان از هر سمت ترتیب یافته و میوه بغضا از مسافت بعیده شمعشعه لامعه اشرفین اروسهام شمعناجودت و برق سا طعه اشرف رتب بلند اخیره بخش چشمها مقصد نیست که اسباب نزاع و جنگ و جدال و کتاج با تیر و جود مهیا و حاضر از جهتی بنگری که از هر کران و از ساز و نوازا است و نغمه جنگ و جفانه و ارغنون و ترانه و سرور و فرج و حبور است و از سمتی نوازش لایش و زوز و زورا هل افرینش و زوز و زوز خارف و حضام و سناکت شتون نانیه خاک زرقام است و از طرفی ملاحظه نمائی که در یاداه و انین و ناله و حنین است جزه و فرغ و شدت فغانست که و اصل با سمانست و تحسب بتا و ضجیح مبتلا و صرخ بی نوار هر بل غرق بحر بلاست و زیانه اشرا شوقی یا شتهال ناراستیا و از سمتی جوش و خروش ملوک و وزای بیبه و شردند مه افتا روز مزه اند کار سروران من هوش و شوق و شسز و تنه پیر و تغیر و تنه میر و تعمیر و تنه پیر و شسز و تنه مالک و دیار است خلاصه چون یحقیقت و تاقبت و نتیجه و شمر و جمیع این معرکه های بری یعنی منانه و نوا که سراب بقیع است و شمشیر شرم نینج ایامی نکذرد مکرانده جمعی این شتون کان نمیکند کرد و فانی و غیر موجود شود و لکن چون چشم از این جهان تاریک بیوش نظر ببالا و عالم اعلی نمکی همه انوار بینی باقی برقرار بینی جا و بسند و باید اربینی حقیقت اسرار بینی بر خوفا جان پاکی که باین الحد کی و اسو نگی جهان فانی دل نبسته بلکه بیباکی و از ادکی جهان باقی تعلق گرفته و البها علیک (ع . ع)

۲۲- در وظایف بهائیان در خدمت دولت

در این باب مفرماید .

شهران ۱۳۲۸ / ۱۳۲۳ ج ۱- جناب ایادی امراله حضرت ابن ابهر علیه بهاء الابهسی

هو الله

از منادی بیمان نامه مفصل رسید مضمون مورث روح و روحان برون و اخبار و لیل بران نشارا انوار شمع حقیقت چنان اشراقی فرموده که شرق منور گشته و غربا زندهات فد و معطر شده و باران الهی باید بشکرانه این مواهب رحمانی بانچه از اسیر جانی مبعوض گردند و سبب ظهور معرفت و منقبت عالم انسانی شوند آهنگ تقدیرس با نند کنند و ضجیح



الواجب خصوصی - در وظائف بهائیان در خدمت دولت

تفلیل و تکبیر ملکوت ابهی رسانند حال امور بسیار دقیق گشته و جمیع انظار متوجه بر روش و سلوک احبا و مواظب  
اخلاق و اطوار را در اب بهائیان لهدا باید اهل بها بنمایند و وصایای جمال ابهی در نهایت دولت و وفا قیاس  
نمایند و نفرسی که در امور و اثر حکومت در بند خلتند امین و ارم که در نهایت تقدیس و پاکی و ازادگی و غنست و  
عصمت و خیر رخا هی و خلوص در نیت و پاکی طینت بخدمت ملت و دولت پرند از بند بجا و خیرش فناعت نمایند و  
بدون ان بارتاب فلسفی دریل خویش را نیا لایند زیرا دریل مظهر را مرالله الوند کرد و وزن کل محقق شود کسسه  
بهائیان نیز مثل احزاب دیگرند بلکه بد تفریق لفظی است نه معنوی باری جرای این عهد چنین است که در دستا  
حقیقی چنان روش و سلوک نمایند که بهائیان در نزد کل سرگ تشرک انانی باشند و مشهور و معروف بپاکی فطرت و  
ظهارت طینت شب و روز بگویند و بچویند و بخرویند و بجان و دل خدمت بایران و ایرانیان نمایند از تعیین  
در مناصب مقصودشان ان باشد که در ره رضای الهی بیویند و بحال انسانی خدمت کنند نه اینکه زخرفی فانیسه  
بدست آرند و بخویش و عزت و راحت زندگانی کنند زیرا این اوهام زائل کرد و نه راحت مانند نه عزت و نه منصب و  
نه ثروت عنقریب کان لم یکن شبنا مذکور کرد و آنچه باقی راستی و درستی و خدا پرستی در خصوص مدرسه بنات  
مرفوع نموده بود بد که اندام کافی و امی در تمام و تنظیم کرده و در اجتماع میلخی بهیست بایران حقیقی جمع  
کردید و در خصوص رحمانی لوازم مدرسه را تقدیم نموده این خبر سرور قلب بود و فرح و فوری بایران را ما در ضمن  
در طهران فی الحقیقه غیورند و شکورند و صبورند و قورون در همین موارد بنانند انانی نمایند لهدا ایشخل و مرهبت  
رساننی سبب شان ماننی ترق و ترق بکردند عبد البها بجان و وجدان هر دم تشریح و زاری نمایند ان نفوس سسه را  
عن و صون رحمانی خوانند قضیه حضرت فاضل مازند رانی را تاکید نمایند ولی نهایت سفارش کنید که بان فاضل  
محترم در نهایت خضوع و خشوع در صحبت منار نمایند و بحکمت و اقتضا صحبت بنارک زیارت سید الشهدا را  
بهمراه بروند و در ضمن حدایت ثابت و متل نمایند که من بعد بی شبهه بساطه موجود اهل علم منظور کرد و ونجم  
انال علدا انان و متواری لهدا ابایت تا عیس چند بد شود که مقاومت سبیل افتار طبیعی کرد و زیرا مسلت قدیم مقاومت  
تقوانت و منانت نشانند و برهان این مدعا آنکه در اندک زمان چند نفوس بکلی از بند بین بیکانه گشتند و روز بروز در  
ازند یا در این طوقان را قوت کلمة الله مقاومت نمایند و این میل تندیک را خلیق چند بد ثبات و استقامت بنمایند  
حضرت رئیس بزرگوار و حضرت مدد را برار باند در خصوص مدرسه تربیت و تاسیسات سائره محاربت بایران فرمایند  
بحضرت رئیس علیه بهاء الله الابهی از قبل عبد البها ابلاغ نمایند ایها فاضل الشهدا رالیوم یومک قد اتسی  
الدعد و فوالعهد تالله الحق ان تسر لبحقیقه الفت طلیک دریل شماعم او شملک اهداب رنک افعالیک  
بالضجیح فی المحافل العلیا والصریح فی المعاجم الحظمی حی علی الفلاح و حی علی النجاة و حی علی المودبة

الواج خصوصی - دروظایف بهائیان در خدمت دولت - اهمیت محافل روحانی در راتیه

الكبرى ولكن بالحكمة المدكورة في الكتاب الحى بقدرنا بليتة النفوس وانجداب القلوب وانسراج الصن وروحه جنين  
بجناب صدر الا برار پیام من برسان یا صدر الصد وراستبشر بفضل ريك الغفوروا ستخزن ما نريد من مواهب رسك  
الغفور وتوجه الى ملكوت الابهى بقلب تمكور ووجه يتلثلا بالنورانى ان عوالله ان يجعلك ايتة الهدى بين  
الورى وكلمة التقوى بين الاصفيا ان ربي لهو الرحمن الرحيم اما نامہ حضرت وزير معارف كه بجناب رئيس مدرسه  
مرفوع نموده وقوع این قضیه باید سبب از نیا نه همت و مواظبت اعضا و معلمین مدرسه تربیت کرد نه تا بمقامی  
رسد كه هرما قبل نانا زینكانه واشنا اطفال خویش را از روی دخول در ان مدرسه نماید و اگر چنانچه باید و نشاید  
خدمت میدول شود البته ان مدرسه بعون و ثنایت الهیه چنان ترقی نماید كه كوی سبقت و پیشی از جمیع مدارس  
بر یابد و در استقبال بد رجحان نى انجامد كه اول مدرسه عالم در نه و این موقوف بهمت یاران و اراده صادقان

دوست است و عليك الیه الابهى (ع ۰ ع )  
۲۳ - اهمیت محافل روحانی در راتیه

در این باب میفرماید

شیكاغو اعضا محفل روحانی علیهم بهاء الله الابهى  
هو الله

ای عزیزان عبد البهاء لا یجدہ های شمارا در نهایت ابتهاج تلاوت نمودم سبب روح و روحان قلوب است و باعث  
انسراج ثنویان ترا بین محفل روحانی بنسجحات رحمانی و تائیدات یزنی انی نه و ام واستقرار یافت منشأ آثار عظیمه کرد نه  
و موقوف بر امور کتبه محافل روحانیت که در این عمر الهی و فن رحمانی تا سپس نمود البته مثل زمانند نی در اعصار  
ما ضیبه تحقق نیافته زیرا محافل منظمی در تحت حمایت تا بر رجحان بود اما این محافل در تحت حمایت مجال الابهی  
نا سرزمین انان یا امیرسون یا منیک بود و با کاشنی رئیس یا جمهوری کثیرا ما این محافل روحانیرا تا سرزمین و موقوف  
و ملهم حضرت رب قد یرحالرا نشر نشانی استنبال و مان را تصور کنید نه انه در نهایت بسیار صغیرا است ولی ثابت  
شجرى عظیم نیاید نشر رده انه کرد بلکه باید نظرد رشجر نمود و انواع شکوفه و برگ و بره ملاحظه در زمان مسیح  
کنید که عبارت از سرزمه ثلیل بود بعد ملاحظه نمایند که ان نه انه چه شجرى شد وجه ثمری نه ان حال اعظم از ان  
زیرا ان رب الجشود است و صوت صاف و روحی قیوم اهدنگ صلح و صلاح افاق است و رایت راستی و درستی و اشتم  
در مسیان ملل مقرر شده بلا نه و در یا نورانیت شمع حقیقت است و روحانیت حضرت احدیست این نه در اعظم جمیع افاق  
اناطه نماید و ثابت کل ملل نه و انال این رایت محسوس کرده نه پرا اهمیت بین نه انه را بداند که ان نه هفان حقیقی  
در گشت زار الهی بدست رحمت افشاند و از فیض باران موهبت سقاید نموده و از حرارت و دنیا نسر حقیقت

الواج خصوصی - اهمیت محافل روحانی در راتیه - اهمیت مشورت - يك لوج مزاج

پرورش میدهد پس ای باران الهی بشک رانه حضرت یگانه پرده ازید که مظهر رحمتین موهبتی گشتید و مورد چنین رحمتی طوبی لکم بشری لکم من هذا الفضل العظیم وعلیکم التحیة والثناء (ع ۰ ع)

۲۴ - اهمیت مشورت

در این باب میفرماید

قضیه مشورت در امور بسیار مهم و از اعظم وسائط راحت و سعادت نفوس مثل آنست که چون در امر خویش حیران باشد و یا آنکه ناری و کسبی خواهد بود باید احبای الهی محفلش بیاراند و او نیز باید مجری باشد و همچنین در امور عمریه و غیره چون منتهای حاصل کرد و عسرستی روی دهد باید عقلاً مجتمع گشته مشورت نمایند تا هر نفس جلوه کرد و سپید نماید و نیز نیست که عن رعایت حق در سنگیری کند مشورت از او مرقطعیه رب بریه است و الجباء علیکم (ع ۰ ع)

۲۵ - لوج انا محمد با قرومزاج با میرزا عنایت الله (۱)

در این باب میفرماید

هوالله

ای مستجیر بیاب رحمت کبری . جناب میرزا عنایت الله چند ابایی در مصر چون طوطیان ستر شکن گشتند و چون بلبلان مشرکوی انجمن بنان را بنان شکستند بنشانرا بنیان برانداختند و اکثر تنقل نیات و حلاوت شهره مریدان عوارض بر سران نهادند آن جناب میرزا عارف که چون سیاه پهای بابل یکی از کارخانگیل و باطل شد و نقد لثالی بنده شد کسبخت ورشته در راری کسسته از هم بر خفت درواری منظم بشمار گشت و جواد در معقود ه منقود شد حال با نندگانه کند ه یکم نقد لوه لوه چندید چون صف سر با زیبوسته در دهان گرفته از فری منهنز اول آری شتر بیشتر نظم و ترتیبش در گذشتراست ولیکن این فنی چندید چون اجنبی زیگانه هستند چون من و خانی را نشای سا بی طبع و منقسه نیستند گاهی در حد و دشوور صف جنگ بیارایند و معصمه کنند و سفره بخرانند و غارت نمایند و تا عسسی در نفس انیم نهان فسانه ی کنند و التهاب بر حرارت ایرات نمایند چون فتند برانکیخته هصیان و طغیان نشسان زبا نه نمود چاره ندارند ستراینگد غزج بیگانه را اخراج بکند نمایند و چون اقلیم نهانرا راحت رسد و نی حاصل کرد در فوج را طانه به حصون و مراکز حرب نمایند بلکه شجاعتی ابراز کنند و صیغ مرغ و ما شی و اسوی بیابانی رکیک در وی و بزکوشی و نه خجیر برده خجیر نمایند چون یک در همه شکم چنگی کنند و خوان بیغما برند باز بنا ز فسانه از نفس اقلیم گذارند باز اخراج شوند باز اغانه شوند . حال بر این منوال است با این چنین معطل و ناخوانه معوق بایسن

(۱) محتمل است منظور مبارک انا میرزا عنایت الله علی ابایی معروف است .

الواح خصوصی - يك لوح مزاج - در معنی مرشد حقیقی - لوح ندا اشراق الافاق

سجده اعظم شریف آورده اند افواج خاصیه نمیکند آرند که فتح و فتوحی نمایند گاهنگاهی بیفوح بقوه موافق هجوسی  
 خوابند و شبیخوشی زنند لکن خیر ظرفیتند بد و فتح عظیم حاصل نمیشوند اینها جمیع مزاج بود بر مواصل کلام روزم چو  
 مسمی بمعنای تنگ امید چنان است که نور هدایت نموند و جمیع آن خاندانرا بر معین رحمانیت دلالت فرماید و  
 در موضن که منسوب به نورا عظم است نورا محبت الله را چنان روشن کنند که آتش بخرمین قلب بگردد و شعله و حرارتش  
 اطراف و اکناف را برافروزد لهدار جو غمنا را مناسب دیدیم این قرن منتسب بجمال قدم قوت و قدرت و سلطاننش  
 چنین است بیدار افق عالم طالع و واضح اسرارش عجیب است و آثارش غریب جلوه اش تجلی نورا است و لمعه اش منسوز  
 صد هزار طور بحر من بیکران است و فضلش بی پایان اضر مونی است و حیاضش منقذ قطره اش در ریاست و  
 جدوه اش و لکان اش در فرمان بهارش حیاتبند است و بحر مغشریع سرمندی قطرات امطارش لثالی است فیضش کج  
 روان الهی الملمون نورش جهان افروز است و ظهورش افتاب انوار ملکوت سعی بلیغ باید جبهه عظیم نماید تا مظهر  
 این الخاف شوم و تا بسته این انعلم کرده ایم و البها علی اهل البها فی کل السنون و الاحوال (ع ۰ ع)

۲۱ - در معنی مرشد حقیقی

جناب مرشد اقا علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند  
 هو الابهی

ای ساکن سیبیل رشا صد هزار مرشد در رجها نیت بد آرند هر یک مدعی رشت و فلاح و زهد و نجاح بودند در روانی  
 کماهی سر کرده ان بوده اند و در عوای را هنما می نمودند گرکان بودند بلباس شبان در مانند ظلمت ذلالیت بودند  
 و اسم نور هدایت بزبان میرانند حال نوالحمد لله بنور هدای مهتدی شد یوسین ابرار مقتدی رشت مجسم شدی  
 و شهید مکرر کشتی بس بشواته ا بین عثمانی شبانی بد ستکیرو اغاز و انی کن و اغنامی جمع کن و کله راه اند از معنی  
 اغنام الهی راه رجفستان حقیقت بگردان و از راه حین علم و حکمت بگردان (ع ۰ ع)

۲۲ - لوح ندا اشراق الافاق

هو الابهی

ندا اشراق الافاق من انوار نیرالانوار طوبی للناظرین قد ارتفع النداء من الشجرة المباركة فی طبرستان و منیا طوبی  
 محبین قد تعظرت الارحاء من نعحات اللذی بر فی البقعه الایضا طوبی للمستشبین قد تجلی نورا لتوحید فی هیکل  
 التکریم الموبی للمستشرقین قد کشف الغطاء عن وجه البهاء طوبی للمنجد بین قد ارت کاس السلطان الطافحت  
 بد بهاء الرفاء طوبی للمشاریین قد تبیل ملکوت الابهی و لعل العلاء الاطی طوبی للناظرین قد نازع صاحب الکون  
 بالفیض الاعظم ان هذا الفیض عظیم قد تشورت القلوب من انوار وجهه المحبوب ان هذا النور مبین قد تروی همین  
 البهاء بر الواعیة لاحباب البهاء وان هذا الفیض عظیم (ع ۰ ع)

الواج خصصی - اثرات امر و راتیه و دستور وظایف احبیا - فضایل خاک

۲۸ - اثرات امر و راتیه و دستور وظایف احبیا

هوالات بهی

ای باران حقیقی جمع بنسبت انسان بمثابه افعال و بستانند و متالع نور و مظا هر وحی رب فقورا نیب جلیل عجیب  
 و مرین بی نظیر و شیل و در بستان حقایق این فرزندان را بتعالیم الهی تربیت نمایند و راغوش عنایت پرورش دهند  
 تا در جمیع مراتب ترقی نموده و مثلاً هر چه در مرتبه شرفند مرکز سحر حیات رحمانیه شوند و جمیع کمالات انسانی در کسب  
 ششون صوری و معنوی بندهان و عیان جسمانی و روحانی ترقی نمایند و عالم ثانی را اینجه جهان نما می جهان جاوند انسی  
 کنند پس ای درستان حق شمس حقیقت چون در این در عظیم در اشرف نقطه اعتدال و بعضی طلوع نموده و در افساق  
 اثراتی کرد چنان خسرو نشتری نمایند و سرور و وله در اغلبی وجود اندازد و چنان نشو و نما می بخشد و چنان تا بشنا بد  
 را بر عتبات چنان بیارک و باران رحمتش چنان رزقش بنماید و در سمت و در اجزا چنان گل و ریاحین برودند که غبراء جنست  
 ا بهی کرد و در روی زمین بهشت برین شود و بسبب خاک چمن محیطه افلاک شود عالم وجود عرصه محمود شود نقطه  
 ثواب متالع الطافی رب الارباب کرد و پس ای احبای الهی جهان با بیغ نمایند تا شما مظهر این ترقیات و تائیدات  
 کردید و مرکز سحر حیات رحمانیت شوید و مشرق اندازد احدث کردید و بیروج مواهبید نیست شایسته و در آن کشور هر بهر  
 کمالات انسانیست کردید و ترویج علم و معارف نمایند و در ترقی بدایع و صنایع کوشیدند تعدیل اخلاق نمایند و بخله  
 و شوی سبقت بر اهل امان جوتید اطفال را در سن شیر خوار از نشو و نما تربیت پرورش دادید و در همه دنیا مثل پرورش  
 در راغوش موهبت نشو و نما بخشد از در علم عین می بهره داشتند و از هر صنایع بی یحی نصیب بخشد بر همت  
 نمایند و در تحمل مشقت کنیده اقدام در امور مهمه بیا موزید و تشویق بر تدبیر امور عین و بنمایند امور را جزئی و کلی  
 به مشورت قرار دادید برای ترویج علم و مناسرت بر امور مهمی مبادرت نمایند و در مرکز یکدیگر نمایند تمهیدات امور  
 یکدیگر هیت غصه یکدیگر خوردند افراد ملت را محتاج مکنند ازین مبادرت همگ یکدیگر نمایند و در محافل در و مناسرتا در کار  
 و اشیا تائید حکومت نمایند و علم بر سر سلطنت تائید حضرت شهریاران را با اعمال صد اقامت نمایند زیرا  
 از مشورتش تا بحال باین طایفه مقدار را بر ابره مشورت نرسیده بلکه محافظت در بیانست فرموده باین بجان و دل  
 بند تا طبعه خیرخواه باینست (ع . ع)

۲۹ - فضایل خاک

هوالات بهی

از مناسق تراب استان مبارک در انبیا ان رفو در فضائل عناصر و ترویج یکی از یکدیگر اختلاف کرده اند قومی بر آنست  
 که عنصر نار فانیست و مرکزش بلذ و شادمانی و نفوسند است و قوتش غریب جسم غیر موزون است و سبب حییات

نبات وحيدوان وانسان في جميع شئون وكروهي برانند كه تراب انجيل است وفواكه را تسهر ملجاء جميع في بيوت  
 ونبت رزق هو موجود امين است نه خاشن غنوي است نه فاقد مظهر من جناه بالعصفه فله عشرا مثلا لها مست چه كه تنم  
 نتي اضعاف پس كنهه انه ناري شجر برشمره هذا كنه سينه ابن بخراشي فيض وبركت به نيك سليم است رحليم  
 امين است وكرم به نازل نارانه نه هي تمام كنه وانديه بخوراني همل من مزك ويد اقليم را ك رنسي متلاشي كنه ونرسي را  
 نرد هي معروفا في نفايت نيك است وتند خورده است وچنگل جوسى ان موتن بايات اللد جنين است از اين  
 ندر كرم است وشن كه دارنده اين صفات جليله كرمى ومصف باين اخلاق حينه كره ووالجباء طبك (ج ع)

ه ٣٥ مسئله رهيت ولفاء الله

هو الله

الحمد لله الذي تجلى في البقعة المباركة الارض العقد سه طور الايمن وان في طوي جبل سيناء على مرمى الكبريا شرف  
 في بيوته الفت برؤاه في العقد من جبل ساعيرا البقعة البيضاء والعروة النوراني عيسى المسيح وظهر في قاريا الحسب  
 بالبح الانوار مشرق الاثار منجاء الروح يشرب الاسرار الخياشي راجعة النهار على محمد الحبيب ولاج واداء عيسى  
 كبروته العلي وذاتية الشفاء بهجان العلاء الاثني النقلة الاولي افق التوحيد ثم حقه ستر النسيوب وزوال الظلمة  
 الكيدية وروان كشفت المسحات العجالة على غصن الظهور رارت في النجاب وانتمق السحاب وزوال العباب وكسان  
 بيم الاباب الموضوعة في كل صحنه من كتاب انزل الموزن الواهبي سائذ القرون والذ حريلا لا حساب فاشق وسطين  
 ولين وبنق نوران جمال في كيمكي الجلال واستقر الرحمن على عرش الاكوان تشمشع وتخللا من الحقيقت على انشاء  
 الايمان بنات بباء السموات والارض في عالم النيب والعيان والجهاء والثناء والتحيته والسام على حد ايت نك ست  
 استفاضت من ديار النعم واستشرق من انوار سطعت من اسمه الاعظم على نفوسه من انجد بت بنفحات الله  
 واستغنت لغنمات الورقاء المنيرة في ايلا انشاء واستعلت بالنار الموقدة في سدة السناء وقازت بيو الماتساء  
 وشكرت لله بها النعم بما عليها به نه انقوصات المختصه بالانبياء والجهاء الذين لم تاخذ منهم نعمة الا نهم في شيرتهم  
 شي ميثا قاله ونسبهم بعهد رقم من النعم الا على الا انهم من اولياء الله والانهم هم الفائزون اذا بعد ايها السام  
 انجيل المتوجه الى الملكوت العظيم اعلم ان الربيه هي يوم الله مد كوفي جميع الصحائف را نور ان انوار انوار  
 من السما على الانبياء في قاريا الزمان العصور الخاليت والقرن الاوليت وكل شي من الانبياء بشر فيه بيرا انباء  
 الى النور المبرجة في الانجيل والقران الموقرة والقران قال الله تعالى في استران الله والتمه انما قوله يوم البقعة  
 اي فاقد عسوا الذين كل بوا بلاء ريسم ايلا كنه بلقاء ريسم شونون وفي حد يد موهي من احد وعشرون من انباء  
 رسن الله على الله عليه والذ قال عشرون ريسم كنه ترون البدر في ليلته اربع عشرون على عليه السلام وايت الله  
 نور من بواي العين وايضا قال روايته وعرفته تعبدت لا اعبد ربا الا ارحه من عذاه العبادات الله رجه والذ

الصريحه والزيارات الحاثوره اختلف الاقوام في هذه المسئله منهم من قال ان الرويحه مقتضيه واستدل بان  
 الحيازة وهي لا تتركه الا بشاؤون من ربه الا بشاؤون من ربه لا بشاؤون من ربه لا بشاؤون من ربه  
 يقتضي ان الرويحه انما هي التي تسمى الرويحه لانها هي التي تسمى الرويحه لانها هي التي تسمى الرويحه  
 منه هم وسئل موسى الكليم عليه السلام الرويحه وقال ربي اني انشرا ليلك والعصمه ما نعتت عن سؤال تسمى مشيخ  
 وحيث صدر منه هذا السؤال فهو برهان قاطع ودليل لا يخفى على امكان الرويحه وحصول هذه البيغته وما عدا هذا  
 الدليل الجليل عندك دليل واضح مبين وهو اذا فرضنا امتناع الرويحه حقيقتها في عالم الشهاده وانعيانها في الدنياه  
 الا لبيته التي اختر الله بها في جنه اللطائف والعظمين من الالهيته بل امتناع الرويحه انما هي في الدنياه وما  
 في الآخرة ميسرة حاصله للذي عبدا راب فان الكليم الكريم عليه السلام لما شرب ماءا من حبه الله وادتمرسن  
 اسطخ كذم الله وشمل من سريره عميها الخطاب تسمى انه في الدنيا وانكشفت له الجنة العاوي وحيث ان الجنة  
 تمام المشاهده واللقاء قال ربي اني انشرا ليلك فانها الخطاب من ربه الارباب ان هذا ما نعتت الختصته بسا  
 لاصفيا ويختص برحمته من يشاء انما يتيسر في يوم الذي يرفحش فيه اركان الارض والسما وتتم النيامه القيسر  
 وتكتمه الواقعة عن النيامه العظمى هذا ما ورد في جميع القياس والظاهر من اعلم علماء الاسرار في كل الاعصار  
 من جميع الافكار وما جوهرا لمسئله وحقيقتها ان المراد باللقاء امر مسلم محقق مشهور في الصحف والبراهن الحسى  
 الثبوت وهذا هو الراجح المختار ختامه مسد وفي هذا فليتنا عن المتناسين فان للحقيقة الكنيه وانما يوتاه الا  
 شريفه الظاهر في جميع المراتب والمقامات والشئون لانها واجده للمراتب ما طعته البرهان لا محقق الحجته  
 في كل شيء وهو كل شيء محيطا قال عليه السلام يكون لشعرك من الخلق وهو ليس لك حتى يكون هو المظلم بسر  
 له جميعه في قوله تعالى وقال يا من دل على ساداته وقلوبه من مجانسته مغشراته لان المراتب والمقامات  
 مجال ودرجات الظهور والاسماء والصفات فكلها من اسرارها مسأه والصفات وانما كانت ذات لا يوتاه السبيل  
 مسد وقد انشرا ليلك من حيث الاسماء والصفات له ظهر في جميع المراتب المترتبه في الوجود على  
 السلام الطبيعي والترتيب القطري وله تجليات على رؤس الانبياء في جنه اللقاء العرفه من الاعلى والملكوت  
 الابدي انما علم بان الرويحه واللقاء من حيث الحقيقه الالهيه التي تعبر عنها بان ربه الوجود في لانه ربه  
 الابدي الرويحه ربه الابدي ما من حيث الظهور والبروز والتجلي وكشف الحجاب وانما السحاب ورفسج  
 القباب في يوم الاياب فانهم امر مذكور في الوجود في الوجود والشمس يمتد اقه بلب من ربه من اهل السجود  
 الذين لهم نصيب مشهور من هذه النامه الجمود والبرهان واضح مشهور مشهور وشبهه به العشر المستويقه  
 البرانيه الالهيه فان العبد لا يتفهم من البراهن من المراتب والتفصيل والجمود لا يحرم به العشر المستويقه  
 من المقامات ويط

ان حضرتك الان مصمم على السفر فلم يتيسر اكثر من هدا الاثر الشاه الله من بعدك هذا عند سنوح الفرصه نشرح  
 لك شرحا بليغا تاما مستويا ننشره بعد القدر ورتقته الاعين في يوم المشور والان اكتب بهذا المقدر وتوجه  
 الى الكيا روناك باسم ربك المختار وياحى الناس بالعلم النازل من سحاب لا سرا روكن في كل صبح قدوة للاحرار  
 واسوة للابرار للقيام في خدمت امر الله العزيز الجبار قبا زائر الروضه المندسه الغناء خذ نوحته مسن  
 جفته الابهي واعرضها على مناهل اهل الافاق حتى يتعطر برانحتم دكيتم محييتهم للقلوب المنجده السنى  
 الاشرار وادع الناس الى الله وظهره به العزى الهامى المسبح المسموع من السماء ونورا الرجوه بنوره عرفته  
 الله والبس اكلها كل خلق العواهب التي ظهرت انوارها في ميثاق الله تالله الحزان الغبرانه منزلت فحات  
 القمحر والخضرا تتنور نوراني والاشراز وينزل الوحد عن هيكله الثوب الحرثيث ويظهر في احسن حليل مسن  
 الجمال على الهيكل الحكم العزى حينئذ تمت مائدة السماء وتنزل الرحمة على التبراء والصنراء وتنكشف جفته  
 الابهي باحسن جلوه نيرانيته ما طعمته الارحاء لامعته الانحاء مندفة الحيا وموقفه الربا فرغفته الغيا نر  
 وتنطلق الالسن بشنا البهائم والشكر للعلوى الاعلى سبح قد ورسيا لعلائقته والروح الهى الهى هذا عيسى ك  
 المستجير باب رحمتك الا انك بكهف رحمتك قد رله كل خير سلطان احديتك ونور وجهه يا نور بويتك انك  
 انت الكريم الرحيم الهى الرؤف القديم (ع ح )

٣١ - انتقال عرش مبارك حضرت اعلى بكرمل

هو الابهي

اي روح جليل مندره منه سه مباركه جمال قدم واسم اعظم روحى لاحبابه القدا روفت بكه رحيمنا نشـ  
 نانتند موقفى راكه نرجيل كرمى بكرات مرات تعريف نموده كذا ان محل بسيار باعنا ولذات ونذارت است  
 وان نموده نكده ان محل را بهر قسم است بكيرون بسيار بسيار ميل مبارك بكرقتن ان محل بود جهار سال بيسش  
 بهر سيله بون ان محل كرفته نكو جزئى ترتيبى ناه نك ومهيا كشت بس مسار مخصوصه برنكون ناه نك  
 ومنا تيب مئكت ناه مرقم كشت ونغشه نك وفي از رخام انه فحات كه نرجمى جهات معرفت كشيده نك وار  
 كشت ومئكت زيان يكجا رجه مثبتا تمام وبوساطت چندى حطى باينجا كشت وانيت نرين راه نروروك ببعض  
 از شهرها چه نك مسوع ان جناب كشته خلاصه باعند وفي از بهترين خشب هند وستان چندى يبيد وارن كشم  
 يكسال قبل از اينجا جنابا فاسيرزا آمد الله را مخصوصا فرستاديم تا انكه با نخذت روان جسك مشهوره شيكل منه  
 نرشد عايم روحى لقرنه القدارا ازياران باكمال توفيق وخضوع وخنوع را احترام باينند نكوا حباب حمل نموده  
 وارن ان نموده نك حال نرجيل كرمى مشهور بينا نى مقام مقدس مستقيم را نشاء الله نكارا نيز ميه نوا هيتم  
 تا با ما نرسند وكل كنى در ان مقام مقدس مبارك شريك وسهيم كره نراقبنا س قيوضات غير متناهيه نغاشى ويند



الواج خصوصی - انتقال عرش مبارک حضرت اعلیٰ بکرمل

اعظم موفق گردی هذه بشارة لاتا بلها سلطنت الملك والسموات فی الحقیفة چنان سرور وحبوری دست داده  
که وصف نتوانم زیرا انعرش منک بسیار مورد اذانت اهل ظلمت شده بودا لحدت لله بعون و عنایت جمال قدم  
چنین اسباب فراهمه که در راه نهایت عزت جمیع اسباب مهیا گشت که محل حیرت کل خواهد شد والیه  
علیک و علی ائمان السدرة المنتهه هناك (ع ۰ ع)

و نیز میفرماید :

طهران حضرات اعضای محفل روحانی علیهم بیاه الله الاهی

هو الله

ای باران الهی بشارت کبری اینک هیکل مطهر منور منک من حضرت اعلیٰ روحی له التدا بعد از آنکه شصت سال  
از تسلط اعدا و خوفنازل اهل بغض و هماره جانی بجانی نقل شد و بنا سکون و قرا نیافت بفضل جمال الاهی  
در یوم نیروزد نهایت احتفال با کمال جائز و جمال در جبل کرمل در مقام اعلیٰ در رصد و مقصد من استقرار یافت  
هذا هو المقصد الجلیل وهذا هو الجدد العظمی وهذا هو نور الهدی لقلوب احبای الاهی جمیعاً مستبشرو  
بشکرانه ابن الطاف الهیه جمیع بستاید و نیایش اسم اعظم پرده اختیم اگر چنانچه من بعد کس روایتی یا حکایتی  
نماید که اثری از هیکل منک من در جای دیگر است کذا است فد افتخری علی الله این تنبیه بجهة است که مبادا  
من بعد شخص لثیمی را غرض و مرضی حاصل شود روایت و حکایتی نماید که دلیل بران باشد اثری از ان هیکل منک من  
در جای دیگر است فانتهی و یا احبای الله لهذا الاموال العظیم و چون چنین تائید و ترفیق رسیده که بعنایت جمال  
مبارک جبل کرمل ای جبل الرب یعنی باغ الاهی زیرا که بمعنی باغ و ثیل خداست این مودیت حاصل شد و السرب  
بها کرمل مخصوص کسب ربانی ظاهر گشت لهذا امید چنانست که بمیمنت این امر در راه الله در جمیع اطراف  
و تناف جلوه دیگر نماید و طلوع و انراقی در ظیم فرماید و هفتد امن فضل ربی این تائیدات و توفیقات از منجمله  
قدم موقوف بود الحمد لله بخیر حصول رسیده فاشکر الله علی هذا النعمته العظمی و المعیته الکبری التسی  
سملتنا اجمعین من ربنا لعلنا لعلنا و از تمامه نهایی عجیب آنکه در همان روز نوروز از شبنا فوتگرای با منای مستمر  
کسندر و سیمس ترو و مستر جرجس و مستر مکنات رسیده و ضمن اینکه از شهرهای امریک احبای با نیا بسه  
از خود مبعوثی انت خاب نمودند و پیشکافورستان در جهل مبعوثه رسیده و جمع شد در آن و قرار قطعی موقع مشرق  
الان کارونیا نشاندند تا کل احبای امریک در شبان مشرق الان کارون رسیده و مشترک باشند این اجتماع در روز  
نوروز واقع شد و قرار قطعی داده و مؤذنه تلخرا می بار در مقصود فرستادند و علیکم الیه الاهی (ع ۰ ع)

الروح خصوصی - طرز تبلیغ در نسوان

طهران جناب محمد علی خان بهائی علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای بار عزیز که در خصوص محفل تبلیغ نساء مرقوم نموده بودید این قضیه بسیار محبوب و از قرار معلوم محفل روحانی نیز تعصبت یقی نموده اند ولی نساء مبلغه باید زین وحکیم و صاحب تمکین باشند بنهایت حکمت حرکت کنند نوعی نمایند که عریک و ههای و هوشی در منبر افتد بلکه باید مبلغات نفوس متخذه مقلده به رجح و راهیسن و واقعه بر اسرار کتاب مبین و متائیه در نهایت و تقاروت تمکین باشند اول باید ملاحظه نمود که جناب بیونجهات هر نفسی چه چیز است پس بحسب حال او باید تفکون نمود و همچنین درقات موقفه حل رفته بیعض بیوت رفته در بدایت با الفت پرده اخته پس بتدريج تشویق و تحریص برتد بسرو و تحری این امر نمایند و چون محترمه فی اقبال نمایند مکتوم دارند افشا نمایند زیرا بسیار نفوس هستند که در سر سر منتهای استیاج دارند ولی خوف از شهرت سبب تحاشی آنان است اینرا نیز باید ملحوظ دانست و اما تاریخی که آن جناب مرقوم نمود باید ملاحظه کرد پس بسیار خوب است ولی باید بعبارت و تمارق باشد که موافق زمان و وقت کرد و کسی متاثر نمیکند رشود و حال ما ان تا ریح را جز جزو جمع مینمائیم تا نهایت در باره ملاحظه کرد که در این ایام رضایک نهایت استعداده انجبا و الهی باید همگی عظیم در تبلیغ نمایند و علیکم البهیه الابهی (ع ۰ ع)

۳۳ - حرکات کائنات

بواسطه جناب افغانان امیرزا حسن جناب نورالله فی ای ارضگان ملاحظه نمایند

هو الله

ای شده و جمال مبارک نامه شمارین پیام آشنا بود و دلایل بر استقامت بر امر الله زیرا که دیده فی نتایج چشم شکر و ظاهر و کون ملاحظه نمود که انشاء الله موت حیات است بیشتر از این بیان جائز که در خصوص حرکت است انجاب و زمین مرقوم نموده بودی جمیع کائنات متحرک است سائقی در میان نه از حرکت از لوازم وجود است و سکو از شدت هر چه پهنی وجود نیست که حرکت نداشته باشد در احوال الهیه این قضیه صریح است که جمیع اجسام مثبته و غیر مثبته حتی در اوقات کائنات متحرک است یا بالاصالة یا بالانتیج اما یک حرکت نسبی در میان است البته جسم ضعیف در حرکت حول جسم عظیم است حرکت لیل و نهار واضح و منمود است که از ارض است برهان نشود لامین است و لیل و نهار واضح مثلا جمیع این کوره های نوری که در این فضا نامتناهی در بیست و چهار ساعت ما عسنا الشمسین در مدت یک شبانه روز در زمین و طلوع و افول دارند این خان از در قسم نیست یا جمیع را در نقطه ارض است و کل این محیط عظیم را در مدت قلیله که عبارت از بیست و چهار ساعت است طی نمایند یا آنکه کوره ارض در این مدت قلیله در روی بر محور خود بچرخند این واضح است که شقی اخیر صریح است از برای این اجسام

الواجب خصوصي - حرکست کائنات - تمسسا انما تاه عظیم

نورانیه نامتناهیہ حرکت واحدہ حول الارضہ حال است و اما حرکت سنویہ کہ از ان فصل اربعہ تحقیق یا بدان نیز  
حال است بدلائل عقلیہ و نقلیہ مثبت است کہ شمس، انما درین خطہ احتراق مستقر است و از فر منتقل و الشمس تجری  
لستقر لها دلالت تقدیر العزیز انعلیم یعنی شمس را حرکت مانند اسباب بر محور خویش است و بواسطہ الات و ادوات  
انتخاف شدہ است کہ افتاب برانیز مانند ماہ تلفی و این تلف در مدت بیست و پنج روز و چیزی نمایان میشود و غائب  
میکردن این دلیل برانست کہ افتاب بر محور خویش متحرک است نہ حرکت سنویہ و نہ حرکت لیل و نهار این مباحث  
ریاضیین استولی ما باید از شمس حقیقت نہ مزیم کہ ان نیز اسما فی طائف بر حول خویش است نہ طائف حول نفسی  
و مستشرقان از انرا احدی بل متجلیتہ بنفسها لنفسها و لا یتبلی بقوه غیرها و الکل یتطوفون فی حولها و یتبسون من

انوارها و يستمدون من حرارتها و علیک البیاء الابیہی (ع ۰)

۲۴ - ملک خان ناظم الدولہ

هو الله

بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین

انا میرزا احمد علیہ بہاء الله

ای عزیزت البیاء امین از تبریز بد جنانست کہ او ارہ رحمت در ظل ظلیل رب جلیل محفوظ و معترج با شنسہ  
متیست کہ از ان جناب چند ان خبر کہ منتشر است فرسید بعضی اوقات مکتوبی کہ بجناب منشاء میفرمائید  
ارسال مینمایند و دلہای تشنہ را تسبیح کردن تا آنکہ چند روز گفت و شنود بنیاب رسیدہ کتابیکہ سال گذشتہ ارسال  
نمودہ بود و بیخط بسیار خوشی در طهران ظہیر شد و در جمیع ایران انتشار یافت و در کسی بنہایت سرزور و جسور  
نسب و روزگرات نمود و کل حسب الوعد منتشر جلد ثانی هستند ولی هنوز بسبب مشغولیت ظہر و روزگرنمود فی الحقیقہ  
کتاب باقی کافی وافی ان رسالہ است کہ الی الابد سبب صیت و صوت سرود و ریاضت نورانیت وجہ در جہان الہی  
است عبد البیاء در محبوبتہ بلا تطبیح و نشر ان در طهران برداخت ملاحظہ فرمائید کہ قدرت و کمال و بیان نسخہ  
از ان نزد شما ارسال گشت ولی انبارہ بر وصول ننمودند ای عزیز شکر کن خدا را کہ بخد مت جمال الابیہی برداختی  
و شدہ و یافته ان در تبریز ان ہستی اینست باقی و برقرار در این جہان ہزاران میا میون آمدند و رفتند و نشریات  
بسیار ہمہ در روی زمین نمودند و الان لا تجد لہم دکر و الا انرا ملک خان علیہ الرحمۃ و الرضوان پنجاہ سال بنشریات  
میا می برداخت و ایرانرا ملو از روز نامہ قانون نمود و مؤسس تحریراتنا گشت ثابت دیگران در میان آمدند و ہمای  
و ہوی بلند نمودند از حدات پنجاہ سالہ و در بدری و از رکب او این شد کہ در وقت شدت مرض آنچه نوشت و خواست  
کہ بیشتر از بقای ایران در وقت وفات عاجز شود و وصیتش ایان او ارہ را بشنود ہمکن شد کہ در وقت در نہایت یسما  
و نا امید و تکرار ان ایرانی قوت شد رحمت اللہ علیہ فی الحقیقہ ان پیرا را از منصبہ ظمی و لقب نظام الدولہ و  
نزد و انبال در ایران محروم نمود و در جہان سیاسی طرفی بنسبت و شمری شد و نامی کہ منتہا از روی نبود نیافت  
مابوس و محزون از این عالم رفت و ہر یک از جمہوری طلبان خود را اعظم از او میشمرد (ع ۰)

الواج خصوصی - ملکم خان ناظم الدوله - یوم پنجاه یا بانصد هزار سال

۲۰ - یوم پنجاه یا بانصد هزار سال

هو لا الهی الا ہی

ای ثابت بریمان در عنوان مکتوب خطاب یا عبد البها بود این چه ندا بوده که جانرا بهیجان آورد و در حرام بهتر  
 کرد بشارت از جمیع جهان احاطه نموده چشم روشن شد و جان و وجدان آن نفعه کلزار روح من یافت این ندا چون -  
 اشدک ملاه اعلی عبد البهارا بوجه و ظریا ورد توالتی نور و جوی بنور العیون یتمه الشرفه لعقبته المذممه  
 که هیچ ترانه فی این مستاترا بوجه و ظرب نیارون مکره هتک یا عبد البها والجان شیرونگشمن سبب سرور و حبس  
 نکره نه والا کلبانک یا عبد ال بها این نغمه بر قدر و ظرب ارد و این لحن بیع وله و جذب نه شد ولی بشرط آنکه  
 مراد ف نعمت نه یکنیا شد و مزین بلفب نه یکنرنگه که عنوان مجرد عبد البها یا است تا جان و وجدان را بهجت بسی  
 پایمان بخشند هذا صفتی وهذا اسمی وهذا لقبی وهذا امتیاز و هذا امتیاز فی اولاتی و آخراتی از احبای الهی ستایش  
 کرده ه بودید که در نهایت پرستش و نیایشند و بیمانه بیمانه است که برینت و سرمست در رض الهی همان پیشکرانه  
 حضرت رحمان کنایه البته باید چنین یا شنید و جز این الیم سبیلی از برای یاران و نه نه لیلی از برای یاران نیست  
 از نبل عظیم رب کریم مستند فی وراجیم که ثلثوب نه و ستاندر را مهبط البهات ربانیه فرماید مطلع انراقی فیروضات  
 نامتناهی تامل الفت و تحانه و ستانکی از یکتانکی عالم غرور یزارند ه در نهایت خضوع و خشوع پاینده یکر  
 محسوس کردند اینار اتمه وجود ازاع مال و طرا و رفتار و رفتارشان است تمام نشود بزرگتراری در خاکسار است و  
 ذرت ابید نه رفتل را نکسار بحدیست بندگان حق هذا هو الفوز العظیم فی هذه الیم المبین ازایه مبارکه یث بر  
 الام من السماء الی الارض ثم یخرج الیه فی یوم کان مقدار الف سنه ما تعدون من سترال نمونه ه بودید این یوم  
 یوم نیامت کبری و نظامه محضی است زیرا که این یوم آثار و باری و انوار و حیات فی و شنون و فی ایمنی و حیات و ستراری  
 و احکام و آثار و ثمار هو کرده که پنجاه هزار سال که این یوم ظهور انوار انوار انداخته باشد و دیگر آنکه در آن یوم  
 که برقات یوم محکم بود احکام و سترایح و آثار و فیوضات و تعالیم و سترار سال بلکه پانصد هزار سال جاری و سترار است  
 این هزار سال یا پنجاه هزار سال حد و تغیری است و کتابه از احکام و سترار است و در آن یوم موجود فیوضات  
 الوهیه و اضحا از ملکوت رحمانیت وسطه فرود آید نازل و چون ان فیوضات نه و عالم الهی الی الابد است از نیاید  
 بلکه ان نور ما طبع با نیکو کب لامع و نموده نماید و از باران رحمت که از فیوضات بحر احبیت است با زحمه عظیم  
 راجع کرده و چنانچه ملاحظه نموده یث که در یوم ظهور نشدند فرقان روحی نه الفد انرا فیوضات از ان نور لا سع  
 بر عالم اسکان واضح و مشهور و سا طبع گشت و هزار سال ان فیوضات بر تازل و در بار و سترار منکات تا قدر بسود  
 چون در وقتش شد ان آثار انوار را جمیع ملکوت غیب گشت پس سترار چندین شد و نور بیع طلوع نمود راه هدایت  
 واضح گشت و دلیل جلیل ظاهر شد و سبیلی هدایت در حیم و کسوف و سترار شد بهار الهی همان بدل و شنیدن نموده که

الواح خصوصی - یوم پنجاه یا پانصد هزار سال - غیبت در برده و نلسوزی - مجازات اعقاب

در اغوش تربیت جنت ابهی را زینت بخش ملکوت اعلیٰ کرد و این نور جنتی که در یوم سعید علم افراخت نبیوضات  
و انوار را سرار و تار و پینایش تا پانصد هزار سال حکمش جاریست پیش از این بجان عزیزت فرصت تحریرت دارم  
والا این ایام مبارکه را شرحی بدیعی در سفری جلیل مینومد و عليك البها (ع ۰ ع)

۳۶ - غیبت در برده و نلسوزی

هوالله

بعضی از انبیا در سر سرزندت یا ران دیکر نمایند و اما در غیبت را در نهایت متانت وضع نمایند و سمن را ندل  
سوزی در الله گذرانند البته کمال مواظبت را داشته باشند و جمیع را منع صریح نمایند زیرا هیچ خصلتی مضرتر  
از این صفت عیب جوئی نه علی الخصوص با مرالله ابد انبیا نفس کلمه اشاره غیر لایق نسبت یا احدی از احبا  
الله اظهار دارد عجیب ممن استخف بعیوب الناس و خوفنا نزل عن عیوب نفسه سلك روحانیا نیست نهایت در وقت  
و در من از این خصلت پندارید و بدانند که این احدی جز مستانیش از زانش جاری کردن (ع ۰ ع)

۳۷ - مجازات اعقاب

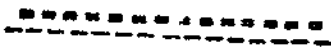
هوالا بهی الابهی

ای بنده و صبا در جمال ابهی نامه روحانی تلاوت شد نفعه روحانی استنشام گشت سبحان الله چه موهبت  
عظمائی از فیض قدیم در ظالم رخ کنمو نه که کنگد مات حکم نجات یافته و اشارات سمت بتارات جسته باری از  
قرائت نامه ان جناب حقیقت منجذ به مشروح و منکشف گشت شکر کن خدا را که در حجه طوفان امتحان قدم  
را ثابت نمود و در حقیقت رانایت کرد و نمسک بعروة الوثقی نمود و تنبیهت یحیل مذ بین ملکوت ابهی حال پیا  
تا ایای که بگر حجونیت استان مکتب قیام نمایند و متحن امتفا معین و نا درینک بگر شویم و در حق جمیع پسا ران  
تشریح و زاری نمائیم تا کمال الفت را تحملا و محبت و انجذاب بر این شرحه رحمانیه به جمع کردن و اشار  
با هره فیخرتند پس نیست در ملکوت وجود ظاهرو مشهود شوند اما سئوالی که نمود در مسئله مجازات و مکافات  
که اجراء قصاص را را بطله لازم و ان واسطه نیز مستحق سر جزاء در این صورت تسلسل لازم آید بدانکه مجازات  
بره و قسم است بکنتم انتقام است و قسم دیگر قصاص است انتقام مذموم و مقتضای نفس و شویها در روز قسح  
کردن و این مجازاتی است که اهل نفس و هوی بغرور و حسب انتقام حکم نمایند و اما قصاص که بموجب حکم الهی  
چون در کمال عدل و انصاف واقع گردد که سبب مکافات خیر شود زیرا انتقام احکام الهی را ندانمونه نه هوای  
نفسانی این است که نفوس متدلسه در شرایح سابقه هزاران نفوس مستحقه را متذکر نموند و اما مسئله ثانی  
که پسر مجازات بد رفتار میشود یا نه بدان که این بره و قسم است بکنتم تعدق بی روحانیات دارند بکنتم  
تعلق جسمانیات آنچه تعلق بی روحانیات دارند پسر جرم بد رعایت نمیشوند زیرا پسر سعید است و پند و

مجازات افعال ... ترجمه احوال بعضی از قدماى احببا

شقى يخرج الحى من الميت ويخرج الميت من الحى لا تروا زرة وزرا خرى وانچه تعلق بجسم انبات داره لا بد  
است كه ظلم وتعدي و باعمال قبيحه بد رسبب حضرت بسر شود در آن مقام در قرآن ميشود اين ولي بخش الذي لم يتركوا  
من خلقهم لا يرحمهم صفا فابعدى بايد انسان رحم بر ايتام بكند كه مبادا در يكى ايتام از او بماند و سوء رفتار او و عيسى  
ظلم بايتام سبب ذلت اولاد خود شود مثلا ملاحظه فرمائيد كه شخصي ظالماً و عدواناً و اخوان جمعى بر رزق و اموال  
ناسرا تالان و تاراج نمايد و هزار خانمان و دودمان را بر باد دهد البته اين شخص شقى بعد از رجوع با سفل جحيم  
سبب نكبت و ذلت و عدم رستگارى اولاد و احفاد و مظلومان با انتقام بر خيزند و با انواع وسائل در دهم بنیان نش  
گوشند اينست كه گفته ميشود الجزاء من جنس العمل و عليك الجاه (ع . ع )

(( فصل هجدهم ))



ترجمه احوال بعضی از قدماى احببا

۱- ترجمه حال جناب نبيل اكبر اتا محمد ثاني عليه بيه الله ( ۱ )

حواله

در رنج اشرف در دنائت شيخ مرتضى مجتهد شهير شخصى بن نظير بود . مسمى به اتا محمد ثاني كه عاقبت  
از مظهر نبيل انبر منتجب گشت . اين شخص جليل در حوزه ان مجتهد شهير برجيه تلا ميگفت شوق يافت كه  
از كل مستثنا گشت و با اجازه اجتماع اخذ نمايد . زيرا شيخ مرتضى مرحوم اجازه بكسى نيمد و از ايسن  
گذشته در فنون سائره مثل حكمت اسراق و مظاهر و معارف شيعيه و فنون ديگر نهايت مهارت داشت  
شخص جامعى بود برهان لامعى داشت . چون بنور هدى منور و مقام بفتحات قدس بر مظهر شعله رحمانى  
گشت و سراج نورانى شد و در طرب يافت و له و شخصى دست داده اندك در با بچوشانك و ميثا به نهايت در باي  
شوق پر خروش گشت .

و چون اجازه اجتماع منا را ليه در نهايت ترصيف و ترميف يافت از نجف بيخنده ان شفاقت و شسرف  
فانزنده و اقتباس را از مشجره مباركه سينانمود و چنان به چنان آمد كه شب و روز آرام نداشت .

روزي اين شخص محترم در پيرزنى بكمال انك ب روى زمين حضور نوره بين نشست . برونه را اين اثنا حاجى ميرزا حسن  
عمومعتمد مجتهد بن كربلا بازين العابد بن خان فخر الك وله وارد شد . حاجى مدكور ملاحظه نمود كه حضرت  
نبيل اكبره و زانوى انك ب روى زمين نهاده و در نهايت خضوع و خشوع نشسته . بسيار تعجب نمود . شفا گشت  
اتا شفا اينجا چه ميگفت جناب نبيل انبر فرمودند بجهت همانكار كه شما آمد هيد . بارى خيلى . سبب تعجب

انها نند زیرا شهرت کرده بود که این شخص ممتاز از کل مجتهدین و مستمده عظیم شیخ جلیل است . باری بعد  
 حضرت نبیل اکبر اعظم ایران شدند و با قدیم خراسان رفتند . امیر قائن میر علم خان ابتدا اینها بایت احترام قیام  
 نمود و حضور ایشان را غنیمت بی پایان شمرد . هر کس که آن مینمود که امیر با جناب فاضل در درجه عشق است  
 و تعلق خاطر دارد . زیرا مفتون فصاحت و بلاغت و همچنین علوم و فنون و کشته بود و یکراحترا مات سائین واضح  
 و معلوم . الناس علی ذین ملوکهم .

حضرت نبیل اکبر در این عزت و احترام ایام میکند راند ولی شعله محبت الله نکذانت که گمان حقیقت نماید  
 چون و خروش و ثواب زکا برک است چنان برافروخت که پوره و ستر و حجاب بسوخت .

( هزار جهنم بکسردم که سر عشقی پیوستم نبود بر سر اشر میبستم که نجس و تم )

ولی خطه قائن روشن کرد و جمعی را تبلیغ نمود و چون باین اسم شهر افاق گشت طغای حسود بنفاق و شقاق  
 قیام نمود برخاستند و سعایت بظهران نمودند . ناصرالدین شاه با انتقام برخاست و امیر قلیم از خوف شاه  
 و شکیو بنهایت تعرض قیام نمود . ولوله در شهر افتاد و فتنه عظیم رخ نمود جمیع برافتند و بحر در بره اختنند  
 ولی آن سرگشته و سوادنی و لنگاه و شیدانی ابتدا افتور نیاورد و متاومت جمهر فرمود . طابت آن واقف سر  
 مکتون را از قائین سرگون نمودند در همنون بظهران شد و بیسر و سامان گشت در ظهران عوانان دست تلاش اول  
 کشیدند فرامان در رجستجو بودند و چا و عثمان در در کوی در گفتگوتا بدست آوردند و عقوبت و شکنجه نمایند .  
 گاهی مانند آن مثل لومان بر هر فرازی میشتافت و گاهی مانند سرشک چشم شمشید ، گان پیر نشی میبناخت .  
 لیدر اجهور تنه عداوه بره انست و کلاه بر سر گذاشت تا عوانان نشناسند و با آن دسترجشا برنخیزند .

ولی در دنیا بکمال شمت بشرفحات الهی مشغول و بالقاء حجج و براهین ما یوف سراجی نورانی بود و شعلسه  
 رحمانی همیشه در خط بود و در حالی بر حد در همواره حکومت در رجستجو بود و احزاب در گفتگو . لهدا عاقبت  
 بیخارا و عشق با توجه نمود در آن خطه و در یار بیبیا ناسرا میر بر داشت و چون جمع میکند اخذ ولی این صدقات  
 و بیایات پزمرده و افسرده نمود . بلکه روز بروز بر شعله و حالت افزون لسان ناطق بود و طیب خان قهر دردی  
 را در مان بود و عز زخمی را مرهم دل و جان انزل حکمت اشراق را بقواعد انرا نیون هدایت مینمود و تا رفان را بس  
 ن لائل کشف و شمه و اثبات ظن و برملیک و چون میکرد . اعظم شیخیه را بصیرح عبارات تسبیح و سبک مرحوم ائمان  
 میکرد و فقها را بیایات قران و احادیث ائمه هدی ، دلالت مینمود که اهر در غنی را در زبان غزری بود . و هر  
 ستمند پیر اعسای کلی .

باری در بخارا بی توانند و انواع دست ماستبته الا قابت در غریب ان کاشف راز سلطوت بی نیازمنا فت رساله شی  
 در نهایت بلاغت و اثبات امرت حریر نمودند که ویرا همین تا طبعه تکرر کرد . ولی در دست یاران نه امیسم  
 چنانست که آن رساله پیدا نمود و بسبب تنبیه علما و فاضلان کرد . از صده هجری در این ارفاقی عزز بلا پسای

ترجمه احوال بعضی از قدمای احببا

نامتاهمی گشت و لکن جمیع مشایخ عظام نظیر شیخ مرتضی و میرزا حبیب الله و ابی الله خراسانی و ملا صدق الله ما زینت را  
مشایخ سلف و خلف بی نام و نشان نکرده و محو و نابود نموده اند. اثری و نه شعری و نه ذکر و نه خیری و لکن نجم باز و حضرت  
نبیل اکبرالی آباد از افاق عزت ابندیه میدرخشد زیرا همیشه ثابت بر امر مبارک و مشغول بخدمت بود تبلیغ نفوس  
مینمود و بشرف نجات میبرد اخذ.

این واقعه است هرگز نمی که را بر الهی نیست ثابت ذلت است و سرراحتی که در سبیل الهی نه ثابت زحمت است  
و هر شوقی نه بابت فقر و مسکنت.

فی الحقیقه حضرت نبیل اکبرایت هدی بود و ابی تقوی را بر مبارک جانفشانی کرد و در جانفشانی کامرانی نمود  
از صفت نه نواکذشت و از مسند جاه و فنا چشم بپوشید از هر قیدی فراغت داشت و از هر فکری مجرد بود عالم و فاضل  
بود. در جمیع فنون ما هر هم مجتهد بود هم حکمی هم عارف بود و هم تاشف در راه الهی فصیح و بلین بود و ناطقی  
بی نظیر. جامعیتی عظیم داشت و الحمد لله خاتمه الصناف با نده الا لطف گشت. علیه بیاء الله الاهی و  
نور الله مرقد. بانرار ساطعة من ملکوت الاهی و داخله فی جنة اللناء و اخذت فی ملکوت الابرار مستغرقا نفسی  
بحر الانوار.

۲- ترجمه حال حضرت اسم الله الاصدقی (۱)

هو الله

حضرات ایادی امر الله علیهم نجات الرحمن که با فقر اعلی صمود کردند. از جمله جناب اسم الله الاصدقی  
از جمله جناب نبیل اکبرای نامحد ثانی از جمله جناب ملا علی اکبر. از جمله جناب شیخ محمد رضا یزدی از جمله  
حضرت شهید آقا میرزا و رقا و دیگرانند.

حضرت اسم الله الاصدقی حقیقه از بند و حیات تا نفس را خرد و خدمت به حق کردند. در ایام جوانی در راه حق  
مردوم بودند و از تلامذه ایشان معسوب و شایسته تقدیر و رازان مشهور و مصلحا در مقام من و منتخب و محروم بسیار  
نفس مبارکی و متذکر عالم فاضل محترم بودند. اهل خراسان نهایت تعلق بایشان داشتند. زیرانی الحقیقه  
فاضل نحریر بود و از مشایخ علمای بی مثل و نظیر. در تبلیغ لسان فصیح و قوه جدیدی داشت نفس را بنسب است  
سم سوزت افتخار میکرد.

وقتی آمدند پیغمبر و شرف لنا تا ترشدند روزی در پیروی در رکذاریان عهد نشستند و من در لای سر ایشان  
در راه حق نشستند بودم در این اثنا شاهدانم. نوه فتح علیشاه و از بیرونی آمد. از ایشان سؤال نمود که شما کی  
بسیار فرمودند من بند و این در رکذاریان این استان. و بنای تبلیغ گذاشتند من از آن گزیدم. میدادیم تا زیاد  
در نهایت استیجابی با احترام در پرده اخذ. ولی در شرف ریح ساعت بطل ملاطفت شاهدان را ساکت فرمودند.



احوال  
ترجمه بعضی از قصه‌های احباب

بعد از اینکه شاهزاده در نهایت انتظار بود و آثار وحدت از شما نشناختن شما را منقلب پیشانیت شد و نهایت مسرت اظهار نمود که بسیار مسرورم که خدمت شما رسیدم و کلام شما را شنیدم .

خلاصه در نهایت پیشانیت تبلیغ میکرد و از طرف مقابل هر چه حدت میدیدت به ملائمت و خنده متابلی میفرموده وضع تبلیغشان بسیار خوب بود فی الحقیقه اسم الله بود و کینونتش مبعوث نه نامش معروف . احادیث بسیار حفظ داشت و مطالب شیخ و سید مرحوم نبایت مهارت داشت و در این ایستادگی ریشیر از مومن شد و نه با پیوسته سید شمرت یافت و چون بی محابا تبلیغ پرده اخت ایشان را در شیراز مهارت کرد و در کوچی و بازار کرد اندک ولی در نهایت سرور و پیشانیت صحبت میداشت و در چنین حالت ایند از برایش فتور و سکوت حاصل نشد . بعد از اینکه در شیراز از آن شد بخراسان سفر کرد و در آنجا لسان تبلیغ گشود . و بعد در معیت جناب باب البساب بقلعه ظبرسی رفت و صدقات شدید تحمل کرد و از جمله فدائیان بود . و چون در قلعه اسیر شد او را تسلیسم سران ما زندگان نمودند تا او را با ظرافت ببرند و در سلوکی از بلوکات ما زندگان سپید کنند . بعد از آنی که بحاصل معهود رسیدند و در زند و زنجیر بودند خدا شخصی را الهام کرد که ایشانرا نصف شب از زندان رها کرد و همراهی نمود تا بحاصل آمدن رسیدند و در امتحانات شدید و ثابت و راسخ فساندند .

مثلا ملاحظه کنید در قلعه محصوره مستحاران قلعه را بتو بهای قلعه کوب متصل گلوله میریشتند و حضرات احباب از جمله جناب اسم الله هیچکس روز بی قوت ماندند بدینجهه فی که چرم کتشمها را خوردند تا قیامت به اب تنهار رسیدند در روز صبحی یک جیره آب میخوردند و از ضعف جمیع بر روی زمین افتادند . بودند . و نیکه ل شکر و قلعه هجیم میکردند و این قوتی من عند الله حاصل میشد که هر میخوردند و لنگ در از قلعه میرانند . این کرسنگی مدت هیچکس روز طول کشید خیلی امتحان شدند بود از یک جهت محصوره و زنجیری و از جهت دیگر کرسنگی و از طرفی هجیم لنگر و قوی گلوله های خمپاره که در وسط قلعه میافتاد و میترکید . خیلی مشکل است که انسان در چنین موقعی صبر و تحمل کند و ثابت و راسخ بماند و با آنرا از تزلزل حاصل نشود .

باری با وجود این مصیبت های شدید و جناب اسم الله بهین وجه فتوری نیارود . بعد از از آنی تبلیغ پیش از پیش پرده اخت ایشان را جمیع بوقف ندای بطورکوت الله نمود و در عرا و بشرف لنا فائز شد . و همچنین در سجن اعظم بساحت اقدس مشرف شد و مظهر نهایت عنایت کردید فی الحقیقه بحر پر موجی بود و با زلفش بر آرزو جیبی نورانی داشت و لسانی فصیح و بلیغ و قوت و استقامتی عجیب چون زبان تبلیغ میگشود که بر همان طایفه میل روان بود و چون بد تا و منا جرات میبرد اخت چشم که زبان مانند ابرنیشان بود چه بره نورانی بود اخلاق رحمانی بود علم کسی ولدنی بود همت آسمانی بود انقطاع و زهد و زرع و تقوی رسانی بود . قبر نورش در همدانست و از نام اعلی در رحمت و الواح شتی نازل و همچنین بعد از صعودش زیارتی مخصوص نازل شد بسیار شکر بزرگواری بود از جمیع حد . . . . .

ترجمه احوال بعضی از قدماى احبا

این امتحانات شدید و رامناهندگانه که بتزلزل منها الجبال الراسخة والقلل الشامخة . بحقیقت اسم الله  
بود . خویش لنفس ظاف حول جدته واستبرک بتراب رسته وعلیه التوجة والثناء فی ملکوت الابهی .

۳- ترجمه حال حضرت ملا علی اکبر علیه بهاء الله ( ۱ )

هو الله

و از جمله ایامی که مراد الله حضرت ملا علی اکبر علیه بهاء الله الابهی است . این شخص بزرگوار در بنایت حیات خود  
بمدارس علوم و فنون رفت شب و روز میگویم . تا در قواعد قوم و معارف ملت و فنون عقلیه و علوم فقهیه نهایت  
مهارت حاصل نمود . در مساطح حکما و عرفا و شیخیه داخل شد و در آن اقالیم علم عرفان و اشراق سیر و سیاحت مکمل  
مینمود . ولی تشنه چشمه حقیقت بود و کرسنه مانند آسمانی در آن بساطها آنچه کویست سیراب نشد و نهایت  
امال و ارزو نیافت لب تشنه ماند و حیران و سرگردان زیرا که احزاب شور و ولجی ندیدند جذب و غریب نیافت بسوی  
عشقی استتمام نمود . و چون بحقیق مسائل احزاب رسید ملاحظه نمود از یوم ظهور حضرت رسول محمد صلی الله علیه  
روحی که التذات ایومنا هذ احزاب لایستد و لایحصى بیادند و مذاحب مختلفه اراء متنوعه مسالك مختلفه  
طرائق کثیره که هدیک بعنوانی دعوی متکلفات معنویه مینمودند و بخیال خویش بسبیل مستقیم میپیدوندند  
لکن بحر محمدی یک موج میزد و جمیع این احزاب را بحقیق دریا میبرد و لا تسمع لهم صوتا ولا یکنزوا کرمی در تاریخ  
تتبع نمایند پس بیند که در این دریا امواج لاجد و لایحصى پیدا شد . لکن طاقت ماندن در آنرا نداشتند  
فانی و دریا باقی ماند لکن حضرت علی نبیل اکبر روز بروز تشنه تر شد تا بد ریای حقیقت رسیدن فرماند بر آورد  
الله اکبر هذ البحر قد لخر و هیچ الريح موجایفد فی الدورا . فاخلع ثیابک و اغرق فیہ و دع . غل السباحة  
لیس الیسبح مفتخر .

باری حضرت علی نبیل اکبر مانند فواره بجزیران آمد و بمتابه باء معین حقا ائق و معانی جبریان یافت . درین ایست  
سلوک در مراتب سلیم و رفعا مسالك تغفیر یافتند و اقتباسا بر آنرا کردند پس بتبلیغ بر ناخت چه خوش میگویند .  
( ذات نسایافته از همت سسی بخش  
کی توانسد که ندون هدست سسی بخش )  
مبلغ چنین باید که بدایت خود را تبلیغ کند پس بگوان را اگر خود در منج شهرات سالک چگونه میراند بایات  
بینایند ایست کند .

باری این شخص جلیل بتبلیغ جمعی غفیر مرفق شد . کربان بحسبیت الله - پاک فرمود و در سبیل عشق چالاک شد  
سرگشته و سرگشته شد و مشهور شد ائق . در نظیران بایدان و ایقان رسای خاص و ناگرددید . در کویه و مسازار  
بیمبانی مدارا لبنان گشت . هر وقت فتنه می میان اول ارتکاب میگشت و حاضر و مهبیا بود زیرا نخوردند است  
بکرات و مرات بحسب روز جبرافتاد و در رتبه بد تیغ و مشهور بود . و شما تامل ان وجود مبارک یا شما تامل حضرت امیر

### ترجمه احوال بعضی از قدمای احبسا

جلیل در روز زنجیر رسیده حیرت هر سینه بر میآورد است که این در وجود مبارک چگونه در حالت تسلیم و رضا در تحت سلاسل و اغلال نشسته اند و نهاییست سکون و قرار شمتند تا رجائی رسید که هر وقت ضوفا بلند میشوند جناب علی قبل اکبر عا مه بر سر میبندد و عبا در بر میگرد و منتظر میشوند که عوانان برانگیزند و فراتشان بریزند و چنانسان بسجده زن ان برند . ولی قدرت الهیه را ملاحظه کنید که با وجود این محف وظ و مصون ماند ( نشان عارف ان باشد که خشمکش بینی از دریا )

فی الحقیقه او چنین بود . با وجود آنکه در هر وقت فیه فی جانشین و خطر بود اهل کین در زمین و او شمس پسر بسجده نور مبین . معذرت از هرافتی محف وظ بود . در قعر ریاضت و در وسط اشرفه و سلاما تا آنکه صحنه فرمود باری بعد از حضرت مقصود نیز در نهایت ثبوت و رسوخ بر عین و بیطن رب و در بود . منادی میثاقی بود و مروج عهد نیر افاق . در ایام لقا بنهایت شوق و شغف بساحت اقد سر شنائت و شرف مشول رسانت و تاثیر نایت ملحوظ گشت و بخوا طف رحمانیه مشمول . پس مراجعت با ایران کرد و در جمیع ایام بخند مست امر پیرد اخت . با ظالمان همیشه مجانله میکرد هر چه تمهید بد و تخویف میبودند در مقابل تشدد مید میکرد و شکست میخورند آنچه میخواست میگفت . و از ایامی امر الله بود و در نهایت ثبات و استقامت بسا او محبت مخصوصه داشتیم زیرا خوش صحبت بود و در پی منیل و نظیر . در این ایام نسبی در عالم رویا ایشانرا دیدم در چندین هیکل جسم بود ولی در عالم روح جسم فریده ترمشا هده شد . مثل اینکه سفری رفته گفتم جناب شرب فریده شد . اید گشت پلی الحمد لله در جایهایی سفر کردیم هر دو در نهایت لذت یافت اب در نهایت عدویت مناظر به خلوت غذا بالذات لهدا این ساخته است قوت گرفته ام و نشسته اولای جوائی یافته این شخصات رحمانی مانوس بودم و در کرحق مشغول و براهین الهی ناطق تبلیغ میکردم ( تعبیر تبلیغ در جهان دیگر عبارت از نشر نفحات قدس است همان بمنزله تبلیغ است ) باری قدری با هم صحبت داشتیم در این اثنا جمعی وارد شدند و اینان قاضی گشتند .

مراقبت نوانی در راه برانست هر چند جسمش در فون در تراب است و لکن روح پاکش در مفتح صدق و عتد ملیسان مقتدر . بسیار تقیای زیارت مراقب احبای الهی را نام اگر فراهم آید . اینها بندگان جمال مبارکند در سبیل اولیای دیدند . و متشبها کشیدند و صد مات خوردند . علیهم بهاء الله . الایهس و علیهم التحیة و الثنسا و علیهم الرحمة و الشکران من ساحة التیریا .  
جناب نبیل زرنده ی ( ۱ )

ترجمه احوال بعضی از قدمای احباب

ع ۸

و از جمله مهاجرین و مجاورین حدیث نبیل جلیل است این ذات محترم در رمضان عمر و عثمان شهاب در زرنسند  
 خوش رویدند بگذشتند و بیخون و عنایت حضرت خداوند علم دین است بر اغراخت سرخیلی غمستان شد و سرور و آلبا  
 گشت و از عراق عجم بعراق عرب شتافت ولی مقصد خویش را نیافت چه که حضرت منصور در کردستان در مفساره  
 سرنگ بود و فریاد و حید در آن خلوتگاه به جمال خویش عشق میباخت نه مونس و نه یاری و نه مجالس و نه گفتار  
 بکلی خبر منقطع و عراقی از عراقی و عراقی به خسوف احتراق مبتلا چنانچه کز چون نار موقد را خاموش کرد و بارانرا  
 معده و دوی در حفره خفاغشود و خشک و خمود و جمود استیلا یافته مجبوراً با نهایت کرب و بلا راه گریز  
 گرفت در آنجا زیست نمود تا جمال قدم از کردستان به اسلام عودت فرمود و شریک از احباب عراقی را جان تازه  
 و وجود و ظریبی بی اندازه دست داد از جمله نبیل جلیل بود که بحضور شتافت و شعیب مؤثر یافت ایستادی  
 بصورتی که مانی میکند راند و قصایدی در محامد ربانی انشاء مینموده طبع روانی داشت و فصاحت لسانی شطبه  
 و شوروی داشت و سروری بعد از مدتی مراجعت بکرمانشاه و از آنجا عودت و از بغداد به ایران رفت از  
 معائنات پادشاه محبت در امتحانات را قناتان شدیده افتاد ولی مانند نجوم شیاطین و دام را چرم بود و میثابه  
 شهاب تا قیبر اهل و سا و من الغالبان بیغناه مراجعت نمود و در سایه شجر مبارکه ارمیده از خندان ما دوری  
 کرمانشاه شد و باره عودت کرد و در ره سفر بخانه مشی موفق گشت  
 تا آنکه مرکب مبارک از اسلام بگذشت و اسلام یعنی اسلام قبول حرکت نمود نبیل جلیل بعد از سفر جمال قدم  
 بابا سر رویشی را مت و میانه قطع بر احوال کرد تا در راه بمرکب مقصد بیوست از اسلام قبول تا مور مراجعت با ایران  
 شد تا در ایران تبلیغ مرالیه پرده از و از بلاد و قری غیر نمود احباب را از توانی مستخبر برساند و چون این شد مت را  
 انجام داد و واژه طبل الست در سنه ثمانین بلند شد بلی بلی کویان و لبیک لبیک زنان بار فرسوسان گشت  
 بعد از نور بلقاء و توجیع صیبا و فنا با مر محتوم خان هر روز بیوم کردند تا در راه از بیوم تا بیستم مور حضرت رب بیوم  
 نماید و بشارت بطلوع شمس حقیقت شد که فی الحقیقه شعله اشرف و نوره عشق سرکش در نهایت انجذاب  
 بدیارت بر نمود و بشارت بری قلوب را روح موفور بخشید هر جمعی را شمع بود و در محفل را نشاند انجمن گشت  
 جام حدیث سبک دست در رفت حجرستان را سر مست نمود با دلیل و نه هل قناع سبیل مینمود تا بسجده اعظم وصول یافت  
 آن ایام زمین شد بدیاد ابواب مسدود و راهها منقطع بلباس تبتیل بد رزاه عکار سبک سینه محمد و شعیب بی  
 توفیق غررا بحکومت سعادت نمودند که این شخص بشاری نیست یا نیست حضرت جوی شهباز جمال مبارک بان  
 در بار سفر نمود و فررا را اخراج نمودند و در نهایت نهی بنصبه صفد حرکت نمود تا بیت بهیفا آمد  
 در مناره بی از کوه کامل مای کرد از بار و غبار در کنار بود و شب و روز زانله و مناجات میفرمود  
 مدتی در این حوالی معتکف بود و فتح باب را منتظر چون میثات محترم بسجده منتفی شد و منظر افاق در نهایت  
 افتاد و رحله فرمود ابواب مفتوح گشت جناب نبیل مذکور با صد ری شروع بحضور شتافت روانند شمع بنسبت

۲۰۸

### ترجمه احوال بعضی از تکمیل‌ی‌احباب - مناجات‌های حضرت عبدالبها

محبت الله میکند اخت و نسب و روزی رحمانند لبره و جبهان و متعلقین نظر نسبت استان غزل و فمائه و مخمر و مسند  
 میساخت و اثرا یام بشرف حضور مشول مییافت تا آنکه صعود واقع شد از مصیبت کبری و رزیه عظمی چنان نزل در  
 ارتان افتاد که میکریه و میلر زین و فریاد و فغان باج اعلی میرسید . مصیبت کبری را با سینه شنداد تطبیق نمسود و  
 بتحقیق رسید که حضرت مقصود از وقایع مشهور اخبار داده اند .

باری نبیل جلیل از هجران و حرمان چنان سوزان و گریان گشت که هرگز مبهوت و حیران میشد . مسوخت و میساخت  
 و نرد جانفشانی میساخت تحمل نماند صبر و فرار فرار کرد . اثر عشق شعله و زگرید . طاقت صبری طاقی شد سرخیل  
 عشاق کردید بی محاربه و ریاضه و تاریخ وفات خویش را قبل از جانفشانی نوشت و با کلمه غریق تطبیق نمود جان بجان  
 باخت و از هجران و حرمان نجات یافت .

این شخص محترم عالم و دانا بود و فصیح و بلخ و ناطق و کویا فریاد اثر الهام صریحه بود و طبع روان و شعر مانند اب  
 زلال علی الخصوص قصیده بهای بهای در نهایت انجذاب گفته و مدت حیات را از عشوان جوانی تا سن ناتوانی بر  
 عبودیت و خدمت حضرت رحمن گذراند تحمل مشقات کرد و متاعب و زحمات دید و از فم مظهر شایع کلمسات  
 شنید و تجلی ملکوت انوار دید و و منهایت امال رسید و ثابت در عراق نیرافان غافش طاقی شد ریاضه و فرس  
 بحر فدا شد و بر فقیق اعلی رسید . علیه التحیه الوفیه و علیه الرحمة الواسعة وله الفوز العظیم و الفیض المبین فسی  
 ملکوت رب العالمین .

(( فصل نوزدهم ))

=====

### مناجات‌های حضرت عبدالبها

#### هوالبهی

ای پروردگارتوانا این بندگان ناتوانت را از قیوم هستی ازانی بخش و از نام خود برستی رهائی ده جمیع مساران در  
 بناه عنایت منزل و ماوی ده و کل ما را در کرمین حفظ و حراست و انقطاع و حریت از شئون نفس و هوای نجات بخش شا  
 جمیع متفق و متحد شد و در ظل خیمه یکتوگ ترا نیم و از صراط کد شده در جنت ابهی و حدت اصلیه داخل کردیم  
 انک انت الکریم انک انت الرحیم . لا اله الا انت القوی القدر (ع . ع)

#### هوالبهسی

ای خداوند مهربان . ما کنه کاریم و ترا مرزگار و مانده کاریم و تو غفران . هر چند من کنه این گرفته است ولی بعفوسور  
 غفرانت معتمدیم و هر چند سبیل عصیان در نهایت ظغیان است ولی بیخشنود با حسانت متوسلیم . ای خدا ای بر عضا  
 خندا پیوست در ای رحمت بجزو ترا و روحام مغفرت بنویمان هر چند غلظت از نوب شدیدا است ولی مه تابان مغفرتت  
 بس منیر ای خداوند این مستمند را در ایوان بلند جای ده و وار جمنه فرما و در غلظت غفران دختر تابان کن و رسا به

مناجاتهای حضرت عبدالبهمن

هوالتیسوم

بیزانا . جمیع پریشان تو بیگانه ایم خویشتان تو . افسردہ ایم نعلمه برافروز بڑ مرده ایم دلہارا باتش  
 بخت بسوز هرچه هستیم انفته روی توایم و سرگشته کوی تو بیچاره ایم و اواره افتاده ایم براء و ناله دراتیم  
 بی درهوی تو ای یافتیم فخراتیم ولی در موج یم تو ستانیم این خفته تا نرابیند ارغما و این اوارگان را هوشیاسار  
 بی سبارہ های باختر را اختران خاور کن و این کیا ہمہای بی گنرا درختان بارور . اگر چه ما موران د لیلیم اما توسلیمان  
 بر حنمت سلطنت جلیل اگر چه ما خوار و کنه کاریم اما تیز گوار و امروز کار د راسته اند و استحقاق تو شرمنا و  
 در زمینات و قابلیات ملاحظه مکن در فضل وجود خویش بر بیگانه و خویش نظر نما اگر موجی در رای بختش و در هسدر  
 او گیرد عالم افرینش را مستغرق نماید اگر انوار ما شععه خورشید افرینش یک رخسار ظلمات حالکے سنیات و خطیات  
 افرینتری محو نماید تجلی فضل ما . ظم و راست و فیض اصل صبا . کاس مزاجها تا غور . ان هرا لودہ نیرا پاک نماید و  
 بن هرا افسردہ و پژمرده نیرا چا پاک و افرینخته و چالاک ای پروردگار این حروف معرکہ را کلمات تا مات کن و ایسن  
 کلمات مجملہ را ایات با هرات تا حجج بالغہ گردان و رحمت ما بختہ حقیقت فائزہ شوند و نعمت ما بختہ معا بیح طی  
 زند و منافع ابواب ثقی نجوم هدی شوند و رحیم نفس و هوی حقیقت فائزہ گردند و ترقی و شریان نابضہ اشجار  
 پرستان تو شوند و از ہا رکستان تری خند او نہ مہربان این جمع پریشان دریک از کسوری و ہوی و مہری و شغوری یکی  
 ترقی و دیگری غریب یکی جنوری و دیگری شمالی ہمچنانکہ این بیچارگان را در ملک ادنی در ان طرف ننگہ از تری بخت  
 ایستاد علیا جمع فرمودی امید واریم کہ بفضل وجودت و عنایت و مہربانت در ان طرف ننگہ از ملکوت اعلی جمع فرمائیں  
 تا در فضل سدرہ منہی بیاریم و بنعمت تو زیلتا تا نکریم یم رب حقیقہ لک بفضلک و چونک (ع . ع)

هو لا بهمنی

ان پروردگار این بیچارگان شیفته روی تواند یافتادہ کوی تو سر مست جام هوی شروخا نشان خوی تو در ہجرانست  
 کیان در بندند و در حرمان ز ہر فراق چشمتند نسب روزگراں تواند در روز شب نالا ن بسوی تو جز ترند انند و غیر از تو  
 نشانند و جز بسوی تیرنالنند تری ملجا و بنا دشان و توشی مبد و منتہا نشان اکثر انی ویا بخوانی و بندیری و سا  
 ابرو بندگان بریزی بزرگوار کنی ویا سر ما فرمائی تری مختار تری پروردگار توشی ابرو کن را انر ہشتی در مستفسد  
 این بند گرد و اکثر انی سر بزرگوار خوار شود و شرکتی خار کرد و و سر سروری خاک رشک ارسای اہر زار این بند نایا  
 انرا روزگار این افتادہ تا ترا بسا زمعمی در قافو بشان رو تن کن و شہاب ثاقب بر شرا بحرمن نما تا نیر بزدانیت بر امروزہ  
 و بردہ و ملات سبہات بسوزد توشی تا در بینا وحی و توانا در انند و متنوا رازہ زین را برا زما بخار زار نہ ہسا را  
 نشد و انزار کنی را انوحی بخش و جان و وجہ ان را بشارت و نشنہ صبوس عنایت فرما (ع . ع)

هو لا بهمنی

بیزانا این جمع را شمع عالم کن و این انجمن را کتار و گلشن محفلش را روضہ رضوان و مشرقش را مطلع انوار

ع. ۴

مناجاتهای حضرت عبدالبهاء

هو الله

ایهیی الهیی ایی هیئان المدنب المعظی العاصی وانت النافی وانت الراجی وانت العافی فاعف عنی واکسب فی  
عیوبی واکشف کربوبی وأنسی یا الهیی فی رحمتی واکمل فی عنک عنک وکف عنک وکف عنک وکف عنک  
بیتها رأیتنی بشفاعتک قد صدق ربی علی عهدک واجعلنی من عباده العائزین رب رب قد انقض رجائی الا  
عند رفاقت امانی الا عندک وسدت علی الابواب الا باب رحمتک رب خلصنی من الودم والمهوه ونور قلبی بنور الهی  
وایسألنی ایتم الثنویوا تسبح حمدی بنور الرغایا حتی الیقین بحبونه یتهم عقیده قد صدق یا تا یتمه الریاء انک انت المکتوب  
منی باقنما وانت انت القوی الشدیر ( ع ۰ ج )

هو الله

ایزید اوند مهربان بهر تهرها را روشن کن گوشتها را بشویند که آنها را مرده و زنده کن نفوس خواب را بیدار نمسا  
خدا اوند اما را از هر قید و ازان درما و جهان نامه کن و خورشید که لالت کن خدا اوند اعنای بی فرما که نور باشنا سیم  
و انست جمال تو با سیم حیوانی شمع در حقیقت با سیم از هر انقی ذالین شوه طالب راجحه شبیه با سیم از رگلی انتشار  
یا بد خدا اوند اما را از عالم محدث و کجاست که در بیان نامه کن و خورشید رمان تا در سبیل تو سلوان نطایم جسته جوی  
تا بد سیم و مشاهده جمال و کمال تو کنیم تو فی بخت منده و عرضی مهربان تو فی تا در روشنا ( ع ۰ ج )

هو الله

ایزید اوند بیهمتای رب الملکوت این نفوس سپاه اسمانی توانند امانت تو را و به شوه ماز املی نصرت کن تا هر  
یک از این نفوس شرفه و ان ممالک را بجهت الله و نورانیت جمالیم الهی قتی کنند ایزد انهم بیرون تصویر آنها با این  
و در بیان و کوه و دره و در شلهما و دریاها و صحرها مؤمنانها باش تا بقوت ملکوتی و شفقت ربی القدر فرما که زنده  
شوی مکتوب روزی زورت را و شوی که انا و شنوا وینا ( ع ۰ ج )

هو الله

بیزره تا را این افعال را تنها الهی و بیهمال کن و در رحمت یقه موافق نشو و شما به خورشید و بیس حساب ملکوت الهی طراوت  
شما امنت که در مهربان تا غلغله منخوب به خول که در ملکوت کبیر دریا که زینت اسمانی فرما تا در سیم لا شوش فرما عالمنا تو سیم  
نورانی کبیر سمانیم روحانی نطاه و الهی بیوضات نامتناهی فرط تو فی شکت روم مهربان ( ع ۰ ج )

در موضع عند از دراج

هو الله

ایزید اوند بی دانش به خدمت کبرایت اقترا که در بین اقتران منته و فرمودی تا سار که انسان در عالم امان تملک سبیل  
رأیت و عماره تا در جهان باقی بحیرت و به کجاست و در سفس و مستارین و نیایش که راه احدیتت منسقول و السوف  
بیت و با خلدت انجن و لانس الایحیه وین حال این که در من انیمانیه محبتت را در ملکوت رحمتت عند اقترا

٤٠٥

مناجاتهاى حضرت عبد البهسا

بينت ووسيله حصول فيض جاونان فرماتا از اجتماع آن در و بحر محبت موی الفت بر خیزد و لالی سلاله نجیبه مقدمه  
بر ساحل وجود ریزد موج الحبرین یلتقیان . بینهما برزق لا یبینیان فیما الا لایرکما تکذ بان . یخرج منهما اللؤلؤ والمر  
جان ای خداوند مهر بان ابن اقتران را اسباب تولید در و مرجان فرما آنک انت المقتدر العزیز الغفور الرحمن  
الرحیم (ع . ع) ( این مناجات را هر نفسی بکمال تشرف و ایتها مال بخواند سبب روح و روحان قلب این عبد کسره  
و حکم ملاقات دارد )

هوالله

الهی الیه انی ابسط الیک الکفالتشریح والتبطل والایتهمال واعفوجیس بقرب عتبه تفدست عن ادراک اهل  
الحقایق والنعمت من انولی الالباب ان تنظر الی عبدک الخاضع الخاشع بیاب احدیتک بلحاث اعین رحمانیتک  
وتشمه فی بحر رحمتک صمدانیتک ای رب انه عبدک البائس الفقیر ذلیل السائل المتضرع الایسر یتهمل الیک  
ومشکل علیک متضرع بین یدیک ینادیک ویناجیک و یقول رب ایدنی علی خدمه احبائک وقونی علی عبودیتک حضرت  
احدیتک ونور جبینی بانوار التعبد فی ساحته قد سک والتبطل الی ملکوت عظمتک وحققنی بالفناء فی فناء باب السو  
واعنی علی المراضیه علی الانهدام فی رحمتک ربوبیتک ای رب اسئس کما فی الفناء والبس فی ثوب الفناء واغرقنی فی بحر  
الفناء واجعلنی غبارا فی معر لاجبا واجعلنی فداء لئلا رفر التی وطأتها اندام الامم فی سبیلک یارب العزة والعلی  
انت الکریم الرحیم المتعال هذا ما ینادیک به ذلک العبد فی البکوره الاصال ای رب حقق امامه ونورا سراره و  
اسرح صدق رها وقد مصباحه فی خدمه امرک وعبادک انت الکریم الرحیم الوهاب وانت العزیز الرؤوف  
الرحمن (ع . ع)

هوالله

الهی و یومئذ عند لهن فی و ملجائی و مهربی هذا اضطراری و ملاذی و معاندی عند اضطراری و انیس فی و حشنی و سلو  
فی کربتی و جلیمی فی غریبی و کانت غمی و فخر حشیتی انی اتوجه الیک بکلیتی و اتضرع الیک بحقیقتی و کینونتی و  
حیثی و یومئذ فی رسل فی ان تحفظنی عن کل ثمان یخالف رضاک فی و یفرده الیک و تظلم برنی من کل و کربسعی عین  
التنزیه و التقدیر فی ظل شجرة رحمانیتک رب ارحم الضعیف و اشف العلیل و ادر الغلیل و اشرح صدق و اشد  
نیما نار محبتک و اضم فیها المهبب عشقک و شوقک و البس ذیائل الشرحید حلل القندیس و ترجنی باللیل مواهبک و  
نور جبینی بغیاء شمس مراحمک و وقتنی علی خدمه عتبه قد سک و املا علی بحیثه تملک و اجعلنی ایته رحمتک  
وسمه عنایتک و موثنا علی التالیف بین احبتک و خالکما لوجهک و انا عابدک و انا سبب بشوین و انا کرا بشوینک رب  
رب لا تنقطع علی فتحات غفوک و فضلک ولا تجرمنی عن معین عزوک و یجودک و احفظنی فی ظل جناح حماجتک و ارحمسی



ع. ۵

مناجاتهای حضرت عبدالجبار

ببین حمایتك و انقاذك و اشفائك بين يديك حتى يرتفع ضجيجي عن المحافل العليا و يندرج من ذكرك انحدار  
 اسمي من الانزال انك انت الكريم المتعال و انت العزيز القدير (ع. ۵ ح)

در نامه یکی از خدایات میفرماید :

ای خداوند من نیاز این میل شدت را قطع کن ای خالق جهانیان این آتش آفریننده را خاموش کن ای دانه در پیوسته  
 پیمان برقرار داور حقیقی ما در آن جگر خون را تسلی ده ای رحمن رحیم بونیم گریان و دل سوزان بتوان رحم نمسا  
 این شوق ترا ساکن کن و این جفاک جفا را بفرما تا تسلی منم کن و در آن آتش بینا و شادانیت الهی ایمان :

~~~~~

~~~~~

~~~~~

~~~~~

~~~~~

